



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد المین لیسند کل حیا الیه مرفوعا بغیر عدد متصل لیسند له انقطاع و مافیہ کذا و فلا و صناع
 فی الصلوة نغشی احد و الله و صحبه اهل التقی باید داشت کہ در اصطلاح اهل حدیث ایضا شمارند
 بسیار کرده اند از انجا قاضی ابو محمد را هم مری کتاب موسوم بحیث فاصل نوشته لیکن استیجاب بمصطلحات این فن
 نکرد و حاکم ابو عبد الله بن حنیس ابوریهم الشافعی درین باب نموده اما تندیض نسخا و بترتیب به پرداخته و ابو نعیم اصفهانی
 تالی راوشه کتابی درین فن نوشته و استخراج ضوابط کرده اما اخیرا از وی برای تعقیب باقی مانده بعد خطیب ابوبکر
 بغدادی آمد و در قوانین روایت کتابی تصنیف کرد و نامش الجاسع لا ادب الشیخ و السامع نهاد و هیچ فنی از فنون
 حدیث نیست مگر آنکه در آن کتابی مقرر نوشته حافظ ابوبکر بن نقطه گفته هر که انصاف کند بداند که شیخین بعد خطیب
 خیال از یک کتاب وی و بعضی دیگر که بعد از خطیب آمدند نصیبی ازین علم گرفتند قاضی عیاض کتابی لطیف تالیف کرد
 و موسوم بالمع ساخت و ابوصفص میانی جزای درین باب نگاشت و نامش فالاسع المحدث جمله نهاد و بعد تالیف
 دیگر بر روی کار آمد و شهرت گرفت و در آن بسط و اختصار بنا بر زیادت علم و سہولت فهم رفت تا آنکه حافظ تقی الدین
 ابو عمرو عثمان بن عبد الرحمن معروف بابل الصلاح شهرزی نزل و مشق آمد و متولی تدریس حدیث بیدر شد و تالیف کرد و کتاب معروفه
 علم حدیث جمع کرد و بتہذیب فنونش پرداخت و شکیا بدیشی آنرا املا ساخت لذا از تیش بر وضع مناسب نیامد
 لیکن اینقدر شد کہ قصاصین متفرق خطیب را یکی کرده اثناس بمقاصد را فرام نمود و فوائد غیر او را جیدہ بدانند

بنشیند پس آنچه در غیر او متفرق بود در کتابش مجتمع گردید لاجرم مردم بروی کفایت کردند و براه او فتیله بنظم و ختم
 و استدرک بر وی و اقتدار آن و معارضه با وی و استسار او بر داشتند و این را خود شمار توان کرد و حافظ ابن حجر
 عسقلانی بن برایش بعضی اخوان تلمیذین جمع از آن در یک کتبه کرده و باش نخبه الفکر نهاد و در آن ترتیب بدید و
 انهلج سبیل تازه با نظم شوار و فراموز و زوائد خواند نمود و سید محمد بن ابی بکر معروف بابن وزیر که معاشره قطب ابن حجر
 بود بر نخبه انتقاد فرمود و رساله اختصار درین فن نوشت و گفت آن حافظ کتب فی سفره الی مکه سنه سبعة عشر و ثمان مائة
 مختصر بر بعضی علوم محدثین نوشت علی حده و قوت تشخیص ضاع فی الترتیب خاصه و فوجده کما قبل **س**
 ابلغ العلم و اشقه **س** و اء الفوائد اختصار فی جواهر و بلوغ فی حواد و کتب بقی علیها فی الیقین العین الشیر
 بشک الا فی سواد العین **س** کفوفه الظفر کیدری بموضعا و محتاجا فی سواد العین مشهور و ذلك کثرة
 اشتغاله فی او ان ارجاله لا تقصو فی عرفاته فهو امام زمانه فرایت ان وقع نقدی علیه فاما الاحصاء فلا سبیل الا ان
 و احتجوا و الیسیان من منه کل انسان و تدل علی بزیاده لیسیرة او تحریج بارة عدلا لا اعد و الاعتزانی ان الکتاب
 کتاب لغضا و معنی لا فوجی لیس فی حق ولا رجوی ولا شبهة و لا دعوی الا ما زده علیهم من الدلائل غیره و علی دعاء الی مثل
 من مشاهیر الدعاوی الباطل انتفی و تانجته الفکر تالیف شد عکوف مردم بر آن شرقا و غربا مبینا و شمالا بوقوع آمد
 و اهل علم خدمت این مختصر شریح و حواشی کردند و خود حافظ ابن حجر بر آن شرحی مختصر حلال رموز و فلاح خفایای کنوز
 نوشت و گفت بالغت فی شرحها فی الایتنال و التوجیه و نهت علی خبایا زوایا بالان صاحب البیت ادری با فیه انتهی
 و چنانکه حافظ شرح نخبه خود کرد و همچنین ابن وزیر شرح شرح انتقاد خود نمود و در آن بسط تمام بکار برد و باش تنقیح
 نهاد و سید ملا محمد بن اسماعیل امیر سراج بروی شرحی تعلیق فرمود و موسوم بوضیح الافکار ساخت بعده نخبه الفکر را نظم
 کرد و باش قصب السکر که اشت سپس شرح آن نظم برداشت با سبال المطر علی قصب السکر موسومش فرمود و بر آن
 تهنه اصناف کرد و سببی ثمرات النظر نموده غایت تنقیح و انصاف را کار فرمود کتاب الباعث بالتحشیش حافظ ابو الفدا
 اسمعیل بن کثیر سراج و معارفه علوم الحدیث شیخ ابو عمرو ابن الصلاح سراج و خلاصه طبیبی و تقریب نووی و شرح آن از سید طری
 سببی بتدریس و التبیان عراقی و شرح آن فتح الباقی و جواهر الاصول ابو الفیض فارسی و جز آن از کتب جمیع حرم زین العابدین
 این علم است و در خلاصه کتاب ابن الصلاح و مختصر نووی و مختصر قاضی بدردالدین ابن جاعه را با مهمات زائده تهنیه و تنقیح
 نموده و با جمله رسائل و تحت این علم شریف نظما و نثر مختصرا و مطولا بیش از شمار اند و معروف معتد و مل اصول ازان
 در میان اهل این علم همین نخبه و خلاصه و امثال اوست و همایین مجامع و رزبان عزیزی و لغت تازی است و کتابی درین
 علم بزبان فارسی بالاستقلال معلوم نیست الا بعض مقدمات او اهل کتب که بدون تنقیح فراهم شده مثل مفت
 اشعة المطالع و مقدمه شرح سفر السعاده و رساله اجمال نافعه که خیلی مختصر بوده است بنا و علی بن هادی رساله منطلقات

اعلیٰ اثر را باقیقیات شایسته و توصیف باسته بروجه اعتقاد غیر عقلی و باجایز حاصل برای فایده خوانان ما از حدیث علم حدیث
نوشته آمد مجموع نقیض شامل هر که درین شود و نزد احتیاج و مستدل با یادیت بکار آید و اطاعت بحث را درین فن
اگر چه امکان تمام بود و بجهت آنکه بود این علم نزد محضر مطهر و محمد و تعالی به وجه اتم وجود دست لیکن حکم خیر الکلام با قتل و دلی
اقتنا بر دیگر مقامات که طالب را از ان چار بنویست اختیار آمد معذکر بسیار برای ارسال این فن فائز است چنانکه در
عارف و عابراین علم شریف نزد مخالفین نخواهد ماند و نام باخیزش **منهج الوصول الى اصطلاح احادیث الرسول**
نهاده آمد و باسد التوفیق و هو المستعان و اما الاعمال بالنیات و انما کل امر بانوی فن کانت حیرت الی الله و رسول فخریه
الی الله رسول و من کانت حیرت الی دنیا لیسبها و امره انیکما فخریه الی ما باجر الی متفق علیه من حدیث عمر بن الخطاب رضی الله
عنه بدانکه علم سنا که از علم حدیث نیز گویند علی است که بحث میرود در ان از احوال محبت یا صنعت حدیث نظر به صفات ربنا
و صیغ او ادان بدان عمل کنند یا از اثر ترک نمایند و ازین جد موضوع و غایت وی نیز معلوم شد و این حد را دل علی العسل گفته اند
قبیل الله علم بحث فی حدیث النبی صلی الله علیه و آله و سلم سنا و متنا لفظا و معنی من حیث القبول و الرد و ما یتمیز ذاک من کیفیت تحمل الحدیث
و روايته و کیفیت ضبط و کتابه و آداب راوی و طالبیه و قبیل فی رسمه با هو اخصر و هو انه علم یعرف به حال الراوی و المرادی
من جهة القبول و الرد و موضوع الراوی و المرادی من جهة التجه و فایده معرفه با قبیل و باید درین ذاک و گفته اند که موضوع
این علم ذات رسول است من حیث انه رسول و حدیثش آنست که این علمی است که بدان اقوال و افعال و احوال و احوال و احوال و احوال
و غایت وی فوز است بسعادت دارین و این ظاهر است بلکه اولی آنست که موضوع حدیث است و غایتش عمل بر حدیث یا ترک
عمل بدان و نزد بعضی عرفان زبان حیثیت حدیث رسول از غلط قول غیر اوست هر که باشد و هر کجا که باشد و غایتش فوز
با تباع رسول است تا در عمل و حدیث شوب را بی رجال و تقلید اقوال غیر وی صلی الله علیه و آله باشد و این مراتب اسلام و عظم جلالت
ایمان است تا اگر توفیق متسک و محبت اعتقاد بنیل و اینست **منهج الوصول الى اصطلاح احادیث الرسول** از اثر از کشکول اهل رأی می توان تقریر کرد و بر خزان
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما و آنچه اهل حکمت و محقق در شان علوم از مسائل و موضوعات و اعراض فائده و مبادی تصوریه
و تصدیقیه ذکر کرده اند خود در علوم شان تمام نمیشود و با علوم شرعی چه رسد و این علوم را یعنی بر امور مذکور که درین صنفی عین
بیشتر نیست و این امور را کتب قواعد و تفسیر گردانیدن بران بچکافات با رد و تفسیر ساقین جزا و فلسفی یا
متفلسف و متقونی نمی آید و تقوینا بعد من ذاک و تجربه علوم معتبره در فن حدیث یکی علم جمع و تعدیل و علم وفیات رجال و
مرویات است و درین علوم خود هیچ موضوع و اعراض فائده نیست پس قواعد این قوم را اصول یا سخن و علوم شرعیه
تابع آن گردانیدن که مبنی نباشد و مشهور در اینجا و جیه است یکی علم حدیث دیگر علم اصول حدیث مثل فقه و علوم اصول فقه و این باین فقه
و اصولش ظاهر است بر کسیکه ملاحظه کلام ایشان در کتب اصول فقه کرد و در فرق میان این هر دو نیز لا بد است اما مستقیم
که احدی بتصدی بیان آن شده باشد پس بگویم که علم حدیث علم با افعال و اقوال و تقریرات و بیانات و شکل رسول صلی الله علیه و آله

با انسانید آنها و تمیز صحاح و حسان و ضعیفات از خلاف آنست و علم اصول حدیث علمی است که بدان توصل می جویند
 بسوی معرفت صحاح و حسان و ضعیفات حدیث متناوهند و تمیز کردن آن از خلاف وی و توضیح این سخن آنست که
 هر یکی از این معرفت و تمیز یعنی بر معرفت احوال روایست از صدق و ضبط یا عدالت و ضعف و عدم آن و بین این
 و این حاصل نمیشود مگر از علم حرج و تعدیل و معرفت اتصال و عدم آن و این حاصل نمی شود مگر از علم تاریخ و فنیات
 روای و ولادات ایشان و امثال ذلک و هر یکی از این هر دو داخل در علم اصول حدیث است فدر رد جواب اول
 فی علم حدیث الرسول در میان حاجت بسوی این علم نوشته که بر این مقایسه و دلایل نقلیه ثابت است که نفس علم از فضل
 قربات و عظم عطیات و اعلی درجات است و اہم انواع علوم در فائده و اشرف آنها در فائده علم حدیث رسول خداست
 صلعم زیرا که ثانی اوله علوم اسلام و مادہ اصول و احکام و ملوک کلام ملک غلام است و بصحت پیوسته که مثل سخادات ابد
 و کرامات سرمدیه اتبع وی صلعم است و این میسر نمی شود مگر بعد علم بافعال و اقوال و تقریرات و وحی صلعم که تقریر از حدیث
 می رود و این علم نقلی محض است زیرا که تعاطی او جز نقل و خبر صورت نمیدد و خبر محتمل صدق و کذب باشد پس لابد شد نظر
 در روایات مخیرین حاجت ماست بسوی قانونی که بدان صحیح اخبار را از سقیم پسندد و از قریل و متصل را از منقطع باز
 شناسد و این قانون علم اصول حدیث و سناد است و موضوع حدیث رسول صلعم زیرا که در آن بحث از عوارض می رود
 اگر چه بعضی از آن ذاتی بود انتہی ضمیمه مقدمه در بیان مبای و این علم و آن چند لفظ است یکی متن که لغت
 چیزی را گویند که بدان کدام شی مقوم و مقوی شود و در اصطلاح آنچه منتہی گردد بسوی او غایت سناد کلام پس متن حدیث
 لفظی باشد که مقوم می شود بدان معنی لیکن بر مقتضای این هر دو تقریرات تحقق متن در حدیث فعلی و تقریری صورت
 نمی یابد و پس اولی آنست که چنین گویند البتہ باوقع فی غایۃ السند من القول او الفعل او تقریر او اختلاف کرده اند
 متن حدیث مقبول رسول است یا قول صحابی از وی صلعم و اول علی انواع متن است و ثانی آنکه زیرا که سناد قول است فعلی
 یا تقریری معنی تقریر آنست که مثلاً شخصی در حضرت رسول صلعم یا در عصر وی کاری کرد یا شئی گفت و وی صلعم بر آن مطلع
 شد و از آن نمی نگرد و بر آن احکام را نفرمود بلکه خاموش شد و سکوت و رزید و آنرا مقرر داشت و این دلیل است بر جواز
 او مثل اکل ضعیف و بر وی وی صلعم پس این را تقریر گویند و این نیز داخل حدیث است و درین خود هیچ خلاف نیست
 اختلاف در رد و چیز است یکی آنکه چون تقریر دلیل آمد بر اتفاح حرج پس خاص برای مقرر داشت یا عام است سائر کلفین
 بعضی باول رفته اند مثل قاضی بوجه آنکه تقریر را که ادم ضمیمه تمام نیست پس متحدی بسوی غیر او نشود و حق آنست که
 غیر محاط با این حکم از کلفین همچو محاط با این حکم است چنانچه نازی نقل آن از جمهور کرده بکار این وقتی است که تقریر را که
 مخصوص بمجموع سابق نباشد و در برابر تقریر است و این بود یا جماعت و اگر تقریر در چیزی است که تحریرش سابق شده
 پس این تقریر سابق آن تحریر خواهد بود و چنانکه جماعتی از اہل اصول بدان تصریح کرده اند و موافق و مندرج است تحت

تقریر قول صحابی که نافعل کند او کاذب یقولون کند چنانچه گفتش بسوی حضرت نبوت کرده و قول وی بر آنحضرت معلوم مخفی نباشد
 و اگر بر وی مخفی باشد پس مندرج باشد و لا بد است که این تقریر بر قول فعل از وی معلوم با وجود قدرت بر انکار
 باشد چنانکه جماعتی از اهل اصول گفته است و جماعتی از فقهاء بخلاف آن رفته و گفته که از جنس انصاف وی معلوم عدم سقوط
 و جوب تفسیر منکر خوف جان خود است زیرا که او تعالی اخبار بصحت وی معلوم فرموده و گفته و الله اعلم بن الناس
 و لا بد است که مقرر استناد شرح شریف باشد چه تقریر کافر بر قول فعل او و ال بر جواز نیست چونی گفته و مخفی است بکافر
 منافق و دمازی خلاف او کرده و گفته که ما بر منافق در ظاهر اجراء احکام اسلام میکنیم پس چه قسم مخفی بکافری تواند شد زیرا که
 وی در ظاهر مسلمان است و جوابش آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار بود که از منافقین سکوت میفرمود و بنا بر علم تا که مخفیست
 در ایشان نفع نمیکند و وقوع استبصار از بنی صلی الله علیه و آله یا قولی اقوی در ذوات بر جواز است و اما هم وی معلوم که اراده پیری
 کرد و بجای آورد چنانچه هم کرد و بصاحب اجازت بثلث شمار مدینه پس نزد شافعی و تابعین و انصاریان بهم وی صلی الله علیه و آله مستحب
 و لهذا اصحاب او هم را از جمله اقسام مذمت نموده اند و گفته یقدم القول ثم الفعل ثم تقریر ثم الغم و حق آنست که هم از
 اقسام مذمت نیست زیرا که مجروح خطورشی بر اهل بدون تخیر و اعمال است و میت از آن جنس که رسول خدا آن را برای ما
 آورده باشد یا او تعالی بتامسی وی در آن امر کرده بلکه گاهی اخبار وی صلی الله علیه و آله هم بنا بر جواز آن باشد چنانکه فرمود لقد
 هممت ان اخلت الي قوم لا يشهدون الصلوة فاحرق عليهم بيوتهم و اما اشاره و کنایه مثل اشاره و وی صلی الله علیه و آله با صلی الله علیه و آله
 بسوی ایام شهرت باز و قبض بکمال صلی الله علیه و آله در بار سوم و چون کتابت وی صلی الله علیه و آله بسوی مخالف در باره صدقات و نحو آن پس
 ملی شیهه است و نیست خلاف در آنکه احتجاج بدان قائم میشود و اما فعل و وی صلی الله علیه و آله پس معنی آن ظاهر است و آن
 هفت قسم است یکی هواجیل نفس و حرکات بشریه مثل تصرف اعضا و حرکات جسد و باین قسم امر با تباع و نهی از مخالفت
 متعلق نیست و نه در آن سوره و اقتداء میرسد زیرا افاده اباحت میکنند و دوم آنکه متعلق بعبادت نیست بلکه امر بجلت
 در آن واضح است مثل قیام و قعود و نحوین و درین هم تاسی و اقتداء نباشد و لکن ال بر اباحت است نزد جمیع موقضی
 ابو بکر یا قاضی از قومی مذمت آن نقل کرده و همچنین غزالی در مخول حکایتش نموده و عبدالعزیز عمر رضی الله عنه متبع این قسم
 میکرد و در آن اقتداء حضرت نبوت می نمود چنانکه در کتابت سطره از وی معروف است سوم آنچه احتمال خروج از جبلت
 بسوی تشریع دارد بنا بر بر اولیبت بر آن بر وجه معروف نبوت مخصوص مثل اکل و شرب و لبس و نوم و این قسم دون
 امر قربت و فوق امر جبلت است بر فرض آنکه در آن همین مجروح فعل ثابت شده لا غیر و اگر ارشادی بسوی بعضی بیانات
 واقع شد چنانکه در باره اکل و شرب و لبس و نوم ارشاد دارد گشته پس خارج ازین قسم خواهد بود و درین قسم شافعی را
 دو سخن است یکی رجوع بسوی مهمل که عدم تشریع است دوم رجوع بسوی ظاهر که تشریع است و ثانی راجع است و این
 استاد الواسعی از اکثر محدثین حکایت نموده پس مذمت باشد چهارم آنچه اختصاصش بجناب رسالت معلوم شده

مثل وصال جوم و زیادت به چهار زن پس این قسم خاص با دست معلوم غیر وی را در آن مشارکت نیست و امام حسین
در اینجا توقف کرده که آیا ماسی بوی صلعم در آن ممنوع است یا نه و گفته که نزد ما که اقل لفظی یا معنوی درین باب
نیست که صحابه درین نوع اقتدای وی معلوم میکردند و نه که امام دلیل مقتضی این غنی نزد ما متحقق شده پس این محل توقف
و شیخ ابو شامه مقدسی در کتاب خود در افعال وی صلعم میان مباح و واجب فرق کرده و گفته احدی را اقتدای وی
صلعم در اینجا و مباح بود و نیز مثل زیادت بر اربع و در واجب بروی صلعم اقتدای میسر مثل شخصی و در همچنین در محرم
مثل اکل ذی رانجه که بهیچ طلاق کرده و نه حجه و حق آنست که در آنچه تصریح کرده و گفته که این خاص بمن است اقتدای بوی
نیز سده هر چه باشد اگر بشری که خاص کند بار ازان مثلاً اگر فرمود که این کار بر من واجب است و برای شما مندوب
بجا آوردنش را بجهت آن خواهد بود که ارشاد مالسوی ندب و فرموده نه بجهت آنکه بروی واجب بود پس بار ابا بکر
و اگر گفت که این کار مباح یا حلال است و دیگر آنچه گفت پس بار اکر در آن کار و حلال و مباح گفتن آن برای خود غیر
مثل وصال و این بر تقدیری است که عدم ورود دلیل و ال بر کراهت وصال برای خود فرض کنیم و اگر دلیل میاید چنانکه
نابت شود که وی صلعم چند روز وصال کرد برای تکمیل کسیکه منتی از وصال نشد پس فعل آن باین دلیل را با آنرا باشد
و در اینجا اعتبار اقتدای مقتدی بوی صلعم مثل ابن زبیر نکند و اگر فرمود که این فعل بر من تنها حرام است و گفت که شما را
حلال است پس در تنزه از فعل آن متناهی نیست آری اگر چنین گفته است که حرام بر من و حلال برای شماست پس
از آن فعل مشروع نیست زیرا که در ترک حلال و منع نباشد بیچ آنکه ایام و وی صلعم با انتظار و حی باشد مثل بدیم تعیین نوع
چج مثلاً قومی گفته درین امر اقتدای بیکر و جمعی گفته نباید کرد امام الحسین در نهایی فرموده و فرمود این سخن منتهی ظاهر است
چه ایام و وی صلعم معمول بر انتظار و حی است قطعاً پس اقتدار درین فعل ازین جهت مسامح نباشد ششم آنچه با غیر بطریق
عقوبت کرده مثل تصرف در املاک غیر و در اینجا نیز اختلاف است قیل بجز و قیل لا يجوز گفته اند که این موقوف بر قدرت
سبب است بالاجماع و حق همین است پس اگر سببی که بهتش این کار کرده واضح شود میرسد که مانع بچو و همان کار کنیم نزد
وجود مثل آن سبب و اگر سبب ظاهر نشود نمیکنیم و اگر وی صلعم کاری میان دو شخص متداخی کرده است پس این جاری مجری
قتضاست و قضایان بر ما مستندین است هفتم آنکه فعل مجرد و سابق باشد پس اگر بیانش وارد شده مثل قوله صلعم
که ارایه مونی اصلی و خد مونی مناسک و همچو قطعید سارق آنکه کوع که بمین آیه سرقه است پس نیست خلاف و اگر این فعل
دلیل است در حق با و بر ما واجب است و اگر بیان مجمل است بکشم حکم آن مجمل از وجوب و ندب خواهد بود مثل افعال حج
و افعال عمره و صلوة فرض و صلوة کسوف و اگر اینچنین نیست بلکه ابتداء و وارد شده پس در آن اختلاف است بقرینه
معلوم شدن که امام صفت او از وجوب یا ندب یا باحت نزد بعضی است و وی صلعم درین فعل مثل اوست مگر آنکه
دلیلی و دلالت بر اختصاصش بوی صلعم کند و نه با هو الحق و دوم آنکه امتش مثل اوست در عبادت نه در غیر آن سقوط

چهارم آنکه نسبت شریع از برای ما مگر بدلیل و اگر کدام صفت در حق او معلوم نشده بلکه قصد قربت و ران ظاهر گشته پس
درین قسم هم اختلاف است یکی آنکه برای وجوب است و این قابل است جماعتی از معتزله و ابن شریع و ابو سعید اصفهانی
و ابن حبه و ابن ابی هریره و غیره می گویند لال کرده اند بقرآن و اجماع و معتول که بجای خود مذکور است و دوم آنکه برای
ندب است و این را جوینی و برهان از شافعی حکایت کرده و گفته فی کلامه ما یدل علیهِ در آری و محصول گفته آن نه اهل
نسب الی الشافعی و زکریا در محذور ذکر کرده که حکایتش از قتال و ابی حامد و زری نمود و اند و اینها نیز است لال یعنی نظر
و اجماع و معتول کرده اند سوم آنکه برای اباحت است و آری و محصول گفته و این قول مالک است و جوینی حکایت قول
باباحت در اینجا نکرده زیرا که قصد قربت مجامع است و طرفین نیست و مکن ابن معانی و آمدی و ابن الحاجب حکایتش حلاً
علی اقل الاحوال کرده اند چهارم وقت است و آری و محصول گفته این قول صیرفی و اکثر معتزله است و هو المختار است
و ابو احنی حکایتش را اکثر اصحاب شافعی کرده و نیز از دقاق آورده و قاضی ابوالطیب طبرسی آنرا اختیار کرده و در
آنها از صیرفی و اکثر محکمین حکایت نموده و نزد هم هیچ معنی برای وقت در هیچ فعل که قصد قربت در آن ظاهر گشته نیست
زیرا که قصد قربت مخصص از اباحت بسوی مافوق است و متیقن از مافوق است و اگر قصد قربت در آن ظاهر نشده
بلکه مجرد مطلق است پس در آن نسبت با اختلاف است بر اقوال یکی وجوب دوم ندب و ثانی حق است زیرا که هر چند فعل
و می معلوم قصد قربت نمایان نشود لیکن لابد است که از برای قربت باشد و اقل متقرب به مندوب است و نیست بدلیل و آن
بر زیادت بر ندب پس قول بدان واجب باشد و قول با فاده اباحت ناجائز چه اباحت شی یعنی استواء طرفین و قبل
وجود شریع بدان موجود بود پس قول بدان باطل فعل صادر از روی صلح است و این تقریر است چنانکه فعل محذور
بر وجوب فرط است و حق میان مقصود و غایب است و چهارم وقت است و احنی و ما ذکرناه و اما ترک و می صلح
چیزی را پس عکس در تاسی بوی صلح حکم فعل است این معانی گفته اذ ترک الرسول صلح شیا و حب علیها متابعت و فی اکثر
اندا ما قدم الیه الضبط فاسک غنه و ترک اکلام اسک غنه الصحابة و ترکوه الی ان قال احمد ان لیس فی رض قومی فاجدی غنه
و اذن لیس فی اکثر و بگذارد که اگر صلح لصلوة اللیل جماعه بنشیند آن مکتب علی الامه و برین بحث متفرع است آنکه اگر حادثه بنشیند
و می صلح حادث شده و در آن حکم پیوسته نظر نمود ما را نکند و نظرش میرسد یا نه قاضی ابویعلی با دل رفته و بعضی نگاشته
و اما قول و می صلح پس معنی آن ظاهر است و بحث در آن راجع بسوی تعارض میان قول فعل و می صلح می شود و آنرا صورتها
که اهل اصول گفته و ذکرش کرده اند و هم حدیث و آن در لغت خند قدیم است شتق از حدوث و قدیم و قدیم و قدیم و قدیم
که اسم متقبل میشود و جمیع آن احادیث است بر غیر قیاس و فرا گفته و احاد حدیث احد و نه است باز شمع حدیث
گروه اند و ذکره ابو جری و در اصطلاح ارباب این فن عبارت از قول رسول صلح و حکایت فعل و تقریر است
و ظاهر آنست که لفظ فعل متداول قول است زیرا که فعل لسان است بلکه شامل تقریر نیز پس لابد است که تخصیص فعل

بر وجهی گفتند که متنازل این هر دو نباشد و مقابل درستی افتد بلکه بر وجهی حمل کنند که متنازل اول بهیت و خلق و خلق وی
صلح باشد زیرا که این نیز داخل حمد و دوست و این تفریق حدیث که علماء این فن کرده اند بظاهر خود صادق بر حدیث
قدسی نیست که رسول خدا صلعم آنرا از وی تعالی بواسطه جبریل علیه السلام یا بلا واسطه او روایت کرده است و سلف
اطلاق لفظ حدیث بر اقوال و افعال و تقاریص صحابه و تابعین و آثار و فتاوی ایشان نیز میسر گردد اما گفته و توفیر حقیقت
اولی همانست که این لفظ را خاص دارند بقول نبوی و بر مقولات دیگران اطلاقی نگذارد تا غیر حدیث متنبین حدیث
نشود زیرا که قول غیر وی صلعم خطاب باشد یا تابعی هم وزن قول معصوم نیست و با احتیاج مستقل نمیرسد و عدم فرق
میان سخن او و سخن دیگران سبب تزلزل جمعی از اهل علم گردیده و در وظایف تقلید آرد و رجال انداخته سوخته است
و آن در لغت بمعنی طریقه مسلک است و مثلش از قول ایشان سنت الشیء بالمسنة است از امر زنه علیه حتی بوثر فیه سننا
ای طریقاً و کسانی گفته معنی سنت دوام است من سنت الله و اذا الیت فی حبه و خطابی گفته صلح طریقه محمود است
و نزد اطلاق تصرف بهین اصل میشود و گاهی به غیر معنی نیز استعمال می پذیرد و لکن بتقدیر گفته می رسد سنه سینه و بعض گفته اند معنی
مستاده است خواه حسنه باشد یا سیه چنانکه حدیث صحیح است من سنه حسنه و قوله اصطلاح اهل شرع قول فعل و تقریر رسول صلعم را گویند اطلا
بمعنی عام بر واجب غیر دعوت اهل لغت و حدیث می آید و نزد ضما مطلق بر غیر واجب بر مقابل دعوت میشود و قولم فلان من اهل السنة
این فارس و رفقه العربیه گفته و کرده العلماء و قول من قال سنة الی بکر و عمر و انما ینال سنة الله و رسوله انتهی پس مراد سنت
در حدیث سنه اخلافاً و الراشدین المهدیین طریقه باشد و اولی آنست که لفظ سنت را هم مثل لفظ حدیث خاص بجناب
نبوت دارند اگرچه گفته اطلاقی بر قول و فعل غیر وی صلعم نیز جائز بود و بعض در حدیث اصطلاحاً چنین گفته اند
ما یرجح جانب وجوده علی جانب عدمه ترجیحاً لیس محل منع من التفضیل و قیل هی ما و اطب علی فعله النبی صلعم مع ترک اطلاق
و قیل هی فی العبادات النافله و فی الادله ما صد عن النبی صلعم من غیر القرآن من قول او فعل او تقریر و مقصود از
بحث درین علم همین معنی است و سنت نزد ایشان مراد از حدیث است چه امام شافعی و حنفی و مالکی و احمدی و غیره و ارفع من الارض
و در اصطلاح اخبار است از طریق متن بر قول فلان سند می مقصود سوخته باشد بنا بر اعتقاد و خلاف و صورت و صورت حدیث بروی بودن رفع حدیث
دران عرض کردند عبارت است از رجال حدیث که راویان سنت اند و شاید نیز معنی سند آید یعنی حکایت طریق متن مطلقاً پس
مال هر دو صحیح است و در منقول گفته الحدیثون یستعملون الاسناد و الاسناد شی واحد و گاهی بمعنی ذکر سند و اظهار آن نیز آید
یعنی رفع حدیث بسوی قائل و این مبارک گفته الاسناد من الدین و لولا الاسناد لقال من شاء و شاء و فعلی هذا الاسناد
و الاسناد و تیمار بان فی معنی الاعتماد و اعتماد و طریق هم گویند و اسانید را طرق خوانند چه هم خبر و آن در لغت مشتق از
خبر است بمعنی ارض خود زیرا که خبر شیر فایده است چنانکه ارض خبر شیر غبار است نزد قریح حافر و جزآن و نوعی
مخصوص از قول قدسی از کلام نسائی است و استعالمش در غیر قول نیز می آید شاعر گفته **خبر** العینان بالقلب

کما تقرر و لکن این استعمال مجازی است و در مطلق در حد او سبب خبر ذکر کرده اند یکی آنکه در وی صدق و کذب در آید
 و دیگر آنکه محتمل تصدیق و تکذیب باشد و ذکره الرازی سوم آنکه کلامی است که بنفس خود افاوة اضافت امری از امور بسوی
 امری از امور نفسی یا انشائی است قال ابو الحسن البصری و این هر حد و دردی است و اولی در سبب او آنست که خبری گویند
 هو ما یصح ان یخله الصدق و الکذب لذاته و در خلاصه و جواب الاصول گفته خبر یا صدق است یا کذب نیست ثابت بر
 او بر خنثا و در صحیح صدق و کذب یا بسوی مطابقت واقع است یا اعتقاد و خبر یا بهر دو و خبر مراد از حدیث است یقال
 قد جاء فی الخبر ای فی الحدیث شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه مشکوٰۃ ذکر کرده که خبر حدیث بیک معنی است و بعض حدیث را
 مخصوص بحضرت رسالت پناه و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار ملوک و سلاطین و ایام خاصه استعمال کنند اتقی پس
 مشتغل بتواریخ را اخباری گویند و مشتغل بحدیث را محدثانند و گفته اند که میان هر دو عموم و خصوص مطلق است پس حدیث
 خبر است بغير عکس قال الحافظ ابن حجر و برین تقدیر میان خبر و حدیث یا اتحاد و در مفهوم است یا تفاصیل میان کلی میان هر دو
 یا عموم و خصوص مطلق و خبر و حدیث علمای این فن مقابل انشاء نیست بلکه شامل بعض حدیث است که در حواصن فی الاثر
 بر حکم من فی السماء و جردان از او امر و لواهی و غیره یا از انشاءات و اقع در احادیث رسول خدا صلعم زیرا که اگر خبر بر تواریخ
 صادق نیاید یا آنکه حدیث صادق می آید قول با اتحاد هر دو و با آنکه حدیث انحصار مطلق از خبر است درست نشود چنانکه از
 کلام حافظ ابن حجر مستفاد میشود لکن کلام خلاصه منهل دال بر آنست که در اینجا نیز خبر مقابل انشاء است چنانکه در سایر
 علوم مشهور است فارجع الیهما و سید علامه محمد بن اسماعیل میرزا سبیل المظفر نوشته ان الخبر یقتضی باکان ما ثورا عن النبی صلعم
 کما ان قد قبل بالفرق بین الخبر و الحدیث و ان الحدیث ما جاء عنه صلعم و الخبر ما جاء عن غیره و اتقی و اولی آنست که درین علم
 لفظ حدیث و سنت و خبر را مخصوص آنحضرت صلعم دارند و در غیر این علم هر چه بخوانند اطلاق نمایند تا قول فعل و تقریر وی
 صلعم از کلام غیر وی متنازع باشد و مطلقا بحث صورت نمیدد و خبر گاهی مقطوع الصدق باشد مثل خبر خدا و رسول و گاهی
 مقطوع الکذب باشد مثل خبر مخالفان ایشان و گاهی منطوق الصدق مثل خبر عدل و گاهی منطوق الکذب مثل خبر فاسق و گاهی
 مشکوک فیه مثل خبر جبر و قول شمشیر اثر مشهور آنست که قول محابی و تابعی را اثر گویند چنانکه میگویند در آثار چنین آمده است
 و بعض اطلاق اثر بر قول نبوت کنند چنانکه گویند در اعمیه ماثوره و در دعای ماثور چنین آمده است در جواب الاصول گفته
 اثر از اصطلاحات فقهاء است استعمالش در کلام سلف و استعمال خبر در حدیث رسول صلعم خاصه میکنند و گفته اند که خبر میان
 حدیث است و مراد از اثر و نزد بعض شامل هر دو است لعموم مطلق و از کلام نووی در تقریب ظاهر می شود که اثر نزد فقهائ
 خراسان مختص بموقوف است و نزد محدثین شامل هر دو است با منقطع و احسن آنست که خبر مختص آنحضرت و اثر مختص بغيره
 و منقطع دارند و نزد بعض لفظ حدیث و سنت و خبر و اثر مترادف اند اطلاق حکم بجای می گیرد و است
 و باجماع خبر بر دو گونه است یکی متواتر و دیگر آحاد و سببی متواتر در لغت آمدن یکی بعد دیگر است

با قدرت میان هر دو ماخذ از و ترقاله الشوکانی و الموتر التناقیه مناسبت در نقل ظاهر است و
 مناوی گفته التواتر لثب تنایع الشیء فرادی و در اسباب المطر گفته التواتر لثب التناهی و هو کون الشیء
 بعد الشیء بفترة انتهی و در اصطلاح اخبار اقامی است که در کثرت تأیجا رسیده اند که علم بقول ایشان حاصل شد و در ظاهر
 گفته متواتر خبری است که روایتش در بسیاری بجائی رسیده اند که عادت تو اطلو و توافق آنها بر کذب محال میدانند
 مثل مخبرین از وجود مکه و غزوه بدرستی و در بعض کتب چنین آمده که جریم کند عقل با تعلق تو اطلو و آنها بر کذب و هر دو
 تصریح صحیح است زیرا که جریم عقل بواسطه عادت باشد و شاید که تغییر عادت بنا بر اشعار است بچیزی که موجب جریم
 عقل باشد و از ادو شرط است یکی آنکه علم ایشان ضروری بود و مستند باشد بسوی محسوس شاید یا سمع چه اگر اخبار از
 حدوث عالم یا از صدق انبیاء یا از نزل کنند محصل علم نباشد و تنقید بعد همین در تو اتری سند است راجع نمی شود و
 عقل و نقل بلکه ضابطه دران حصول علم ضروری است چون این علم حاصل شد معلوم کردیم که متواتر است و الا فلا و هذا
 قول الجمهور و هو الحق و در نه خط القیاد دوم آنکه هر دو طرفش و در سطر عدم تو اطلو و بر کذب بنا بر کثرت مستوی باشند
 و این بلوغ دائمی باشد اول آن همچو آخر و سطر او و پنج طرفین او بود مثل قرآن و صلوة خمس و اعداد رکعات و عقاید
 زکوة و امثال آن و از پنجاست که با وجود کثرت در نقل از علم بصدق یهود درین سخن حاصل نیست که موسی علیه السلام
 هزار حج شریعت خود را تکذیب کرده و همچنین بصدق شیعیه در نقل نص بر امامت علی و بصدق بکریه در نقل نص بر امامت
 ابی بکر رضی الله عنهما زیرا که این نقول اولاً آحاد بود و بعد چون افشای آن شد ناقلاً بسیار برای آن بهم رسیده ندین در خود
 اعتماد نباشد و در علم حاصل تواتر اختلاف است مذنب جمهر آنست که ضروری است و کجی و ابوالحسن بصیری گفته اند
 که نظری است و غزالی گفته فتنی ثالث است نه اولی است و نه کسی بلکه از قبیل قضایا یا سائماست و مرئسی
 و آمدی دران توقف کرده اند و سنی و بر اهمه گفته اند که اصلاً سفیه علم میست و کانی گفته حق قول جمهور است زیرا که نفوس
 خود را جازم بوجود بلا و غایبه از خود بوجود اشخاص ماضیه پیش از خویش خالی از تردید می یابیم چنانکه جریم بوجود است
 میداریم پس منکر حصول علم ضروری تواتر همچو منکر حصول علم ضروری بمشاهدات است و این منسقط میش نیست و حاشا
 مستحکم که نبود و بعد گفته ام اینجا انصاح من اهل الاسلام و الامن العقلا فی ان خبر المتواتر کیون مضمی العلم الضروری
 و ما روی من الخلاف فی ذلک عن السنین و الاربعة فهو خلاف باطل الاستحقاله ابواب علی انتی حافظ ابن حجر گفته
 آنکه میگویند متواتر تنقید علم نظری است چیزی نیست زیرا که علم تواتر کسی اتم حاصل است که اتمیت نظر ندارد و مثل سماع
 چه نظر عبارت است از ترتیب امور معلومه یا منطوقه که بدان توصل بسوی علوم یا ظنون کنند و در عامی این اتمیت
 نیست پس اگر نظری می بود عامیان را حاصل نمی شد انتی و محلی در شرح جمع ابجوامع گفته ان الخلاف فی انه ضروری متی
 و شتر اطع الدلت باقلین خبر تواتر که بعضی کرده اند صحیح نیست زیرا که حصول علم ضروری بجز متواتر متوقف برین اثر است

نباشد بلکه خبر کفار و فساق و صفات تمیزین و اخرا و عیبه نیز حاصل میشود و همین است معتبر درین باب و متواتر و قویست
 یکی لفظی و دیگری معنوی لفظی آنست که مضمون خبر ایشان بود قوعش تا پنج غنمه برسد و معنوی آنکه قدرش ترک باشد میان اخبار
 ایشان چنانکه یکی خبر ده از حاتم که وی دیناری داد و دیگری گوید سبی بخشید و سومی گوید گدایی را چنین و چنان داد
 پس در اینجا اتفاق کردند بر مبنی کلی که آن اعطاء است و اختلاف کردند در تعیین فرد او چنانکه از روایات متکاثره ثابت
 شده که وی صلعم روزید را نقد گرفت و روز خیر را نقد و روز احد را نقد و معلوم نیست که در زحیفی از زحوف گرفته باشد
 پس این روایات دلیل قطعی است بر آنکه وی شجاع است و این را التواتر معنوی گویند و ایضا حدیث ذکر کرده اند که اقل احادیث
 از قسم اول اند و اکثر احادیث از همین قسم ثانی است عبد الرحمن بن صالح گفته هر که پسندید شود انبار از مثال متواتر عاجز
 کند و او را طلب وی و حدیث انما الاعمال بالنیات از قسم متواتر نیست اگر چه عدد متواتر نقل آن کرده اند زیرا که این نقل
 بروی در وسط اسناد طاری شده آری حدیث من کذب علی تعدا فلیتوب بقعه من النار را راجع غیر از صحابه نقل کرده اند
 چهل کس اشخصت و دو کس همیشه عدد روایه بر توالی دراز داده اند بمانندی بعضی حفاظ گفته اند این چنین حدیث که
 در وی عشرين بشماره جمع شده باشند و روایاتش زیاده بر شخصت صحابی بود جز این حدیث معلوم نیست که ذاتی المنهل
 لیکن درین حرف نظر است زیرا که عشرين بشماره را وی حدیث رفع الیدین در سه موضع نماز نیز مستند چنانکه مجالدین در
 صراط المستقیم ذکر کرده و همچنین دعوی عجز از ابراز مثال متواتر منطوفیه است زیرا که حافظان این کتب گفته دعوی عزت وجود
 این قسم حدیث و همچنین دعوی عدم وجود او چنانکه ابن الصلاح کرده ممنوع است و منشا آن قلت اطلاع بر کثرت طرق و
 احوال و صفات رجال است که متقنی ابعاد و عادات توأطو و بر کذب یا حصول آن از ایشان اتفاق بود است و حسن
 در تفسیر وجود توأتر وجود کثرت احادیث است زیرا که اصحاب کتب مشهوره ابتدا و اوله در دست اهل علم شرف و غرور و کثرت
 نسبت آنها بمسوی صنفینش نزد ایشان قطع و یقینی است چون باخراج حدیثی و تعدد طرق او بر وجهی که عادت توأط
 او شان را بر کذب محال میدانند تا آخر شروط اتفاق کنند مقید علم یقینی بصحت نسبتش بمسوی قائل است و امثال این
 احادیث در کتب مشهوره بسیار است انتهى و سیوطی کتابی دارد موسوم بالدرر المتناثره فی الاحادیث المتواتره و کذا السید
 ابو الفیض مرتضی الحسینی الزمینی و کذا اندالعی الضعیف عفا الله عنه و لیکن در اینجا میتوان گفت که دعوی ابن الصلاح بابت
 اعیان حق است زیرا که مراد او متواتر لفظی از قول رسول خدا صلعم متواتری است که هیچ شبهه در آن نزد یگانگان نباشد و
 شک نیست که این قسم حدیث در نهایت قلت است و در وی بخشی دیگر نیز هست مائل در سه مال المطر گفته که از متواتر
 شمرده اند حدیث من کذب علی تعدا را و یکصد کس یا دو صد کس از صحابه روایتش نموده اند و همچنین حدیث قلنک یا
 عمار الفتنه الباغیه و سبی در ترجمه بخار در بنیاد گفته که این حدیث متواتر است و سخاوای گفته شیخ ماخذا حدیث موصوفه
 بمتواتر این احادیث را ذکر کرده است یعنی حدیث شفاعت و حوض چه عدد روایتش از صحابه زیاده بر چهل نفر از صحابه

در مقام ضعفش بتواتر فرموده و حدیث من بنی المذنب و حدیث الایمة من قریش و حدیث حسین جنج و حدیث منی از صلوة
در معاین الچنانکه ابن جریر گفته و حدیث اهتر از عرض برای موت سعد و حدیث الشقاق قمری و حکام ابو سعید گفته
حدیث موالات و حدیث غدیر خم را جماعتی از صحابه را وی است و نقل بدان متواتر شده تا آنکه داخل حدیث او برگشته و
محمد بن جریر برای حدیث غدیر خم بنهاد و بیخ طریق ذکر کرده و آنرا در کتابی مفرد نموده و نامش کتاب الاولایه نامده و حافظ
ذهبی جزئی در طریق وی نگاشته و حکم بتواترش فرموده و ابو العباس بن عقیقه حدیث غدیر خم را یکصد و پنجاه طریق
آورده و کتابی مفرد در آن نگاشته و سید محمد بن ابراهیم وزیر در تنقیح الفاظ را از امثله متواتر حدیث رفع الیدین نزد
تکلیف اجماع نماز را ذکر نموده و گفته در وی است بطریق کثیره از ابن ابی البرک و یزید و نصر عباسی را وی است و بیخ چارده کس شمرده و حافظ ابن کثیر
بست کس گفته و وزیر الدین و ابوالجمع ساخته و پنجاه کس را بنام آنکه پنجاه کس از حدیث کثیره و حدیث کثیره و حدیث کثیره و حدیث کثیره
روایت و آنرا از خصال این سنت شریفه گردانیده و بجا آمدنش حدیث مسیح علی الخفین است ابن قتیب العذری بنی از حسن بصری روایت
کرده که گفت حدیث سبعون من اصحاب محمد صلم انه مسیح علی الخفین و ابن عبد البر گفته انه من السنن المتواترة و زین الدین گفته
رواه اکثر من تسین من الصحابة منهم العشرة انتهی سید محمد بن اسماعیل امیر نوشته و قد جمع الایمة باقواتر لهم من الاحادیث النبویه
آخرهم فیما علمت العلامة القبلی نزیل خرم الله تعالی جمعها فی الابحاث التي تکلفها علی مسائل شتی انتهی و آنرا که ابن جریر در حدیث
متواتر این طور کرده که علم محتش بکثرت روایات معلوم شده باشد و آنرا علم بصحت که ناشی از کثرت روایات باشد لازم است
پس غیر خافی است که علم بصحت مسلم علم یقینی نیست چه صحت احادیث نیز گاهی معلوم میگردد و علم یقینی بضمونش لازم نمی آید
قسم دوم خبر احادیث جمیع احادیث بطلان و آن خبری است که تاحد ثواتر رسیده کانی انحلاله و غیره و تواتر
ارتباط میان هر دو باعتبار استعراق و عدم استفاد از موصول است و در آنچه منتهی بسوی تواتر نشود خبر واحد است
نه آحاد و خبر واحد در لغت همان است که شخص احد آنرا گفته و در معطل ایچ در آن شرط تواتر فرمایم نگشته و آنرا بی ظاه
شد که خبر واحد در عرف ایشان مختص در خبر ناقل واحد نیست بلکه خبری که اقل آن دو کس یا زیاده باشند نیز خبر واحد است
باو یک منتهی بحد تواتر نشود و ثبوت کانی گفته احادیثی است که بنفسه مفید علم نیست خواه اصلا افاده بکنند یا نکنند لیکن بقدر آن
خارج از وی پس میان او و تواتر هیچ به طایفه نیست و این قول جمهور است و احمد بن حنبل گفته خبر واحد بجنفسه مفید علم است
و ابن جریر در کتاب الاحکام کجایش از داود و ظاهری و حسین بن علی کرایمی و حارث مجاشعی نموده و گفته و بقول و ابن
خازن من ادعای شش از مالک بن انس آورده و خودش اختیار کرده و در تقریرش طالت نموده و شیخ در بصره از بعضی اهل
حدیث نقل کرده که بعضی آحاد موجب علم است مثل حدیث مالک عن نافع عن ابن عمر و مالک بن سنان و ابوبکر و قال جریر است
که آحاد موجب علم ظاهر است یعنی علم ظری فلی و قد قسب السکر گفته است و قد تعقید العالم اعنی الظری و اذا اتت
قرائن الخبری و مراد بقوت افاده آحاد است برای علم و مراد بقرائن قرآن ناکه بر قرآن غیر متفک از خبر است

و آن چیز است که لازم خبر باشد از احوال نفس خبر مثل هیات رفتار که موجب تحقیق مضمون وی بود و در خبری که
بودن او موصوف بصفتی و مباحثه خبری و در خبری که مضمون واقع که اخبار بود و عیش کرده بنا بر آنکه امر قریب الوقوع
این حاصل میشود علم بعد از اقل تا امر بعد الوقوع است بر این حالت اقتدای نبوی که قرآن از ستوا ترست و هذا حاصل مافی البعد
و مشیت و غیره تا و لیکن کلام ما در غیر این قرآن است که مثال بدان شتر شده مثل خبر ملک بخت ولد و با انضمام قرآن
صرح و جزایه و خروج محذرات بر حال منکر و غیر متناهی موت مثل او و خروج ملک و اکابر ملک است او که قطع بصحت این خبر
میکنیم و بدان موت و لا معلوم مایشود و این را از انفس خود و بوجدان خبر و روی می یابیم و یکی لیبوی آن مشتوق نمی شود
یا حصول علم بغیر قرآن باشد مثل علم بمضمون خبر ضرورت مثل آنکه واحد نصف اثنین است یا بنظر مثل آنکه عالم حادث است
و سید محمد ابن دزیر در محقق گفته خبر محفوف بقرآن عزیز الوجود است بلکه عقد الدین در شرح محقق گفته ان ذلک لایوجد فی الاشیاء
و انه لا یشرط عدالة الخیر فی العلم بالقرآن انتهى و حافظ ابن حجر برای خبر محقق بقرآن نوعا مشهوره از انجمله ادعای است که در حدیث
و بعد تو از ترسیده و این احادیث محفوف است بقرآن از انجمله جلاله این هر دو درین شان و تقدم در تمیز صحیح بر غیر خود ما
و ملکی علماء این هر دو کتاب را بقبول است و تنها این ملکی با قوی است در افاده علم از خبر و کثرت طرق قاصده از تو اگر آنکه
محقق چینی باشد که احدی از حفاظ به تنقید آن نپرداخته و مخالف میان دو دلول او واقع نشده بنا بر انتفاء ترجیح
و آنچه ادعای این است با جعل خبری مستحسن حاصل شده و صحیحین ابر غیر خود در آنچه راجع لیبوی نفس صحت است مزیت حاصل
با جعل و این مزیت از ان جهت است که احادیث این هر دو کتاب صحیح اند و بر وجوب عمل بران اجاع اهل علم است بغیر
توقف بر نظر دران لزومی گفته ان الامته انما اجتمعت علی وجوب العمل بما فیها کون احادیثها صحیحیه اوجه است از لایب العمل
الابدانک فهو اجاع بانه کلام النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذ لایحب العمل بکلام غیره و صلی الله علیه و آله و سلم من افراد الامته و باجماع مذہب جمہور آنست که عمل
بخبر واحد واجب است و تعب بدان واقع شده و قاضانی و ابن داود گفته اند عمل بدان واجب نیست و باوردی حکایتش
از اصم و ابن علی که روایت کرده و گفته این هر دو میگویند که خبر واحد در سنن و دیانات مقبول نیست و در دیگر اولاد شیعه پذیر است
و طایفه از قبول نزد ابن علی و هم عقل است و نزد قاضانی و اهل ظاهر شیخ زید که مفید ظن است و ظن متنی چیزی از حق نیست
و جوابش آنست که این عام مخصوص است با آنچه در شریعت از عمل باخبار آحاد ثابت گشته است شوکانی گفته و باجماع هر حکما
کرده است در عمل خبر واحد وی چیزی صلاح منکس نیاورده و متشیع عمل صحابه از خلفای راشدین و غیره هم عمل تابعین
و تبع ایشان باخبار آحاد و اجاد است در رعایت کثرت بخیر که مصنفی بسطت متشیع ادنی تواند شد و اگر از بعض محاسبه
تردوی در عمل بدان در بعض احوال واقع شده باشد پس آن تزد و بنا بر اسباب خارج است از ریت و صحت تیمت
را و می یابد و معارض راجع دانسته آن نه بنا بر آنکه خبر واحد قابل عمل و در خود قبول نیست انتی گویم خبر آحاد چند است
یکی مستفیض که سکه کشان را و آنرا روایت کرده اند ابو احمی شیرازی گفته اقل آنچه بدان استفاضة ثابت می تواند شد

و کس اندوکی گفته مختار نزد ما آنست که مستقیض خبریست که مردم آنرا شایع شمرند و بعضی گفته مستفیض آنست
 که او را طریق محصور باشد زیاد از دو و اینست خاصه برای جماعتی از ائمه نقیض است می شد بدان بنا بر انتشار
 از فاضل المارینی فیضا و این را مشهور گویند و بعضی اهل حدیث میان هر دو تفاوت کرده اند باین طوری که مستفیض آنست
 که در ابتدا و انتها برابر باشد و مشهور اعم است از آن و بعضی تفاوت میان هر دو بر کیفیت دیگر کرده اند و گفته اند مستفیض
 آنست که امت تلقی آن بقبول کرده باشد بدون اعتبار عدد و تغییر فی گفته این نوع و متواتر یکی است و لهذا حافظ
 ابن حجر فرموده که برین کیفیت این نوع از بساحت این فن نیست زیرا که همچو متواتر گردیده و متواتر از مباحث آحاد
 نیست و اطلاق مشهور بر بندگ و بر مشهور بر السنه می آید پس شایع خبری باشد که اسناد واحد یا زیاد دارد بلکه خود
 اصحاب اگر اجماع نداده اند و اطلاق حافظ ابن حجر بر صحت شهادت او بر السنه بوده است و حال آنکه وی موضوع است
 و سخاوای درین باب کتابی جمید نوشته و نامش القاصد الحسنه فی بیان کثیر من الاحادیث الدائره علی الالسنه نهاده
 و مشهور قسم دوم خبر احادیث و در اشاد الفحول گفته مشهور آنست که شش گشته اگر چه اشتهاش در قرن ثانی یا ثالث بوده باشد
 می که ناقل او ثقات باشند و لو اطوار آنها بر کذب متوجه نشود و بعد و قرن اعتبار شهرتش نیست که اذ قال الحنفیه
 و برین تقدیر میان او و مستفیض عموم مخصوص من وجب باشد زیرا که خبر مروی سه کس زیاد و صادق است و انفراد
 مشهور از مستفیض باین طور است که و کس آنرا در قرن اول روایت کرده باشد بعد در قرن ثانی و ثالث متواتر گشته
 و خاص مشهور را قسم متواتر گردانیده و جماعتی از حنفیه موافق او است و جمهور آنرا قسم متواتر قرار داده اند و قسمی از
 انتهی سید محمد ابن وزیر در مختصر خود در باره عمل یا حد گفته العمل به و احیاء الایعاده الصحابه المعلومه و الارسله السلام الاحاد
 و تقریر صلعم مسلمین علی قبوله و حسن العمل بالنظر عقلاً انتهی و این چهار دلیل است بر عمل کردن بخبر آحاد و در روی
 ردست یکدیگر زعم کرده که اخبار آحاد مقبول نیست پس دلیل اول که اجماع صحابه بر عمل باخبار آحاد باشد شیوع
 آن میان ایشان بخیر و کثیر و قضایای ایشان در آن داخل زیر بررسی شود و لهذا گفته که این اجماع معلوم است نه ظنون
 و اما آنکه عمر رضی الله عنه خبر ابی موسی در استیدان قبول نکرد و ابوبکر خبر خیر در میراث جده پذیرا نفرمود و آنرا اندر
 با خود شایع آور و ندان پس جوابش آنست که اتیان شود حدیث را از بوندن خبر آحاد بیرون نکرد حال آنکه عمر بخیر اخبار
 آحاد عمل کرده که در اینجا استنباط نمود پس فعل عمر دلیل تام مانع قبول آحاد نمی تواند شد بلکه دلیل قبول و سنت و مثل
 او است آنکه علی و قضی اختلاف را وی میگرد پس اگر حلف کرد و قبول فرمود چه ایراد مجرب استنباط است از وی که اجماع
 وجهه نه نیست در روایت زیرا که همین دافع او نیست چه جائز است که حالت ناجور بین باشد بلکه این اخبار با قوی ظن
 بود و قبول روایت باین اجماع قوی و ظن است از قبول و با عدم بین و منع لک عمل بدان بعد بین مخرج او از آحاد
 نیست پس این دلیل مانع قبول آحاد و دلیل دوم ارسال آنحضرت صلعم است آحاد را بسوی ما و کثرت شان

میروی این گشته و او شان را تعلیم شروع نمیدانند نیز میفرمودست هر که سخن جوید و سیرت بدی نماید تناسبات
 نیز با یقین می شناسد و باین سال محبت به رسول الهی قاهر می شد و آنحضرت صلوات الله علیه را با خود اختیار می نمود
 از آنکه او متعلق منت میگرداند و قبول میفرمودند و برین قبول و اقبال احکام شرعی در باره فریقین مترتب می شد و آن
 از رسول الهی شکیست که این خبر را حدیث عمل بدان واجب نیست و بسط این مسئله در اصول فقه است و اصل دوم تقریر
 در مسلم سنی را قبول است هیچ ناظر شک نمیکند و اگر آنحضرت را عمل صحابه خود با خبر از خود و علم می شد در
 قضا یا ای حدیث که شخصی تو را خبر دهد بر ایشان احکام نظر نمود بکلیه این تقریر و حدیث پس این دو دلیل است اینست
 مشهور که فعل دوم تقریر و بی مسلم برین مدعا چه هم دلیل عقلی است بعد از دلیل نقلی که حسن عمل بطن عقلاً باشد چه
 بالقرینه و ما را معلوم است که اگر بطلان خبر از روی یکی گمان استی با اوست خبر و هر که درین بطلان هم است یا در طریق
 که اراده سلوکش دارد و در دست یازد و یازد نیز عقل قاضی است پس ترک این بطلان و طریق و اقدام بر آن خوب
 ما است عقلاً و حسن فهم انکس نزد او شان است و هر که عمل با حد را رد کرد و اولاً اولی است و دو جگر نیز نیست که احاد
 جز بطن افاده و دیگر نمیکند و جانش آنست که در رد عمل بدان خود عمل بطن است چه دلیل قطعی در رد عمل با حد است و او
 موجود نیست و این استدلال زیاد است بر ادله نخبه الفکر است چنانکه گفته بود الا ما زدت علیه غیره علی دعا و به العواطف
 خبر و اند که روایتش عدول باشد مقبول است و این یک نوع خبر احاد است و آنکه صدق خبر به مرجع نباشد مرد و دست
 و این نوع دیگر است و نوع سوم توقف فیست حافظ این محکم گفته عمل بر قبول از ان جیت واجب است که در ان یا اصل
 صحت قبول وجود است که عبارت از ثبوت صدق ناقص باشد یا اصل صحت رد که آن ثبوت کذب ناقص است یا این
 صحت یا افته نمی شود پس در اول غالب بطن صدق خبر است بنا بر صدق ناقص پس ان اخذ کرده میشود و در ثانی
 غالب بطن کذب خبر است بنا بر ثبوت کذب ناقص پس ان اخذ می شود و در ثالث اگر در ثبوت کذب
 بالحد تعیین یافته شود ملحق گردد بدان و در ان توقف کرده اند اما حق پس متوقف فیست و حکم مرد و دست حال
 هر خبر تحمل صدق و کذب است من حیث انه خبر پس لابد باشد برای ترجیح یکی از دو احتمال مزج و چون مزج مقهور باقی باشد
 احتمال و با جمله افاده خبر احاد برای بطن با علم قضایست که کدام مقوی باقی مضمم باشد یا آن خبر مشهور یا مستفیض بود و در نتیجه
 خود هیچ خلافی در میان نیست و نیست نزاع در آنکه خبر واحد که اجماع بر عمل مقتضای او واقع شده مفید علم است زیرا که
 وقوع اجماع بران خبر مذکور از جنس معلوم الصدق گردانیده چنین خبر واحد که امت آنرا ملتی بقبول کرده باشد مفید
 علم است اگر چه بعضی مایل به بعضی متاویل باشند و احادیث صحیح بخاری و مسلم از همین قسم است زیرا که هر چه درین هر دو
 است ملکی آن بقبول کرده و هر که بعضی از ان عمل نموده آنرا تاویل کرده و تاویل فرج قبول است و اختلاف کرده اند
 در خبر واحد که محض بطن باشد نزد بعضی مفید علم است و نزد بعضی نه و این خلاف نقلی است زیرا که اگر قرآن قوی

هستند چنانچه کسی که هر عقل را از دوران قرآن علم حاصل میشود و خبر نکند که از قسم معلوم الصدق باشد و در هیچ وجه برای
قول اکثر که علم بقدران حاصل میشود و در بعضی آن نیست و خبر غیر حضور رسول خدا صلعم متعلق بامور دنیویه که آنحضرت آنرا
شنیده و آنکار فرموده از قبیل معلوم الصدق نیست و خبر که متعلق بغير امور دنیویه دارد و برای عمل خبر و احادیث است
بعضی در خبری برای روی و بعضی در خبری برای دل و بعضی در خبری برای نفس و بعضی در خبری برای لسان و بعضی در خبری برای
ابن جوزی در متنی ذکر کرده که امکان خبر احادیث متعدد است مگر آنکه جمعی در متنی آن را مبالغه بکار برده و بعضی در احادیث
پرداخته است امام احمد بن حنبل گفته هفت کتب و چند حدیث نصحت رسیده است و سند خود را از هفت کتب پیاده نموده
حدیث انتخاب کرده ام پس هر حدیث که شواختلاف نکند بجمع بسته آید و هر حدیث را که در آن نیاید از اجابت گفتار
انتمی و ازین قول امام سراج دو مقدمه کلیه ثابت شد یکی آنکه هر چه در سند موجود است حجت است و دیگر آنکه هر چه در آن
موجود نیست حجت نیست و این هر دو مقدمه محمل تأمل نیست زیرا که در سند احادیث ضعیفه بلکه موضوعه
نیز هست مثل حدیث عائشه مرفوعاً رأیت عبد الرحمن بن عوف یدخل المسجد حیوا و ابن جوزی
این را در موضوعات آورده و مثل حدیث عمر لیکون فی هذه الامه رجل یقال لا ولیه و مثل حدیث انس ما من عمری الا سأل
اربعین سنة الا صرفت الدینه انوا غامین البلاء و الجنون و الجذام و البرص و حدیث انس عسقانا ما حال الفردوسین و حدیث
منها سبعون الفاً لا حساب علیهم و نیز در آن احادیث منکره و دوده است مثل حدیث بریده که کونوا فی بعثت خراسان ثم
انزلوا مروفاً نه باها و القومین و اما مقدمه ثانیه پس در صحیحین احادیثی هست که در سند موجود نیست با آنکه مسلم
اجماع کرده اند بر صحت و حجیت او و اند بعضی محققین گفته اند که این سخن را بر امام احمد رحمه الله و وی آنرا گفته و نیز
مجموع سندش چهل هزار حدیث است از جمله ده هزار مکرر پس چه قسم میتوان گفت که هفت کتب حدیث و کسری بصحت
رسیده و آنچه در سند نیست حجت نباشد و لهذا بعضی تأویل کرده اند بآنکه مراد باین عدد طرق است نه متون و این تأویل
عذر انگیزی نیست زیرا که نفع این توجیه وقتی هست که همه احادیث هفت کتب و کسری طرق باشد نه متون حال آنکه
این سخن بحث است چنانکه اندک اندک بالعکس است و اندک اندک بحقیقه الحال فی تحقیق هذا الحال و هر چند امکان حصر احادیث
متعدد است لیکن واجب العمل از آن میان همان احادیث است که بر قواعد اولیه حدیث بصحت پیوسته و ایشان چهار است
ثبوت آن داده اند نه هر حدیث که در کتب مجمله نام مستند یافته شود یا از زبان صوفی یا فقیه یا راوی عاقل یا قاص یا مورخ
یا منسجم که در دین مکتب را یاد دهنده است که بسیار رغبت و مادی بسوی صراط حمید است قسم سوم احادیثی است
و آن خبری است که دو کس یا سه کس آنرا روایت کرده باشند و سومی شد بغير زیاده بر قلت وجود زیرا که مستمر بودن دو
راوی برای هر راوی از اول تا آخر عزیز است یا بنا بر آنکه مشتق از عزیمتی قوی است زیرا که بسبب جمعی از طرق
آخری توانا و عزیز گشته است و این قسم حدیث شرط صحیح بخاری نیست چنانکه قاضی ابوبکر بن العربی ناکی در اول

شرح بخاری گفته چندی را در کار کرده که عزیز شرط بخاری است و علما بروی رد کرده اند و گفته که این و هم سخنان رشد و
 کتاب ترجمان الشراجم نوشته و لقا کان کفی القاضی فی بطلان ما ادعی از شرط البخاری اول حدیث مذکور فی بعضی آن مرآت
 بطریق آحاد در حدیث انما الاعمال بالنیات است گویم ابن العزلی برین معنی منتهی شده و گفته اگر گویند که این حدیث
 فرستاده علقه دیگری از عمر آنرا روایت نکرده پس جواب این است که عمر این حدیث را بر منبر خطبه ذکر کرده و حضرت
 صحابہ پس اگر صحابہ آنرا نمی شناسند لابد بخاکش میگردند و این را تعقیب کرده اند تا آنکه لازم نمی آید از سکوت ایشان که
 آنرا از غیر عمر شنیده باشند و اگر این را در باره عمر مسلم دارند در باره تفرد مطلقه منع باشد بعد در تفرد محمد بن مسلم
 از علقه باز در تفرد یحیی بن سعید از محمد بن زبیر بر ابن العزلی ایراد کرده اند و آخر حدیث در بخاری مکتان خفستان علی السلسله
 زیرا که ابوهریره بدان مقصود است از وی معلوم و از وی ابو زرعه و از وی عماره و از وی محمد بن فضیل و از وی قشیر
 یافته پس قول ابن العزلی باطل است و حاضری از حاکم آورده که شرط یحیی بن سعید چنانکه یاد و این جهان نعم
 کرده که روایت اشنین از اشنین اصلا یافته نمی شود حافظ ابن حجر گفته اگر مراد فقط اشنین از اشنین اند پس اشنین
 و اما صورت عزیز بر وجهی که مذکور کردیم پس موجود است باین طور که اقل از اشنین از اقل از اشنین روایت کرده باشند
 و مثال آن حدیث انس است نزد یحیی بن سعید و حدیث ابوهریره و تهازی و بخاری باین لفظان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یؤمن
 احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده و الناس اجمعین که از انس قناده و عبد العزیز بن حبیب آزار روایت کرده اند
 و از قناده سعد و سعید و از عبد العزیز جمیل بن عبد الوارث و از اشنان جماعتی را ردی آن گشته است و جمعی از جماعت
 غریب است و آن خبری است که شخص واحد روایتش کرده در هر موضع سنه که این تفرد واقع شده باشد و غریب را
 اقسام است حافظ ابن مندیه گفته خبر غریب مثل حدیث زهری و اشناه و است از کسانی که بر حدیث شان اجماع کرده اند
 بنا بر عدالت و ضبط شان پس چون مردی از آنها بخدشی متفرد شود آن را غریب گویند پس اگر راوی او دو کس باشد
 کس اند عزیز است و اگر جماعت است مشهور است و بعضی از افراد غریب نیست مثل افراد مضاعف بسوی بلدان معطلق
 غریب نیست بسوی جمیع مثل افراد مضاعف در صحیح و بیضی غیر صحیح و غالب بر غریبی که از احمد بن حنبل آمده همین است
 چندی بار با گفته لا مکتوبه الا احادیث الغرائب فانها مناکیر و عامه رواها الضعفاء و غریب در متن و اسناد خبری
 که روایت متن و بی شخصی واحد متفرد شده است و غریب در اسناد و متن مثل حدیثی است که متنش از جماعتی از صحابه یحیی
 باشد پس چون یکی بر و شیش از مجابان دیگر متفرد شود غریب باشد باین وجه و ازین جنس است غرائب شیوخ و اسانید
 متون صحیح و همین را ترندی غریب من هذا الوجه میگویند و غریب در متن نه اسناد غیر موجود است مگر آنکه حدیث متفرد شده گردد
 و جماعتی آنرا از متفرد بر روایت کنند که درین صورت آن حدیث غریب مشهور و غریب در متن نه اسناد باشد نسبت یکی
 از دو طرف اسناد و از طرف اول تصحیف بشرط است و در طرف دیگر تصحیف بشرط است مثل حدیث انما الاعمال

بالانبات مثل سائر غرائب که تصانیف ائمه بر آن نقل بوده است بعد از تهراند پذیرفته و این هر چهار قسم اقسام خبر که احادیث و روایات
 یکی آنکه حاصل و اصل خبر باشد یعنی موضوعی که دوران سنا و درست اگر چه طرق بسیاری آن متعدد باشد و آن طریق است که در آن صحابی
 بود و تابعی واحد از آن صحابی را روی باشد و غیره و دوران تسلسل او نبود و در روایت از آن صحابی خواهی بود و آن روایت
 متعدد باشد مانند و اما انفراد صحابی از بنی مسلم پس غریب نیست زیرا که در صحایه بموجب قبح نیست و این قسم را غریب
 نامند سید محمد بن زبیر در مختصر گفته و نقل وجوده است و سید محمد بن عیسی امیر گفته که بعد از آن غیره است و این که باقی این خبر
 گفته امشله فر و مطلق بسیار است و در کتاب التلک خود سوسق آن آمده که در پس کلام سید نظر است گویم در اینجا پیش
 بحث نمی از هیچ و لا و از همه آن که در و اند و عبد الله بن وینا بر آن متفق است از این عمر و گاهی متفق می شود و ازین متفق
 را روی دیگر مثل حدیث شعب الایمان که متفق است بر آن ابو صلیح از ابو یزید و دو متفق است بر آن عبد الله بن وینا را زالی
 صحاح و لفظ حدیث این است الا یان فیض و سبعون شعبه فضا یقول لا اله الا الله و ادنا ما لا اله الا الله و فی غیره و این را
 شعبه من الایمان را قویا بن خبر گفته و فی سند الزبیر و الجمع الاوسط الطبری آنکه گفته اند که گفته و این را تقسیم کرده اند
 بسوی غریب سند و متن و صحیح و غیر صحیح که ذکرنا و مثال صحیح روایت این و همیست متفق و به قال خبری فی بعضی از بنی
 عن ابن جریج عن ابن شهاب عن یحیی بن عروه عن ابی یزید عن عائشه قالت سالنا رسول الله عن الکتاب فقال لیسوا
 بشی و امثال این حدیث از دیگر افراد صحیح و غریب غیر صحیح خود بسیار است و این را از آن تذکر کرده اما چنانکه قول امام
 پیشتر گفته امشله اش بسیار است و از انواع غریب است غریب الفاظ حدیث و اول کسی که در آن تصنیف کرده نظر
 بن شعیب است یا ابو عبیده و تالیف درین باب همیشه جاری ماند و اجماع آنها کتاب نمای این اشیاست و بعد نمای کتابی
 فائق در شرح غریب احادیث و آثار اطوال و نحو آن تالیف کرده موسوم بمسال الطالب فی شرح طوال الغرائب این را ابن
 ناصر الدین در کتاب خود علوم حدیث ذکر کرده گویم و اجماع کتب درین باب کتاب مجمع البحار و مجمع طایفه فقهی است که عادی
 نمایه و جز آن از کتب مؤلفه درین فن است و بحث غریب الفاظ حدیث آینه بیاید قسم دوم غریب نسبی است بکسوف
 و سکون سنین محله و بای موحده و بای تحمیه مشهور و در آخر موسوم شده به نسبی بنا بر آنکه تقدیر در آن نسبت شخص معین حاصل
 شده اگر چه حدیث در نفس خود مشهور باشد یا بن طور که بوجود دیگر مروی شده است و راوی در آن متفق نگزیده و حافظ
 ابن حجر گفته و نقل اطلاق الفرد علیها استی بلکه غالباً آنرا غریب گویند زیرا که غریب و فرد مترادف اند گفته هم مطلقاً اینقدر
 هست که اهل اصطلاح میان هر دو تمایز نکرده اند و چنانکه کثرت استعمال و قلت او پس اکثر اطلاق فرد بر مطلق است
 و اکثر اطلاق غریب بر فرد نسبی و این از راه اطلاق اسم برین هر دو است و اما از راه استعمال فعل مشتق پس خود هیچ فرق
 میان هر دو نمی کنند بلکه مطلق و نسبی چنان گویند تقدیر به فلان او غریب به فلان این و در اینجا فریاده کرده و گفته
 فان و افقادی الفرد و النسبی غیره فهو التامع بکسر الموحدة و ان وجدان یثبت و ان وجدان یثبت و ان وجدان یثبت و ان وجدان یثبت

و تحقیقش خواهد شد شیخ عبدالحق در مقدمه اشعه اللمعات گفته حدیث صحیح اگر راوی دوی یکی است آنرا غریب نامند و اگر
دو بود و غریز گویند و اگر زیاده از دو بود و مشهور و مستفیض خوانند و اگر کثرت رواات بحدی رسد که توافق ایشان بر کثرت حمل
نشان دهد متواتر گویند و غریب اگر در نیز گویند و مراد با آنکه راوی یکی بود و آنست که اگر در یک موضع هم چنین افتد غریب است
و لیکن آنرا فردی خوانند و اگر همه یا جمعی آنرا بدو مطلق بود و مراد با آنکه از دو کس و ایت آنست که همه یا جمعی آنرا اگر
یکجا یکی آید آن عزیز بود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و بر همین قیاس اعتبار زیادت برد و مشهور است و این حدیثی
قول ایشان که درین فن اقل حاکم بر اکثر است و از اینجا معلوم شد که غرابت منافات ندارد و حدیث غریب صحیح
می تواند بود و چنانکه هر یکی از رجال وی ثقات باشند و غریب گاهی بعضی شاذ آید از شد و ذکر از اقسام طعن در حدیث
و اینست مراد صاحب مصابیح که در بعضی احادیث بطریق طعن میگوید نه حدیث غریب بعضی شاذ را نیز بفرموده ای تفسیر
کرده اند بی اعتبار مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شاذ است و غیر شاذ بمعنی فرد ثقه و آنکه در مقام طعن مذکور شود بعضی
مخالفت ثقات است اتقی و اگر چه بیان شیخ درین علم اعتماد را نشاید لیکن چون سخنی لخص تقریرات این مقام بود نوشته اند
و نفس متن حدیث نزد محدثین داخل اعتبار نمی شود مگر نادرا و اعتبار عبارات از نظر رجال حدیث است که آیا کلام را و
بدان تفسیر شده است یا نه و آیا معروف است یا نه که باین تحقیق عبارت از تحقیق حال حدیث است من حیث الروایات یا معلوم شود که حدیث
بکدام وصف ازین اوصاف متصف بوده است چه حدیث کتابی منشی از قوت و ضعف و بین بین یعنی بین القوه و اضعف
میکند بحسب اوصاف زوایة از عدالت و ضبط و حفظ و خلاف آن و میان این اوصاف و میان خلاف و لغی میان
عدالت و ضبط و نقیض آن یعنی هر یکی ازین سه صفت یا بحسب اوصاف اسناد و اقبال و القاطع و ارسال و ضبط
و نحو آن از شد و زو و وقف و علت و برین تقدیر حدیث تقسیم می شود بسوی صحیح و حسن و ضعیف پس صحیح با اعتبار
عدالت و ضبط و اقبال باشد و ضعیف با اعتبار انفا و یکی ازینها بالمره چه باشد و حسن با اعتبار و بین چیزی از آنها
و تحقیقش بریاید و صحیح مرتباً علی است و حسن مرتباً متوسط و ضعیف مرتباً ادنی و بعضی علماء این فن تقسیم حدیث بدو
قسم کرده اند صحیح و ضعیف و این تقسیم بسوی سه قسم نظر من حدیث است یکی از دو اعتبار مذکور و اگر نظر بسوی اوصاف
روایت کنند گویند راوی یا ثقه عدل ضابط است یا غیر ثقه و تم و مجمل و نحو آن مثل فیمن او کثیر الهمم او کثیر الغلط
پس بحث از جمیع و تعدیل رود و اگر نظر بسوی کیفیت اخذ روایات و طرق نقل ایشان برای حدیث کنند این بحث
باشد از اوصاف طالب کیفیت استفادۀ او و افادۀ شیخ او را و کیفیت اخذ از فقرات و سماعت و اجازت و جز
آن و این تقریر مستعدی ترتیب کلام بر چهار باب است باب اول در اقسام و انواع حدیث و در آن قسم است
فصل اول در تعریف حدیث صحیح و آنچه متعلق باوست خبر احاد اگر از صفات قبول شتمل بر اعلی اوصاف وی
باشد صحیح لذا نه است و فعل در اینجا بمعنی فاعل است از صحت و این حقیقه در اجسام باشد و استعمالش در غیر اجسام مجاز

یا استعاره است و اگر شتم بر آن نیست پس اگر جایزین تصور یافته شود مثل کثرت طرق پس آن نیز صحیح است
لکن لذاته و اگر جایز منقول است حسن لذاته است و اگر قرینه مرتبه جانب قبول متوقف فیه قائم شود نیز حسن است لیکن لذاته
و صحیح لذاته مقدم است بر همه بنابر طور تدریج حدیث صحیح آنست که سندش مثل نقل عدل ضابطه از عدل ضابطه که مثل مری
تا انتهائش سند متصل باشد و از سند و ذوات و علل سالم بود و درین اوصاف احتراز است از حسن وضعیتی چه مراد با اتصال است
که آن حدیث با آن سند منقطع نباشد هر چه که بود در ازل نه در وسط و نه در آخر قبول اتصال مسلم اسناد من سقوط ذوات و کثرت
کیون کل من جاله سمع ذلک لم روی من شیخه قاله الحافظ ابن حجر جرح و مراد بعد آنست که عدالت را وی شهور باشد نه صورت
پس هر که اصلا عدل نیست یا عدلش مستور است یا در آن جمع است وی خارج باشد ازین حد و مراد بضابطه کسی است که
حافظ متیقظ غیر منقطع غیر سیاسی و شکی در حالت تحمل و ادا باشد زیرا که اگر در ناقل نوعی قصور از درجه اتقان است حدیثش
در حد حسن در آید چون ازین درجه هم فرود تر شود حدیث او ضعیف گردد و مضبوط و گوشت یکی مضبوط صدر و آن اشبات
مسموع است بر وجهی که شکی نیست باشد باستحضار او هر وقت که خواهد دوم مضبوط کتاب و آن صیانت کتاب است نزد خودش
از وقتی که آنرا شنیده و صحیح کرده است تا آنکه تاذیه وی کند قال الحافظ ابن حجر و در تعریف صحیح لفظ تام الضبط ذکر کرده
گو یا اشارت بسوی ترتیب علیارین باب فرموده و فیه بیاتی و مراد بشد و ذر روایت ثقه مخالف روایت مردم است که ایل
و در اینجا مساحت است زیرا که انعمی شاذ است نه معنی شد و ذو آولی آنست که چنین گویند روایت ثقه مخالف روایت انصار
او مخالفه فیه بالناس حلفان حجر گفته الشاذ لفظ الفرد و اصطلاحا جایز مخالف فی الاروی من هو ارج منه و برین تقدیر اعتبار
بودن راوی ثقه با مخالف است و بمردم معتبر نباشد بلکه مخالف شخصی و احادیث از وی کافی است و مراد بعلت سبب خفیه
خاصه قاضیه است که از قبیل در در اینجا نیز مساحت است زیرا که در محلل بودن سبب خفیه لازم نیست بلکه سبب اخفی کافی
باشد و آنکه گفته اند که جمع باعتبار او است پس احدی است یا در مقام تعریف و بعضی گفته اند که این قید مستدرک است زیرا که
برضا بطرازم مثل این قاضی مخفی نمی تواند ماند و جوابش آنست که ان الصادق قدیم و احراز قدیم هم هر حدیث که در آن
این قیود مجتمع شود حکم بصحت آن کنند با اختلاف بین اهل الحدیث و در هر چه قیدی از آن منعقد شود و از صحت خارج گردد مثل
مرسل و غیره و گاهی در بعضی احادیث اختلاف کنند بنابر اختلاف در وجود این اوصاف و چون در حدیثی گویند که این حدیث
صحیح است معنیش آنست که سندش مثل نقل عدل ضابطه متصل شده است نه آنکه در نفس الامر منقطع است زیرا که بعضی را بایش
صحیح چنان است که عدلی بر روایتش منفر و گشته نیست از جنس آن اخبار که است بر تقبی آن بقبول اجماع کرده باشد چنانچین
اگر در باره حدیثی بگویند که این صحیح نیست معنیش آنست که اسناد او بر وجه معتبر بصحت نرسیده تا اگر آن حدیث در نفس خود
کذب است این چنین نوشته اند بعضی اهل علم منهم صاحب الخلاصه و لیکن این بیان صحیح نافع نیست زیرا که عمل بر حدیث صحیح ثابت
ستعین است و بر غیر ثابت منعوع گوید نفس الامر کذب نباشد قاضی فایده فی ذکر هذا التقریر و مراد بعد از چنانکه الحافظ ابن حجر گفته

کسی است که او را ملک حاکم بر ملازمست تقوی و مروت باشد و مراد بتقوی اجتناب علی سبک از شرک یا بدعت یا فسق است
 انتهى و برین تفسیر عدل کتب اصول فقه و علوم حدیث و کتب فقه متطابق اند و بعض قید بدعت حذف کرده اند مگر مکنان
 متفق اند بر آنکه عدالت ملکه است پس عبارت حافظ در رسم تقوی قصورست زیرا که گفته مراد بتقوی اجتناب علی سبکست
 با آنکه در اینجا از زیادت قیدی لایست که آن ایمان بواجبات باشد و چون تطابق جمهور بر ملکه بودنش معلوم شد پس ملکه
 کیفیتی یا سخره نفس است که از ان خد و رافع الیه ببولت میشود و بسبب آن از اقراران هر فرد و فرد کبار و صغیر حسینه
 مثل سرقه و نفقه و تطهیف حبیه و در زائل جان و زائل بول و طرقات و اکل غیر سوئی و سوئی متعکیر و در زانی و محمول
 گفته عدالت هیت رنج و نفس جامل بر ملازمست تقوی و مروت است تا آنکه نفقت نفس بعین حق او حاصل شود و مقبره در ان
 اجتناب کبار و بعض صغائر است و همچنان صحبت از زوال و افراط و مزاح را ذکر کرده و گفته ضابطه در اینجا آنست که
 هر رنج یا او امن از جرأت برگزب نباشد و رویتش هر روز بود و الا فلا اتقی گویم اصل عدالت و نفقت استقامت است لیسال
 طریق عدل ای مستقیم و اطلاقش بر استقامت سیرت و دین می آید زیرا که شی در سبک گفته عدالت شرط است بالاتفاق و کل اجزای
 و معنی اوست نزد خفیه عبارت از اسلام یا عدم فسق است و نزد مالک است و نفس مانع از اقراران کبار و صغائر
 خسته و قشری گفته از شافعی بصحت رسیده که در مردم کسی هست که تحض طاعت بدون مزج معصیت میکند و بر مسلمانان
 کسی هست که تحض معصیت بلا مزج طاعت میکند پس هیچ را بهی سویی رد کل و قبول کل نیست بلکه اگر غلب بر مردم
 طاعت و مروت است شهادت و روایت و مقبول باشد و اگر غلب معصیت و خلاف مروت است مردم و روایت و ان
 سمعانی گفته و عدل از چار چیز ناگزیرست محافظت قبول طاعت و اجتناب از معصیت و عدم ارتکاب چیزی از معصای
 که قاصح باشد در دین و آبروی او و عدم فعل چیزی از منبهاحات که مسقط قدر و کاسب زحم باشد و از مذاهب معتدله
 چیزی نباشد که راد اصول شرع بود و چیزی گفته معتدله در غیر همین ثلث است چون ثلث حاصل شد خبر قبول شود و آنجا
 گفته عدالت محافظت و نفیه حاکم بر ملازمست تقوی و مروت است و نیست با او بدعت پس قید عدم بدعت در اینجا ذکر کرده
 و آنچه در باره اهل بدعت حق است بیاید و بشکافی گفته اولی در تعریف عدل است که آن متشکک است با و اب شرع پس
 متشکک بدان فعلا و ترکا عدل مری است و محل پیگیری از ان عدل نیست اگر این اخلال قاصح در دین فاعل یا تارک
 اوست مثل فعل حرام و ترک واجب و اما اعتبار اعداات جاریه بیان مردم که مختلف باختلاف اشخاص از منته و اکمنه
 و احوال است پس این را خود هیچ مدخل را مردمی نیست و بنا بر روایت و شهادت که دو قطره عظیمه و دو جبر کبر اند
 بر مردمین است آری فاعل چیزی که مردم آنرا خلاف مروت عرفانه شرعی شمارند تارک مروت عرفیه است و این تسلیم
 و باب مروت شرعی نیست انتهى و در اسباب المظهر تعریف عدالت که از حافظ این حجر گذشت نوشته شک نیست که این
 نشدید و عدالت چیزی در حق معصومین و افراد از خلق منومنین تمام نمی شود بلکه در حدیث آمده ان کل بنی آدم خطا و ان

و ذی الخطا من التوابون و در حدیث بنار آمده المؤمن و اوارق یعنی واهی دین خود بزنم و راقع او بتوبه است و در آخر حدیث گفته فالسعد من ات علی رفقه و در حدیث دیگر آمده ما من نبی الا عصی او یعم و نیز آمده لولم تذنبوا لذمیب لکنکم مجابا بقوم یذنبون فاستغفرون فیغفر لهم و این حدیث صحیح است و مخفی نیست که حصول این ملک در هر راوی از روایات حدیث عزیز الوجود است قریب نیست که اتفاق افتد و هر که تراجم روایات را بمطالعہ کرده است انعمنی را نیک میدانند و اما کلام عدل را تعریف با ذکر کرده اند و دلیل برای قول ایشان یافته نشد و نه خود ایشان تعرض کرده اند بدلیل برین قول و چون دلیل در میان نباشد بحث لغوی بود و نظردر معنی آن از روی لغت واجب گردید و چون رجوع به لغت کردیم نفهمیدیم که در قاصد کلام در معنی عدل و عدالت چنین نوشته العدل عند الجور و این معنی درین الفاظ قلیل الافاده است زیرا که درباره جور گفته الجور نقیض العدل و این بعد است و در نهایت گفته الذی لایسبل به الهوی و این عبارت اگر چه نقیض عادل است نه عدل لکن افاده مراد میکند و دیگر اهل لغت گفته اند العدل الاستقامه و الیه تفسیر را در قوله تعالی ان الله یأمر بالعدل و الاحسان اقوال اند از این بعد سردان اقوال گفته اند عبارت عن الامر المتوسط بین طرفی الا فرط و التفریط انتی و این قریب است بتفسیر عدالت استقامت و محالیه که اهل لغت اند تفسیر استقامت بنعم رجوع بسوی عبادت او ثبات کرده اند و او بکبر و تعالی رضی الله عنه بر کسیا تفسیرش بنعم ایتیان بنیذکر کرده انکار فرموده و گفته حاتم الامر علی شده و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه تفسیرش بایمان بقرائن نموده و حق تعالی درباره شهو و فرموده ذوی عدل صحتکم و ممن ترضون من الشهداء و این گویا تفسیر عدل است بر مرضی و مرضی کسی است که نفس بسوی خیر و مساکن شود و دل بسوی راضی گردد و مضطرب نشود و منتهی تجاره عن تراض و در کلام علی مرتضی است خدشی رجال مرضیون و اینها هم مورد حدیث مرفوع است اذا اتاکم من ترضون خلقه و دینه فاکفوه و چون این حال معلوم شد پیش باید است که شافعی رح در حدیث عدالت قولی گفته که بسیاری از علما بعد از آنرا استحسان نداشتند و آن قول این است که لو کان العدل من لم یأت بذب لم یجد عدلا و لو کان کل ذنب الیمنع من العدا لم یجد جورا و کن من ترک الکبائر و کان محاسن اکثر من مساویة فوجد عدلا انتی گویم این قول حسن است و تفسیر اهل لغت مؤید است که العدل نقیض الجور نیست و عبارت از ملک بر وجه موجب ایتیان هر صفت و نه جائز و لغت اتی بهر صفت بلکه جائز کسی است که جورش غالب بر عدل و شرش غالب بر حق باشد پس عدل درین حدیث کسی است که مقاربت مسدود باشد و خیرش بیشتر از شر او است بعد از مافظان جبر و در رسم عدالت عدم بدعت گرفته و گفته که مبتدع عدل نیست و این پس قابل قبول مبتدعی شده که بدعتش متفق بر تفسیر نیست و این مناقض با ذکر همانست و حرورت که بضمیمه و او و او است و همزه است و گاهی متبدل و میخورد و حافظان جبر تفسیرش نکرده و غیری تفسیرش کرده و گفته ہی کمال الانسان صدق اللسان و احتمال عشرات الاخوان و بذل الاحسان الی اهل الزمان و کلت الاذی عن البحران و بعضی گفته اند المروءة لتخلق باخلاق امثاله و اقربانه و ولداته فی البیة و یشیه و حرکاته و مکاناته و مساکنه فانه المروءة و انکرا حافظ در رسم

صحیح ضبط تمام گرفته اگر ادب تمام تمام است پس تحقق مراتب معلوم زیرا که هر که را این حیثیت نباشد یعنی ضبط صدر یا ضبط
 کتاب چنانکه نقلش گذشته پس وی سنی اخف یا ضعیف انقضاست و در ضبط کتاب خود تمام و قصور متصور نیست آنچه
 درین تعریف تبیین است و سید محمد بن ابی اسیم و زبیر در صحیح گفته الصبیح من الاحاد و نقل عدل تام الضبط متصل است
 غیر محلی و عند من یقبل المرسل نقل عدل غیر مغفل بصیغه الجبرم دون ضیقة الترفیق و البلاغ انتهى پس درین هم شیخ شرط
 ذکر کرده سه وجودی و دو عدلی و این القبال و عدالت را وی است و این راجع بسوی وین و ضبط اوست و مرجع آن
 بسوی حفظ و ملتفت است و دو شرط عدمی عدم شدن و دو عدم علتی اند و آخر امتیاز کرده و آنکه حتی قاض باشد زیرا که علت ظاهر
 راجع بسوی ضعیف را وی یا عدم القبال سند است و اجتناب از ان لقب القبال سند نقل عدل ضابط مستقیم شده پس چون
 یکی ازین دو معدوم شود بعدم ظاهر موسوم گردد و باجم خود از انقطاع یا ضعف و مانند آن از اول و بلکه پس عدم علت شرط
 ظاهر نیست مگر آنکه همراه آن قبح فنی باشد و حافظ و نکست بر این الصالح گفته که اهل حدیث در تعریف صحیح و فنی فرموده
 یکی عدم شدن و دو عدم علت زیرا که هیچ یکی نمیگوید که عمل بر حدیث باید کرد اگر چه در آن علت قاذبه موجود باشد غایت
 آنست که فقها بعضی علل مذکوره را معتبر نمی دارند و خلاف ایشان در تسویه بعضی علل بعلت است زیرا که گاهی علت
 یافته می شود لیکن قاذبه نمی باشد پس اهل حدیث در حدیثی که این اوصاف مجتمع شده مزید تقییدش را شرط میکنند تا آنکه
 سلامتشان از شد و ذو علت غالب شود و فقها این را شرط نمی کنند بلکه نزد اجماع این هر سه وصف نامش صحیح می نمایند باز
 چون ظاهر شود که آن ضابطه را در حدیث می کنند پس در میان ایشان خود خلاف نیست خلافی که هست در تسویه او بصحیح
 فی الحال است بعد وجود صفات سه گانه و در تفیق جمع اند بر آنکه وجود علت قاذبه ضرر است انتهى گویم مراد ایشان عدل
 روایت عدل ضابطه را وی است چنانکه در عدل شهادت ضبط شهید و بیدار عدالت شرط است پس مغفل متوقف نیست
 روایت و شهادت اگر چه عدل در دین باشد و هر که بگوید اخفا فاحش الغلط است وی در شهادت و روایت عدل نیست
 و درین حین اقتضای بر عدالت کافی از تقیید بضبط است و آنرا خطابی بر همین یک قیید عدالت گفتا کرده و چون این معنی
 معلوم شد پس دومی برای حذف قیید شدن و ذکر در سیم سید محمد بن زبیر گذشته موجود نیست بلکه این قیید معتبر است و اگر
 مراد و آنست که این حدیث صحیح چه طالع فقهاست پس دومی برای زیادت قیید عدم علت نیست و نه برای حذف صفت
 او بخشی قاذبه کما قال الخافض ابن حجر چنانکه دومی برای زیادت و صفت عدل بغیر نقل در سیم مرسل موجود نیست زیرا که
 مغفل نه در سند مقبول است و نه در مرسل لکن قیید غیر مغفل مفید اخراج علت قاذبه ضعیف است زیرا که محال آنست که
 در وی علت قاذبه ضعیف باشد معلول نمیشود و مگر میکشد مثل بر علت موصوفه بوضفین باشد کما قال البقاعی و باین
 تقریر منسوخ شد ایراد عدم وجه برای حذف صفت بخفا و قبح خافض ابن حجر گفته و چون این اوصاف مفید غلط
 که بران در صحت است پس مقتضی آنست که در جات بعضی فوق بعضی باشد بحسب امور مقنونه و چون قرار امر جمعی شد

پس بر حدیث که روایت او در حدیث علی بن ابی طالب و حدیث و سایر روایات موجب ترجیح باشد آن حدیث از آنچه کمتر
از دست درین صفت اصح باشد حافظ این کثیر گفته و قد کیون الصحیح مشهور و او غریب و نه در حدیث و فی نظر الحافظ فی
مجال و لهذا اتفاق بجهت صحیح الاسانید علی بعضه فاعنی احمد و سخی اصحاب الزهیری عن سالم بن ابی و قال علی بن ابی السین و قال
اصحابه عن سیرین بن عیینة عن علی بن عقیل عن ابن عباس عن ابن عمر عن ابن عباس عن ابن عباس عن ابن عباس عن ابن عباس
و زاد و یتم الشافعی عن ابی اذ هو اهل من وی عنه استی گویم اصح اسانید از روی مراتب علیه حدیثی است که شریف
متفق اند نسبت حدیثی که احادیث بدان منفردند و همچنین حدیثی که بخاری بدان منفردست نسبت آنچه مسلم بدان منفردگشته
بنابر اتفاق علماء بعدین هر دو امام مرتبی کتاب ایشان بقبول و اما اختلاف ایشان در آنکه اگر چه ازین هر دو که امام یک است
پس متفق علیه این هر دو باین حیثیت است که شافعی از آنچه متفق علیه این هر دو نیست و جمیع تصحیح کرده اند بتقدیم صحیح بخاری
در حدیث بر غیر او و تصحیح بنحیف آن از ادبی یافته نشده و میتوان گفت که اختلاف در رجحان احادیث تصحیح نیست
زیر که ایشان تصریح بنحیف نگذردند بلکه این را از اطلاقات ایشان اخذ و از کلام ایشان فهم میکنند و خود را از ایشان تصحیح
باینحی یافته نمی شود و قول ابوعلی نسابوری ماتحت اویم السلام اصح من کتاب مسلم منافی مقصود نیست زیرا که در آن تصریح
بنحیف نگذرد که مسلم اصح از بخاری است بلکه نفی وجود کتاب اصح از کتاب مسلم و نفی مساوات نمود و بنحیف چیزی است
که صیغه فعل اقتضای آن کرده و آن زیادت صحت در کتاب مشارک مسلم و حدیث است که بدان زیادت مبتدا نگذرد
و این تاویل ای قول ابی علی از حفاظ ابن حجر است ولیکن مخفی نیست که مال کلام ابوعلی درین صورت آنست که کتاب بخاری
و مسلم برابر اند و اگر زیاده و کم آسان کتابی صحیح تر ازین هر دو کتاب نیست حال آنکه این مخفی نه محل نزاع است و نه مطالب
بلکه مطلوب آنست که کتاب بخاری اصح از کتاب مسلم است بقاعی گفته سعید قضا زانی این بحث را در شرح مقاصد تحقیق کرده
و حاصلش اینست که صیغه فعل گاهی مستعمل بر مقتضای اصل لغت می شود و زیادت نفی می باشد و گاهی بر مقتضای
عرف شائع میگردد و مساوات نفی می باشد پس قوله صلوات الله علیه لا غریب ای الشمس علی ابن ابی الدنیل فی فضل من
ابی بکر ذکره المحب الطبری فی مناقب العشرة عن الدارقطنی و الخلفاء الزهیری من حدیث ابی الدرداء اگر چه ظاهرش نفی
افضلیت غیر است ولیکن سوق آن برای افضلیت ابو بکر است و سمر در اینجا آنست که غالب از حال هر دو واقف نیست
نه تساوی پس چون افضلیت یکی نفی شود افضلیت دیگر ثابت گردد و مثل این تقریر اشکال مشهور که بر حدیث اگر گرداند
منحل میشود و آن حدیث اینست عن ابی هریرة عن مسلم قال قال من قال صبح و صبح میسری جان الله و یجاء به و قد مر
احادیث یوم النبیمة بافضل ما جاء به الا احاد قال شرفک و زاد علیه زیرا که معنی حدیث آنست که هر که این را بگفتی
افضل تر از من خواهد آورد مگر کسی که مثل او گفت یا زیاد گفت پس اگر چه ظاهر این سخننا از نفی است اما در تحقیق
از اثبات است نه از نفی و این مثل حدیثی است که نیز از روایت جابر جعفی از ابی منذر جعفی آورده که گفت قلت

یا بنی العنقی افضل الکلام قال یا ابا المنذر قل لا آراء الا بعد حله لا شریک له لا الملک ولا الحمید حی وسمیت سیده الخیر
 علی کل شیء قدیر یاتیه مرة فاکمل یومنا افضل الناس علما الامس قال مثل ما قلت انتی حافظ ابن حجر گفته پس صفائی کردار
 صحت کتاب بخاری مسلم بروست اتم و اشند از ان در کتاب مسلم و شرط وی در ان اقوی و استر و اما رجحان و
 از راه اتصال پس بنا بر آنست که بخاری ثبوت لقاء را وی با مروی عنه شرط کرده اگر چه یکبار باشد و مسلم کذا مطلق
 معاشرت نموده حافظ عماد الدین بن کثیر در باعث حدیث گفته و من ما هنا فی فصل لک النزاع فی ترجیح تصحیح البخاری
 مسلم کما هو قول الجمهور خلافا لابی علی النیسابوری شیخ الحاکم و طائفة من علماء المغرب انتی و اما رجحان او از راه حدیث
 و ضبط پس از ان جهت است که رجال مسلم کمتر اند و از رجال صحیح بخاری آنکه بخاری اکثر اخرج از حدیث
 ایشان نگرد و بلکه از غالب شیوخ ایشان آورده که از آنها گرفته و عمارت حدیث شان کرده است بخلاف مسلم درین هر دو
 امر و اما رجحان او از راه عدم شد و دو اعلال پس این وجه است که احادیث متفق علیه بخاری اقل عدد است از احادیث
 متفق علیه مسلم آنکه علماء متفق اند بر آنکه بخاری اجل بود از مسلم در علوم و اعرف بود بصناعات حدیث از وی و مسلم اگر
 بخاری است و همیشه از وی استفاده میکرد و تتبع آثار را وی نمود تا آنکه وار قطنی میگفت که کولای بخاری لما راجع مسلم لاجا
 انتی و سید علامه محمد بن سحیل امیر در مقام در بعض کلام حافظ در توضیح الافکار شرح متفیع الانظار تعاقب کرده و در بیان
 شرح پرده خسته بنا بر طول ذیل ایرادش درین مختصر مناسب بفتاد و باجملة صحیح بخاری باین وجه مقدم بر همه کتب است
 و بعد از صحیح مسلم بنا بر شاکر کش یا بخاری در تلقی علماء و کتاب و اقبال قبول گرچه از ان حلول است بحدیث مقدم
 که موافق شرط این هر دو باشد حافظ گفته مراد بشرط ایشان روایة ایشان اند یا باقی شروط صحیح و بر تعقیل روایات
 این هر دو اتفاق حاصل شده است بطریق لزوم پس ایشان مقدم باشند بر غیر خود در روایات و این اصلی است که
 از ان بیرون نتوان رفت مگر بدلیل پس اگر خبری بر شرط این هر دو باشد معادون حدیث مخرج مسلم باشد او باشد و درجا
 گفته اند که مقتضای نظر در یتقام آنست که هر چه بر شرط این هر دو باشد و آنرا علت نبود مقدم باشد بر اخرج مسلم
 تنها زیرا که قوت حدیث نظر بر حال است نه نظر بودن آن در کتاب انتی گوئیم بلکه مقتضای نظر آنست که مقدم باشد
 بر تنها اخرج بخاری نیز زیرا که چون بر شرط هر دو شد معا گو یا همچو متفق علیه شد و آن مقدم است بر افراد هر دو مگر
 آنکه بقای گفته وجه تاخر خبری که بر شرط هر دو است از خبری که احدها اخرجش کرده آنست که اخرج احدها را است
 تلقی بقبول کرده بخلاف آنچه بر شرط هر دو است و تخریش تیراخته اند انتی و این وجه اقوی است و آنکه حافظ ابن حجر
 در اینجا جزم کرده با آنکه مراد بشرط شیخین روایت صحیحین اند پس یکه حدیث را در شرط ایشان اختلاف است بحجت آنکه ایشان
 ذکر شرط خود نموده اند و وی گفته اند لیس لما شرط فی کتابیهما و لانی غیرهما انتی اگر عی صاحبین متبع ما فیما کرده است بنا
 شروط نموده اند تا آنکه هر ناظر را بشرطی حاصل شده و در ان اختلاف بسیار رود و او چه چنانکه در شرح متفیع الانظار بیان

نمود و بروجهی که سبق احدی از نظار نیست و حق آنست که چون شرط تعیین شناخته نمی شود مگر تخمین و تخمین پس حوط
برای ویرج و توقفت و امساک است از جزم بوضع حدیث غیر مخرج و کتاب ایشان باینکه این حدیث بر شرط طایما احد است
زیرا که شرط ایشان غیر معلوم است جز تا پس جزم بوضع حدیثی بدان چه قسم می تواند شد و چگونه تصحیح آن می توان کرد
با وجود شک در آنچه موجب جزم است و چگونه از آن تفریق تصحیح آن حدیث توان نمود حال آنکه تفریق یقین بر شک توان
و احسن محمل برای قول قائل در حدیث غیر مخرج تشخیص که از علی شرط طماست آنست که این ظن اوست که این هر دو را
شرطی هست و آن شرط مطلقان اوست پس آنچه موصوف بودن بر شرط طماست چه قسم سختی تقدیم خواهد بود زیرا که اگر این
تقدیم نسبت طمان از جمیع مدن است که وی گمان کرد که آن حدیث بر شرط طماست پس آن طمان مخاطب باین خود و مامور
بعمل کردن بدان است مادامیکه که ام تر بارش از ظن خود نمی یابد و اگر نسبت غیر از مقلدین یا مجتهدین است پس اگر
ظن غیر ایشان لازم ایشان نیست و نه غل بدان جائز و حافظ و غیره تقدیم مامور علی شرط طماست و ساق تصحیح کنند
چنانکه سوق تقدیم متفق علیه یا منصرف بخاری یا مسلم میکنند لیکن بر تقدیم متفق علیه و غیره دلیل ذکر کرده اند که آن تعلق است
بقبول مایه است بخلاف آنچه بر شرط طماست زیرا که ایشان اتفاق نگرده اند بر شرطی از برای آن هر دو نه خوشبین
تصحیح کرده اند بلکه ما را فلان شرط است و کلام سید محمد بن زبیر در مختصرش مثل کلام حافظ است قال ثم شرط طماست بالانفا
غند العمل انتهى گو یگفت که غالب شرط طماست است و این درست است اگر معلوم شود ولیکن در حدیثی و غوی بیشترین است
اولا باز در حدیثی حالت است ثانیاً پس در اینجا باین حسابش قسم است بهم و ادبکی ما اتفاق علیه و م ماخرجه البخاری
سوم ماخرجه مسلم چهارم علی شرط طماست پنجم علی شرط البخاری و ششم علی شرط مسلم و هفتم اگر آنکه سید محمد بن زبیر برین است
اقسام زانده بر تواتر حافظ ابن حجر ایراد کرده و آنرا از جمیع شمرده اول متواتر و این علی قسام است و جوابش آنست
که این غیر وارد است زیرا که ردی عدالت را وی شرط نیست و سخن در صحیحی است که تفریقش گذشته و ثانیاً مشهور که در
بعض شرط متواتر متفق و ششم ما اتفاق علیه و حافظ ابن حجر گفته و اردنی شود و این اقسام مگر مشهور و من
در رتبه او متوقف است که قبل اتفاق علیه است یا بعد آن و اما ماخرجه بیسته پس غیر وارد است زیرا که این قسم است نه قسم
چه مندرج زیر ماخرجه است و بقاعی تعقب کلام شیخ خود حافظ ابن حجر کرده و آنچه در آن طول است لهذا ذکرش در اینجا
نکردیم و در خلاصه باعث خشیت و مختصر نوشته که اول سید محمد بن زبیر در مختصرش که در بیان اعتقاد نمود یعنی بخاری حسن
و ضعیف جمع کرد اما بخاری است بعد مسلم صحاب و تابعین او و کتاب این هر دو اصح کتب اند بعد کتاب عزیز بخاری
اصح است نزد جمهور و در جامع الاصول از بخاری آورده که گفت کتاب صحیح خود را از حدیثش پاک حدیث تخریج کرده ام
و آنچه حدیثی درین کتاب ننهادم مگر آنکه دو رکعت نماز گذاردم بعد از اقسام صحیح بروجهی که گذشت ذکر کرد و گو گفت این
هفت اقسام است انتهى و حافظ ابن کثیر زیاده کرده ثم ان البخاری و مسلم الی غیره باخر خارج جمیع ما حکم بصدقه من الا حادش

[illegible]

رواها علی الشرط التي اعتبرها فاذا فرض وجود ذلك الشرط في رواية حديث في غير الكتابين فلا يكون الحكم باجمعية
 مافی الكتابین غیر حکما ثم حکما واما ان الراوی تجمع تلك الشرط على ان لا ينقطع فيه بطلان بقية الواقعة فيجوز كون الواقعة
 خلافه وقد اخرج مسلم بن الحجاج في كتابه من لم يسلم من غوائل البحر وكذا في البخاري جملة حكم فيهم فدار الامر في الروايات
 اجتهاد العلماء فيهم وكذا في الشرط حتى ان من اعتبر شرطاً والناظر آخر يكون ما رواه الآخر ما ليس فيه الشرط بحيث
 يجرأ منه الذي يشتمل على ذلك الشرط وكذا فيمن ضعف راوياً ولفظه الآخر نعم لشك في نفس غيره وقد ومن لم يدر امر نفسه
 الى ما جمع عليه الاكثر بالجملة فلا يرجع الا الى رأي نفسه فاذا صح في غير الكتابين عارض مافی الكتابين انتهى گویم درین باب
 مساحت زیر که در سابق محقق شده که شرط شیخین معلوم نیست و به شیخین بدان در کتابهای خود تصریح کرده اند
 و نه در غیر آن بلکه حفاظ متبع کرده از وضع ایشان استخراج شرط کرده اند و ضرورتیست که آنچه ایشان از شرط فرموده اند
 همان شرط بخاری و مسلم باشد و لهذا انظار ایشان درین شرط مختلف واقع شده و بعضی بعضی رد کرده اند چنانکه از کجای
 و این ظاهر بر حکم در آنچه از شرط شیخین زعم کرده رد نموده اند و این معنی معروفست حافظ را و اول مقدمه منفتح الباری
 مسیبه مهدی الساری بذکرش پرورداخته پس فرض وجود آن شرط در غیر این کتابین برای معارضه صحیحین چنانکه ابن همام
 گفته که این معنی نیست آری رجال کتاب بخاری و مسلم را حافظ و غیره پسند کرده اند و ائمه تصریح نموده که کل من وعی نه
 البخاری فهو عدل شیخ ابو الحسن مقدسی در حق رجال بخاری میگفتند با جواز القنطرة یعنی الحال القنات بسوی آنچه در
 حق او گفته اند و جمیع کرده اند و توان کرد و مانند ابو الفتح قشیری گفته و که انفق و به نقول و به چه بر شرط شیخین فرض
 کنند و رجالش رجال صحیحین نباشند غایتش آنست که نظر مرضی بودن ایشان حاصل شود حال آنکه علم ارضا و ایشان
 بآن روایات معلوم نیست و لهذا ما کان علی شرطها را دانی رتبه از مایهها اگر دانیده اند و از اینجا واضح شد که حکم باجمعیست
 مافی کتابین حکم نیست چنانکه ابن همام زعم کرده بلکه علت تقدیم صحیحین نزد جمهور علماء و کافیه حدیث و حکم باجمعیست آنها
 بنا بر تلقی امت بقبولست چنانکه حافظ ابن حجر در شرح منجبه گفته قد صحیح البخاری علی غیره من کتاب المصنفه فی الحدیث
 ثم صحیح مسلم مشارکة البخاری فی تلقی العلماء کتابه بالقبول ایضاً سومی باطل انتهى پس معلوم شد که علت تقدیم این
 هر دو کتاب تلقی بالقبولست و این تلقی بالقبول در مرفوض ابن همام منقوضست پس حکم بدان حکم نباشد که او هم
 ابن الهمام و همچنین تقدیم ماعلی شرطها اگر یافته شود حکم نباشد که او هم سید العلماء محمد بن اسماعیل الامیری جواب بعض
 اهل العلم من معاصریه و نحن در وجه مزیت صحیحین بر دیگر کتب این فن مقدم شده در سبال المطر گفته قد صرح جمهور متقدمین
 البخاری فی الصحیح و لم یوجد عن احد التصحیح بقیضه انتهى و حافظ ابن حجر در باره رجال صحیحین گفته قد حصل الاتفاق علی
 القول بتقدیم طریق الزعم فهم مقدمون علی غیره و فی روایاتهم و هذا اصل الاخرج عنه الا بطل انتهى و در ثمرات النظر
 علی مصطلح اهل الاثر گفته لا شک ان صحیحین با شرف کتب الحدیث قد راوا و اعظمها ذکر اوان احادیثها ارفع الاجادیت

پرواخته و زیاده برست و زنی گفتگو کرده و ضبط اطراف مدعا بر وجه استیعاب نموده مرشداً فایده حج الیه فضل او را
 کما مش در عقیقاً آنست که مراد این بهام باین کلام انقذرح و در چیز نیست که کلمه محمد بن سلفاً و خلفاً و فقها و متقدمین
 و متاخرین بران تمام گشته بجز این بهام و اتباع او از تلامذه و بعض خفیه متاخرین و آن چیز ترتیب مشهور میان فح
 احادیث است و در خوش ازین قبح چنانکه شیخ عبدالحق دهلوی در مقدمه شرح سفر السعاده گفته و بدان راضی گشته
 مضامینست فقهها حنفیه و معارضه ایشان با محدثین مستحق تحسین گشته بحال مقال فقهها و در امر مقرر محمدان و است
 بعده بحکام این بهام اشارت کرده و گفته که این بخش نافع مفید است و در عرض از شرح این کتاب و آن عرض نماید
 مذہب حنفی است و این اقوال صحیح است از ایشان بآنکه نماید مذہب حنفیه جز بصیرت صحیحین مثل غیر اینها از صحاح
 با بطلان خصوصیت این هر دو بصحت و ثبوت دست بهم نمیدهد و محالست انقذرح مذکور در ترتیب مقدم از برای بود
 مذہب حنفیه و اغلب برخلاف مانی تصحیحین است این است قصد واروده ایشان و لکن حق سبحانه هر چه میخواهد میشود و آنچه
 نمیخواهد نمی شود و چون انزال عالی از علوش ائمه القادین است کاش ایشان اقدام بفتح و در مرتبه تصحیحین و قد رشح
 این هر دو کتاب که اصح کتب صحیح مجوز و دریم سما و بعد قرآن کریم اند با جماع کسیکه درین علم شریف تعویل برست طایفه
 در هر عصر و جمل بر فقیه مخالفت و موافق نمیکردند و مثل این اجماع بر فضل ابو حنیفه بر گرفته اند از معاند و مخالفت
 با و هر دو روی افضلیت امام خود را ذکر کرده اند و مذہب یافته نمیشود و از ثبوت محبت این هر دو سفر مبارک خلاف شد
 صحیح قاض بر ابو حنیفه در آنچه مخالفت احادیث کتابین کرده لازم نمی آید بآنکه لمبی ایشان بوقیعت درین هر دو کتاب
 با بطلان اختیاس آنها شود و بعد سلامت صاحب مذہب از طعن که امام سبالات از دهن روایات مخالف با حدیث
 صحیحین در ترک او برائی مانع نمی آید مسلم است ابو حنیفه طحاوی با وجود سبالات مفطر و نصرت مذہب نزد اتمام محبت بر
 ابو حنیفه روح در آثار السانی کلام جدیداً آورد و بعض مواضع میگوید فاقال ابو حنیفه باطل انتهی (بعد در ابطال کلام
 مبطل منزلت رفیده صحیحین در باره تخریج صحیح بسط قول کرده و گفته و لکن اجماع الالباقه و از طرف ابو حنیفه روح حذر
 کثرت قیاسات نموده و نوشته لو عاش حتی دونت احادیث الشریعه التي صحبت بعده و تفرع و محبت عنده لا فخر بها
 و ترک القیاس الخالف اما انتی و شک نیست که منصب امام ابو حنیفه و دیگر ائمه هدی همین است که قائل شوند بمقدم
 حدیث بر قیاس و اجتهاد نزد محبت و اندام جمیع ایشان رضی الله عنهم منع کرده اند از تقلید خود و تقلید غیر خود نزد
 وجود سنن صحیح و این روایات از ائمه اربعه در کتب فقهها مقلده و بی تفاوت رسیده و انکارش مکابره بیش نیست و بحال
 بحث درین مقام بسیار است لیکن این موضع ذکر آن نیست چه محل ذکرش کتب اصول فقه است امام علامه سید محمد بن
 عامری فی جلد کتاب فیاض مستطاب فی جلد دوم فی الصحیحین العجابه ذکر کنند صحیحین نوشته اتفق الایة النقاد و جاب قی القضاة
 و الاسناد اهل الروایة و الذرایة فی جمیع الاعتبار و کافه الاستصار علی صحته البخاری و مسلم و تواتر عنده الکل امام حنفیهها

واما انها وتقدمها في هذا الشأن وتمايلها لما انتصبا له وفائهما بالتزامه وادعياءه من الصحيح المجرد وانما من اول ضعف
فيه كتابها وانما اصح الكتب بعد القرآن ومن نقل الاجماع على ذلك ابن الصلاح والنووي وغيرهما والامة في اجماعها
معصومة من الخطا ولذلك قال امام الحرمين عبد الملك بن عبد الله بن يوسف الجويني فيما نقله النووي عنه لو طفت
بطلاق امراته ان ما في كتاب البخاري وسلم ما حكاه بعضه من قول النبي صلى الله عليه وسلم لما الزمته الطلاق ولا تحت للاجماع
المسلمين في صحتها وكفى ابن الصلاح عن ابي نصر السجزي بخود ذلك في صحيح البخاري خاصة قلت وهذا مقرر على قواعد العلم
اجزاء ان من جعلت على صحة امر وهو موطن صحة ولم ينكشف بطلانه لم يثبت لان الاصل بقاء الزوجية ولا يسلط الجور الاثام
المرجوح قال ابن الصلاح ولما قل ان يقول لا يثبت ولو لم يجمع المسلمون على صحتها ناشك في الحديث وقال كثير من تجب
الرجعة لمن كلف بالطلاق على المظنونات احتياطاً لاحتمال الحديث واما الصحيحان فاحتمال الحديث فيها في غاية من الضعف
فلا يستحب له الرجعة لضعف احتمال موصلها قال ابن الصلاح وقد كنت اميل الى ان الاتفاق عليه فهو معلنون وحسبه بها
قويًا وقد بان لي الآن انه ليس كذلك وان الصواب انه ينفذ العلم واختار المحققون ان ما اتفقا عليه ينفذ الظن والعقل
بالظن واجب نقله النووي عنهم وارتفعاه على الجملة فان فيما احاديث متواترة والمتواتر ينفذ العلم القطعي واحاديث متفيدة
الظن الرابع وهو مظنة الوجوب واحاديث يسيرة استدرج عليها الخطا بطولها عن درجة التزامه وذلك مثل ان يبيع
الحديث بعض الرواة وثقة الاكثر من ائمنه ويسلوه او يختص بزيادة ولا يوافقه ولا يخرج عن ائمنه في توثيقه
ومنه ما حل على الوجه منها او من نقله عنهما تارة في المتن وتارة في الاسناد وقد اعتذر اخفاط المستنون عنهما في جميع
ذلك وردوا على المستدرج وبينوا وجوه الصواب وازاحوا الازتياب وعرفوا البعد الجواب عن كل حديث منها على حدة
انه لم يكن في شيء من ذلك ما هو مردود بطريق قطعي ولا اجماعي يعارض به الاجماع القطعي او السكوتي الحاصل في صحتها
وتلقيها بالقبول وكثير من ذلك اخل في المتابعات والشواهد لم تكن اصولاً وقد تقررت انما لا يخرج ان الاما لا عدل لاوله
عنه غير متواترة عنه بها واذا تعارض قولها وقول الغير محال ما علم من تقدمهما وتعليقهما في شرطها واما الاوامر على
تقدير ما فذلك لا يمكن الاحتراز عنه ولا يصح دعوى العصمة منه فان صح عنها شيء من ذلك فهو لا نسبة له الى ما علم
سنة من الخطا والتقصير والخطا والاتقان الذي لا ينكره الاجابيل بالعلوم النقية اذ سئل في بهم القواعد الكلية
وليس سوا من سعى في تسليم الاجماع ومن يعارضه بسبب الطباع والسدوق شح ان الصحيح عن نقا وعلم الاثر
ان صحيح البخاري اصح الكتابين واكثرهما فائدة وان مصنفه اجل الرجلين وقد اخذ عنه مسلم ورجع اليه هو وغيره من جملة
مصنفي اجماع كتب الحديث وصاروا اتباعا له وقد خفف مسلم بانه اذا خرج حديثاً جمع طرقه كما باسائه المتعددة
المسندة والفاظه المختلفة في مكان واحد فيسهل على الناقل من نقله فقد غلط كثير من في النقل من البخاري حيث
ادعوا انه مسلم باحاديث لم يروها في صحيح البخاري وقد بحثوا عنها في مسانئها السابقة الى انما هم وقد ذكرنا

في موضع او موضع وسيد علامته محمد بن يعقوب بن زهير در كتاب الرضا في الزب عن سنة ابي القاسم
 نوشته قد استخرج من ايتم القول بصحة صحيح البخاري وسلم وادعى غير واحد من ثقاة شمس النقا والاجماع على ذلك
 وخبر الثقة في رواية الاجماع واجب القبول كما هو القول المنصوص في موضع من كتب الاصول وعلى تسليم انه ليس
 بقبول اوان ذلك الاجماع غير صحيح فلا اقل من ان يكون مادعي الاجماع على صحة قول جابيه نقاد عالم الحديث واية
 فرسان علم الاثر وهدا من اعظم وجوه الترجيح بل ائمة علماء الاصول والفواصون على الدقائق والحقائق من اهل علوم
 المنقول يقتضون بوجوب الترجيح باخف امارات واخفى دلالة تشير اقل الظن وتتم ليس القوة كلفيت بما نقلته ووضحة
 اما ما حفظ الثقات والنقاد الاثبات محمد بن اسمعيل البخاري وسلم بن ابي جلال النيسابوري واتباعه من اهل الحديث
 صحيح مع تواتر امانتها واثباتها وتقديرها ومعرفتها فلو لم يتابعها غيرهما لكان الترجيح بها كافيا ولتحويل قولها
 كيف وقد خضعت لها رقاب النقاد والتحقق على الصحيح دعواها ائمة علم الاسناد انتهى كلامه راجع وحافظ
 رحمه الله در كتاب الباعث الحثيث على معرفة علوم الحديث نوشته شمس حكي المعنى ابن الصلاح ان الامة تلتك
 بالقبول سوى احرف يسيرة تنقد بعضها بعض الحفاظ كالدارقطني وغيره ثم استنبط من ذلك القطع بصحة ما فيها من الاحاديث
 لان الامة معصومة من الخطا فحافظت صحة وجوب العمل به لا بد وان يكون صحيحا في نفس الامر وهذا جدير وقد خالف في
 هذه المسئلة النووي فقال لا يستفاد القطع بالصحة من ذلك قلت وانا مع ابن الصلاح فيما عول عليه وارشد اليه انتهى
 اقول نعم انما الفلاح والصلاح فيما قال ابن الصلاح وشوكا في روح در نيل الاوطار شرح منقح الاخبار نوشته آختم ان
 ما كان من الاحاديث في الصحيحين او في اصحابها جازا الاحتجاج به من دون بحث انما التمس الصحة وملتق ما فيها الامة
 بالقبول قال ابن الصلاح ان العلم اليقيني النظري واقع بما استاده لان ظن المعصوم الاخطي وقد سبقه الى مثل ذلك
 محمد بن طاهر المقدسي وابو نصر عبد الرحيم بن عبد الخالق بن يوسف واختاره ابن كثير وحكاه شيخ الاسلام احمد بن حنبل
 عن اهل الحديث وعن السلف وعن جماعة كثيرة من الشافعية والحنابلة والاشاعرة واخفية وغيرهم قال واما بانيه الحسن
 والمسانيد التي لم يلتزم منصفوها بالصحة فادفع التصريح بصحة اجسنة منهم او من غيرهم جاز العمل به وما وقع التصريح
 كذلك بضعفه لم يجز العمل به وما اطلقوه ولم يتكلموا عليه ولا تكلم عليه غيرهم لم يجز العمل به الا بعد البحث عن حاله كان احاديث
 اهل الذالك انتهى قلت قال ابن الصلاح واذا وجدنا فينا يروى من اجزاء الحديث وغير واحد شيئا صحيح الاسناد ولم نجد
 في احد الصحيحين الا منصوصا على صحة في شيء من مصنفات ائمة الحديث فقد قلنا في هذه الاعصار الاستقلال بالائتمار
 الصحيح بمجرد اعتبار الاسانيد لانه ما من سناد من ذلك الا وجد في رجاله من اعتمد في روايته على ما في كتابه غير ما
 يشترط في الصحيح من الحفظ والضبط والاتقان قال الامراء في معرفة الصحيح وحسن الى الاعتماد على النص عليه ائمة
 الحديث في تصانيفهم المعتمدة التي توهم فيها شهرتها من التفسير والتحريف وصار معظم المقصود ما يتداول من الاسانيد

اخبار جاعن ذلك بقا سلسلة الاسناد التي خصت بها هذه الامة زاد باله شفا العين التي وازن همه عبارات ايمه دل اهل
 يراكمه حديث هر كتابا گر چنانچه سنادش صحيح نمايد در خور قبول نسيست واعتماد در صحيح اخبار را يمينه آمارست نه خبر غير
 از فقهاء واصهار و اهل رأي اعصار در روضه نگفتم ان العلوم من الفرق الاسلاميه على اختلاف طبقاتها الاختياج
 في كل فن يكامل به ولو لم يرجعوا الى ذلك لبطلت العلوم لان غير اهل الفن اما ان لا يتكلموا فيه بشي البته او يتكلموا فيه لا
 ولا يشفي الا ترى انه لو رجع في تفسير غير القرآن ولسته الى القراءة وفي القراءات الى اهل اللغة وفي المعاني والبيان الى
 اهل الحديث وفي علم الاسناد وحلل الحديث الى المتكلمين والفقهاء وامثال ذلك لبطلت العلوم وانطست منها العالم
 والرسوم وكسنا وخالفنا ما عليه اهل الاسلام انتهى وظاهرست كه اين همام محدود در طبقات فقهاء و فقيهاين است نه در عداد
 طبقات محدثين محققين پس سخن او در باره عدم ترجيح صحيحين بر ديگر كتب حديث و قول تخم در ان موجب ابطال علوم انظار
 معاليم اسلام است و اين قاعده نه تنها براي رد ابن همام كافي است بلكه قانوني و اني براي حل اشكالات بسيارست فليعلم
 بعده در روضه باسهم گفته و اختلاف فيه من حديثها هو اليسير وليس في اليسير اهم و در بطريق قطعيه و لا اجاعيه بل
 غايه ما فيه انه لم يخف عليه الاجماع وليس الاختلاف يدل على الضعف ولا يستلزمه فقد اختلفت في اختلاف الراشدين الذين
 هم افضل الصحابة وكفرتم طوائف من الروافض والنواصب واخراج و سلم من التكليف والاختلاف من يهود و ن اخلاف
 رضي الله عنهم من مخالف الصحابة فليس محذور كالاختلاف ايضا لاشقات من رجال الصحيحين ولا يشعر بضعف حديثهم وانما
 الحجة في الاجماع لاني الخلف والاجماع لم يعقد على ضعف شي فيها وانما انعقد على صحتها الا ان النسبة له الى ما فيها من الصحيح
 فانه وقع فيه الاختلاف الذي هو ليس حجة على الضعف ولا على الصحة اذ لو دل على شي لم يكن يدل على الضعف اولى من اهل
 على الصحة اذ كل منهم قد قال به فاقبل بل يكون القائل بالصحة اولى لانه مثبت وضعف الحديث اذ المبدأين سبب التضعيف
 ناف و مثبت اولى من النافي وقد الف زين الدين كنه باني الجواب عن ذلك وذكر النووي في شرح مسلم انه قد اجاب
 عن ذلك او اكثره في شرحه على ان الامر قريب في ذلك الخلف انتهى و باجماع نقول حفاظ و ائمه دين و سلف ائمت و محققين
 دين باب ميش ازان است كه اين مختصر گنجائش آن تواند كه در بلكه جمع و تاليفش خوانان مولف بسيط است و كل ذلك ل
 على ترجيح صحيحين بر ضعيفين على بقية الكتب و الايمه و آزينجا دانسته باشي كه اگر چه ابن همام در بعض مواضع تاليفات خود
 بنا بر فقدان دليل هر چند ضعيف باشد خلاف بعض حنفيه كرده ليكن براي تائيد مذهب و انتصار مشرب خود بكنه بظهور
 ترتيب كتب حديث و خرق اتفاق جمهور اهل علم كه حنفيه نيز در ان غالباً شرك بوده اند بر نعم خود عرق ريزي بسيار
 كرده و بعض اتبع او قدم بر قدم او دين و ادي حاشا نه نموده اما باین تعصب و تعصب كاري از پيش نبرده و اكانه
 اهل علم سر بقبولش فرو نياورده بلكه در هر زمان جمعي بلافعلش پيرواخته و رايت ايتار حق بر باطل او را خسته شاه و اله
 محدث دهلوي رح بموافقت جمهور ائمه حديث طبقات كتب حديث نوشته اند و در ارج هر يك از آنها در موضع احتياج

ذکر کرده و دلش شاه عبدالعزیز بر من نقش می بخالده نافه آورده و محضر بطور ذکرش در سلسله السجی نموده بدان رجوع
 بایر کرد و دریافت نمود که در باره عمل و احتیاج کدام یک ترتیب معتبرست و کدام یک نیز معتبر است این اصلاح گفته کتابت السجی
 غیر محققه بالکتاب الخمسة التي هي الصحيحان ومن ابی داود و سنن النسائی و جامع الترمذی و ماجری مجرای فی الاحتیاج بها و
 والکون الی ما یورد فیها مطلقا کنت ابی داود و الطیالسی مسند عبد بن موسی و مسند احمد بن حنبل و مسند یحیی
 بن راهبویه و مسند عبد بن حمید و مسند الدارمی و مسند ابی یعلی الموصلی و مسند الحسن بن سفیان و مسند ابی یزید ابی بکر و شایبها
 فمذهبا و عدهم فیها ان یخرجوا فی مسند کل صحابی ما رووه من حدیث غیر متفقین بان کیون حدیثا محتجا به فلهذا تأخرت قترتها
 وان جلیت لجلالة مؤلفیها عن مرتبة الکتاب الخمسة و التاخر بها من الکتاب المصنفة علی الاوابا انتهى و این دلیل واضح است
 بر آنکه هیچ کتاب بکتاب صحیح بخاری و کتاب مسلم و سنن ابی یزید و احتیاج و تحت عمل نمیرسد و احادیث این شهرش کتاب فتح
 و است از احادیث دیگر سانیید و معاجم و جوامع است و احادیث آنها که مخالف یا معارض احادیث این اعمهات است
 مقبول و صحیح به نباشد و به قال جمهور اهل العلم سلفا و خلفا الا سنن الایمتد بها کابن العامر و سنن بخاری و صحیح کتب است
 و به قال الجمهور من اهل الحديث و الفقه اصح کتاب بعد تنزیل ببناء صحیح البخاری الذی جمع کلا الشیاء
 علیک به حدیثا و حفظا تنزل به بخاری و الاخری و انشاک فی الدنیا فقط قول امام محمد بن ابی بکر
 شافعی لا اعلم کتابا فی العلم اکثر عددا من کتاب موطن قبل وجود بخاری و مسلم است چه در آنوقت کتب مصنفه در سنن ابن
 جریج و ابن اسحق غیر سیرت و ابی قره موسی بن طارق زبیدی و مصنف عبدالرزاق بن همام و غیر ذلک موجود بود و بیان
 آنها که کتاب موطن اجل و عظیم در نسخ بود اگر چه بعضی آن سنن نسبت بوطی اکبر التجم و اکثر الاحادیث با و کتب ضعیفه و من سوار
 مالک است که مردم را بر کتاب بی فراجم گردانده و اکاسین در خواست او را از راه تمام علم و انصاف بانصاف پذیران کرد
 و گفت ان الناس قد جمعو اواظفوا علی شیا ولم یطلع علیها لیکن مردم بکتاب و موطن اعتدای تمام کردند و کتب جمعه
 بران تخلیق نمودند و از اجود آنها کتاب تمهید و مستند کاشغری ابی عمرو بن عبدالبر بن عمری قرطبی رحمه الله تعالی است بلکه
 در موطن احادیث متفق و صحیح و مرسل و منقطع و بلاغات است که لا یحکم و توجب سندة الاعلی ندر و حکم ابو عبد الله خطیب
 بغدادی کتاب ترمذی را جامع صحیح می نامیدند و این تسام است از ایشان زیرا که دران احادیث مکرر بسیار است
 و قول حافظ ابن السکون و خطیب بغدادی در باره کتاب سنن نسائی که نه صحیح و نه شرطی فی الرجال اشهر من شرط مسلم
 منظور فی غیر مسلم است زیرا که دران رجال مجهولین اند عینا یا حالا و رجال مجردین و احادیث ضعیفه و معلو و نکر است
 کما به سنن عامیه فی کتاب الاحکام الکبیه و اما قول حافظ ابوموسی محمد بن ابی بکر مدینی در حق مسند امام احمد است صحیح کبر قول
 ضعیف است چه دران احادیث ضعیفه بلکه موضوعه موجود است مثل احادیث فضائل مرو و عثمان و دبرت احمد نزد
 محضر و غیر ذلک چنانکه طائفة از خلفا بران تمهید گردانده و امام احمد را درین مسند بلکه هیچ کتاب ز مستندات ذکر شد

اخبار و حسن سیاق و تشریح می تواند شد احادیث بسیار فیه شد و بلکه گفته اند که روایت قریب دو صد کس
 از صحابه که روایت شان در صحیحین است در سند واقع نشد و همچنین قول حافظ ابو طاهر سیفی درباره اصول خمسین
 بخاری و مسلم و سنن ابو داود و ترمذی و نسائی اند اتفاق علی صحته علماء الشریع و الضرب ساهل است و این اصلاح و غیره
 انکارش کرده اند این اصلاح گفته بهی سجد کمال اعلی رتبه من المسانید کسند عبد بن حمید و الدارمی و احمد بن حنبل و ابی
 والنیر و ابی داود و الطیالسی و الحسن بن سفیان و احمق بن راهویه و عبید الله بن موسی و غیر جمیع انهم نیکو روین من کل
 صحابی باقیع لهم من حدیثه و نیز شیخ ابو عمر و بر تعلیقات واقع در صحیح بخاری و در مسلم کلام کرده و لکن آن تعالیق خیلی
 قلیل است قلیل آنها اربعه عشر موضعا است و کلام حافظ ابن کثیر رحمه الله تعالی و این اقل دلیل است بر آنکه هیچ کتاب
 علم حدیث باین هر پنج کتاب نرسد و این هر چهار کتاب صحیحین نرسند و بخاری نرسد و این کتاب صحیح بخاری است
 بعد مسلم و جمعیت این هر دو کتاب که امت تفتی آن یقول کرده و خواهان آنست که هیچ کتاب بر تبه ایشان در باره
 احتجاج و استدلال و استنباط احکام و مسائل نرسد و بموازات و مساوات ایشان نرسد و لهذا احادیث دیگر کتب
 صلاحیت معارضه با احادیث صحیحین ندارد و جز این دو کتاب مستطاب هیچ کتابی از کتب حدیث خالی از اخل نیست
 تا آنکه سنن اربعه نیز بجماعت آنکه شتمل بر اتمام حدیث از حسن و ضعیف و منکر و شاذ و معلول و مرسل و منقطع و غیر ذلک است
 تا بما عدای این سنن از دیگر معاجم و مسانید و جوامع چه رسد گوید بعضی آنها بعضی احادیث صحیحه و غیره این کتب جز آن
 باشد چه حکم بر اکثر است نه بر اقل حافظ ابن کثیر گفته حدیث نزد اهل حدیث منقسم است بسوی صحیح و حسن و ضعیف و این
 تقسیم اگر نسبت بمافی نفس الامر است پس جبر صحیح و ضعیف نیست و اگر نسبت باصطلاح محققین است پس حدیث
 نزد ایشان منقسم بسوی اکثر این اقسام است چنانکه ابن الصلاح و غیره او ذکر کرده اند انتی گویم این اقسام کثیر درین
 کتاب بترتیب ابواب مذکور است کما سیاتی و ارفع انواع حدیث علی ای حال حدیث صحیح است قال فی الروض الباسم
 اجمع ایه الحدیث علی تقدیم الحدیث الصحیح علی الحدیث الحسن مع اخر اجماع الاحادیث کثیر من اهل البدع فی ارجح بل فی ارفع
 مراتب الصحیح و هذا اتفاق علیه التفتی بالقبول من حدیث الصحیحین فحدیث اولئک المبتدعه الذین اتفقوا علی صحیح
 حدیثیم مقدم عند الثمار علی حدیث کثیر من اهل البغیة الصالحة الذین نزولوا عن مرتبه اولئک المبتدعه فی حفظ الالفاظ
 انتی قف اهل علم در اینجا ذکر عدت احادیث بخاری میکنند زیرا که اصح کتب این فن است و در اعلی مراتب شهرت
 و قبول تام واقع شده پس اعتنا بدان لازم آمد لیکن درین تعدید اختلاف است حافظ ابن حجر در هدای الساری مقدمه
 فتح الباری آورده که احادیثی با کمر سوای معلقات و متابعات هفت هزار و سه صد و نود و هفت حدیث است
 و تعالیق او یک هزار و سه صد و چهل و یک پس همه آنچه درین کتاب است با کمر رفته هزار و هشتاد و دو حدیث باشد و این
 خود حافظ ابن حجر شمار کرده و گفته که این تعدید خارج از موقوفات صحابه و مقطوعات تابعین و من بعدهم است اما بالا آنکه

ليس ورواه في نسخة الحديث في نسخة كروم ورواه في نسخة
 خوانم جميع متون في موصول رابلا في نسخة كروم ورواه في نسخة كروم
 وصل أن كروم كيعده في نسخة كروم ورواه في نسخة كروم ورواه في نسخة كروم
 مستطاب في نسخة كروم ورواه في نسخة كروم ورواه في نسخة كروم
 والوقت وأيضا فان النقلة عن البخاري أثبت بعضهم شيئا ونفاها الآخر ولا كلام من لاحظ العدد من التراجم أثبت
 المكر ورواه من تراجم الصحابة وما لكل صحابي منهم اخرج المكر ورواه في نسخة كروم ورواه في نسخة كروم
 الحديث ان احاديث البخاري سبعة آلاف وثمان مائة وسبعة وخمسون بالمكررة قال قيل انها باسقاط المكر اربعة آلاف
 وسبعة والنووي في شرحه على ذلك لكن قيد بالسند فخرج بقوله المسندة الاحاديث المتعلقة وتعالى التراجم والمتابعات والشواهد
 ثم ساقها النووي فصلا وذكر في كل باب القس من الاحاديث وجمع في ذلك باب الفضل بن طاهر واخذ ما بين طاهر
 من طريق عبد الله بن احمد بن حنبل في نسخة كروم ورواه في نسخة كروم ورواه في نسخة كروم
 ونالهم في عدد اكثر التراجم ثم قال بعد الفراع من ساقها بفضله فخرج احاديث بالمكررة سوى المتعلقة والمتابعات
 على ما حرره والفتنة سبعة آلاف وثمان مائة وسبعة وتسعون حديثا فزاد على ما ذكره امانة وثمان مائة وعشرين حديثا ثم ساق
 المتاليق والمتابعات بفضله من اول الكتاب الى آخره ثم قال فجملة ما في الكتاب من المتاليق الف وثمان مائة وخمسة
 اربعون حديثا واكثر ما لم يخرج في الكتاب اصول ثمانية وتسعين من المتون التي لم يخرج في الكتاب ولو من طريق آخر الا امانة
 وسبعون حديثا قد افردها في كتاب غيره لطيف بفضله الاسانيد الى من علق عنه ثم قال وجملة ما فيه من المتابعات على سلك
 الروايات ثمانية واربعين واربعون حديثا فخرج ما في الكتاب على هذا المكر سبعة آلاف وثمان مائة وخمسة
 فنفذ العدة خارجة عن الموقوفات على الصحابة والقطوعات عن التابعين فمن بعدهم قال وقد استوعبت وصل جميع
 ذلك في تعليق التعليق وهو الذي حرره من عدة ما في صحيح البخاري في نسخة كروم ورواه في نسخة كروم
 مقررا في نسخة كروم ورواه في نسخة كروم ورواه في نسخة كروم
 والخط في بعضها من وفي بعضها لا يظهر كل الظهور كقول المصنف في اول ترجمته كتابه قال ابن شهاب واخبرني ابو سلمة
 بن عبد الرحمن فانه اذ دخل في عدد المسندات ولم يظله وموضع اللبس في نسخة كروم ورواه في نسخة كروم
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في مواضع كثيرة تفاوت فيها العدد وظهر فيها الخطأ فظهر اننا لا احتمال فيه كما عجب به من حمله
 تعالى فانه ذكر ان كثير من الحديثين وغيرهم يسترون بنقل كلام من يتقدمهم مقلدين له ويكون الاول بالتفريق للاحتراس
 بل يتبعونه تحسيرا للظن به والاتقان بخلاف ذلك ثم قال فذا عجايبه في نسخة كروم ورواه في نسخة كروم
 ورواية ثم يذكر ذلك جملة وتفصيلا في نسخة كروم ورواه في نسخة كروم

علی بار واه الائمة اخفاط عن ابی فرسن بن جعفر قال كنت عند ابی زرعة الرازی فیما یسلم بن الجراح مسلم علیه وعلیه السلام
 فتذکر افان قام قلت له هذا من اربعة آلاف حدیث من الصحیح قال ابو زرعة قلین ترک الباقی قال ابی الصلاح ازاد ان کتاب
 اربعة آلاف اصول و من المکرات و رايت فی کتاب فیصل المالیح الحدیث فی الصحیح فیما یسلم بن الجراح مسلم علیه وعلیه السلام
 ان کتاب مسلم اشتمل علی ثمانية آلاف حدیث و کان بالمکرة و انک یسلم انتهى کلام الراض المستطاب که تو می نویسی شمار احادیث
 مسلم کرده و گفته عدد احادیث چهار هزار حدیث باسقاط مکرات و حدیثش باکر ذکر کرده و آن زیادتر شمار کرده
 بخاری است بنا بر کثرت طرق او و از ابو الفضل احمد بن سلمه آمده که دو هزار و ده هزار حدیث است و جزو قی گفته احادیث
 متفق علیش خبیث و دیگر دو و صد حدیث است و ذکر نحوه القاضی ابوبکر بن العزنی و قال حدیث الاحکام الشی اشتمل
 علیها الضحیحان نحو الفی حدیث انتهى ما یقدر است که ابن العزنی تخصیص این شمار با حدیث احکام کرده و جزو قی متفق علیه
 و اما سنن ابی یوسف بر تعداد احادیث آنها در کتابی و قوف حاصل نشده الا آنکه ذهی در طبقات ذکر کرده که مجموع
 احادیث وارده در سنن ابی داود و چهار هزار و شصت حدیث است و شاید که اعتنا به حدیث صحیح احادیث
 کتاب ترمذی و نسائی و ابن ماجه و مؤطا و دارمی و جز آن بنا بر عزیمت و غایت صحت بخاری و مسلم است و سیوطی تعداد
 احادیث جامع صغیر و دریاچه وی ذکر کرده و گفته که ضیانت این کتاب از وضع و کذاب کرده ام لیکن درین جز
 نظر است زیرا که جامع مذکور شتم احادیث ضعیفه و منکره نیز است پس گویا این سخن مبنی بر علم سیوطی است و دیگران
 بر آن هستند که کرده اند و احادیث خیر صحیح را نشان داده و در باعث غثیف نوشته که حافظ ابو عبد الله محمد بن یعقوب
 بن اخیزم گفته قل بالقیوت البخاری و مسلم من الاحادیث الصحیحة و قد ناقشه ابن الصلاح فی ذلک بان الاحکام قد ثبتت علیها
 احادیث کثیرة و ان کان فی بعضها مقال الا انه لیس قولی غیر کثیر قلت فی هذا نظر بلزجها باخراج احادیث الاثر و ما
 رواها عندها و اولیایا مذکرت انک یسلم انتهى بعد گفته کتاب بسیار صحیحین منجیح شده اند و در آنها زیادات مفید
 و اساسی صحیح یافته می شود مثل صحیح ابو عوانه و ابی بکر اسمعیلی و بقرانی و ابی نعیم اصبهانی و غیر جم و کتابهای دیگر است
 که اصحابش التزام محض کرده اند مثل ابن خزیمه و ابن حبان و ابن هریر و غیر از مستدرک و الطف در اسناد و
 متون اند و همچنین در مسند امام احمدی کثیر از اسناد و متون موازی بسیاری از احادیث مسلم بلکه بخاری یافته اند
 که نزد غیرین یا احادها نیست و احادیث اصحاب کتب راجع به تنجیح آن نکرده و هم ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن
 و همچنین در جم کبیر و وسط طبرانی و مسند ابی یعلی و بزار و جز آن از اسناد و معاجم و فوائد و اجزا چیزی یافته اند
 که متجز و این شان حکم بصحت بسیاری از ان بعد نظر در حال و حال سلامت آن از تعلیل منفرد می تواند کرد و اولی
 بران جایز است اگر چه جافطی قبل این متجز یعنی بر محض موافقه لایحوی و خلافا للشیخ ابن عمر و مکروه و حافظ ضیال
 بن عبد الواحد مقدسی درین باب کتابی نوشته موسوم بخاره لیکن آنرا نام نکرده و بعض حفاظ از مشایخ ما نیز

درست در کتاب خود را در اندیشه علم شیخ ابن الصلاح بر آنکه هر کس که در این گفته و بر و این سخن را در این
 مقابله با الفنا و فالا و لی ان قد سلفی فی امره و ما یجوز فی قیاسه فی غیره و فی قول ابن کثیر که این سخن را در این
 غیره و توجیه شده و در این کتاب قول کثیر از حدیث است و در این سخن است که در این سخن است و در این سخن است
 و سلفی است که در این کتاب است که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 اختصار است که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 خود را در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 متنی نیست و نیست شاذ و مردی است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 شده و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 باشد و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 چه فرد غیر مردی بود و دیگر است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 حسن غریب لا یفرق الا من به الوجود چه قسم درست می تواند شد اما این سخن را در این کتاب است و در این کتاب است
 مطلق حسن نیست بلکه نوعی خاص از درست است که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 غریب و بجای حسن مطلق و بجای حسن غریب و بجای حسن غریب و بجای حسن غریب و بجای حسن غریب و بجای حسن غریب
 واقع شده و عبارت ترمذی را در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 اردن و حسن است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 حسن این معلوم شد که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 غریب میگوید بر تعریفش قن نیست چنانکه نیست قن و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 نزد اهل این فن کرده و اقتضای این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 و لهذا تفسیرش اقل خود را که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 بسیار که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 کرده و قتال گویم ابن الصلاح گفته رویا عن الترمذی اندر برید با حسن این را که در این کتاب است و در این کتاب است
 حدیث را در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 مردی را که گفته است پس در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 پس این نعم غیر مطلق است زیرا که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 حاصل آنکه حافض این خبر و حسن که ترمذی کرده و تاویل نموده و حافض این خبر را که ترمذی فرموده و در این کتاب است

در رسم حسن اتصال سند و عدالت را وی و عدم شد و ذو طاعت اعتبار کرده و گفته که این چنین حدیث حسن لذایت
 الاشیخ خارج و حسن آن بحسب اعتقاد است مثل حدیث سطور چون طرق او متعدد شود و عدالت را وی تحقیق بخود
 و نه جرح او و سخاووی گفته سنو کیست که منقول نشد و روی جرح و نه تعدیل و همچنین اگر منقول شد در آن این اثر
 چیزی واحد و جامع نگردید و خارج شد ازین حدیث اثر باقی اوصاف حدیث ضعیف و این قسم حدیث حسن مشارک
 صحیح است در احتجاج اگر چه مؤن او و مشابه او در انقسام بسوی مراتب باشد که بعضی آن فوق بعضی است انتهى گوئیم
 اقوال الیه در رسم حسن مختلف است مافیه این گفته این نوع یعنی حسن چون و وسط است میان صحیح و ضعیف و نظر ناظرین
 نه در نفس الامر لکن التبیان ازان و ضعیفان بر بسیاری از اهل این صناعت عبیر گشته و ذکا که امر بشی نیتقد عندنا و نظرها
 تقدیر عبارت عنه و قد چشم کشیم منجم حدیثی خطابی گفته حسن حدیثی است که تخریج او معروف در جلال و شهرت و درین است
 اکثر اهل حدیث و همین اکثر علما قبول داشته اند و عاونه فقها استعمالش کرده پس منقطع و خوان یعنی موقوف و قطعی و عمل
 و متعل ازان جنس است که تخریج آن معروف نیست و همچنین درلس غیر همین حدیثی و اگر درینجا بجای لم بعین مخرج لم یستخرج
 میگفت اولی می بود و همچنین قید اذا لم یخرجین بقول نیست بلکه جاری در غیر او نیز هست فاعلم حافظ ابن کثیر گفته اگر
 معروف قول او است ماعرف تخرجه و شهرت رجال پس حدیث صحیح بلکه ضعیف نیز همچنین است و اگر بقیه کلام از تمام حدیث پس
 مسلم نیست زیرا که اکثر احادیث از قبیل حسان است و نیست ازان جنس که اکثر علما قبولش کرده و عاونه فقها استعمالش
 نموده باشند انتهى و در شرح تنقیح بر رسم ترمذی و خطابی هر دو اعتراض کرده و اینجای ایراد نموده و بعضی متاخرین گفته اند
 حدیث حسن آنست که در وی ضعف قریب محتمل باشد و صراح عمل بود انتهى لیکن ابن الصلاح گفته وکل نه است بسببم الاشیخ ایل
 و لیس فی ما ذکره الترمذی و الخطابی فیصل الحسن من الصحیح بعد و گفته چون اسحاق بن عمار بن باب باراده جمع میان اطراف
 کلام ایشان کردیم و واضح شد که حسن و قویست یکی اگر رجال اسنادش ضعیف است و استور نیست و اهل بیت و تحقیق شده و فضل
 کثیر الخطایم نیست و نه متمم مکتب در حدیث است و نه بفسق و من حدیثش شاخه شده است بتابع یا شاخه دوم و سی
 مثل یا نحو آن از وجه دیگر و باین وجه خارج شد از آنکه شاید یا منکر باشد و کلام ترمذی بر همین معنی متناول است لیکن
 حافظ ابن کثیر گفته لیکن تنزیله لا ذکرنا عنه و انکدام هم و هم اگر رواش شود بر صدق و امانت باشد لیکن بدرجه رجال
 صحیح در حدیث و اتقان زمره و احادیث متفر و بدان منکر شود و نشود و متن شاذ و معطل بود و برین منقول است کلام خطایم
 فالذی ذکرناه جمیع بین کلامیما انتهى و قاضی بدرالدین بن حاتم گفته درین همه تعریفات نظریات است اما تعریف اول و ثانی
 پس بآن جهت که کل صحیح یا اکثر شرع همچنین است صحیح داخل در حسن میشود و بزاوایل وارد می شود و در حسن زیرا که
 مردی نیست بود و یوثرانی ضعیف زیرا که تخریج او معروف و بایش شهرت ضعیف و بایشان متوقف است بر معرفت ضعیف قریب محتمل و آن امری
 مجعول است و نیز در آن دو مرتبه زیرا که تخریجش بصحاحیت او برای عمل کرده و این موقوف بر معرفت حسن بودن او است

و در اول از دو قسم فرائض ضعیف و منقطع و مرسل وارد می شود که در رجالش مستوری هست و مثل آن نحو آن از وجه
 دیگر مروری است و بر نانی که اقرب حدود دست مرسل وارد می شود زیرا که راویش مشهور شد دست با او که نیست حسن
 در اصطلاح یعنی بنا بر عدم اقبال بعد از قاضی گفته و اگر چنین گویند که حسن هر حدیثی است که خالی از علیل باشد و در سند
 متصل او راوی مستور بود و آن راوی را برای آن حدیث شاهدی باشد و مروری قاضی از درجه ائمه باشد پس این حد
 اجمع حدود و اقرب مقصور و اختصاص دست انتی گویم در خلاصه گفته این مقام ضعیف المرتقی و عقیده کو و دست
 کسی که بران بالا برآمده مروری آید بر اکثر اصطلاحات این فن و مثل النوع او و اقامت می شود باذن الله بما ذوق
 بر حق ممکن نیست مگر تخمینا کلام فاضل میان صحیح و مستقیم و مستقیم و مستقیم شرح حدود و بر طریقی که افاضه نظر از آنها باشد
 این است که قول ترمذی که در سندش شتم نباشد احتمال در معنی دارد یکی آنکه توهم غفلت و کذب و نسق در سند نباشد
 پس بدان متمم نشود یا توهم یعنی در وی بود و لیکن متمم بدان نگرود و همین است معنی مستور العدا که مقصور و در تریج است
 و باین قیاس از شد از صحیح زیرا که شرط صحیح آنست که راویش مشهور العدا له بود و مراد قبول خطای آنست که بسیار
 نزد و از باب این صناعه مشهور باشد بمصدق و مثل حدیث و بمعرفت انواع او و هر جا که مطلق از قید علت و ضابطه
 باشد دلیل بر خطا و از درجه رجال صحیح است و این نیز جواب است از قول او که رجالش مشهور بضعف باشند اطلاق
 شهرت در معرفت ایشان دال بر خلاف مفهوم از ضعیف است و قول او که مروری بغیر که جدا باشد چنانچه احتمال دارد و یکی آنکه
 حدیث مروری باشد یعنی با سند دیگر دوم آنکه معنی او مروری باشد یعنی با سند یا بهمن سند باشند دیگر و تسمیه قسم اخیر مروری
 حسن یعنی نیست زیرا که نظر با فردا در دست و نظر بتشیع نظر حسن زیرا که این اعتبار نظر غالب احتمال طریق دیگر
 که بدان مستوی گرد و خلاف فردا مطلق دیگر آنکه حدیث مشهور باشد از صحابی و تابعی آنرا از صحابی دیگر روایت کنند و او را
 درین طریق روایات افزوده و در صحیح مراتب باشد پس غرض از تفسیر آنکه مروری بغیر که جدا باشد اعتقاد و حدیث
 مروری است یا آنچه جبر ضعیف او گفته و از آنکه درهم سابق و در سال و انقطاع نماید پس اطمینان بر روایت بغیر که جدا باشد
 مگر بر وی که را فاعل آن ضعیف بود و در نه بحث خواهد بود و در کلام این مصلح شعار با یمنی است با آنکه حدیث مروری
 باین تاویل است و این نیز جواب است از آنکه ضعیف و منقطع و مرسل بران وارد می شود و قول بعضی که در وی
 ضعیف قریب تعلیل باشد پس بنی بر آنست که معرفت حسن موقوف بر معرفت صحیح و ضعیف است زیرا که حسن سیست
 میان این هر دو و مراد بقرب قریب الحزن الی صحیح است با احتمال کذب چه رجالش مستور اند چنانکه در تحقیق قول
 ترمذی که مشهور است در اسنادش متمم نباشد و از این تقریر ضعیف شد که هر گاه در معتقد یا معتقد به جامع متحقق شود
 ضعیف زایل نگردد و چنانکه در حدیث طلب العلم فریضه است که از حدیثی گفته متن این حدیث مشهور است و اسناد ضعیف
 و مروری است با آنکه کسی که ضعیف اندر ضعیف همان است که محض او از صحیح بعد از گشت و مثل صدق و کذب و اطلاق

احتمال صدق نداشته است مثل موضوع و وجه جدول در حدیثی که احتمال صدق مذکور است و در حدیثی که
 مذکور است که چون در حدیث این راوی میخطا از درجه رجال صحیح و مرتفع از حال کسی شد که انفرادش منکر شود و بشود
 و وی بی شبهه مسلم و بشود را بحدیث است و این که چنین منکر با و موافق یکی از دو جانب برود و اگر دانیدین قول را
 حدیثی و یا معنی اشارت کرده است خطاب به قبول خود که رجالش مشهور باشند یعنی بعد از حدیث و اگر اشتهار این اصلاح
 و قول بعضی متأخرین که اصلاح عمل بود و گویا خارج از حدیث است و بیان چیزی است که لازم می آید از حدیثی چون معنی حسن
 این است اصلاح عمل کرده و در حدیثی صورت و در حدیثی تسلی این دو وقت منفرجه باشد زیرا که اگرچه اصلاح عمل
 در تحقیق این نفس الامر موقوف بر حسن بودن اوست اما از وقت در وجود اصلی تو وقت در وجود عملی لازم نمی آید
 و قول ابن صلاح لایحه فقره منکره احتراز است از مآذ که زیرا که خالی نیست از آنکه مروی این راوی معروف و اشتهار
 یا معروف بعضی است بدون روایت او بجز یک خبر یا معروف نیست نه بان وجه که مروی اوست و نه بوجه دیگر پس
 اولی خارج مرسل و منقطع کرد و از حدیث و بیانی احتراز شد از قول وی لایحه فقره منکره از آنکه گفته پس تسلی
 حدیث بر وجهی که خاطر نگذاشته این است که قول او خالی از علل باشد احتراز است از دخول اسباب خشیه غایتی که قاضی در
 حدیث و قول او است متضمن احتراز است از مرسل و منقطع و نحو بنا و قول او مستور مبتدا است و له به شاهد و مود صفت
 اوست و قولش فی سند و متصل خبر مبتدا است و خبر مختصر و در برای مستور است و در برای حدیث و او در آن برای
 تنویر است نه برای تردید و معنی آنست که برای راوی مستور الیه الذی یخرج فی حدیثی دیگر مروی بلفظ او خبر
 این است او باشد و برای او شهادت و در بقوت و سلامت از اسباب تضعیف و برای راوی حدیث طریق دیگر باشد
 که در آن حدیثی این حدیث است و این حدیث شهادت و هر که این حدیث از آن حدیث است و معنی این معنی اوست پس این
 حدیث شاهد است و آن مشهور است یا معنی آن مشهور و موافق آن و معنی اوست بسند غیر سند او مشهور و شاهد گشته تمام
 تحقیقش در نوع اعتبار است و باین شکل احتراز شد از تضعیف که مقتضای شکل این حدیث یا حدیث دیگر که معنی اوست
 نیست و قولش که قاضی در درجه اتقان است صفت دیگر راوی مستور الیه الذی است پس از ادل معلوم شد که غایت ایشان
 کمتر از عدالت رجال صحیح است و از ثانی معلوم شد که اتقان ایشان قاضی از اتقان او شان است و این هر دو قیود
 فضل و احدی صحیح از حدیثی اند و علی الانفراد نیز مخرج اند و هر دو حدیث این هر دو علی الانفراد صلاح و اشراج
 ضعیف از حدیث حسن است و از اینجا ظاهر شد که حدیثی از حدیثی است و لیکن و از حدیثی شود بر قول او سند متصل مرسل
 راوی نقد که مقتضای باشد و تشبیه با آنکه عمل درین حدیث مبتدا است نه مرسل مود و دست بخیر محققین و مختار
 او و فرق میان حدیثی و حدیثی آنست که شراط صحیح معتبر اند و حسن لیکن عدالت و صحیح ظاهر و اتقان در آن
 کامل است و این در حدیثی شرط نیست و لهذا احتیاج شد بسوی قیام شاهد یا مشهور و تا این نقصان خبر کرده و پس

[illegible]

و صورت مجموع را قوی است که بدان جبر مقدار قصور ضبط راوی حسن از راوی صحیح میکند و آنکه اسید نمرد و زیر گرفته و آن
 قوی و بیشتر مرقه نسخ اجتهاد و اذقیه اجتهاد راوی آن افزوده که ممکن از معرفت طرق همین جبر باشد و نزدش مرقه نسخ
 می شود پسوی رتبه صحیح و حسن چنانکه ابن ناصر الدین گفته نوعی تعادیل بین الصدوق و بعضی و جماعتی آنرا در قسم صحیح و ادراج
 کرد و زیرا که در صورت قوت مرفوع می شود پسوی صحت مثل روایت سماک از حکمه از ابن عباس رخ این ادلی مراتب
 صحیح است و اگر قوی نشد مصلحت می شود و از مرتبه صحیح و مرفوع میگردد و از درجه ضعیف که بر عین ابیه عن جده و غیره و بن شعیب
 عن ابیه عن جده و محمد بن عمرو بن علقمه عن ابی سلمه عن ابی هریره و محمد بن اسحق عن جده ابراهیم التیمی عن شیبانه و محمد
 و ذنون اوست و در مرتبه احادیث عارض امور و عامهم بن منوره و جماع این ارطاة و خصیص و امثال ایشان بعضی
 تحسین را کند و بعضی تضعیف آن حسیه محمد و زیر گرفته و حدیثی که مضمون صحت بصحت و حسن باشد اقوال است که آنکه
 باعتبار دو اسناد است گوئیم و این جواب ثانی است از حافظ ابن حجر چنانکه در اول این فصل گذشته و دو کم که باقی
 لغت باشد گوئیم و این اشارت است بحواصی این الصلاح زیرا که وی گفته که اگر از حسن معنی لغوی او باشد فهم مطلقا
 مستنکر نیست و نمیتوان گفت که برین جواب لازم می آید که حدیث موضوع هرگاه که حسن اللفظ باشد داخل می شود و در آن
 کما قال الشيخ قتی الدین ابن قتی العید زیرا که حافظ ابن حجر مرفوع آن پرداخته و گفته این الزام عجیب است چنان الصلاح
 این سخن در جای گفته که حدیث را حسن گویند پس قید صحت بالغ و دخول موضوع صحت و سید محمد و زیر در تنقیح از آنکه
 جمع بین الوصفین چنین جواب داده که لیکن مراد از ترمذی صحیح الاسناد حسن الاجتهاد باشد پس بر او موضوع نشود و زیرا که
 حسن الاجتهاد نیست انتهی گوئیم این جواب خروج است از محل ایراد و وارومی شود بدان آنکه حسن الاجتهاد بود و در آن
 وصف بصحت معلوم می شود پس حاجت تبصره آن است سوم آنکه در او در آن عرف است یعنی صحیح الاسناد و المتن و حسن
 الاسناد و المتن هر دو داخل است حسن زیرا که صحیح همچو دخول نوع نیز چنین مثل انسان تحت حیوان و ابن العزلی در عاصه
 الاحوذی شرح ترمذی زیرا که اول حدیثش که آنرا حسن صحیح گفته نوشته که ما بنی این قول ترمذی را بر بیان او میکنیم اما
 قول صحیح پس با حدیث صحیح مراد است اول صحیح مطلق و آن حدیثی است که در آن خلائی و در آن کلامی نیست و آن
 ضعیفی قلیل و عزیز است و دوم صحیح نقل عدل و از هر دو صحیح شاذ بغیر خواهد بود و قسم دوم منقسم بدو نوع است نقل عدل و احد
 از مطالبی یا نقل عدل و از مطالبی و داخل میشود در آن ثالث و آن حدیثی است که متفق شد بدان کی از این پس این
 پنج قسم است که همه را از حدیثی ترمذی ذکر کرده و بعضی یعنی بخاری و بعضی یعنی مسلم اقتضای جبر یا قسم زان نموده و بر شاذ
 ششم نقل است و این هر دو امام یعنی بخاری و مسلم را از آن شیء سیر ذکر کرده اند و اهل حدیث تاکید میکنند صحیح قبول است
 بر وجهی که در اصول فقیه بیان کرده ایم و تقیم حدیث بدین و اهل علم هم ذکر و تلاش متفق اند و بدلیس را قسم است احادیث
 بزرگان آن نمی نسیم از آنکه حدیث راوی را کسی است که ادراک دیده اما از وی نشنیده بکن عتقاد از آن نمی گوئیم بلکه عتقاد یا

فلان سبکو بیستم حدیثی است که در آن مخالفت را پیش کرده شده باشد و در کتاب جمل از آن موجود است نه حدیث
 بیست و یک که داعی بسوی بخت خود نیست و در صحیح از آن نقل نشود و در اصول ما درست سیاد غیر احکام و بیستم حدیثی است
 که در وی را وی صدوق غیر حافظ است و این قسم را ابو عیسی ترمذی تصحیح نمیکند و شل آن در صحیح بطور سواد آمده و اما
 قول او حسن پس بعضی اهل علم گفته اند که الحسن معروف بخبرجه و شهر رجال که حدیث البصرین عن قتاده و الکوفین عن ابی
 اسحق السبیعی المدینین عن ابن شهاب المکیین عن عطاء و بذار حدیث برین است و ابو داود و ابو عیسی ازین جنس کثیر
 کرده اند ابو عیسی گفته مراد من حسن حدیثی است که در سندش تمهی یکذب نباشد و شاید نبود و مروی باشد بخبریک که بعضی قول
 من غریب است که مروی نشود و در یک طریق و گاهی روایتش از طریق ترمذی می آید و غریبی شود و انتی کلام ابن کثیر
 و در سماعی صحیح توح کار بر زده گویا اصطلاح الکبیر است و سید محمد وزیر زیاده کرده که موصوف بغرابت و حسن باعتبار تمام
 رجال اسناد است شل آنکه اسناد حدیث از غیر یک وجه تا یکی از حفاظ حسن باشد لیکن این حافظ بدان تشدد شده پس
 این حدیث از وی حسن غیر غریب باشد و از وی تا فوق غریب بود و انتی قحط حدیث حسن بخت است ثابت می شود
 بدان احکام مثل حدیث صحیح اگر چه در آن او در مرتبه است و لهذا بعضی اهل حدیث حسن او در صحیح درج کرده اند و از وی جدا
 ساخته و این ظاهر کلام حاکم در تصرفات او است و قول ایشان حسن الاسناد و یا صحیح الاسناد و در قول ایشان است
 حدیث صحیح و حسن زیرا که گاهی اسناد حدیث یا اثر صحیح یا حسن می باشد و متن او بنا بر شد و یا علت مثل اثران و بنا
 و در بار او او اودم و خداتم ضنین سبیه پس اگر قائلش حافظی معتبر است و در آن قبح نگرفته پس ظاهر آن حکم بصحت یا حسن
 متن باشد این مسلح گفته سبیه انوی در مصابح سنن را کسان تساهل است گویم مراد بسنن در بخار و یا غیر بخاری
 و مسلم است زیرا که در سنن صحیح و حسن و ضعیف همه با است یعنی پس سلب نشود و آنچه ضعیف است میان ارباب حدیث
 و قول ترمذی و غیره حدیث حسن صحیح مراد بدان است که مروی باشد و اسناد او یکی اقتضا و صحت کرده و دیگر اقتضا
 حسن یعنی اثبات و نفی قصور و قتی قنای می شود که هر دو باعتبار یک اسناد باشد و چون باعتبار دو اسناد بود فلا
 کما لا یخفی و برین تقدیر در هر چه حسن صحیح گفته فوق چیزی باشد که در آن تمام صحیح گفته اگر درست چه تعدد طرق مقوی
 حدیث باشد و این جواب دافع اشکال است بر وجه تمام علی الاجمال لیکن حافظ این کثیر گفته اند و ده اثبتی فی بعض
 الامار و حدیث حدیث حسن صحیح لا یغفر الا من به الا وجه انتمی و اگر ثابت شود که این صحیح از ترمذی و غیر او و حدیثی واحد
 باعتبار اسنادی واحد واقع شده است پس جوابش آنست که این وقوع بنا بر درست است که در حدیث از ناقل حاصل
 شده که آیا در آن حدیث شرط صحت جمیع گشته یا در آن مقصوری راه یافته و این تردد اقتضای آن کرد که وصف آن حد
 بر طریق تعیین یک وصف نکنند غایه مافی الباب آنکه از وی حرف تردد و حذف کرده اند زیرا که حق عبارت آن بود
 که حسن او صحیح میگفت و این بدان ماند که حرف عطف در معدود حذف میکنند یا آنکه در میان این حدیث بر حال

ولا العلل التي لم انتهى واير دليل مست بر جواز اعتماد تصحيح ترمذي تحسین او بنا بر انعقاد اجماع بر ثبوت وخطا او في الجملة
ولكن چون از وی غلط فاش شد اقبان با تصحيح آسین و تحسین آمد انهي یکی سید محمد موصوف از فقهی بعد این نقل
آورده که وی در ترجمه کثیر بن عبد الله گفته البتة العلة او علی تصحيح الترمذي بعده گفته مراد فقهی آنست که انهم لا یعتبرون
علیه فی تصحیح حدیث کثیر بن عبد الله بخلاف ما صحیح قال و هو خطأ نادرو العصمة بترقیة من الایمة اخفاء و العلما را انھی
سپس رد و ذکر عذر ترمذی در باره تصحيح حدیث کثیر بن عبد الله اطالت کرده و علل تحسین و تحسین مقرر و هشتمه چنانکه در توضیح شرح
تفصیل ایضا شرح نموده و باجماع علل بر حدیث حسن مثل صحیح واجب است نووی گفته اکثر الاحکام ثبوتها بطریق حسن انھی در
باش حدیث کثیر بن عبد الله شیخ ابو عمرو میگوید که از رو و حدیث بطریق متعدد و مثل حدیث الا زمان من الراشدين می آید که حسن
باشد زیرا که ضعف تفاوت است بعضی آنچنان است که متابعات را مل میگرد و مل میگرد و چنانکه راوی سی اخطا باشد
مثل روایت کذابین و متروکین و نحوهم و بعضی ضعیف چنان است که متابعت را مل میگرد و چنانکه راوی سی اخطا باشد
یا حدیث را مرسل روایت کرده چه درین عین متابعت نافع می شود و حدیث را از ضعیفین نفع با وج حسن یا صحت میرساند
و کتاب ترمذی در معرفت حدیث حسن اصل است و هو الذی نوه بذكره و یوجد فی کلام غیره من مشابه کاحمد و البخاری و کذا فی
کذا را قطنی و من مطلقه ای الحسن بن ابی داود و یروینا عنه انه قال ذکر تصحيح و ما یشبهه و یقارب و ما کان فیہ و هن شذوذه
والم ا ذکر فیہ شیئا فهو صحیح و بعضنا صح من بعض و روی عنه انه یدکر فی کل باب صح ما عرفه حافظ ابن کثیر گفته و یروی عنه انه
قال و ما سکت عنه فهو حسن ابن الصلاح گفته پس هر چه در کتاب او ذکر شد علی الاطلاق یا یم و در یکی از همین نیست و نه ادبی
بر بعضی نفس کرده پس کسی حدیث نزد ابو داود و حسن است حافظ ابن کثیر گفته روایات از ابو داود و دیگرانی کتاب حسن و بسیار است
و در بعضی آن سخن است بلکه در بعضی احادیثی است که در نسخ دیگر نیست و لابی عبید الاجر می عنده یعنی عن ابی داود و انس و فی الجرح
و التعلیل و تصحيح و التعلیل کتاب مفید و من ذلک احادیث و رجال قد ذکر که ما فی سننه فقوله و ما سکت عنه فهو حسن و ما سکت
علیه فی سننه فقط او مطلقا و نه اما فی بعض التبییه علیه و التیقله و لغوی در کتاب تصحيح ذکر کرده که صحیح خرج تحسین یا حدیث
و حسن مروی ابو داود و ترمذی و اشباه ایشان است بلکه این اصطلاح خاص است که جز لغوی برای دیگری معنای نیست و قد
اكثر النووی ذلک لما فی بعض السنن من الاحادیث المنکرة انھی کلامه قف زیادات ثقة فنی است که غایت بدان
مستحبست و ابو بکر نسیا بوزی و ایضا معجم جرجانی و ابوالولید قرشی از او میگرد و درین معرفت زیادات الفاظ فقیه را خا
بوده اند و مذہب جمهور فقهاء و اصحاب حدیث چنانکه ابو بکر خطیب حکایت کرده است که زیادات راوی ثقة در حدیث
حسن صحیح مقبول است ما دامیکه روایتش منافی روایت و اثن ترازی نیست و قید عدم منافات بجهت آنست که گاه
منافی میان روایت اینکس و روایت غیره ذکر زیادت که اثن ترازی نیست و این مقبول است مطلقا زیرا که حکم
حدیث مستقل است که ثقه بدان مقرر شده و غیر وی از روایت نگرد و یا اگر منافی است بروی که از قبولش رد

روایت دیگر لازم می آید و درین قسم ثانوی حاجت می افتد به ترجیح میان این روایت و روایت معارضه و پس از آن قبول
و مرجع مردود باشد و مشرک از جمعی از علماء و اکثر فقهاء قبول زیادت است مطلقاً بغیر تفصیل لیکن بمعنی بطریق اکثرین
درست نمی نشیند زیرا که ایشان در صحیح عدم شنود را اشتراط میکنند و شنود را تفسیر میکنند و ثالثاً گفته اند هر کسی را
که اوثق از وی است و عجب از کسی است که از معنی غفلت در زیاده است با وجود اشتراط استثناء شنود و در صحیح و همچنین صد
حسن و منقول از قدما این حدیث اعتبار ترجیح است در آنچه تعلق دارد به زیادت و جز آن و از احدی از ایشان اطلاق
قبول زیادت معلوم نیست و سیّد محمد وزیر بر قید او معلّمه بر قید حافظ زیاده کرده یعنی اگر وایش منافی وایت اوثق
از وی نیست نباشد لیکن بنا بر علت مردود شود و گویا حافظ ذکر این قید بنا بر علم بدان نفرمود و چنان قید مستفاد است
از سیاق عبارات زیرا که کلام در زیادت عدل در روایت حدیث صحیح یا حسن است و از تزیین این هر دو عدم علت
معلوم پس زیادت معاوله متعین نیست و آنچه متعین است بدان مزید علیه و کلام ما در زیادت صفت هر دو است و این
آن زیادت صحیح شود و در تاجخین خبر حدیث منقول مستقل باشد و ابل اصول فقه نیز کلامی دارند در زیادت پس اگر
این زیادت مصداق روایت ثقات است بروی که جمع میان هر دو متعذر باشد مردود است و اگر مصداق نیست
نظر کنند که مجلس متعدد است یا نه اگر متعدد است مقبول است اتفاقاً بنا بر احتمال آنکه رسول خدا صلوات الله علیه در زیادت در یک
مجلس کرده و در مجلس دیگر و اگر متحد است پس غیر راوی زیادت از روایات اگر در کثرت بحثی است که غفلت مثل او
از هر دو زیادت متعین نیست این زیادت مقبول نباشد و اگر از کسانی است که در قبول و غفلت نشان از هر دو زیادت
جائز است پس هر دو از محدثین و اهل اصول و فقهاء بر آنند که این زیادت مقبول است و بعضی محدثین و احمد بن حنبل
در روایتی بعد از قبولش رفته و حجت جمیع آنست که روایت راوی زیادت عدل بازم بر روایت خود در حکم طریقی است
پس قبولش واجب باشد و سکوت غیر از نقل منقول او مانع قبول قانع در روایت و می نیست زیرا که غفلت غیر راوی
زیادت از ساجش جائز است و در اصول فقه درین مقام تفصیل است در میان زیادت شکافی گفته زیادت بر نفس
قرآنی یا سنن قطعیه بر عمل نیست خلافاً للعنفیه و ایشان میگویند که خبر واحد چون با زیادت آید در حکم قرآن یا سنن است
و مانع باشد مقبول نشود و حق قبول است زیرا که این زیادت غیر منافی مزید علیه است پس مقبول باشد و دعوی آنها
آن منع است و همچنین غیر خبرست افراد راوی بر زیادت در آن بر روایت غیر اگر عدل است زیرا که گاهی خبر و خبری
یا دیگر که جماعتی آنرا محفوظ نداشته است و به قال الجمهور اگر این زیادت غیر منافی مزید علیه است و اگر منافی است
پس حاجت ترجیح باشد و روایت جماعت اصح از روایت واحد بود و مثل او است افراد عدل بر رفع حدیث شایسته
رسول خدا صلوات الله علیه جماعت آنرا موقوف آورده و همچنین افراد و با سناد حدیث که جماعت آنرا ارسال کرده و افراد
او بوسل حدیث که جماعت آنرا منقطع ساخته پس این همه مقبول است از عدل زیرا که زیادت است بر مری جماعت

و تفصیح معلول ایشان انتهى حاصله و در خلاصه گفته معرفت زیادت ثقیفه من لطیف است این اصلاح گفته حدیثی که بدان
که امام ثقیفه منفرده شده به قسم است یکی آنکه مخالف و متنافی روایت سائر ثقات باشد و گمشد دست مثل شاذ و دوم آنکه
در وی اصلا منافاة و مخالفت باروایت غیر نیست مثل حدیثی که بروایت جله او ثقیفه منفرده شده و در آن اصلا متصرف
روایت غیر بخالفت نگزیده و این منقبول است و خطیب دعا و اتفاق علما بر آن کرده سوم آنکه میان این هر دو مرتبه
افتد مثل زیادت لفظی در حدیث که سائر روایات آن لفظ را ذکر نکرده اند همچو حدیث و جعلت لنا الارض مسجدًا جعلت تر
لنا بطور افس این زیادت است که ابو مالک بعد بن طاروق آنجی بدان متفرده شده و لفظ سائر روایات این است و جعلت
لنا الارض مسجدًا و بطور او مثل حدیث مالک از نافع از ابن عمر از رسول خدا صلم فرض زکوة الفطر من مضعان علی کل حر
و عبید و انشی المسلمین پس قولش المسلمین از زیادات مالک از نافع است و در مذی زعم کرده که مالک متفرده باین زیادت
و این اصلاح بر آن سکوت کرده حال آنکه مالک بدان متفرده نیست بلکه روایتش از طریق ضحاک بن عثمان از نافع آمده چنانکه
مالک روایتش کرده بود و گزارش داده البخاری و ابو داؤد و النسائی من طریق عمر بن نافع عن امیه که مالک قال لا اخاف ان یکره
تیشل ابن الصلاح باخیذ حدیثی که ما بغنی نیست بعده ابن الصلاح و باره حدیث طور بند کو گفته که ای حدیث و آنچه ما با او است
مشابه اول است باین حیثیت که روایت جماعت عامه متناول حجر و رمل و تراب و روایت منفرده زیادت مخصوص
و در آن مخایرتی در صفت و نوعی از مخالفت است که سبب آن حکم مختلف میشود و نیز مشابه ثانی است بوجه عدم منافا
میان هر دو خطیب گفته نه سبب جمهور فقه ما و اهل حدیث آنست که زیادت از ثقیفه مقبول است نزد افراد و بان زیادت
برابر است که از یک شخص باشد باین طریق که یکبار ناقص و بار دیگر زائد روایت کرد یا از غیر راوی باشد بقصدان بخلاف آنکه
آنرا اصطلاح کرده است از اهل حدیث بخلاف آنکه کرده است آنرا از وی و قبول نموده است از غیر وی یعنی غیر راوی ناقص
بعده گفته و اذا اسنده و اسلوه او وصله و قطعوه او رفعه و وقفوه فهو كالزيادة فی حدیث الوصل
فترجیه و تقدیم من قبیل تقدیم الحجج علی التحدیل و بحاجب عنه بان الحجج قلک اما فیه من زیادة العلم و الزیادة هناع فی حدیث
فصل سوم در حدیث ضعیف و آنچه بدان متعلق است و آن حدیثی است که در وی شروط صحیح و شروط حسن مجتمع گردند
لذا فی الخلاصه و غیره و به قال ابن الصلاح و غیره و ابو حاتم بن حبان در تقسیم ضعیف اثناب کرده و بخیل و در قسم رسانیده
و لیکن ذکر صحیح در اینجا محتاج الیه نیست چه هر چه از درجه حسن قاصر است از صحیح و نیز بنا بر این حد بر اذن رفع ایجاب
کلی است نسبت شروط صحیح و همچنین نسبت شروط حسن یعنی هر چه در آن همه شروط این هر دو فراهم نشده است تا صحیح
یا حسن باشد پس آن ضعیف است و اگر سبب احد نسبت مجموع شروط صحیح و حسن معاً اخذ کنند تعریف ضعیف بزمیع
افراد صحیح و حسن است می آید تا مل و حتی آنست که حاجت باین حد و فضل جدا گانه نیست چنانکه صاحب خلاصه
و غیره کرده اند زیرا که بعد صحیح و حسن این حد و معلوم شده و آنکه ادراک سبب الضعیف جدا گانه

نوشته و بای حال درجات ضعیف و ضعف متفاوت است بحسب بُعد ضعیف از شرط صحت چنانکه تفاوت است
درجات صحیح بحسب ممکن و از شرط صحت و همچنین درجات حسن بحسب ممکن و از شرط و احسن و نزد علما و محدثین
نسابل و اسانید ضعیف رواست نه در موضوع بغیر بیان ضعیف او در مواعظ و قصص و فضائل اعمال نه در صفات
ذو اجلال و احکام حرام و حلال که بذاتی انحطاطه و غیره و این بنا بر زیادت اہتمام بشان صفات و احکام است البتہ
گفته و من ریض فی روایہ الضعیف فیما ذکرنا یعنی الترغیب والترہیب بن محمدی و احمد بن حنبل قال و اذا عرفت یعنی
الضعیف الی البنی حکام غیر اسناد فلا نقل قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کذا و کذا ما شید ذلک من الاثنا اذ اجازتہ بل الضعیف
ما لم یرض و کذا کذا فی مشک فی حجتہ ایضا انتہی تووی در او کار گفته علماء احنیین و فقیہا و غیرہم گفته اند کہ عمل بحديث ضعیف
در فضائل مستحب است اگر موضوع نیست و اما احکام مثل حرام و حلال و بیع و کحلح و طلاق و جزا کن پس در آنجا بحث
صحیح یا حسن عمل نتوان کرد مگر آنکہ بنا بر احتیاط و در امری ازین امور شد مثلاً حدیثی ضعیف بکراهت بعضی جموع و آنکہ
وارد شد پس مستحب در آنجا تنزه است از آن و لیکن این تنزه واجب نیست انتہی و ازین عبارت مستفاد شد کہ عمل
بحديث موضوع مستحب نیست بلکه جائز ہم نہ و عمل بحديث ضعیف در احکام نیز جائز است اگر بنا بر احتیاط و در خبری ازین
باشد و این ما بن الصلاح از حافظ ابن مندہ از محمد بن سعد نقل کرده و گفته مذہب نسائی آنست کہ تخریج کند حدیث
از ہر کسی کہ ترک او مجمع علیہ نیست یعنی آنکہ اصحاب حدیث بر ترک حدیث او از ضعف و متفق نبوده اند و خلاصہ گفته ابو داؤد
نیز اخذ ماخذ نسائی مسکود و تخریج ضعیف می نمود چون در این باب غیر آن حدیث نمی یافت بنا بر آنکہ حدیث ضعیف نزد
قوی تر از رای رجال است انتہی گویم بکہ جامعتی از ابو داؤد و روایت کرده و بخلاف آن نسائی و ترمذی است پس حق عبارت
در بی مقام آنست کہ چنین گویند کہ نسائی اخذ ماخذ ابو داؤد و کرد و نہ بالعکس ترمذی و گویند کہ باصل خبر قدین است و شبہ در
نقل وی و رآمدہ و راوی تحمل صابل دست در بہر وضع علی الخصوص پس احتمال در رای اصل است و در حدیث عاصی
گویم اخذ احکام خمسہ غیر حلال و حرام از حدیث ضعیف حکام ضعیف است و اہل تحقیق برخلاف آن رفتہ اند علی بن مسکوت
کہ یکی از دعاوی بسوی سنت کریمہ بود و گفته الذی طعنہ حبوا با و اظہری من کلام شیخ الاسلام ابن تیمیہ رضی اللہ عنہ ان الاحکام
المتحتہ لا تثبت شیئ منہا الا بالحدیث الصحیح او الحسن و يجوز رواية الضعیف فی فضل منہما صحیح بذلک ابن الصلاح
شوکانی روح دروہل النعمان علی شفاء الاولاد و ذکر التضعیف حدیث وارد و خطا ربیعین حدیث گفته عجیب است از شیخان
جامعی از خطاط محمد بنین کہ بتالیف اربعینات پرداختہ اند بحديث مذکور با وجود علم بحال حدیث و شاید کہ حامل ایشان
بران بودن حدیث مذکور در فضائل اعمال است و بعضی اہل علم عمل بضعیف مطلقاً ساقط دانستہ اند و بعضی از عمل بخیر
کہ حجت بدان قائم نشد و مطلقاً منع ساختہ اند و ہمین است حق زیرا کہ احکام شرعیہ مستلزمی الاقدام انہیست بہر
کہ شریع بودنش باین ہیئت نرسیدہ بسوی شریع شریف حلال نیست زیرا کہ از جنس نقول علی اللہ بالتم قیل است و ہر حجت

در فضائل اعمال است چون این عمل منسوب بسوی او کنند همچو نسبت مدلول بسوی دلیل پیش نیست که غافل بر این
هر چه جز غیر از صلوة یا صیام یا ذکر کاری دیگر کرده لیکن می درین فعل مبتنی است بنا بر اعتقاد مشرعیست چیزی که شرعاً
نیست واجب برین عمل موازی و در ابتداء او نمی تواند شد پس فعل چیزی غیر ثابت صلیت غالب نیست بلکه معارضه مستند
که آن اهم برست باشد و هر که کثیر الاستغفار یعنی حدیث بوده است او را کثرت طرق حدیث و تعدد دست الخیر از صحابه برین
ورطه افکنده و آن بیچاره نمی داند که هر طریق از آن طرق تیره و تاریک شود و کذا این و وضاعت این است فنی ظلمات بعضیها
فوق بعضی از این چیزی است که تیطوب و بیدار مغزی برای آن در کار است چه طرق غیر ثابتی که اگر چه بعد دستخاف است
حدیث بسبب آن از مرتبه ضعف خود بیرون نمیرود چه کاذب و دروغ بسند بر یک کس ده کس و بسند کس یکسان
حدیثی از صحابه روایت کند و بسوی هر واحد اسنادی سوق نماید و احادیثی که بعضی می مقوی بعضی باشد است که در
هر واحد از آن ضعیف خفیف باشد مثل شد و ذو نحو آن از انواع ضعف که حدیث بسبب آن چندان ضعیف نمی تواند
نمی گردد زیرا که اینچنین حدیث از کثرت طرق حسن غیر می شود چنانکه در علوم حدیث متفرست است می حاصل و از اینجا استفا
شد که اعتبار حدیث ضعیف در فضائل اعمال هم علی الاطلاق نیست چنانکه عمل بدان در اثبات احکام خمس علی القول صحیح
کما نیغنی نیست در نیتام یاد آمد که شیخ خفیه بن الهمام در شرح هدایه برای اثبات مسائل مذمب مختار خود غالباً همین
ضعف بکار برده الا ماشاء الله تعالی و با حادیت ضعیفه و مجرور و معکله با نظائر تعدد طرق و کثرت روایاتش معتبر شد
بر عزم خود کار از پیش برده است حال آنکه علماء حدیث که ایما این فن اند و در قبول و رد احادیث قبول بر حکم آنهاست
اقرار بجهت آن احادیث نمی کنند بلکه بسیاری را از آنها مجروح و ضعیف و معلول ساخته اند پس حکام جماعت قوی ارجح
بر حکم و احادیث قیال و آرمی از شعبی آورده که وی گفته احد نیک هو لا اعلی صلیم فخریه و اما کوهه بر یکم قاله فی
الحش مراد و هو لا ارباب حدیث و اصحاب سنت اند و شش در اصل لغت بمعنی بستان است بعده همبر و آبخانه را بدان سبی
کردند زیرا که عادات ایشان قضاء حاجت و تقوط در بستان بود و حاصل معنی آنکه اخذ حدیث باید کرد و رأی را در آبخانه
باید انداخت مقصود تقدیم حدیث بر رأی است و هو الحق و نعم ناقلت **س** قریب رأی عزیزان چنان خودم که مرا
حدیث سید کونین بر زبان باقی است و شرح گفته ان لسنه قد سبقت قیاسکم قایع و لا تتبع فانک لن تضل ما اخذت
من الاثر **س** زائر حدیث بگذارد رأی و با آب هر سراب تاکی آری مثل بقیاس نزد فقهاء نفس در زبان عدم تدوین
آثار جائز بود که الضرورات مبیح المحظورات و بعد تدوین کتب سنت و اجتماع و دواوین اسلام خود هیچ عذر در ترک عمل ایجاد
صحیح برای احدی از امت چه عالم و چه غامی باقی نیست و تاویلات مقلده و تکلفات بارده ایشان در تفسیر عثمان بن عفان
قدیم بعد ازین ضعیف و ربط سنن و ابطال باطلات است چه سلمانی باشد که با وجود قول رسول معتوم این دست بدین
رأی زنند و با امکان اتباع و تتبع آثار خود بر قیل و قال احادیث نمایند سنت مظهر و کتاب عزیز است کفیل احکام

جميع حوادث حال و استقبال با يوم القيام است اما در برادران مثل تدبير ايران در فقه شرط است **س** تا نزد راجی
 قوم مرا نیست بهره دلم حدیث کرد و نزد پیغمبر را بشنوی گفته انما الراء بمنزلة الميتة اذا اضططرت اليها الاكله ما لم تكتسبه
 حیوانی است که روشنی ترکیه جدا شده و میتة بفتح سیم و کسر آن هر دو خوانده اند و در مذنب در باب سیم کسره گفته
 میتة مردار را گویند یعنی اخذ برائی نزد اضطرار رواست نه نزد اختیار و آنکه اشافی بر حج گفته هماقت من قول
 او اصلت من اجل غیر من قول الله لما خلقنا قال الله صلواته هو قولي و حمل بروده رواه البیهقی فی المدخل و بخاین قول از
 امام مالک و امام ابوحنیفه و امام احمد بن حنبل و امام شافعی و غیره منقول مرویست و حق آنست که ایة جبریه
 بمنع از تقلید است خود را بر گران باز پرس خدای را از سر خود چنانکه باید و شاید فرو نمانده اند و در خود را از جواب هیچ روز و ادگری پاک
 ساخته گوید عیان عقلیه خواهی خواهی خود را بر این اشیان بر بندند و در نقیول ترک تقلید اشیان اضنی شد خود را امام اشیان را نام خود
 گیرند و نعوذ بالله منه **س** این حدیث را بی پشت و پناهی دیده اند تا نزد منست تا بعد از این در ذکر حق فی الباقی و الله اعلم و اخ
 قال الله يا عيسى بن مريم ائت الناس بالبينات و احيي الطين مرجون الله قال سبحانه ما يكون لي ان
 اقول ما ليس لي بحتي ان كنت قلته فقد علمته الاية **باب** فهم و بيان تمام حدیث صحیح و حسن و ضعیف و آنچه در بیان این
 قسم شرک است و آنچه از آن قسم ضعیف است و درین باب فعلهاست **فصل اول** در بیان آنچه دران قسم حدیث شرک است که ازانی
 انحصار و فی نظر مستقیم حدیثی است که متصل شد از او از اویش تا فتهای او و احدی از روا شده در ترجمه از کتاب انقطاع که دیده و اگر احقا
 این انقطاع حدیثی میشود که از رسول خدا صلواته بر او و غیر او صحابی یا تابعی که خطیب و حافظان حجر گفته سند فروع صحابی است پس
 که ظاهرش اتصال است انتهى پس نظر فروع درین حدیث منزه جنس است لفظا صحیح بمنزلة فصل و رفع تابعی از ان خارج نه
 چرا که تابعی را از میان ترک کند حدیث مرسل باشد اگر ترجیح تابعی صحابی یا تابعی را از وسط بیند از بعضی یا معلق باشد
 و از قید ظاهر الاتصال ظاهر الانقطاع هر دو داخل اند و دران بطریق اولی آنچه مختل است یقیناً اتصال مران موجود
 و از تفسیر بطور مفهوم شد که انقطاع ضمنی مثل غنث مدرس و معاصر که لقاء و ثابت شده مخرج حدیث از سند نیست
 بنا بر آنکه ایة محررین مسانید بران مطبق بود و اند و این رسم موافق قول حاکم است که المسند بار واه الحدیث عن شیخ
 یظهر سامعاً منه و کذا فی حدیث شیخ متصل الی صحابی الی رسول الله صلواته خطیب گفته المسند متصل و برین تقدیر موقوفی که پسند
 متصل میاید نزد سند باشد لیکن گفته که این بقلت آمده و این عبد الله البعادر و گفت المسند فی الفروع و تعرض بنسب
 نکرد و این صوابست بر مرسل و بعضی منقطع نزد مرفوع بودن من نیست قائل بدان انتهی گویم نزد ابن عبد البر
 مسند منقسم است بهر متصل و منقطع که تا قال فاما المسند فمرفوع الی النبي صلواته خاصة پس متصل از سند مثل روایت مالک
 از نافع از ابن عمر از بنی صلواته بعد و گفته و المنقطع من المسند و آن مثل روایت مالک از یحیی از سعید از زبایه
 بعد و مثل هر دو قسم را شمار کرده و در باعث حدیث بر قول حاکم و ابن عبد البر در حدیث انقطاع مودعه متصل فی آنرا

موصول هم نامند حدیثی را گویند که متصل السند باشد باین طور که هر یکی از رواشنان از من فوق خود که است
خواه مرفوع بسوی جناب نبوت باشد یا موقوف بر غیر او حافظان این کثیر گفته و هر بن نفی الارسل الی الانقطاع و شیل المرفوع
الی الذی معلوم و الموقوف علی الصحابی و من دونه انتهی ابن القلی گفته مثال متصل المرفوع و مالک عن ابن شهاب عن ابن سلم
بن عبد الله عن ابن عمر عن رسول الله ﷺ مثال متصل الموقوف مالک عن نافع عن ابن عمر قوله انتی مرفوع حدیثی است که نشان
خاص جناب نبوت بود اعلم از قول فعلی و تقریر پس هر چه مصنف بسوی غیر اوست از صحابی و تابعی خارج باشد از
برابر است که این اضافت یا اسناد متصل باشد یا منقطع مشهور پس است و از اینجا ظاهر شد فرق در میان مستند متصل
و مرفوع چه متصل گاهی مرفوع است و گاهی غیر مرفوع و همچنین مرفوع گاهی متصل است و گاهی غیر متصل پس نسبت میان
متصل و مرفوع عموم مرفوع است بنا بر اجتماع هر دو مرفوع و عدم مرفوع متصل در بعض احیان و مستند خاص مطلق است
از متصل و مرفوع تا که گفته السند یعنی ان کیون مستند مرفوعاً و غیره وی گفته او مرسل او تطیب نفی ارسال کرده و گفته
هو ماخرجه الصحابی عن رسول الله ﷺ پس نزد حکام میان مستند متصل عموم و خصوص مطلق باشد و الاول اولی و حافظان این
گفته المرفوع ما نصیف الی الذی معلوم قوله انه و فعلاً عنه و سوا کان متصل او منقطعاً او مرسل انتی حافظان این جبر گفته مثال
قول مرفوع تصریحاً آنست که صحابی چنین بگوید سمعت رسول الله ﷺ يقول کذا او حدیثاً رسول الله ﷺ بکذا یا صحابی و
غیر او چنین گوید قال رسول الله ﷺ کذا و عن رسول الله ﷺ انه قال کذا و نحو ذلک مثال فعل مرفوع تصریحاً آنست که بگوید صحابی
رایت رسول الله ﷺ فعل کذا یا صحابی و غیر او چنین گوید کان رسول الله ﷺ یفعل کذا و مثال تقریر مرفوع آنست که بگوید
صحابی فعلت بحضرة رسول الله ﷺ کذا یا صحابی یا غیر او چنین گوید که فعل فلان بحضرة النبی صلی الله علیه و آله کذا و ذکر انکار رومی صلی الله علیه و آله
بران کار گفته و مثال قول مرفوع حکماً لا تصریحاً آنست که بگوید صحابی غیر از اسرار علیات چیزی را که در آن مجال
اجتهاد نیست و نه آنکه تعلقی بیان لغت یا شرح غریب است مثل اخبار از امور با ضعیف از بدو خلق و اخبار از انبیاء
علیهم السلام و امواتیه از ملایح و فتنه احوال روز قیامت و اخبار از چیزی که در فعل آن توابعی مخصوص من عقیابی
مخصوص حاصل می شود و این را حکم مرفوع ازان جهت است که اخبار او بدان مقتضی آنست که او در خبری هست که بدان
خبر داده و در هر چه مجال اجتهاد نیست آن مقتضی موقوفی برای قائل اوست و صحابه را جز رسول خدا یا کسیکه خبر از رسول
خدا است موقوف دیگر نباشد و لهذا خبر از آدم از قس ثانی و این را حکم مرفوع است چنانکه قال رسول الله ﷺ گوید خذوا
آنرا از وی معلوم شدیه باشد یا بواسطه از وی شاعت کرده و مثال فعل مرفوع حکماً آنست که صحابی کاری کند
که مجال اجتهاد و در آن نباشد و این را فرود آرند بر آنکه ثبوت این فعل نزد شیخ از رسول خدا است که قال الشیخ
فی صلوة علی علیه السلام فی الکسوف فی کل رکعة اکثر من رکوعین و مثال لفتیه مرفوع حکماً آنست که صحابی
خبر دهم آنکه در زمان نبوت چنین میکردند پس این را حکم مرفوع باشد زیرا که ظاهر در اینجا اطلاع نبوی بر آن فعل

بنا بر فرموده اعیان ایشان بر سوال از وی صلوات الله علیه در موردین خود و بنا بر آنکه آن زمان و حی بود پس فعلی از صحابه
 واقع نشود و بر آن ائمه را نگذرد مگر بوجهی که گردن آن کار منع نیست و گنجا بر او ابو سعید رضی الله عنه استلال
 کرد و اندر هر جواز عزل با آنکه صحابه این کار میکردند و قرآن در نزول بود پس اگر عزل مذکور منعی نمی بود و قرآن ازین
 منعی میفرمود و تحقق است برفع حکما و اداری بصیغه کنایت و در جای صیغه صریح منسوب بودی صلوات الله علیه مثل قول تابعی صحابه
 برفع الحدیث او و رویه او و بنیه او و بلیغ به پس گویایان کنایت است از قرآن حدیث و حکم فرمود صریح باشد مثل
 حدیث اعرج از ابو هریره روایت نقلی که قولنا من قرأ مصفرا لایعین مثل حدیث وی از ابو هریره بلاغاً الناس تبع لقریش
 و از کلام خطیب معلوم می شود که این اصطلاح خاص نابل بصورت شکوکانی نوشته قول صحابی سمعت رسول الله علیه و آله
 او حدیثی احتمال و اسطه میان او و رسول خدا ندارد و هر چه مروی باین الفاظ است مثل شناسایی رسول الله و آیه
 یفضل که اجماع است با اختلاف و هر چه از وی بلیغ محتمل اسطه میان او و رسول خدا آید مثل قال رسول الله که او امر
 بکذا و نهی عن کذا و قضی بکذا نزد جمهور حجت باشد خواه راوی آن از صحابه صحابه باشد یا کبار ایشان زیرا که ظاهر
 آنست که وی این روایت از وی صلوات الله علیه کرده است و بر تقدیر که آنجا و اسطه است حکم بر اهل صحابه نزد جمهور قبول است
 و موافق و داوود ظاهری گفته است لا یجوز حتی ینقل لفظ الرسول و این بی وجه است زیرا که صحابی عدل عارف بلسان عرب است
 و بعضی صحابه وی این روایت را از داوود الحاکم کرده اند و همین است لائق نشان برفع او در علم حدیث و قول صحابی
 بصیغه مجهول یعنی المنقول امر با کذا و نهی عن کذا نزد جمهور حجت است چه ظاهر آنست که امر و نهی در اینجا صاحب
 شریعت است لا غیر و ابو بصیر فی و ما عیسی و جونی و کخی و بسیاری از ما که گفته اند که حجت نیست زیرا که چنین که امر
 و نهی بعضی خلفاء یا امر یا باشد و این احتمال سخت بعید است ظهور بدان منفع میگرد و آن السمعانی قول ثالث حکایت
 کرده و آن وقت است و این نیز بی وجه است زیرا که مذکور و ظهور و وجه واقع وقت است چه وقت جز در صورت
 تقابل اوله از هر وجه عدم و جدان مرجع احدی با صورت نمی بیند و آن اشیر در جامع الاصول قول رابع آورده و
 آن تفصیل است در میان آنکه قائلش ابو بکر صدیق باشد پس و آتش باین صیغه حجت بود زیرا که بروی احدی امر
 بنود در میان آنکه قائلش غیر وی رضی الله عنه باشد پس حجت نخواهد بود و این تفصیل نیز بی وجه است زیرا که این احتمال
 که امر و نهی غیر صاحب شریعت است ضعیف است و این بقیق العید در شرح المام قول خامس ایراد کرده و آن
 فرق است در آنکه قائلش یکی از کبار صحابه باشد مثل خلفاء اربعه و علماء صحابه و این مسعود و زید بن ثابت و معاذ
 بن جبل و انس و ابی هریره و ابن عمر و ابن عباس پس حجت است و در میان آنکه قائلش غیر ایشان باشد پس
 نیست و این نیز بی وجه است زیرا که کثر است که صحابی آنرا در مورد احتجاج و تبلیغ شریعت که بدان تکلیف
 جمیع امت ثابت می شود بسیار و بخت دوری نماید که مثل این عبارت را آورده و غیر رسول کند زیرا که نیست

محبت و رعیت وی صلعم نیست فخری در اینجا در آنکه صحابی این عبارت را در حیات نبوت گوید یا بعد از حیات نبوت
 بر حکم رفع است و محبت بدان قائم می شود و مثل اوست قول صحابی من السنه کذا چه محمول نیست مگر بر قول خدا
 صلعم و به قول جمهور و این فخر که از شافعی در اینجا و قول حکایت کرده که یکی آنکه محمول بر سنت رسول است و ظاهر هر چه
 خلاف آن رواست و این قول قدیم است و دیگر آنکه مراد سنت بلد و سنت امیه باشد و این قول جدید است و جواب
 آنست که این احتمال بعید است و مقام مقام تبلیغ شریعت با سنت تا بدان عمل کنند پس هر که از بغیر قرون
 باشد از روی ارتکاب این چنین امر متصور نمی تواند شد که حتی در ازنی و ضمیری گفته اند این محبت نیست بهجت که گفته
 از قیاس اگر کسی سنت گویند بنا بر سهناد اول بسوی شیخ و جوابی این را از محققین حکایت نموده و جوابش آنست که
 اطلاق سنت بر آنچه از قیاس مخالف هم مطلق اهل شرع پس محمول بر آن نبود و آن صلاح و نودوی را بگوید
 اسمعیلی نقل وقت کرده اند و این نیز بی وجه است و اگر تابعی گویند من السنه کذا در حکم مرسل تابعین باشد نه از راجع
 یا یقال فیه و احتمال آنکه مراد مذمت صحابه باشد یا عمل عصر آنما خلاف ظاهر است زیرا که اطلاقش در مقام احتجاج
 و تبلیغ الی الناس در آن است که مراد وی سنت صاحب شریعت است لا غیر از آن عبدالبر گفته اذ اطلق الصحنه
 السنه فالمراد به سنه النبی صلعم و کذا کذا اذ اطلقه ما غیره و ما لم یضف الی صاحبها کقولهم سنه العمرین و نحو ذلک اگر صحابی گویند
 کننا نفعول فی عهد رسول الله صلعم کذا او کانا یفعلون کذا پس اکثر بزرگواران که حجت است که قال الاندی و ابن الحاجب
 و الصنفی النندی و حبش آنست که این نقل فعل جماعت است یا تقریر بنوی مرایشان را بر آن فعل است و لیکن اگر
 از اعتبار عدم خنایان بر رسول خدا صلعم حجت و اینجا تقریر بنوی صلعم باشد فعل ایشان و بتوان گفت که در حکم نقل جماعت است زیرا که گاهی
 فعل بعض اصناف بسوی همگنان کنند و قرطبی در قول صحابی کننا نفعول فی عهد صلعم کذا حکایت سه قول کرده
 و گفته ابو الفرج از اصحاب آنرا قبول داشته و اکثر از اصحاب را روش کرده اند و هو الاظهر من ندر بهم و قاضی ثوبه
 گفته وجه در اینجا تفصیل است و آنچه شرع مستقل باشد کقول ابی سعید کننا نخرج صدقه علی النضر علی عهد رسول الله صلعم
 معاصی من ثم — او معاصی من شعیر الخدیش پس خفا مثل این بروی صلعم تحصیل است و اگر از آن صحبت
 که خطا آن ممکن است پس مقبول نباشد کقول رافع بن خدیج کننا نخرج علی عهد رسول الله صلعم حتی روی لنا بعض غنی
 ان رسول الله صلعم نمی عن ذلک و شیخ ابواحق شیرازی نیز جرح این تفصیل و فاخته و بعضی گفته اند که اگر صحابی این را
 در معرض حجت آورده است محمول بر رفع باشد و الا فلا و اگر صحابی چنین گویند که کانا یفعلون او کننا نفعول و گویند
 علی عهد رسول الله صلعم پس حجت مثل این عبارت قائم نمی شود زیرا که سه بسوی تقریر بنوی نیست و نه حکایت
 اجماع است و ضعیف و ضابطه گفته اند که این اجماع است غرضی گفته اذ قال ابن ابی کانا یفعلون کذا فلا یدل علی
 فعل جمیع الامه فلا حجه فیه الا ان یصرح بنقل الاجماع انتهی کلام الشوکانی و در اسباب المطر گفته و از صیغ محمول قول صحابه

من البته که است و اکثر بر آنند که آن مرفوع است و ابن عبد البر در آن نقل اتفاق کرده و درین نقل فطرس است چنان
 شافعی در اصل این سکود و قول است و صیرفی از شافعی و ابو بکر رازی از خفیه و ابن حزم از ظاهر و بآن فربه
 که غیر مرفوع است و اجتماع کرده اند بآنکه لفظ سنت متردست میان بنی مسلم و غیر او و جوابش آنست که اراده
 غیر بنی مسلم نیست و قد روی بخاری فی صحیح و حدیث ابن شهاب عن سالم عن عبد الله بن عمر بن الخطاب عن عائشة بنت
 تریمه بنی فزارة عن عائشة بنت ابی بکر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان
 ارادوا سنت نبویة نزلوا لفظ سنتنا از صحابه نقل کرده و اما قول بعض که اگر این لفظ در حکم مرفوع است پس
 چرا در آن قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میگویند پس جوابش آنست که ترک جزم از ایشان بنابر تفرع و احتیاط است و من
 هذا قول ابی قلابة عن انس بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان رجلا من اهل البکرة علی الثیاب قام عندنا سبعا اخرجاه فی الصحیح قال ابو قلابة لو سئلت
 ان الناس فعلوا الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم لکنی انما اخذت ما مرفوع گویم در دفع تکلفه باشم زیرا که قول او من السنة دلیل بر سنت
 لیکن ایرادش باینست که در کرده صحابی اولی است لهذا در عرش تکلفم و خلاف در قول صحابی امرنا بکذا و نهینا عن
 کذا مثل خلاف در ما قبل است زیرا که مطلق این قول منصرف بسوی صاحب امر و نهی است که آن رسول خداست
 و گردوی در آن مخالفت کرده و متسک با احتمال نموده و گفته بحکم که امر او غیر وی صلی الله علیه و آله و سلم باشد مثل قرآن کریم یا باجماع
 یا بعض خلفاء یا استنباط و جوابش آنست که اصل در اینجا همان امر اول است و ما عدای آن محمل آری نسبت بوی
 هر جمیع است و مشک نیست که هر که در طاعت رئیس باشد و گوید امرت بکذا مفهوم از آن همین است که فیما بعد
 او مگر همان رئیس آنکه گفته اند بحکم که غیر امر را امر گمان کند پس این احتمال هیچ اختصاص باین سلسله نیست بلکه این
 حکم در جایی است که آنجا تصریح کرده و گفته امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بکذا و این احتمال خیلی ضعیف است زیرا که صحابی
 عدل عارف بلسان است اطلاق نمکند این عبارت را مگر بعد تحقیق و ازین جنس است قول او کذا فعل کذا لکن
 نیز حکم رفع است کما تقدم و ازین قبیل است حکم صحابی بر فعلی از اغفال که آن طاعت خدا و رسول یا بمعیت ایشان
 کقول عمار من صام الیوم الذی یشاک فیه فقد عصی بالاقاسم پس این نیز در حکم مرفوع است زیرا که ظاهرش تلقی از او
 صلی الله علیه و آله و سلم است انتهی کلامه گویم این همه کلام حافظ ابن حجر است چون مثل مسائل مهمه علوم حدیث بود ایرادش بطول است
 افتاد و در خلاصه زیاده کرده قول صحابی کما لا نری به با سوا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فینا و نحو ذاک در حکم مرفوع است
 و قد تقدم ایضا معنعن بر صیغه جمول از عنقه حدیثی است که در سندش فلان عن فلان گویند و ظاهر آنست که اگر
 در سندش کلمه عن یکبار یا چند بار آید حدیث معنعن باشد و نزد بعض اهل علم مثل منقطع است و صحیح نزد جمایه
 علماء و محدثین و فقهاء و اصولیین آنست که منسل است و نه منقطع بلکه متصل است اگر لفظ راوی یا مروی عنه
 ممکن است یا بر ادوات او از تدلیس و بخاری و مسلم و صحیحین این قسم احادیث بسیار آورده اند و همچنین غیر صحیحین

بمرسل نیند و بشرط صحیح اند این چنین اخبار آورده و مسلم و خطبه کتب بخود انکار داشته است ثبوت لقا کرده و گفته
که این قول مشرع است و نیست قائلش سبق الیه و قول شخص عید میان اهل علم قدیر و حدیثی آنست که ثبوت
وجود هر دو در یک عصر شود اگر اجتماع و شافیه هر دو ثابت نبوده باشد و اشترای ثبوت لقا قول علی بن محمد
بخاری و غیره از اجله ائمه است و نسبت میان متضمن و میان هر یکی از مستند و متصل و مرفوع عموم و خصوص
کما یظهر بادی تا مل این الصلاح گفته در زمانه ما و زمان مقاربا و استعمال گفته عن در اجازت بسیار شده گویان
اشارت است بتعیین نوعی از انواع متصل یعنی نه از طریق تحمل لبع از لفظ شیخ است و نه از باب قرائت شیخ
بلکه از وادی اجازت از جانب شیخ است و لکن معین نکردن این که نام یک نوع از انواع اجازت است و این همه
وقتی است که ذکر روایات با اسامی آنها بطریق معارف باشد و اگر ذکر آنها بطریق نکره است مثل فلان عن فلان
و نحو آن پس نامش نزد بعض معتبرین در اصول مرسل است کذا فی البرهان لا امام الا محمد بن چه اول و ثالث معروض
و ثانی نکره و حدیث درین صین متصل نیست زیرا که فائده مذکور در تصریح هم بطور معرفه ثقه بودن را وی است
اولا و ایرادش بطور مذکور گویا بمنزله عدم ایراد است بنابر روایات فائده مذکوره لکن اختلاف کرده اند و انکه گفتن
روایت منقطع است یا مرسل و اقرب تحقیق آنست که منقطع است نه مرسل زیرا که مرسل قول تابعی است پس تسمیه
بمنقطع اولی است زیرا که اعم است و این قول حاکم است و هو الا ولی در سبایل المطر گفته غننه معاصر محمول بجای است
بخلاف غیر معاصر که آن مرسل یا منقطع باشد پس شرط مجلس بر سماع ثبوت معاصر است انتهى و هذا هو الذی افاد فیما
ابن حجر بقوله الا ان عن اذا عیبه ما من عرف بانه بدلس ففی تعبیره بها اختلاف فانها ای عن نیست محموله علی السماع
اتمی بعد حافظ گفته در حل غننه معاصر بر سماع ثبوت لقا و شیخ و راوی از وی شرط کرده اند اگر چه یکبار باشد تا
در باقی غننه از بودن او مرسل نفعی ام حاصل گردد و همین است مختار بتبعیت ابن الدینی و بخاری و غیره از لقا و
اتمی کما تقدم و در سبایل المطر زیاده کرده که اگر زمان لقا و اتساع نسبت سماع در مقبول است و در نه دلیلی
و تمام این بحث در توضیح شرح تنقیح است و باجماع گفته عن راسته حال است محل بر اجازت مگر از معاصر و محل بر سماع مگر
از بدلس مگر نزد ثبوت لقا و اتمی معلوم بر صیغه مفعول از تعلیق حدیثی است که از مسند و اسنادش یک راوی
یا زیاده و محذوف باشد بقول الشافعی قال نافع او قال مالک و قول مالک قال ابن عمر و قال النبی صلی الله علیه و آله
از تعلیق الجزاء و الطلاق بنا برشته اک هر دو در قطع القبال و استمالش و حدیثی که از خطبه یا آخرش راوی
ساقط شده است ننگند بلکه نامش مرسل یا منقطع است چه حذف را و اول اسناد معلق نامند و در وسط اسناد
منقطع گویند و در آخر سند مرسل خوانند که انی از خلاصه و لیکن این تعریف منقطع و مرسل غیر منطبق است و نیز ذکر
مقطوع در جای نکره و با آنکه در ظاهر و اصل معلق است و نیز وجهه معلق از اخبارات مشترکه میان هر قسم حدیث

ووجه منقطع و مرسل از عبارات مختصه بضعیف ظاهر نیست بلکه اولی آنست که همه از عبارات مشترک میان این
 استامرها کنند و نیز استعمال معلق و مرسل بر روی عن فلان و نیز کره و شبان بر صیغه مجهول نمی شود پس استامراش و صیغه
 جزم نیاید و غیره و اما از متناخون مجزوم معلق ناسیده اند مثل حافظ ابو الجحج خری بقول البخاری فی باب الحکم
 من غیر یسرن یروی عن الزبیدی عن انس بن النبی صلعم و یحیی بن یزید خفا گفته ذکره البخاری تعلیقاً غیر مجزوم و با جمله
 بخاری در صحیح خود اکثر تعلیق کرده نیست خارج از صحیح اگر چه بر صورت منقطع است و بخاری این کار را از برای
 آن کرده که حدیث از جهت ثقات معلق غنم معروف است یا بحجت آنکه در جای دیگر از کتاب خود آنرا منقطع آورده
 یا بسبب آنکه خلل القطلاع در آن غیر مصاحب است و تعلیق در مسلم در موضع واحد و تیمم و در دو موضع در حد و در دو موضع
 پس پس غرض از تعلیق اختصار یا بحاجت تکرار است و معلق که بخاری آنرا در موضع دیگر وصل نکرده که قصد شصت
 حدیث است اما شیخ الاسلام حافظ ابن حجر رحه در مولفی لطیف بوشلش پرده و تابش التعلیق الی وصل التعلیق بها
 و از موقوف تعلیق یکی آنست که جمیع سند را حذف کند و گوید قال رسول الله صلعم یا آنکه همه را حذف کند مگر صحابی یا تابعی
 و صحابی هر دو را یا حذف کند کسی که از وی حدیث کرده و ضافش بسوی من فوق وی نماید پس اگر آن من فوق
 وی شیخ این ضعیف است در تمییز آن معلق اختلاف است صحیح در اینجا تفصیل است یعنی اگر نفس خود را قرا معلوم شود
 که فاعلش درست حکم بدکین مند و در تعلیق باشد و اکثر محدثین ذکر تعلیق در قسم مرد و کرده اند باینکه
 حال حذف مجهول است و گاهی حکم بصحت وی میکنند اگر تسمیه مخدوف بوجه دیگر شناخته شود پس اگر گویند که جمیع من فوق
 من ثقات اند این سلسله تعدیل علی الاطلاق باشد و نزد جمهور مقبول نبوده آنکه نامش بر و بنا بر احتمال آنکه آن مخدوف
 نزد اینکس ثقة باشد و نزد غیر وی ثقة نبوده و چون آنرا نام برد حالش معلوم گردید و این را رد کرده اند باینکه این قسم
 جرح متوجع بر تعدیل صحیح است و دفع این روا نیست که تعدیل صحیح بر وجه مجهول یا مجهول تعدیل است لیکن این الصلاح
 گفته که اگر این حذف در کتابی واقع شده است که التزم حجتش کرده اند مثل بخاری پس هر چه در آن بصیغه جزم آمده
 مثل بر وی فلان و قال رسول الله صلعم دال بر ثبوت اسناد او نزد صاحب کتاب است انتهى زیرا که جایز نیست جزم او
 بدان مگر بنا بر آنکه حجتش نزد وی بپایه ثبوت رسیده است و حذف آن برای غرضی از اغراض کرده باشد و گفتیم هر چه
 بغیر جزم آمده و خیر وی و نیز که پس از آن بمقال است حافظ ابن حجر فرموده قیل علی کلام ابن الصلاح انه لا وجه لانتفاء
 فان التمسوا ذالم یقبلوا التصحیح راوی المعلق بان جمیع من حذفه ثقة و کذا قول من یقول حدیثی الثقة کین تصیلون
 من التزم حجه کتابه و یدکر فیہ تعلیقات و لم یصح بان تعلیقه صحیح ام لا فانه لو صح به لکان من قیل ما سبق و احوال
 یتحمل انه حذفه لغرض من الاغراض سواء ذکره بصیغه الجزم ام بصیغه التمریض نعم صیغه الجزم البیّن المعلوم فی کونه
 مقبولاً انتهى ابن الصلاح گفته و لا الثقات الی ابی محمد بن جزم الظاهری الحافظ فی رد و ما خرج البخاری من حدیث

ابی عامر و ابی مالک الاشعری عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیکون فی امتی اقوام یتحلقون بالحریه و انحر و المعازف الحدیث من جهة
ان البخاری و اورد قد لا فیة قال شام بن غار و ساقه باسناده فمرم بن حزم انه منقطع فیما بین البخاری و شام
و جعله جوابا عن الاستحاج به علی تحریم المعازف و احتجانی ذلک من جهة و احیث صحیح معروف الاضال بشرط الصحیح
و البخاری سرح قد یفعل مثل ذلک لکون ذلک الحدیث معروفا من جهة الثقات عن ذلک الشخص الذی علقه عنه و قد یفعل
ذلک لکونه قد ذکر ذلک الحدیث فی موضع اخر من کتابه استقلاً و قد یفعل ذلک لغير ذلک من الاسباب الاتی الی صحیها
خلل الالفاظ بعد کشفه و ما ذکرنا من حکم التعليق فذلک فیما اورد منه اصلاً و مقصوداً الایما اوردته فی محضر الاستشها
فان الشواهد یتمثل فیها ما لیس من شرط الصحیح معلقاً کان او موسولاً انتهى افرا و جمع فدرست کذا فی المنهل و در خلاصه
و مختصرین سینة جمیع آورده و وجهش غیر ظاهرست چه همه جامع باید آورد یا اینجا فردی باید گفت فلا فردی
ای حال فرد و گویندست کی فرد از جمیع روایات و ذکرش در صحیح گذشته و این قسم بعینه شاذست و کلامش متعلق بشاذ
بیاید و هم فرد نسبت یک جهت مثل قول ایشان تفرد به اهل مکة و اهل المدینة و اهل الشام و تفرد به فلان و فلان
من اهل مکة مثلاً و اهل البصرة عن اهل الکوفة و این تفرد نسبت دیگر اهل اصارست و مقتضی ضعف نیست پس حکم ضعف
حدیث نمکنند مگر آنکه مراد بدان تفرد یکی از ایشان باشد پس ارجح شود بسوی قسم اول حافظ ابن کثیر گفته الا افراد به
اقسام تارة یشفرو به الراوی عن شخیه او ینفرد به اهل قطر کما تفرد به اهل الشام و العراق و انحاءاً و نحو ذلک و قد ینفرد به
واحد من اهل قطر فصح فیة الوصفان و الله اعلم و لحافظ الدارقطنی کتاب فی الافراد فی مائة جزء لم یسبق الی نظیره
و قد جمعا حافظ فحی بن عیاض فی اطراف رتبته فیما انتهى علیه سرج بنیج را و از ادراج کلام بعض روایات را گویند که در حدیث
ادراج یافته که ذاقیل و حتی عبارت در ختام آنست هو المراج فیة کلام بعض الرواة زیرا که مدرج صحیح آن جایست که
دران ادراج واقع شده که کلام راوی فقط و برین تقدیر مدرج هم مکانست نه هم مفعول پس گمان رود که کلام آن
بعض روایات از حدیثست حافظ ابن کثیر گفته المدرج هو ان تزد لفظه فی متن الحدیث من کلام الراوی فی حقیقته یا من
لیسمها منه مرفوعة فی الحدیث فیه و یا کذا و قد وقع من ذلک کثیر فی الصحاح و احسان انتهى و عبارت منهل و خلاصه
در تیقام آنست هو المراج فی الحدیث من کلام بعض الرواة فیه و یمن بعده متصلاً بتوهم انه من الحدیث و این یک نوع
ادراجست و نوع دوم آنست که نزدش دو متن مختلف بدو سند مختلف باشد و راوی آن هر دو را از وی
باقصنا بر یکی از دو سند روایت کند یا اول حدیثین را باسناده خاص خود بیارد و دران از متن دیگر آنچه در اول نیست
زیاده کند مثل روایت سعید بن مزعم از مالک از زهری از انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اتبا غصفا و لا تتبا عسدا و
ولا تدبر و لا تافسوا الحدیث پس جلاله تافسوا را ان ابی مریم از متن حدیث دیگر که بروایت مالک از ابی الزناد
از ابی هریره بود در حدیث صحیح کرد و لفظ آخر حدیث دیگر چنینست و لا تجسوا و لا تافسوا و لا تحاسدوا پس

اسناد اول متنی باشد و در تنشی لا یجسوس نیست و اسناد ثانی متنی باشد و بی هر چه می شود پس این الی مرتبه
را از حدیث بنی هر چه در حدیث انس در آورده اند که نزد راوی طرفی یعنی بعضی از متن واحد باشد شیخی است که آن
غیر سند متن است پس وایت هر دو از روی یک سند کند و بعضی حدیث را در بعضی از سند واحد درج نماید و هم در
یک سند گرداند حال آنکه آن حدیث او اسناد است یا آنکه حدیثی از شیخی شنیده که طرفی از آن که سماعش از شیخ بواسطه دیگر
کرده پس آنرا از آن شیخ بسند تمام بخند آن و سطر روایت کند و در سطر گفتن الثانی این کیون غنای متنان باشد ازین
او طرف من متن باشد غیر سند و قیروها معاً بسند واحد و عبارت حافظ ابن حجر این است الثانی این کیون المتن عند راوی
لا طرف من متن باشد غنای متن باشد و آخر ویر و پیرا و غنای متن باشد اما با اسناد الاول و این ولی است سوم که حدیثی از جماعت مختلفه
سند یا متن باشند و پس وایت ایشان را علی الاتفاق درج کند و همه را بر اسناد واحد ازین اسنادی قرار هم سازد و ذکر
اختلاف نماید و به تعیین اختلاف واقع میان آن جماعت در سند یا متن نیز دراز و در مثالش حدیث ابن عبیدیه از عاصم بن
عمر بن ابی عن اهل بن حجر و صفت رسول خداست مسلم و در آخر وی گفته اند جازنی التنا و در اعمیر بن یحیی بن یحیی تحت
الشیاب و جواب در بخاری و ایت کسی است که از عاصم بن یحیی اسناد در صنف صلیوة خاصه آورده و ذکر بر رفع ایدی را از آن
جدا ساخته و در پیش از عاصم از عبد الجبار از بعضی اهل دی از و اهل نموده و فرقی میان این وجه و وجه اول است
که اول دو متن بدو سند است واحد را در آخر درج و این یک متن را دو سند از یک شیخ است و از وی روایتش
یک سند میکند و یک متن بدون او از اسناد دیگر غیر این هر دو سند معلوم شد چه نام آنکه سبوق اسناد کرد و که نام حاشی
او را پیش آمد و از طرف خود شیخی گفت و بعضی سماعین را گمان شد که این سخن او متن آن اسناد است پس آنرا از روی
همچنان روایت کرد و این همه درج الاسناد گویند حافظ ابن کثیر گفته و قد یقع الادرار فی الاسناد و لذلک انما کثیره
آتی و تعدد هر واحد ازین اقسام چهارم است و اجتناب از آن واجب و درج المتن نیست که در متن کلامی واقع شود که
از متن نیست بلکه از کلام صحابه و من بعد ایشان باشد اما متصل شده است بمرفوع از کلام می صلیم بغیر فصل میان هر
دو متن و قیوم گاهی در اول و گاهی در آناه و گاهی در آخر حدیث باشد و این اکثر است زیرا که بلفظ جمله بر جمله می آید حافظ
ابن حجر گفته اند اگر که در می شود و ادراج بود در روایت مفصله بقدر درج از مدراج فیه یا بتخصیص من از طرف راوی
یا از بعضی از مطالبین بران یا باسناد بودن فی مسلم فاعل آن خطیب در باب مرج کتابی حاصل تالیف کرده و نام
تقریب المنهج فی ترتیب المذرج نهاد و در متن آنرا مشخص کرده بقدر دو چند یا اکثر بر آن زیاده کرده و متن گویم نووی
تقریب گفته و صنف فیه خطیب کتابا و سیوطی در شرح دی نوشته امی فی نوع المذرج و سماه الفصل لوصول المنهج فی النقل
نووی گوید شیخی زکریا می خطیب سیوطی فرموده و قد خصه شیخ الاسلام یعنی حافظ ابن حجر و زید علیه قدره متن و اکثر
فی کتاب ما و تقریب المنهج فی ترتیب المذرج استی در سببال المظهر گفته و گویا این حرف از سیوطی است و اوضاع شده و گویم

لفظ حافظ ابن کثیر در بحث حدیث ابن مسعود و قد منع الحافظ ابو بکر الخطیب فی ذلک کتابا با ما فلا ساه فصل الاصل
لما اخرج فی النسخ و هو منسب جدا انتهى و انما حافظ گفته اند که در این باب وجود روایت منقطع باشد پس مثالش روایت
ابو داود است مثلاً عبد الله بن محمد النخعی ثمار بهیشت احسن بن البجیر عن القاسم بن مخیمر قال فی علقمة بن مدنی فی حدیثی ان عبد
بن مسعود و ذکر تعلیمه لم التشهد و فیها اذا قلت هذا الوضوء فقلت هذا اذ اقبلت فقلت هذا اذ اقبلت فقلت هذا اذ اقبلت فقلت
ان تقع فاقع پس لفظ اذا قلت الی آخره را از بهرین معنا و بهیشت مرفوع در روایت ابی داود و جعل ساخته نوی
در خلاصه گفته اتفاق اعطاء علی انها درجه و قدر او را بهیشت بن ثوبان عن زبیر بن عوف قال قال عبد الله فاذا قلت الی آخر
رواه الدارقطنی و قال شباب ثقت و فی فیصل آخر احیث و جعله من قول ابن مسعود و هو اصح من روایت من اخرج و هو شایع
بالصواب لان ابن ثوبان رواه عن الحسن کذا کسح اتفاق کل من روای التشهد عن علقمة و عن غیره عن ابن مسعود علی ذلک
و کذا کما اخرج الشیخان من طریق ابن ابی حریبه و جریر بن حازم عن قتادة عن المنصور بن انس عن بشیر بن نسیک عن ابی هریرة
من اخرج شتبا و ذکر افعیه الاستسعا و قال الدارقطنی فیما استنده علی شیخین قدر او را شعبه و هشام و هما اثبت الناس
فی قتادة فلم یذکر افعیه الاستسعا و واقعهما بهام فیصل الاستسعا من احیث و جعله من قول قتادة قال الدارقطنی
و ذلک اولی بالصواب و اما قول حافظ که می شود مدرج با آنکه گفتن آنحضرت مسلم آنرا تحیل باشد پس مثالش
حدیث ابو بکر بن قریه عن حمید بن مسعود عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله ان فی سبیل الله کسح و برای الاجتهاد ان لموت و انما لم یکن
لفظ و الذی نفسی آخر از کلام ابی هریرة تیر که نفسی من از صبیحی سلم تنفس و نیز ما در جمیع علم و الوقت موجود بود که روایت دیگر را از قریه
حافظ که در این باب روایت حدیث باشد پس این طریق است که راوی کلامی گفت و خواست که بر آن استدلال بحدیث کند پس آنحضرت را
بلا فصل آورد و از اینجا توهم شد که این همه لفظ حدیث است مثلاً ما رواه الخطیب من روایت ابی قطن و شبایه فرقیما
عن شعبه عن محمد بن زیاد عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سمعوا الوضوء و لیا لعقاب من الناس یقول فی الوضوء
مدرج است از قول ابی هریرة و چنانکه در روایت بخاری از آدم از شعبه است الی قوله عن ابی هریرة انه قال سمعوا الوضوء
قال ابو القاسم مسلم و لیا لعقاب من الناس یقول سمعوا الوضوء و لیا لعقاب من الناس یقول سمعوا الوضوء و لیا لعقاب من الناس یقول
آدم و مثال مدرج در وسط حدیث غایب بعد بقرینه رضی الله عنه است و در بدو وحی کان الی بنی مسلم تحت فی غار حراء و
هیه القبل الی الی ذوات العبد پس قول او و بهو القصد مدرج است از قول زهری و حدیث فضا که انما العظیم و العظیم الی العظیم
بیت فی بعض الاجتهاد پس قولش از عظیم اکمیل مدرج است از تفسیر ابن وهب و امثال این نوع بسیار است مستحضر
حدیثی است که شائع شده است نزد اهل حدیث خاصه نه نزد غیر ایشان باینطور که راویان بسیار از آن نقل کرده اند
مثل حدیث انس بن مالک عن ابی هریرة قال سمعنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول یعدو علی رعل و ذکوان و این حدیث صحیح
و آنرا راویانند از انس جز ابی هریرة و از ابی هریرة جز انس و این را می دانند که از این

صنعت یا آنکه مشهور شده است نزد اهل حدیث و نزد غیر ایشان مثل حدیث انما الاعمال بالنیات و در مثل گفته شامی
منقسم به دو قسم یکی متواتر و آن خبریست که علم بصدیق ایشان حاصلست مثل واقعه بدر علی ایضا دیگر غیر متواتر
حدیث انما الاعمال زیر که تواتر و اول او متفقست و اهل حدیث ذکر متواتر نمیکنند و شاید که این عدم ذکر بنا بر قلت
اوست گویم کلام متواتر و مشهور در مقدمه این کتاب گذشته یا آنکه مشهور شده است نزد غیر اهل حدیث خاصه امام محمد
گفته چهار حدیثست که در اسواق میگردد و نیست آنها را اصل و اعتبار یعنی اعتبار اهل حدیث و نظر ایشان و تفسیر
اعتبار خواهد آمد و آن احادیث اینست سن بشری بخریج آرد بشریه باجته و سن اذی و سیافا خاصه یوم القیامه
و آخر کرم یوم صومکم و التماس حق و ان جاء علی فرس انتی کذا فی اخلاصه و لیکن در بحث این سخن از امام احمد کلامست
زیر که حدیث التماس حق از حسین بن علی و پدر او ابن عباس و هر اس بن زیاد با سانیسی دارد دست که بعضی آن
جیدست و ابوداؤد و در آن سکوت کرده و نیز حدیث سن اذی و سیافا معروفست و ابوداؤد و در آن سکوت نموده و او از
اسم اول شهرست از مشهور ریح و لغت سرانیه و جمله حدیث ضعیف مشهور حدیث طلب العلم فریضه علی کل مسلمست
بزدوی و قسم اول گفته مشهور آنست که در اصل از آحاد باشد باز منتشر شد و قوی آنرا نقل کردن گرفت که
تواطؤ ایشان بر کذب تصویری شود و آن قوم عبارت از قرن ثانی و ثالث بعد محابه و من بعد همست و این قوم
نقات ایست که قسم نیست بر حدیث ایشان و تصدیق ایشان بمنزله متواتر گردیده و حجتی از حجج الهی گشته تا آنکه
خصاف گفته این یکی از دو قسم متواترست پس متنازع باشد از متواتر با آنکه موجب علم طمانینتست و متواتر موجب علم
یقین امتی مشهور استستفیض گویند حافظ ابن کثیر گفته اشبهه امر بنی فصدقه سر عبداللحدیث او متواتر بالیقین غیریم
بالکلیه ثم قد کیون المشهور متواتر او مستفیضا و هو ما زاد نقلته علی ثلاث و عن القاضي الماورزی ان المستفیض اقوی
من المتواتر و هذا اصطلاح و قد کیون المشهور صحیح الحدیث انما الاعمال بالنیات و حسن و قد شهرت بین الناس احادیث لا اهل
لها و هی موضوعه بالکلیه و هذا کثیر جدا من نظری کتاب الموضوعات لابی الفرج ابن الجوزی عرف من لک استیسه
غریب و معزیز غریب شتق از غریبست لقیال غریبه و غریبه او اخیته و ابعده و غریب بمعنی بعدست و معزیز
از عزتست و عزت در اصل معنی قوت و شدت و غلبه باشد لقیال عزیز بالکسر اذا صار عزیزا و عزیز یعنی الفتح اذا
اشد کذا فی الزماریه حافظ ابن مند و گفته غریب مثل حدیث زهری و شابه او است که حدیث آنها جمع علیهست بنا بر
عدالت و ضبط کثیر چون مردی از ایشان متفرد گردد و حدیثی نامش غریب باشد و الاولی ان لقیال الغریب با فقر
را و بر و ابعده عن حدیثه کالزهری و شابه و نامش غریب از آن شد که وی همچو غریب و جدیدیست که نسبت نزد
وی اهل اصحاب بعد از آن غریبه شهرت نامبر وجه تواتر چه رسد و اگر راوی او و کس اندی یا سخی بعزیزت بنا بر آنکه
اقویست از غریب و اگر راوی او جمع است یعنی اقوی از حدیث زهری باشد و وجه این تسمیه ظاهرست از کتاب

عنه ان کی مانند آن را زی کز و سازند مخفلا و از ما ذکر معلوم شد که نیست معتبر درین قسم ششم مگر در راوی
 نه حالت و ضبط او و اینکه در تفسیر مشهور ذکر شد اخص مطلق است از آنچه سابقا ذکر یافت و نیز در روی و آلات است
 بر آنکه معتبر درین اقسام تعد و بودن مروی عنه است و تفاوت میان هر دو باعتبار تفر و راوی از ایشان بگردان
 یک کس یا دو کس یا سه کس یا یک جماعت است و فیه تامل و بعضی افراد غریب نبود مثل افراد متضاده بسوی بلدان پس
 لازم نیاید که هر فرد غریب است و این عدم غریب وقتی است که مراد بدان تفر و واحد از ایشان نباشد و در غریب
 خواهد بود و مطلق غریب قسم است بسوی صحیح مثل افراد مخزبه در صحیح بخاری و سلم و غیر صحیح و همین است اغلب چه مشیر
 غریب حادث صحیح نیستند و در جریان این قسمت در هر یکی از عزیز و مشهور نیز خفای نیست لیکن بنا بر ظهور حال
 تعرض بدان مکرر اند بار حدیث غریب تقسم میشود بسوی غریب المتن و غریب الاسناد معا و آن حدیثی است که
 مستفرد است بر روایت تن او را و می واحد دیگر غریب الاسناد و لا المتن مثل حدیثی که متن او معروف است از جماعتی
 از صحابه پس چون مفرد شود یکی بر روایت آن از صحابی دیگر آن حدیث غریب باشد یا نبوده و ازین جنس است
 عزائم شیخ در اسانید متون صحیح و همین را ترمذی غریب من هذا الوجه میگوید و غریب المتن لا الاسناد خود یافته میشود
 مگر آنکه حدیثی مفرد مشهور گردد و جماعتی آنرا از مستفرد بر روایت کنند که در صورت البته آن حدیث غریب مشهور
 و غریب المتن دون الاسناد و دیگر در نسبت یکی از دو طرف اسناد خود چه اسنادش متصف بعزابت است و طرف اول
 و متصف بشهرت است و طرف آخر مثل حدیث انما الاعمال بالنیات و همچو سایر غرائب که تصانیف اهل علم بر آن متکی
 بوده است و بعد شهرت گرفته و برین قیاس میتوان گفت که غریب المتن لا الاسناد حدیثی است که روایت نمیکند
 آنرا از رسول خدا مگر صحابی واحد روایت میکند آنرا از ان صحابی جماعت کثیره و همچنین تا آخر اسناد تامل حافظ
 این کثیر گفته عزابت گاهی در متن باشد باین طریق که مفرد شود بدان راوی واحد یا در بعضی متن چنانکه زیاده کند
 در آن راوی واحد زیاده که غیر وی آنرا گفته است و کلام در زیادت ثقه که شد و گاهی عزابت در اسناد باشد
 چنانکه اصل حدیث بیک وجه یا چند وجه محفوظ باشد لیکن باین اسناد غریب است پس غریب است که راوی واحد
 مفرد است خواه ثقه باشد یا ضعیف و کل حکم و اگر دو یا سه در آن مشترک شوند از یک شیخ عزیز باشد و اگر جماعتی
 از وی روایتش کرده است مشهور باشد که تقدم انتی و کلام بر غریب و عزیز در مقدمه این کتاب بر وجه تفصیل
 گذشته فلذا وجه صحیف رفع حادث شده و جمله از تصحیف بمعنی تغییر لفظ یا بمعنی است و این فی جلیل است و باین میشود
 باعتبار آن مگر خدای از حفاظ و اوقافینی و خطابی از ایشان اند و او را درین باب تصحیفی صحیف است و این دو قسم است
 اگر تغییر در لفظ است مصحف نامند و اگر نسبت شکل است محرف خوانند و حفاظ این کثیر گفته و قد وقع من ذلك شی
 کثیر جماعه من الحفاظ و غیر من سیم بصناد احمد بن حنبل و کثیر من سیم و اکثر ما یقع ذلك لمن احدث من الصحف و لم یکن شیخ حافظ

یوسف علی فلک انتی وحافظ ابن حجر گفته و معروفه به الاسود حمه وقد صنف فیہ العسکری والدارقطنی وغیرہما و اکثر المتبعین
فی المتن وقد تقع فی الاسماء التي فی الاسانید التي کرم مثل تصحیف واقع در متن روایت دارقطنیستان ابابکر الصلی
علی حدیث من مام رمضان واتبعه ساسن شوال فقال شیئا بالشیخ المحجة والعیانیة ومنه ما رواه ابن ابی عمیر عن کتاب موسی
بن عقیبة باسناد عن زید بن ثابت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتهم فی المسجد واما هو استخبر بالزانی ای اخذ بخبره من حصیر و نحوه
علیها و فی تصحیف یا محسوس می باشد بصره بالجمع و اول ذکر اسناد است مثل حدیث شعبه از عوام بن مراحیم بر او جمیع
کتب می ابن معین آنرا از احم بزای و حاضی هکله تصحیف کرد یا در متن است مثل حدیث است شوال کما تقدم و ثانی نیز یاد
سند است مثل حدیث مروی از جاحم احوال که بعض آنرا و اصل حدیث گنندند و دارقطنی گوید این تصحیف سبع است تصحیف
بصره زیرا که در کتاب میان این هر دو اشتباه روینید پدید آورتن مثل حدیث عایشه عن ابی سلمه فی الکمان و ثانی
بالزانی حال آنکه وجابه بدل است یا تصحیف و معنی است کما حکى الدارقطنی عن موسی محمد بن المثنی الخضری انه قال نحن
قوم لما شرف نحن من غزوة صلی الینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الثمین فی الصبح ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی غزوة و فی حصر
بین یدیر فتوحهم صلی الی قبیلته بنی غنم و این تصحیف خیلی عجیب است و در باب المطر گفته و اعجب من کما ذکره و اکما
عن اعداء الی انه زعم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم الی شاة انتی یعنی غزوه را بسکون فون تصحیف کرد و باز روایتش یعنی کرد پس
و خطا کرد و لفظ و در معنی و این باب ۲ است در قرآن و حدیث و خطایات نام بسیار واقع میشود در بحث
توضیحه و مانند کثیر من الناس عن عثمان بن ابی شیبہ انه کان یصحف فی قرأة القرآن فغریب جلالان که کتابانی التفسیر
و قد نقل عنه اشار لا تعد عن معیان الکاتب و اما واقع بعض المحدثین من ذاک فنه یا کما للنبیب یعنی شکاک
عن بعضهم انه جمع طرق حدیث یا ابا عمیر فاعل التفسیر ثم الماده فی مجلسه علی من حضروه من الناس فحل بقول یا ابا عمیر فاعل التفسیر
فاقتضی عند جمیع و ارجو بانه و کذا اتفق بعض مدرسی النظامیة بنیخدا و اول یوم اجلاسہ اور و حدیث معلومه فی اثر
معلومه کتاب فی علین فقال کنا فی فلس فلم یفهم احدا حرون ما یقول حتی انصرفوا و بعضهم بایه تصحیف علی من کتاب فی
علین و به اکثره جده او قد اور و این الصلاح اشیا کثیره باهنا و قد کان شیخنا افاض اکبره اجماعا ابو الحجاج المزنی من البعد
و الناس من هذا المقام و من احسن الناس و افاض اسناد و اهلین بل لم یکن علی وجه الارض فینا تعلم مثله فی هذا الشأن انما و کان
اذا تقریب علیه حدیث و رایت علیه کما ذکره بعض شراح الحدیث علی خلاف المشهور عنه و یقول هذا التصحیف الذی لم یقف حیا
الا علی مجرد الصحة و الاخذ من انتمی و هو کما گفته بطریق سلامت و تصحیف اخذ از افراد اهل معرفت و تحقیق است
یعنی ناز بطران کتب گویم اما که اخذ احادیث از بطران کتب میکندند از افراد محدثین غالب منافع ایشان حصول
تصحیف و تحریف است و در الفاظ و معانی و مفاهیم اخبار و آثار و حدیث را دلیل چیزی قرار میدهند که نزاع و
ولایت بران معنی ندارد و یا دران باب وارد نشده بلکه جنبی محض است از محل نزاع و این معنی بر عارف بطور است

فقیرا و زمان در انحصار ما هب خود و غیر خشنی است بلکه هر که با هر ستر کلام ایشان است و می طلعت تر عزیزین تصحیف مصور
 و معنوی است و اگر اخذ احادیث از افواه محدثین میگرد وند و سلسله بنام دوز روایت با و رایت بر اینها نیستند این است
 و بلاد انگیزه حال ایشان نمیشد **قف** ابن سیرین و ابن خیر گفته اند که چون در روایتی سخن یا تحریف واقع شود و از
 بجهان روایت باید کرد که شنیده است یعنی بخون و محرف صحیح بنابر محافظت بر لفظ در سبیل المظهر گفته و نه از علوفی زیاده
 و نووی گفته قول اکثرین بر رویه علی الت و ابانتهی سلسله ششصد و سیصد حدیثی است که رجال بنیادش تا رسول خدا
 صلعم پیایی باشند نزد روایت آن بزرگ صفت یا یک حالت و در راوی و صفت او قبول گفته است فلان ایقول سمعت
 فلانا االی آخره و آئین باب است اخبارنا فلان و الصدوق اخبارنا فلان و انس الی آخره و منه حدیث اللهم اعنی علی ذکره و شکره
 و حسن عبادتک سلسله مقبوله انی احبک فقل و در روایت ابی داؤد و واحد نسائی چنین آمده اخذ بیدی فقال انی احبک
 و برین تقدیر از هر دو نوع فعل قول باشد و درین طریق لفظ ذکر که مقدم بر لفظ شکر که آمده و در خلاصه و در نیقام بیان
 ذکر و شکر و عبادت پر و راجحه و آن اجنبی از مقام است و از آنجا سلسله است که تسلسل او را آخرین منقطع گفته و مثل تسلسل
 باول حدیث سمع یعنی بقول الصحابی اول حدیث سمعت من رسول الله صلعم و فی قول التابعی اول حدیث سمعت من الصحابه
 بنام و علم جز او این قید و از آخر مسلم نامند یا فلان مثل حدیث تشبیه بید و حدیث حدی فی الیه و شهاده اینها و در حدیث
 ابو هریره گفته شبک بیدی ابوالقاسم مسلم و در روایت مثل سلسله اتفاق اسماء و رواة و اسماء و اباء ایشان یا کنی یا
 النسب یا بلدان ایشان تو نوی گفته من به حدیث سلسله با بیل و شق روایت میکنیم و همچو سلسله با اتفاق صفت مثل
 حدیث نعمه که در آن فقیه عن فقیه است و آن حدیث ابن عمر است مرفوعاً المتبایان یا بخیار تو نوی گفته و از هر دو قسم
 حدیث ابی در رضی الله عنه یا عبادی کلمه ضال الامن و نیز حدیث و این و صحیح مسلم است و سلسله بید واقع شود و از آنجا
 روایتش کردیم که همان روشنی اند و من هم دشمنی ام و این درین از زمان ما و در شش گویم وی او را خود را بمن حد
 و بمن شما ختم کرد و او را بخیر حدیث قدسی است و فضل اینها حدیثی است که در آن دلالت بر التماس سماع باشد و در فضیلت
 تسلسل که اشمال و بر غیر مضبوط است و سلامت از خلل تسلسل قلیل باشد و مختصر و خلاصه و وجه تسلسل هرگزین شریک
 کرده لیکن کلام این هر دو غیر جدید است بوجهی که تفصیلش بر فطرت سلیمه و فطنت قوی و خشن نیست و عادت سبیل المظهر
 در نیقام چنین است که سلسله و قسم است یکی اتفاق در صیغ ادوار یا فلان گفته اگر متفق شوند روایات در اسنادی از هر دو
 در صیغ ادوار مثل سمعت فلانا یا قال سمعت فلانا او حدیثنا فلان قال حدیثنا فلان و جز آن از صیغ استی دوم اتفاق در هر
 حال که باشد مثل قول سمعت فلانا یا ایقول شهد به حدیثی فلان اخر یا فعل کقولہ دخلت علی فلان فاطمننا ثم یا
 قول فقل یا کقولہ حدیثی فلان و هو اخذ بخصیة قال آمنت بالله و اخر و این سلسله از صفات است و کلامی تسلسل
 در معظم نهاد واقع شود مثل حدیث سلسله با ولایت زیرا که منتهی می شود و در آن سلسله تا سفیان بن عیینة فقط و هر که

آنرا تا منتفی سلسل روایت کرده وی و هم نموده حافظ ابن کثیر گفته و قائده التسلل بعده من امت لم یس والاقطاع مع هذا
 قل بالصح حدیث بطریق سلسل و الباء علم سنا و حافظ ابن کثیر گفته و لما کان الانساب من فصحاء من هذه الامه و ذکاب
 از لیست من الامم علیهم السلام تسند عن فیها اسنادا مستطافا غیر ندره الامه فلما کان طلب الانساب و العالی مرغبا فیه کما قال الامام
 احمد بن حنبل الانساب و العالی تسند عن سلف و قبل یحیی بن معین فی مرض موته یشتکی قال بیت خالی و نهاد عالی و لم یکن
 رغبات کثیر من الایمه النفا و ابجا بده انحطاط الی الرحله الی اقطار البلاد و طلبا العلما الانساب و ان کان قد منع من جوارحه
 بعض الجهله من الثعبا و فیما حکاه الرازمزی فی کتاب الفاصیل ثم ان علو الانساب و ابعد من انحطاط العلما من مروا و قال بعض
 المتکلمین کما خال الانساب و کان النظر فی التراجم و المخرج و التعديل اکثر فیکون الاجر علی قدر الشقه و هذا الیقابل ما ذکرناه و بعد
 علم انتهی کلامه و یطیبی در خلاصه گفته اسناد خصیصه این است و سبقتی از سنن بالغت و طلب علودران نیز سبقت
 و لهذا قلت در آن متجب شده و غاوش بعد از خلل متطرق به راوی است و علوم مطلوب در حدیث شیخ متهم است یکی
 قرب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با صحیح ظیف مثل ثلاثیات بخاری محمد بن سلیم طوسی گفته قرب الانساب و قرب او قریب الی
 الله تعالی گویم مراد بصحیح در اینجا اعم از سنن است و اگر در روایات ضعیفی هست پس اتفاقا باین علو نباشد قال ابن حجر
 قال حافظ ابن کثیر و شرف انواع العلوم ما کان قریبا الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انتهی دوم قرب از امامی از ائمه حدیث
 اگر چه عدوش از وی تا رسول خدا بسیار باشد انتهی مثل عیش و شیم و ابن حریج و او زاعی و مالک و سفیان و شعبه
 و زهیر و حماد بن زید و اسحاق بن عمار و غیر ایشان از ائمه حدیث حافظ ابن کثیر گفته فاما العلو بقربه الی امام حافظ و
 معصفت او تقدیم السماع فلما کان الامور باینه انتهی سوم علو نسبت روایت صحیح بخاری و سلم یا احدهما یا غیرهما از کتب
 معتبره چهارم علو تقدیم وفات راوی ابن الصلح گفته مثاله ما از رویه شیخ اخباری برین و احدین البیهقی عن الحاکم
 اعلی من وایتی لذلک من شیخ اخباری برین و احدین ابی بکر بن خلف عن الحاکم و ان تساوی الانساب و ان فی الحدیث
 وفاته البیهقی علی وفاته ابن خلف نحو تسع و عشرين سنه یختم علو تقدیم سماع و بسیاری ازین قسم داخل در قبیل تا از وی
 قرب زمان نه از وی احتمال حذف و طریز که احتمال در وفات اقوی است و لهذا ابن طاهر و ابن دقیق العیارین قسم را
 باقیم باقیل و ایک قسم گردانیده اند و امتیازش از وی است که دو کس از یک شیخ بشنوند و سماع احدهما از شخصت
 سال باشد مثلا و سماع دیگر از پنجاه سال پس این هر دو اگر چه در عدد مساوی اند و در عدم و طریز برابر یکسان الی اعلی
 گویم سید نظام محمد بن اسماعیل و سید جمال الطبر علی نصب السکر نوشته علودگونه است یکی طلاق دوم سببی اما اول پس
 حافظ ابن حجر گفته اگر عدوش قلیل است و باین عدد قلیل انتهی سبوی نبی صلی الله علیه و آله و سلم نسبت شد و دیگر که انحدیث
 باین سند بعینه بعد و کثیر آمده یا منتهی بامامی از ائمه حدیث ذی صفت علیه مثل حفظ و ضبط و فقه و تصنیف و جز آن
 از فضیلت متقدّمین ترجیح میشود مثل شعبه و مالک و ثوری و شافعی و بخاری و سلم و خویشانش پس اول که منتهی رسول

خدمت صلعم علو مطلق است و اگر معین است در صحیح اتفاق افتاده است غایت قصوی باشد و در صورت علو و در آن
 موجود است مادامیکه موضوع نیست ورنه کالعدم باشد و اما ثانی که علونسی است نیست که عدد و در آن تا امام کمتر باشد
 اگر چه این عدد از آن امام تائیدی بسیار بود و انتمی و از اینجا دریافت شد که علونقسم بدو قسم است علو مطلق و علونسی
 بعده علونسی نزد این حدیث چهار قسم است و در آن موافقت و ابدال است و موافقت و وصول است بسوی شیخ یکی
 از دو مصنف بغیر طریق او یعنی بطریق که تا آن مصنف معین متصل میشود مثلاً بخاری در صحیح خود حدیثی را از قتیبیه مالک
 روایت کرده پس اگر با هم بمان طریق روایتش کنیم میان ما و او یعنی قتیبیه نیست و وسطه باشد و اگر اخیر حدیث را بعینه از طریق
 ابوالعباس سراج از قتیبیه مثلاً روایت کنیم میان ما و قتیبیه نیست و وسطه بود پس را با بخاری در شیخ او بعینه موافقت با علو
 اسناد و بسنادش تا دی دست بهم داده و این را موافقت نامند و این قسم اول شد قال ابن کثیر الموائفة هی انتهائهم
 الی شیخ مسلم مثلاً انتی دوم بدل است و آن وصول است تا شیخ بخاری هم برین طریق سابق مثلاً ما را آن اسناد بعینه از طریق
 دیگر از قتیبیه از مالک واقع شود پس قتیبیه در آن اسناد بدل از قتیبیه بود حافظ ابن کثیر گفته البذل هو انتها و اما علی السند
 الی شیخ شیخه او مثل شیخه انتی و بیشتر اعتبار موافقت و بدل نزد مقارنت علو است ورنه اهم موافقت و بدل بر کثر است
 هم واقع میشود و این دو قسم اول است و اما دو قسم دیگر پس یکی از آن مساوات است حافظ ابن کثیر گفته و هو ان مساو
 فی اسناد و الحدیث لمصنف انتی یعنی مساوات عبارت است از استوار عدد و بسناد و از روی تا آخر سند یا اسناد یکی
 از دو مصنف مثلاً انسائی روایت حدیثی کند که در آن میان او و میان رسول خدا صلعم یا زده کن شد پس را از اخیر حدیث
 بعینه با اسناد دیگر تا نجی صلعم همین عدد واقع شود پس گویا مساوی نسائی شدیم درین عدد یا زده نفر با قطع نظر از
 آن اسناد خاص که اسناد ما است برای حدیث مساوی از طریق نسائی زیرا که طریق او نازل است پس نزد نظر در آن
 حدیث از طریق وی نازل و از طریق ما عالی باشد و از مساوات بدر و دانتی این الفاظ تمهید حافظ گفته گذشت که
 علونسی آنست که اسنادش منتهی شود بسوی امامی دری صفت علیه و این مساوات بتفسیر و تمثیل چنین است پس حق وی
 آنست که از علو مطلق باشد انتی و هو کما قال و این قسم سوم علونسی است و قسم چهارم مصافحه است و آن استوار است
 با تمهید آن مصنف بر وجه شرح اولاً و نامش مصافحه شد زیرا که عادت در غالب احوال جاری است بمصافحه میان دو
 ملاقی یکدیگر و مادر ضرورت مذکور گویا نسائی را ویدایم و با وی مصافحه کرده حافظ ابن کثیر گفته و هی چهارم و غنی و مالک
 عنه بدرجه حتی کان مصافح به و معتبه منه و هذه الفنون لوجود کثیر فی کلام الخطیب البغدادی و من نجا نحوه و وقع فیها خط
 ابن عساکر فی ذلک مجلدات و عندی انه نوع قلیل الجود ولی شبهة الی بقية الفنون فاما من قال ان العالمی من الاسناد
 ما صح سنده و ان کثیر رجاله فمذا الصطلح خاص و اما یقول هذا القول فیاذا صح الاسناد ان لکن هذا اقر بها
 رجالا و لا القول بحکی عن الوزیر نظام الملک و عن الحافظ السلفی انتی و باجملة این آخر اقسام اربعة علو است و مقابل

آن نزول است با اقسام خود پس با هر قسم از اقسام علوی از اقسام نزول مقابل باشد حافظ ابن کثیر گفته و اما انزل
فموضع العلوم و هو مفضل الى العلوم الا ان يكون رجال الاسناد والنزول اجل من رجال العالي وان كان الجمع ثقات
كما قال وكيع الاصابا يا احب اليك الاعمش عن ابی وائل عن ابن مسعود و اوسیان عن منصور عن ابراهيم عن علقمة عن ابن مسعود
فقالوا الاول فقال الاعمش عن ابی وائل عن شيخ و سفيان عن منصور عن ابراهيم عن علقمة عن ابن مسعود فقصيه عن فقيه و حديث
يتداوله الفقهاء و احب اليها ما يتداوله الشيوخ انتهى و ابن الاثير در جامع الاصول در بيان مراتب اسناد بسط تمام كرد و این
گنجایش ایراد آن همه ندارد و فيما ذكرناه متفق و بلاغاً اعتدای ربهی در تاج اللغة گفته الاعتبار عبرت گرفتن و باندیشه
از پی چیزی فراشدن انتهى و ترکیب لالت میکند بر نفوذ و مضی در شیء و در مصطلح علماء حدیث عبارت است از نظر کردن
در حال حدیث که آیا راویش بدان متفر و شد هست یا نه و آیا آن حدیث را راوی معروض است یا نه حاصل آنکه اعتبار تحریری
و اجتماع دست در حال اسناد و اطلاع بر متابعات و شواهد حاصل شود و طریق اعتبار در اعتبار در اخبار آنست که چنین
گویند مثلاً روایت کرد محمد بن سلمه از ابوب از ابن سیرین از ابی هریره از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون نظر کند که راویش حدیث
و بران متابعت کرده نشد نظر نماید که آیا کلام گفته دیگر جز ابوب از ابن سیرین هم رویش کرده است یا نه پس اگر نیابد بدینند
که کدام گفته غیر ابن سیرین هم آنرا از ابو هریره روایت نموده است یا نه اگر نیابد نظر کند که کدام صحابی غیر ابو هریره آن را از
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده یا نه پس هر چه از اینها بیابد و نداند که حدیث را اصلی مرجع الیه است و این متابعت غیر تامه نامند
و چون نظر کند که راوی آن حدیث بعینه احدی از ابوب غیر محمد است این متابعت تامه باشد و اول اسناد هم نامند
و اگر آن حدیث هیچ وجه از وجوه مذکوره اصلاً مروی نیست بلکه حدیثی دیگر مروی است پس برین بین تفرد مطلق دران
مستحق شده که ذاتی آن خلاصه گویم غالب آنست که چون با او تابع در جمیع درجات یافته شود پس تمام گردد و چنانکه از
حاکم در شرط صحیح نقل کرده اند آنچه در خلاصه گفته موافق کلام ابن صلاح است و حافظ ابن کثیر گفته فاین روی مخافه
من طریق آخری عن صحابی آخری شاهد الغناه و ان لم یرو فهو فرد من الافراد و در باب السطر نوشته اعتبار عبارت است از
تتبع طرق حدیث از جمیع و سانیید و اجزاست و جوامع آن کتب است که دران احادیث را بر ترتیب کتب فقط
جمع کرده اند مثل کتب سسته یا بر ترتیب حروف هجائیه و سانیید آن کتب است که دران سسته هر صحابی علی حده بر اختلاف
در مراتب و طبقات صحابه فراهم کرده شده و التزام نقل جمیع مرایات آنها رفقه خواهد صحیح باشد یا ضعیف و اجزای آن
کتب است که دران تدوین حدیث شخص احدی یا احادیث جماعه درآورده و واجب بوده است پس چون طرق حدیثی که گمان
فرد بودن اوست تتبع کنند برای دریافت این معنی که آن حدیث را متابعتی هم نیست یا نه این تتبع را اعتبار نامند حافظ ابن
گفته همه اقسام مقبول محصل فایده و تقسیم باعتبار مراتب است نزد معارضه انتهى و حافظ ابن کثیر گفته و یعتبر فی باب
الشواهد و متابعات من الروایة عن الضعیف القریب الضعیف الا لا یتفر فی الاصول كما تقع فی الصحیحین و غیره حاصل آنکه

و لنجد ایقول الدرقطنی فی بعض النسخه فیصلح للاعتبار اولاً فیصلح ان یسیر بانه متابع کما یسیر به حدیثی است
 که راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده و این است معنی آنکه محمد ثانی گویند تا بعد فلان اوله متابعت و متابعت
 موجب تقویت و تأیید باشد و لازم نیست که مساوی مهمل بود در مرتبه بلکه اگر کمتر از آن در مرتبه باشد نیز متابعت
 می نماید و متابعت را مرتبه باست اگر خود راوی حدیث را مهمل شده است شیخ او را پس از آنکه خواند و اگر
 شیخ او را مهمل شده است نه خود راوی کسی را که فوق اوست پس این اقا صره گویند و متفانین هر دو معنی است
 و قاصه تقویت است که مذکور است و متابع اگر موافق مهمل بود در لفظ و معنی اطلاق نمائند و اگر موافق در معنی است نه در
 لفظ بخود گویند مثال متابعت شامه تا سه و قاصه روایت شافعی در اتم است از مالک از عبد الله بن یسار از ابن عمر
 ان رسول الله قال الشرح و شحرون فلا تقوموا حتی تروا الهلال و لا تقطروا حتی تروا هاهنا غم علیکم فاکملوا العده
 ثلاثین پس قومی گمان کرده که شافعی با یحییث باین لفظ متفر و از مالک است و آنرا در غرائب می شمرده زیرا که صاحب
 مالک این حدیث را از مالک باین استناد بلفظ فان غم علیکم فاقدروا له روایت کرده اند لیکن شافعی استماع یافته شد آن
 عبد الله بن مسعود یعنی است که بخاری از وی می بخشد از مالک روایت کرده و این متابعت تا سه است و نیز متابعت قاصه
 برای او در صحیح ابن خزیمه از روایت عاصم بن محمد بن عاصم بن زید عن جده عبد الله بن عمر یافته شد بلفظ فاکملوا
 ثلاثین و در صحیح مسلم از روایت عبید بن عمار از نافع از ابن عمر بلفظ فاقدروا ثلاثین بدست آمده است و تصادف درین
 متابعت خواه نام باشد یا قاصه بلفظ بلکه اگر بالمعنی هم بیاید کافی باشد لیکن مختص است به روایت آن صحابی
 یعنی نتوان گفت که در اینجا الفاظ متفاوت آمده و در اول در صحیح فاکملوا ثلاثین بدل قولش فاکملوا العده ثلاثین و آورده
 و در ثانی بجز صحابی فاقدروا ثلاثین بدل می آمده زیرا که عبرت بعضی است نه بلفظ مهمل بلکه در متابعت شرط است که هر دو
 حدیث از یک صحابی باشند و اگر از دو صحابی است آنرا شاید گویند و یتقال لاشابه و لیشابه حدیث فلان و در سبیل الطهر
 گفته شده است که شباهت متن فرو نسی باشد و آنرا شاید مانند چنانکه حافظ ابن حجر گفته فلان و جبرین یروی
 من حدیث صحابی آخر شبیه فی اللفظ و المعنی او فی المعنی فقط فوالله انما هادئ و متوالش در حدیث مقدم روایت است
 از محمد بن یحیی از ابن عباس از آنحضرت مسلم است که مثل حدیث عبد الله بن دینار از ابن عمر برابر همین لفظ آورده
 و مثال معنی روایت بخاری از محمد بن زیاد از ابی هریره باین لفظ است فان غم علیکم فاکملوا العده شعبان ثلاثین و قومی
 متابعت را خاص بلفظ کرده خواه از روایت آن صحابی باشد یا نه و شاید را خاص معنی نموده برابر است که از آن صحابی
 بود یا خیر و گاهی اطلاق متابعت بر شابه و بالعکس می آید و الا فرقی سهل و مثال دیگر برای متابعت شاید حدیث
 صفیان بن عیینة از عمرو بن دینار از عطاء بن عباس برابر و ابابست لواخذوا ایاها ما یفقدوا فاستغوا به و این
 صحیح آنرا از عمرو روایت کرده و ذکر در باغ تنویر همین برای حدیث ابن عیینة متابعت و شاید آورده متابع

اسامه بن زید است که متابعت عمرو از عطاء از ابن عباس کرده و گفته الان زعم جلد ما فیه مقبولة فاستتم به و شایسته حدیث
عبد الرحمن بن عبد الله بن عباس است مرفوعاً بلفظ ایما اباب و یغ نقد و در باب متابعت و ششها دگامی روایت کسی
داخل میشود که تنها حدیثش در خوار احتیاج نیست بلکه عدد و در ضعفا است و در کتاب بخاری و مسلم جماعتی از ضعفا است
که ذکرشان در متابعت و شواهد کرده اند و هر ضعیف صاحب این کار نیست و لهذا در قطنی و غیره در ضعفا و سگوند فلان
بیشتر بر و فلان لا یعتبر به و از اینجا ظاهر شد که ضعفا صحیحین معتبر اند نه غیر صحیحین و اکثر علماء اصول حدیث اعتبار و تابع و شایسته
را در یک نوع ذکر کرده اند بنا بر قرب نهادیم یکدیگر محکم حدیثی است که از معارضه حدیث دیگر مناقض سالم باشد و مثلاً
بسیار و بیشمار است بیشتر احادیث صحیحین از همین وادی است و عمل بر آن متعین و اگر حدیثی دیگر مناقض و در ضعیف است
پس معارضه و یا مقبول است مثل او یا مرد و درست ثانی را اثر نباشد زیرا که در قوی مخالفت ضعیف اثر نمیکند و اگر
اولی است پس جمع میان مدلول آن هر دو بنیة تعسف ممکن است یا نه اگر ممکن است نامش مختلف الحدیث باشد بفتح لام یعنی
مدلول حدیثش مختلف است و مقابل او نسخ باشد و بعض ضابط آن بفتح لام کرده اند بر آنکه مصدر می باشد و مقابلش
ترجیح است و در خلاصه گفته مختلف الحدیث آنست که دو حدیث متضاد در معنی باشد و ظاهر هر دو بسیار در
جمع کنند یا احدهما را ترجیح دهند و این فنی مهم است که جمیع طوائف علماء بسوی وی مضطرب اند و مالک قیام بدان نمایی
اهل حدیث و فقه و اصول باشند که در معانی و بیان غوامض کرده اند تا فنی روح درین باب کتابی نوشته اند اما قصد بسیار
نکرده بلکه مختصره برای بنیة عارف بر طریق جمع میان احادیث و غیره مذکور خود ذکر نموده اند و گویم شایسته فنی درام
فصلی طویل قریب یک مجلد درین باب نوشته است نه کتابی مستقل بحده ابن قتیبہ تصنیفی درین باب پر و خسته طبعی گفته
و قد حسن فی بعضه و حافظ ابن کثیر گفته مجلد لطیف و فیه ما یؤث و ذلک بحسب ما عنده من العلم و در خلاصه گفته هر که
جامع اوصاف مذکوره باشد بروی هیچ از معنی شوازیست این خرمیگ گفته لا اعرف حدیثین متضادین و فلان
عنده فلیاتی لا ولف بینهما انتی و شوکانی در ارشاد الفول و حجر بطور حصول المأمول و جوده این جمع باکتا را یاد کرد
فرمنشای فایز جمع الیه و مختلف و قسم است یکی آنکه جمع میان آن هر دو ممکن است و در نیصورت مصیر بسوی جمع متعین باشد
و عمل بهر دو واجب مثل حدیث لا عددی و حدیث لا یور و عمر بن علی صحیح و وجه جمع آنست که آنحضرت صلعم در حدیث
اول نفی اعتقاد جاهلیت فرمود که عرض را بطبیعة تعدی اعتقاد میکردند و لهذا فرمود من انعدی الاول و در حدیث ثانی
اعلام کرد که اولیای این رسدب آن گردانیده است و از ضرر یک وجودش نزد وجود آن غالب می شود و بفعل خدا
تخذیر نموده و ابن الصلاح تمثیل این سلسله حدیث لا عددی و لا طایرة و حدیث فرمن الحمد و فرارک من الاسد بیان کرده
و این هر دو حدیث در صحت و ظاهرش تعارض و حافظ ابن حجر بعد از جمع این الصلاح گفته اولی در جمع میان این
هر دو حدیث آنست که چنین گفته شود که نفی وی مسلم برای عددی باقی بر عموم خود است یعنی بر نفی خود و طبیعاً و سبباً

و بصحت رسیده که فرمود آنحضرت صلوات الله علیه شی شینا و قول آنحضرت صلوات الله علیه برای معارض قائل آن
 البعیر الاجرب تکون فی الصحیة فینما یطبخ جرب روست بر معارض مذکور یعنی ابو تعالی ابتدا جرب در ثانی کرد چنانکه
 ابتدا پیش در اول کرد و بدو این نیست که جرب ز اول شانی چسبیده باشد و اما امر فخر از آنجندوم پس ز باب است
 در اربع دست تا شخص مخالف چیزی از آن بتقدیر خدای تعالی ابتدا از سر سینه مسیوب عدوی خفیه و گمان برادر این
 اتفاق بسبب مخالفت او با وی است و از اینجا معتقد صحت عدوی شود و در حرج افتد کند الامر فرمود و چنین است و این
 قسم داده انتهی لیکن برین کلام حافظ ایرادی شود و با جتنا و وی صلوات الله علیه نوم نزد داده بیعت یا آنکه تصد نبوت
 بعید است از آنکه برای جسم ماده ظن عدوی ایراد چیزی کند که خلاف ماده ظن است زیرا که امر جنبی ظاهر در قیاس و عقل است
 یا آنکه عدوی را تا شیری بالطبع هست و بر هر تقدیر اصلا دلالت بر نفی عدوی سبب نیست چه هرگاه ظن کند که حصول
 جذام بسبب مخالفت است و معتقد صحت عدوی تا شیری میشود و بیخ حرج در آن نباشد و اگر او دانست که بسبب مخالفت
 معتقد صحت عدوی بالطبع شده است پس باید که درین معین بر هر واحد اجتناب از تعلقات اسباب واجب باشد مثل مجامع
 با دوی و بلکه فزاولت الطعمه و اثر به بنا بر احتمال این ظن که ادویه و نحو آنرا تا شیری بالطبع بوده است و با اعتقاد این طبیعت
 خارج از ملت جنفیه شود و با بجا این کلام در جای امکان جمع بین اختلافات است و اگر جمیع معتذر باشد و این قسم
 دوم است از مختلف السعدیث پس سوال کنند از هر دو حدیث که کدام یک از این هر دو مقدم است کدام یک را تلخیص اگر چه مختص
 شد تا نسخ متقدم باشد و خلاصه نوشته اگر معلوم شد که احدها نسخ است پس آنرا مقدم کنیم ورنه راجع را از آن هر دو
 دریافت نائیم و ترجیح رویم مثل ترجیح بصفات روایات و کثرت ایشان منجمله بچاه و جواز انواع ترجیح که حافظ الما لوبکر
 حازمی آنرا در کتاب النسخ و المنسوخ جمع کرده است انتی گویم و وجه ترجیح متن و سند زیاد و بچاه است چنانکه شوکانی در
 ارشاد الفحول و بنده ضعیف در حصول المامول و هادیه السائل الی اوله السائل بذکرش پرورخته فلیرجح الطالب
 الصادق الی تکلیف الکتب و عبارات حافظ ابن کثیر در باعث حدیث درین مقام است که تعارض میان دو حدیث
 گاهی رویی باشد که جمیع میان آن هر دو هیچ وجه ممکن نیست مثل نسخ و منسوخ پس در اینجا بسوی نسخ روند و منسوخ را متروک
 سازند و گاهی جمیع میان هر دو ممکن باشد و لکن بعض محدثین را آن وجه ظاهر نمی شود پس توقف مسکیت تا ظهور
 وجه ترجیح بنوعی از اقسام او یا هجوم می آرد و فتوی میدهند یکی از آن هر دو یا در وقتی فتوی با یکی است و در وقت دیگر
 فتوی با دیگری میدهند چنانکه امام احمد در روایات از صحابه میفرماید انتی نسخ و منسوخ نسخ رفع حکم شرعی است
 بدلیل شرعی متاخر از وی و نسخ حدیثی است که دلالت میکند بر رفع حکم شرعی سابق و تسویه اش بنسخ حجاز است
 از باب انصاف فعل بسوی سبب و دلیل زیرا که نسخ در حقیقت و لغت سابق است و منسوخ حدیثی است که حکم شرعی
 او بدلیل شرعی متاخر از وی مرفوع شده و نسخ پس از چیزی شناخته می شود و یکی که اصح آنهاست و در دنی النص است

منسوخ در احادیث بعد تنقیح و استقرا تام زیاد بود و حدیث نیست و در آیات زیاد بود و هیچ آیه نه چنانکه در لغت
 الشیخ بقدر انساب المنسوخ تحقیق کرده ایم پس آنچه شورش و شغب مقلدین مذاهب در توقف عمل بر حدیث و آنچه بر
 عدم دریافت مانع و منسوخ قرآن کریم است مطهر و تعصب بیش نیست اگر یکی خواهد این و حدیث و منسوخ آیه را در یک
 نسخه کتابی تواند نوشت یا در یک و زنگه کمتر از آن از بر می تواند کرد و فایده الزام القائل با عباد الله متحاف
 یوم یقوم الناس لرب العالمین غریب الفاظ و فقهه غریب عبارات از لفظ غامض بعید الفهم است که در متن آمده و ناب
 حالت احتمال او و این فن همست ثبت در آن واجب است و خوش در آن صعب فائز و در آخری ناگزیر است و سلف
 در آن ثبت میکردند و سیوطی در شرح تقریب نووی گفته رویا عن احمد انه سئل عن حرف منه فقال سلوا اصحاب
 الغریب فافنی کرده آن حکم فی قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما الاثر حدیث
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لكن العرب ترغم ان السبق للریق انتهى نووی گفته ولا یقلد فیما الا ما كان مستغفرا ایستجاء انتهى علماء
 درین باب تصانیف بسیار است جا که گفته اول کسی که در آن تصنیف کرده نصر بن شیبلی است انتهى و قبل ابو عبیدة و غیر
 الشیخ و بعد این هر دو ابو عبیدة قاسم بن سلام حافظ این کثیر گفته و هر حسن شیبلی و منع فی ذلک انتهى بقدر و ابن قتیبہ
 ما فاتش کرده باز خطابی ما فات او را استدراک و تعاقب نموده و این کتب حدیث این فن است بعد و دیگران تباع
 ایشان بزوائد فوائد کردند مثل ابن اثیر در نهایت که وی به نهایت سید و خوشتری در فائق که فائق هر فایت گردیده و کو
 فکرمه مؤلفین درین فن کرده و سیوطی گفته مثل مجمع العرب لعبد الغافر الفارسی و غریب الحدیث لقاسم القسری فائق
 لغیر خوشتری و غریبین لمرادی و ذیل آن از حافظ ابو موسی مدینی بعد نهایت ابن اثیر و ابن حبان و دیگر کتب غریب
 الآن و اکثر آنهاست در تداوم و چون از وی غریب بسیار فوت شده و صفی مرادی فیلی نوشته که بران وقت
 نشاء و شروع در تخفیف آن بازادات جمعه نمودم اسأل الله العانة علی تمامه انتهى گویم او تعالی اعانت وی بر تمام
 کرده و امش الدلالت فی مختصر نهایت ابن الاثیر نهاده و حافظ ابن کثیر گفته و قد صنف ابن الانباری المتقدم و سلیم الرازی
 و غیر واحد و اهل کتاب توجه فی مجامع ذلک کتاب الصحاح للجوهری و کتاب نهایت لابن الاثیر رحم الله الی انتی گویم لفظ
 مقدم درین عبارت احسن از ابن الانباری متاخر فی علم خلاصه نوشته و ترجمان کیون الکشف عن حقائق السنن
 قد اجابوا حیسن فی السبلتین الغریب الفقه و انعم فی المعانی و الدقائق قال و یتبعی ان لا یقلد فی الاضعف ما لم یصل
 و اجد ما جاء منه یفسد فی روایة اخری انتهى نووی گفته و اجد نفسه و اجد نفسه فی الحدیث قال شارح کثیر الصحیحین
 فی قوله صلعم لابن مسیاد خبأت کاب خبیا فما هو قال الدخ فالخ هبها هو الدخان و هو لونه فی کجاء الجوهری و غیره لما رو
 ابوداؤد و الترمذی من و ایتة الزهری عن سالم عن ابن عمر فی هذا الحدیث ان النبی صلی الله علیه و آله قال خبأت کاب خبیا و خبأ لیلوم
 تاملی الساء بدخان سین فیداهو الصواب فی تفسیر الدخ هنا و قد فسره غیر واحد علی غیر ذلک فاخطا انتهى حافظ ابن حجر

گفت اگر لفظی کشیده استعمال باشد لکن در بعضی اوقات مستصحب افتد کتب مستفاد و شرح معانی اخبار و بیان شکل
و اید و درین باب تصانیف کرده اند مثل طحاوی و خطابی و ابن عبد البر و غیره هم امتی بسید محمد بن زکریا گفته اند فی بعضی
اصحیح الی بیانیه نویسی شرح الغریب و بیان شکل و الغریب امتی گویم کتاب جمع البحار و مجمع البحرین کتابت است و
با وجودش حاجت بکتابی دیگر درین فن نیست غالباً و گویش شرح صحاح سته است و بعضی عند الله المافقه حدیثی پس خلاصه گفته است
از چیزی است که احادیث متفقین است از احکام و آداب متنبط از ان و این و اب فقهاء اعلام است مثل امیه البیه فی البیه
صغیر و درین فن مصنفات بسیار است مثل معالم السنن للخطابی و التمهید لابن عبد البر امتی مافی الخلاصه گویم شرح ایهات است
بیشتر مثل رفقه دیش است انقد است که در بعضی انصار بر بیان مذاهب امیه اربعه کرده اند و بعضی تعرض به مذاهب بل تعد
هم نموده و فقه خالص این فن شریف در فتح الباری و بل السلام و بل الاوطار و دراری مضیه و تالیفات شیخ الاسلام بن سید
و حافظ ابن قیم اکثر است اگر چه تعرض به مذاهب فقهاء و نیز در آنها رفته برای عرض برای سیرت و امتیاز صواب از خطا بر
عرض دیگر و لهذا جانب حدیث را در هر جای غالب داشته اند و در احکام حدیث کتاب متقی الاخبار لابن تیمیّه و شیخ الاسلام
و تلخیص بحیر طحطا بن جبر بسیار خوب تالیف شده عارف این فن ازین کتب فقه حدیث را بعد ترک مذاهب اقوام زوده تر
تلخیص میتوان کرد و لیکن مفاسد تعصب بسیار است و علماء و دنیا بی شمار اند و علماء آخرت قلیل حق تحت عرض محبتات بر کتاب
عزیز نیست مظهر است و قبول موافق و در مخالف هر چه باشد و هر که باشد و هر که باشد تا حدیث و هر که باشد تا حدیث و هر که باشد تا حدیث
و دیگر مؤلفات خود در شرعیات همین مسکات اختیار کرده و او شیوه مترجمان روزگار و علماء و یار و مصداق نبانت کلی
جسته و مجانبت تمام گزیده و این طریقه درین دور آخر حکم کبریت احمد دارد و الا ماشاء الله تعالی اگر یکی را از هزار توفیق سلوک
این شیاع ارزانی شود غنیمت بارده باشد و از اختلاف زید و عمر نباید اندیشید که دنیا روزی چند است و آخر کار یا خدا
بنده یا ننگان زدن چیزی دیگر است و محمدی المذاهب احمدی المذهب گردیدن چیزی دیگر فصل دوم در بیان آنچه
مختص بضعیف است که انی الخالصه لیکن در اختصاص انواع این فصل بضعیف مایل است که الاخی و در فصل اول بهی و دفع
ذکر یافت که مشترک بود در میان صحیح و حسن و ضعیف و دران نیز سخن است که اشترنا الیه هناک و باجملا از اقسام این فصل
موقوف است و آن عند الاطلاق قول یا فصل یا تقریر مروی از صحابی است متصل باشد یا منقطع که انی الخلاصه و حفظ
ابن کثیر گفته و مطلقه تحقیق الصحابی و لا یستعمل فمیں و نه الا مقید او قد یکون مناده متصلاً و غیر متصل و بل و لای بسیمیه نیز الفقه
و الحمد لیلین ایضاً ترا و عزاه ابن الصلاح الی انحراسانین انهم لیسیمون الموقوف اثر اقال بلغنا عن ابی القاسم القوارنی انه
قال انحرک ان علی بن حماد و الاثر ما کان علی الصحابه فقلت ومن هذالسمی کثیر من العلماء و الکتاب کما سماع لاند و برای الخبر
و الاثر السنین و الاثر کتاب السنن و الاثر الشیخ و الی السینی و غیره ما جمعهما الله تعالی امتی غرضت که هر چه باشد و امتی
و بعد از این باشد آنرا موقوف خوانند آنرا لا یشترک مع الاصول گفته موقوف بر صحابی برای علم کسری می ماند

حدیث و تفاسیر و احادیث و از هر چه در تقوی پس ظاهر است که تحت باشد و اقتضا و اراد صحیح بود و این گویم این تمسک
 بعد هم مخالفت نفوس و من بعد شریعت و بعد عمر و در اینجا حکم کرده است بر قول صحابی که گفتند و نقل کرده اند اگر این احادیث
 بر زمان نبوی نگذاریم قبیل موقوف باشد قال ابو بکر البزازی عن شیخی ابی بکر الاسمعیلی و حکاکم نسا پور حکم بر رفع آن کرده و فرمود که
 و الی بر تقریر است و در حدیث این اصلاح و قال من هذا القبیل قول الصحابی که لا نری با سبک الا و کذا فیما یقولون و یقولون
 او یقال که فی عهد رسول الله لم نه من قبیل المرفوع و قول الصحابی امرنا بکذا و نهینا عن کذا مرفوع سند صحیح
 احادیث و هر قول که در این علم و مخالفت فی ذلک مرفوع منکم ابو بکر الاسمعیلی و کذا الکلام علی قوله من نه که اذ قول الله
 بلال بن رباح الاذان و لیوتر الاقامة انتهى گویم حافظ ابن کثیر این عبارت را زیر سیاه مقلوع آورده و در وجهش غلط است
 زیرا که محل و زیر بیان حدیث مرفوع است که تقدم نه از مقلوع فلیعلم هر صل قول تابعی است قال رسول الله صل
 که اذ فعل که اذ فعل محض نه که اذ قول که اذ و نحو آن و در خلاصه منهل آنرا تمسک بقول تابعی که کرده و در این المثل
 عام از کبیر و ضعیف نه و هو الراجح و لهذا در مختصر مطلق آورده و تمسک بصحیف و کبیر نکرد و این اصلاح گفته و شد و التوسیة
 بین التابعین اجمعین فی ذلک و حکای ابن عبد البر عن بعض من لا یأید ارسال صحابة التابعین مرسلانهم ان حکامهم یحیی الکل
 بالتابعین و یجوز من الفقهاء و الاصولیین یعمون التابعین و غیر هم که قال ابن اجماع فی مختصر المرسل قول الصحابة
 قال رسول الله صل من دین مرسل است بالاتفاق و در تمسک قول من دون التابعی قال رسول الله صل من مرسلات
 حاکم و غیره از این حدیث گفته اند و دوم هر صل نیست بلکه هر صل تمسک بقول تابعی از رسول خدا صل است پس اگر کسی است
 باشد منقطع باشد و اگر دو کس از این باشد منقطع بود و منقطع نیز و معروف و رفقه و صل تمسک من مرسل است قبضه ایست
 و قال الا ان اکثر ما یوصف بالارسل من حدیث الاستئصال روایة التابعی عن النبی صل من حدیث حافظ ابن کثیر زیاده کرده و ابی
 او که جماعه من الصحابة و جالسهم حبیب بن عدی بن بخیر ثم سعید بن المسیب و اسماها اذا قال قال رسول الله صل من
 و ذکر مرسل در ضمیم مرد و بنا بر حمل بحال خود من است چه محتمل است که آن محدث صحابی باشد یا تابعی اگر تابعی
 محتمل است که تصحیف باشد یا ثقه و اگر ثقه است تخمیل که حمل از صحابی کرده یا از تابعی دیگر و بر تقدیر ثانی احتمال سابق عائد
 و متعدد شود تجویز عقلی تا انما است که اذ قال الحافظ ابن حجر لیکن نزد عقل محال است که میان تابعی و تابعی تجویز لا یتصور
 کنند و کیفیت که در وجه خارجی بنابر حدیث صل من حدیث صحابه واقع شده و تجویز گفته اند که مراد حافظ از ما یتنابهی کثرت است
 و این لفظ بطریق ما یتنابهی گفته زیرا که عندنا پیدا کنند که انساب بسوی آدم مرتنابهی است تا بسوی هر صل چه رسد و عفا
 ابن حجر گفته و اما با استقرا پس شایسته نیست و مظهر میرسد و این اکثر موجود و از روایت بعضی تابعین از بعضی است پس
 حافظ متعرض خلاف در قبول مرسل شده و گفته اگر معروف از عادات تابعی عدم ارسال او اگر از ثقه است این سبب
 جمهور محدثین توقفت بنا بر احتمال و این یکی را نزد قول احمد است و دوم قبول او است مطلقا و این قول ابی یزید

و کوفیه است و شافعی گفته اگر معتقد است بحجی از وجه دیگر باین از طریق اولی مقبول است باشد یا مرسل آنقدر بودن
مذوف و نفس الامر صحیح گردد و ابوبکر رازی از حنفیه و ابوالولیب باجمی از مالکیه نقل کرده که اگر راوی ارسال از ثقات
و غیر ثقات هر دو سکنه در شش اتفاق مقبول نیست انتهی از وی در تقریب سیوطی در شرح وی گفته که مرسل حدیث
ضعیف است بوی احتیاج نتوان کرد نزد جایزه می بین چنانکه مسلم زایل حدیث در حدیث صحیح خود و ابن عبد البر و ترمذی
و بسیاری از فقهاء و اصحاب اصول و نظر حکایت کرده اند بنا بر جعل و عدم علم حال مذوف و اگر چنین اتفاق نیست
که مرسل و امیش جز از ثقه نیست پس توفیق با بهام کافی نیست و چون مجهول سمعی مقبول نباشد مجهول العین و الحال
بالاولی پذیرا نشود و مالک در روایت مشهور از وی و ابوحنفیه در طائفة که احمد در قول مشهور از ایشان است گفته که
صحیح است در شرح مذهب گفته ابن عبد البر و غیره این را مقید کرده اند بآنکه مرسل از کسانی نباشد که غیر معتز و مرسل
از غیر ثقات بوده اند و اگر مرسل از ایشان است پس خود هیچ خلافی در روایت نیست و غیره وی گفته محل قبولش نزد
وقتی است که مرسل از اهل قرون فاضله ثلاثه باشد و در مقبول نیست محدث ثم یفسد الکذب صحیح النسانی و ابن جریر
گفته تابعین با سیم اجماع کرده اند قبول مرسل و انکارش از ایشان نیامده و نه از احدی از ائمه که بعد ایشان
بودند تا سر و حد سال آبن عبدالبر گوید گویا مرسل او شش است که شافعی اول کسی است که رد مرسل کرده و بعضی بهانه
کرده تقویتش بر نه کرده اند و گفته من اسند فقد احاک و من اسئل فقد کفعل لکن پس اگر مخرج مرسل یا مدین
خواه از طریق دیگر است یا مرسل بصحت بر بیان طور که مرسل وی کسی است که اخذ علم از غیر رجال مرسل اول کرده است
پس صحیح باشد چنانکه شافعی در سال بران نفس کرده و مقید بر مرسل کبار تابعین نموده و گفته چون نام مرسل عنه بر دام
ثقه برود و حفاظ مامونین نزد مشارکت مخالفتش نکنند و موافقت قول مجابی یا انکار اکثر علما و مستثنای آن موجب
زیادت اعتضاد است و نه من میشود و بسوی رتبته تسلیم اگر شرطی از اعماد کفر فتنه شود و مرسل مقبول نگردد و اثری بجا
صحت مرسل و صحیح بودن مرسل و عاضد او واضح شد اگر چه دیگر از طریق واحد معارض این هر دو نشود و درین عین هر
سراج باشد بران بنا بر تعدد طرق نزد تعدد رجوع میان هر دو اتسی بحدیث گفته که این یکم در غیر مرسل مجابی است و اما مرسل
مثل اخباری از پیروی که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و معلوم شد که وی بنا بر مسخرن یا تاخر اسلام حاضر بارگاه است
نشده پس این چنین مرسل محکوم بصحت است بر همه صحیح و جمهور بدان جز مکرر داده اند و محدثین مشرطین صحیح فاعلمین ضعف
مرسل بران الطباق نموده و در محییان از حینس مالکی است چه اکثر روایت ایشان از صحابه است و جمیع صحابه عدل اند
و جمالت ایشان غیر مضرت حافظ ابن کثیر گفته قد حکى بعضهم الاجماع على قبول مرسل الصحابة وذكر ابن الاثير وغيره في
ذكره فلا احتمال لقيمه ذلك عن بعض التابعين وقد وقع به رواية الاكابر عن الاصحاح والابناء والاحفاد والاصحاب
في كتاب السنن الكبير وغيره بسبب ما رواه التابعي عن رجل من الصحابة مرسل فان كان في حديثه مع هذا الى ان لم يثبت فيه غير ان كان

من الصحابة اينما لم يمتحج بغير رواية ايشان از غير صحابه روايت کرده اند چنانچه بيان ساخته بلکه اکثر گفته
 صحابه از تابعين روايت کرده اند احاديث مرفوعة نيست بلکه اسرائيليات يا حكايات يا موقوفات است پس مسل صحابي
 مثل روايت ابن عباس و ابن زبير و اشبا و ايشان از احاديث صحابه از حضرت صلعم باشد که خود سماعتش از حضرت صلعم
 نکرده اند و کاش حکم متصل است کما ذکرنا زيرا که ظاهر آنست که روايت ايشان از صحابه است فالصحابه کلمه عدول
 و خطيب غير و از بعض علماء حکايت کرده اند که متحج نيست مثل هر مسل غير ايشان که اگر نگوييد لا اروي الا من سمعته من اوليائه
 صلعم و من صحابي زير که گاهي روايت از غير صحابي هم ميکنند و اين مذهب ابو حنفي اسفندي است و صوابش مشهور است
 که متحج است مطلقا کما تقدم و اگر راوي ثقة حديثي مثل آورده و غيره و آنرا متصل روايت کرده مثل حديث لا کناح
 الا بولي رواه اسرائيل و جماعة عن ابی اسحق عن ابی بريدة عن ابی موسی عن النبی صلعم و رواه الثوري و شعبه عن ابی اسحق
 عن ابی بريدة عن النبی صلعم پس خطيب از اکثر اهل علم حکايت کرده که حکم در نجاراي مسل است و اين قاصد در عدالت
 و اهل بیت مسل نيست علی الاصح و نزد بعض قاصد در هم و دست شوکانی گفته مذهب جمهور ضعف مسل و عدم قيام حجت
 باوست بنا بر احتمال المعنی که تابعی آنرا از بعض تابعين شنیده باشد پس متعين نشد که در وسط صحابی است نه غير و اما اگر
 گویند که صحابه عدول اند و حذف صحابی مفسر نيست و متصل که از مدعی صحت شنیده باشد و صحتش نصحت نرسیده و در مذهب
 ابو حنیفه و جمهور معتزل و مختار آمدی قبول مسل و قيام حجت باوست تا آنکه بعض قائلين مسل آنرا اقوی تر از مستند گفته اند
 بنا بر ثبوت تابعی صحت او و لذا آنرا مسل کرده و اين علوف خارج از انصاف است و حق عدم قبول است بنا بر احتمال
 مذکور است می حافظ ابن کثیر بعد از مسل نوشته اند اما متعلق بصورة عند الحديث و اما کونه حجة فی الدین فذاک متعلق بطلان التعلیل
 و قد شیعنا الکلام فی ذلک کتابنا القدرت و قد ذکر مسلم فی مقدمته کتابه ان الرسل فی صل قولنا و قول اهل المسلم
 بالاخبار لیس حجة و کذا احکاه ابن عبد البر عن جماعة اصحاب الحديث قال ابن الصلاح و ما ذکرناه من سقوط الاحتجاج به مسل
 و احکم لضعفه هو الذي استقر علیه آراء جماعة حفاظ الحديث و نقاد الاثر و هذا وليد فی تصانيفهم انتهى مسل حقی
 و آن روايت است از معاصر غیر ملاقي که میان او و مروی عنه واسطه باشد و هو لم يقطع و بعض ايضا قد روى
 الباعث الحثيث و قد ثبت الخطيب البغدادي فی ذلک کتابه المسمى بالتفصيل لبهم المرسل و هذا النوع انما يذكره نقاد الحديث
 و هو بائد قد يبا و حديثا و قد كان شيخنا الحافظ المنزي امانا فی ذلک و يذهب عن العجب و حمله لعدول بالفقرة شرارة فان
 الاسناد اذا عرض على كثير من العلماء فمن يذكر ثقات الرجال و ضعفنا هم قد يغير بظاهرو و يري رجال ثقات
 فيحكم بجملة و لا يمتدعي لما فيه من الانقطاع و الاعمال او الارسل لانه قد لا يميز الصحابي من التابعي و مثل هذا النوع
 ابن الصلاح بما روى العوام بن حوشب عن عبد الله بن ابی اوفى قال كان رسول الله صلعم اذا قال بلال قد اقبلت الصلاة
 منفض و كبر قال الامام احمد لم يلق العوام بن ابی اوفى يعني فيكون مستطعا بيننا فيضعف الحديث لاحتمال انه رواه عن رجل

ضعیف عنه و الله اعلم انتی حافظ این حجر گفته فرق میان مدعی هر مسل خفی و قیق است و آن این است که تدلیس مختص
 بکسی است که روایت از ملاقاتی کرده و اگر معاشرت و لقاء او معروف نیست پس نامش هر مسل خفی است و هر که در تدلیس
 تدلیس داخل معاشرت کرده و اگر چه بغیر لقاء باشد او را دخول هر مسل خفی در تعریف تدلیس لازم است و صواب تقریر
 میان هر دوست و معلوم می شود عدم ملاقات بنا بر او از نفس خود و بعدم لقایا بجز نام مطلع و اما وقوع زیادت
 راوی میان هر دو در بعضی طرق پس نمی کافی است بنا بر آنکه تحمل است که از مزید باشد و درین صورت حکم کلی نکنند
 بنا بر تعارض احتمال اتصال و انقطاع انتی سید محمد بن وزیر گفته و لهذا بخاری تحقیق لقای راوی از معاشرت شرط
 کرده تا از انقطاع امن باشد مسلم لقا بعدم علم با متفای لقا کرده زیرا که چون مروی عنه معاشرت راوی است از
 روایت میکند این دلیل است نزد وی بر آنکه راوی با مروی عنه متفق شده چه حمل ثقه بر است اولی است انتی
 و در تقریب گفته در شرط ثبوت لقاء و عدم اکتفا با امکان آن و طول صحبت و عدم اکتفا بثبوت لقاء و معرفت
 بر روایت از وی و عدم اکتفا بصحبت خلاف است بعضی اشراط بیچ خفی نکرده اند و اکتفا با امکان لقاء نموده و
 تعبیر از آن معاشرت فرموده و این مذکور مسلم بن حجاج است و در آن ادعا را اجماع کرده و بعضی تنها لقا شرط کرده اند
 و این قول بخاری و ابن الدینی و محققین است و بعضی طول صحبت میان هر دو شرط کرده اند و اکتفا بثبوت لقاء
 نکرده و این قول ابو مظفر سمعانی است و بعضی معرفت وی بر روایت کردن از وی شرط نموده و این قول ابو عمرو
 و ابی است انتی گویم بحث و قبول و رد هر مسل گذشته و سید محمد بن وزیر در مختصر خود اشارت بسوی اول قبولش
 فرموده و مرادش چیزی است که شامل معضل و غیر اوست بعده اول نقلیه عقلیه قبول هر مسل فکر کرده و سید محمد
 بن سحیل بتعاقب آن اولی پر داخته ایراد آن همه بنا بر طول کلام درین مقام فضول می نماید و راجع عدم قبول اوست
 که انتقد منقطع از انقطاع نزد جمیع عبارات از حدیثی است که بنا بر متصل نشده بر هر وجه که باشد خواه ترک
 ذکر راوی از اول سند باشد یا وسط یا آخر او خواهد موقوف یک کس باشد یا اکثر خواهد این سقوط در یک موضع بود
 یا زیاده لیکن اکثر آنچه موصوف با انقطاع می شود و سه تعالی و ایتیمون دون تابعی از صحابی است که مالک عن ابن عمر
 و موقوف در اینجا نافع تابعی است و حاکم گفته منقطع آنست که مختل شد در آن مروی قبل وصول تا تابعی برابر است
 که محذوف باشد یا مذکور هم که مالک عن رجل عن ابن عمر و شافعی می شود انقطاع بجای او از وجه دیگر زیادت یک کس
 زیاده مثلاً یک حدیث را دو سند است در احدها زیادت رجل یا اکثر است پس اگر معلوم شود که اسناد این حدیث
 تمام نمی شود مگر با این زیادت پس یکی منقطع است و اگر معلوم نگردد پس احتمال متصل بودن اوست و سید جمال طبر
 گفته منقطع آنست که در سندش دو کس غیر متوالی ساقط شده باشد یا یکی یا زیاده از دو بشرط عدم توالی و سقوط
 دو گونه است یکی واضح و متصل میشود اشترک در بعضی وقت وی بنا بر آنکه راوی مثلاً معاشرت مروی عنه نیست و دوم خفی

که او را کشف میکنند بگوید این حدیثی است بطریق حدیث و اصل آن اینست که می شنوید این حدیث را که در حدیث است
مستوی است بعد از آن میان او و شیخ او زیرا که راوی زیاد او را ندیده است یا معاصر است اما با وی جمیع گفته
نیست از آن اجازت نه وجوب و از اینجا حاجت می افتد بسوی تاریخ بنا بر اینست که برای تحریر روایات و وفات
و اوقات و احوال ایشان و قد انقض اقوام ادعوا الروایة عن شیخ فخر التاج که بخواهم سید محمد بن زکریا گفته
و معرفت اسی سقطه ثمره معرفت تاریخ الوفيات و این قسم اول واضح است و ثانیا آنکه خافی باشد در این مورد زیرا که
راوی نام حدیث نبوده و ایهام معنی خود را در غیر حدیث کرده پیش از تقاضای زود است بالتحریک و آن اختلاف ظاهر
باشد زیرا بیشتر که هر دو روایتی است و در تدلیس الاستقلال بیاید و این الصلاح گفته درباره فرق میان منقطع
و متصل مذاهبا و حافظ این گفته بعضی گفته اند همچنانکه لسان السناد در جل او ذکر فریه رجل سهم و الصلاح
و مثال شکل اول گفته مثل روایت عبد الرزاق از ثوری از ابی اسحق از زید بن سمیع از حفصه مرفوعا ان ولیموا ابابکر
فتوی امین الحدیث و در حدیث دو جا انقطاع است یکی آنکه عبد الرزاق از ثوری سماعت نکرده بلکه از نفعان بن ابی
جنید از ثوری راوی است و دوم آنکه ثوری از ابی اسحق نشنیده بلکه بواسطه شریک از وی روایتش کرده و مثال
شکل ثانی گفته مثل روایت ابو العلاء بن عبد الله بن شخیر از و کس از شداد بن اوس حدیث اللهم انی اسألك الثبات
فی الامر و بعضی گفته اند که منقطع مثل مثل است و هر دو کامل الاصل شده اند چه آنکه اطلاق مثل بیشتر بر روایت تابعی
از رسول خدا صلوات الله علیه است این الصلاح گفته و هذا القرب و هو الذی یصار الیه لواء الف من الفقهاء و غیرهم و هو الذی یکره خطیب
البغدادی فی کتابه قال و حکلی خطیب عن بعضهم المنقطع ما روی عن التابعی فمن و نه موقوف علیهم من قوله و فعله اند
بعید غریب انتهی شوکانی گفته قائم نمی شود حجت بحديث منقطع و آن حدیثی است که ساقط شد از روایات او یکی ازین
دو من صحابه و بعضی که از وی و کس ساقط شده و نه با کما از روایتش زیاده از دو و در واقعه نه بار جو از این حدیث
که ساقط یا ساقطین یا بعض ایشان غیر ثقات باشند و نیست اعتبار به بودن راوی همچنین حدیث گفته
ثبت زیرا که گاهی مخفی می ماند بروی حال کسی که او را شنیده گمان میکنند و حال آنکه در وی جرح است و نیز قائم نمی شود حجت
بحديثی که بعضی رجال سندش عن رجل گویند یا عن شیخ یا عن ثقه یا نحو آن بنا بر علت مذکور بعد گفته و هذا مما لا یجوز ان
یخالف فی حدیث اهل الحدیث و الاعتبار بخلاف غیرهم لان من لم یکن من اهل العلم لا یعرف ما یجوز اعتبار به انتهی
محقق مثل نووی گفته بفتح ضما و است از اخصاله فهو محض انتهی و اخصاله معنی سخت کار شدن است لقیال عصفی
فلان ای اعیانی امره و معنی اول لازم است و معنی ثانی متعدی و بر هر دو تقدیر میضلل هم مکان است و سواد
منقول از مکان است از هم معنول بر تقدیر لازم بودن او و بر تقدیر متعدی بودن اگر چه جائز است که هم معنول
باشد لیکن مناسب این مقام نیست بخلاف آنکه هم مکان باشد و این قدر ظاهر شد مناسب میان معنی لغوی و

اصطلاحی نیست حدوث در آن اگر چه بعضی آن را معرب شمرده اند از آن الصلاح گفته بود اصطلاح شکل الماخذ من حیث اللفظ
 ای لان مفعلا یفتح العین لایکون الا بالان فلان لازمی عدی بالعمرة و هذا لازم معا قال و تحت فوجدت که ملائمتان
 قوام معضیل ای متعلق شد یکنه فی فعل معنی فاعل یدل علی الشان فی فعلی هذا لیکون هنا معضل قاصر و اصل معضله
 كما قالوا اظم اللیل و اظم معضل لقب نوعی خاص از منقطع است پس معضل منقطع باشد نه منقطع معضل و قومی
 از اصل نام کرده و با سبجه معضل در اصطلاح اهل حدیث آنست که از سنخ و کسر یا زیاد یا فقا ده باشند از یک
 موضوع و منه ما یسرله تابع التالیفی که اقال حافظ ابن الکثیر و ابن الصلاح گفته و منه قول المصنفین من الیفتما و قال رسول
 الله لم قال و قد ساء الخلیف بعض مصنفاته مرسل و ذاک علی مذہب من یسمی کل ما لا یصل مرسل انتہی اگر یک او
 از جای در او ای دیگر از جای دیگر ساقط شده است آن معضل نیست بلکه نامش منقطع است مثال معضل قول لک است
 قال رسول الله لم زیر که در اینجا نافع و ابن عمر مثلاً ساقط شده اند از یک موضع مثال منقطع قول شافعی قال ابن عمر
 زیرا که در اینجا مالک و نافع ساقط شده اند و حافظ ابو نصر سجری گفته قول راوی یعنی سمنی معضل است مثل قول
 مالک یعنی عن ابی هریره رضی الله عنه و چون تابع تابعی است و موقوف بر تابعی کند و آن حدیث نزد آن تابعی
 مرفوع متصل باشد پس حکم این قسم حدیث را نوعی از معضل میدانند و نحو قول الأعمش عن الشعبي قال یقال لا یزال العلم لقیة
 عملت که او که اذی قول لا یفختم علی قیادته یث فقد رواه الشعبي عن ابن عمر معضله الأعمش زیرا که تابع در اینجا دو کس است
 کرد یکی صحابی یعنی انس دیگر رسول خدا صلوات الله علیه لیکن نسبت این قول اسوی تابعی و وقت حدیث بروی در اینجا کما یجب نیست
 چه صدر پیش بالاستقلال از تابعی نمی تواند شد بلکه لایست که در آن سماعی از شایع داشته باشد چه بر احدی مخفی
 نیست که این قول شعبی نباشد پس تشبیه حکم باین حدیث بر معضل درست نیست از بی تعلیلش با آنکه تابعی بقا طو کس
 از سندش کرده صحیح است حافظ ابن کثیر گفته بعضی قصد کردند که اطلاق اسم ارسال یا انقطاع بر سماع و گفتن ابن الصلاح
 گفته صحیح معتد علیه آنست که آن متصل محمول بر سماع است نزد تعاصیر بارات از وجهه تدلیس فی شیخ ابو عمر و دانی مقری
 ادعاء اهل نقل بر آن کرده و قریب است که ابن عبد البر نیز ادعاء آن کنند و باعث حدیث گفته و بهرین ادعاء که است
 مسلم صحیح خود و در خطبه کتاب بیشتر تلقاباً معاشرت تشبیح کرده تا آنکه گفته اند که مرادش بخاری است و ظاهر آنست که
 مراد بان علی بن مدینی است زیرا که وی این را در اصل صحت حدیث صحیح شرط میکند بخلاف بخاری که آن را در اصل حدیث شهر
 نمی نماید اگر چه التمهید در کتاب خود کرده است و ابو مظفر نعمانی همراه لقاطول صحبت هم شرط کرده و ابو عمر و دانی
 گفته که اگر مضمّن معروف است بروایت کردن از وی غنّه او مقبول باشد و قاسمی گفته اگر مروی عنه را بداراک
 بین دریافت است مقبول است والا فلا و در قول او ای ان فلان اقال امیر را احتمالات است که آیا این قول و مثل
 قول او عن فلان و محمول بر اتصال است تا آنکه خلافش ثابت گردد یا قول او ان فلان اقال کثیر از قول او عن فلان است

کما فرق بيننا احمد بن حنبل و يعقوب بن ابى شيبة و ابو بكر البرقي فنجعلوا عن حنيفة التميمي و قول ان فلانا قال كذا
في حكم الانقطاع حتى ثبت خلافا و مذنب جمهورا كنت كهرو و براريت يستعمل يرون قال ابن عبد البر و من
على ذلك ما كان بن ابي اسود و علي بن عبد البر الاجماع على ان الاستصحاب العجاني هو اذ كان يقول عن رسول الله
قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و آله و سلم و حديث الشيخ ابو عمر و ما هنا ما اذا انزلوا في ما ارسلوا غير فتنهم من قبح في عدالة بسبب ان كان
الحفاظ لا يحفظ منه او اكثر عددا و منهم من سجد بالكثره او احتفظ و منهم من قبل المستطافا اذا كان عدلا و باطلا و صح
اختصاصه بدين الصلح و غرضي الى التقيا و الاصوليين و علي بن النجارى انه قال الزيادة من الثقة مقبولة كلامي في الحفاظ
ابن كثير و لكن ايراد ابن بخت زير محصل و جى قولى نادر دشاد و نزد شافعى و جاسمى از علماء حجاز و روايت ثقة فاعت
روايت مردم را گویند نه انکه روایت چیزی کند که غیر از روایت کرده و حافظ ابو علی خلیلی گفته شان نزد و حفاظ
حدیث آنست که نیست و اگر یکسان شود شیخی بدان تفرد شده است خود ثقة باشد یا غیره تقدیس هر چه از غیر آمده است
مستروک باشد و هر چه از ثقة است در آن توقف رود و محتج به باشد و حاکم گفته هو انفراد به ثقة و ليس له اصل متابع
و گفته که شاذ و مضاعف است زیرا که در محصل و قوت بر علت و الیه و هم در آن حدیث می باشد و در شاذ و قوت بر
علتش نیست ابن الصلاح گفته نسبت اشکال در آنچه شافعى بر آن حکم بشود ذکر کرده چه آن شاذ غیر مقبول است بلکه اشکال
بر چیزی است که محلی از غیر است پیش کل شود با فرد عدل ضابط حافظ مثل حدیث انما الاعمال بالنیات زیرا که محلی
بدان از محمد بن ابراهیم قمی قمی از علمای عظمه از عمر و از حضرت مسلم تفرد شده و حدیث مخج است و صحیحین لیکن در اینجا
اعتراض کرده اند باینکه عمر تفرد با حدیث نیست بلکه ابوسعید خدری و غیره هم آنرا از رسول خدا مسلم روایت کرده اند زیرا که
دارقطنی و غیره ذکر نموده و جوابش آنست که حدیث ابوسعید غیره درین باب بصحت نرسیده و در تمییز کلام مبسوط است
اگر اطلاع بر آن مقصود باشد رجوع بسوخی شرح مقدمه ابن الصلاح باید کرد اما حافظ ابن کثیر گفته ثم قلت تو اترعن بحیث
سعید بن اقیال انه رواه عنه بخون یا تین و قیل از ید من ذلك و قد ذکر لای یحیی ابن منده متابعات غرائب التبع کما
بسطناه فی مسند عمر و فی الاحکام الکبیر و کذا حدیث عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه و آله
و عن نبیته و تفردوا ما عن الزهیری عن انس ان رسول الله صلى الله عليه و آله و آله و سلم دخل مكة و علی رأسه الخضر و کل من هذه الاحادیث الثلاثة فی الصمغین
من هذه الوجوه المذكورة فحفظ و قد قال مسلم الزهیری یقتبعون حر قالایر و بها غیره و هذا الذى قاله مسلم عن الزهیری من تفرد
بأشياء لا یروى بها غیره و هنا که فی نظیر باجماعه من الرواة فاذن الذى قاله الشافعى او لا ابو الصواب انه اذا روى الثقة شيئا
قد خالف فيه الناس نحو الشاذ یعنی المروود لم یس من ذلك ان يروى الثقة ما لم يرو غير بل هو مقبول اذا كان عدلا و باطلا
حافظان هذا المورد و احادیث کثیره من هذا النمط و تعطل کثیر من المسائل عن الدلائل و الله اعلم و اما ان كان المنفرد
غير حافظ و هو مع ذلك عدل ضابط فحدیث حسن فان فقد ذلك فرد و انتهی کلامنا بن الصلاح گفته اولی در اینجا تفصیل

پس هر چه مفرد خلاف حفظ و اضبط از خود کرده آن شاذ مردود است و اگر خلاف نگارده است و عدل ضابط باشد
موقوف بالاضبط است تفرد او صحیح باشد و اگر موقوف بخصط نیست و نه از در جرح ضابطا بعید است پس ریش او حسن باشد اگر
بعید است شاذ مردود باشد و حاصل این است که شاذ مردود در دو مورد و اول آنست که حفظ لازم بود و حفظ باشد
لیکن تفرد او اینست و اینست بر آنکه شاذ در قسم است صحیح و حسن مردود و اما روایتی است که حفظ لازم بود و حفظ باشد
پس آنرا ازین قسم شمرده اند قاضی ابن حماد گفته این تفصیل خوب است لیکن مغل است و تقسیم حاصریه یکی از اقسام
باین تقسیم خارج از قسمت می شود و آن حکم ثمة مخالف ثمة مثل خود است که عکس میان نگارده است گوئیم از حد شاذ مردود
معلوم شد که اگر مفرد مخالف روایت ناس حفظ و اضبط از آنهاست پس و پیش محکوم باشد و دست بر مقتضای
تعریف شافعی نه بر مقتضای تعریف ابن الصلاح و میان هر دو عموم من وجه است بنا بر ظهور ماده اجتماع میان هر دو
و در شاذ صحیح مناقشه کرده اند بآنکه شاذ درین حد از انواع مختلفه بعید نباشد بلکه از اقسام مشترکه میان سهرستم
و از قول ابن الصلاح که حفظ و اضبط البعیدة تفصیل گفته مفهوم میشود که اگر مخالف مثل او است حدیث وی مردود
نباشد و شک نیست که علم بیکرا نقل شافعی معلوم نمیکرد بلکه از نقل ابن الصلاح معلوم می شود و همواره و غیر ضابط
بعید عن درجه الضابط مفرد او لم یخالفت لما رواه ثمة و ازین تقسیم دریافت شد که منکر عبارت از علل است و در
اسبال المطر بزرگ شاذ مختلط گفته مراد بسوء حفظ در روایت آنست که جانب صاحبش راجع بر جانب خطای فی شبهه
و آن دو گونه است اول آنکه لازم را وی باشد در همه حالات پس آن شاذ است بر رأی بعضی اهل حدیث دوم آنکه ملوک
سوء حفظ را وی از جهت کبر یا ذم یا بهر یا احتراقی کتب یا عدم او باشد زیرا که بران اعتماد میکرد و چون غایب بود
بخط خود آورد و حافظه برگردید و این را مختلط خوانند و حکم درین قسم ثانی آنست که بهر چه قبل احتلاط تحت ریش
کرده است اگر تمیز است مقبول باشد و اگر تمیز نیست موقوف فیه است و همچنین حال کسی است که در امر وی اشتباه
روداده و این شناخته می شود باعتبار اخذین از وی و شاذ مقابل محفوظ است و آن روایت را وی مقبول یعنی
اولی تر از وی است حافظ گفته و هذا یوالمعتمد فی تعریف الشاذ بحسب الاصطلاح و در اینجا شاذ نام روایتی است که حفظ
لازم بود و حفظ در جمیع حالات نموده و این غیر با تقدم است و لهذا در اینجا علی برای گفته بعده و اسبال المطر گفته و لایمیه
الحديث فی الشاذ کلام کثیر او معنا و شرح التفصیل بعده عبارت لزومی در تقریب نقل کرده و در وی همان تفصیل البصاح
که گذشته و بعدش از سید محمد بن ابراهیم و زید آورده که قدیر و سوء و محفوظان کان ملازمه فالف الضعیف و شمرط الاموالیون
ان کیون خطاؤه اکثر من صوابه او مساوی القطع تجوز الخطا علی الثقات و تعیین العمل بالراجح و قال المحدثون متی شخطاؤه
لا یصح به و ان کان صوابه اکثر اما عدم حصول الظن المطلق و هذا القوی و الا لانهم لا یتسکون من الظنون الا بما ثبت عندهم
من الاجماع علیه و هذا یلزم من لم یتسک بالمتعل و اما عدم حصول الظن الاقوی و فیه نظر کما تقدم فی المرسل و منهم

همانه جعل ملام میراثه له و تابع ابن حنیفه علی و صلح ابن حجر حج و غیره و حافظ هم مادرین زید و فراده عن محمد بن دینار عن حنبله
 و لم یکر ابن عباس قال ابو حاتم الحنفی حدیث ابن حنیفه عن حماد بن اهل العداله و الضبی و اوس ذک السجج ابو حاتم
 روایتی من جم اکثره و اسند معروف بهذا التقرير ان الشاذ واره القبول مخالفان یو اولی مسند و یاهو القمطانی تصحیف
 الشاذ بحسب الاصطلاح انتهى و در تنقیح بعد نقل کلام مردم در شاذ تفصیل ابن الصلاح ذکر کرده گفته شاذ مردود و دو
 قسم است یکی فرد مخالف و دوم فردی که در روای او لغت و ضبط جابر موجب شد و نیست و تیز این الصلاح گفته
 اطلاق احکام علی التفرید بالرد و النکارة و الشذوذ موجود فی کلام کثیر من اهل الحدیث تسید محمد بن وزیر گفته و از نجاشی است
 که حج اهل حدیث باشد و ذوات کثرت مشکل است و اکثرش ضعیف باشد مگر آنچه در آن سبب کثارت و شد و در بعضی
 انتهى بعد و موقع آن از حدیثین ذکر کرده و در آن بحث و نظر است که سید علامه محمد بن اسماعیل امیر در توضیح شرح تنقیح
 بالیضاحش بر دوخته حافظ ابن حجر گفته مع الضعف فالراجح یقال له المعروف ای لکونه معروفا عندهم بلکنه
 سموه محض ظاهرا لاقاب الشاذ و مقابله یقال له المنکر لانهم انکره و انتهى و بخاوی نوشته المنکر مار واه الضعیف مخالفان قال
 النجاشی مثاله مار واه ابن ابی حاتم من طریق حنیف بن حنیف عن ابی اسحق عن العیز بن ابن عباس عن النجاشی قال
 من اقام الصلوة و اتی الزکوة و حج و صام و اقری الضعیف دخل الجنة قال ابو حاتم هو منکر لان غیره من الثقات رواه
 عن ابی اسحق موقوف ای علی ابن عباس فی قدر واه صیب مرفوعا و هو ای الوقف المعروف بعده حافظ ابن حجر گفته و
 بهذا ان بین الشاذ و المنکر عموم و خصوص من وجه لان بينهما اجتماع فی اشتراط الخالفه و افتراق فی ان الشاذ روایه
 ثقة او صدوق و المنکر روایه ضعیف و قد غفل من سویی بینهما انتهى گویم بعضی تلامیذ حافظ اعراض کرده اند گفته
 که میان هر دو تباین کلی است و از حافظ ابن حجر آمده که مرادش اجتماع و افتراق است پس شرط عموم و خصوص
 در اینجا موجود باشد و آن یافته شدن ماده است که در روی هر یک از این هر دو صادق می آید زیرا که مار یکا و می است
 که حدیثش شاذ و منکر است نشأ ذبا اعتبار صدوق بودن او است و منکرا باعتبار سنی الحفظ یا بغفل یا فاحش الخطایا
 مستبعد بود و این حدیث باین اعتبارات ضعیف باشد زیرا که الضعیف راوی بهر واحد از این اوصاف میشود و است
 منافق آنکه صدوق باشد انتهى و مستوی میان هر دو این صلاح است و سید محمد وزیر بعد ذکر این هر دو قسم گفته و اسکا
 فیما هی فی الروایتین ای اذا تساوت الروایتان و لم ترجح احداهما علی الاخری فی المتن او فی السند فقول المصطط
 و امثله معروفه و عبارت حافظ ابن کثیر درین مقام است المنکر هو کالشاذ ان خالف روایه الثقات فمنکر
 مردود و گفته ان لم یکن عدلا ضابطا و ان لم یخالف فمکر مردود و اما اذا کان الذی تفرد به عدلا ضابطا حافظا
 فلا یقال له منکر و ان قبل له ذلک لثقة انتهى معلل بر صیغه اسم مفعول از تعلیل حدیثی است که در آن اسباب خصیة
 غامضه قاضی باشد و ظاهر حالش سلامت از آن اسباب بود که فی المختصر ازین دلیل است بر آنکه لا بد است از هر

از اسباب خفیه فاضله یا آنکه ظاهرین است که این غیر لازم است بلکه بودن یک سبب خفی فاضل هم در آن
 کافی است و لهذا در منهل العسل فیه سبب خفی قاضی غامض مع این ظاهر و السلامه و این قول که جمیع بافتها
 موافق است خالی از بعد نیست مخصوصاً در مقام تعریف و عبارت حافظان حجر و عقیقه آنست و الاور هم این طبع
 علیه بالقرائن الدالة علی وجه راوی و فصل مرسل و تقطیع او داخل حدیث فی حدیث او خود ذاک من الاشیاء القاطنه
 و یحصل فیک اکثره التتبع و مع الطرق فیهما هو العسل و هو من بعض انواع الحیث و ادعاء و لا یقوم به الا من یزعم فیهما
 ثاقبا و حفظا و اسعا و معرقه تامه بمراتب الروایه و حکمته قویه بالاسانیه و المتون و لهذا هم حکم فیه الا التقلیل من این
 الشان کعلی بن المدینی و احمد بن حنبل و البخاری و یعقوب بن ابی شیبہ و ابی زرعه و الدارقطنی و قد تقصیرت علی ما یحلل
 عن قائمته آنجه علی دعواه کالغصیه فی فی نقد الدیاز و الذریعہ انتهی و نحوه فی الخلاصه و حافظ ابن کثیر گفته هون فی خفی
 کثیر من علماء الحیث حتی قال بعض حفاظهم من قتنا ذکرها کما تہ عن الجاهل و انما یستدی الی تحقیق ذہ الفکر انما یجانبه و فیهما
 منهم غیرون من صحیح الحدیث و بتقریر و معوجه و بتقریر کما یمیز البصیرة بین اصحیاء و الزیوف و الذانی و الفلکنا
 فکما لا یتاری فی ذاک کما یقطع ذاک باذکرناه و منهم من یظن منهم من یقیف بحسب مراتب علومهم و قد تم و اطال عظم علی
 الحدیث و قد تم حلاوة عبارات الرسول صلعم الی الاشیاء غیری من الفاظ الناس فمن الاحادیث المرویه ما علیه انوار النبوة
 و منها ما وقع فیهما تغیر لفظ او زیاده یا طرأه او محارقه او خود ذاک یدرکها البصیر من ابن ندره الصناعه انتهی و در عبارت
 بنی ترمذی حاکم و دارقطنی و ابی حنبل معلول آید و نوی گفته یون ان لم یفعل من الالباب الیاتی علی قول سبطی گفته باوجود در آنست
 بلا و احدی که مفعول اصل است یا ساوا و اصل پس فعل اعلان باشد این لغت است یعنی الماده البشی و شغل و این فعل در کلام ایشان معلول
 انتهی بحد و نوی گفته علت عبارت است از سبب غامض خفی قاضی با آنکه ظاهرین است از وی است این متعلق
 می شود و بسوی نهاد جامع شروط صحت و خود فی الخلاصه سید محمد بن ذری گفته یار و کرده شود حدیث بنا بر وجه راوی
 با وجود ثقت وی پس اگر اطلاع بران بقرائن یا جمیع طرق حاصل شود پس حدیث معلول است و این بمنزله خبر است که
 داخل اندر زیر آن شاذ و منکر و مضطرب و ما با و است آنچه رد میکنند آنرا خفیه بعد شهرت آن با وجود و س حاجت
 بسوی او انتهی گویم چنانکه در باره حدیث نقص حضور پس همچنین کرده اند و بنا بر عدم شهرتش معلول قرار داده گفته اند
 که اگر صحیح می بود مشهور میشد و این قاعده در اصول فقه است بحد سید محمد و ذری گفته لکن این حدیث معلول شد است
 بغیر بحث و وجه سبب آنست که ظن صدق راوی ثقه اگر قوی است معمول علیه باشد و هو الغالب و اگر اضعف است
 معلول شود و بفساد در حمان صحت و علت در هر دو جایی در قبول و ترک این ظن است پس س و این مایه باشد لکن
 امتناعش قطعی نیست انتهی زیرا که خبر ثقه غالباً ظن قوی حاصل میشود و نه بعکس آن و نوی گفته قد تطلق العلیه علی
 غیر مقتضای الذی قد مناه کذب الراوی و غفلت و سوء حفظه و نحو ما من اسباب ضعف الحدیث و بنی الترمذی نسخ علی

اتنی و در خلاصه زیاده کرده و اطلاق بعضی اسم الحمله علی مخالفه الاتصاف کما رسال ما وصله الله فیما یطعن فی قال
 الصبح ما یصح محلل کما قال آخر الصبح ما یصح شاذ و الله اعلم متنی گویم شاید مراد ترمذی از تسبیح سبحان علیست
 در عمل است و در مشکلی باشد فاما فی تفسیر نووی گفته که واقع می شود علت در سناده و آن اکثر است حافظ ابن کثیر گفته
 و بسط مسئله ذلک بطول جدا و اما بطریق العمل من حسن کتاب وضع فی ذلک و اجدد و الحمد کتاب العلل علی ابی یزید
 شیخ البخاری و سایر محدثین بعده فی هذا الشأن علی الخصوص و ذلک کتاب العلل لعل ابن ابی حاتم و یزید
 علی ابواب الفقه و کتاب العلل للحداد و یقع فی مسند حافظ ابی بکر البزار من التعالیل ما لا یوجد فی غیره من المسانید
 و قریب از ما ذکره تا یکدیگر ایضا البکیر و حسن الدارقطنی فی کتابه فی ذلک و همون محل کتاب بل اهل بارانیا وضع فی
 فی الفقه لم یسبق الی مثله و قد عجز من یرید ان یناقش فی کلامه فرحمه الله و کرم مشواه و لکن یوزن شکیلا لا بینه و هو ان یرتب
 علی الابواب لیقرب تناوله للطلاب و ان یکون انباء الصحابة الذین اشکل علیهم مرتبة علی حروف الحکم سهل الاخذ
 فانه یسجد و جدا لیکامریت فی الانسان الذی یسهوله و الله الموفق انتهى و بعد نووی گفته که گاهی واقع می شود علت
 در متن و واقع در سناده و واقع در وقت و واقع در متن مثل ارسال و وقت است و گاهی خاص در سناده و قریب می کند
 و متن معروف صحیح می باشد مثل حدیث علی بن عبید بن نفیس از سفیان ثوری از عمرو بن دینار از ابن عمر از انحضرت
 صلوات الله علیه ان یخبر انک در سفیان و در باره عمرو بن دینار و غلط کرده زیرا که صحیح عبد الله بن دینار است سیوطی گفته
 ایضا حدیث مثل ابی نعیم فضل بن و کین محمد بن یوسف فریابی و محمد بن زید و غیرهم از اصحاب سفیان هم چنین است
 کرده اند انتهى و در مثال علت در متن روایت مسلم و صحیح است که بدان از حدیث انس بن مالک متفق و شد و بلا نظر
 یعنی قرات بسم الله الرحمن الرحیم و لفظ قال صلیت خلف النبی صلی الله و ابی بکر و عمر و عثمان فکانوا یستفتحون باحمد مد رب
 العالمین لای ذکر و بسم الله الرحمن الرحیم فی اول قراة و لابی اخرا بایس قومی این روایت را تعلیل کرده بآنکه نشان
 انشی صحیح بسما از مسلم قول انس است کانوا یستفتحون باحمد مد رب العالمین و وی درین مفهوم خطا کرده زیرا که معنی حدیث آنست که ایشان
 آغاز میکردند نماز را بسورتی که در آن ذکر حمدی بود چنانکه میگویند قرات البقرة بعده باین روایت انور دیگر منضم
 گردید از آنجمله آنکه از انس ثابت شده که او از افتتاح بسم الله پسندیدن کرد و وی را وین باین مختصر جمله خبری و منضم است
 گویم در قول ابن صلیح که قومی تعلیل این روایت کرده اند است بآنکه ابن الصلیح تخطیئه ایشان مقرر است و اینست
 زیرا که مذکور در متفق علیه از انس چنین است صلیت مع رسول الله صلی الله و ابی بکر و عمر و عثمان فام سمع احد منهم یقول
 بسم الله الرحمن الرحیم و فی روایت ابن النبی صلی الله و ابی بکر و عمر کانوا یستفتحون القراة باحمد مد رب العالمین لای ذکر و بسم الله
 الرحمن الرحیم فی اول قراة و لابی اخرا و در وی الترمذی و النسائی و ابن ماجه عن عبد الله بن مغفل قال سمعی ابی
 و اما اثر بسم الله الرحمن الرحیم فقال ابی بنی محدث ایاک و احدث و قد صلیت مع النبی صلی الله و ابی بکر و عمر و عثمان فلم اسمع

منهم احد ايقول بانها آتاه اذ اصابته قتل احمد بن محمد بن عبد الله بن الحسن بن علي بن ابي طالب
بسوى ناسيب خود داشته و اذعان بحق از مراد است كه افي انخلاصه گويم مسلم حديث مذکور را از ولي بن مسلم ناورد
از قتاده از ابن سديت كرده و باز روايتش از ولي بن اوزاعي باينطور آورده كه گفت اوزاعي خبرني اخي بن عبد الله
بن ابی طلحة انه سمع انس بن مالك و مالك بن عمرو بن عبد الله بن ابي بكر بن عبد الله بن ابي طالب
فكاهم كان لا يقر بسم الله الرحمن الرحيم و ولي بن مسلم از مالك و ابن زياده كرده صليت خلف رسول الله صلى الله عليه و آله
ايجد حديث معلول شد و حفاظ تحليش بنجند و خبر كرد و اندام روايت حميد بن شافعي اعلاش بن خلفت حفاظا مالك
كرده و حسن بن جابر كه بيقضي نقل كرده گفته كه قاضي بگويد كه مالك بن ابي نضر روايت كرده است بخلافش مي توان گفت
كه سفيان بن عيينه و فراري و ثقي و هفت ياست كه كس كه من ايشان را ملاقات كرده ام مخالف مالك و متفق بخلاف
اويند و عدد كثير اولي بخلاف از واحد است بقره ترجيح روايت ايشان كرده بر روايت سفيان از ابوب از قتاده از
انس قال كان النبي صلى الله عليه و آله و سلم و غير ثقتون القراءة بالحمد لله رب العالمين شافعي فرموده ميرون بقراءة ام القرآن قبل
ما يقرء باعد با و لا يعني انهم تهركون بسم الله الرحمن الرحيم و اقطني گفته محفوظ از قتاده از انس بن سديت بيقضي زياده
كرده و كذلك واه عن قتاده اكثر اصحابه كايوب و شعبة و الدستواني و شيبان بن عبد الرحمن و سعيد بن ابی عروبة
و ابی عوانة و غيره هم بن عبد الله بن عمرو بن حفص بن غوث بن مالك بن ابي نضر بن عبد الله بن ابي طالب
بن ابي طالب المتفق عليه في الصحيحين في جواز رواية الاكثرين و رواه كذلك ايضا عن انس بن ثابت البشامي و اخي بن عبد الله بن
ابی طلحة و داود الشافعي مصرح بنی روايت الدارقطني بسند صحيح و كانوا يفتنون بام القرآن ابن عبد البر گفته ميگويند كه
اكتر روايت حميد از انس چنان است كه آنرا از قتاده و ثابت از انس شنیده و نويد دوست اكمل بن عدی مصرح
بذكر قتاده ميان هر دو در بخيرت كرده پس انقطاع اين روايت و رجوع هر دو بطريق بيك طريق تبين گرديد و اما
روايت اوزاعي پس بعض اعلاش كرده اند بذكر راوي از ولي بن ابي نضر و ولي بن سديت و ولي بن سفيان و ولي بن سفيان
بسماعش از شيخ خود كرده و اگر ثابت شود كه ولي استطا احدی از ميان اوزاعي و قتاده كرده تا هم نسبت كقتاده
اكمل متولد شده پس لابد است كه اظا كرده باشد بذكر كتاب بسوى اوزاعي و اين كتاب نامش نبوده بيش كل كه مخبر فخر
باشد يا غير مضابط و حجت بدان نايستد يا اكدر اصل روايت بكتابت خلاف است و نزد بعض منقطع است بن عبد الله
گفته در الفاظ ايجد حديث اختلاف بسيار است كه تذايع واضطراب ميكشد بعض ميگويند صليت خلف رسول الله صلى الله عليه و آله
و ابی بكر بن عبد الله بن عثمان ميكنند و بعض پيرين هر سه اقتضاري نمائند و بعض ميگويند كانوا لا يقرءون بسم الله الرحمن
الرحيم و بعض ميگويند كانوا لا يقرءون بسم الله الرحمن الرحيم و بعض ميگويند كانوا لا يفتنون القراءة بالحمد لله رب العالمين
و بعض ميگويند كانوا لا يقرءون بسم الله الرحمن الرحيم بقره گفته اند اضطراب لا تقوم عليه اجتهاد انتهى من شرح التفسير

مدلس نفس است لام از تدلیس است و آن اخفاء عیب باشد کذا فی النهایه ما مشد زیر که راوی نام محدث نبوی
 و ایها مسموع خود را نیز محدث بنموده شوق از دلس بالتحریک که بمعنی احتیاطا کلام است زیرا که هر دو در خفا مشترک اند
 و هر کس حدیثی باشد که عیب و ایراد پنهان داشته اند یعنی بروحی روایت کرده که مؤلف نفی عیب از وی است ماین
 تدلیس و نوعی است یکی اگر در سناد واقع شود باین طور که روایت کند از کسی که با او ملاقی شده یا معاشرت پذیرفته
 که از وی شنیده و ایها مسموع خود برای آن خبری از آن ملاقی یا معاشرت و نشان همچنین حدیثی است که در آن حدیث
 نگویید و ناخبرانه آنچه نا باین الفاظ است ما مدلس شوید بلکه چنین گوید قال فلان و عن فلان و نحو آن و گاهی میان هر دو
 یکا کس باشد یا زیاد و خطیب گفته بسیار است که ما مدلس شیخ خود را ساقط نمیکند لیکن بعد و مردی ضعیف یا ضعیف را
 ساقط کرده تحسین حدیث میخواهد و عیش ثوری و غیره تا این قسم کار میکند تا فی المختصر و اختلاصه گویم شاید غرض
 از ذکر ضعیف و غیره ریخا حضرت است بلکه ذکر این هر دو بجهت تخیل است و مراد بغیر ما سفیان بن عیینه و غیره است
 ایشان اند این قسم تدلیس سخت مکرده است خصوصا اگر مکرر شود و اکثر اهل علم فهم آن کرده اند خصوصا شافعی که شدید
 بود برای آن تا آنکه گفت فلان از من احبالی من ان اولس ابن مصلح گفته این حرف از وی محمول بر سالفه و زجر است
 و شافعی گفته تدلیس بر او کذب است حافظ ابن کثیر گفته مثال تدلیس قول علی بن خنسم است که عند سفیان بن عیینه
 فقال قال الزهری کذا فتلیل له سمعت هذا منه قال حدثنی به عبد الرزاق عن عمر عنه و قد کره فی القسم من التدلیس جماعه
 من العلماء و ذموا و انتهی و در قبول روایت این چنین مدلس اختلاف است پس گروهی از اهل حدیث و فقها آن را
 مجروح گردانیده اند بسبب این تدلیس اگر چه بلفظ اتصال آرند یعنی روایتش مقبول نیست خواه بیان سماع کند یا بخند
 و اگر چه بیکبار تدلیس نکرده باشد این الصلاح گفته واضح ریخا تفصیل است پس هر چه را بلفظ متصل روایت کرده
 و در آن تبیین سماع نموده و محکم هر صل و انواع او است یعنی مرد و دست و هر چه را بلفظ بسبب الاتصال و مصحح
 السماع آورده مثل سمعت و اخبرنا و حدیثا و شبهه آن پس آن مقبول محتج به کذا فی المنهل و اختلاصه و المختصر
 و در صحیحین غیر بما از کتب معتبره از این قسم احادیث بسیار است مثل قتاده و عیش و سفیان بن عیینه و غیره و وجه
 احتجاج باین نوع آنست که این قسم تدلیس کذب نیست حافظ ابن حجر گفته و متی وقع بعضیغه صریحه کان کذا و حکم
 من ثبت عنه التدلیس اذا کان عدلا ان لا یقبل منه الا ما صح فیه بالحدیث علی الاصح انتهى گویم مثل حدیث لا صلوة
 لمن لم یتربعا تحت الکتاب که محمد بن اسحق در آن تصریح بتجذیب کرده پس طعن بر تجذیب بخلاف تدلیس و و بنا بر ترک
 عمل بحدیث بر آن گمانی نیست بلکه خلاف تصریح علمای حدیث است و ظاهرش بر تتبع علم حدیث غیر مخفی است
 اما مفساد تصعب و جعل اعلانی نباشد و اما این حکم که روایت مدلس مقبول نیست تا آنکه بیانش کند پس شافعی
 اجراء این حکم در باره کسی کرده که تدلیس او یکبار معلوم گردیده و عبارت حافظ ابن کثیر درین مقام آنست فایده آنست

انه نفع من الارسل الماثبت عنه وای الدلس بهو خشی ان یخرج شیخه فیرون اجله انتی اولهذ انووی گفته بهر چه
 صحیحین وغیرهما از کتب صحیحہ تدلیس این آمده محمول بر ثبوت سماع وی از جهت دیگر است انتی و الحق معرفت
 علوشان بخاری و مسلم و اشباه ایشان در وقت مراجع این بزرگواران مقتضی عین حکم و خدا بطلست دوم
 تدلیس واقع در شیخ نیست کما فی المختصر و الخلاصه ولیکن درین مقاله تا ملست زیرا که هر چه در شیوخ باشد و بنابر
 نیز هست بوجه خاص و باجماع این تدلیس چنان باشد که دلس از شیخی حیثی روایت کند که آن حدیث را از ان شایخ
 شنیده است اما نام یا کنیت یا نسبت او مثل کی یا مدنی و غیره یا وصف او بجزیری برومی نماید که شناخته نمی شود
 تا شیخ مروی عنه معلوم گردد و که گیس حافظ این کثیر گفته و تخلف ذاک باختلاف القاصد قارعه یکو کما
 از اکان اصغر سنامه و انزل الروایة او نحو ذاک و تارة یحرم کما اذا کان عن غیر ثقه قدسه لئلا یعرف حال او
 او هم از رجل آخر الثقات علی وفقی سندها و کفیه و قد روی ابو بکر بن جابر المقری عن ابی بکر بن ابی داؤد و قال
 حدثنا عبد الله بن ابی عبد الله عن ابی بکر محمد بن الحسن النفاش المفسر فقال حدثنا محمد بن سند نسب الی جابر الی اعلم
 انتی و باجماع امر این قسم تدلیس اخف از اقسام اول تدلیس است و لهذا ابن السکال گفته و قد کان المخطیب لجماعی
 کثیرا و مستغلا بهذا القسم من التدلیس فی مصنفاته بلکه دیگر مصنفین نیز غیر مخطیب باین قسم تدلیس سمعت بکار بردند
 لیکن انقدر است که درین قسم ثانی تصنیف مروی عنه باشد زیرا که او را محمول گردانیده و نیز تو غیر طریق معرفت
 حال اوست و کرامت تدلیس مختلف است بحسب غرض حامل بدان مثل آنکه کثیر الروایة است از وی و بنحو او که
 اکثر روایت از یک کس بر یک صورت کند یا آنکه شیخی که علامت او را معیار ساخته است غیر ثقه یا اصغر ازین است
 یا آنکه سامعین متقد شیخ او نیستند یا آنکه ترویج سخن شیخ در احوال اوست و جز آن از امور کثیره که بر ماهر فطن غیر محض
 شوکانی گفته حاصل آنکه هر که ثقه است و شهرت تدلیس شده از وی قبول نتوان کرد و اگر آنکه بگوید حدثنا او اخبار او
 سمعت نه آنکه انجین نگویید بنا بر احتمال این معنی که شاید اسقاط کسی کرده باشد که حجت بشکل آن قائم نمی شود
 و امتیاز دلس در امور مذکوره از منقطع و معضل و مرسل نیست مگر باعتبار وزن منسج زیرا نه است و تدلیس
 مختصست کسی که روایت میکند از کسی که دیدن وی او را معلوم شده است و اگر نه معاشرت است و لقا او
 معروف نیست مرسل خفی است کما تقدم و دلیل بر اعتبار لقا و تدلیس در معاشرت تنها اطلاق اهل حدیث است
 بر روایت محض بن مثل ابی عثمان نهدی و قیس بن ابی حازم از آنحضرت صلعم که این از قبیل ارسال است و از
 جنس تدلیس و اگر چه در معاشرت و تدلیس کافی باشد باید که اینها دلس باشند زیرا که بی شبهه حاضر آنحضرت صلعم
 بودند و لیکن معلوم نیست که او را دیده اند یا نه و شافعی و بنابر روایت تدلیس لقا را شرط کرده اند و کما مخطیب و کفایه
 مستغنی اوست و بهر المتعذ قال الحافظ و فیه تا مل من وجود تدبیر تدبیر مخطیب کما مر است و اگر تفرع خوانند

بر آنکه اسم مکان است اظهر باشد و اضطراب آنست که راوی بخلاف غیر خود کرد باشد یا بدل بر او بی دیگر و معنی یکی
از دو روایت بر دیگر موجود نیست و این را در اصطلاح شیخین مضطرب نامند قال ابی حنيفة بن کثیر و ابی حنيفة
الرواة فیه علی شیخ بخینة او من و هو اخر متعادل لا شیخ بعضها علی بعض انتهى حافط ابن حجر گفته غالب قوچ مضطرب
در سند است و گاهی در متن واقع می شود لیکن حکم حدیث بر حدیث با اضطراب نسبت باختلاف در متن نه در سند
قلیل است انتهى اما این کلام محل است و نووی در تفریب و سیوطی در شرح وی بسط آن کرده اند و گفته مضطرب
آنست که وارد شود بر او به مختلفه متقاربه و عبارت ابن الصلاح متساویه و عبارت ابن جماعة متقاربه و ابی حنيفة
از راوی واحد و بار یازیده و از دو راوی یا از دو روایت و معنی موجود نباشد پس اگر یکی از دو روایت یازده
را جمع شود مختلفه را دلش مثلاً یا اکثر صحبت مروی است یا جزء آن از وجود ترجیح حکم روایت را چه را باشد و حدیث
مضطرب بود بخور روایت را چه چنانکه ظاهر است نه مروجه بلکه مروجه شاذ یا منکر است و اضطراب موجب ضعف
حدیث باشد بنا بر عدم ضبط روایت که در صحبت حسن شرط است و در خلاصه و مختصر گفته مضطرب آنست که روایت
در آن مختلف آید یعنی بر یکوجه و بعضی بر وجه دیگر مخالفت آن و در روایت گفتند انتهى و مناسبت میان معنی اصطلاح
و معنی لغوی ظاهر است و تسمیه اش مضطرب چنان وقت است که هر دو روایت متساوی باشند در حفظ و ضبط و در
را جمع صحیح و مروجه مردود باشد و اضطراب چنانکه گاهی در سند آید و گاهی در متن همچنان گاهی در هر دو معاذ را یکی
یا دو راوی یا روایت می آید مثلاً در سند حدیث ابو بکر است این قال یا رسول الله انک شئت قال شیتیتي بود و او
و از طرفی گفته این حدیث مضطرب است زیرا که مروی نیست مگر از طریق ابی اسحق و بروی در حدیث اختلاف کرده اند
قریب بدو بر بعضی و از طریق اسحاق و بعضی بطریق اتصال و بعضی بطریق مستلوه و بعضی بطریق مسند سعد و بعضی
بطریق مسند عایشه کرده اند و غیر ذلک و روایات آن ثقات اند ترجیح بعضی بر بعضی ممکن نیست و شمال مضطربین
چنانکه عراقی از او کرده حدیث فاطمة بنت قیس است قالت سئل النبی صلی الله علیه و آله عن الزکوة فقال ان فی المال حقاً سوى الزکوة
رواه الترمذی بکذا من روایت شریک عن ابی حمزة عن الشعبي عن فاطمة و رواه ابن ماجه من هذا الوجه بلفظ لیس فی المال
حق سوى الزکوة عراقی گفته این مضطرب احتمال تاویل ندارد ولیکن این تمثیل معارض است بائمه شیخ شریک فیه و بعضی
پس حدیث مردود باشد بنا بر ضعف راوی نه بنا بر اضطراب و او حسن تر از حدیث تمثیل حدیث بسط است که
پیشتر گذشت حافط ابن کثیر گفته و له ای للمضطرب باشد کثیره بطول ذکر با مقلوب مشتق از طلب است و آن
حدیثی است که راوی مخالف تغییر در اسماء روایت تقدیم و تاخیر کرده باشد مثل مره بن کعب یا کعب بن مره زیرا که
اسم احدها اسم پدر دیگر است و مثل حدیث مشهور از سالم که آنرا از نافع گرفته اند و تا بنا بر عزایت در آن رعیت
رود و در مثل خلاصه همین تعریف مقلوب کرده ابن وقیف العیفة گفته هذا هو الذي يطلق علی راویانه تراوی

فقد امو المقاب و عبارت شرح تقریب و بمقام آنست که اسناد متنی گرفته بر متن دیگر برینند و بالعکس و این
منبع قصد اعتراف کنند بر هیچ موضع باشد حافظ این حجر فرمود خطیب ادرین باب کتابیست موسوم بفتح الازلی
و گاهی قلب متن افتد مثل حدیث ابی هریرة نزد مسلم درباره آن هفت کس که زیر عرش سایه یابند و فیه و برجل
تصدق بعدة اخفا باحتی الا تعلم بحیثه یا متفق شال پس این عبارت بر بعض روایات منقلب شده زیرا که صحیح است
که حتی الا تعلم شال یا متفق بحیثه کما فی الصحیحین انتهى و یا بجای آنست وقوع قلب در سناد و در متن و بر هر دو تقدیر شریک
و شریک بنا بر غایت لازم نیست و نه تعدد دران بنا بر جواز آنکه بلا قصد باشد پس کلام ایشان دران خالی از قصد
نیست حافظ این حجر گفته و وقوع ابدال عمد گاهی برای امتحان باشد و درین باب قصه امتحان بخاری شهرت
و ذلک بخار و او خطیب بسنده الی ابی احمد بن عدی بقول سمعت عدة مشایخ یجلون ان محمد بن ایل البخاری قدیم
بعد از فسمع به اصحاب الحدیث فاجتمعوا و عمد و الی مایه حدیث قلبه امتونه و اسانید با و جعلوا متن بهذا الاسناد
لا سناد آخر و بنا و هذا المتن لمتن آخر و دفعوا الی عشرة النفس الی کل رجل عشرة و اخرهم فاحضر و المجلس
یلقون ذلک علی البخاری اخذوا الی المجلس فجلس جمعة اصحاب الحدیث من الغرباء عن اهل خراسان ثم خرج
ومن البغدادیین فلما اطمان المجلس تدب الیه رجل من العشرة فسأله عن حدیث من تلك الاحادیث فقال البخاری
لا اعرفه فسأله عن آخر فقال لا اعرفه فما زال یطی الیه واحد بعد واحد حتی فرغ من عشرة و البخاری یقول لا اعرف
تلكان الغما من حضر المجلس یلتفت بعضهم الی بعض و یقولون الرجل ففهم من كان منهم علی غیر ذلک یقضي علی البخاری
بالعجز و التقصیر و قلته الفهم ثم انتدب الیه رجل آخر من العشرة فسأله عن حدیث من تلك الاحادیث المتقلوبة فقال
البخاری لا اعرفه ثم انتدب الیه الثالث و الرابع الی تمام العشرة حتی فرغوا کلهم من الاحادیث المتقلوبة و البخاری
لا یزیدهم علی لا اعرفه فلما علم البخاری انهم قد فرغوا التفت الی الاول منهم فقال اما حدیثک الاول فهو کذا و حدیثک
الثانی فهو کذا و الثالث و الرابع حتی اتی علی تمام العشرة فردد کل متن الی اسناده و کل سناد الی متنه فعمل بالآخرین
مثل ذلک و رد متون الاحادیث کلها الی اسانیدها و اسانیدها الی متونها فاقر له الناس بخطا و اذعنوا له
بالفضل انتهى و این قصه را جمعی از اهل حدیث مختصر مثل صاحب خلاصة و مطولا مثل حافظ و مقدم بفتح الباء
و غیره مافی غیره یاد کرده اند حافظ این کثیر بعد حکایت این ماجرا علی وجه الایجاز نوشته فغطم عندهم جدا و عرفوا
منزلته من هذا الشأن رحمه الله و کنته الجنان انتهى و یا بجمله و روی دلالت است بر عظم حفظ و ضبط بخاری
و بزرگواری امیر المؤمنین محدثین و مقدم ایشان درین صناعت است و این قصه بلخ خطاب الی است علو
رتبه کتاب جامع صحیح او و باعث خیریت بعد بیان مقبول گفته و قد شبه الشیخ ابو بکر با حنا علی انه لا یزیدهم من
بضعف سند حدیث المعین الحکم بضعفه فی نفسه و قد یکون له اسناد آخر الا ان ینص امام علی انه لا یزید

الا ان باالوجه قلت کتبی فی المناظره تسعین الطريق التي ابدى بها المناظره ونقطع اذا حصل عدم سوا حاجتي فثبت
 بطريق آخر في انتهى اقول مثال هذا اذا قلنا هذا حديث ضعيف فقال اخبرني هو صحيح قلنا الاصل عدم صحته حتى
 اتقنم آنچه بعبه والنداء هو موضوع وانراستنی وحقن هم ازمنه لایم آن حدیثی است که ملحق آن کذب اوی
 در حدیث نبوی باشد و حکم وضع بران بطریق لمن غالب است بالقطع چه کاذب هم گاهی درست میگوید لایحاط
 ابن حجر گویم این معنی خاص موضوع نیست بلکه شامل هر حدیثی است که موضوع می شود و بجهت این حسن فیه
 پس است این وصف مگر منظر آنچه اعظم و احسن رسید و شاید که در خلاف الامر بخلاف آن باشد که تکلیف بمانی
 افضل الامر است بلکه همین علم حاصل و اصل تا و احسن است در تقریب گفته التعلیل الموضوع و هو اشر الضعيف
 واقعه و تحرم روايته مع العلم به فی ای معنی کان الا سببنا ای مقرونا ببيان وضعه و مثله قال الذی یجوز العلم بالبحر
 سید محمد بنی بر گفته شناخته می شود و وضع باقرار راوی بر نفس خود و وضع و مثله قال الحافظان حجر و حافظ ابن کثیر
 گفته و علی ذلک شود که کثیر منها اقراره و انعه علی نفسه قالوا و الا انتهى و این دقیق العیا گفته لیکن با قطع باین
 نمیکنیم زیرا که محتمل است که درین اقرار کاذب باشد انتهى بعض اهل علم ازین قول حیان فهمیدند که علی این اقرار
 اصلا نباید کرد و حالانکه در این دقیق العیا این نیست بلکه وی نفی قطع بدان کرده و از نفی قطع نفی حکم لازم نمی آید
 زیرا که وقوع حکم بظن غالب باشد و در اینجا چنین است و اگر حیان نباشد قتل متهم بقتل مجرم معتبر و بناچار
 نبود بنا بر احتمال آنکه این هر دو در اعتراف خود کاذب باشند انتهى گویم مخفی نیست که وضع اقرار کرد و بجهت
 وی بر رسول خدا صلعم دروغ بسته و دروغ بر رسول خدا کفر است کما قال المجتبی و در شفاء الاوامم گفته احماح
 مستفادست بر آنکه کذب بر خدا و رسول کفر است و قابل و فاعل آن کافر پس شرط قبول روایت قطعاً منتفی شد
 برابر است که اقرار و صدق باشد یا که بیس فائده و خلاف غیر ظاهریست و اما قول حافظ که اقرار و قتل
 و زنا محتمل کذب است پس این احتمال غایت بعد است لائق التفات و در خود قبول نیست و همچنین این قول که
 اقرار راوی بکذب خود محتمل آن نیست که وی درین اقرار کاذب باشد احتمالی غیر معمول علیه است زیرا که او تعالی
 انسان را بر نفس خودش بصیر ساخته و بینا گردانید و ایمان را بقول سائق کرده تا قائل شود به بیان حقش
 قلوب نفرمود پس این احتمالات هرگز از وظائف تکلیف نیست تا مشغل بکار آن توان نمود و در شرح مختصر گفته
 غایت مافی الباطن است که دو غیر متناقض واقع شد پس علیه تن کذب اول چه قسم می تواند شد و ظاهر است
 که لا بد است در اینجا از انضمام امر آخر که موجب صدق ثانی باشد و مؤید اوست قول منسل نه اذا و اول دلیل علی
 صدق و استی و جمله مقررین بوضع یکی الرخصة لوجع بن الی مریم مردی قاضی مردوست او را گفته که ترا روایت
 از عمره از ابن عباس در فضائل قرآن سورة از کجا دست بهم داد حال آنکه این فضائل نزد اصحاب

یضیع و این بنیان گفته کان ابو بشیر احمد بن محمد الفقیه الروزی من اصحاب اهل زمانه فی السنه و او مجتمعا و مقیم
لمن خالفها و مع ذلک کان یضیع الحدیث انتهى و این حدیث گفته کان و هم بن حصص من الصحاحین کثرت عشرین
الا یحکم احدا و کان یکذب کذا فاحشا بعد حافظ ابن حجر گفته یا فوطه عصبیت ست مثل بعض مقلدین یعنی حامل
بر وضع گاهی فوطه تعصب مقلد برای مقلد و قول امام خود باشد چنانکه مامون بن احمد را گفتند بنی مینی شافعی
و تابع و اورا از خراسان پرس گفت حدیثا احمد بن عبد الله حدیثا عبد الله بن اعدان الا ردی عن انس مرفوعا لک
فی امتی یقال له محمد بن دریل ضرعی امتی من لیس یکن فی امتی رجل یقال له ابو حنیفه موسیج امتی انتهى گویم
حدیث سراج امتی شمع کاشانه بفاخرت ففها و حقیقه ست کابر ایشان در خطب کتب خود بدان تاریخ کرده اند
اگر چه باتفاق اهل معرفت بحدیث موضوع ست و روایتش بدون بیان وضع حرام بلکه اعتقاد صحیحست که روایت
میرساند لیکن صدر و این قسم افعال را مثال اهل آری چندان غلغله نیست در سبب اهل المطر گفته محمد بن عکاشه
که را می را گفتند که قومی در کوفه و در رفع ازان و ستمای خود بر میدارند پس گفت حدیثا المسیب بن واضح حد
ابن المبارک عن یونس بن یزید عن الزهری عن انس مرفوعا من رفع یدیه فی الزکوع فلا صلوٰه الا نسی گویم بخیر
نیز مثل حدیث سراج امتی در خود است که اهل آری بدان استلال بر منع رفع یدین در رکوع و سر برداشتن ازان
فرمایند زیرا که در سند خود کمر و نازل تر از حدیث سراج نیست حافظ ابن حجر گفته یا برای اتبعل هوای بعضی و سائر
گویم چنانکه غیاث بن ابراهیم بر خلیفه همدی در آمد و دید که حب کبوتران میکند پس به حال اسنادی بسوس
آنحضرت صلعم سوق کرد و گفت لاسبق الا فی الفضل او خف او حافرا و جناح پس لفظ او جناح در حدیث زیاده کرد و
همدی دریافت که این کذب از برای او ست پس امر بنیج حکام فرمود که در احفاظ و در تقریب زیاده کرده قال
انا حلقته علی ذلک و ذکر کرد که چون وی برخاست گفت اشهد ان فثاک فثاک اب و حاکم این اسناد کرده و از
بار و ان بن عبد الله عن ابی سنا و نموده قال قال لی المهدی الا تری بالیقول لی مقال قال ان شکرک وضعک لک
احادیث فی العباس قلت لا حاجه لی فیها انتهى گویم و تاریخ ابن عساکر ست قال ذکره بالساجی یعنی ان ابی البخت
دخل علی الرشید و هو یطیر الاحمام فقال اهل تحفظ فی هذا شینا قال حدیثی بن هشام بن عروه عن ابی سنا عایشه ان النبی
صلعم کان یطیر الاحمام فقال اخرج عنی ثم قال لولا ان من قریش لعزلته انتهى بعد حافظ ابن حجر گفته اعزاب بقصد
آنها ست سید محمد بن وزیر گفته اطلاق موضوع بر غیر عجم می آید یعنی از راوی بلکه بر طریق و هم و سوس و محمد بن
اطلاق کذاب بر کاذب در اعتقاد یا غلط کرده اند و سید محمد بن اسماعیل اسیر استیفاء این بحث در توضیح شرح متقی کرده
حافظ ابن حجر فرموده این همه حرام ست باجماع کسیکه بوی اعتقاد می رود مگر اگر از بعضی که اسیر و بعضی تصوفه
اباحت وضع و در ترغیب و ترهیب منقول شده و این خطاست از فاعل او که ناشی شده ست از اجل زیرا که ترغیب

و ترمذی و بیضاوی و غیره در این کتاب کذب بر نبی صلی الله علیه و آله است و ابو محمد جوینی میگوید که در
و تکفیر و کذب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و اتفاق کرده اند بر تحریم روایت موضوع مگر مقرون ببیان موضع لقول الله
من حدیث عنی بحديث یری انه کذب فهو احد الکاذبین انتهى گویم مطلق کذب بکبریه است و شهادت زور را در
شرع برابر شرک باطل نموده اند و کذب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله انواع و اقسام دروغ است و مفاسدی که
برین دروغ خاص مترتب می شود در دیگر دروغ مثل آن گمان نمیرود پس متعلمین چنین کذب بی شبهه را خود کفایت
در نیاج حکم جوینی عین عدل باشد چه افتراء بر شارع گویا شهادت زور است بر صاحب شریعت و آن برادر شرک است
و شرک کفر است و شرک کافر پس افصح متعلمی کافر باشد و استدلال مجوز وضع برای ترغیب ترمذی بلفظی است که بعضی
طریق این حدیث آمده من کذب علی متعلم فیصل به الناس لیکن درین استدلال نظر است چه قیاضلال هر دم تقاضای
پس اعتبار بضموم مخالف نباشد و بعضی حدیث من کذب علی راجع کرده اند بر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را شاعرا مجنون
گویند و بعضی از جمله گفته اند انما کذب له لعلیه و نحن ما کذبنا علیه انما کذبنا له و این هر دو معنی سخت بعید است و مخالفت
ظاهر حدیث و لهذا حافظ ابن کثیر گفته و هذا من کمال جهلهم و قلنا عقابهم و کثرة عجزهم و اقترابهم فانه علیه السلام الاحتیاج
فی کمال شریعت و فضله الی غیره انتهى و محمد بن سعید مصابو کذاب و ضلع گفته لا باس ذاک ان کلام حسن ان تضع له
اسناداً انتهى و این سخن است که مستندی از شرح شریعت ندارد و چون دروغ تراشیده آید و این همان محسوس است
که در حدیث اخاتم النبیین لانی بعدی لفظ الا ان یشاء الله داده کرده و بوضع این استثناء پیروخته و دعوت میگرد
مردم را بسوی اتحاد و نزاد و دعوت تنبی گویم زیادت این استثناء برای قائلین او آدم و خواهرم در سبع زمین
که با شریعت شافعی غیر مسلح حضرت ابن عباس رضی الله عنه درین باب آورده اند بر بیان ساطع و دلیل قاطع بر
اشبات ضمنون این اثر نبی عین و اثری توانمند شد اگر روایت موضوع بدون بیان موضع نزاع حدیث روایت
و نیست این آفت مگر از وادی جهل بعالم حدیث و اخذ آن از بطون کتب بدون امتیاز میان رطب یا یابس تعبیراً
لا اراد و ترجیحاً للامواء و اگر نیک آن از معدن و در کشت از مخزن وی میگردند این بلاد و منگیه حال نمیشد حافظ ابن کثیر
گفته و قد صنف الشيخ ابو الفرج بن الجوزی کتاباً باحافلاً فی الموضوعات غیر انه داخل فیها لیس منه و خرج عنه کان یزید
ذکره فقط علیه لم یبتدئ به و تو وی در تقریب ذکر کرده که قد اکثر جامع الموضوعات اعنی ابی الفرج بن الجوزی
قد ذکر کثیراً امالاً دلیل علی وضعه بل هو ضعیف سیوطی در شرح آن گفته بل فیها احسن بل الصحیح و اعرب من ذلک
ان فیها حدیثاً من صحیح مسلم انتهى گویم سیوطی را کتابی متوسط است در تقریبات ابن جوزی بر موضوعات و
در آن جا باراد ضوابط پیچیده و جابجا خطا نموده و ظاهراً است که ابن جوزی حدیث مسلم را دیده و دانسته در
موضوعات نشمرده باشد بلکه در آن حدیث طریق مجروح که غیر طریق مسلم باشد نزاعی ثابت بوده باشد

یا کسی در کتابش بر سببش ساخته و مانند حافظ ابن حجر فرموده غالب مانی کتاب ابن الجوزی موضوع و الذی
 متیقه علیه بالنسب الی الذی لا یتقد قلیل جدا انتهی و اگر حافظ ذہبی گفته و باز ذکر ابن الجوزی فی الموضوعات
 احادیث حسنا قویه انتهی پس ظاهر است که لفظ ربما در اخباری تقلیل است و حسن آن احادیث بر قاعدہ وی ثابت
 نشده فلاجرح علیه فی ذلک و لا علی الشیخ محمد الدین الفیروز آبادی و امثال فی نفی صحته بعض الاخبار المشهوره فانها
 لم تثبت عندهم و لم تصح و قد قال الذہبی فی الطبقات لم تر الی ابن الجوزی ینکر کثیرا من الاحادیث و ہی موجوده
 فی الترمذی و غیره فالمراد لیس یصح ثابت حدیث الذی عنده انتهی بل الصواب گفته و لکن اکثر الذی جمع فی ہذا العصر الموضوعات فی نحو مجلدین
 فاودع فیہا کثیرا مما لای دل علی وضعه و اما حقہ ان ینکر فی مطلق الاحادیث الضعیفہ انتهی تو وی گفته مراد ابن الجوزی
 انتہی گویم این اعتراض بر ابن الجوزی غیر وارد است زیرا کہ وی ادعا نکرد کہ جمیع احادیث وارده در کتاب
 موضوع است بلکه حکم بر وضع بعض نموده و در بعض آخر گفته ثابت نشد کما یلیح لنا ظرفیہ و مانند شرح مختصر
 کرده و انت تعلم ان حقیقۃ الاحمال انما یظهر بالرجوع الی کتاب ابن الجوزی انتہی در خلاصہ و بیان حدیث موضوع
 گفته خبر سہ قسم است یکی آنکہ تصدیقش واجب و آن خبری است کہ ایمہ بر معیتش افس کرده اند دوم آنکہ تکذیبش
 واجب است و آن خبری است کہ ایمہ افس بر وضع آن کرده اند سوم آنکہ واجب التوقف است بنا بر آنکہ احتمال صدق
 و کذب هر دو وارد مثل سایر اخباریچہ جائز نیست کہ ہمہ آن کذب باشد چہ عادت در اخبار کثیره و مانع است از کذب
 بودن جمیع آن با کثرت روایات و اختلاف آنها و نہ این است کہ ہمہ افس صدق باشد زیرا کہ آنحضرت صلیم فرمودہ
 سیکذب علی بعدی و ایمہ تکذیب جماعتی از روایات کرده اند و احادیث بسیار کہ کذب آنها ظاهر شدہ حذف
 نموده اند و بدان عمل نکرده پس هیچ کی برار روایت موضوع با وجود علم بحالش و هیچ حال حلال نیست در خبری
 کہ باشد الا مترون بربیان وضع آن بخلاف غیر او از احادیث ضعیفہ کہ احتمال صدق در باطن دارد چہ روایتش
 ترغیب و ترہیب جائز باشد انتہی بقدرہ باخبر موضوع بودن حدیث شناختہ می شود و ذکر کردہ علی ما مر و گفته فقط
 وضعی زنا و قد احادیث طولیہ تشہد بوضعہا کاکہ الفاظہا و معانیہا انتہی گویم مثلا لفظی روایت کنند کہ تروا
 عربیدہ درست نمی نشیند یا معنی آن کہ مناسب شان رفیع رسالت و قار نبوت نیست بجزہ گفته و وضعی زنا و قد
 ایضا جملاتم منضتہا بایہی بکشف عوار یا و نحو عار یا و ایضا انتہی و حافظ ابن کثیر در باعث تحقیق موضوع
 وق انتقد الامتثال کل شیء فعلوه من ذلک و سطوہ علیم فی زبرہم عار علی وضعی ذلک فی الدنیا و مارا و ثنار فی الآخر
 قال رسول اللہ صلیم من کذب علی ستمہ اقلیتہ و مقعدہ من النار و ہذا متواتر عنہ انتہی و در شرح مختصر گفته و لا یعلم
 بالجوریش ملکہ یمیزون بہا ذلک و اما لایقوم بذلک منہم من یکون اطلاعا ما و ذہبہا قبا قویا و معرفتہ بالقرآن
 الذی علی ذلک متکلیفہ جعلنا اللہ تعالی من زہرہم و شربہم انتہی گویم مراد بجلل احادیث در اینجا امثال ابن جریز

دوشباه اویند که اخبار و موضوعه را از احادیث صحیحیه تا به حد کرده اند حسن غفاری درین باب کتابی نوشته و نامش
 الدر المنقط فی تبیین الخطئنا و در کتاب الشهاب قضای بسیاری از احادیث موضوعه ذکر کرده چندی از آن
 در خلاصه ایراد ساخته بعد از کتب بسیار این مختصر الطول درین باب بالاستقلال آلیف شد و مثل مقاصد حسنه
 سخاوی و تذکره محمد طاهر و موضوعات علی قاری و قواعد مجموعه شوکانی و امثال ذلک و حق این بزرگواران
 برگردن اسلام و اهل اسلام بسیارست و در جمیع آن نافع نوشته که کلامات وضع حدیث و کذب را وی چند چیزست
 اول آنکه خلافت تاریخی مشهور روایت کند مثل آنکه عبدالعزیز بن مسعود و در جنگ صفین چنین گفت حال آنکه ابن مسعود
 در عهد خلافت عثمان رضی الله عنه وفات یافت و ازین قبیلست **س** در جل چون معاویه بگریخت خون
 خلقی بسوی بهیاء ریخت و این قسم موضوعات با دینی متبع و تامل میتوان شناخت دوم آنکه راوی را فاضی باشد
 و حدیث در طعن صحابه روایت کند و یا ناصبی باشد و حدیث در مطاعن اهل بیت باشد و علی بن ابی القیاس لیکن
 در اینجا تامل باید کرد اگر آن را وی منقول است بآن حدیث اعتبار نباید کرد و اگر دیگران هم روایت کنند قبول
 باید کرد و قوی و تاویل آن فکر باید نمود سوم آنکه چیزی را روایت کند که بر جمیع مکتفین معرفت آن و علل آن فرض
 باشد و او منقول بود و روایت و این قریه قویه است بر کذب وضع چهارم آنکه وقت و حال قریه باشد بر کذب
 چنانکه ابن میمون را اتفاق افتاد و پنجم آنکه مخالفت مقتضی عقل و شرع باشد و قواعد شرعی که تراکنید نباید مثل قضای
 و مانند آن و مثل آنکه روایت کنند لا تا کا و البطحه حتی تدبجوه ششم آنکه در حدیث قصه باشد از امر حسی و واقعی که اگر
 فی الحقیقت متحقق میشد بزرگان کسل و انقل میکردند مثل آنکه شخصی روایت کند که امروز که روز جمع بود و خطیب
 بر سر منبر کشته و پوست او را کشیدند حال آنکه همان را وی باین قصه منقول باشد و دیگری روایت نکند بفتح او را
 در وعید شدید برگناه صغیره یا افراط در وعید عظیم بر فعل قلیل بلکه احادیث این نسق را خواه در ثواب باشد خواه
 در عذاب موضوع باید شناخت ششم آنکه بر عملی قلیل ثواب حج و عمره ذکر نماید تمام آنکه کسی از عالمان خیر ثواب
 انبیا موعود کند یا گوید ثواب بعین دنیا و امثال ذلک و پنجم رکاکت لفظ و نامعنیست حافظان این گفته
 یا مجازفت فاحشه یا مخالفت چیزی که از کتاب و سنت صحیح ثابت شده یا از دهم اقرار و اضع بوضع مثل نوح بن ابی
 که احادیث فضائل سوره حسبه وضع کرد و این عذر بدتر از گناه است زیرا که احادیث صحیح که در فضائل قرآن
 وارد شده برای ترغیب کافی بود و در فضایل بسیار گذشته اند و اغراض آنها نیز متنوع و مکررست قزوینی و نایقه
 که ابطال شرع و حکم و تسخیر با موشعیه منظور داشته اند مثل ابن الراوندی و در افاض و نواصب که از بدین عمل
 بر همه فرق پیشدستی کرده اند قزوینی که مایه از علم حدیث نداشته و محدثین امور قزوینی و بدین خواسته که خود را
 هم درین فن داخل نمایند این جمع تحت قیبه اختیار کرد و مثل ابو البصری و سلیمان بن عمرو بن حسین بن علوان

و اسحق بن نجیح و غالب این فرقه بوعظ و تذکره مشغول بودند و فرقه دیگر اهل زهد و عبادت و دیانت اند که در تمام بلاد
 معامله خیر از زبان رسول یا ائمه اطهار شنیدند و بجهت جزم و یقین بر خواب و بر معامله خود آنرا مبهم روایت
 کردند و مردم گمان نمودند که این حدیث واقعی است که از راه ظاهر یا نهاریه ابو عبد الرحمن سلمی و دیگر موصوفیان را
 که از مذاق حدیث آشنا نبودند باین علت تحت کرده اند و روایت آنرا از خطیبان و بزرگواران فرقه دیگر همان
 خلفاء و ملوک و اماران که برای استمالت خاطر آنها موضع احادیث نمودند و این خود را بنیان فرقه دیگر بقصد
 و قصد وضع حدیث کرده اند و صورتش آنست که ایشان بسبب غفلت و توهم کلامی شنیدند از صاحب تحفه یا صوفی
 یا حکیمی از حکما سابقین و اورا نسبت بنمیه صلیکم کردند تا برین آنکه این کلام با حکمت جز از بغیر نخواهد بود این
 فرقه را حدیث و نهائی نیست اکثر عوام باین باب مبتلا بوده اند تا متنی مخصوصا گویم و چنانکه وضاعین احادیث بسیار
 گذشته اند همچنانکه متعلمین اخبار موضوع هم در هر عصر بسیار گذشته و هنوز این بابا موجود است و اکثر مردم در ابتلا
 باین مصیبت فرقه صوفیه و عواظ و فقهاء و نقل و اندک هر یکی از ایشان بغرض ثبات دعاوی و مقاصد خود کوشش
 و کراسته لال حدیث میکنند بدون آنکه حدیث مذکور نزد اهل معرفت باین علم شریف بصحت رسیده باشد یا نه
 و خود باین فن کرم آشنا نیست طرفه آنکه بعد از این هر چه حدیث بنا بر احقائق و معارف و احکام و مسائل و موعاظ
 بران می نماید و وقایع و غوامض از ان بیرون می آرد و قائل از آنکه بنا فاسد به فاسد است ثبات العرش ثم نقش
 و راحیا و العلوم بذیل بعض احادیث همین کار کرده و در بعض مواضع بدایه و امثال او چنین عمل بج آورده فاما در
 انا الله ارجو ان حافظ ابن کثیر گفته و قد حکى عن بعض المتكلمين انكار وقوع الوضع بالكلية و هذا القائل ما نه لا وجود
 له اصلا و انه في غاية البعد عن حارة العلوم الشرعية و قد حاول بعضهم الراد عليه بانه قد ورد في الحديث انه عليه السلام
 قال انه سيكذب على فان كان هذا الخبر صحيحا فسبق الكذب عليه الحمال و ان كان كذبا فقد حصل المقصود و فاجب
 عن الاول بانه يلزم وقوعه الى الآن اذ قد بقي الى يوم القيامة ازمان مكن ان يقع فيها ما ذكره في القول و الاستدلال
 عليه و الجواب عنه من ضعف الاشياء عند ائمة الحديث و حفاظهم الذين كانوا يتصلعون من خطاط الصلح و يفتنون المشايخ
 او اضغافها من المكذوبات خشية ان تروج عليهم او على احد من الناس معهم و حتى عنهم و قال فلا يجوز روايته لاحد من
 الناس الا على سبيل القدح فيه ليجرد من اختياره بين الجملة و العوام و الرعايا انتهى مشروك حدیثی است که را ویش
 مستحکم باشد بکذب و این حدیث مروی نبود مگر از جهت او و مخالف قواعد معلومه ضروری بود یا آنکه معروف باشد
 بکذب اگر چه در غیر کلام نبوی بود و وقوع آن در حدیث ظاهر نشد و این قسم را اهل حدیث مشروک نامند و این اجتناب
 از موضوع است چنانکه گویند حدیث مشروک او مشروک الحدیث و این چنین کس اگر توبه کند و امارات صدق و سیاهی
 صلیح و زانیه حال وی لایح گردد و توبه وی صحیح شود و حدیث از وی میتوان شنید و اگر احیانا بطریق ندرت دروغ

در کلام وی در غیر حدیث نبوی بوجود آید اگر چه مصححیت است اما در تسمیه حدیث وی بموضوع و متروک تاثیر ندارد
 در خلاصه گفته روایت تائب از کذب غیبه اسباب منقذ مقبول است مگر تائب از کذب حدیث رسول خدا صلعم
 که در پیش از مقبول نیست اگر چه توبه او نیکو شده باشد که اقال احمد بن حنبل و احمد بن محمد بن حنبل و احمد بن محمد بن حنبل
 الشافعی و صیرفی گفته کل من قطعنا خبره ولم نقد قبوله توبه یطهرنا من صفعتنا نقله لم یجعله قویا یبذل کمال و ذکا
 افتقرت فی الشهادة و الروایة و قال ابو المظفر السمعانی من کذب فی خبر واحد حجب سقاط ما تقدم من حدیثه انتهی
 و این مبنی بر آنست که مدار روایت بر صدق و ضبط راوی است و کذب و نقیض صدق است پس روایت کاوب غیر
 ضابط مقبول نباشد و روایت ضابط ضابط مقبول است اگر چه مبتدع داعی بود زیرا که اخذ ترک بدعت در تعریف
 عدالت و اخذ عدالت در رسم صحیح و حسن منظور نیست و راجح همان صدق و ضبط است نزد تحقیق پس علمای ما در
 ریح الاسلام اگر چه جمیع علمای اصول حدیث الطریق کرده اند بشرطیت عدالت و راوی لیکن این شرط متفق نیست
 باخراج بخاری و مسلم از جای که عدل آنها ثابت نشده و مبتدع بودن آنها حسب تصریح جمعی از حفاظ باین تحقیق رسید
 چنانکه در هدایة السائل متعجب آن کرده ایم فلیراجع من محب التحقیق و الانصاف و تجنب التعصب الا اعتساف قهرا
 ابن الصلاح گفته نزد روایت حدیث ضعیف بینه است و قال رسول الله کذا و کذا او آخری مشاهیر است از الفاظ
 جازمه نباید گفت بلکه چنین باید گفت که روی عن رسول الله کذا و کذا و بلغنا عنه کذا و کذا او در عنه او بجا
 او روی بعضی عنده و ما شید ذاک و همین است حکم حدیث مشکوکی الصحة و الضعف و قال رسول الله کذا و کذا او بجا
 باید گفت که معترض بوجه صحیح ظاهر شده انتهی باب سوم در معرفت اوصاف روات مقبول الروایة و غیر مقبول
 و این اجل و اجماع انواع علوم حدیث است و همین علم میان صحیح و ضعیف تفاوتی است اما از حاصل می شود و درین علم
 نقصانیت بسیار است بعضی مندر و در بعضی است مثل کتاب بخاری و نسائی و دارقطنی و بعضی مندر و در ثقات مثل
 کتاب الثقات ابن حبان و بعضی مشترک در هر دو مثل تاریخ بخاری و ابن ابی خنیسه و ابن ابی حاتم کذا فی المجلدین
 و صیادم میگوید گفته قد علم ان ابن حبان ذکر فی هذا الکتاب الذی جمعی الثقات عدا و خلقا عظیما من المجولین لا یعتبر
 به و لا غیره و احوالهم و قد صرح ابن حبان بذلک فی غیر موضع من هذا الکتاب فقال فی الطبقة الثالثة سهل یروی عن
 شداد بن الهمدانی عن ابی یعقوب و است اعرفه و لا ادری من ابوه کذا و کذا فی کتاب الثقات و فی علی
 انه لا یعرف انتهی و از اینجا معلوم شد که این کتاب مشترک میان هر دو است نه مخصوص بذک ثقات چنانکه خلاصه
 نوشته و تجویز جمع و تعدیل برای حفظ و صیانت شریعت است قوی و دافعا کار گفته اگر مصنفی ذکر کتاب خود
 ذکر کتاب شخصی بعینه کند و گوید قال فلان کذا اگر مرادش تنصص و شاعت بروی است حرام باشد و اگر مراد بیان
 خلط است تا تقلیدش نکنند یا بیان ضعف او در علم است تا بوی منکر نگردد و مخش قبول نکنند پس این

غیبت نیست بلکه نصیحت واجب است علیهاست انتی لیکن واجب بر شکم ثبت درین باب است یعنی تا بل ممکن
در جرح و تعدیل زیرا که در جرح عدول و تعدیل فاسق غرض مذکور فوت می شود و این ناشی از عدم تثبیت
و غیر واحد از اهل علم و تحقیق روایت بانچه جرح نیست خطا کرده اند و آن جرح از آنها منتفی است یا نه
عدالت نیست و همچنین در تعدیل بانچه عدل نیست خاطی بوده اند و درین باب و فصل است **فصل اول**
در ذکر عدالت و ضبط اخباریه حدیث و فقه و اصول اجماع کرده اند باینکه در هر که احتیاج بحديث و می می رود
عدالت و ضبط اخبار است و عدالت آنست که راوی مسلم بالغ عاقل سلیم از اسباب فسق و خوارم مروت باشد
و خارج شد بقیه بالغ صبی و کودک چه وی عدل نیست و بقیه مسلم کافر که آن نیز عدل نباشد و بقیه قتل مجنون
و نفی اسباب فسق و قواطع مروت از برای آنست که وجود چیزی از ان محل در عدالت است تا باینکه با چه سبب حفظ
این کثیر گفته و معذرتا یقینا غیر منقل باشد و حافظا بود اگر حدیث از حفظ خود میکنند و نا هم بود اگر حدیث علی
میکند فلان منقل شرط ما ذکر از مروت است و روایت انتی و در شرح مختصر گفته و اولی در تعریف عدالت آنست که فی حفظ
این حجر گفته آنها ملکه تحمل علی ملازمه التقوی و المروءه انتی و اگر الکتاب بر یکی از تقوی یا مروت میکرد اختصمی بود
گویم سخن در عدالت و قیود او در باب اول این کتاب گذشته و همان اولی است نه آنچه حافظا و غیره گفته اند باینکه
ما سبق و ضبط آنست که راوی سید از غیر و حافظا باشد اگر حدیث از حفظ خود میکند و ضابطا باشد اگر حدیث
از کتاب میکند حافظا این حجر تقسیم ضبط بهین دو چیز کرده و در باب اول این کتاب معنی هر دو نوع ضبط گذشته
در خلاصه مختصر گفته که اگر راوی حدیث بالمعنی کند باید که عارف بود بانچه معنی حدیث بآن مختل میشود و منقل و سببی
و شاک نبود در حال تحمل و ادا و ذکورت و حریت و علم بفقہ حدیث و غریب وی شرط نیست و نه بصیرت و نه عدد و نه ادا
روایات زنان در بسیاری از مسائل معتبر است بلکه قول قول ایشان است لا غیر و اما مشایخ علم غالباً از منوالی شده
و مراد بفقہ و قاطع حدیث و فوائد و مسائل مستنبطه از دست و مراد بقریب علم بمانی الفاظ غیره به غیر مشهور
واقع در احادیث است و ضریب بلکه که بودن راوی جائز است چنانکه در شان ترمذی گفته اند و مراد بعد و بعد
قفت ظاهر از کلام حافظا این حجر در تعریف ضبط آنست که این ضبط در هر راوی شرط است صحابی باشد یا غیر
و چون این معنی شرط باشد اشکال وارد شود زیرا که کتب بحال نزد کلام صحابی راوی مثل بر جرح و تعدیل می است
و تعرض محافظ بودن او یا لاین محافظ و جز آن زفته چنانکه در دیگر روایت غیر صحابه ذکرش میکنند بلکه نزد دیگر
صحابی الکفا کرده اند بقرین صحابی بودن او و صحابیت مفید عدل بودن او است ویرا که نزد ایشان حدیث
صحابه و عدل بودن صحابی ستر شده است و عدل بقرین افا و ضابطا بودن وی کرده و این منافعی عدم
ضبط و سوء حفظ او نیست زیرا که میان عدالت و ضبط هیچ ملازم نیست پس ذکر صحابی برای تعریف است

نه برای بحث از عدالت و ضبط او نتوان گفت که صحابه نسیان نمیکند یا نسیان ایشان تا درست چه دلیلی بر آن
موجود نیست بآنکه نسیان ایشان علی الاطلاق مستحیل است و کیفیت که نسیان از لوازم بشریت کما قیل اول
ناس اول الناس قال تعالی قسني ولو یجد له عزما بلکه اهل علم گفته اند که اشتقاق انسان از نسیان است
کما اشار الیه القائل **س** وما سمی الا انسان الا لنسیه و لا القلب الا انه یتقلب و معنی مشتق مشتق
می باشد بمعنی یاخذ اشتقاق و ثابت شده که سید بشر صلی الله علیه و آله و سلم پنج بار نسیان کرده در شرف طاعت
که نماز است بلکه آیتی از قرآن فراموش شده و فرمودم السلام فلانا ذکری الباری آیه گنت نسبتا بلکه از نسیان
و حی خائف گشته و اندازد لقا بجزیل علیه السلام سابق و در قرات میکرد تا آنکه گردید که لا تهرک به لسانک
لتجمل به نازل شد چنانکه در اول صحیح بخاری مذکور است و این آیه فرموده است یسبحون فلا تسیبوا نسیان
جماعتی از صحابه ثابت گردیده مثل نسیان عمر فاروق رضی الله عنه قصه تیمار با عمار و با وجودی عمار بیاض
نیامد چنانکه در کتاب التیمیم بخاری است و همچنین عایشه صدیقہ رضی الله عنها ابن عمر را در تغذیب میت بجا و اهل او
منسوب بوجه ساخته و و هم از قوامی صحت ضبط است و در بعضی روایات احتیاط میکردند چنانکه در قصه عمر و سیدنا
و قصه ابو بکر و سیم جد و قصه علی مرتضی در اختلاف روایات معلوم است و ظاهر همین است که این امور بر بنا بر جواز
نسیان بر راوی است نه بنا بر ظن کذب چه کذب بر رسول خدا صلعم در آن صدر می شود و لا بنحیر امر عظیم بود از کما بیش
نمیکرد و چون این معنی ثابت شد معلوم گردید که صحابه در طریقی نسیان مثل غیر خود اند و بعضی اخبار را بنا بر جواز نسیان
مسلح میکردند چنانکه عمر بن خطاب مرت قیس الاعلال کرد و فرمود لا ندري احفظت ام نسیت پس این اشکال قوی آمد و باید
اوست صنیع حافظ ابن حجر در بیان تقریب التمهید چه وی آنرا بر دو دوازده مرتبه از مراتب روایات جرحاً و تعدیلاً
و بجا آورد و بر دو دوازده طبقه مرتب کرده و اول مراتب تعدیل صحابی بودن شخص مقرر ساخته پس صحابیت را تعدیل
گردانیده و حکم بحفاظ و ضابطه بودنش نموده گو یا انصاف وی بصحبت مشکفل هر دو امر است اعنی عالت و ضبط
و دال است بر معنی آنکه حافظ مرتبه ثانیه را وصف کرده است با و ثوق الناس یا ثقة حافظاً و ثاثة را وصف
یا ثبت یا عدل تا آخر مراتب نموده پس تقدیم مرتبه انصاف بصحبت دلیل است بر آنکه صحابی بودن شخص کبر از
او با و ثوق الناس یا ثقة حافظ است بضرورت آنکه مرتبه اولی اقوی از مرتبه ثانیه است چنانکه ثانیه اقوی از ثاثة
و از بنابر حافظ ابن حجر لازم بود که در مرتبه الفکر در عده مراتب توثیق در ضبط و وصف راوی بصحبت ذکر میکرد بلکه
این را علی مراتب توثیق میکرد و اندر حال آنکه اینچنین نکرد بلکه علی مراتب روایات و وصف او و ثوق الناس
و امثال آن مقرر ساخت و همچنین سید محمد بن ابی سیم و زیر و مختصر هر مراتب در چهار چیز کرده و اول آنها
اصدق الناس و اوثقهم گفته و معلوم است که احدی از صحابه گاهی موصوف بخیری از ان صفات نشده که

امیر اصول نوکرش در مراتب تعدیل کرده اند و این عبارات مفید ضابطه حافظ بودن را وی است زیرا که جمله
 صبیح تعدیل فایده برافاده ضبط اندک الا یعنی علی المار من اند الفی تا آنکه اگر نامش مراتب ضبطی نهادند نه مراتب
 تعدیل حسن می بود و اگر آنکه ادعا کنند که ایشان اطلاق این صبیح نمیکند مگر بر سبب تعدیل معلوم و معروف است
 پس مطلق نشود و صدق الناس یا قیامه یا حافظ مگر بر معروف و العداله لکن نامش مراتب تعدیل کرد و نظر باین
 ولیکن این تمام نیست زیرا که ظاهر و تراجم رجال زیرا که ایشان وصف کرده اند خطابی را با آنکه وی حافظ با رعایت
 خود بود و در شمار وی اطالت نموده اند بعد از حدیث قبح کرده اند شرب و تسامیل و در صلوة پس معلوم شد که
 میان حفظ و عدالت هیچ ملازمت نیست اما عبارات ایشان در تعدیل بعضی معنائی وارد شده که غالبش مفید تحقیق
 در ضبط است و چون این اشکال قائم شد پس جوابش آنست که اصل در اینجا حفظ و عدم نسیان است چه نسیان
 بر راوی طاری می شود ولیکن در صحابه که روایات شان بدون گشته این نسیان متحقق نشده تا بدان قبح تا آن
 و اکتفا کردند در اصول حدیث بذكر احوال و حفظ و وهم و جز آن و حافظه صریح بسو و حفظ و درج چیز کرده آن عامست
 بر روی هر راوی چه صحابی و چه غیر او و چون در صحابی متحقق شود حدیثی مثل غیر او معلی باشد و شک نیست که در میان
 صحابه یعنی واقع شده عمر رضی الله عنه خبر حافظه بنت قیس امعل کرد بنا بر جواز نسیان بقرآن مخالفی قرآن کریم
 کما فی حدیث الاصحیح بجز جواز نسیان چیزی نیست و زنه هر روایت مردود باشد و همچنین روایتی که در حدیث
 اصول حدیث برای عمل مثالی زده اند و گفته که بر عمر رضی الله عنه غفلت و نسیان او متعارض گشته چه مثل آن
 فراموشی توان کرد و صدق و امانت عامد معارض شده پس معنی نفس خود متوقف گشت و عمار اذن روایت
 داد و همچنین عایشه حدیث ابن عمر را در تعذیب میت بکا و اهل او احوال کرد و همچنین جال تحلیف علی بن ابی طالب
 و از اینجا مقرر شد که صحابه درین امر مثل غیر خود اند از روایات و گاهی در جواب این اشکال از طرف امریه جرح و تعدیل
 که توشیح صحابی در ضبط و تعیین در غیر وی از روایات کرده اند چنین میگویند که اصل حفظ است و خلاف آن نادر
 چنانکه اصل در ایشان عدالت است و حسن نادر و آنچه محدود باشد و چنانکه اکتفا کرده اند بوضع صحابی
 بودن وی از عدل بودن او بنا بر ملاحظه اغلب و در نه صحابی غیر عدل هم بوده اند چنانکه در ولید بن عقبه و غیر
 جرح کرده اند چنان اکتفا کرده اند بوضع صحبت از وصف ضابطه بودن او چه اصل و اغلب همان ضبط است
 اگر چه خلاف آن هم نادر یافته شود و اما حکم آن حکم ضبط باشد و برای ندرت نسیان در آن عصر سعادت اثر نسیانها
 حدیث خیر القرون قرنی و امثال آن از شما می و ارده در حق وی توان کرد زیرا که ایشان با امور اند با بلغ
 بنص لیسلم الشاهد الغائب پس شما که در حفظ و حفظ و عادت شریعت نبوی آن بود که یک سخن را سه بار مکرر
 القاد میفرمود تا بخوبی آنرا بفهمید و یادگیرید و صحابه هم بروی تکرار سمع خود بغرض حفظ و ضبط میکردند این عمر

وخرج العاص را آنحضرت صلوات الله علیه از آن کتابت داد و فرمود و کتابو ابی فلان ای بی شاد و محافظ و در قند و رفیع الباری
 اختتام من محاسبه محفوظ ذکر کرده و وفایب نسیان عقوبت است بر عصیان که ان شاء الله تعالی قضا آنحضرت
 قوله فتنوا حظا ذکر کرده پس درین کرم نسیان علم را از عقوبت معاصی گردانیده و چنانکه در بخاری است
 که ای مسلم خرج و قال علیه الله تعالی تعیین لیلۃ القدر فخرج لخبیر جم بهما فتا جی رجلان فالتسبیهما وقال کانت علمت
 لیلۃ القدر فخرجت لآخر کم بهما فتا جی رجلان فالتسبیهما الحارث بعدا و بیل مت فضل تعیین آن فوت شد و بسبب
 معصیت تلا جی آن دو مرد و غرض فکر عالم بعض علم خود بسبب عصیان خویش یا عصیان افراد است فراموش میکند
 و بسبب شوم و ذنوب آن خیر از وی فوت میگردد و الیه اشاره من قال **س** شکوت الی و کعب سوء حفظی فارشد
 الی ترک العاصی و قال اعلم بان العلم نوره و نور الله لا یفناه عاصی و و قریب باین معنی است قول قتی موی
 علیه السلام و ما انسانی الا الشیطان ان اذکره پس بیهرح میگوید و ینکه هر که بصحبت مصطفی صلوات الله علیه
 رتبه عالی از تقوی است که با آن صیانت از نسیان باشد چنانکه بنا بر برکت صحبت شریفش بعد از انصاف بمنافات
 عدالت باشد پس اگر نسیان دو هم متحقق شود حدیثش مثل حدیث غیر وی محل باشد چنانکه اگر خلاف عدالت ثابت گردد
 قاطع باشد دران و این غایت عذر است از طرف ایشان سید علامه محمد بن اعیل امیر گفته و معذرا لایم الکسوت
 مناعی الاصل بل الغالب ان سکوت عن التوثیق بالضمیط فان الوصف بالصحة قد تکفل بانه فی ارفع درجات الضبط
 و ما ظن هذه الاشياء من الغلو فمن انصف بالصحة و انه بالاتصاف بهما صار منزعا عن النسیان کفره عند هم کبار
 العصیان و الا فالصحة کفره هم فی الاحوال اشریه یحجز عظیم النسیان و غیره فاما ما یجب علینا العمل مع هذا الاعتقاد
 فالعمل باجماعهم التی سلمت عن الاعمال ممن و تمم فاذا انتهت الیهم فالاصل انهم رو و اما یحفظونه و الاصل عدم نسیانهم
 و لا یجعل کونه صحابیا توثیقا بضبط بل هم کفرهم من الروات و الاصل عدم النسیان و لا یجعل احادیث بالابا القدر التی
 قامت علیها فغلو الحدیث فی حفظ الصحابی لم یعد علینا تحملا فی العمل بالروایة عنه انتهى و اما عدالت راوی پس بنا بر
 بتفصیل و عدل بروی یعنی تبصره شان بر عدالت راوی بلکه بقول واحد با ذکر سبب یا بدون ذکر آن و جمیع
 بر قبول او یند زیرا که تعدادش طویل است قاله الحافظ ابن کثیر و القاضی ابوبکر و کافی است اینک بگوید عدل و قریب
 گفته لا بد است که بگوید عدل رضی و اکثفا بر احدیها کافی نیست و نیست وجه برای آن بلکه اقتضا بر احدیها کافی
 نزد قابل اجمال و اکثر فقها بر آنند که تعدیل واحد مقبول نیست حکاه القاضی ابوبکر و آبن الانباری گفته تمویس
 مذیبت لک و قاضی گفته و الذی یوجب القیاس و جوب قبول کل عدل مرضی ذکر ادواتی حرا و عبید و حق است
 که کافی است در روایت یکس و هو قول اکثرین کما حکاه الآدمی و الحنفی السندی قال ابن النسلح و هو الصحیح الذی
 اختاره الخطیب غیره و حافظ ابن کثیر گفته و ثبت عدالة الراوی بثمانه و باخیر و الثناء بحمیل علیها و بتعدیل الایة

او استخبر منم له او واحد علی الصبح ولو بر وایت عه فی قول انتی یا استغافه و شستمار پس بر عدالت او میان اهل
 فصل یا غیر ایشان از علما اشتها ریافت و شتاب روی بعد از شستن گردید و گمانی باشد مثل کاکست سفید من و او می
 و شافعی واجبه و ابن عیین و ابن مدینی و شعبه و لیث و ابن مبارک و وکیع و اصحاب کتب سنده و استاد ایشان الصلح
 گفته و من جری مجرا هم فی نباهه الذکر و تقابله الامر فلا یسل عن عداله هو لا و انما یسل عن عداله من حتی امر علی بن
 و قاضی ابوبکر تصریح کرده با آنکه استغافه اقوی از تقویت واحد و ثنین است و ابن عبد البر گفته کل حامل علم معرفت الشیخ
 به فیه عدل محمول فی امر علی العداله حتی یثبین جرحه لقوله صلح محمل فیه العلم من کل خالف عند ولا ای شیخ و تبعه علی
 ذاک جماعه من المغاربة لیکن ابن الصلاح گفته و فیما قاله الساع غیر مرضی حافظان ابن کثیر نوشته لوح مذکور من ای شیخ
 لکن ما ذهب الیه قویا و لکن فی محفته نظر قوی و الاغلب عدم محفته و الله اعلم انتی گویم امام احمد و غیره تصریح این حدیث
 کرده اند فیما یتوجه علیه قال حافظ ابن کثیر و الله اعلم و شوکاکی گفته اقوی طرق منقیده ثبوت عدالت اعتبار در احوال
 بطول صحبت و مباشرت و بخاطر است پس اگر عثوری بر فعل کبیره و بر آنچه مقتضی نهادن برین تساهل در روایت باشد
 نشد دست وی گفته است و الا فلا انتی و تعدیل عبد و زن نامقبول است اگر این جرح و عارت اندر این چنانکه خبر
 ایشان مقبول است قال الخطیب و نزد اکثر فقهاء تزکیه زن نامقبول است گویم لا بد است در اینجا تقیید با گذرن
 یتکون باشد از اعتبار احوال خرنکی یا مرنکی مثل آن زن باشند و یل علی نه اسوال الصلح بخاریه فی تحفته الافانک مثال
 ام المؤمنین عایشه و حاکم حاکم شهادت او نیز تزکیه است قال ابو حنیفه و القاضی ابوبکر و غیره جلال القاضی و هو اقوی من
 تزکیه اللفظ و صفی هندی حکایت اتفاق بر آن کرده و آمدی گفته این وقتی است که حاکم قابل قول فاسق غیر کاذب
 نباشد و در خلاصه گفته و خود فی ابن الصلاح شناخته می شود مضبوط باینطور که روایتش را بر و ایات ثقات معروفین
 مضبوط و اتقان اعتبار کنند پس اگر موافقت اکثر و اغلب و مخالفت اقل و اندر باشد و یافست شود که وی مضابط
 ثبت است و بحديث وی احتجاج رود و ثبت تخریک مجنی حجت و بینیه است کذا فی النهایه و اگر کثیر الثقات است
 بار و ات ثقات پس احتمال مضبوط معلوم شود و احتجاج بحديث وی نهانند انتی حافظان ابن کثیر گفته و یرون مضبوط
 بموافقة الثقات لفظا و معنی و عکسه عکس انتی و این کلام اخضر و بلغ است از کلام مضبوط و از خیال است با شیخی
 که اگر موافقتش با آنها دائمی است مضابط و ثبت بودش بطریق اولی است و مقصود در اینجا تنبیه است بر آنکه
 مخالفت نادر و قانع در مضابط بودن او نیست و دوامه و اقیقت لازم نبود و اینکه در معرفت جزو او از حد مضبوط
 ذکر شده در معرفت دیگر نیز جاری است پس وجه تخصیص آن یکی چنانچه در خلاصه غیر ذکر ده ظاهر نیست چه معرفت
 مضبوط نیز بتخصیص هم عدل یا استغافه حاصل میشود و همچنین معرفت عدالت باعتبار او بار و ات ثقات است جمیع
 میسر بود و از طرق تزکیه یکی آنست که روایت کنند از کسی که از فاش عدم روایت او مگر از عدل معلوم باشد پس از این

و شعبه و مالک و این تعدیل است کما اختاره ابوحنیفه و ابن القشیری و ابن الخضرانی و الا مدی و بعضی الهندی و غیرهم و در وی گفته است هر قول الحذاق لیکن ظهورین شرط است چه بسیاری از حفاظ روایت احادیث ضعیف از اعتبار در بیان حال شان میکنند و ازین طریق است قول اهل حدیث رجال رجال الصحیح و قبول ایشان کسی را که بخاری و مسلم و احمد از وی راوی است و لیکن جرح مقبول نشود مگر مفسر بسبب سبب زیرا که مردم در وجوب جرح و سبب مفسر مختلفند و حصول جرح بیک امر می شود و باین رفته است شافعی قرطبی گفته و ابو الاثرین قول مالک و خطیب گفته و الذیهب الایمه من حفاظ احادیث و نقاده کالبخاری و مسلم و لهذا بخاری و صحیح بکره مولی ابن عباس و میل بن ابی اویس و عاصم بن علی و غیرهم مسلم و صحیح بسوید بن سعید و جماعتی که طعن در آنها مشهور است احتجاج کرده اند حال آنکه ایشان مسبوق اند بخرج و این دلیل است بر آنکه مذکور است ایشان آنست که ان اخرج لاثبت الامسلسبب قال البخاری ان کثیر فقد یقتضی اجماع شیعته مقتضی بینه و لایکون کذلک فی نفس الامر و عند غیره و لهذا اکثر طریایان سبب اجماع انتی ابن الصلاح گفته و مذاهب نقاده للرجال غاصه فخرنا و عقد خطیب بابا فی بعض اخبار ابن شمس فی جرح حدیث و الاصل جارحا انتی اگر گویند که اعتماد مردم در جرح روایت و رد حدیث ایشان بر کتب جرح و تعدیل است و درین کتب تعرض به بیان سبب کسرا اتفاق افتاده بلکه اقتضای بر قول ایشان فلان ضعیف و فلان لیس شیئی و نحو آن او نه حدیث ضعیف او نه غیر ثابت کرده اند پس شرط بیان سبب بضمینی است بسوید بن قنیل آن و این در اغلب حال سند باب جرح پس جوابش آنست که اگر چه معتقد به اثبات جرح و حکم بدان نه این معنی است لیکن در توقف قبول حدیث راوی متوقف بر آن متعینیم زیرا که این معنی در حق شان موقع نیست و هر که از وی این شک و شبهه در شد از حالش بحث کنیم به وجهی که موجب ثقت بدلت وی شود پس حدیث او را قبول نمایم و توقف نکنیم مثل کسانی که اصحاب صحیحین غصب ما بایشان احتجاج کرده اند حال آنکه جرح در آنها مستقدم گشته است فانهم ذلک فانه یخلص حسن انتی حافظ ابن کثیر نوشته اما کافهم بولایه الایمه المنتصبین لهذا انشان فینعی ان یؤخذ مسلما من غیر ذکر اسبابه و ذلک للعلم بمقتضی علم اهل العلم و اهل احکام فی هذا الشأن و انصافهم بالانصاف و الدیانة و الخیرة و النصح لاسیما اذا طبقوا علی تبیین الرجل او کونه متوکلا او کذا با و نحو ذلک فالجیث الما به لا یتاح له فی مثل هذا وقفه فی موافقتهم و صدقهم و اما متهم و انهم و لهذا یتوالف الناس فی کثیر من کلامه علی الاحادیث لایثبت اهل العلم بالحیث و یرد و لا یتجیح بحج ذلک و الله اعلم انتی و جماعتی بآن رفته که جرح بغیر ذکر سبب مقبول است و تعدیل جز بیک سبب مقبول نیست زیرا که مطلق جرح مبطل ثقت است و مطلق تعدیل مبطل ثقت نیست بنابراین تسامح مردم بسوید ظاهر شوکافی گفته حتی آنست که لاجرح است از ذکر سبب در جرح و تعدیل هر دو زیرا که جرح و تعدیل گاهی بطن چیزی کنند که جرح نیست و گاهی بطن چیزی نمایند که مستقل با ثبات عدالت نیست لاسیما با وجود اختلاف مذاهب در اصول و فروع و بسیار است که جرح بهم جرح بودند.

مخرج بر غیر مذہب و خلاف عقیده او باشد اگر چه حق بود همچنین تعدیل بهم مجرب بودن و بر مذہب می بر عقیده
 وی باشد اگر چه در واقع مخالف حق بود و کما وقع ذلک کثیرا و نزدیک است که جمیع معمول به باشد که صحت او
 بضعف خط یا تساهل در روایت یا اقدام بر آنچه دال بر تساهلش بدین است بکند و تعدیل معمول به باشد
 که صفتش نماید تخری در روایت و حفظ مروی و عدم اقدام و بر آنچه دال بر تساهل می دروین باشد فاشد
 علی بن ایدیک متفق بر عند اضطراب مولج الخلاف انتهى و حسب الحال المطروحة مقبول است تزکیه از عارف با سبب
 تزکیه نه از غیر عارف تا تزکیه بجز و ظاهرش بر ادای غیر عارف است و اختیار نکند اگر چه این تزکیه از غیر کی و ان صادر
 بوده باشد علی الاصح بخلاف کسیکه قبولش نمیکند مگر از دو کس بالحق تزکیه بشهادت فی الصبح و فرق میان هر دو
 آنست که تزکیه نازل بمنزله حکم است پس در آن عدد شرط نبوده و وقوع شهادت از شاہین و حاکم باشد فافرا
 و اگر چنین گویند که میان تزکیه و شهادت تفصیل میکنیم باین طور که اگر مستند تزکیه در او ای از مزی که اجتهاد او
 یا نقل از غیر خود است هر یغنیه تعجب باشد زیرا که در اول اصلا عدد شرط نیست چه درین حدین بمنزله حاکم است
 و در ثانی خلاف جاری است پس عدد شرط نیست بوجه آنکه در اصل نقل هم عدد شرط نبوده است پس در
 متفرع عنه نیز چنان باشد و الله اعلم لیکن می باید که جمیع و تعدیل جز از عدل مقسطه طبق پذیرفته نشود و جمیع
 جارج مفروض جمیع با آنچه مقتضی رد حدیث محدث نباشد مقبول نیست چنانکه تزکیه اخذ بجز و ظاهر مقبول است
 حافظ ذہبی گفته و جو من اهل الاستقراء التام فی نقاد الرجال لم یجمع اثنا من علماء هذا الشأن قط علی توثیق
 ضعیف و لا تعین ثقتی و لهذا مذہب نسائی آن بود که حدیث مرد ترک کرد و نشود تا آنکه همگان بر ترک وی
 مجتمع گردان این الصلاح از احمد بن صالح مصری روایت کرده که اند قال لا یرک الرجل حتی یجتمع الجعجعی علی ترک حدیثه
 حافظ ابن کثیر گفته و قد بسط ابن الصلاح فی ذلک الوقف علی عبارات القوم لفهم مقاصدهم باعرف من آثارهم
 فی غالب الاحوال و یقرآن ترشد الی ذلک انتهى گویم سیوطی در ذیل الزی علی الجعجعی از او روی آورده که ان النسائی
 من جمیع حدیث من لم یجمع علی ترک و اراد بذلک اجما فافرا و ذلک ان کل طبقة من نقاد الرجال لا یخامون متشدد
 و متوسط فمن الاولی شعبه و الثوری شعبه و من انشائه یحیی القطان و ابن مهدی و یحیی اشد منه و من انشائه
 یحیی بن سعید و احمد بن حنبل و یحیی اشد من احمد و من الاربعة ابو حاتم و البخاری و ابو حاتم اشد من البخاری فقال النسائی
 لا یرک الرجل عندی حتی یجتمع الجعجعی علی ترک فاما اذا وثقه ابن مهدی و وضعفه یحیی القطان مثلاً فان لا یرک لما عرفت
 تشدید یحیی و من یؤثره فی انتقاده قال حافظ ابن حجر و اذا تقرر ذلک نظر ان الذی یبادر الی الذین من ان مذہب
 النسائی فی الرجال مذہب متع لیس کذلک فکم من جل اخراج له ابو داود و الترمذی و تجنب النسائی اخراج
 حدیثه بل تجنب اخراج حدیث جماعه من رجال الصعجین و قال ابو احسن المعافری ما اخرجه النسائی اقرب الی الصحة

خارج غیر و قال ابن شمیم کتاب الناسا الی اربع الکتاب المصنفة فی السنن و جهنما ترصیفا و کان کتابه جامعین
 طریق البخاری و مسلم مع حفظ کثیر من بیان العلل و فی الجملة قلنا باقل الکتاب بعد الصحیحین حدیثا ضعیفا و طابا جرحا
 و یقارب کتاب ابی داود و کتاب الترمذی و یقارب من الطرف الآخر کتاب ابن ماجه فانه تفرد فیه باخراج احادیث
 عن رجال صحیحین بالکذب ستر الاحادیث و بعض تلك الاحادیث لا تعرف الا من جتمع و قد حکم ابو زرعه علی احادیث کثیره منه بكونها
 باطله و اساقطه او منکره و ذلک بحکم فی کتاب العلل الابی حاتم انتهى حاصله و باجملة مشکو درین فن اضرورت
 که از تسامیل و تعدیل پر بهتر فرماید زیرا که اگر تعدیل بغیر ثبت خواهد کرد مثل مثبت حکم غیر ثابت خواهد بود و
 بروی خوف یا بغیر سست که در زمره کسافی در آید که روایت حدیثی کنند و گمان دارند که آن حدیث کذب است و اگر
 جرح بغیر تحریر کنند اقدام برین در مسلم بری از جرح کرده باشد و و شمس و میسم سوء بخود که عارش بران بیچاره ابدًا
 باقی مانده و آفت درین امر گاهی از بهوی و غرض فاسد و آید و کلام متقدین غالباً سالم ازین بلاست و گاهی
 از مخالفت در عقاید و آید و این بسیار است قدماً و حدیثاً و اطلاق جرح با بیعت کما ینبی نیست انتهى و اگر جرح
 مطلق وارد شود مثل قول جرح لیس بثبته او لیس بشی او هو ضعیف پس اولی درین حین توقف است تا آنکه
 مطلع بر آن بحث کند از حقیقت حالش در مضائق مطلوبه درین شان مثل تهذیب الکمال للمزی و تاریخ الاسلام
 و تاریخ النبلاء و الزین الدلای و امثال آن و اگر در یک کس جرح و تعدیل هر دو مجتمع شده و متعارض گردید پس
 در صورت جرح مقدم است اگر چه معدل متعدد باشند علی الاصح زیرا که معدل خبر از ظاهر حال دست و جرح خبر
 از باطن خفی بر معدل غرض که نزد تعارض جرح مقدم باشد کما فی قصب السکر و شرحه هیال المطر و تفصیل این مسئله
 در آخر فصل دوم خواهد آمد فانشطه حافظ ابن حجر گفته جماعتی بچنین اطلاق کرده لیکن مجالش وقتی است که صادر
 شود جرح مبین از عارف با سبب جرح چه اگر جرح مذکور غیر مفسر و مبین است و در سبب علتش ثابت گشته قانع
 نباشد و اگر صدورش از غیر عارف با سبب جرح است نیز معتبر بود انتهى و محمد بن ابراهیم وزیر در غیر مختصر خود
 گفته اعلم ان هذه العبارات فی التجریح غیر مبینه السبب فتكون غیر مفیده للبحر کن موجبه للریبه و الوقف
 فی غیر المشاهیر بالعدالة و الامانة فالأثر فیه و لا یقتضی قولهم بالحجج مقدم علی التعدیل فذلک الجرح المبین السبب
 قال فان قلت فای هذه الالفاظ جرح مبین السبب قلت لیس فیها صریح فی ذلک و لکن قریباً الی ذلک لفظه
 و ضاحی بضع الحدیث فانما استعلیه فیمین عرف بتعدیل کذب و یلیها فی الدلالة علی التعمیم الوضع لفظه و ما کذب فقیه یختلف
 عرفهم فیما احتلوا فالاحتصل مع طمانینته بان من قبلت فیه فانه تعدل کذب لان کثیره انهم یقولون ذلک فی حق حیث
 کثر خطا و هم انتهى و محمد بن اسمعیل امیر و حافظ ابن حجر گفته اند که اگر مجروح خالی از تعدیل باشد جرح در حق او
 مقبول شود و بالاجمال بغیر بیان سبب وقتی که صدور این جرح از عارف باشد علی التمام زیرا که چون در روی

تعدیل نبود و نیز مجهول باشد و اعمال قول حجج اولی از اهل بیت تمیز این صلح در امثال این معنی است
 و وقت است انتهای حافظ این کثیر گفته و الصحیح ان الحجج مقدم مطلقا اذ کان مفسرا و یکی قول الواحد فی التعلیل
 و التبریح علی الصحیح انتهى گوئیم در تعدیل ضرورت که تعیین معدل کند و نامش بر و پس اگر ایهام ناید و گوئیم
 ثقة او عدل و قصد وی تعدیل است کافی نباشد زیرا که ممکن که نزد انکس ثقة است و نزد غیرش در وی حجج
 باشد که بران مطلع شده و مستبل اضراب وی از تسمیه مرید و لهاست و ذهب جماعة الی عدم قبول اسنم ابو
 القفال الشاشی و الخطیب البغدادی و العیونی و القاضی ابو الطیب الطبری و الشیخ ابو اسحق الشیرازی و ابن الصبیغ
 و الماوردی و الرویانی و ابی حنیفه رح گفته مقبول است و الاول ارجح و اگر مقصودش باین کلمه مجر و اخبار بغیر
 تعدیل است و نامش برده تا هم روایتش از وی تعدیل گردانیده نشود چه جائز است که از غیر عدل روایت کرده باشد
 آری اگر عالمی عارفی چنین گوید یکل من رویت عنه فهو ثقة بعده روایت کند از کسی که نامش خبر و پس بی ضرورت
 البته فخری او باشد و من هذا قول النسائی فی مواضع کثیرة و حدیثی الثقة و کذا کان یقول مالک و لیکن ما راعل برین
 ترکیب او نمیرسد زیرا که جائز است که نزد او در اختلاف عدالت شناخته باشیم حافظ ابن کثیر گفته و اما روایت الثقة
 عن شیخ فمحل تخمین تعدیل و کذا الشیخ احم لافیه ثلثة اقوال مثالها ان کان لایروی الا عن ثقة فتوثق و الا فلا و الصحیح
 لایکون توثیقاً حتی ولو کان ممن یحیی علی عدالة شیوه و لو قال حدیثی الثقة لایکون ذلک توثیقاً علی الصحیح لانه قد کان
 ثقة عنده لا عند غیره و هذا واضح و لکن الحدیثی طیبی گفته عمل عالم یا قوی او بر وفق حدیث حکم بصحت آن حدیث است
 و نه مخالفت او با حدیث حجج در روایتی است انتهى و به قال الخطیب و ابن الصلاح و غیرها حافظ ابن کثیر گفته و لیکن
 درین سخن نظر است و قوی که در آن باب غیر آن حدیث نباشد یا تعرض کرد و احتجاج بدان در فتاوی یا حکم نمود بدان
 یا استدشما ذکر و نزد عمل مقتضای او این صاحب گفته و حکم احکام المستطر العادلة تعدیل بالاتفاق و اما اعراض العالم
 عن الحدیث المعین بعد العلم به فلیس قاضی فی حدیث یا اتفاق لانه قد یعدیل عنه المعارض ارجع عند من اعتقاد صحته
 انتهى و در خلاصه نوشته قال القاضی العالم الذی من شأنه اشتراط العدالة فی الروایة اذا عمل بخبر رجل لا شاهد له
 و لا متابع لکیون تعدیلاً اذا امكن علیه من باب الاحتیاط و ذلک ان یعمل بالحدیث الضعیف مخالفة ان کیون صحیحاً
 فی نفس الامر بحسب العمل به انتهى و فیة **فصل دوم** در بیان الفاظ مستعمله و تعدیل میان اهل این شان
 و قدرتها ابو محمد غیب الرحمن بن ابی حازم الرازی فی کتابه اخرج و التعلیل فاجاب و حسن قال ابن الصلاح اما الفاظ
 تعدیل پس بر چند مترتبه است اول بصیغه افضل تفصیل است مثل اوثق الناس یا اثبت یا الی المنتهی فی التثبت و هم
 انچه میگویند بصفتی از صفات دال بر تعدیل یا بدو صفت مثل ثقة ثقة یا ثقة ثبت یا ثقة حافظ یا عدل ضابط
 و نحو آن سوم آنکه گویند بوثقة او متقن او ثبت او حجة یا در حق عدل گویند حافظ او ضابط و محدث این قسم حال

احتجاج میرود و قال انخلیب البغدادی ارفع العبارات عن الحوال الرواة ان یقال حجة او ثقة او متهمان بقال
 کذاب اتفق چهارم انکه صدوق او محله الصدق و الا باس به او مأمون او حیار این عین گفته اذ قلت لم یصح بان
 فهو ثقة و این ابی حاتم گفته اذ قیل صدوق او محله الصدق و الا باس به فهو ممن کتیب حدیثه و منظر فی اتقی قد
 حدیث این قسم رجال نوشته می شود و در آن نظر کرده می آید زیرا که این عبارات مشعر بنبط نیست پس درست
 که برای معرفت ضبط در آن نظر کنند و میان اعتبار بیشتر درین کتاب گذشته و حق این ممدی قال حدنا ابو یزید
 فقیل کان ثقة قال کان صدوقا و کان مأمونا و کان فی الثقة شعبه و سفیان و ابن عیین گفته اذ قلت لا باس به
 فهو ثقة بیجم اگر که میزد و واعنه او پیش و حدیث این قسم رجال نیز در خور کتابت و نظر است قیل و قریب منه
 روی عنه الناس ششم صالح الحدیث و حدیث این قسم کس در خور کتابت است برای اعتبار و مثل اوست هو وسط
 او صالح او مقارب او جید الحدیث او حسن الحدیث او صحیح او صدوق ان شاء الله تعالی او از جوانه لا باس به و حدیث
 این قسم اشخاص لا اثنی نوشتن و نظر کردن است و اهل طبقه چهارم و پنجم در نجابل طبقه خامسه سادس اند و مرتب
 جرح ابن مهدی در حق مردی ضعیف الحدیث لفظ هو رجل صدوق شنید گفتم رجل صالح الحدیث حافظان کثیر
 گفته و بین ذلک امور کثیره یعسر ضبطها و قد کلم الشیخ ابو عمرو علی مراتب منها و ثم اصطلحات الاشخاص من بی التوفیق
 علیها من ذلک ان البخاری اذا قال فی الرجل سکتوا عنه او فیہ نظر فانه یكون فی ادنی المنازل و اردا با عنه و
 و کلمه لطیف العبارة فی التبیح فلیعلم کذا انتهى و اما الفاظ جرح پس آن نیز بر مراتب است قال حافظ ابن حجر
 و آن پنج مرتبه است علی ما قال الذہبی و این ابی حاتم آنرا چهار مرتبه گردانیده و حافظ آنرا شش درجه ساخته اسود
 آن وصف بخیری است که دال بر مبالغه باشد و اصح آن تعبیر با فعل است مثل اکذب الناس و کذا ک قولهم
 الیه المنتهی فی الوضع و هو رکن الکذب او نحو ذلک و این مرتبه اول است مرتبه دوم و جال یا و ضاع است و مثل
 او است کذاب و همچنین آنچه مفید یعنی باشد تبصریح و احتجاج با حدیث این کسان جائز نیست سوم که سهل و
 او و ن مراتب جرح باشد لکن الحدیث است حدیث او بی یسند و در آن بکنند بغرض اعتبار او اذ قطنی گفته اذ
 قلت لکن فلا یكون ساقطا و لکن محجور و بالشیء الی یقطع العدالة قیل و مثاله مقارب الحدیث او مضطرب الحدیث
 او لا یصح به او فحول چهارم لم یصح یقوی و این بنزله سوم است در کتابت حدیث وی لیکن در قوت کمتر از دست
 قیل و مثله لیسند ک اولیس بذاک القوی پنجم ضعیف الحدیث و این دون چهارم است قایل طری نیست بلکه لا اثنی
 اعتبار است پنجم متروک الحدیث او ذاهب الحدیث او کذاب و این قسم ساقط باشد و حدیث او نوشته نشود
 و کذا فی اخلاصه و غیره با و عبارات حافظان مجروح تمام است که میان اسود جرح و سهل او مراتب لا شکی نیست پس
 قول ایشان متروک او ساقط او فاحش الخطا و منکر الحدیث است از قول ایشان ضعیف او متروک

او بنده مقال استی و سید محمد بن ابراهیم گفته مراتب حج پنج گون است یکی وصف با فعل مثل اگر بنا از این مسئله
 فی الکذب و بهر کزن الکذب و نحو آن باز و جال و ضاع مرتبه دوم تمام بالوضع او ساقط بانکه این بابی است متروک
 ترکوه لا یتبیر لیسین الشیة لیسن مامون لا ینبغی ان یروی عنه و کذا که من قال البخاری فیه نظر او سکتوا عنه سوم فلان
 یرد حدیثه ضعیف جدا و اوهامه مطمح احدیث ارم به لیسین الشیة لایساوی شدید او خود و هر جا بل این مراتب ثلاثه
 صحیح بهم و معتبر نیست و ایشان اشهاد میتوان کرد و حدیث ایشان صحیح نباشد اگر چه بسیار کس نباشند یا و یکی مستواتر
 مگر در بخلاف من بعد هم چهارم ضعیف منکر احدیث مضطرب و اوهامه و ایشان هم احتیاج بنایه کرد این است
 عرف محمد بن الا ابن معین که وی گفته اذا قال ضعیف فلیس بثقة پس حدیث سیکه در حق او این لفظ گفته شده
 اعتبار نیست بچشم فلان فیه مقال و لیسین مذکور فیه ضعف الاولی عرف او نیکو و لیسین مذکور القوی اولی و لیسین مذکور
 اولی و لیسین القوی او بعد او یا المرفعی او الی الضعف باهو او فیه خلاف او طبعه او فیه او سلطون فیه او سنی الخفنا و لیسین او
 تکمیل فیه او خود ذاک و اهل مرتبه را بعد و خامسه چون مجتمع شوند حدیث ایشان حسن یا صحیح باشد اجتهاد او و نزو
 اهل اصول عمل حدیث احدیث واجب است یا و سیکه خطایش اکثر از صواب معلوم نگردد یا مثل آن انتهی کار و بهر
 مفید و نحوه فی وجه الغریب السید مرفعی الزبیدی مع اختصار فی العبارة ابن الصلاح گفته و قد قد شغلنا الالهیه
 فی غالب اهل زمانه و لم یبق الامراة اتصال السلسله فی الاسناد فینبغی ان الایکون الشیخ مشهور و البقیه و نحوه
 و ان یکون ذلک ما خود اعم ضبط سماعه من شایعه من اهل الخبره لهذا الشان انتهی گویم و درین زمانه نامرات
 اتصال سلسله سند هم از پا افتاده و وجود شیخ غیر مشهور نفی حکم کیمیا و عقاید کرد و الامر عصبه الله صریح
 معروف بتسأل و در سماع یا سماع حدیث است روایتش مقبول نیست سیکه در حالت سماع بخواب می رود
 یا از آن مشتغل میگردد یا تجدیث میکند اما نه از اصل صحیح یا معروف است بقبول تلقین در حدیث بیه کتاب
 و حفظ یا معروف است بکثرت سهو در روایات نزد عدم تجدیث از اصل صحیح یا در حدیثش شواذ و مناکیر است
 ابن مبارک و احمد و حمیدی و غیر هم گفته اند هر که در حدیث غلط کرد و این غلط را بیان کرد و وی از آن غلط
 رجوع نکرد و اصرار بر غلط نمود و روایت او ساقط شد این الصلاح گفته هذا الذی قالوه لعله اذا ظهر منه ذلک
 وجه العناد فان لم یکن عنادا بان یکون علی وجه التبیق فی البحث فیه نظر انتهی و لا باس باذنی لغاس لا یخجل
 فثم الکلام و کان بعضهم اذا کتب طبقه السماع کتب و فلان و بهو نیس و فلان و بهو کتب حافظ این گفته و
 من باهنا ینبغی التحرر من الکذب کما اکن فلا یحیث الامن اصل معتقدان بجنب الشواذ و المنکرات فقد قال القاضی
 ابو یوسف من تتبع غرائب الحدیث کذب و فی الاثر کفی بالمرکذ بان یحدث کل ما سمع انتهی و هر که غلط شده باشد
 خرف یا ذیاب بصر یا جز آن پس روایتش مقبول است قبل اختلاط و بلی اختلاط مرده و دست و در هر که شک است

مثل علی بن سائب پس احتجاج باین وقتی است که اکابر از وی راوی آمده اند باینکه مثل ثوری شعبه قطان
 گفته اند و در حدیث که شعبه آنها را و آخر از زاذان شنیده و زاذان از عطاء شنیده و عطاء از شاکل و فیم عبد الرحمن
 بن عبد الله بن عتب بن عبد الله بن مسعود است که در زمان مهدی بود و در حدیث الرائی شیخ ناک است و در حدیث ثوری
 شقیان بن عیینه است قبل موت خود و در سال و اما روایت از یحیی بن خالد پس آن سه قسم است یکی بحول العیلة
 ظاهر او باطن او این غیر مقبول است نزد جمهور و ابو حنیفه گفته مقبول است اکتفاء بسلامته من التفسیق ظاهر
 و جماعتی گفته اگر در راوی یا روایت از وی از غیر عدل نمیکند مقبول است و الا فلا و الرابع الاول
 کما فی علی بن سائب و در حدیث العیلة باطن او ظاهر او این مستور است و مختار قبول او است و قطع سلیم
 الرائی و علی بن العیلة فی اکثر کتب حدیث المشهوره فیمین تقادم عهد جمیع روایات معتبره زیرا که امر اخباری بنی حسن
 فیمین را وی مسلم است و نشر حدیثی که در حدیث بیهوشی است و معرفت باطن معتذر است بخلاف شهادت که آن
 نزد جماعتی باشد و بر آنما انیخی و شوازیست پس در اعتبار عدالت و ظاهر و باطن هر دو است و خودی گفته
 المستور بموعدل الظاهر خفی الباطن و حافظ گفته و قریب و ابیة جماعه و رد یا جمهور و تحقیق ان روایة المستور
 و نحوه و مافیة الاحتمال لا یطاق القول بره و الا بقبول لاهل یتقال ہی موقوفه الی استتابة حاله کما جزم بلام تحریک
 و نحوه قبول ابن الصلاح فیمین جرح بخرج غیر منسخر انتهی گویم ظاهر هر کلامش خیانت است در کسی که در کس از وی
 راوی اند و ابو حنیفه و باره مستور بحال گفته مقبول است مادام که جرح او معلوم نیست و شافعی گفته مقبول است
 تا آنکه خاتمش معلوم نشود و حکام و الکلیاعن اکثرین و اصنافی مذکور کرد که متاخرین منشیه قول بقبول بر امتداد بعد
 اسلام کرده اند و باینکه عدالت بر مردم در آن زمان و اما مستور زمانه و پس خود مقبول نیست بنا بر کثرت
 منقاد و قلت شاید و جوینی قائل بوقف شده تا علم حال و حافظ ابن کثیر گفته قریب بقبول اسی المستور بعض
 الشافعیین در جرح ذاک سلیم بن ابوب النضیه و وافقه ابن الصلاح و قد حررت البحث فی ذاک فی المقدمات و اعلم
 انتی نسوم مجول العین قال الحافظ ابن حجر فان منی الراوی و انفر در او و احد بالروایة عنه من مجهول العین کالبهم
 الی ان یوثقه غیر من انفر عنه علی الاصح و کذا من ینفر عنه اذا کان مسلما لانه کانت انتی و سید محمد بن ابراهیم گفته
 فان منی المجول و انفر و احد عنه من مجهول العین و انتی عبد الصمد بن اذ او ثقه ثقة الراوی او غیره قبل خلافا
 لاکثر المحققین و القول قول الاصولیین و وجه قول المحققین انه یتنزل منزلة التوثیق البهم اذا کان اسم الرجل
 و عینه لم یثبت الا من جهة من وثقه فکانه قال حدثنی الثقة و کانوا شهر لاکمن القوی فیه کالبهم و الجواب ان ضروقه
 اجابت الی التعلیل جاز بنا الاجتهاد علیه کالتعلیل فی توثیق العین و جرحه انتی گویم کلام وی روح در توثیق و جرح
 مختلف است اینجا ما ش تعلیل نهاده و در بنای از تنقیح الاظهار و در مثل این مقام گفته انه تعلیل و در جای دیگر

گفته اند من باب قبول اخبار الآحاد وانه من قسم الاجتهاد انتهى و تحقیق این که سید محمد بن اسماعیل در توضیح این
شرح تفسیر الانظار بر وجهی بسیار نموده و در خلاصه در بیان جمول العین گفته و آن هر آن کسی است که علماء او را بی شناختن
بی شناختن نبی شود حدیث او را گزارشت راوی واحد قاله خطیب ابن الصلاح گفته قابل روایت جمول العالم روایت
جمول العین قبول نمیکند و ابن عبد البر گفته من لم یروعه الا و احد فهو جمول عندهم الا ان یکون شهورا بغير حق لما یکره
بن دینار فی الزهد و عمر بن مغدیر کرب فی النجدة و خطیب گفته و اقل چیزی که رفع جمالت میکند آنست که دو کس
از وی روایت کنند از مشهورین العالم و ابن الصلاح روایت خطیب کرده و گفته بخاری در صحیح خود از مردی اسمی
تخریج نموده است حال آنکه غیر خیس بن ابی حاتم از وی راوی نیست و مسلم از ربعه بن کعب سلمی اخراج کرده و جز ابو سلمه
از وی راوی نیست و ابن صیر است از بخاری و مسلم بسوی خرمیج از این جمالت بر روایت واحد و خلاف درین
امر بخلاف در کتاب تعدیل و احیاء و تووید و در جوابش گفته صواب قول خطیب است زیرا که وی این سخن
باجتهاد خویش گفته است بلکه از اهل حدیث نقلش کرده و در ذاب الصلاح بروی عجب است چه خطیب بر جمول
شمار کرده که علماء او را شناخته باشند و این هر دو نزد اهل علم مشهور اند چه مردی از اهل بیعة الرضا و این است
و ربعه از اهل صفه و صحابه بنگنان عدول اند و جمالت با عیان ایشان اگر ثابت شود مضرب نیست در خلاف گفته
این جواب در حق صحابه مسلم است و معلوم نیست که دفع قول او که خلاف درین امر بخلاف در کتاب تعدیل است
چه قسم می تواند شد حال آنکه مستقر شده که عدد و قبول خبر شرط نیست و نه در صحیح راوی و تعدیل او بر ما به صحیح
پس همچنین در رفع جمالت هم مشروط نبود و تسلیم کردیم که خلاف در هر دو سئیه یکسان است لیکن لازم نیست که
را ح و در هر دو یکسان باشد پس اعتراض ابن الصلاح بر خطیب منفع شده و شواکافی گفته جمول العین آنکس است
که مشهر نشده و از وی غیر یک راوی روایت نکرده و مذموب جمول اهل علم عدم قبول روایت او است و بیعت
نیست در آن مگر کسیکه شرط نکرده و در راوی مگر مجرب و اسلام بعده ذکر اختلاف علماء و قبول فقه و غیره درین باب
کرده و گفته و حق آنست که روایت جمول العین و جمول الحال مقبول نیست زیرا که حصول ظن بروی نمی باشد
مگر تا وقت که راوی عدل باشد و دلالت میکنند او را که کتاب سنت بر منع از عمل الظن اکتوا لسان الظن
لا یغنی عن الحق شیئا و قوله لا یحکم ما لیس لک به علم پس اجماع بر قبول روایت عدل قائم است و این
چیز مختص است برای آن عموم پس هر که عدل نیست باقی ماند داخل زیر عمومات و نیز روایتش با این احتمال
مقبول نباشد زیرا که عدم فسق شرط است و در جواز روایت از وی پس لابد باشد از علم مانع و اما ابتدلال
قابل قبول بنویسند و مسلم بن خنک بالظاهر کس قهوی و مزنی و غیره را از حفا خادیت گفته اند که این حدیث را مسلم
بلکه از کلام بعضی سلف است و مگر گیریم که اصلی داشته است تا هم صلاح است لال بر عمل نزع نیست زیرا که صدق

مجهول غیر ظاهر است بلکه صدق و کذب و مستوی و اندواز و نجاشاخته باشی که هشتماد ایشان بر می شد
 مذکور غیر صحیح نقل قول اسلام انما اقصیٰ فجودا سمع و قوله اسلام لعن العباس اومم بدرا اعتذر بانذاکره علی انحر و ج
 قتال کن ظاهر که علی بن ابراهیم و یث عمر و صحیح بخاری انما ناولناکم ما ناولناکم من غیره یعنی من غیره یعنی من غیره
 کما سمع حافض ابن کثیر گفته فاما المبتدئ الذی المسمی او سخی و لم یعرف عینه فاما القلیل روایتیه احد فاما
 علما و گفته اذا کان فی غفلت البعید و القرون المشهور و لم یخیر فانه لیسانس بر وایتیه و مستند بهماست
 و وطن و مقر موقع فی سنه الامام احمد و غیره و کثیر من القلیل و اندک علم اتقی قفت حافض گفته سبب بهالت
 راوی در چیز است یکی آنکه کاهی نبوت راوی از اسم یا کنیت یا لقب یا صفت یا حرفه یا نسب بسیار می باشد
 نیز بخاری از ان شهر میگرد و پس فرمود و غیره آنچه بدان شهر است برای غرضی از اغراض کند و گمان رود که این
 که اسم شخص مذکور است و از نجاشا هالت بحال او هم رسد اتقی نووی گفته این فن خیلی عولیس و معصبت و حاجت
 بسوی آن است بنا بر معرفت تالیس اتقی و درین باب کتاب الموضح لا و باجماع و التفریق تالیس
 و خطیب در ان اباد و وفاد و فرموده و سبقه الی عبد الغنی بن سعید البصری و بعد از او دی ثم العوری و سخی
 کتابه الی صلیح الاشکال و من الی بکلمه محمد بن السائب بن بشر الکلبی تسبیح هم الی جده فقال محمد بن بشر و ستاد
 بعضه هم محمد بن السائب و کتا بعضه هم ابانصر و بعضه هم اباسعید و بعضه هم اباشام نووی گفته و مثل اوست سالم راوی
 از ابوسریه و ابی سعید و عایشه و جودی سالم ابو جابر و بنی مست و سالم مولی مالک بن اوس و سالم مولی شداد
 بن العاد و سالم مولی نصر و سالم مولی المهری و سالم ابو عبد الله و بنی و سالم مولی و سالم مولی شداد و بن
 امر اول است از و سبب بهالت و سبب دوم آنکه راوی مثل الروایت باشد و آخرین از وی بسیار باشند
 و درین باب کتاب و حدان تالیس یافته اعنی من لم یرو عنه الا و احدا اگر چه نامش برده باشد و منجانب سعید بن
 کتاب سلم حسن بن سفیان و غیره و اند و حدان از صحابه جاعتی است مثل عامر بن شهر و عمرو بن محرز و محمد
 بن جهمان و محمد بن یحییٰ که خبر شیخ از ایشان راوی نیست و مثل قدامه بن عبد الله که غیر این بن ناکل کسی از وی
 روایت کرده و مثل سیب بن حزن قرشی که خبر پیشش سعید بن سیب از وی راوی دیگر نیست و غیر ذلک کثیر
 و نیز و تالیس جاعتی درین قسم است منجمله آن کی زهری است که از است و چند تالیس در روایت متفرقت
 و غیره و دیگری از انرا راوی نیست و همچنین مالک متفرقت از و شیوخ مدینه و بعضی آنکا حصول این غمی
 در تعیین کرده اند و این مرد و دست بوجود این قسم احادیث درین هر دو کتاب نیست آنرا را راوی مگر
 یک کس مثل حدیث قیس بن ابی خازم از مرد اسلمی بلفظ این باب الصالحون الاول فالاول که نیست و راوی او
 غیر قیس از خبر البخاری و همچنین سلم حدیث یافع بن عوف غفاری را از حجاج کرده و جز عبد الله بن مسامت که

راوی نیست و همچنین بخاری و مسلم هر دو حدیث سیب بن جزن را در بار وفات ابی طالب اخرج کرده اند
و نیست راوی برای او اگر چه پدرش سعید یکما سبق و این تمام شرح اقرانی از دو امر جهالت است خطیب بغداد
و غیر گفته اند که مرتفع می شود و جهالت بمعرفت علماء و راویان را برایت دو عدل از وی لفظاً خطیب نیست
که حکم العدالة بر روایتها غنیه و بر همین خطابین جیان بخیر فرشی کرده اند

قالوا اما من لم یرو عنه سوی واحد فمثل عمرو ذی الجتر و جبار الطائی و سعید بن جندب و یاروایه عنهم
ابو اسحق السبیعی و جری بن کلیب و قزوخی و قتاده قال الخطیب و الزبیری بن مزین و قزوخی الشیبی و عینی الثور
قال ابن الصلاح و قد روی البخاری للمرواسی و لم یرو عنه سوی قیس بن ابی حازم و مسلم لم یرو عنه بن کثیر لم یرو
عنه سوی ابی سلمة ابن عبد الرحمن قال و ذلک مصیر منما الی ارتفاع اجمال بر روایت واحد و ذلک متجه کما خلاف فی
الاكتفاء بواحد فی التعديل حافظ ابن کثیر گفته قلت هذا توجيه جيد لیکن البخاری و مسلم انما اكتفوا فی ذلک بروایت
الواحد فقط لان هذین صحابیان و جهالة الصحابی لا تقتضی خلاف غیره و الله اعلم انتهى القول و هذا الاثر و علی التمام
المذكور صحیح اینها و الله تعالی فحقت و خلاصه گفته هر که عین و عدالت او معلوم است روایتش مقبول است
هر چند اسم و نسبش مجهول باشد اتقی گویم مثل قول ایشان اخبرنی فلان او شیخ او رجل او یعتنه و ابن فایان
و بر معرفت اسم بهمست لال میکنند بور و دوا و از طریق دیگر تسمیه این حدیث بدان اعتنا تمام و از ان نقیض
تام کرده اند و این مسأله مبهمات است حافظ ابن حجر گفته حدیثی بهم مقبول نیست تا آنکه نام او بر ذریه که شرط
قبول روایت عدالت راوی است و هر که نامش بهم که در عین و شناخته نمی شود و تا بعدالت چه رسد و همچنین
غیر مقبول است اگر چه ابهام بلفظ تعدیل کن مثل آنکه راوی بگوید اخبرنی الثقة زیرا که گاهی این بهم نزدش
ثقة و نزد غیرش مجروح می باشد و هذا علی الاصح فی السلسلة و قد تقدم بیانها انتهى و همین نکته حدیث مرسل است
نمی پذیرند اگر چه ارسال کنند و آن عدل جازم بدان باشد بنا بر این احتمال بعینه و بعضی گفته اند که مقبول است
تسکالاً بظاهر زیرا که جرح بر خلاف اصل است و بعضی گفته اند که اگر قائل عالم است در حق موافق مذہب او
جاری باشد اتقی و در قصب السكر نوشته که بهم غیر مقبول است هر چند ابهام کننده آنرا بلفظ تعدیل آوردند
و هذا علی الاصح انتهى و فیہ باسحمت من الخلاف و سید محمد ابن وزیر بعد قول حافظ ابن حجر علی الاصح زیاده کرده
لما مضی فی المرسل من المنع من دخول التعليق فی الاخبار فی مواضع الاجتهاد و هذا منها و لهذا و بعضهم تعلیق
الصحيح المجزوم لان ذلک یودی الی تعلیق المبتدأ للمبتدأ فی الاجتهاد انتهى بعه گفته که اگر محدثین ايجاب طلب
ظن اقوی درین مقام میکنند پس بر معنی خود دلیل ثابت نگشته و علی علیه السلام حدیث متهم را بعد اختلاف
قبول کرده و حق آنست که مرآت بن غیر خضر اند پس مقدار ظن اقوی تحقق نشود و درین حین رجوع

بسیوی مطلق ظن واجب گرد یعنی نزد قاضی و علمای مجرب و حجتان کنند و اگر اهل حدیث قیاسش نهاده
 کرده اند پس مردود است بوجوه فارقی انتهى یعنی سیان شهادت و روایت پس قیاس یکی دیگر صحیح
 نباشد گویم سیوطی ذکر کرده که تخریر فرق میان روایت و شهادت از امور محدث است و متاخرین در آن
 نموده اند و نهایت آنچه بدان تفریق کرده اند اختلاف در بعض احکام است مثل شرط عدو و غیره و این در حقیقت
 موجب تخالف نیست عراقی گفته است در طلب الفرق بینا حتی ظفرت به فی کلام لازمی فقال الروایة هی
 الاخبار عن امر لا ترافع فیه الی احکام و خلافاً للشهادة قال و اما الاحکام التي یفتقران فیها لکثرة قلم من تعزین کجما
 و اما ذکر منها ما یتسبی انتهى بعد از هشت چیز ذکر کرده و گفته اول عدد است که در روایت شرط نیست بخلاف
 شهادت و این غلبه اسلام در نسبتش چیزی را ذکر کرده اند از جمله یکی همان است مسلمین است از کذب بر رسول خدا صلوات
 بخلاف شهادت زور و دوم انفراد راوی واحد است بحديث پس اگر مقبول نشود این مصلحت بر اهل اسلام
 فوت گردد بخلاف فوت حق واحد بر شخص واحد سوم آنکه میان بسیاری از مسلمانان عدوان می باشد و آن
 حامل ایشان است بر شهادت زور بخلاف روایت از وی صلوات چهارم آنکه در روایت مطلقاً و کثرت شرط
 نیست بخلاف شهادت و بعض مواضع پنجم آنکه در وی حریت شرط نیست بخلاف شهادت مطلقاً ششم آنکه
 شهادت تأنب از کذب مقبول است نه روایت او پنجم آنکه هر که در حدیث واحد دروغ گفت جمیع حدیثش باطل
 او مردود باشد بخلاف کسیکه شهادت وی بزر و یکبار ظاهر گشته پس شهادت سابق او باین کذب منتقض گردد
 هشتم آنکه شهادت کسیکه بیعت نفس خود را دفع ضرر از زبان خویش بدان خواسته مقبول نیست با آنکه و آتش مقبول
 بعد از فرقه ای دیگر میان هر دو تأنب است وجه ذکر کرده که حاجت ایرادش درین محل نیست و خلاصه و غیره
 گفته روایت تأنب از کذب و غیره از اسباب منق در حدیث مردم مقبول است خلافاً لابی بکر الصمیری اگر روایت
 تأنب از کذب در حدیث رسول خدا صلوات علیه السلام مقبول نیست ابد اگر چه تو پایش نیکو باشد که اقاله احمد بن حنبل
 و احمدی شیخ البخاری و الصمیری فی التفتیح و الصمیری فی اطلاق حکم درین باب کرده و گفته من یظن تأنبه
 من اهل النقل بکذب و جناه علیه لم یعد لقبوله یثبوت به یظهر یا من یضعفنا انقله لم یجعله قویاً بعد ذلک و ذلک بما
 افرقت علیه الشهادة و الروایة و الی الی الی لظفر سمعانی گفته من کذب فی خبر واحد وجب نقاطاً ما تقدم من حجه
 انتهى حافظ ابن کثیر گفته و من العلماء من کفرتمو بالکذب فی الحدیث النبوی و منهم من یحکم علیه فی حرز ذلک
 فی المقدمات انتهى و احق شان منیع حدیث خوانان همین معنی است که اگر یکی در آن یک بار کذب گوید یا بخلاف
 و در آن باب مقبول نشود و کیفیت که اگر این همه تخری و احتیاط در دین نمی بود سلامت از شرعیت حق برخواست
 و نجاست از دست بردار و املت صادق و حجت دشوار و مستعذر می شد و امن از دین و امت منقذ میگردید

و این همه عزیت و تبحر الهی و محض و بزرگوار است و حدیث است فردی از افراد است و احدی از آحاد است
 و این انبیا زایشان نیست و کیفیت کار این گروه باشکوه و تعجیل رسول خدا صلوات الله علیه و در حدیث شریف
 و صفت ایشان بنفی تحریف غالین و احتمال مطلقین و تاویل جاہلین وارد شده و از اینجا بصراحت النص ثابت
 شده که هر چه را و هر که را اهل حدیث جرح کنند آن مجروح غیر مقبول بلکه مردود است و هر چه را و هر که را ایشان
 تعدیل فرمایند همان محتج به و مرضی و مقبول است و لکن ازین تقریر فرق در میان مراتب فضایل راجی اجتهاد
 و مراتب احادیث رسول و فقه وی معلوم گردد که میان این هر دو وجوه و ثبوت و روایت و درایت بعد
 مابین المشرقین است **مسألة** سادست مشترقة و سرت مغفلة اشتکان بین مشترق و مغفلة حیث از قومی
 مدعی اسلام است که با وجود بقاء ائمه ائمه سنت مطهرة صحیح بر وجه ائمه و وقوع ترویج کتب حدیث شریف و تواتر
 کثیر صحیح میل بتقلید آراء رجال دارند و بران کار بندند و سببی بجانب کتاب عزیز و سنت مطهره که دلیل
 مثل ثمار است و خزان او همچو بهار بر نماید از نو همیشه منبع ایشان تقدیم اجتهاد بر نصوص معارضه رسول
 با جا و است است و باین همه خود را مسلمان دانست رسول انس و جان گمان میکنند **شرح** شری شری که
 رفت ایمان شری و آدمیم بر آنکه چون ائمه از فقه روایت حدیثی کنند و موعوی غنه از ان کثرت بنفی وی پر و از و
 پس اگر نانی جازم بنفی او است و میگوید که ما رویه او کذب علی او نه و روا حدیث واجب باشد و این را وقایع
 در باقی روایات او نیست که زقال ابن الصلاح و غیره و اگر میگوید که لا اعرفه و الا ذکره او خود پس درین حدین
 نیز قانع در حدیث نباشد علی المختار و اگر یکی روایت حدیثی کرد باز از او فراموش ساخت عمل بران حدیث نزد
 جمهور محدثین و فقهائ و مقلدین ساقط نشود و بعضی اصحاب ابو حنیفه گفته اند که استقاطش واجب است و برین قول
 بنا کرده اند و حدیث ایما امرأة کتحت نفسها بغیر اذن ولیها فیکتابها باطل و هو من حدیث سلیمان بن موسی عن
 الزهیری عن عروة عن عائشة قال ابن جریج فلقیت الزهیری فسالته عن فقه یعرفه و حدیث ریح الزرع بن
 ابی صالح از ابو هریره در فقه و اشهاد و بین و سبیل از از جهت مرضی که در و ما غش عارض شده بود و فراموش
 کرد و میگفت حدیثی ربیعہ عنی حافظ ابن کثیر گفته اند اولی بالقبول من الاول و قد جرح الخطیب کتابین حدیث
 بحديث ثم نسى انتی و صحیح درین محل قول جمهور سبب زیرا که مروی عنه و صد دلیلیان است و راوی از وی
 ثقه جازم است پس رد روایتش با احتمال نمیرسد در خلاصه گفته و قدر وی کثیر من الاکار احادیث نسو باقی روایات
 بهامن سببها هم فیقول احد هم حدیثی فلان عنی انی حدیثه و جرح الخطیب ذلک فی کتاب المعروف و لکن ذکره اتفاق
 و غیره من العلماء الروایة من الاحیاء انتی گویم شافعی روایت از احیاء کرده داشته و حقیقه عمل اجابت بنی
 ساقط کرده پس میان هر دو تفاوت است چه کرده و ساقط یک چیز نیست و در باره کسی که بر حدیث ائمه

می ستاندا اختلاف کرده اند قومی گفته روایتش غیر مقبول است و حدیثش غیر مکتوب و هو قول احمد بن حنبل و
 اسحق بن راهویه و ابی حاتم الرازی زیرا که اخذ اجرت خادم مروت است عرفا و تمت بسوی او طاری باونهم
 فضل بن دین شیع بخاری و علی بن عبد العزیز یکی و دیگران در آن خصیت داده و قیاس بر اجرت تعلیم قرآن
 کرده و قد ثبت فی صحیح البخاری ان احق ما اخذتم علیه جر کتاب الله و بود ابو احسین بن بقور که اجرت میگرفت
 بر حدیث بحجت آنکه شیخ ابوالواسع شیرازی فتوی بخوارش داده بود زیرا که اهل حدیث او را منع میکردند از
 کسب برای عیال وی گویم و شاید که صواب در غیقا مخرج اولی باشد و شک نیست که اخذ حطام فانی این
 دار بی بقا و طلب مزد بر تعلیم شریعت غرض صوابا حدیث مصطفی و سنن رسول مجتبی مشعر به نادت همت
 اخذ و طالب خست از داده و قالت مروت اوست آید و او در این ماجه از عباد ده بن صامت رضی الله عنه که یکی
 از نقباء اصحابه بود روایت کرده اند قال قلت یا رسول الله جل بادی الی تو سوا من کننت الیه لکتاب و القرآن
 ولیست بمال فارمی بهانی سمیل الصدقال ان کننت تحب ان تطلق طوقا من نار فاقبلها و بسط بحث درین سبکه
 و امثال او در کتب فقه است و لباس التقوی ذاک خیر و خیر الزاد التقوی و شک نیست که اکثر علماء حدیث بلکه
 فضلا و فقه را عادت ترک اخذ بر تعلیم دین است قدیما و حدیثا و اما آخذین فقلیل باهم و چه عجب است که اجرد دنیا
 موجب اخلال اجرد آخرت باشد و کدام اجرد که مثل آن فضیلتی در اسلام و مرتبتی در مسلمین معلوم نیست فیما اهل
 العلم اعدوا هو اقرب للتقوی و در مبتدعی که بسبب بدعت خود مکفر نگریده سه قول است یکی آنکه روایتش مقبول
 مطلقا بنا بر نسق او پس چنانکه در کفر متناول و غیر متناول مستوی است همچنان در فسق نیز متناول و غیر متناول
 مساوی است دوم آنکه اگر استحلال کذب برای نصرت مذهب خود نکرده است روایتش مقبول است الا متقبل
 نیست مثل استحلال خطابه از روافض و این قول منسوب بسوی شافعی رح است بموم آنکه اگر ادعای بسوی مذهب
 خودست مقبول نیست ورنه پذیر است و برین اندا که حافظ ابن کثیر گفته و فی ذاک نزاع قدیم حدیثی از ائمه
 علیه الاکثر و التفصیل بین الداعیه و غیره و بعض اصحاب شافعی گفته اند که اصحاب ما در داعیه متفق بر عدم قبول بود
 غیر داعیه مختلف اند و ابو حاتم ابن حبان گفته احتجاج بداعیه نزد ائمه با قاطبه بکار نیست و میان ایشان اختلاف
 درین باب معلوم نموده است آبن الصلاح گفته و هذا عدل الاقوال و اولایا و القول بالمنع مطلقا بعدیضا لعدالت
 عن ائمه الحدیث فان کتبهم طافه عن المبتدعه غیر الداعیه ففی الصحیحین من حدیثهم فی الشهاد و الاصول کثیرا و حفظ
 ابن کثیر زیاده کرده و قد قال الشافعی اقبل شهادة اهل الاموال الا الخطایه من الرافضه لانهم یرون الشهادة
 بالزور لموافقتهم فلم یفرق الشافعی فی هذا النص بین الداعیه و غیره ثم الفرق فی المعنی بینها و هذا البخاری قاهر
 لعمران بن حطان الخاری ما فی عبد الرحمن بن یحیی قائل علی بن ابی طالب و هذا ای مدح من اکبر الدعوة الی الله

والله اعلم انتهى القول وهذا هو الحق الذي لا يخفى عنه وقد حقت ذلك في كتابي هداية السائل الى اوله المسائل
تحقيقا شافيا فليدبر فيه خلاصة مذهب اول سخت ضعیف است چه در صحیحین و غیره از کتب ائمه حدیث
احتیاج به بسیاری از مبتدعه غیر دعوات است انتهى گویم مناوی در تقریفات گفته البعده الفعلة الخالفة للسننة
وفی الحدیث کل محدث بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة فی النار انتهى حافظ ابن حجر فرموده ثم البدعة اما ان يكون
بکفر کان یعتقد بالکفر او بمفسق فالاول لا یقبل صاحبها الجمهور قال وقيل یقبل مطلقا وقيل ان کان لا یعتقد
حل الکذب لنصرة مقالة قبل والتحقیق انه لا یرد کل کفر ببدعة لان کل طائفة تدعی ان مخالفتها مبتدعة وقد مر
فکفر مخالفتها فلو اخذ ذلك على الاطلاق لاستلزم کفر جمیع الطوائف فالمعتقد ان الذی تردد روایة من ان کرام
متواتر من الشرع معلوما من الدین بالضرورة وکذا من اعتقد عکسه فاما من لم یکن بهذه الصفة والضم الی ذلک
ضبط المایه ویر مع ورعه وبقواه فلا مانع من قبوله انتهى وتووی در تقریب گفته ومن کفر ببدعة لم یصح به الاتفاق
سیوطی شراح تقریب گوید کالجسم و منکر علم الجزئیات بعدة در دعوی اتفاق بقول حافظ ابانوی منی مناقشة کرده
و در سبال المطر بر قول حافظ المعتقد الی قوله بالضرورة گفته اما هذا فهو کافر تصریح لانه کذب للشارع وکنه کافر
و کذا معتقد عکسه طایفه من اهل الاسلام والکلام فی روایة هم من اهل الاسلام اذ یکتبوا ببدعة فی الدین وقد عرفت
من کلام حافظ انه اعتمد قبول روایة من اربع بکفر اذ کان ضابطا و اعتقائهم نهائنی علی التکفیر بالالزام
وهو باطل وعلی انه یفتر اهل القبلة بالبدعة وهو خلاف مذهب الاشعرية انتهى شوکانی گفته حاصل آنست که اگر
مذهب مبتدع جواز کذب مطلقا معلوم است روایتش مقبول نیست قطعا و اگر معلوم از نهائش جواز کذب در
امراض است مثل کذب در آنچه متعلق بنصره و هب است یا کذب در ترغیب بطاعت یا ترهیب از محسیت
پس جمهور بر آنند که غیر مقبول است قیاسا علی الفاسق بل هو اولی و یقال القاضیان ابو بکر و عبد الجبار والفرج
والاکامی وآبوا حسین بصری گفته مقبول است و همین است رای جوینی و ابلع او حتی عدم قبول است مطلقا
در اول و درین امراض نیست فرق در بعضی در بیان مبتدعی که کفر ببدعت باشد و در میان مبتدع غیر کفر ببدعت
و اگر این مبتدع مستحیز کذب نیست پس در وی اختلاف است بر اقوال بعدة ذکر این اقوال کرده و گفته حق آنست
که در آنچه داعی بسوی بدعت است و مقوی او است مقبول نیست نه در غیر آن خطیب گفته و هو مذهب احمد و
ابن الصلاح نسبت بسوی اکثرین کرده و گفته هو اعدل المذاهب و اولاه و در صحیحین احادیث مبتدعه غیر دعاة احتجاج
و مستشهاده بسیار است مثل عمران بن حطان و داود بن حصین و غیره و ابوحاتم ابن حبان در کتاب الثقات
نقل اجماع بر آن کرده و ابن دقین العید گفته بعض متاخرین از اهل حدیث این مذهب را مستفق علیه گردانیده اند
حال آنکه این چنین نیست و ابن حطان در کتاب الوهم والا بهام گفته خلاف و غیر داعیه است و اما داعیه پس نزد

چنانکه ساقط است ابو الولید باجمی گفته اختلاف فی الداعیة یعنی آنکه بپذیرد دعوت فاما الداعی یعنی حمل الناس علیها
 فلم یختلف فی ترک حدیثه انتهى و در سبب المطر گفته این مسئله روایت کنایه التاویل بود که ذکر یافت و اما ساقط قبل
 فساق التاویل پس حافظ گفته دوم آنکه بدین متشخصی تغییر نباشد اصلا و در قبول و رد و اختلاف است گفته اند
 مردود است مطلقا و این بعید است و اکثر آنچه بدان تعلیل کرده اند آنست که در روایت کردن از وی ترویج
 امر و تنویر بکار اوست و برین تقدیر باید که از مبتدع روایت هیچ شیئی که در آن غیر مبتدع شریک است نکنند و گفته اند
 مقبول است مطلقا مگر آنکه مستند حل کذب باشد که تقدم گویم اما اعتقاد حل کذب بر رسول خدا صلعم پس آن مردود
 بتواتر حدیث من کذب علی منکره گفته اند که مقبول است مادام که داعی بسوی بدعت خویش نباشد زیرا که تزمین او
 بدعت را گاهی حاصل او بر تحریف روایات و تنویر آن بر مقتضای مذهب خودش میشود و بیانی الاصح و ابن حبان
 اغراب کرده و داعی اتفاق بر قبول غیر داعیه من غیر تفصیل نموده و آری اکثر قبول غیر داعیه اند مگر آنکه روایت
 چیزی کند که مقوی بدعت اوست پس مردود باشد بر مذهب مختار و بهر حال حافظ ابو اسحق ابراهیم بن یعقوب
 ابو جزالی شیخ ابی داود و النسائی فی کتابه معرفه الرجال و در وصف روایت گفته و منهم زانی عن احمی عن السنه
 صادق الوجه فلیس فی حدیثه الا ان یؤخذ من حدیثه مالا یمکن منکر اذ الم یقویه بدعت و این قول متجهست زیرا که علی که
 حدیث داعیه بسبب آن مردود شده ظاهر در آنست که ظاهر مروی او موافق مذهب مبتدع باشد اگر چه داعی نبود
 انتهى و سید محمد بن ابراهیم در مختصر خود گفته و قدیر الاسلام بارتکاب الکبار و تقریر کجا و هو اجماع و شد من قبل الصدوق منهم
 ویرد یکن مساویه اکثر من محاسبه و ان اجتنب الکبار و قدیر الراوی بالبدعه و هی اما بکفر فلا یقبله الجمهور و او
 بمسئوق فقبل من لم یکن داعیه فی الاصح ویرد الداعیه عند الحدیثین قال و القوی فی الدلیل قبوله الا فیما یقوی عتیه
 و تقوی القرآن تهمة و لا یتابع و قد داعی جماعه جله الاجماع علی قبول المتادلین مطلقا و هو مذهب جمهور اهل البیت
 و حجة من ردیم التهمة بالبدعه و حجة من قبلهم علی الصدق مع عدم المانع و منه روایة الثقات للاجماع علی ذلک
 و باید زمر من ردیم من تعطیل علم الحدیث و الاثر کما یعلم ذلک من بحث عن رجال الصحیحین مع بلوغ اجماع فی تنقیح روایاتهما
 و قد اوضح ذلک فی الحواصم و علوم الحدیث انتهى کلامه و درین قول تقویت قبول فساق التاویل است مطلقا
 و بران استلال باجماع و غیره کرده خواه داعی بود یا نه و خواه روایتش مقوی بدعتش بود یا نه و نوی در تقریب
 تقویت قول مبتدع غیر داعی کرده و گفته اند قول اکثریه او اکثر گفته اند صاحبی صحیحین احتیاجا بکثیره من المبتدع غیر الداعی
 و قرانی گفته بل احتیاجی الشیخان بالدعاة فاحتج البخاری بعمران بن حطان و هو من الدعاة و احتج بسبب احب بن
 عبد الرحمن الحمالی و کان داعیا علی الارباب و اجاب بان ابا داود قال لیس فی اهل الامم الا هو الاصح حدیثا من الخوارج
 ثم ذکر عمران بن حطان و اباحسان الاعرج قال و لم یحتج مسلم بعبد الحمید بل خرج له فی المقدمه و قد وثقه ابن معین

انتهی گویم چون باصحت حدیث عمران بن حطان خارجی داعی مانع قائل علی بن ابی طالب بنا بر صدق او در حدیث
 قائل شده اند پس می باید که هر مذهب صدوق مقبول باشد خواه داعی بود یا غیر او و معیار در قبول روایت تنها
 صدوق راوی بود و رسم عدالت و غیره را از میان برانگندد شود و این همه مقتوی قول مقبول مبتدع است مطلقا و کما
 صدوق باشد در سبیل المطر گفته و قد نصرازه فی شرح البقیع و غیره انتهی گویم در نیام بجا است چندست که در باب اول
 الی اوله المسائل بحواب سوال یکصد و پنجم بسط آن کرده ایم و حالش آنست که مدار روایت بر صدق مضبط راوستی
 نه بر عدالت و روایت مبتدع چه اگر صدق و مضبط او معلوم است مقبول باشد هر مبتدع که بود و او را عدالت در رسم
 حدیث حسن صحیح و اخذ ترک بدعت در تعریف عدالت چنانکه جمیع علماء اصول حدیث و کتب خود بر آن اطلاق کرده
 کما نبغی نیست و صحیحین روایت کنشی از مبتدعه و عاصیه آمده کما بینا هناک و کیفیت که از رجال بخاری و مسلم و غیره
 بعضی شیعی و بعضی حرجی و بعضی قدری و بعضی ناصبی بوده اند قد مرع روایت از ایشان ناقض رسم اهل اصول است
 پس صواب قبول روایت مبتدعه باشد علی الاطلاق الا که صدق و مضبط او معلوم نیست و بر تقدیر وجود این
 هر دو چیز برای رد روایتش وجهی موجود نیست و تفصیل این مقام از بابیه السائل باید جست و اما فسق راوی
 پس مردم در تقسیم معاصی بسوی صغائر و کبائر مختلف اند مذمب جمهور تقسیم است و ادله کتاب سنت روایت
 بعده اختلاف کرده اند و آنکه مخصر و عددی معین است یا نه بر دو قول و بر قول بعد و معین اختلاف کرده اند
 در تعداد بعضی کم بعضی زیاد گفته و نوشته اند تا آنکه شیخ ابن حجر کلی در زواجر قریب چهار صد مصیبت ذکر کرده
 و باجماع دلیل دال بر اختصاص در عدد معین نیست و بعضی از آن مخصوص علیه است مثل قتل و زنا و اوطا و شرب خمر
 و سرقه و غضب و قذف و نیمه و شهادت زور و کذب بر رسول خدا ص و گفته اند که کم اصرار بر صغیر و حکم مکرر
 کبیره است لیکن دلیل برین قول که صاحب تمسک باشد نیست بلکه این مقال بعضی صوفیه است که لا صغیره مع الاطرار
 و بعضی که عارفان علم روایت نیز این نظر را حدیث ساخته اند و این صحیح نیست بلکه حق آنست که حکم اصرار حکم اطرار است و اصرار بر صغیر
 صغیره است و بر کبیره کبیره و از اینجا معلوم شد که فاسق را عدالت نیست و مسلم و صحیح خود حکایت اجل بر روایت
 فاسق کرده گفته که خبرش غیر مقبول است نزد اهل علم چنانکه شهادتش مردودست نزد مگمان و جوبنی و حقیقه
 اگر چه اظهار قبول شهادت فاسق کرده اند لیکن اظهار قبول روایتش نموده پس اگر قائلی بدان تفوه کند بسبب
 بالاجماع باشد سانهی و محصول گفته چون اقدام کند بر فسق پس اگر فسق وی معلوم شود روایتش مقبول است
 بالاجماع و اگر معلوم نشود پس مظنون است یا مقطوع اگر مظنون است روایتش مقبول است بالاتفاق و اگر مقطوع
 است نیز مقبول است و قاضی ابوبکر گفته مقبول نیست و دلیل آنست که ظن صدق او را وجهی است چنان
 ظن واجب و معارض جمیع عطیه متقی پس عمل بدان واجب باشد و حجت خصم آنست که منصب روایت لائق

فاقست نیست اتقنی فی الباب آنکه فسق و مجبول است لکن جعل فی فسق فسق دیگر است و چون یک فسق مانع از قبول و اداست باشد پس
 در فسق اولی تر این منع اندر جواب این است که چون فسق بودن آن معلوم شد مقدم فی الجمله بر ادا و بر محضیت نیست خلاف آنکه معلوم شد و
 جواب این جواب است که اطلاع فی ثانوی درین خود تا آنجا که موجب فسق مجبول می شده و اداست بایض و دلالت بر اجتناب او برین خود
 و تمام آن او در آنچه معرفتش بر روی واجب بود اتقنی گویم تحقیق در اینجا نیز همانست که عدالت مشروط اهل علم قبول
 حدیث جزو رسل و بعضی خلص افراد و موافقین غیر موجود است و ادا است حکم رد و قبول احادیث بران تفهیم و بجا
 میش نیست پس راجع قول کسی است که در راوی چیز صدق و ضبط شرط دیگر نمیکند که اقامه قف و تقاضی جرح
 و تعدیل و عدم امکان جمع میان هر دو چند قول است اول آنکه جرح مقدم است بر تعدیل اگر چه معدلین اکثر
 از جراحین باشند و این قول جمهور است که انما علمه ان خطیب الباجی و قاضی در آن نقل اجماع کرده و رازی و
 آمدی و ابن الصلاح گفته چنین است صحیح زیرا که با جرح زیادت علم است که معدل بران مطلع نشد و این قیاس
 گفته و هذا انما یصح علی قول من قال ان الجرح لا یقبل الا مفسر او قاضی اصحاب الشافعی من هذا انما یصح
 و شهد الاخرانه قد تاب منها فانه یقدم فی هذه الصورة التعدیل لان معنی اذلة علم قول دوم آنکه تعدیل
 مقدم است بر جرح زیرا که جرح گاهی جرح بخیری میکند که در نفس الامر جرح نیست و معدل اگر عدل است تعدیل
 نمیکند مگر بعد تفصیل موجب و داین را حادوی از ابو حنیفه و ابو یوسف حکایت کرده و لا بد است از تفهیم این
 قول بخبر مجمل زیرا که اگر جرح مفسر خواهد بود تعدیل ندارد و تمام نخواهد شد سوم آنکه اکثر از جراحین و معدلین تقدیم
 کنند و تحصیل گفته و این بنوعیست زیرا که سبب تقدیم جرح اطلاع جرح بر زیادت است و این بکثرت عدد
 منتفی نمی شود چهارم آنکه این هر دو متعارض اند و تقدیم یکی بر دیگری منتهی به سنگین مزجج و این قول را ابن حباب
 حکایت کرده قاضی در تقریب گوید محل خلاف آنجا است که عدد معدلین اکثر باشد و اگر مستوی است جرح مقدم
 بالا جماع و که اقال الخطیب فی الکفایه و ابو الحسن بن القطان و ابو الولید الباجی و ابو نصر قشیری خلاف ایشان
 کرده و گفته محل خلاف در سهواست پس اگر عدد معدلین بیشتر و عدد جراحین کمتر است پس درین صورت
 عدالت اولی باشد که اقل اتقنی گویم حتی حقیق قبول آنست که این محل اجتهاد است برای قضا و بیشتر ذکر کردیم
 که راجع آنست که در جرح و تعدیل لا بد است از تفهیم پس چون جرح و معدل هر دو با هیچ و تعدیل و تعدیل اتقنی
 کنند بر چه تدریج از هر مزجج درین هر دو مخفی نخواهد ماند و اما بر قول قبول جرح و تعدیل محل از عارف پس
 جرح مقدم بر تعدیل است زیرا که جرح امکان آن ندارد که مبتدا در جرح خود پسوی ظاهر حال کند بخلاف
 معدل که گاهی مستند بطاهر حال میشود و نیز در عارضت کسیکه جرح و تعدیل محل متعارض شده است احتمال
 در آمدن پس مقبول نباشد و به قال الشوکانی جرح در خلاصه گفته اعراض کرد و در دوم درین اختصار از مجموع

شرط مذکور و اكتفا نمودن از عدالت راوی بمستور بودن او و از ضبط او بوجو و سماع وی که نسبت بخطا متوکل
 است و بر و تیش از اصل موافق اصل شیخ یعنی کتاب استاف خود انتهی و در شرح مختصر گفته و بذات و ترک
 فی زمانه نمودن و بالمدین ذلک الاکتفاء انتهی گویم درین زمانه ما این اکتفایز هم شایسته عتقا است فانما بعد
 انما الیه را چون بعد در خلاصه گفته احتجاج کرده است بیهی بر این معنی باینکه حدیث صحیح و جز آن در کتب است حدیث
 فراهم گشته اند و هیچ از آن از جمیع ایه نمی تواند رفت اگر چه در بعض جا نیز باشد مثلاً بخاری در صحیح خود باستیقا
 جمیع احادیث صحیحین را در اختصار پس علم آمد و صحیح کما شئت و بر آن زیاد کرد و بعد بود او و در ترمذی و نسائی
 آمدند و آنچه از صحیح و ضعیف از شیخین رفته بود در آن در کتب خود نمودند و چه گشت که ایه حدیث محفوظ اند
 از آنکه چیزی از احتیاط از جمیع ایشان برود بنا بر همان صاحب شریعت بخت آن انتهی گویم احادیث صحیح
 هر چند در صحیحین مختصر نیست و ایشان استیجاب آن کرده اند لیکن لابد درین اتیان و ترک وجه تخصیص در ترجیح است
 راه اصحیت یا مقاصد دیگر و آنچه از شیخین ترک شد و از اصحاب بن ترک نشد و آنچه از اصحاب بن را بر بتر و ترک
 مانده و دیگران بایر ادش در کتب خود پذیراخته اند غالبش اخبار ضعاف است و بر بنده احادیث این کتب بسته
 نمی رسد و لهذا حکمت الهی اقتضای آن کرد که بر روی بسید طحاکی غیر این کتبش گانه کتابی دیگر در حسن قبول
 و شهرت تام و تیسر عام باقی نماند و از اینجا است که از دیر باز وجود آن معاجم و مسانید و اجزاء قلیل الحصول بلکه
 منقود است و هر که عارفان علم بر وجه اتقان است نیک می شناسد که با وجود صحیحین و بن را بر بتر و ترک
 حاجت بکتب دیگر در دریافت اہمات و مہمات احکام دین و جز آن کمتر بوده است و اگر کتابی از آن کتب امر و
 پیش کسی باشد فی علم جمیع و تعدیل قابل استدلال نیست و کیست که درین زمان سخن برسانید و رجال احادیث
 آن کتب نماید و محتج به را از اسقاط الاحتجاج باز شناسد و شناساند الا من شاء اللہ تعالی و نیز هر قدر احادیث آن
 کتب که ماخذ احکام بود اہل علم محدث بعد بحث و تقییس از میان رلوده و در صحیف خود ایراده کرده و قضاء
 و طرازا نموده اند پس حاجتی و تعلیمی بسوی استحصال آن کتب برای عامل بحیث باقی نیست بلکه هر قدر علم حدیث
 که برای مجتہد مفسر شریعت و طرازا قلیل است نسبت بمخوفات این کتب بسته و باعدای او خالی از مرجع است
 و غالب استدلال اہل برع و اصحاب مذاہب را بر بتر و ترک استعاره شارب خویش با حدیث همان کتب است فلانما بعد
 الیوم فی نتیج ذلک و متفقا و الا ان یقصد احدنہم مزید الاطلاع علیہ و در احادیث این کتبش گانه نزود
 است لال فہم کام احتجاج مراعات مراتب مقررہ محدثین واجب است ورنہ نزود اہل معرفت باین علوم شریعیہ
 احتجاج و استنباط وی مستبر نباشد و آن مبالغہ این است کہ شیخ عبدالحق و بلوی و جم غفیر از فقہا و متکلمین و مفسرین
 و محدثین گفته اند کہ مذہب جمهور اہل حدیث آنست کہ اعلائی مراتب حدیث صحیح متفق علیہ است لیستراخچہ

تنفیذ است بدان بخاری استقریه مشهور است بان مسلم استقریه مشهور بخاری مسلم باشد استقریه مشهور بخاری مسلم باشد استقریه مشهور بخاری مسلم باشد
 آنچه بر شرط خیر بخاری و مسلم بود از این حدیث که التزم است کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترمیم هفت است یعنی
 شرط شیخین بیشتر درین کتاب گذشته و از روی معلوم گشته که ایشان خود که امام شرط ذکر کرده اند و آنچه دیگران
 شرط ایشان قرار داده اند مشهور نیست و مستند آن حاکم بر صحیحین و ایراد احادیث بر شرط و ایشان که این بیست
 و نه است متقدمین محدثین اعتماد بر تصحیح حاکم نمی کنند و کتاب او را از پای اعتبار انداخته اند که بعضی احادیث و صحیح
 یا حسن باشد اما غالبش ضعیف و شاید و منکر و موضوع است و در صراط مکی نوشته غم اندام جامع المستدرک علی صحیحین
 ذکر فی من الاما دیث الضعیفه و المنکرة بل الموضوعه جمله کثیره و روی بحاجه من المجروحین الذین ذکرهم فی کتاب
 فی الضعفاء و ذکر آن تبیین لبحرجم و قد انکار علیه غیر واحد من الایمه هذا الفعل انتهى حافظ ذهابی و طبقات کشفه لاریب
 ان فی المستدرک احادیث کثیره ولیست علی شرط الصحه بل فیها حدیث موضوعه شان المستدرک باخراج او فیه
 لم یثبت المستدرک فانه غرض من فضلاء بسوء تصرفه انتهى گویم حافظ ابن طاهر صاحب تذکره گفته کان فی الحاکم
 شریه التعصب للشیعه و کان لظهور التمسک فی التقدیم و الخلفه و کان منخرفا عن معاویه و الاده و تعظا بهن ذلک
 و لا یقدر منه فیهی زیاد و ذکر ده اما انحراف عن خصوم علی فظا بهر و اما الشیخین فمنظم لما کل حال فهو شیعی غالی لا یخفی
 انتهى و از اینجا ثابت شد که ترک و اتیان اصحاب کتب صحیح سده و ضبط احادیث خالی از حکمت بالغه نیست و مرتبه
 صحیحین اعلی از مراتب باقی سنن است و در عمرات النظر گفته ها اجل کتب حدیث و احادیثها السالمه من الکلام اقراب
 الاثر حدیث تحصیل اللطین و نفس العالم اسکن الی ما فیها منها الی ما فی غیرها و از این شیخ و الناظر فی نفسه ان الضعفاء
 و کان من اهل العلم انتهى و هر گاه که با وجود چنین جلالت شان و رفعت مکان بر احادیث صحیحین مثلا حکم کرده باشند
 پس کتب دیگر که فقهاء و متقدمان اهل آرای برای انتصار شراب خود بدان پناذ میجویند و بی هیچی چسب
 و از اینجا معلوم شد که قول ابن همام که حکم علماء بتقدیم صحیحین بر غیر آنها حکم است عین حکم و خرق اتفاق و ابراق
 و من انصاف و تعصب بر حب محبت جاهلیت است لا غیر و قد سبق التصریح منا بذلک فیما تقدم و شکایت
 که در هر فن و علم سخن و حکم امام و عالم همان فن و علم مستبر است نه حکم عالم فن و علم دیگر پس برابر جمیع ائمه حدیث
 قول واحد این همام فقیه حنفی چه وزن داشته باشد و کجا و خوار القات می تواند شد که ندازد از حدیث است
 و ندازد اعلام جرح و تعدیل و الله یقول الحق و هو یدعی السبیل آدمیم بر آنکه در خلاصه بعد ذکر گفتا و ناس مستوری
 راوی و حدیم و باب حدیث صحیح از جمیع ائمه این شان نوشته که قصد بسمع حدیث بقا و سلسله اسناد است
 که مخصوص باین است حررها الله تعالی است انتهى و اسناد از دین است و اگر اسناد نمی بود هر کسی هر چه میخواست
 میگفت و غلط از صحیح و خطا از صواب متنازع نمی شد و این سلسله با وجود تیر خرابی زمان و زمانیان انقضاء و

علم حدیث و قرآن و قلت اهل ثمار و کثرت ارباب رای و هر چه دیار و هم صابر بنزد و بعضی اقطار ارض بر سبزه
 بفرمای خیر خبر صادق علیه الصلوٰه و السلام که محلّ در العلم من کل خلفت عدوله یقون عینه تحریف الغالین
 و احتمال البطولین و تاویل الجاهلین از خبر اهل السنن و غیر هم و صحیح احمد و مسند احمد و ابن فضال برین
 زمانه آخر و درم قطره یمن و نواحی او هستند چنانکه از کتب تواریخ یمن مثل نفع العود و النفس البانی و جزآن فکاک
 و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان یان و الحکمة یا نیت و در فضائل یمن احادیث دیگر نیز وارد شده پس این موضع
 بسطها اگر چه فی الحال این سلسله بموت اکابر این علم دران دیار نیز رو قلیت آورده و مضاعف از مثال سید محمد بن
 اسمعیل امیر و اولاد اجداد ایشان و قاضی محمد بن علی شوکانی و اختلاف و تلامذّه و اشباه ایشان جمیع الله تعالی
 و قدس ارواحهم خالی گشته **باب چهارم** در تحمل حدیث و طرق نقل و ضبط و روایت وی و درین باب کلمات
فصل اول در اہمیت تحمل باید دانست که تحمل قبل اسلام و بلوغ و روایت بعد اسلام و بلوغ صحیح است و بعضی
 قبل بلوغ را منع کرده اند و این خطاست زیرا که مرزوم بر قبول روایت حسن حسین و ابن عباس و ابن الزبیر و نعمان
 بن بشیر و غیر هم متفق اند و ایشان تحمل حدیث قبل بلوغ کرده اند و همیشه مردم صدیقان را می شنوایند پس اگر
 تحمل قبل بلوغ صحیح نمی بود در اسامی صدیقان فائده تصور نیست و در زمینی که سماع صبی دران صحیح است اختلاف
 کرده اند قاضی عیاض گفته اہل صنعت تجدیدش پنج سال کرده اند و این سن محمود بن سبعت که بخاری را روایت
 او ترجمه کرده و گفته باب تثنی صبیغ الصغیر و گفته اند بلکه وی چهار ساله بود و عمل تاخرین بران مستقر گردیده
 و ایشان حدیث طفل پنج ساله را که سماعت دارد می نویسند و از ادون وی نیز نمی نویسند و حاضر شده باشد
 یا کسی او را حاضر ساخته و بعضی گفته اند صواب اعتبار سماعت هر صغیر است پس اگر قرض خطاب و رد جواب می تواند
 سماع او را صحیح میدانیم اگر چه کمتر از پنج سال باشد و نقل خود کاک عن احمد و موسی السجلی و اگر نمی تواند سماعش صحیح
 نیست اگر چه بنیاد ساله باشد حافظ ابن کثیر گفته صحیح تحمل الصغار الشہادۃ و الاخبار و کذا کاک الکفار اذا ادوا
 ما حملوه فی حال کمالهم و هو الاحتمال و الاسلام و یعنی المبادرۃ الی سماع الولدان الحدیث النبوی و العادۃ المطرودۃ
 فی اہل ہذہ الاعصار و ما قبلہا بعدہ متطاوالت ان الصغیر یتلب حصول الی تمام خمس سنین من عمر و ثم بعد ذلک لیسبی
 سماعا و استأنسا و فی ذلک بحدیث محمود بن الرزیح انه عقل مجتہما رسول الله صلی الله علیه و آله من ولونی و ارجو ان یحسن
 رواہ البخاری فبحلوه فرقا بین السماع و التصور گویند نزد ما مون طفلی چهار ساله را آوردند که قرآن خوانده و نظر
 در رأی نموده بود و جز آنکه نزدیک سنگی میگرفت حاصل نکو قاضی اعتبار تجدید سن کرده و غیر وی اعتبار حال نموده
 و بهو صحیح و برین قول اشکال بحدیث محمود و اردنی شود زیرا که وال بر اثبات سماع مثل او در سن و ذکا است
 نہ بر نفی سماعی و تون او در عمر یا آنکه ذکا و فطنت دارد ابو عبد الله زبیری گفته استحب است نوشتن حدیث

بعد است سال زیر که این عمر جمیع عقل است و موسی بن هارون گفته ابل غیر و کتابت حدیث بجز ده سال
 میکنند و ابل کوفه بجز است سال و ابل شام بجز سی سال و صواب درین زمان آنست که هنگامی که حدیث
 کند با سماع صغیر از اول زمان که سماعش در آن زمان صحیح است زیرا که ملحوظ الآن ابقاء سلسله است پس هر
 دو اشتغال بدو شستن حدیث و تقییدش از حدیث تا ابل برای آن و قابل درین خصوص منحصر نیست زیرا که مختلف میشود
 باختلاف اشخاص حافظان این خبر گشته و من المهم اینست که معرفت سن التحمل و الاداء و الاصح اعتبار سن التحمل بالتبیین و باقی سماع
 و قیود را و اولی و ثانی با حصار جمیع الاطفال تا ابل حدیث و بقیه بون اعم انهم حضروا و لابد فی مثل ذلک من اجازة المسح و الا
 فی سن الطلبی بنسبتان تا ابل از آنکه ولیح تحمل الکافرا لئلا اذا اذاعه الاسلام و کذا انما ساق من باب اولی اذا اذاعه
 بعد توبه و ثبوت عدالتی گویم قودی در رد ایشان شیخ و طالب توسیع بسیار کرده و باجماع چنانکه روایت اصاعفر از
 اکابر صحیح است همچنان روایت اکابر از اصاعفر نیز رواست مثل پدر از پسر و نحو آن حافظان این خبر گفته راوی از
 کتب و کون خود در سن یا تلقای مقدار را روایت اکابر عن الاصاعفر گویند و این اخص است از مطلق روایت آباء
 از ابنا و روایت صحابه از تابعین و روایت شیخ از تلمیذ خود و نحو آن انتی سیوطی گفته اصل درین باب و است
 بنی صلیح از تلمیذ داری است حدیث جساسه را و این حدیث نزد مسلم است نووی گفته فائده و این نوع آنست
 که توهم نکنند که مروی عنه افضل و اکبر از راوی است زیرا که این اغلب است بطور تنزیل اهل علم در منازل آنها
 بنا بر حدیث عایشه که نزد او بود و او در غیر دست و شمله ذکر احفاظ این خبر یعنی نیست مروی عنه را که صفت رتوات
 و راوی اعلم و انصب از دست و فائده دیگر آنست که در سنن ظن انقلاب نرود و این چند قسم است یکی آنکه راوی
 اکبر در سن و اقام و در طبقه باشد مثل روایت زبیری محمد بن شهاب از مالک شاگرد خود و روایت از هری از تلمیذ
 خود و خطیب بغدادی و وی در آن هنگام جوان بود و دوم آنکه راوی در قدر و منزلت اکبر از مروی عنه باشد و سن
 مثلاً راوی حافظ عالم بود و مروی عنه شیخ راوی غیر عالم مثل روایت مالک از عبد الله بن دینار سوم آنکه راوی
 اکبر از مروی عنه باشد از دو وجه مثلاً در سن قدر هر دو مثل روایت عبد الله بن سعید حافظ از محمد بن علی عسکری
 تلمیذ خود و روایت بر قانی از خطیب و ازین وادی است روایت صحابه مثل جابر بن عبد الله ثماله از کعب جابر و روایت
 تابعی از تبع تابع مثل روایت نهیری و الضاری از مالک و مثل عمرو بن شعیب که تابعی نیست لیکن زیاده است
 کس تابعین از وی روایت کرده اند و بعضی گفته زیاده از هفتاد کس که زانی اسباب المطر و اما روایت اصاعفر
 از اکابر که بدان آنها اشارت رفته پس جاده مسلوک غالب است محتاج بیان نیست و خطیب در روایت آباء
 از ابنا و تبیینی کرده و در روایت صحابه از تابعین جزوی لطیف تالیف نموده و صلاح الدین غلامی را در معرفت
 راوی عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه و آله کبیر است و از اقسام گردانیده از انجمله کی خود ضمیر در عن جده بر

راوی است و هو الا بن درگاه خود او را بنام است که اسام بن محمد بن محمد بن زید بن عن جد و عبدالمسلم بن عمرو بن ابیان
و تحقیق ساخته و در هر ترجمه حدیثی از مروی او تخریج نموده و حافظ ابن حجر کتاب در توفیق فرمود و در آن اجماع
کثیر و زیاد کرده و اکثر آنچه در آن واقع شد و تسلسل روایت از آباء است بچهارده پر **فصل دوم**
در طرق تحمل حدیث و آن چند قسم است یکی سماع از لفظ شیخ خود بطریق ائمه باشد یا تحدیث و خواه از حفظ
شیخ بود یا از کتاب و این ارفع طرق است نزد جامع و بزرگ المرتبه می نماید فی التحمل لانهما طریقیه رسول الله صلی
فانه هو الذی کان یحدث اصحابه و هم یسمعون و هی البعد من الخطا و السهو قال الشوکانی فی ارشاد النحول قال القفا
عیاض فلا خلاف فی ان لقول السامع حدیثا و اخبارنا و انما یسمعت و قال لنا و ذکر لنا فلان انتمی و خطبته
ارفع عبارات در اینجا لفظ سمعت بستم لفظ حدیثنا و حدیثی است و نزدیک نیست که احدی در احادیث جاوید
و حکایت و در تدریس غیر سموع لفظ سمعت گوید و نیز خطیب گفته و قد کان جماعه من اهل العلم لایکادون یخبرون
عما سمعوه من الشیخ الا بقولهم انما نسمع ما دین سلمه و ابن المبارک و شیم و نیز بدین بارون و عبد الرزاق و یحیی بن
یحیی و اسحق بن راهویه و آخرون کثیرون و بعض اهل علم لفظ حدیثنا در اجازت میگفتند و از حسن و سستی
که میگفت حدیثنا ابوهریره و تاویل میکرد و بآنکه مراد تحدیث اهل مدینه است و حسن و ان وقت در مدینه بود مگر از
ابوهریره نشنیده و در حال المطر گفته سمعت و حدیثی باینها عبره فی ارفع الصیغ و نه ان اللفظان صحاحین من سماع
و حده من لفظ الشیخ با نفرد المستمع حافظ ابن حجر گفته و تخصیص التحدیث با سماع من لفظ الشیخ هو الشایع بین اهل الحدیث
اصطلاحا و لا یفرق بین التحدیث و الاخبار من حیث اللغة و فی ادعاء الفرق بینا مکلف شدید لکن لما تقرر الاصطلاح
صدار ذلک حقیقه عرفیه تقدم علی تحقیق اللغویه انتهى پس اگر راوی صیغه اجمع آورد و مثلاً حدیثنا یا سمعنا گفت این
دلیل است بر آنکه سماعش همراه غیر بوده و گاهی انون برای عظمت باشد لکن بقلبت حافظ ابن حجر گفته و انحصار
مقدار ما یقع فی الایماء المافیه الثبوت و التخط لا نهما لا تمیل الواسطه و لان حدیثی قد یطابق فی الاجازة و تملیکاً انتهى
در خلاصه گفته است که در آنچه تنها از لفظ شیخ شنیده است حدیثی گوید و در آنچه همراه غیر شنیده حدیثنا و در آنچه
بنفس خود بروی قرائت کرده اخباری و در آنچه از اقرات غیر شنیده اخبارنا در روی خود عن ابن و هب و اخبار لایعلم
و حکما و عن اکثر مشایخ و ائمه عصره و ابن الصلاح گفته با حسن فائق و خطیب گفته با سستی لا یستحق عند اهل العلم کافه
و در صورت شک مختار است که حدیثی یا خبری گوید و به قال ابن الصلاح و البیہقی و حکام ابن القطان مقتضی است
که حدیثنا و اخبارنا سلباً جایز است و اگر برای آنچه تنها شنیده حدیثنا و اخبارنا گوید و برای آنچه در جماعت شنیده حدیثی
و اخباری نیز جایز باشد انتهى و استعمال اخبارنا نزد حفاظ بسیار است تا آنکه جماعتی از اهل علم در لفظ سموع از شیخ جبر لفظ
اخبارنا استعمال نمی کردند خطیب گفته عبد الرزاق و در سموع خود و لفظ اخبارنا میگفت تا آنکه احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه

قدوم آوردند و اورا گفتند که حد ثنا گویان الصلاح گفته این همه اختلاف قبل شیوع تخصیص خبرنا بمقر و علی السبیل
و درین حین کون حد ثنا باشد و لفظ انبانا و ثبانا و انبانی تالی اخبار است تطبیق گفته ثم تیلو اخبارنا انبانا و ثبانا
و هر قلیل فی الاستعمال این الصلاح گفته حد ثنا و اخبارنا رفع من سمعت من جهة اخرى و می اندیش فی سمعت و لالة
علی ان الشیخ روی که و مخاطبه به و فی حد ثنا و اخبارنا دالة علی انه مخاطبه به و رواه الامتی حاصل آنکه ارفع بودن این
هردو لفظ از سمعت بیک جهت است و از ان ارفع بودنش از سمعت در سایر جهات لازم نمی آید پس اعتراض باین
غیر وارد است بعد از این جامع گفته قول این الصلاح مردود است بآنکه سمعت صریح در جماعت بخلاف اخبارنا که اشتغال
در اجازت نزد بعض آمده در خلاصه گفته این رد مردود است بآنکه مقصود شیخ یعنی این الصلاح از لفظ جهة اخرى
نه منقطع اهل حدیث است بلکه مراد از حسب لغت و عرف است یعنی کسی که وی ذکر کرده که ابوالقاسم با وجود وقت و صلاح
در روایت غیر بود و بر قافی بجائی نمی نشست که ابوالقاسم و را می دید و بمصنوع او نگاه نمی شد و از وی سماعت حدیث
میکرد و لکن حد ثنا میگفت نه اخبارنا زیرا که مقصودش روایت غیر بود و حافظ ابن حجر گفته الانباء من حیث اللغه و اصطلاح
التقیدین بمعنی الاخبار لانی عرف المتأخرین فهو الاجازة لکن لانها فی عرف المتأخرین للاجازة و عنقته المعاصر
محموله علی السماع بخلاف غیر المعاصرفا نهما کون مرسله او منقطعه فشرط حملها علی السماع ثبوت المعاصرة انتهى این است
انچه حافظ افاده کرده لیکن اگر معبر از عن کسی است که معروف بتدلیس بوده است پس بر تعبیرش بعین خلاف است
محمول بر سماع از معاصر نخواهد بود و چنانکه حافظ گفته الا من المدلس فانها ای عن نیست محموله علی السماع و بشرط
فی حل عنقته المعاصر علی السماع ثبوت لقائهما ای الشیخ و الراوی عنه بعده گفته و لومرجه لیحصل الا من فی بانی
عن کون من المرسل النسخی و هو التنازع علی بن المدینی و البخاری و غیره من النقاد انتهى و از اینجا دریافت شد که
کلمه عن را نه حال است ^{حاصل} بر اجازت مگر از معاصر و کل بر سماع مگر از مدلس و مگر نیز ثبوت لقاء و صاحب بسالی است و شیخ
شیخ تحقیق توضیحش کرده و اما قول قائل که قال لنا فلان او ذکر لنا پس از قلیل حد ثناست لیکن بمسئوع در مذکره
مجالس و مناظره بین المضمین شبهه و الیق از حد ثنا باشد و اوضع عبارات لفظ قال فلان و لم یقل لی او لناست
و مس ذاک محمول بر سماع است اگر لقا و متحقق است خصوصاً از کسیکه نگوید این لفظ را مگر در آنچه آنرا شنیده است
و تطبیق قال فلان را تخصیص بسماع کرده از کسیکه از عادتش معلوم شده که وی این لفظ را اجز و مستوع نگوید و معین
معروف آنست که این شرط نیست دوم قرارت تمیز بر شیخ است و اکثر قراء و محدثین آنرا عرض نام کرده اند زیرا که
قاری آنرا بر شیخ عرض میکند و شیخ آنرا میخواند و خواه نفس خود و بروی خوانده باشد یا دیگری خوانده و او شنیده است
و خواه این قرارت در کتاب باشد یا از حفظ و خواه شیخ حافظ آن باشد یا نه اگر این اصل نسخه را خود نگذاشته است
یا کلامی غیر از شوکانی گفته و اختلاف آن بده طریقه صحیح و روایه معمول به انتهی و حافظ ابن حجر گفته و الروایه

بهما سائفة عند العلماء، ودر خلاصه گفته و پیروانیه صحیح با اتفاق خلافا لبعض من لایستد به و از ابو ضیفه مروی است
 که روایت از کتاب جائز نیست شوکانی گفته و لا وجه لذلك فانه یستلزم بطلان فائده الکتابه و لا یجوز ان یکون
 الروایه من الکتاب الصغیر المسموع ثبت من الروایه من الحفظ لان الحفظ مطبوع السهو والنسیان والاستنباه و قد استدلوا
 کرده اند در آنکه قرات بر شیخ مثل شنیدن از لفظ اوست در مرتبه یا فوق یا دون اوست از ابو ضیفه و مالک
 و غیره تا ترجیح قرات بر شیخ منقول است بنا بر آنکه در مصورت محافظت از هر دو طرف است و در صورت قرات
 شیخ محافظت از یک طرف است شوکانی گفته و این ممنوع است چه محافظت در هر دو طریق از هر دو جانب است
 انتهى و از مالک و اصحاب و اشیلخ وی از علماء مدینه مروی است که هر دو یکسان است و این مذهب عظیم علماء اجاز
 و کوفه و بخارا است و صحیح ترجیح سماع از لفظ شیخ است و این مذهب جمهور اهل مشرق است و خلاصه گفته شد و در
 این است که شیخ درین حین خلیفه رسول امین و سفیر ابوسوی است و اخذ از وی مثل اخذ از رسول است نهی
 ماوردی و رویانی گفته محل تمییز جائز نیست و در سماع از لفظ شیخ مطلقا حرام است که قرات علی
 شیخ اعمی یا اصم باشد و تمییز اعمی و کدون تمییز جائز نیست و در سماع از لفظ شیخ مطلقا حرام است که قرات علی
 فلان او قری علیه السلام سمع گوید و شیخ بدان اقرار کند و تالی اوست لفظ حدیثا یا خبرنا مقید بقرات بر شیخ و نحو
 آن حافظ این گفته و در واضح و در جواز استعمال حدیثا و خبرنا مطلقا بغیر تقدیر بقید مذکور اختلاف است
 ابن مبارک و یحیی بن یحیی و احمد بن حنبل و نسائی و غیرهم از ان منع کرده اند زیرا که ظاهرش مقتضی آنست که شیخ خود
 قرات کرده است و زهری و مالک و سفیان بن عیینه و یحیی بن سعید قطان و معظم جازمین و کوفیین و غیرهم
 جائز گفته اند و همین است مذهب بخاری بهجت آنکه قرات بر شیخ گویا قرات از شیخ است و نقله الصغیر و الماوراء
 و الروایانی عن الشافعی حتی ان منهم من سوغ سمعت ایضا و مذهب سوم جواز اطلاق خبرنا و عدم جواز اطلاق حدیثا
 و این مذهب فقهی و اصحابش و مذهب سلم و نسائی و جمهور اهل مشرق و اکثر محدثین است و همین است شایع و
 غالب الآن زیرا که در حدیثا اشعار غلط و مشافهت است بخلاف خبرنا و احسن محلی درین باب آنست که ابوحاتم
 بر بعض شیوخ که سماعت از فربری داشت صحیح بخاری خواند و در حدیث او را میگفت حدیثکم الفربری و چون
 از کتاب فارغ شد شیخ را شنید ذکر میکند که وی آن کتاب را از فربری بطریق سماعت نه بطریق قرات
 شنیده است پس ابوحاتم عاده قرات تمام کتاب بروی کرده و همه جا خبرکم الفربری گفت قال الربیع قال
 اذا قرات علی العالم فقل خبرنا و اذا قرء علیک فقل حدیثا قال ابن دقیق العید و هو اصطلاح الحدیثین فی الآخر
 و الاحتجاج لیسین امر لغوی و اما هو اصطلاح نسیم را و ابوالتمیز بن النعمین و ابن فورک گفته میان حدیثی و خبر
 فرق است زیرا که جائز است که خبری را حدیثا باشد که بسوی او نوشته شده و حدیثی جز سماع محتمل دیگر نیست

حافظ ابن کثیر گفته و قد قبل ان اول من فرق بينهما بن وهب قال الشيخ ابو عمرو وقد سبق الى ذلك ابن جرير
والاو ذاعى قال وهو الشائع الغالب على اهل ايش جوبى گفته شرط صحت اين طريق آنست كه شيخ عالم باشد
يا شيخ تميز آنرا سنجوا نديا اگر از دوى تعصيف يا تحريف فرض كنند آنرا ركن بر شاگرد و او را روايت از دوى صحيح نباشد
بعده گفته و اى فرق بين شيخ يسمع اصواتا و اجرا ساليا من تملعها و الباسا و بين شيخ لا يسمع ما يقر عليه است
ابو نصر شيرازى گفته اينكه جوبى ذكر كرده در كلام قاضى يافته نشد چه قاضى تصحيح كرده كه عمل از دوى ميز صحيح است
اگر چه معنى آن نداند و روايت حديث از كسيكه معنى حديث را نمى داند درست است و اين در ضمن من اجماع است الا في
حديث و كذا حديث آمده و رب حامل فقه غير فقيه و رب حامل فقه الى من هو افقه منته و اگر علم را دى بهنى حديث
شرط كنيم بايد كه معرفت جميع وجود آن شرط ناهيم و اين سبب باب تحديث است حال آنكه خود امام تصحيح كرده است
بخوار از اجازت و تعويل بر اين و بسيار است كه مجيز غير محطى باشد جميع آنچه در كتاب مجاز است و موافق جوبى است
درين شرط كيا طبرى و مازنى و شاكرد را بايد كه درين طريقه چنين گويد قواست على فلان او اخبرنى او خشي قوا
عليه و اگر شيخ خواند و گفت اخبرك فلان يا گفت اخبرنا فلان و شيخ مصنفى فاهم غير منكر و غير كه دست اين سماع
صحيح باشد در روايت روا بود اگر چه شيخ بدان نطق نكند على الصحيح بلكه سكوت او و اقرار تلميذ بدان كافى است نزد
جمهور و بعضى شافعيه شمس الدين ابو اسحق شيرازى ابن الصباغ و بعضى ظاهر بطلان شيخ شرط كرده اند و بعضى ظاهر بطلان شيخ بغير تمام
سماع شرط است ابن الصباغ گفته و لا ان يمل به و ان يرويه قال قمرى عليه و هو يسمع و ليس ان يقول حديثى
و خواندن طالب بر شيخ از نسخه او كه شيخ حافظ آن نسخه باشد جدي قوى است و اگر شيخ حافظ آن نسخه نيست و مثل شيخ
در حالت سماع بدست موقوف به مراعى موقوف اهل دست بمنزله اسماك شيخ است خواه شيخ حافظ آن مقرر باشد
يا نه و اهو الصحيح النعمان الرابع و بعضى گفته اند كه اگر شيخ حافظ آن نيست سماع صحيح نباشد و اين قول مردود است
زيرا كه عمل محدثين بر خلاف اوست و اگر اصل بدست قارى است و دوى در دين و معرفت موقوف بدست اولي تر
بصحت است آرى اگر اصل بدست موقوف بدست و شيخ غير حفظ آن نداند و ليس سماع صحيح نباشد حافظ ابن كثير گفته
اختلاف كرده اند و در صحت سماع يا سماع ناسخ يا ابراهيم حرمى و ابن عدى و ابو اسحق اسفرائينى از ان منع كرده و بگويا
بن اسحق ضبعى گفته حضرت گويد نه حدثنائنه اخبرنا موسى بن ماريون آنرا اجازت داشته و ابن مبارك بروى بخوار
ومى نوشت و ابن حاتم گفته نزد عازم و عمرو بن مرزوقى نوشت و دارقطنى جوان بود كه مجلس اسماعيل صفار حاضر
و صفار را ملا ميكرد و دارقطنى جزومى نوشت بعضى حاضرين او را گفتند كه سماع تو صحيح نيست و تو مى نويسى دارقطنى
فهم من براى الاما اختلاف فهم است و مى پرسيد كه شيخ تا ايندم چند حديث املا كرده گفت هيچده حديث و همه را از
ظاهر قلب با سنانيد و متون بيان كرد و گفتمان در تعجب ماند حافظ ابن كثير گفته شيخ ما حافظ عزمى در مجلس سماع مى نوشت

ابن اتم مکتوم و شعبه و غیره گفته اند ازا حدیثی که من لایستی شخصی فلا ترو عنه فلاحه شیطان قد تصور فی مکتوبه
 بقول شما اما حفظ این کثیر گفته و بدو عجیب غریب جداستی و اگر شیخ بعد سماع لا ترو عنه او رحمت علی خیار که
 یا نحو آن گفت و آنرا اسناد بسوی خطایاشک یا نحو آن که در بلکه مجرد منع یا پس از روایت از خود نمود با وجود جزم
 بآنکه انجیدیت و روایت اوست پس این همه بطل سماع و مانع روایت از آن شیخ نیست و اگر تخیص لسماع
 بقوی کرده و بدون علم او دیگران هم شنیده اند پس ایشان را روایت از وی جائز است و نیست التفتات بسوی
 قول شیخ و منع او و نسائی از عمارت بن سکین در یحیی بن حالت سماعت کرده و شیخ ابواسحق اسفراہی بدان
 فتوی داده و قول شیخ خبر کم و لا خبر فلا نامضر نباشد بلکه روایتش جائز بود و حافظ ابن حجر گفته اگر کسی روایت
 کرده و شیخ انکار مروی خود کرده و در نامرد و و باشد یا احتمالا مقبول باشد فی الاصح انتهی و این گویا تقسیم انکار
 شیخ است بدو قسم اول آنکه جزم کند شیخ بکذب مثلاً گوید کذب علی یا مارویت نه یا نحو آن پس درین صورت
 روایت وی از شیخ مرد و دست بنابر آنکه یکی ازین هر دو کاذب است لا بعینه نیست این قانع در یکی ازین
 هر دو بنابر تعارض دوم آنکه این حدیث از شیخ بطریق احتمال باشد مثلاً گوید ما ذکر نه یا لا اعره پس اصح قبول
 این حدیث است چه محتمل است که شیخ آنرا فراموش کرده باشد و بعضی گفته اند مقبول نیست زیرا که فرع تابع
 اصل است در اثبات حدیث پس چنانکه نزد ثبوت اصل ثبوت روایت فرع است چنان باید که فرع در نفی و تحقیق
 تابع اصل باشد و این متعقب است بآنکه عدالت فرع مقتضی صدق است و عدم علم اصل منافی او نیست چه مثبت
 عالم مقدم بر نافی شاکست و قیاس آن بر شهادت فاسد باشد زیرا که شهادت فرع با وجود قدرت بر شهادت
 اصل سمیع نیست بخلاف روایت فافترقا و من مثله ذاک ماروی ان اباهریره کان یحدث بحديث لا عددی
 و الاطيرة و یحدث ایضا بحديث لا یورد و مرض علی مصحح ثم انه اقتص علی بروایة حدیث لا یورد و امسک عن وایة
 حدیث لا عددی فرجع فیہ و قالوا اما سمعناک تحدث به فابی ان یعترف به و مثله حدیث سهیل بن ابی صالح عن ابی
 عن ابی هريرة مرفوعة فی قصة الشاهد و الیمین قال الذی و روی حدیثی به ربيعة عن سهیل قال فقلت سهیل ائت
 عنہ فلم یعرف فقلت له ان ربيعة حدیثی عنک بكذا فکان سهیل بعد ذاک یقول حدیثی ربيعة عنی انی حاشیة عن ابی
 قال عب العزیز و قد کان سهیل اصابتة علة اذ هیبت بعض عقلاء و نسی بعض حدیثه و قد خالف بعض الخفیه و ردوا
 حدیث ابی هريرة فی الشاهد و الیمین کذا فی اسال المطر سوم اجازت احمد ابن فارس صاحب مجمل اللغة گفته اجازت
 ماخوذ است از جواز الماد یعنی ابی که ماشیه و حرث را نوشانیده می شود و یقال منه استجرت فلانا فاجازتی اذا سمعناک
 ما و لما شتیاک و از آنکه یحیی بن طالب علم از عالم استجارت علم او می کند و عالم او را اجازت می دهد و برین تقدیر
 تقدیر فعل بغیر حرف جر و ذکر روایت جائز باشد پس بگوید که اجازت فلانا سموعاتی و گفته اند که اجازت او است

صحیح نزد جمهور از علمای متقدمین و فقهاء و مجاز روایت با اجازت است مطلقا و جماعتی از ائمه منع نمود و احتیاج بخبر
 آنست که اجازت اخبار است بروایات جمله پس صحیح باشد چنانکه اگر اخبار تفصیل میکرد و صحیح می بود و اخبارش
 منقطع نیست بسوی نطق مستحکم مثل قرائت بروی انتہای این الصلاح گفته و فی الاحتیاج تجویز را بموجب تیاران یقینا
 از اجازت ان بروی عنه مرویانه فقهاء خبر و بما جمله و قال الخطیب بن حجر العسقلانی و ما یجوز ان النبی صلی الله علیه و آله
 یروای فی محققه و دفعها الی ابی کریم بحث علی بن ابی طالب فاخذ بامنه و لم یقرأ علیه و الا هو انما یجوز فی اصل الی مکة
 فقیها و قرأها علی الناس انتہی و در سبب المطرفه نوشته و استدلال المیاخی علی صحته بایه مسلم بعث عبد الله بن جحش بعث
 معه ثمانية من المهاجرین و کتب که کتاب او امره ان لا یطرقه حتی یمیر یومین ثم یطرقه فی یومین کما امره فاستقبل امره
 و عمل بمضمونه قال فندما و شبهه حجة فی المناواة و الا اجازة ذکره ابن خلدون فی کتاب العلم و دوم اجازت معین در غیر
 معین است مثل قول شیخ اجز تک و اجز تک کما و کم ان تروی عنی ما رویه او مع عندک من منقذانی او سمو معانی
 او مرویات و ان جمهور علی جواز الروایة بهما و نحو البطل و منه جماعة منهم الجوزی و حافظ ابن کثیر گفته و نه اما يجوز و الجمهور
 این را روایت و عملا انتہی و در سبب المطرفه اختلاف فی اقوی و اکثر و جمهور من الطوائف علی جواز الروایة و او جواز
 بهما انتہی سوم اجازت عموم برای غیر معین گفته اجزت للسنابین او کل اخلا و اهل زکاة فی بعض ادوات
 او حیاتی او لا کل الا کلهم الفلاذی و کلهم الفلاذیة او الموجه بر او کتب فی کل لا اله الا الله
 جمیع عوییه و آنچه شباهت این عبارت باشد و نام اجازت عام برود و ان خلاف است جماعتی آنرا جاز و نوشته تمام
 و ابو الطیب الطبری اما خطیب طلقا رواه شیهة پس اگر مقید بود بعضی خاص شود او لی تر جواز باشد و طبری آن را
 برای جمیع مسلمین موجودین نزد اجازت رواه شیهة و ابو بکر حازمی جوازش از شیخ خود ابی العلاء و غیره از متقدمین
 منابر نقل کرده و دیگران منع کرده اند و این جواز وقتی است که مجاز له اهل بیت روایت داشته باشد و اما اگر اهل
 نیست مثل سبی پس قومی آنرا جاز و نوشته و دیگران از ان منع کرده و حجت خطیب برای جواز آنست که اجازت
 در حقیقت اباحت مخیر برای مجاز له است یا بلکه از وی روایت کنند و اباحت برای مکلف و غیر او هر دو صحیح است
 و لا بد است از تنقید قول قائل بجواز یا نه هر که متماثل روایت نیست وی روایت کنند مگر بعد از آنکه متماثل او
 شود و در سبب المطرفه فان قیمة بوضف خاص که اجزت طلبه العلم ببلد که افا قریب الی الجواز من غیر المقیدة
 قال القاضي عیاض ما یلزم اختلاف فی جواز ذلک و لا رأیت مستلحا له لا محذور و موصوف کقولک لا و لا فان
 و حافظ ابن حجر گفته بهما قریب الی الصوة قریب الانحصار انتہی و قال و روی بالاجازة العامة کثیر جمیع من کثیر
 فی کتاب و زعم علی حروف المعجم کثیر منهم و کل ذلک کما قال ابن الصلاح توسع غیر مرضی لان الاجازة الخاصة
 العیة بلا قرأة شی علی مختلف فی صحته اختلاف قویا عند القدماء و ان کان العمل مستقر علی اعتبار ما عند المتأخرین

ففي دون السماع بالاتفاق فكيف اذا حصل فيها الاسترسال المذكور فانما تنزوا وضعفا لكونها في الجملة خير مما يراود
 الحديث معصدا واسد اعلم انتهى قال البلقيني وما قيل من ان الاصل الاجازة العامة وذكر ابن سعد في الطبقات
 شاعرا عن شاعرنا علي بن زيد عن ابي رافع ان عمر بن الخطاب قال من ادركه فاتي من بني العرب فهو حريس فيه دلالة لان التعلق
 النافذ لا يحتاج الى تبسيط وتحديث بخلاف الاجازة ففيها تحديث وعمل وتبسيط فلا يصح ان يكون ذلك دليلا لهذا
 ولو جعل دليلا لم يصح من قول النبي صلى الله عليه وسلم ولو آتية لكان له وجه قوي انتهى چتام اجازت معدوم مثل قول
 الايشان اجزت لمن يولد لفلان ودران فلان ست خطيب آنرا چا نزدشته واز ابن قرا وحبلي وابن عمرو س مالكي
 حكايته كرده زير كه اذن ست ونسب عياض لعظم الشيوخ قال الخطيب وحجتم القياس التعليق الوكالة وقال ابن الفراء
 ابن عمرو ان الجملة ترتفع عند وجود شيية وتعين الجازلة عندها قال الخطيب سمعت ابن الفراء يخرج لذلك بقوله
 صلعم لما مر زيد اعلى غزوة بموتة فان قتل زيد فجعفر فان قتل جعفر فان رواته فعلق التامير قال سمعت ابا عبد الله
 الدامغانى يفرق بينا وبين الوكيلة بان الوكيل يغزل بغزل الموكل بخلاف المجازة فاقضى ابو الطيب وابن الصباغ وابن الجلاء
 ابطلها كرده در خلاصه گفته وهو الصحيح لانما في حكم الاخبار ولا يصح اخبارا معدوم واما تسليم كنيم كه ان اذن ست
 پس اين اذن صحيح نباشد چنانكه وكالت براي معدوم صحيح نبود آري اگر عطف آن بر موجود كنند وگويد اجزت
 لفلان ولسن يولد له و اجزت له لعقبك ولساك پس نزد ابو بكر بن ابى داود و اجزت و ابن اولى
 بجواز ست از معدوم مجرد و نزد كيه كه آن را جائز ميدارد و حافظ ابن حجر گفته اقرب عدم صحت ست و بچنين
 اجازت براي موجود يا معدوم معلق بشرط شئيت مثل اجزت لك ان شاء فلان و اجزت لمن شاء فلان
 نه آنكه چنين گويد اجزت لك ان شئت انتهى نووي گفته و تعليق جهالت ست و اظهر بطلان اوست و بقطع
 ابو الطيب الشافعي و ابو حنيفة و مالك در وقت هر دو قسم را چا نزدشته اند و شافعي اجازت شى در ثمانى داده نه در اول
 و سبيل الموطر گفته الاجازة للمعدوم كاجزت لمن يولد لفلان و من يولد له او لك و لعقبك ما تاسلوا فافادى ما كوا
 مما اذا افرد بالا اجازة قيا ساعلى الوقت فانه يصح عليه فعل الشافعي ابن ابى داود و اجازة الخطيب الاول و الثبت
 فيه جيزه و قال انه اجازة اصحاب مالك و ابى حنيفة الوقت على المعدوم وان لم يكن اصلا موجودا انتهى حافظ ابن حجر گفته
 و قد جوز الرواية بجمع ذلك سوى الجمهور الملم بتبيين المردونه الخطيب و حكاة عن جماعة من مشايخه انتهى و قال ايضا
 استعمل الاجازة للمعدوم ابو بكر بن داود انتهى گويم سيوطى گفته و ان قال و قد سئل الاجازة قد اجزت لك و لاوك
 و حمل الحجة لعنى الذي لم يولد و ابعد و حمل الحجة معهم ايضا ابو بكر بن ابى حنيفة و در خلاصه نوشته اجازت بر
 طفل غير منير صحيح است قطع به القاضي ابو الطيب قال الخطيب عليه عهدنا شيوخنا يحيزون الاطفال الغيب و لا
 يسألون عن اسنانهم و تميزهم لانها اباحة له و رواية و الاباحه تقع للعاقل و لغير العاقل انتهى گويم سيوطى نزد فقال

الی کسری مع محمد السمرین عند ائمه و امره ان یدفعه الی عظیم الجرجین فذفعه عظیم الجرجین الی کسری ذکره السیوطی حافظ ابن حجر
 گفته شرط کرده اند و در صحت روایت بنا و له اقترا ن او با وزن بروایت و چون این شرط حاصل شد و ارفع النواخ
 اجازت باشد زیرا که در ان تعیین تشخیص است انتهی و این چند صورت دارد و از آنجا که آنکه شیخ کتابی که حاصل سماع
 بتلمیذ و بدیافرع مقابل به بدید و بگوید که با سماعی اور و روایتی عن فلان فار و عنی او اجزت تک روایتی بعده
 آن فرع درست او تملیک یا تا آنجا که آنرا نوشته گیرد باقی دارد و از آنجا که آنکه تلمیذ جزوی یا کتابی که در ان سماع
 اوست بنظر شیخ بگذرانند و عوی آنرا تامل کند و درین تامل عارف متیقظ باشد و آنرا دیده بطالب باز بدید و گوید هر
 حدیثی او سماعی اور و روایتی فار و عنی قاضی عیاض در الملع گفته روایت با بن طریق به بالا جلع جائزست و ما زمری
 گفته نیست شک در وجوب عمل بدان نیست مثنی برای خلاف در ان صیغری گفته و لا نقول جذا و لا اجزنا
 فی کل حدیث نووی گفته انها متشی غرض المناو له و شیخ من غیره الی ان مناو له ایاة تقوم مقام ارسال الیه بالکتاب
 من بلد الی بلد و قد ذهب الی صحة الروایة بالکتابة المجرودة جماعة من الایمة و لو لم یقرن ذلک بالاذن بالروایة کما هم
 اکتفوا فی ذلک بالقرینة و لم یظہری فرق بین مناو له الشیخ الکتاب من یدیه للطالب بین ارسال الیه بالکتاب
 من موضع الی موضع اخر اذا اخلا کل منما عن الاذن انتهی و در خلاصه نوشته که غیر واحد از ایراد حدیث این قسم
 مناو له را عرض می نمایند و گذشته است که قرأت بر شیخ را عرض میگویند پس این را عرض المناو له نام باید کرد و آن را
 عرض القراة باید گفت و این مناو له همچو سماع است در قوت و نیز و جامعی منخط از درجه سماع است و هو الصحیح
 شوکانی گفته و روی عن احمد و مالک و یحیی ان هذه المناو له المقترنة بالا جازة کالسماع و کما ان الخطیب عن ابن
 خزيمة انتهی و حافظ ابن حجر گفته فان ما ولی الشیخ التلمیذ الکتاب و استرده فی الحال فلا یتبین رفعیته لکن
 زیادة مزیه علی الاجازة المعنیة و هی ان یحجیه الشیخ روایت کتاب معین و یعین که کیفیت روایت له و اذ خلعت
 المناو له عن الاذن لم یعتبر بها عند الجمهور انتهی و قال الحاکم ان هذا ای عرض المناو له سماع عن کثیر من التقنین
 و حکوه عن مالک لنفسه و الزهری و ربیعہ و یحیی بن سعید الانصاری من اهل المذنبیة و علقمة و ابراهیم شمعونی و الکوفیة
 و قتادة و ابی العالیة و ابی التوکل النابجی من البصرة و ابن وهب و ابن القاسم و شیب من اهل مصر و غیره من
 اهل الشام و الحراق و نقله عن جماعة من شیخه قال ابن الصلاح و قد خلط فی کلامه عرض المناو له بعرض القراة
 ثم قال الحاکم و الذی علیه جمهور فقهاء الاسلام الذین افتوا فی الحلال و الحرام فانهم لم یروه سماعاً و بد قال القضاة
 و البزوفیة و احمد و یحیی و الثوری و الاوزاعی و ابن المبارک و یحیی بن یحیی و البویطی و المزنی و علی بن یحیی و ابی یحیی
 و الیه فیهما و الیه نذهب انتهی و از آنجا که آنکه شیخ سماع خود را بتلمیذ و بد و اجازتش فرماید و باز آنرا از روی
 بپسند و این دون با سبق است پس اگر این حمل یا مقابل به که موقوف بموافقت اصل است بیاید و روشن

او را جازز باشد و در صورت حریت کثیره او بر جازز مجزوه در معین ظاهر نمی شود و جماعتی از اهل فقه و مومل
 بدان تصریح کرده اند و اما شیوخ حدیث قدیم و حدیث پسن ای وی حریت می نمایند و از آنکه طالب تفسیر خود را در گویند
 روایتیک فناء و لکنیه و اجزائی روایت و شیخ آنرا به پذیرد و بغیر نظر تحقیق در روایت وی و این باطل است آری اگر
 بخبر و معرفت طالب و وثوق دارد و بران عتقاد کند این جازز صحیح باشد چنانکه قرات او معتدست و اگر چنین گوید
 که حدیثی با فیه ان کان روایتی مع براتی من الغلط نیز جائز و حسن باشد قوی دوم مناولت آنست که مجزوه
 از جازز باشد و آن چنان است که شیخ طالب کتابی بدو گویند یا سماعی من فلان و بر منقول اقتصار نماید
 و گویند یا روه عنی پس صحیح آنست که روایت بدان جائز نیست و به قال الفقهاء و اهل الاصول منجم ابن الصلاح
 و النووی و عابو اومن جوزد من الحدیث و خطیب از قوی حکایت جواز روایت بدان کرده و به قال ابن الصباغ
 و الرازی و وجه جواز آنست که قول شیخ یا سماعی بالاقتصار مثل قول او حدیثا فلان بالاقتصارست و چون از
 شیخ حدیثی شنید روایت آن حدیث از وی جائز است اتفاقا پس این نیز قیاسا علیه جائز باشد و چنانکه در
 حدیث شرط نیست که چیزی که او اجازه احوادث نمک گوید همچنان در اینجا نیز شرط نباشد و درین عین هیچ فرق میان
 هر دو صورت نیست مگر با جهل و تفصیل و این خوابان آنست که حق درین سلسله با حدیثین باشد و الله اعلم در خلاصه
 گفته زهری و اما که اطلاق حدیثا و خبر نادین قسم مناوله جائز و شسته اند و این لائق بمنزله کسی است که عرض
 مناوله المقروءه بالا اجازه را سماع میگردد و از ابو نعیم احمد ثمانی و غیره جاززش در جازز مجزوه
 از مناوله آمده و قول صحیح که جمهور و اهل تحریر بر آنند منع ازان تخصیص و عبارت مشعر با جاززست که حدیثا
 اجازه او مناوله او را و ناوا جاززنی او ناوا لینی و مانند آن و قومی از متاخرین اصطلاح کرده اند بر اطلاق انبانا
 در جازز و قومی آنرا اختیار کرده و بهیچ بسوی آن میل نموده و این حمدان گفته کل قول البخاری قال لی فهو
 عرض و مناوله طریق پنجم مکاتبت است و آن چنان است که شیخ سماعی خود را برای غائبی یا حاضری بخط خوش
 بنویسد یا او را اذن کتابتش بدو و این نیز دو گونه است یکی آنکه مقرون با جازز باشد باین طور که بسوی
 وی چنین بنویسد اجزت لک مکتبته الیک و لک و کتبت به الیک خواه آن از عبارات و این در صحت و قوت مثل
 مناوله مقروءه با جاززست دیگر آنکه بخبر و از جازز باشد باین طور که شیخ بسوی وی چنین برگرد که حدیثا
 فلان و قومی ازان منع کرده منم الما و وی و بسیاری از متقدمین و متاخرین و غیره واحد از شافعیان و اصحاب
 اصول آنرا جائز نوشته منم ابوب المنصور و الیث در خلاصه گفته و بهو الصحیح المشهور و ذاک عندهم معدودی
 المسند الموصول و فیما اشعار قوی بمعنی اجازه فنی و ان لم تقرن بالا اجازه لفظا فقد تضمنت معنی و لکن فی
 معرقة خط الکاتب و شرط بعضهم البیة و بهو ضعیف انتی و لوی گفته و بهو الصحیح المشهور بین اهل الحدیث و یوجد

فی سنی محکم کتب الی فلان قال سنی فلان و المراد به نداء و هو معمول به عند هم معدود فی المصنوع الاشارة معنی
 الاجازة و زاد السمعانی فقال ہی اقوی من الاجازة سیوطی شرح تقریب گفته و هو المختار بل و اقوی من اکثر
 مصنفات السانلة و فی صحیح البخاری فی الایمان و النذور کتب الی محمد بن بشیر و لیس فیہ بالکتابتہ عن شیوخہ غیر و بعد
 نووی گفته ثم الصحیح ان یقول فی الروایة کتب بما الی فلان قال حدثنا فلان او اخبرنی فلان کاتبه او کتابته او
 نحوه و لا یجوز اطلاق حدثنا و اخبرنا انتهى و حسب الی المطرز یا و کرده و هذا كما مراد مخالف لما قال الحافظ انه الاصح
 و اشیرنا الیه بقولنا هذا الاصح القول فی العلوم مشکوکی گفته و کیفیت الروایة ان یقول کتب الی او اخبرنی کتابتہ فلان
 الکاتب قد ذکر الاخبار فی کتابه فلا یس یقول اخبرنا و جواز الزی ان یقول التلمیذ اخبرنی مجرد عن توکر کتابتہ قال
 ابن حقیق العیاد اما التقدیر بقوله کتابتہ فیضی ان یمکن هذا بالان القول ان کان مطابقا جازا اطلاقه و لا یکن العمل
 مستمر علی ذلک عند اکثرین و جواز الی بن سعد اطلاق حدثنا و اخبرنا فی الروایة بالکتابتہ و قاضی عیاض گفته
 ان الذی علیه یجوز من ریای النقل و غیرهم جواز الروایة لا حدیث الکتابتہ و وجوب العمل بها و انما داخله فی السند
 و ذلک بعد ثبوت صحتهما عند المکتوب الیه و لوقد بانها عن کتابها و منع قوم عن الروایة بها منهم المازری و الروایة
 و من نقل عنه انکار قبولها الحافظ الدارقطنی و الاودی و حافظ کتابت را در ترتیب منتهی نموده و نووی از ترتیب پنجم
 گردانیده و کذا صاحب الخلاصة و ششم اعلام را و ششم وصیت را و ششم وجادت را مقرر ساخته و مشکوکی کتابت را
 مرتبه سوم نشان داده و متا و کبر را چهارم و اجازت را پنجم مقرر نموده و حافظ تصریح به ششم نکرده و در وجادت
 و وصیت و اعلام اذن شرط نموده و برای اینها ذکر تب نکرده و حسب الی المطرز گفته و الامر بین و هذه الاصطلاحات
 تتميز بها الروایات و قد بسطنا القول فی هذه الصحیح فی شرحنا علی تنقیح الانظار انتهى و هم جعل کلام ان نسبت که کتابت
 مقتضی اجازت باین طور که شیخ بسوی تمیز خود بهولیه است من فلان کذا و قد اجزت لک ان تروی عنی و ضابط
 معروف باشد جائز است پس اگر این کتابت مجز و از اجازت باشد روایت بدان نزد بسیاری از متقدمین جائز
 بود و اما اگر این معانی گفته که آن اقوی از مجرد اجازت است و کیا طبری گفته بمنزل سماع است زیرا که کتابت احد
 اللسانین است و آنحضرت صلعم چنانکه تبلیغ حاضرین بخطاب میکرد تبلیغ غائبین بکتاب می فرمود و بعدالین خود
 گاهی می نوشت و گاهی قاصد میفرستاد و بهی در دخل گفته الآثار فی ذلک اکثره من التابعین فمن بعدهم و فیها
 دلالة علی ان جمیع ذلک واسع عندهم و کتب البی صلعم شاهدة لقولهم قال الا ان ما سمعته من الشیخ فوجدته او قرأ
 علیه و اقرب الی بالقبول مما کتب به الیه لما یخاف علی الکتاب من التفسیر و طریق ششم اعلام است و آن چنانست
 که شیخ طالب العلم کند و بیاگایاند که این کتاب وایت یا سماع اوست و برین قدر اقتدار کند و نگویاید و
 یا مانند آن و این ششم روایت جائز است نزد بسیاری از اهل فقه و حدیث و اصول و اهل فقه منتم ابن جریر

و این الصباغ تا آنکه بعضی ظاهریه گفته اند که اگر شیخ طالبی گوید نه در روایتی لا ترجمه یعنی تا هر دو پیش از آن
 شیخ جابر نیست کما تقدم فی السمع و صحیح است که روایت مجرب و اعلام جابر نیست و به قطع بعضی الشافعییه و غیره
 المحققون زیر که گاهی آن کتاب سماع اوجی باشد اما اذن در روایتش نمیدهد بنا بر خطی که در آن میداند لیکن عمل
 بدان صحیح است اگر سندش نزد وی ثابت شده که ذوقی خلاصه گویم ظاهر است که روایت با سلام جابر باشد اگر چه
 شیخ از آن نمیگوید چنانکه در سماع و فرق اجمالی و تفصیلی قاضی و در قیاس نیست و الله اعلم و طریق هفتم و چهارم
 و آن مصداق و حدیثی باشد یعنی مولد غیر سمیع از عرب است و مثالش آنست که یکی بر کتابی بخط شخصی را گفت
 شود و در آن کتاب احادیث باشد که روایتش میکند و اگر از این واجد از آن شخص سماعت مکرره است و در آن
 اجازتی حاصل ارد و نه بخوان پس این واجد را میسرند که بگوید و جرت او قرأت بخط فلان اوفی کتاب فلان
 بخطه حدیثا فلان و باقی آنجا و وقت را سماع کند یا چنین گوید و جرت او قرأت بخط فلان عن فلان و باقی را ذکر نماید
 حافظ ابن کثیر گفته و یقین بر اکثر فی مشبه الامام احمد یقول ابنه عبد الله و جرت بخط ابی جی ثنا فلان و لیست فی الحزین
 و عمل برین و جاده قدیمه استمر آمده و آن از باب مرسل است جز آنکه شوبی از اتصال او در نقل و جرت بخط
 فلان و گاهی بعضی از ایشان بدین پس کسی که کتاب بخط وی یافته اند و از او ذکر کنند و در آن عن فلان و قال
 فیہ فلان گویند و این تدلیس قبیح است اگر بنویسم لقا و سماع نزد وی شود و بعضی در اینجا راه جزاف سپردند و اطاعت
 مدتها و خبر نامزد و جاده بزرگ و در این برابر قاعش انکار کرده اند در ظاهر گفته اگر حدیثی در تالیف شخصی است
 لیکن بخط او باشد پس جابر را میسرند که چنین گوید و ذکر فلان اوفی کتاب فلان اخبار فلان و این مشتطع است و از غیر
 اتصال ندارد و این همه وقتی نیست که وثوق داشته باشد بلکه این خط یا کتاب است و اگر وثوق ندارد و چنین
 بگوید یعنی عن فلان او و جرت عن فلان و نحوه او قرأت فی کتاب یا خبر فی فلان از بخط فلان اوفی کتاب طاعت اند
 بخط فلان اوفی کتاب ذکر کاتبه ابنه فلان اوفی کتاب قبل از بخط فلان و چون نخواهد که نقل کند از کتابی منسوب بسوی
 مصنفی بگوید قال فلان کذا بگوید و وثوق بصحت آن نسخه داشته باشد باین طریق که بمقا بله آن کتاب بنویسند
 کرده است یا که اسم نقد دیگر آنرا بر اصول متعدده بمقایله نموده کما تقدم و اگر این چنین کتاب بخوان نباید که
 چنین گویند یعنی عن فلان کذا او و جرت فی نسخه من الکتاب الفلانی و نحوه و اکثر مردم درین اعداد تسامح کرده اند
 باطلاق لفظ جازم درین مقام بغیر تحریری و ثبت یکی از ایشان مطالبه کتابی منسوب بسوی مصنفی میکنند و از آن
 نقل می نمایند بغیر آنکه وثوقی بصحت نسخه داشته باشد و بگوید قال فلان کذا پس اگر مطالب شخصی عالمه و معروفی است
 که در غالب احوال بروی سابقه و محول عن نسخه شخصی نمی نامند امید است که او را اطلاق لفظ جازم در آن روا
 باشد و الی هذا استمر و کثیر من المصنفین فیما نقلوه من کتب الناس انتهى گویم این آفت و بلازاده بسیاری اند

مدعیان علم زده از بهر کتاب که بدست ایشان آمد کورانه فکر اندازان نقل بر مدعیای خود آوردن گرفتند و هیچ
 مساللات بجهت آن کتاب و دریافت مولفش نکردند تا آنکه از کتابی نقل می کردند که هرگز نام مصنف و زمان او را
 نمی شناسند و نمیدانند که این شخص از علوم در کدام مرتبه بود و چه تہذیب داشت و این همه مصیبت است از ترک اقامت
 سلسله اسناد و برپاشده است و بعدی عام گردید که خلاصی از آن امر و تسخیل است الا ناشاء اللہ تعالی و من عسر
 بر حمتہ و ہم چند اہل حدیث این معنی را در بار کتب جاوید و کتب دیگر کرده اند چنانکہ از منبعی شان در کتب اصول حدیث
 معلوم می شود لیکن عام داشتن آن در کتب جمیع علوم شریعت احو و اذلی است و لهذا بعضی فقہاء نقل از کتاب
 غیر مشہور و متداول در اہل علم منع کرده اند و بر روایت آن کتاب و وثوق ندارد تا با احتیاج و متسک چه رسد کہ
 جزم بر وجہات محض با عدم اقامت سلسلہ روایت و اسناد و فتح باب تحریف و تبدیل است و ہرگز اعتماد و انشاء
 عارف کتب فقہ مذاہب نیک می شناسد کہ صد ہا بلکہ ہزار ہا سلسلہ فقهی است کہ در کتب فتاوی و ما شبہا منسوب
 بسوی ائمہ مذاہب است و ہرگز صحت این انتساب از ان ائمہ بیاید ثبوت نمیرسد و ممکن نیست کہ عالمی از علماء دنیا
 تصحیح آن نام نام مجتہد خود بحدیث اہل علم حدیث می تواند کرد حق سبحانہ و تعالی از مردودترین وجہات اہل آثار را
 جزای خیر دید کہ این سلسلہ روایت و پیچ و پود پیچ درایت علم حدیث باشد یا علم فقہ یا کہ اہم علم دیگر از علوم
 شریعیہ و الیہ از دست خود و نمیدہند و ہند ہرگز بنا بر مولفش یا نام مولفش حاصل بسیارند و در تصحیح عبارات نقل
 آن مسالئہ شدید کار می برند و چنانہ کہ ہر مذکورہ موصوف اند بخلافت بر زبان محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 من کل خلف عدو لہ و در حدیث معتقد شدہ اند بخی احتمال بطریق و تحریف غالبین و تاویل جاہلین و ہمیشہ
 در ہر زمان و در ہر قطر و مکان کاری را با ایشان ہمین است جز خدا و رسول حق دیگر را کہ مضاد ہم کتاب و سنت
 باشد گوش نمیکند و بدون صحت سند و ثبوت روایت تا صاحب کتاب بر محض وجہات عمل نمی فرمایند و بعد
 صحت وجہات در خدا و خدا و فرع ماکہ رہتہ تقصیری از خود راضی نمی شوند و ہمیشہ عرض مجتہدات و فتہیات
 و تفاریح فتاوی بر قرآن و حدیث و قبول موافق و رد مخالف شیعہ لازمہ و قرات ایشان است الا یکا و نیک
 عنہم جز اہم ائمہ احسن الحجہ را باقی ماند آنکہ علی اعتماد علی الوجاہہ جائزہ است یا نہ پس حافظ ابن کثیر گفتہ
 الوجاہہ نیست من باب الہروایۃ و انما ہی حکایۃ عامہ جدہ فی الکتاب انتہی و منقول از سنیین و فقہاء و کاتبین
 و غیر ہم عدم جواز است و منقول از شافعی و طائفہ از نظار اصحابش جواز است و بعضی محققین از شافعیہ
 بوجوب عمل بدان نزد حصول قطع کردہ اند و جزم نمودہ در خلاصہ گفتہ و نہاد ابو الصبح الذی لا یجہ فی ہذہ الا ان
 غیرہ لانه لو وقف العمل علی الروایۃ لانسد باب التقدیر شرط الروایۃ انتہی و نحوہ قال ابن الصلاح حافظ ابن کثیر
 و قد ورد فی الحدیث عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انما قال اتی الخلق اعجب الیکم یا ما قالوا الملائکہ قال و کیف لا یؤمنون و ہم عند

بهم و ذکر و الالباء فقال و کیت الایسون والوحی نزل علیهم قالوا فحق قال کیت لاتؤمنون و اما بین الظکر
 قالوا امین یا رسول الله قال قوم یا قون من بعدکم حمیدون صحابو نمون بانیا وقد ذکرنا الحدیث باسناد ولفظه
 فی شرح البخاری و بعد الحمد فی قوله من علی بالکتاب المتقدمة بحجج و البوابة لنا و الله اعلم انتهى گویم این وجوآت
 در باره کتب معتدله صحیح علم حدیث صحیح است و اما در حق کتب دیگر علم پس لابد است از قید حصول ثقت بر این موفقت
 او بار و ایات صحیح تا به غیر خبر در کتب حادیث و اما مثل صحاح مستدرک و آنچه ما با با حادیث و در سبب الی المطر گفته لابد است
 از اذن و در روایت بوجوآت یا بصیبت یا اعلام پس هر کدام ازینها که خالی از اذن باشد لائق اعتبار نبوده و بلکه هیچ اعتبار
 عامه که در و حافظ این حجر گفته و کذا کما شتر طر الا اذن فی الوجوآت و هی ان یجب بحفاظ یعرف کاتبه فیتقن و جودت بحفظ
 فلان و لایسوغ فیہ اطلاق خبر فی خبر و کذا الا ان کیون کذا من اذن بالروایة عنه و اطلق قوم و کذا فخطوا و کذا
 الوصیة بالکتاب و هو ان یوصی عند موته أو سفرو الشخص منین یا علیه و الاصول فقد قال قوم من المتقدمین جوز لان یوصی
 بتاک الاصول عنه بحجج و هذه الوصیة و ابی ذکاک الجمهور الا ان کان لزمه اجازة انتهى بطریق هشتم و صیبت است و ان
 چنان باشد که شخصی را وصیت کند یا بگوید فلان کتاب اگر روایت میکنم از من روایت کن پس بعضی صفت معنی را
 رخصت روایت آن کتاب موصی به داده اند و گفته اند او را رسید که کتاب مذکور را از موصی روایت نماید و این را
 مشایبه بنماید و اعلام داشته اند در هر روایت ابن الصلاح گفته و این تعبیر است بلکه زلت عالم است یا متناول گیرانکه
 مراد وی روایت آن کتاب از وی بطریق وجوآت باشد کذا فی الباعث ان تعینت فصل سنوهم و کینیت روایت
 حدیث و در آن چند نوع است **نوع اول** آنکه قوی در روایت تشدید کرده و بعد از اطر رسیده و دیگران در آن
 تساهل در زبیده و بتقریر اگر امید بعضی شده و این گفته اند نیست حجت مگر در آنچه روایتش را حفظ خود نموده و این
 مروی است از امام ابو حنیفه و مالک و ابوبکر صید لانی و دیگران که گفتا بنیوت سلع را وی برای آن کتاب کرده
 و هم الجمهور اگر چه بخط غیر وی باشد و هر چند نسخه اش از وی غایب گردیده اگر غالب بر ظن سلامت آن نسخه از
 تغییر و تبدیل است الا سیاقی که این سخن بخبر کسانی باشد که تغییر کتاب برکنند و غالب احوال مخفی نمی ماند و بعضی ثقاتین
 گفته اند که روایت از نسخ غیر مقابل باصول جائز است بحجج و قول طالع الشیخ که این روایت است بغیر ثقت از شیخ
 و بدون نظر در نسخه و بدون تصدیق طبقه سلع او و خاک ایشان را در طبقات مجروحین شمرده و این بسیار است و قوی
 از اکابر علماء و صلحا و قاطی آن کرده و مصواب مذهب جمهور است و آن توسط است میان اقراط و تقریط پس اگر
 در تحلی و ضبط و مقابله قائم یا تقدم است روایت از وی جائز است **نوع دوم** آنکه روایت ضعیف است اگر چه
 مسنوح خود را محفوظ نداشته باشد و در ضبط و حفظ کتاب استعانت بکلام گفته نموده و نزد قرات بروی احتیاط
 بکار برده و بروی که غالب بر ظن سلامت آن از تغییر باشد خطیب گفته بدیاری همچو ضعیف است وجه خوش گفته

زیرا که گوید دل بتر از کوزه چشم است فسخ مصحح آنکه اگر در کتاب خلاف ضبط خود یا در جمع کند بسوی کتابی که
 از وی یاد گرفته است و اگر از زبان شیخ نقل کرده است اعتماد بر حفظ او نماید اگر تشکیک نیست و ذکر هر دو مناسب است
 باید که چنین گویند یا کذا فی کتابی که او اگر غیر وی در آن مخالف است چنین گویند یا کذا فی کتابی که او اگر یکی
 خود را در کتابی یافته است و آنرا یاد ندارد پس از این توضیح و بعضی شافعی عدم جواز روایت مروی است و نه در باب
 شافعی و اکثر اصحاب و ابوابی یوسف و محمد جواز است و چون منتهی صحیح بشرطیکه سماع بخط او باشد یا بخط کلام ثقیف
 و کتاب مصون باشد و غالب بر ظن سلامت او از تغییر بود و بر وجهی که فیض بسوی می سلکن گردد و اگر روایت کتاب
 مثل بخاری مثلا از شیخی وارد بوده و بخیر غیر مقابل بر اصل شیخ یا فاضل سماع شیخ نیافت لیکن نفس و سلکن
 بر حسب آن نسخه است پس بنصورت حافظ ابن کثیر گفته یکی از خطیب عن عامه اهل الحجاز ما منتم من الروایة
 بذاک منہم الشیخ ابو نصر بن الصبیح الفقیه و یکی عن ابوب محمد بن بکر البزجانی انہما رجعا فی ذاک قلت الی ہذا الخ
 وقد توسط الشیخ لقی الذین ابن الصبیح فقال ان کان ابن بکر بن شیخ الاجازة جائز تروایتہ و انسہم اہل السماع چنانچه
 آنکه در شیخ السنہ گفته قومی بسوی اتباع لفظ حدیث رفته منہم ابن عمر بنی الدین و قومی قول القاسم بن محمد
 ابن سیرین و رجاء بن حیوة و مالک بن انس و ابن عیینہ و عید الوارث و غیرین در سماع و در حدیث و قال احمد بن حنبل
 و جماعتی بسوی رخصت نقل حدیث بالمعنی رفته منہم الحسن الشعمی النخعی ابن سیرین گفته یک حدیث را از زکریا
 می شنیدیم لفظا مختلف و معنی واحد یعنی بود و سنیان قومی گفته اگر شما را گویم حدیثکم کما سمعتم پس تشدید من نمکند
 زیرا که آن حدیث بالمعنی است و در کتب گفته اگر معنی توابع نباشد و مردم ملاک گردند و ابن الصبیح گفته هر کس عالم اندازد
 و مقاصد و خبر تحمل معانی نیست و از روایت بالمعنی بالا جماع جایز نباشد بلکه نقلی که از تشدید است تشدید است
 و اگر عالم و بصیرانه باشد و الفاظ و بولات و مترادفات و معانی را تفکیک ترجیح شناسد پس قومی از اصحاب حدیث
 و قصه و اصول و مشهوران و خلفا و سلفا مجاز است رفته حافظ ابن کثیر گفته و علیہ العمل کما ہو المشاہد فی الامداد و بالکمال
 و غیر با فان الواقعة تكون واحدة و تجب بالفاظ متعددة من وجہ مختلفہ متباینہ و لما کان ہذا قد یقع فی التفسیر
 بعض الاحادیث مع ہن الروایة بالمعنی طائفة آخر و ان من الحدیث و الفقہاء و الاصولیین و شہد و وافق و ذاک
 اگر تشدید و کان یعنی ان کیون ہذا ہو الواقع لکن لم یتمیق ذاک و لدی علم و قد کان ابن سعود و ابو الدرداء و انس
 رضی اللہ عنہم یقولون اذا رووا الحدیث او نحو ہذا و شہدوا قریبا منه انتہی و قومی گفته در حدیث نبوی ما جاز است
 و در غیر آن جائز گویم مذہب جہود نیست کہ در ہر جا جاز است اگر قطع دارد و باده یعنی و این در غیر حنفیات
 یعنی مکتوبات است و اما در مصنف پس جائز نیست تغییر لفظ اصلا اگر چه در معنی او باشد گویم قول ذاک فی التفسیر
 صحیح است زیرا کہ آنحضرت صلوات اللہ علیہ کسی است کہ لفظ یضاد کرده و در تریکیب او و قائل و اسرار می هست کہ خبر

بالفاظش کماتی و قوت دست هم نمیدهد چه هر ترکیب را از ترکیب معنی است موافق فصل و وصل و تقدیم و
 تاخیر و اگر اینها را رعایت نکنند مقاصد بسیار از دست برود بلکه کلمه را باخت خود تا معنی مستند است مثل
 تخصیص و اتمام و غیره و همچنین در الفاظ است که مترادف زیرا که اگر یکی را بجای دیگری ننهند معنی مقصود فوت شود
 و لهذا آنحضرت صلعم فرمود نظر اندر معنی مقابل حفظها و دعا با قوت حاصل فقه غیر فقهیه و در طایل فقه الی من
 افقه منه رواه ابو داود و الترمذی عن ابن مسعود رضی الله عنه در خلاصه گفته این حدیث بلفظ و معنی خود شاه حدیث
 بر صحت چیزی که ما در حدیثش استقیم چه اگر بجای هر لفظ مشاكل را مراد او قائل کرده شود معنی آن لفظ محتمل و فاسد
 گردد مثلاً اگر بجای نظر اندر معنی یا غفر الله و آنچه مشاكل اوست قائل کند مرعی بعید گردد زیرا که هر که سمع خود را
 یاد داشته و آنرا با تغییر داده وی معنی را غرض طری ساخته و هر که تبدیل و تغییر کرده وی معنی را مبتذل و ذایبی
 و ذایل گردانید و همچنین اگر لفظ امر را بجای عید بنا و معنی مقصود فوت شد چه عید ویت استیجابات و معنی برای امر
 خدا و رسول صلعم بلا امتناع است و نیست استیجابات در ادوات سمع بسوی واناترا از خود و آنحضرت صلعم بجای کلام و خبر
 لفظ مقابل ذکر فرمود زیرا که حقیقت قول آنست که مرکب باشد از حرف سبزه و وال بود و در جواب و ال لفظ سمع
 و بعد حفظها لفظ دعا را آورد و این شعر است بزمید تقریر چه معنی و معنی او است حفظ و عدم نسیان است و در روایت
 دیگر فادایا کما سمعها آمده و انیاریا این لفظ بر لفظ روا یا یا بلعنا و نحوها برای ولایت است زیرا که آن مقاله نزد شمس
 و ولایت است و ادایش بسوی کسی که احق یا اهل اوست بدون تغییر و تصرف در آن واجب و همچنین ذکر فقه و علم برای
 ایدان است بآنکه حامل غیر عاری از علم است زیرا که فقه علم است بدقالتی مستنبطه ازصوص و اگر غیر عالم میگفت لازم
 می آمد چهل و پنجین تکریر رب و انما طت هر لفظ معنی خاص را و باشد چه سامع یا فقیه نیست پس واجب و نیست
 که لفظ را تغییر ندهد چه وی الفاظ مشابه را نمی شناسد تا چار و در آن خطا خواهد کرد یا عارف است لکن طبع نیست
 لابد احد المتراوین را بجای دیگر خواهد نهاد و بر رعایت مناسبات میان لفظ و لفظ آگاه خواهد شد چه مناسبت است
 خواص معانی است که جز صاحب دریه یا سالیب نظم بر آن آگاه و واقف نمی شود و کما قرناه فی شرح التبیان فی
 قسم النصاحه انتهی این الصلاح گفته و قدر و نیان بعض اصحاب الحدیث روی فی المنام که نه قدر من شفته و لسان
 شی فقیل له فی ذلک فقال لفظه من حدیث رسول الله لم غیره برائی فعل بی نهذا و چون روایت بالمعنی جائز
 شد مجری را باید که در میان لفظ مثل و نحوه فرق بکند و نیست حلال او اگر گفتن مثلاً مگر لایزال که دانسته باشد
 که آن هر دو حدیث در لفظ متفق اند و اگر اتفاق هر دو در معنی است جایز است که خود گوید یا لایزال یا هر دو را
 این کثیر گفته از روی حدیثی بسنده ثم استبعه ما ساند له آخر و قال فی آخره او نحوه و هو ضابطه محرم فعمل بجوز
 روایت لفظ الحدیث الاول با ساند الشانی قال شعبة لا و قال الثوری لم یحکاه عنهما و کج و قال یحیی بن یحیی بن یحیی

قول مشهور و الايجوز فی نحوه و قال اخطیب از قبیل الروایة علی المعنی فلا فرق بین قول مشهور و معتبر و معتبر از اخبار
قول ابن معین و اگر ایراد است کرد و بعضی حدیث را ذکر نمود و گفت الحدیث یا المحدث بنما به یا بطول یا بالآخره
چنانکه عادت بسیاری از روایان بدان جاریست پس آیا شامع را میرسد که این حدیث را بنما به برین سبب
سوق کند یا نه بعضی خصمت داد و اندک بعضی منع کرده منتهی به احتیج الاستفراغ فی الفقه الاصولی و بر قافی از شیخ
خود ابو بکر اسمعیلی پرسید که این چگونه است گفت اگر شیخ و فارسی عارف حدیث اندامید و از هم که جا نمیشد لیکن
بیان اولی است این الصلاح گفته و از اجوز تا مذکور تا تحقیق آن کیون بطریق الاجازة الا که قدوة حافظ ابن کثیر
گفته قاست تا و منعی ان فیضیل فیقال ان کان قد سمع الحدیث الشارح الی قبل ذلک علی الشیخ فی ذلک المجلس
او فی غیره فجز الروایة و کیون الاشارة الی شیء قد سلف بیا نه و تحقق سماعه و التمسک انتهى و در ارشاد النجاشی
راوی را در نقل سمیع خود چند حال است اول آنکه روایتش بلفظ کند و ایکنس ادای امانت کرد و چنانکه شنیده بود
همچنان رسانید و لیکن این وقتی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله متعارف با جواب سوال سائل فرموده باشد و اگر جواب از
ذکر سوال مستغنی است گفت و صلعم فی ما بالهجره و الطهور مائة و اکل عذبة راوی در ذکر و ترک سوال خیر باشد و اگر
مستغنی نیست کمافی سوال صلعم عن شیخ الارباب بالتمیز فقال ان یقتضی ذاجن فقیل نعم فقال فلا اذن یسأل
لا بد باشد همچنین اگر جواب محتمل دو امر است و نقل راوی محتمل یک امر پس لابد باشد از ذکر سوال بر هر تقدیر ذکر
سوال پس بپس برادر ذکر جواب و آنچه بر حدیث آورده شده اولی از اجمال است دوم آنکه روایتش بغیر آن لفظ کنونی
معنی نماید و در آن نیست مذهب است یکی آنکه جایز است از عارف بمعانی الفاظ نه از غیر عارف که او را از مشایخ
بالمعنی جائز نیست قاضی و تقریب گفته بالا جماع و بعضی شرط کرده اند که لفظ مرادف آن و مثل مجلس مکان
قعود و الکس و بعضی شرط مساوات اصل و در جلا و خفا کرده اند و گفته که بجای حلی و عام و مطلق و امر و ن و اول و
و خاص و مقید و خبر نیاورده و بالعکس آن و بعضی شرط کرده اند که خبر از آن جنس نباشد که بدان متعبد بوده ایم
مثل الفاظ متفصل و تشبه و این شرط ضروری است و قد قبل انه مجمع علیه و بعضی شرط کرده اند که خبر مذکور از
باب متشابه نباشد مثل احادیث صفات و کیا طبری بر آن حکایت اجماع کرده زیرا که معلوم نیست که لفظ حکم راوی
مساوی لفظ حکم نبوی است یا نه و احتمال وجود تاویل مثل اصل لفظ دارد و یا نه و بعضی شرط کرده اند که خبر مذکور
از جنس جوامع الکلم نباشد و اگر باشد گفته اند اما الاعمال بالنیات و من حسن اسلام المرء ترک ما لا یبغیه و الحرب خدعة
و الخراج ضمان العباد جبار و البیعة علی المدعی روایتش بالمعنی جائز نبوده و بعضی شرط کرده اند که خبر از احادیث
طوال نباشد و در احادیث قصار روایتش بالمعنی جائز نبوده و نیست و چه برای این شرط این اخباری در شیخ
بر این گفته این سلسله را سه صورت است یکی تبدیل لفظ مرادف او مثل مجلس و قعود و این جائز است بلا خلاف

دوم اطراد و التمس بر آنچه لفظ اول بران ال بود بدون قطع بران نیست خلاف در امتناع تبدیل سوم قطع
 به معنی و تعبیر بران معیار حق که اول بران معنی مفهوم باشد قطعا بغير آنکه الفاظ مراد و مراد باشند و این موضوع غایت
 و اکثر اهل علم بران اند که اگر قطع بکنیم معنی سقیم بود و لفظ مجرور یا بقرائن حاصل شود و تحقق بهتر است باشد و حسب
 دوم منع است مطلقا و وجوب نقل لفظ بصورت بغير فرق میان عارف و غیر او که انقله القاضی عن کثیرین
 السلف و اهل التحری فی الحیث و گفته که این مذہب مالک است و جوینی و مشیری آنرا از معظم محدثین و بعض
 اب و کسین نقل کرده اند و ابو بکر رازی حکایتش از خفیه نموده و همین است مذہب ظاهریه چنانکه قاضی علی بن ابی
 نقل آن نموده و این معانی نقاش از عجب السند بن عمر و جماعتی از تابعین کرده و منهم ابن سیرین و به قال الاستاذ
 ابو اسحق الاسفراہنی و لیکن آنچه درین مذہب از حرج بالغ و مخالفت طریقه سلف و خلف از روایتست غیر حق
 چنانکه در اکثر احادیث مرود و جماعه ویدوی شود زیرا که غالبش با الفاظ مختلفه معنیست بلکه یک صحابی و من بعد
 او در بعض حالات در روایتی لفظی می آرد و در حالت دیگر بغير آن لفظ که مودی معنی است تعبیر میکنند و درین امر
 خود هیچ شک نیست مذہب سوم فرق کردن میان الفاظی که دران مجال تاویل نیست و میان الفاظی که
 تاویل را در آنها مجالست پس اول نقل بالمعنی جائز است نه در ثانی حکا و ابو احسین ابن القطان عن بعض صحاب
 الشافعی و اختاره الکلب الطبری مذہب چهارم تفصیلست در میان چیزی که راوی آنرا یاد دارد و یا نه پس اگر
 یادش می آید و جائز نیست او را روایتش بغير آن لفظ زیرا که در کلام رسول خدا صلعم فصاحتی هست که در خبر او
 نتوان یافت و اگر یاد ندارد و روایتش بالمعنی جائز است و بهذا جزم الماوردی و الروایاتی مذہب پنجم تفصیلست
 میان اوامر و نواهی و میان اخبار و در اول روایت بالمعنی جائز است نه در ثانی ماوردی و روایاتی گفته اند که
 که در اول روایت بالمعنی جائزست کقولہ صلعم لا تتبعوا الذہب بالذہب و روی انه منع من بیع الذہب بالذہب
 و قولہ صلعم اقبلوا الاسودین فی الصلوة و روی انه امر بقتل الاسودین فی الصلوة پس این جائزست بلا خلاف
 زیرا که فعل امرست و لا تفعل نمی پس راوی میان هر دو مجیز باشد و اگر لفظ خفی المعنی مختل باشد کقولہ لا اطلاق
 افلاق نقلس بلفظ واجبست و تعبیر ازان بلفظ دیگر نمی توان کرد و در حدیث ششم تفصیلست میان حکم و غیره
 پس در اول روایت بالمعنی جائزست نه در ثانی مثل مجمل و مشترک و مجاز غیر ششتم تفصیلست در جمله مودع
 باشد که عامی آنرا نمی تواند فهمید مگر یادای آن جمله پس روایتش جائز نیست مگر یادای همان جمله بلفظی که اقبال
 ابو بکر الصغیری مذہب ششم تفصیلست میان آنکه ایرادش بقصد احتجاج و فتیان کند و میان آنکه ایرادش بقصد
 روایت کند پس در اول روایت بالمعنی جائزست نه در ثانی و این هشتم مذہب آنکه از شروط ششترطه
 آن مذہب دیگر پیدا می شوند حال ثالث آنکه راوی بعض الفاظ خبر را حذف کند پس اگر این محذوف متعلق

محدود منتهیست بتعلق لفظی یا معنوی بالاتفاق جائز نباشد کما حکاه الصنفی الهندی و ابن الانباری و تعلق
لفظی مثل تقیید اشتداد و شرط و غایت و صفت باشد و تعلق معنوی مثل خاص نسبت بعام و متقید نسبت بمطلق
و مبین نسبت بمجمل و مانع نسبت بمشروع و برین اتفاق محکی اشکال میشود با آنچه شیخ ابو اسحق شیرازی در ملح و قاضی
تقریب نقل کرده اند از جواز مطلق خواه بعضی می یابند تعلق داشته باشد یا نه و درین نقل صنعت است زیرا که
ترک راوی چیزی را که تعلق بمروی دارد لایسما آنچه تعلقش بمروی بطور لفظ باشد خیانت در روایت است اگر
این چنین نیست و ان اختلاف است بر چند قول اول آنکه این راوی و غیر او یکبار تمامه آنرا روایت کرده باشد
در صورت نقل بعضی جائز است و اگر این راوی یا غیر او آنرا تمامه نقل کرده است نقل بعضی جائز نباشد کما نقل
القاضی فی تقریب الشیخ ابو اسحق شیرازی فی اللع دوم آنکه جائز است اگر بسوی راوی متممی متطرق نمی شود و ذکره
الغزالی سوم آنکه اگر خبر چنان است که جز از طریق راوی معلوم نمی شود و حکمی شرعی بدان متعلق است یا تقصیرش
بر بعضی و در بعضی جائز نیست و اگر حکمی بدان متعلق نبوده است راوی فقیه است جائز باشد ورنه غیر جائز قاله
ابن فورک و ابوالحسن بن القطان چهارم آنکه اگر خبر تمامه مشهور است یا تقصیر راوی بر بعضی جائز باشد و الا فلا
بعضی شرح اللع لابی اسحق نجیم است مطلقا ششم تفصیل است در میان آنچه محدود حکمی متممی از اقبل خودیش
و سامع فقیه عالم بوجه تمیز بود پس در صورت حذف جائز است و الا ناجائز کما طبری گفته و در تفصیل هو المختار
و ماوردی و رویانی گفته اند جائز نیست مگر بشرط آنکه باقی مستقل باشد معنوم حکم بقوله فی البحر هو الطهری
ماؤه و الحلی حلیته در اینجا راوی را می رسد که اقتصار بر روایت یکی ازین دو جمله کند و اگر باقی غیر از اول معنی است
جائز نباشد و اگر معنوم است لیکن ذکر ترک موجب خلاف ظاهر حکم مذکور است کقول صلعم فی الاضحیه لمن قال لا یست
الاجزیه من المعرفه قال تجزیک و لا تجزیه احد البعد کسب در اینجا حذف جائز نبود زیرا که در صورت اقتصار لفظ تجزیه یک
چنان معنوم میشود که جمیع مردم مجزیه و کافی باشد و این حاصل چیزی است که درین مسئله گفته اند لیکن مخفی نیست که
بسیاری از صحابه و تابعین می بین اقتصار میکنند بر روایت بعضی خبر نزد حاجت بسوی آن بعضی عدم حاجت
بسوی تمام آن روایت لایسما در احادیث طولیه مثل حدیث جابر و صفت حج نبوی و خوان از احادیث و ایشان
قدوة من بعدهم هستند در روایت لیکن اینقدر شرط است که این اقتصار بر بعضی مستلزم کدام منفعت نباشد چنانچه
آنکه راوی خبر در روایتش چیزی زیاده کند بر مسموع خود از حضرت صلعم پس اگر این زیادت بیان سبب حدیث یا تفسیر
معنی است لایس است مگر بشرط آنکه فرید را بیان سازد و سامع بفهمد که این زیادت از کلام راوی است و ماوردی
در رویانی گفته اند مجوز من الصحابی زیاده بیان سبب کونه مشاهدا للحال و لایحوز من التابعی و اما التفسیر المعنی فمجرز
منها نیست و جبرای اقتصار بر صحابی و تابعی در تفسیر معنی حدیث بلکه جائز است هر گاه کسی را که عارف معنی است

بمعرفت صحیح به مقتضای اوست غریب بشرط فعل میان خبر مردی و میان تفسیر او می ریجی که سماع آنرا می نهی حال
 پنجم آنکه خبر حمل در معنی تنافی باشد و راوی بر تفسیرش با حدیث مقتضای است پس اگر این مقتضای است پس
 تفسیرش صحیح بیان است برای ما و اگر خبر صحابی است و بر مراد بودن معنی مقتضای اجماع واقع نشد و تفسیر
 بسوی تفسیرش نباشد بلکه این نظر را که احتمال دومی تنافی دارد و حکم مشترک با حمل است و عمل بدان مستوفت باید بود
 دلیل فال بر آنکه مراد واحد با بعدیست و ظاهرا نیست که نمی مسلم نطق تفسیر را به پیروی که حمل در معنی تنافی است مقتضای
 تشریح و با آنرا خیال بگرداند از قرینه حالیه یا مقابله بر وجهی که صحابی را وی مسلم مرادش نشد بلکه باید است
 که بیانش کند بر وجهی که از آن نمی مراد متصح کرد و آنکه عادات صحابه آن بود که هر چه ایشان از اقوال یا افعال و
 مسلم شکر میشد آنرا از آن حضرت مسلم می پسندیدند و ایضا در مثل این معنی چه رسد و قاضی ابوبکر و جوینی از شافعی نقل
 کرده اند و اگر از آنکه صحابی خبر او را و او را که مراد منه قد اک قبول این تفسیر می گفته اند اما مراد و الله علم اذ اول الصحابه
 او خصص من غیر ذکر دلیل و الا فالتأویل المقصد بالدلیل مقبول من کل انسان لانه اتباع للدلیل لا اتباع لک التاویل
 حال ششم آنکه خبر ظاهر باشد در چیزی و صحابی را وی آنرا حمل بر غیر ظاهرش کند بصرف نظر از حقیقت تفسیر بسوی مجاز یا
 بصرف ازان وجوب بسوی مذنب یا از تحريم بسوی کراهت و چیزی که معنی صرفش از ظاهر باشد بسیار و بسبب جهل
 از اهل اصول آنست که عمل بظاهر باید کرد و بسوی خلاف آن نباید رفت بخبر و قول صحابی یا فعل او و همین است حق
 زیرا که مقتضای این روایت است نه برای او و مذنب اکثر خفیه آنست که عمل بر برای صحابی باید چه وی خبر بر او نبوی است
 و جوابش آنست که حامل صحابی بر خلاف ظاهر روایت گاهی اجتهاد او می باشد و حجت در روایت اوست نه در برای
 او و گاهی حامل وی بران وجهی باشد و بعضی مالک گفته اند که اگر این صرف از ظاهر اوردان وادی است که خبر صحابه
 احوال و قرآن مقتضایش ادا را که نتوان کرد و اجتهاد او را دران مساعی نیست پس حمل بر محمول را وی متعین باشد اگر
 بنا بر نوعی از اجتهاد است رجوع بسوی ظاهر متعین شود و چه حمل است که اجتهادش مطابق باقی نفس الامر بود پس ترک
 ظاهر متحمل نباید کرد و بخوابش می توان گفت که حمل بر خلاف ظاهر در انچه از مسایع اجتهاد نیست گاهی هم می باشد
 پس اتباع را وی بظاهر و استناد به خلاف عمل مقتضای ظاهر که آن عمل بقتضای کلام شایع است پس حمل بران
 اصح باشد و قاضی عبد الجبار و ابن الحسین بصری گفته اند اگر معلوم شود که برای مذنب تاویل را وی جز علم او مقتضای
 نبوی و جهی دیگر نیست نصیر بسویش واجب است و اگر معلوم نشود بلکه صرف تخویر بود نصیر بسوی ظاهر خبر واجب
 کرد و در این مسلم است نزد حصول علم بدان و اما اگر صحابی عمل بر وایت خود با کلیه ترک کرد پس سخن دران راجع
 بدلول خبرست و حجت آن در کتاب اصول فتیحه کرده اند و آنکه گفته اند بحکم که راوی برناخ آن خبر شایع شده باشد
 نبی و حجت زیرا که با خبر دین احتمال تعدیه مستقیم نیز بسیار باشد که آنرا منع گمان کند و چنین نباشد انچه کلام

گفته و از اجزای تغییر معنی مطلقاً و الا اختصاراً متنبه بقصص و الا ابدال اللفظ المرادف باللفظ المرادف لا الا العلم
بمدلولات الالفاظ و ما یختل المعانی علی الصحیح فی السلتین اما اختصاراً یا حدیثی فالاکثر من علی جوازہ بشطآن کما
الذی یختصره عالم الان العالم لا یقتض من حدیثی الا ما لا یعلق له بایقینہ بحیث لا یختلف الدلالة و لا یختل البیان حتی
یکون المذکور و المذکور بمنزلة خبر و یدل ما ذکر علی ما حذف بخلاف اجابله فانه فی یقین فی التعلیق کثیر الاستثناء
انتهی بحدوده و خلاصه گفته نوح ششم آنکه از وی حدیث بالمعنی را باید که چون لفظی بر وی مشتبه گردد و پس آن لفظ
او کما قال یا نحو یا یا آنچه ما است بدان از دیگر الفاظ بگوید و این مروی است از ابن خود و ابن الدرداء و ابن
رضی الله عنهم خطیب گفته صحابه از باب لسان و علم خلق بمعنی کلام هستند و میگفتند این آنکه از خوف زبان بر غیرت
خاطر میزد و در روایت بالمعنی است این الصلاح گفته چون بر قاری در قرائت لفظی مشتبه گردد و از آن وجه شرک در آن
خوانده بعداً و کما قال بگوید که تخرن کرده باشد و همین است صواب در مثل آن زیرا که قول می او کما قال تنهین اجازت
از راوی و اذن برای طالب در روایت صواب از وی است نزد ظهور استی و اگر چه درین بحث اطال و دیگر است
اما خالی از فائده نیست فقط اختلاف کرده اند در آنکه اقا صیص قرون اولی که در قرآن کریم واقع گردیده مثل
قصص النبیا علیهم السلام با اقوام شان از مؤمنین و کافران و قصه المیسرین در اقتناع از سجود آدم و جالب
بارب العالمین عبارات و کلام آن اقوام و المیسرین است یا حکایت معانی کلام آنهاست و کلام محلی شان عبارات
و دیگر بود و حتی در اینجا است که آنچه میان و فتن است کلام رب العالمین است و لفظ غفلت سخن خداست قطعاً و
اجماعاً و حکایت اقا صیص کوره بمعانی است نه بالفاظ چه معلوم است که الفاظ محلی عنهم سرایبی بود مثل آدم یا نوح
بود مثل موسی علیه السلام و قرآن کلام عربی همین است بعض قرآن و بسط درین سلسله خوانان طول مقال است سید
علامه محمد بن ایل امیر درین باب رساله نوشته و نامش الاصلاح و البیان فی تحقیق قصص القرآن مناده بوی
رجوع باید که دفعه ششم آنکه طالب حدیث را باید که عارف باشد بعبیرت اصحی گفته اخشی علیه اذا لم یعرف
الضربیه ان ایض فی قوله صلعم من کذب علی متعمداً فلیتوب و معتده من النار فان نسب صلیهم لم یمن لم یمن و انما یحیی
فدواؤه ان یتلقاه من اقواله الشایخ الضابطین کما فی الباعث الخشیت و در خلاصه گفته حدیث را باید که
روایت بقرات الحان یا مصحف نکنند انتهى یعنی بتغییر اعراب یا الفاظ چنانکه امروز در حرمین شریفین زیاد است
شعر و اهل مصر و غیره هم قرآن را بمحلی میخوانند که لفظ و معنی او بیخ مفهوم نمی شود بلکه اقرب شی باقیات
و لغات اهل موسیقی است و لغو و بیهوده طرّف آنکه این صنیع خود را تا و یه حتی تلاوت کلام آبی میسازند
و نمیدانند که این قسم لمن و تحیت مصداق قول نبوی است صلعم رب مال القرآن و القرآن لیخضع و مراد بحدیث
المیسرین آنکه لم یمن بالقرآن بقرآن است نه تلحین و مراد ادای الفاظ است بر وجه ادای قاری و سماع

هر دو آنرا بنهند و مانند او قرائت نبوی آید و که قرآن کریم را حرف بحرف جدا جدا بخوانند و این به تعلیق
 شدید که قراء قرآن در مخارج حروف میکنند چیزیست که راجحه آن اوست صحیح ششام میتوان کرد و هرگز
 احدی را از صحابه و تابعین و سلف صاحبین تشبیه و باشی که نزد تلاوت قرآن یا حدیث زبان و دهن خود را
 کج و معوج و مخرف از حالت اصلی خلقی خودش ساخته باشد و اینجا ظاهر شد که بسیاری از قواعد تجوید یعنی
 بر شفا جرت با درست و لیکن قومی که عارف بسنت نبوی و این شیوه برگزیده مقرون تطاوله بران گذشت و علوم
 اسلاف خود را بران طریق مستمر یافته و هستند که دین همین است پس بس و دیدند که در جریمین شریفین همین تمکلات
 شیوع دارد و دیگری و دار و دیگری بران از طرف اهل علم نیست پس آنرا از شعائر اسلام و معالم دین و بیه
 مبادرت باخذ و فعل آن کردند و کان ماکان فانما لئلا الهیه را چون و نعم قیل بس هر کفر که کند شد مسلمانی
 شده و با بجا طریق سلامت اخذ عادیث از افوا اهل معرفت و تحقیق است پس اگر در روایاتی سخن یا تحریف
 واقع شود این سهیمین گفته آنرا بچنان که شنید و دست روایت کند و صواب و در اینجا تقریر سخن واقع در اصل حال
 وی یا تضییع بران و بیان صوابش در حاشیه است اگر این تحریف و کتاب بوده است و اگر در سماع است
 پس اولی خواندن اوست بر صواب پست چنین بگوید و فی روایتنا او غشیخا او فی طریق فلان که او قاری است
 و در اینجا میرسد که آنچه در اصل است آنرا بخواند بعد از ذکر صواب کند و حسن اصلاح اوست با آنچه در روایت دیگر باشد
 آنرا آید و اگر این اصلاح زیادتی است پس اگر معانی اصل نیست پس این طریق مذکور رستی کند و اگر این
 زیادتی معنی مخالف اصل است پس در اینجا ذکر اصل کند مقرون به تشبیه بر ساقط و این حکم موهوم است و در این است
 اوست از معروضات و از آنکه بر شیخ خود سخنی بر بندد که وی گفته است و اگر بداند که این سقوط از بعضی روایات
 بوده است و این فوق او آنرا بچنان روایت کرده است پس در اینجا ساقط و نفس کتاب یا تضییع یعنی بی ساقط
 مثلاً عن عمرو عن عماره قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یسأل فی راسه فاجله را وی در اینجا فظاعن عایشه ساقط
 کرد و با آنکه ذکر این لفظ لابد است زیرا که معلوم است که محاملی این حدیث را چنین باین لفظ ساقط روایت کرده است
 پس نزد الحاق عن عمرو یعنی عن عایشه انها قالت باید گفتن لیکن این وقتی است که روایت شیخ بر خطا نباید و اگر
 روایت از کتاب است و بر ظن غالب شده که این خطا در کتاب است نه از شیخ پس در اینجا اصلاح در کتاب
 و روایت متجه است چنانکه در کتاب بعضی اسناد یا من مندرس گفته شد اصلاح از کتاب و دیگری باید کرد
 اگر صحت آن دیگری شناسد و بدان و فوق دارد و همین است حکم استنبات حافظ و مشکوک فی از کتاب دیگر
 یا حفظ او و اگر کلمه را از غریب حریمت یا غیر آن غیر ضبط یا بدو حل آن مشکل شود و باید که از عالم آن کلمه بر سر بردارد
 بحسب اخبارش نماید و این مروی است از احمد و اسحق و عیسی گفته آن اخوت لا خوف علی طالب العلم اذا لم یعرف النسخ

ان یرقل فی جملة قول البیہی صلیہ من کذب علی محمد وعلیہ سب و مقعدہ من النار لا ینالہم کمین یمن فہما زوید
 عنہ وکنت فہما کذبت علیہ انتی لیکن درینجا می توان گفت کہ وی دروغ بست بر رسول خدا صلیہ و صبی کہ
 منیداند و این را کذب بروی صلیہ متوان گفت قتال ما خطا بن کثیر نو شتہ اما اذا نحن الشیخ خالصہ اب الذی رویہ
 علی الصواب و ہو علی بن الا وثانی وابن المبارک و اجمہور و حکمی عن محمد بن سیرین و ابی سمر عبد اللہ بن خبزو قال
 یرویہ کما سمعہ من الشیخ ثم قال ابن الصلاح و ہذا غلو فی مذہب تابع اللفظ انتی حافظ ابن کثیر گشتہ علی شافعی
 ان الذی سمر علیہ علی کثر الذلیل ان فیما الروایۃ کما وصلت الیہم و لا یغیرہا فی کتبہم حتی فی احرف من القرآن ثم
 الروایۃ فیہا علی خلاف التلاوة و من غیر ان یحیی ذلک فی الشواذ کما وقع فی الصحیحین و الیہ ظاہر ان اہل المعرفۃ منہ
 علی ذلک عند السماع و فی الجوابی و ہم من ہر علی تفسیر الکتاب و اختلاف ما سئم ابو الولید ہشام بن احمد اکثرا فی کثرۃ
 مخطوئہ و اقامتہ قال ابن الصلاح و قد غلط فی اشیاء من ذلک و کذاک غیر من سکت سکتہ قال و الا ولی سدا
 التفسیر و الاصلح لکما یسر علی ذلک من الاکسر و یتبہ علی ذلک عند السماع و عن عبد اللہ بن احمد الامام ان ابیہ کان
 یصلح الحسن الشافعی و یسکت علی اشغی السمل قال ابن کثیر و من الناس من ذاسع الحدیث ثم ان الشیخ یزید کہ روایتہ
 عنہ لانه ان تجد فی ذلک خالی صلیہ کمین یمن فی کلامہ و ان رواہ عنہ علی الصواب علمہ منہ کہ لک او اسقط
 من الحسن او المتین و ہو معلوم قال ابی الجاہد و کذاک اذا اندر من بعض کتاب علماء بن تجدیدہ علی الصواب و قد
 قال اللہ تعالی و اللہ اعلم فی الصلح انتی کلامہ ہر الحدیث فی نوع ہشتم انک اگر نزد وی حدیث از کوس
 یا زیاد و یا شریان و یا ہر دو افتاد و لفظ و اتحادی بود و راوی را میرسد کہ ہر دو را در یک سنا و جمع کردہ حدیث
 را ہر لفظ احد ہا سوق نماید و بگوید اخبارنا فلان و فلان و اللفظ فلان او ہذا لفظ فلان قال او قال اخبارنا فلان
 و انچہ مشاہیر این عبارات باشد و قال یحییہ و احجائی گوید کہ مراد بعینہ آن لفظ باشد و قال الذی حجتی کہ مراد انجا
 معنی باشد و مسلم را در صحیحش عبارتی دیگرست و آن ہم حسنست کہ قولہ حدیثنا ابو یکر و ابو سعید کلا ہما عن ابی خالد
 قال ابو یکر حدیثنا ابو خالد الاحمر عن الاعشی الحدیث پس عادیہ او کہ احد ہما را شعرا نیست کہ این لفظ او نیست
 و اگر خاص نکو و بکہ ہر دو را خط ساخت و گفت اخبارنا فلان و فلان و تقاربا فی اللفظ قال اخبارنا فلان پس این ہم
 جائزست بر تجرید روایت بالمعنی و اما قول ابو داود و در سنن حدیثنا من روایہ و ابو یکر المعنی قال اخبارنا ابو الجح
 و دیگر اشباہ آن کہ در کتاب دست پس مختلست کہ از قبیل اول باشد و لفظ سب و ابو یکر و ابو یکر موافق
 وی باشد در معنی یا از قبیل ثانیست و لفظ ہر دو ہرست جمیعاً بالمعنی و اگر جمع کردہ است میان روایت متفق
 فی المعنی و لفظی آورد و کذاست کہ از ایشان نیست و از بیان سکت نمود و پس بخاری و غیرہ را بعد از عیب
 کردہ اند لکن لا باجست بر تجرید روایت بالمعنی و غیرہ و اللہ اعلم فی نوع ہم انک عادت جاریست بحدیث قال

عن الاخری ویکرمافیهامین زیاده و نقصان و حدیث و اخبار و انباء و هذا ما یعنی بمسلم فی صحیحہ و بیان الخ فیه
و اما البخاری فی فیما یخرج غالباً علی ذلک و لا یلتفت الیه و ربما تغلطوا فی بعض الاحیاء و هو ما در و الله سلم اتی
در خلاصه گفته نیست هیچ شی با این حدیث مگر آنکه در حکم مروی از ائمه الربیعین علی الابهام است تا آنکه اگر آن را بخرج
باشد احتیاج بخیر از آن حدیث جائز نبود و اما مسکه بیان کند که آن از ثقه است و اسقاط احد الزوین جائز
نیست بلکه ذکر هر دو مصیبتا باین طور که بعضی آن حدیث از احدی را بعبثش از آخرت واجب است **باب**
جواز هم در چهار رجال و طبقات علماء حدیث و تخیل بیک و این فی مهم عظیم القاصده است مرسل متصل بدان
شناخته می شود زیرا که اگر مروی عنه محابا باشد و راوی آن را تابعی گمان کند مرسل متصل شود و بالعکس درین
باب فصل اول در معرفت صحابه رضی الله تعالی عنهم و درین باب جمعی از حفاظ قدما و حدیثا
تصانیف کرده اند که باین طالع خود و اول مصنف در آن بخاری است که باقر تصنیفی درین فن پرداخته و ابو القاسم
بغوی و غیره از آن نقل میکنند بعد از بغوی مذکور ابو بکر بن داود و عبدان در آن تالیف کرده اند و ابو علی بن کنان
و ابو حفص بن شایب و ابو یوسف و ابو داود و ابو نعیم و طبرانی و درین معجم کثیر و ابو عبد الله بن منده و ابو نعیم
را نیز درین باب تصانیف است طبری و خلاصه گفته ابو و مصنفات درین باب کتاب استیجاب است از ابن عبد البر
اتنی حافظ این خبر گفته سبی کتاب الاستیجاب بطلحه انه استوعب فی کتب من قبله و مع ذلک فاشتهی کثیر قدیل
علیه ابو بکر بن مخنف و فیما حافظ او ذیل علیه جامعه فی تصانیف لطیفه انتی و ابن الصلاح گفته وی کتاب خود را عیب
کرد و بزرگ مشاجرات صحابه که نقلی آن از کتب اخباریین و غیر هم کرده است انتی بعد از خلاصه نوشته که ابن اثیر درین باب
کتابی جامع نوشته و ضبط و اچاوه کرده انتی حافظ این خبر گفته جمیع ابن الاثیر کتابا با حافظا ساد و اسد الغابہ جمیع قیة کثیرا
من التصانیف المتقدمه الا انک تخرج من قبله فلفظ من لیس صحابیا هم و فضل کثیر من التبغیه علی کثیر من الا و باهم الوافقه
فی کتبهم انتی گویم اسد الغابہ درین فروعی بجز قاهره طبع شده حافظ این خبر گفته ثم جرد الاسماء التي فی کتابی الی الاثیر
مع زیادات علیها انما انظر ابو عبد الله الذہبی و علم من ذکر غلطاً و من الاتبع محبته و لم يستوعب ذلک و لا قارب و قد
وقع لی بالتبع کثیر من الاسماء التي لیس فی کتابه و لا اصله علی شرطها جمعت کتابا بکیرانی ذلک میرت فیه الصحابه
من غیرهم و مع ذلک فلم یحصل لثامی من الوقوف علی العشر من اسامی الصحابه بالنسبه الی ما جاء عن ابی زرعه
الرازی انتی گویم مراد باین کتاب اصحابه فی تمیز الصحابه است و در آن ترتیب صحابه در هر جزء بر چهار قسم نموده
قسم اول در کسانی که صحبت شان بطریق روایت از وی یا از غیر وی واروده خواه آن طریق صحیح باشد یا
حسن یا ضعیف یا بطریق واقع شده که دال بر صحبت است بهر طریق که بود و قسم دوم در ذکر اطفال که بعد نبوت
متولد شدند و ذکر ایشان در صحابه آمده و نیز وفات رسول خدا صلعم کثیر از سن تمیز نمودند و ذکر ایشان در صحابه

برسیدل الحاقی بطنی است بر آنکه جناب سالت ایشان را دیده بنابر تو فرود اعی العصاب بر حصار اولاد خویش نزد
رسول خدا بنگاهم ولادت برای تحنیک و تسویه و تبریک بر آندا والاخبار بذاک کثیره شهوره و فقیح مسلح علم غایت
السنن معلوم کان یوتی بالصعبیان فیکبر علیهم و اخرج احاکم فی کتاب العین من المشرق رکن عبدالرحمن بن عمرو کان
یولد لای یولد والا لای یولد علی لای یولد و اخرج ابن شاپور فی الصحابة فی ترجمه محمد بن طلحه عن طلحه قال لما
ولد محمد بن طلحه ایتیت الی نبی مسلم فیکبر و یدعوه و یدعوه و یدعوه کان یفعل بالصعبیان لکن حدیث مولانا من قبل الامیر علیه السلام
المحققین من اهل العلم با حدیث و لهذا حافظ ایشان را از قسم اول جدا کرده قسم سوم حضرت من اندو کلام برایشان
و فصل دوم این باب بیا یقسم چهارم کنانی که ذکرشان در کتب مذکور و بسید و هم و غلط و آن شد و و حافظ
بیانش بر وجهی کرده که بر طرائق اهل حدیث معول علیه است و همان را ذکر نمود که در آن و هم بن بود و بر وجه
احتمال عام و هم دشت بذرش نگرانیده مگر آنکه بطلان این احتمال غالب برین گردید و گفته و هذا القسم الرابع
الا علم من یقتنی الیه و لای من یحکم طائر فکره علیه و هو الفاعل المطلق فی هذا الباب الباهر و زید و یحکم من یقتنی
الشیء الماهر انشی این کتاب جامع کتب این فن است و نزد محققین موجود و در حدیث آمده و در خلاصه گفته که کتاب
نزد محققین هر سلسله است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیده و نزد بعضی اصولیین کسی است که با است
او بر طریق متبع و اخذ از وی معلوم و از گذشته و نیز و سعید بن مسیب کسی است که یکسال و هجرت شریف وی مانده
یا یکبار چهاره وی غزا کرده و این همه ضعیف است زیرا که مقتضی آنست که خبری و اضربش محالی نباشد انسته
و حافظ این کثیر و باحث جمیع گفته صحابی کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در حال اسلام خودش دیده اگر چه بیشتر
با وی در از گذشته و روایت چیزی از وی معلوم نبوده و این قول جمهور خلاص است سلفا و خلفا و بخاری و ابوداود
و غیر واحد از متنفذین در سها مجابض کرده اند بر آنکه خبر در روایت کافی است در اطلاق صحیح مثل ابن عبدالبر
و ابن مسعود و ابی موسی مدنی و ابن ابی در اس الغاب و مجابض و اکثر ائمه و اوصیاء ائمه اهل بیت علیهم السلام
بعده گفته بدوی شبیه عن موسی السلفانی و اثنی علیه خیر قال قلت لاس بن مالک بل بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله
احد غیرک قال ابی ناس من الاعراب را و و فاما من صحبه لار و سلم بحسب قرآنی زرعه و هذا انما فی فی العصبه النحیه
ولا یعنی اما سطل علیه و من ان مجر و الرؤیه کاف فی اطلاق العصبه الشریف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قد مر
را و من المسلمین و لهذا جاء فی بعض الفاظ احادیث الصحیح تغزون فیقال بل فیکم من ائمه من رای رسول الله صلی الله علیه و آله
فیقولون نعم فیفتح لهم حتی ذکر من رای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیما قال یمن فی معاویه و عمر بن عبدالمطلب
لیمم شده و معاویه مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غیر من شمر بن عبدالعزیز و اهل میه و حافظ این خبر گفته و هوای الصحابی
من لای العزیز مسلم من مائه و نوات علی الاسلام و لای تخلت رده علی الاصح انتهى و سعید محمد بن ابی سعید مرزاده کرده

و فی اکثر اطول الملامت خلافت و توفیق و تقریب گفته و اختصار فی حدیث صحابی و المعروف عند المؤمنین مکن
 مسلم را بنی الصالحین و بنی الصالحین لا یعول ای اصول الفقه — از من طاعت بحالته للنبی صلعم علی طریق
 التمسک و ذکر کرده که بعضی یک دو سال یا یک دو غزوه شمر کرده اند و آنرا زود نموده و کمند احاطه در حدیث صحابی تب
 علی الاصح اخبر زوده و مراد بقا بر اعم از جماعت و تماشاة و وصول احدیها الی الآخر است و اگر چه با وی یک ساله
 نکرده باشد و داخل است در آن روایت احدیها خواه بنفسه باشد یا غیره و تعبیر بقا اولی از قول بعضی است احدا
 من ائمه النبی زیرا که این مکتوم و غیره عیان خارج می شوند حالا که مجاب هستند بلا ترد و لقا درین تعریف نیز که
 و توفیق بمنزله فصل و از وی ملاقی دی مسلم در حال کفر خارج می شود و لفظ فی فصل دیگر است خارج می شود از وی
 ملاقی او که مومن بنیزه و از انبیا و علیهم السلام است مکن در ترجمه کسی که با وی ملاقی شده و بر عیشت او در زمان
 مستقبل ایمان آورده و زمان بعثت را غنیمت یافته نظر است و آنست علی الاسلام فصل سوم است خارج شد از وی
 کسی که مرتد شد بعد از آنکه ملاقی او در حال ایمان شده بود و برودت از دنیا بگذشت مثل حبیب الدین جعفی
 و این شغل و غرور بودت تحمل اوست در میان کسیکه ملاقاتش در حال ایمان بوی کرده و میان موت او بر اسلام
 زیرا که اهم محبت بروی باقی است برابر است که جمیع بسوی اسلام در حیات او کرده یا بعد از حیات او کرده و اگر او را
 ملاقات کرده باشد یا نه و علی الاصح اشارت بسوی خلافت درین سلسله است و الی است بر حان اول تعدیه است
 بن قیس زیرا که وی مرتد شده و او را اسیر کرده پیش او بیکر صدقش رضی الله عنه آورده و وی عود بسوی اسلام کرده
 و مسلمان شده و او بیکر از وی اسلام را مقبول و پشت و خواهر خود و برنی او و او و اخای از اهل علم از ذکرش و صفات
 متخلف نشد و نه از ترجمه صحاح و احادیث او و در مسانید و غیره با این است شرح تخریص صحابی و تشوکانی گفته اند که
 آنست که صحابی کسی است که ملاقات نبی صلعم کرده و در بوی ایمان آورده اگر چه یک ساعت باشد برابر است که
 از وی روایت کرده یا نه و گفته اند ما بهوس طاعت صحبه و روی عنه پس حتی نشو و نسیم محبت را و اگر جامع میان
 این هر دو صفت و گفته یک صفت کافی است طول صحبت یا روایت و حق مذکور است هر دو است اگر چه گفت
 مستثنی آنست که صاحب کسی است که ملاقاتش بسیار باشد و او را در دست آنچه دلالت میکند بر اثبات
 فضیلت کسی که حاصل نشد او را از وی مسلم مگر مجرد لقا و قلیل و روایت اگر چه یکبار باشد و بعضی اهل علم محبت
 یکسال یا زیاده یا غزوه همراه و بی صلعم یا قاصت شش ماه شرط کرده اند و نیست وجه برای این هر دو قول
 زیرا که مسلم هر چه جامع از روایات احادیث نبوی است حال آنکه کمتر ازین مدت نیز او را ندیده اند و نیز بعضی
 از گفت و شنوع بران و الی نیست و قاضی عیاض از روایتی حکایت کرده که بالغ بود و نش شرط است و این هم
 صحیف است بنا بر خروج بسیاری از مجاب که او را که عصر نبوی کرده اند و از وی مسلم روایت نموده و بالغ

نشدند مگر بعد موت وی صلعم و هم رویت نبوی غیر مشروط است زیرا که این امم مستوم اعمی ابو بکر اگر چه صحبت و
 اتفاق است و آمدی و این الحاحی و غیره از اهل اصول ذکر کرده اند که خلاف درین مسئله لفظی است و نیست
 وجه برای آن زیرا که قابل عدالت علی العیوم طالب تعدیل حدی از ایشان نیست و هر که در شرط صحبت تمطی
 کرده که با وجود آن شرط تعدیل غیر مطلوب است و با عدم آن شرط معدول پس خلاف معنوی است نه لفظی است
 و عبارت حافظ این مجرور اصحابه این است اصبح ما و قففت علیه من ذاک ان الصحابی من لقی النبی صلعم مؤمنانه
 و مات علی الاسلام فیند خل فین لقیه من طالبه حجازه او قصرت و من روی عنده اولم یرو و من غیر اصحابه اولم یخیر
 و من راه رویه اولم یجایسه و من لم یزیره لعارض کالعی و یخرج البقیه الایمان من لقیه کافر و لو اولم یخیر ذاک فایلم
 یجمع به مره اخری و قولنا به یخرج من لقیه مؤمنانه بغیر و کن لقیه من موسی اهل الکتاب قبل البعثه و بل یخیر من لقیه
 منهم آمن بانده سیبعت اولایه خل محل اقبال و من هو لا یخیر الایمان و لفظ راوده ویدخل فی قولنا مؤمنانه کل
 مکلف من الایمان یخیر فیقتضی تعیین ذکر من خطا ذکره من یمن الذین آمنوا به بالشرط المذكور و اما انکار این لایشرطه
 ابی موسی تحریر صحیح بعضی یمن الذین عرفوا فی کتاب الصحابه فلیکن منکر لما ذکره و قد قال ابن جریر فی کتاب الصحابه
 من الحلی من اعمی الاجماع فقد کذب علی الامه فان البند قد اعلنا ان نقرأ من یمن الذین آمنوا به و هو القرآن من النبی صلعم
 فمهم صحابه فضلا من این لایمعی الاجماع و ذاک الذی ذکره فی مسئله الاجماع لا یوافقه علیه و اما در نقل
 کلامه فی کونهم صحابه و بل یدخل الملائکه محل نظر و قد قال بعضهم ان ذاک یبنی علی انه کان معشورا الیهم اولاد و نقل
 فخر الدین فی اسرار التدریج الاجماع علی انه صلعم لم یکن من سلاله الملائکه و نوزع فی هذا النقل بل یرجح شیخ ترمذی الذی
 السکة انه کان من سلاله الیهم و اجماع باشیاء یطول شرحها و فی حجت بنا بنده مسئله علی هذا الاصل لفظ الیهم انتمی بعده
 فو انما قید و دیگر صحابی ذکر کرده و اما اولویت تعبیر باقلا از تعبیر برودیت پس بنا بر آنست که فاعل و بیت
 صحابی است و گفته اند که فاعلش رسول قد است صلعم سید علی گفته و داخل است در آن جمیع است زیرا که شب
 اسرار و غیره تمام است را بر روی صلعم کشف و نمایان کردند و روی ایشان را دید و اما اشارت بخلاف و قول
 علی الامام پس عراقی و زباده کسیکه بعد وی صلعم تدریج و باز مسلمان گردیده بر سلام مر و گفته که در دخول
 وی در صحابه نظر است زیرا که شافعی و ابو حنیفه نقل کرده اند بر آنکه رویت محط عمل است و ظاهر آنست که محبط
 صحبت سابقه است مثل قره بن سید و شعث بن قیس و آباء هر که در حیات وی صلعم رجوع با سلام کرد مثل
 عبداللہ بن ابی مرثد و ابی سنان از دخولش در صحبت نیست و این شرط که صحابی ملاقی نمومن به را گویند شکل است
 بجای آنکه صحابی که ملاقات وی صلعم کرده اند و پیش از بلوغ آنها استقال جناب نبوت اتفاق افتاد مثل حسن
 و حسین و این زبیر و غیره زیرا که تصدق با بیان هر مکلف می باشد پس اگر چنین گویند من لقیه مسلما علی فطره

مثل و جامع باشد و گفته اند که مراد وین وی مسلم در عالم شهادت است پس اطلاق صحبت بر ایشان کمال از ادیان
 و انبیا نشود و این الاثیر استشکال کرده است بشردن مؤمنین جن در صحابه نه را ایشان از ادیان که با آنکه ایشان
 احق بزرگوارند اجابت و سه مال المکرر گفته این نعم صحیح نیست زیرا که جن از جمله کافرانند و رسالت و نبوت شامل
 ایشان نیست پس ذکر کسی که نامش معلوم شده و روایت وی در رسول خدا ثابت گشته و صحابه حسن با
 انتی و اما معرفت صحبت پس حافظ این حجر گفته شناخته می شود و بتواتر آنکه وی صحابی است یا باستخافه شهر
 یا باخبار صحابه یا بعضی ثقات تابعین یا باخبار او از نفس خود شن یا آنکه وی صحابی است اگر این دعوی و ادعای
 زید امکان است و در خلاصه گفته اگر عدل است انتی حافظ این حجر گفته استشکال کرده است جماعتی باین خیر یعنی
 دخول او تحت امکان یا آنکه این دعوی نظیر دعوی قول او است که من عدلم و این محتاج بسبوی تامل است انتی
 و سیوطی بر قول او تحت امکان گفته که اگر دعوی صحبت کند بعد صد سال از وفات شریف وی مسلم پس
 این دعوی اقبول نیست اگر چه عدلش بی پایه نبوت رسد لکن مسلم فی الصحیح را یکم لیا یکم نه و فایده بعد
 باین شبهه لایقی احدی علی ظهر الارض رواه البخاری و مسلم من حدیث ابن عمر مراد از آن آن قرن است و آن شبه
 وفات او است مسلم و اصولیین در قبول دعوی او معرفت محاصرش با وی مسلم شرط کرده اند و آری حجت
 کرده با آنکه دعوی او که من صحابی ام غیر مقبول است و رحمه ابوالحسن القطان که نقل السیوطی در اصحاب گفته و زاده
 مسلم من حدیث جابر ان ذلک کان قبل موت مسلم بشهر و لفظ سمعت البنی مسلم یقول قبل ان یوت بشهر رستم
 بالمد علی الارض من نفس منقوصه الیوم باقی علیها مایه سنه و بی حیه یومئذ و اصحاب گفته و لهذا لکنه لم یصدق
 الائمة احدا و علی الصحبه بعد الفایه المذكوره و قد ادعوا باجماع فکذبوا و کان آخرهم من الیوم لان الظاهر کذبهم
 فی دعواهم علی اقررتهم من لم یعرف حاله الا من جهة نفسه فمقتضی کلام الادی و من تعبد ان لا یثبت صحبه و
 نقل ابوالحسن بن القطان فی اختلاف مرجع عدم الثبوت و اما ابن عبد البر فی مرجع القبول بنا علی ان الظاهر
 مسلمته من الحجج و قوی ذلک بتصرف ائمه الحدیث فی تحریفهم احادیث هذا الصریح فی مسامحه و مراد رب فی خطا
 رتبه من هذا سبیل عن من مضی و من صور هذا الصریح ان یقول التابی فی خبر فی فلان مثلاً انه سمع البنی مسلم یقول
 سوا و سواه اما اذا قال فی خبر فی رجل مثلاً عن البنی مسلم یقول صحبه یذکر کذب بعد الاحتمال الارسال و ممکن
 التفرقة بین ان یکون من کبار التابعین فیتزج القبول او معتار بهم فیتزج الرد و مع ذلک فلم یوقت من
 حلفت فی الصحابه فی اخر من هذا سبیل فی کتبهم و الله اعلم انتی و عبارات حافظ این کثیر و در نیام و در بحث
 حدیث این است و تعرف صحبه الصحابی مارة بالمد و مارة باخبار مستفیضة و مارة بشهادة غیره و من الصحابه
 و مارة بروایه عن البنی مسلم ما عاود مشاهده لا مع المصاحفه فاما اذا قال المصاحفه العدل اما صحابی فقد قال ابن کثیر

فی مختصه احتمال اختلاف یعنی لایخیر عن حکم شرعی که ابقال فی السخخ هذا نسخ لهذا الاحتمال خطا فی ذکا لیا ابقال
 سمعت رسول الله قال کذا ورائه فعل کذا او کما عن رسول الله و نحو هذا فمذا مقبول الاحتمال اذا صح له التی
 و یوم من عامه علیه السلام انتهى و شوکانی گفته شناخته می شود صحابی بودن صحابی بتواتر و متفاوته و موجود بودن او
 از مهاجرین یا انصار و بخیر صحابی دیگر معلوم الصحبه و در قبول قول او که من صحابی ام اختلاف است قاضی ابوبکر
 گفته مقبول است زیرا که و انزع عدالت مانع از آنکه کذب است اگر معارض قول او از دیگری نیامده و قبایل الصلاح
 و انووی و ابن القطان توقف کرده و مردی است از روی آنچه دال است بر جرم بعدم قبول قال من مدعی الشیخیه
 لا یقبل منه حتی ینام صحبه و اذا علمنا بما فماده فموا علی السماع حتی نعلم غیره انتهى و لا بد است از تقیید قول قائل قبول
 خبر را که وی صحابی است با آنکه قرآن داله بر صدق دعوی او قائم شوند ورنه قبول خبر بسیاری از کذا امین مدعیان صحبت
 لازم آید انتهى کلام الشوکانی و بموجب تقدیم بحث از عدالت راوی که در اول کتاب گذشت محل آن صحیح باشد
 و اما صاحب پس رایشان ضرورت این بحث نیست زیرا که اصل رایشان عدالت است و روایت ایشان مقبول است
 بغیر بحث از احوال ایشان چنانچه این الحاجب حکایتش از اکثرین کرده و قاضی گفته این قول سلف و جمیع خلف است
 و جوینی گفته بالا جماع و وجه این قول در و دعومات مقتضیه تعدیل ایشان است در کتاب و سنت گفته سبحات
 کند و خیر اصابه اخبرنا عن الناصر و قوله و کذا لک جعلنا کما امة وسطا ای عدولا و قوله لقد رضي الله عن
 المؤمنین اذینا یعونک تحیه الشیخیه فعلوا ما و قیل هو و قوله و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار
 و الذین یراتبون هم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و قوله و الذین رجعوا الیه اشداء علی الکفار و رجاء الیهیم
 و قوله صلعم خیر القرون قرنی و قوله فی حقیق لوانفق احدکم مثل احد و بها مانع مداحهم و لانیصیه و هانی الصیخ و قوله
 اصحابی کالنجوم علی مقال فی معروف جوینی گفته و شاید سبب در قبول ایشان بغیر بحث از احوال آنست که ایشان
 نقله شریعت اند اگر در روایت ایشان توقف ثابت شود شریعت بر ضرر رسول صلعم تحمیر گردد و بر سایر اعتبار
 مسترسل نشود و اقطابین حجر و اصحاب نوشته اتفاق اهل السنة علی ان اجمع عدول و لم یخالف فی ذلک الا الشذوذ من
 المبتدعه و قد ذکر الخطیب فی الکفایه فصلا نفیسانی ذلک فقال عدالة العصابة ثابتة مطووعة بتعدیل المذموم و بها
 عن طهارتیم و اعتبارهم ذلک قول تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین و قوله
 للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من ديارهم و اهلهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله
 و رسولہ اولئک هم الصادقون الی قوله انک رؤوف رحیم فی آیات کثیره یطول ذکرها و اما حدیث تسمیر
 بکثر تعداد با و جمیع ذلک یقتضی القطع بعد ایم و لا یتحتاج احدنهم مع تعدیل السدله الی تعدیل احد من الخلق علی انه
 لو لم یرد من المذموم فیم شی مما ذکرناه لا وجبت الحال التي کذا علیها من الهجرة و الجهاد و نصرة الاسلام و بذل

الملعج والاسوال وقتل الآباء والاولاد والمناسحة في الدين وقوة الايمان واليقين القطع على تعدلهم والاعتقاد
 لنزاهتهم وانهم افضل من جميع الخلقين بعدهم والمعدلين الذين يميئون من بعدهم هذا مذهب كافة العلماء والفقهاء
 قوله ثم روى بسنده الى ابى زرعة الرازي قال اذا رايت الرجل منقضا جدا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعلم انه
 زنديق وذلك ان الرسول حق والقرآن حق وما جاء به حق وانما ادعى البتة ذلك كله الصحابة وهو لا يريدون
 ان يحيروا شهودنا ليطلو الكتاب الستة ويخرج بهم اولى وهم زمانا وقد انتهى والا حاد في الواردة في تفصيل الصحابة
 كثيرة من ادلها على المقصود ما رواه الترمذي وابن حبان في صحيحه من حديث عبد الله بن نوفل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الصالح في الصحابة لا يتحدوهم غرضا من بعدى فمن اصبهم فصبى اصبهم ومن البغضهم فبغضى البغضهم ومن اذا هم فقد اذنى
 ومن اذا نى فقد اذى الله ومن اذى الله فهو شاك ان يأخذة قال ابو محمد بن حزم الصحابة كلهم من اهل الجنة قطعاً قال
 تعالى لا يستوي منكم من اتقى من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين اتفقوا من بعد
 وقتلوا وكلوا وعد الله الحسنى وقال تعالى ان الذين سبقوا طموحنا الحسنى اولئك عنها مبعدون
 فثبت ان الجميع من اهل الجنة وانه لا يدخل احد منهم النار الا فطره الخاطبون بالآية السابقة فان قيل التقييد
 بالتعال والانفاق يخرج من لم يتصف بذلك كذلك التقييد بالاحسان في الآية السابقة وهي قوله تعالى والسابقون
 الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوا هو باحسان الآية يخرج من لم يتصف بذلك هي من اصبح ما ورد
 في المقصود ولهذا قال المازري في شرح البرهان لسانه ليعتدوا الصحابة بعدول كل من رآه مسلماً لئلا يوارده لما يأتى
 او اجتمع به لغرض والنقص عن كسب وانما لغرض به الذين لا يرموه وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي انزل الله بذلك
 به المفلحون والى جواب عن ذلك ان التقييدات المذكورة خرجت مخرج الغالب الا فالمراد من اتصف بالانفاق فالتقييد
 وبالفضل او بالقوة واما كلام المازري فلم يوافق عليه بل اعترضه جماعة من الفضلاء قال الشيخ صالح الدين العلامى
 هو قول غريب يخرج كثير من المشهورين بالصحة والرواية عن الحكم بالى الى كواهل بن حجر وما لك بن الجويرث وعثمان
 بن ابى العاصى وغيرهم ممن وفد عليه صلعم ولم يتم عنده الا قليلا والنقص وكذلك من لم يعرف الا برواية واحدة
 الواحد ولم يعرف مقدار اقامته من اعراب القبائل والقول بالتقييم هو الذى صرح به الجمهور وهو المستعمل وقد كان
 تقويم الصحابة ولو كان اجتماعهم بصلعم قليلا سقرا عند الخلفاء الراشدين وغيرهم فمن ذلك ما روى عن ابى العاصى
 قال كنا ننزل رفاقا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فكننا في رفقة فيها ابو بكر فنزلنا على اهل ابيات وفيهم امرأة جليسة بها جل
 من اهل البادية فقال للمرأة الخامل اليسكر ان تلدى غلاما قالت نعم قال ان اعطينى شاة ولدت غلاما فاعطته
 فصبح لما اسجاعتهم عمدا الى الشاة فذبحها وطبخها وجلسنا ناكل منها ومعنا ابو بكر فلما علم بالقصة قام فقتل كل شئ اخذ
 الخال ثم رايت ذلك البيهقي اتى عمر بن الخطاب وقد حبا الانصار فقال لهم علموا ان لا تحبوا من رسول الله صلى الله عليه وسلم

ما اورى نال فيدا كفيتموه ولكن بحجة من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان هذا الحديث ثقات قد توقف
 عمر عن متابعتها فضلا عن مناقبتها لكونه علم انه لقي النبي صلى الله عليه وآله وسلم وفي ذلك ما بين شأنا على انهم كانوا يعقدون ان شان
 الصحبة اللاحقة لشيء كما ثبت في الصحيحين من قوله صلى الله عليه وآله وسلم الذي نفسي بيده لو انفق احدكم مالا احدهما ما اورى احدكم
 ولا نفية ولما اترعه صلى الله عليه وآله وسلم قوله خير الناس قرني ثم الذين يلونهم وقال بهن من حكيم عن ابي عن جده عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انهم خير
 واكرمها على الله عز وجل وروى الزايد في مسنده بسند رجاله موثقون من حديث سعيد بن المسيب عن جابر قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الدنيا را حجابي على الثقلين سوى النبيين والمرسلين قال سفيان في قوله تعالى وسلام على
 عباده الذين اصطفى هم اصحاب محمد صلى الله عليه وآله وسلم والاجابة فيها كثرة جدا فلنقتصر على هذا القدر فنفية متنع انتهى كلامه حفظ
 ابن حجر في كتابه الاصابة وهو موجز نفيس جدا تحقيق بالقبول واما وقوع حروب وفتن در میان ایشان پس
 کیا طبری گفته یعنی بر اجتهاد است و هر چه بود مصیبت مصیبت و احد است و مخطی معذور بلکه با جرحنا نکه عمر بن
 عبد العزیز گفته فلان و اما طبرستانها سیدو فلان فخر بنهما السنن اقول و هم نکه حکم ایشان در عدالت حکم غیر ایشان
 پس از ان بحث توان کرد و ابو الحسن بن قنن گفته وحشی حمزه را قتل کرد و او را مصیبت است و ولید را بدو نوشی
 نمود پس بر که از وی خلافت عالت ظاهر شد بروی اسم صحبت واقع نشود و ولید حجابی نباشد زیرا که صحابه بنان
 که بر طریقه بروی صلوات بود و انتمی و این کلام خیلی ساقط است چه وحشی حمزه را وقتی کشته که کار بود و باز مسلمانان
 نه از قواصی است زیرا که الاسلام موجب با قبله بلا خلافت و اما ولید پس عالمی از اهل علم گفته که اگر کتاب معصیت مخرج
 صحابی از صحبت است رازی در محمول گفته ابراهیم نظام مبالغه کرد و در طعن بر صحابه چنانکه حافظ از وی در کتاب
 التفتاب نقل نموده و ما ذکرش با احوال تفصیل میکنیم اما بجملا پس در طعن بعضی ایشان در بعضی اخبار کثیره فرو می شده
 و ویدیم که بعضی صحابه در بعضی قبح میکنند و این خوابان توجه قبح باشد یا در قواصی اگر کاذب است یا در متروک فیه
 اگر قواصی صادق است و جوابش محملا آنست که آیات قرآن کریم دال اند بر سلامت احوال صحابه و بر ابرار ایشان
 از مطاعن و چون این معنی ثابت شد پس واجب بر احسن ظن است با ایشان تا آنکه دلیل قاطع بر طعن را ایشان
 قائم شود و الا آخر کلامه قول سوم آنکه همه عدول اند قبل فتن نه بعد از آن پس بحث از احوال ایشان واجب است
 و اما بعد آن پس اخلاص فتن مطلقا مقبول نیستند یعنی از هر دو سوی چه فاسق از طرفین معین نیست و به قال عمر
 بن عبید بن العترة و این قول در غایت ضعف است زیرا که سترم اهدار غالب سنت است زیرا که معتز بن
 ازین حروب طائفه سیر اند نسبت بد اخلاص در فتن و نیز با غی از فریقین غیر معین است حالا که دلیل صحیح
 تعیین او نشده و نیز تسک چیزی که هر طائفه بدان تسک نموده مخج است از اطلاقی اسم یعنی بروی بر
 تقدیر تسلیم نمونی که با غی از فریقین غیر معین است قول چهارم آنکه همه صحابه عدول اند مگر قاتل علی و به قال

صلواتهم بکتمان را مسلمانی نام کرد و حق تعالی فرموده و ان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فاصالحی
 بينهما و درین گریز نام ایشان با وجود اقتتال نومن نهاده و در مقابل سعادتی در فرشتین صدحای بی هم
 نمودند و اعدای و جمیع ایشان عدول اند و اما طوائف ردا افض و قبل و ثلث قتل و دعوی ایشان که همه
 صحابه کافر شدند مگر بنده کس نام آنها می برند پس باین بلا دلیل و مجرد رای فاسد و ذین بار و دعوای
 متبع است و اکثر از آن است که بروش توان پرداخت و برهان بر خلاف آن اظهار شهرست زیرا که قتال
 ایشان او امر نبوی را بندوی صلوات فتح ایشان اقالیم و آفاق را و تبلیغ ایشان کتاب سنت را و هدایت
 کردن ایشان مردم را بسوی طریق جنت و موطئیت نمودن بر صلوات و زکوات و انواع قربات و سایر
 احیان و اوقات با شجاعت و براعت و کرم و ایثار و اخلاق جمیل که هیچ امت را از احمق متقدم نبود و واحد
 بعد ایشان مثل ایشان درین امور نخواهد بود و با و که صحیحی ضربه معلوم است فرضی اند عظم جمیعین و لعن الله
 من یتیم الصادق و یصدیق الکافین انتمی و در خلاصه گفته صحابه کلهم عدول اند و اولایس فانی شدند یا نه
 با جماع معتد بهم و مشد قال النووی فی التقریب که یحیی بن عبد البر و اول کتاب تسید و سید محمد بن اسماعیل در شرح
 تنقیح اوله این دعوی ذکر کرده اند و سید محمد بن کور گفته که این عموم بر محمد بن مختص کسی است که در وی قبح کرده
 و ذکر خلاف در رتب افضل از صحابه بطول الذیل است و نیست از علوم اصول حدیث ابو زرعه را زنی گفته فقیه
 رسول الله صلوات عن ایه الف و اربعة عشر الف من الصحابة ممن سمع منه و روی عنه من اهل المدينة و اهل مکة و یمن
 و الاعراب و من شهد معه حجة الوداع اخرجه المخطیبة قد قبل کیف یعرف محمد و ذاک مع تفرق الصحابة فی البلدان
 و القری قال ابن فحون فی ذیل الاستیعاب بعد ان ذکر نحو ذاک جاب ابو زرعه بهذا سؤال من سأل عن الروان
 خاصة فکیف یفریم حافظ ابن حجر نوشته و مع هذا فجمع من فی الاستیعاب یعنی من ذکر فیہ باسم او کنیت و یا ثلثه
 آلاف و خمسمائة و ذکر انه استدرک علیه علی شرطه قریبا ممن ذکر قلت و قرأت بخط الحافظ الذهبی من ظهر کتاب التقریب
 لعل الجمع ثمانمائة آلاف ان لم یزید و لم ینقصوا ثم رأیت بخط ان جمیع من فی اسد الغابة سبعة آلاف و خمسمائة
 و اربعون و خمسون نفسا و ما یؤید قول ابی زرعه ما ثبت فی الصحیحین عن کعب بن مالک فی قصته تبوک و الناس کثیر
 لا یحصیهم دیوان و ثبت عن الثوری فیما اخرجه المخطیبة سنة الصبح ای قال من قدم علیا علی عثمان فقد ازیحا
 علی اثنی عشر الف ان رسول الله صلوات و هو عنهم و احسن فقال النووی ذاک بعد النبوی صلوات اثنی عشر الفا بعد ان
 فی خلافة ابی بکر فی الردة و الفتح فمن لم یضبط اسما و هم ثم مات فی خلافة عمر فی الفتح و فی اطاعین العام معوا
 و غیر ذاک من لا یحصى کثیره و سبب خفاء اسمائهم ان اکثرهم اعراب و اکثرهم حضرة و حجة الوداع و الله اعلم
 و سبب ان المطر گفته ان الصحابة وان شملهم تعریف واحد فان رتبهم متفاوتة قال الحافظ لا خفاء برحمان رتبهم

اسلام و قاتل محمد اوست تحت رایتیه علی من لم یلازمنا و حضر معہ شهید و علی من کلمه لیسیر الا و ما شاءه قلیلا و کثیرا
 علی بعد او فی حال الطفولتیه و ان کان شرف الصحبه حاصله للجمع و من لیسیر لیسیر فخریه هرسل من حیث الارواح
 و جمع ذلک محدود و ان فی الصحابه لما نالوه من شرف الرویه انتهی و در عدد طبقات ایشان اختلاف است
 و نظر در پنجایسوی سابق اسلام و هجرت و شهادت و شهادت همراه جناب نبوت میکنند و حاکم ایشان اعدا و
 طبقه گردانیده و سیوطی در شرح تقریب نوآوری تعدادش چنین ذکر کرده که طبقه اولی قومی است که بمکه آمدند
 اسلام آورد و مثل خلفاء و اربعه و دوم اصحاب دارالندوه سوم مهاجره حبشه چهارم عقبه بن ابی عقیقه و انبیه اکثر
 ایشان انصار بودند ششم اول مهاجرین که در قبا نزد آنحضرت رسیدند قبل دخول در مدینه مسنوره هفتم اهل یثرب
 هشتم کسانی که هجرت کردند در میان بدر و حدیبیه نهم بیعت الرضوان دهم مهاجرین در میان حدیبیه و فتح مکه
 مثل خالد بن الولید و عمر بن العاص یا در دهم مسلمین فتح و در آنهم صبیان و اطفال که در فتح و در حجه الوداع
 و غیره وارد شدند مسلم انتهی گویم عقبه اولی در سنه یازده از هجرت بوده و اول کسی که از رجال احرار اسلام شد
 ابو بکر صدیق است رضی الله عنه و گفته اند که وی اول مسلمان است مطلقا و زولیدان و صبیان علی کرم الله
 وجهه و گفته اند که وی اول مسلم است علی الاطلاق حافظ ابن کثیر گفته و لا دلیل علی من وجه یصح و از سوال زید بن
 حارثه و از عبید و ارقاد بلال مؤذن و از زنان خدیجه و گفته اند که وی اول کسی است که اسلام آورد مطلقا حافظ ابن
 کثیر گفته و هر اول السیقات فی اول البعثة و هو یحیی عن ابن عباس الزهیری و قتاده و محمد بن یحیی بن یسار حاکم
 المغازی و جماعة و ادعی الثعلبی التفسیر علی ذلک الاجماع و قال و انما الخلاف فیمن سلم بعد ما انتهی فیزید و رایت
 گفته افضل صحابه بلکه افضل خلق بعد انبیا علیهم السلام ابو بکر عبداللہ بن عثمان بنی خلیفہ رسول اللہ است و سنی
 بصدیق بہت مبادرت و بسوی تصدیق رسول خدا صلعم قبل جمع مردم آنحضرت صلعم فرمود دعوت احدا
 الی الایمان الا کانت لکبوة الا ابا بکر فانه لم یتبعتم و قد ذکر ت سیرتہ و فصلا کہ و سنہ و الفتاوی عنہ فی مجلس علی حدیث
 و بعد آنحضرت بعد عمر بن الخطاب پیتر عثمان بن عفان پیتر علی بن ابی طالب این آئی مهاجرین و انصار است و قد
 کہ عمر امر خلافت را و شش کس بر شوری گذاشت و ایشان حصہ آن در عثمان و علی کردند و عبدالرحمن بن عوف
 تا سہ روز و شب و بارہ این ہر دو اجتماعت و دو غور نمود تا آنکہ از زمان در خود و روا صبیان و حکامت ہوا
 کرد و وید کہ کجی را با عثمان برابر میکنند پس او را بر علی مقدم کرد و والی امر ساخت قبل علی و ابیہ و اقرنی
 گفتہ من قدم علیا علی عثمان فقد ازنی بالماجرین و الانصار و صدق رضی اللہ عنہ و اکرم مشوا و جیل جنہ
 الغر و بنی داہ و عجب از ان است کہ بعضی اہل کوفہ از اہل سنت بسوی تقدیم علی بر عثمان رفته اند و از عثمان
 توری بخلی است کہ وی ہر جمع کرد و از ان و مثل آن از کعب بن ابی بکر حرج منقول است و ابن خزیمہ و خطابی از سیرت

آن کرد و اندواین بالمره ضعیف است و بعد این هر چهار بقیه عشر و بیشر و اندوین ستر ایل بدر با ایل عی با ایل
 بیعة الرضوان روز جمعه و اما سابقین اولین پس میگیند که ایشان صحابی قباالتین اند و قبل ایل بدر و قبل ایل
 بیعة الرضوان و قبل غیر ذلک شافعی گفته که راویان از آن حضرت مسلم و یونس و کان او از مسلمین قریش است هر
 کس اندوین رازی گفته شد معنی حجة الوداع اربعون الف و کان معه بیست و سبعمائة الف و قبض علیه السلام
 عن مائة الف و اربعة عشر الفاً من الصحابة احمد بن حنبل گفته و اکثرهم رواية ستة الف و جابر و ابن عباس و
 ابن عمر و ابو هريرة و عائشة قال ابن کثیر قلت و عبد الله بن عمرو و ابو سعید و ابن مسعود و کنونی قدیم
 و لهذا لم یعد احمد بن حنبل فی العباد لثبوت بل قال العباد لثبوت اربعة عبد الله بن عمرو و ابن عباس و ابن عمر و ابن
 بن العاص و انتی طبری در خلاصه نوشته اکثر صحابه و در روایت حدیث شش کس اند که تقدیم بعده گفته قال مسروق
 انتی عالم الصحابة الی عمر و علی و ابی و زید و ابی الدرداء و ابن مسعود و اکثرهم قتیاب بن عباس و منهم العباد و ابی
 ابن مسعود منهم سبعة گفته لانه تقدم مائة و هو لا عاشوا حتى یقع الی علمهم و کذا سائر من سبى عبد الله و هم نحو ثمانین
 و عشرين انتی و حافظ ابن حجر و اصحابه نوشته اکثر الصحابة فتوی مطافاً سبعة عمر و علی و ابن مسعود و ابن عمر و ابن
 عباس و زید بن ثابت و عائشة قال ابن جریر میگویند ان یجمع من قتیاب کما و احد من هؤلاء مجلد و هم و لیهم عشر و انهم
 ابو بکر و عثمان و ابو موسی و معاذ و سعد بن ابی وقاص و ابو هريرة و انس و عبد الله بن عمرو بن العاص و سلمان و جابر
 و ابو سعید و طلحة و الزبیر و عبد الرحمن بن عوف و عمران بن حصین و ابوبکر بن الصامت و معوية و ابن ابي سلمة
 قال یکن ان یجمع من قتیاباً کما و احد جزء صغیر قال و فی الصحابة نحو من مائة و عشرين نفساً مقولون فی الفتیاب
 جلاله تروی عن الواحد منهم الالسناء و المستلثان و الثلث یکن ان یجمع من قتیاباً جمیع جزء صغیر بعد الجث
 کابی بن کعب و ابی الدرداء و ابی طلحة و المقداد و غیرهم انتی در باعث حدیث گفته و آخر الصحابة علی الاطلاق
 موتاً انس بن مالک ثم ابو الطفیل عامر بن واثلة اللیش قال علی بن المدینی و کانت وفاته بکفة فنعلى بها هو آخر
 من مات بها و یقال آخر من مات بکفة ابن عمر و قبل جابر و الصحیح ان جابر مات بالریة و کان آخر من مات بها
 و قبل سهل بن سعد و قبل السائب بن زید و بالبصرة انس و بالکوفة عبد الله بن ابی اوفی و بالشام عبد الله
 بن بشر المحض و بدمشق واثلة بن الاسقع و بمصر عبد الله بن عمار بن الجحر و بفاسطین ابوبکر بن ام حرام و
 بالیامه البراس بن زیاد و بالجزیرة الحسن بن عمیرة و بایفریقیة روم بنع بن ثابت و بالباویة سلمة بن الاکوع
 رضی الله عنهم فصل و هم در معرفت تابعی در یخانیة اختلاف در تقریرت اوست چنانکه در حدیث جابر و انتی
 کرد و اند حافظ ابن کثیر در باعث حدیث نوشته قال انساب التابعی من صحبه الصحابی و فی کلام احاکم بالقتنی
 اطلاق التابعی علی من لقی الصحابی و روى عنه و ان لم یصحبه فقلت لم یکنوا مجرد روية الصحابی کما لکنوا فی

اطلاق اسم الصحابی علی من رآه علیه السلام والفرق غلطه شریف روایت علیه السلام انتهی و طبری در خلاصه گفته است
 هر کس مسلم صحابا و قیل من اقیه و هو الاخر انتهی و در قسب کفر گفته یونقی ای صحابی است الوفاق ای مع
 موافقت که فی انه لقی موسی بنی مسلم الی آخرنا سلف بعده گفته قال حافظان هذا التعریف للتابع هو الخمار
 خلافا لمن یشتغل فی التابعی طول الملامته اوصحة السماع والتمیز انتهی و حاکم گفته تابعین یا نزود طبقه اند و هم را
 ذکر کرده و گفته اعلا هم من وی عن العشرة و تحله ایشان جماعتی را نام برده مثل سعید بن مسیب قیس بن عمار
 و قیس بن عمار و ابو عثمان غنمندی و ابو وائل و ابو جابر عطاروی و ابو ساسان حمید بن منذر و غیره
 در خلاصه گفته تعالیط کرده اند حاکم را در باره ابن مسیب زیرا که وی در خلافت عمر رضی الله عنه متولد شده و از اکثر
 عشرة بشره سماعت نکرده بلکه سماع او جز از سعید نرسیده انتهی در باعث حثیث زیاده کرده که ولد
 فی خلافة عمر سنین مفتتا و بقیته و لهذا اختلفت فی سماءه من عمر ولم یدرک الصدیق و لم یسمع منه قول او احد انتهی
 و اما قیس پس از عشرة سماعت دارد و از ایشان را وی است در خلاصه گفته و لم یشارك فی هذا اجل انتهی و
 حافظ ابن کثیر گفته و علیه ای علی احاکم فی هذا دخل کثیر فقد قیل انه لم یرو عن العشرة من التابعین سوى قیس بن
 ابی حازم قال ابن خراش و قال ابو بکر بن ابی داود و لم یسمع من عبد الرحمن بن عوف و الله اعلم انتهی و حاکم گفته
 ابن مسیب عمر من بعد او از عشرة دریافت و گفته اند که از احدی از عشرة جز سعد بن ابی وقاص شنیده
 و بود سعد آخر عشرة بشره و در وفات بعده گفته متصل ایشان اند و لا و صحابه که در زمن حیات نبوی متولد شده اند
 مثل عبد الله بن ابی طلحه و ابی امامه سعد بن سهل بن حنیف و ابی ادریس خولانی حافظ ابن کثیر زیاده کرده که
 اما عبد الله بن ابی طلحه پس چون وی متولد شد امش بن مالک که از جانب او در برادرش بود او را نزد رسول خدا
 مسلم بر و آنحضرت مسلم تحنیک وی فرمود و دعای بרכת بروی کرد و نامش عبدالله نهاد و مثل این اطفال لایق
 آنست که در صفار صحابه معدود کرده شوند بنا بر مجرور و بیت و محمد بن ابی بکر صدیق را از جمله ایشان شمرده اند
 با آنکه و لا و تش نزد شیخه وقت احرام حجه الوداع اتفاق افتاد و نیافت از حیات وی مسلم مگر قریب یکصد روز و
 ذکر نکرده اند که او را بحضور آنحضرت مسلم آورده باشند یا وی آنحضرت را دیده باشد پس شمردن ابن ابی طلحه و صحابه
 صحابه اولی تر از عد محمد بن ابی بکر و آنهاست و الله اعلم و حاکم نعمان و سدید پسران مقرر را در تابعین
 ذکر کرده حال آنکه این هر دو صحابی هستند حافظ ابن کثیر گفته و بقی بین الصحابه و التابعین طبقه اختلفت فی انهم
 تابعی القسمین و هم الخضر من الذین ادرکوا الحجة بالیه و الاسلام و لم یرو عن النبی مسلم فعد هم ابن عبد البر فی الصحابه
 و ادعی عیاض و غیره ان ابن عبد البر یقول انهم صحابه و فیه نظر فانه ای ابن عبد البر افصح فی خطبه که یانه انما
 او و هم لیکون کتابه جامعاً مستوعباً لاهل القرن الاول و الصحیح انهم سعد و دون فی کبار التابعین و اخرت

و اهل کوفه ادریس او اهل بصره حسن را نشان میدهند انتی گفته اند که اهل کوفه علقمه را سود را افضل
 میدانند و بعضی اهل که عطا ابن ابی رباح را میگویند باجماع افضلیت تابعین مختلفت فیست و هر یکی سخنی گفته
 و تابعی بلد خود را ستود و وظاهر است که بعضی را باعتبار علم افضل گفته باشند و بعضی را باعتبار عل چنانکه
 از ذکر ایشان ادریس قرنی را معلوم میشود ابن ابی داؤد گفته سادات تابعیات خضعت تحت سیرین و عمر بن
 عبد الرحمن اند و متصل اینهاست ام درود اصفندی رضی الله عنهم جمعین در خلاصه گفته قومی طبقه را و دیگران
 شمرده اند با آنکه ایشان صحابه را ملاقات نکرده و طبقه را از صحابه و تابعین عدد کرده و طبقه را از انبیا و اهل بیت
 ابن کثیر گفته و قد ادخل بعضهم فی التابعین من لم یسهم کما اخرج آخرون من هو محدود و فهم و ذکر کف کوفانی
 الصحابه من لم یسهم صحابیا کما عد و اجماعه من الصحابه فیمین ظنوه تابعیا و ذلک بحسب سیلغهم من العلم انتی گویم مثال
 اول ادخال ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی رضی الله عنه در عدد و تابعین است زیرا که او را با کدام صحابی ملاقات
 حاصل نشده و مثال ثانی ذکر نعمان و سید پسران مقرر و تابعین است حال آنکه هر دو صحابی از افضل صلح
 در اسما و کنی و القاب و این چند نوع است نوع اول در اسما و آن چند قسم است اول معرفت سیکه با اسما
 مختلفه یا لغوت متعدده مذکور می شود و این فنی عولیس است که حاجت می افتد بسوی آن بنا بر شناختن سید
 و گمان میکنند بعضی مردم که اینها چند شخص اند یا آنکه ذکر بعضی اسما یا کنیت نمایند و هر که خبرت ندارد اعتقاد میکنند
 که آنیکس غیر آنیکس است و بیشتر وقوع انغمی از سید پسین می آید و تقریب میکنند بدان بر مردم بزرگ مروی بنامی
 غیر مشهور یا کنیت برای ابهام بر غیر عارف بدان و این بسیار است و حافظ عبد الغنی بن سعید درین باب
 کتابی جید دارد و مرسوم را در کنی کتابهاست و در آن ارشاد کرده اند بسوی حل مترجم آن باب و از آنکه
 این قسم است محمد بن سائب کلبی و از وی حدیث تمیم داری مروی است حافظ ابن کثیر گفته هو ضعیف لکنه
 عالم بالتفسیر و الاخبار فنه من یصحی باسمه بذاتهم من یقول حامد بن السائب و نه من یکنیه بابی النضر و نه من
 یکنیه بابی سعید و خلاصه گفته و عدی بن براء هو حامد بن السائب المروی عنه ذکا و کمال مسکت با غنه و بوجوه
 ابن الصلاح گفته و جوالدی مروی عنه عطیه العوفی التفسیر به ائمه ابو سعید خدری و ذلک اسم السلام ابو عبد الله و
 المعروف بسبلان الذی مروی عن ابی هریره یشبهونه فی ولایه الی جهات متعدده و هذا کثیر جدا و انت لیس
 اقسام کثیره کما تقدم انتی دوم معرفت اسما مفرد و این نیز فنی نیک است و حافظ ابو بکر احمد بن بارون بر
 و غیره را درین باب تالیفی است در باعث حشیت گفته و بوجد ذکا کثیر فی کتاب البحر و التعلیل لابن ابی حاتم و غیره
 و فی کتاب الاکمال لابن نصر بن مالک و اکثر او شیخ ابن الصلاح خاتمه را در اسما مفرد و ذکر کرده از انجلی که
 احمد است بحجم بن عجمان بر وزن فلان ابن الصلاح گفته و رایت بخط ابن الفرات مختصا علی وزن سفیان

حافظ ابن کثیر گوید قلت قد استدرک علیہ الحافظ عبدالغنی بن نقطۃ کتابا بقریب مائت الاکمال فیہ فوائد کثیرة والحافظ
ابن عبداللہ البخاری من المشایخ المتأخرین کتاب مفید الیضا فی هذا الباب متقی ودر خلاصہ نوشتہ کہ ابن ماکولان
قسم را دو گونه ضبط کرده است احدی را علی العموم مثل سلام کہ ہر جا مشاء درست مگر تخرج کس یکی والد عبداللہ دیگر
محمد بن سلام شیخ بخاری سوم سلام بن محمد بن ہبض مقدسی چہارم سلام بن محمد بن عبدالوہاب بن سلام الشکلم
الجبار فی ابی علی المختار بن خیم سلام بن ابی الحقیق و مثل شمارہ کہ نمیت و زان بکسر عین مگر ابی بن شمارہ صحابی
رضی اللہ عنہ و بعضی بضم عین خوانند و اما عدای آن جمہور بضم است و در ایشان جماعتی بفتح و تشدید میست
و دوم آنچه در صحیحین یا موطا است علی الخصوص مثل بسیار کہ ہمہ جا بمثلث و تحتیہ و مدین جماعت است الا محمد بن بشار کہ
ببای موحده و شین مجملہ بودہ است و درین ہمزہ و دست ستار بن سلام و سیار بن ابی سیار بقدمیم سین غیر ذلک
انتہی و در باعث ثنیت نوشتہ و من امثلہ ذلک سلام و سلام بخارہ بخارہ حرام حرام عباس عیاش غنام
غنام بشار بسیار بشیر بشیر حارثہ جاریہ جریر حریر خبان خبان ریحان ریحان شرح شریح عباد و عباد
و نحو ذلک و کما یقال الضی و العیشی و العبسی الحال الحال الخياط الخياط البزار البزار الابی الابی البصری البصری
الثوری الثوری الجحیری و الجحیری و الحمریری الحمدانی الحمدانی و ما شبد ذلک و ہو کثیر و ہذا اما فی ضبط الخياط
محررا فی مواضع انتہی و حافظ ابن حجر گفتہ و ان اتفقت الاسماء و اختلفت لفظا فہو المتکلف المتکلف مقتر
من جنات هذا الفن حتی قال علی بن المدینی انشد التحفیف ما یقع فی الاسماء و وجہ بعضہا نہ شی لا یخلو التفسیر
ای قیاس العربیہ و لا قبلہ شی یدل علیہ و لا بعدہ و قد صنف فیہ ابو احمد العسکری لکن اضافہ الی کتاب التحفیف
لہ ثم افروہ بالتالیف عبدالغنی بن سعید فجمع فیہ کتابین کتابا فی مشبہة الاسماء و کتابا فی مشتبہة النسب و جمع
شیخ الدارقطنی فی ذلک کتابا با حافلا ثم جمع الخطیب فیہ لا مسفر اثم جمع الجميع ابو نصر بن ماکولانی کتاب الکمال
و استدرک علیہم فی کتاب اخر جمع فیہ او یا معہ و بینہما و کتاب بن اجمع و جمع فی ذلک و ہو عذرہ عند کل محدث
بعده و قد استدرک علیہ ابن نقطۃ ما فاتہ و تجدد بعدہ فی جلد ضخیم ثم ذیل علیہ سلیم لفتح السین فی مجلد لطیف
و لذلک ابو حامد بن الصوابی و جمع الذہبی فی ذلک کتابا مختصرا جدا اعتمد فیہ علی الضبط بالقلم فکان فیہ الغلط
و التصحیف المغائر لموضوع الکتاب و قد یسر اللہ تعالی تو ضیعہ کتاب سمیہ تصحیر المنقبہ تخریر المشتبہ و ہو مجلد
واحد و ضبطہ بالحدوف علی الطریقۃ المرئیۃ و زدت علیہ شینا کثیرا اما اجملا و لم یقف علیہ و لعل احد علی ذلک
انتہی تو وی بعد ذکر مثل انچه حافظ ذکر کردہ گفتہ و ہو منتشر لا ضابط فی اکثرہ و ما ضبط منہ قسما انتہی
و ہمان دو قسم کہ تقدم گشت ذکر نمود در سہال المطرز یادہ کردہ و قد ذکر فی مقدمات شرحہ علی سلیم نحو
ہذا و عند جامعۃ من ہذا النوع انتہی چہارم متفق و مغترق خطا و لفظا حافظ گفتہ برابر است کہ این یک کس

باشد زیاد و همچنین اتفاق در دو کس یا زیاد و در کثرت و نسبت است و این نوع را متفق و مشترق گویند
 و قاضی سمرقانی خوف آنست که دو کس را یک کس گمان کند در خلاصه گفته و تخطیب فیه کتاب تفسیر و کثیر
 نوشته و قد حذفت فیه تخطیب کتابا با حافلا و حافظا بن حجر گفته و قد خصه بزوجت علیه شیدا کثیرا و نه در عکس النوع
 المسیر بالعلی لای یخشی ممدان نظیر الواح الثمنین و بذا غشی ممدان نظیر الاثمان و احد امتی نووی یخشی بن کثیر
 و ابن الصلاح و غیره گفته اند که این نوع چند قسم است یکی آنکه اسما و ایشان و اسما و پدران ایشان متفق باشند
 و این اتفاق در دو کس بود یا زیاد و مثل خلیل بن احمد که کشش کسانند یکی بخوی بصری و وی اول کسی است که
 وضع علم عروض کرده حافظا بن کثیر گفته قالوا و لم یسم احد بعد النبی معلما با حمد قبل ابی خلیل بن احمد الا بالاسفر
 سعید بن احمد فی قول ابن عیینة مقال غیره سعید بن محمد و الله علم قوم ابو بشر من ابی بصری و حرم اصبهانی که از
 روح بن عباده و غیره را وی است چهارم ابو سعید سجری قاضی فقهیه خفی مشهور و خراسان روی من ابن خزمیه
 و طبقه تخریم ابو سعید بستی قاضی و وی را وی است از سجری مذکور و یقینی از وی روایت دارد ششم ابو سعید
 شافعی که از ابی ساما اسفراخی اخذ کرده و بلا و اندلس آمده قسم دوم متفق و اسما خود و اسما و آباء و اب و
 خود مثل احمد بن جعفر بن حمدان که چهار کس از قطیفی و بصری و دیوری و طرطوسی و همدانی روایت دارند که یک
 سسی بعد از دست و همه در یک عصر بودند و مثل محمد بن یعقوب بن یوسف که دو کس انداز نیا ابو ابوالعباس
 احمد و ابو عبد الرحمن آخر قسم سوم اتفاق و کثرت و نسب است معاشل ابی عمران جوینی که دو کس اند از عبد الملک
 بن حبیب بابی و یوسف بن سهل ادوی از شام بن عروه و مثل ابو بکر بن عیاش که سه کس اند قاری مشهور و سلمی
 با جدائی صاحب غریب الحیث متوفی در سال ۱۰۰۰ و مانند بن و با جد و تمام قرینه و عراق است و دیگر قسمی که در کثرت
 قسم چهارم عکس اقبل یعنی متفق و رسم و کثرت پدر مثل صلاح بن ابی صالح که چهار کس اند ششم اتفاق در اسما خود
 و اسما و انساب آبا و مثل محمد بن عبد الله انصاری که دو کس اند یکی صاحب جبر شنج بخاری دوم کنی بابی سلمیه
 و وی ضعیف است و رابعث حدیث گفته و بذا باب واسع کثیر الشعب یخرب العمل و الکشف عن الشی فی اوقات
 قسم ششم اتفاق و رسم و کثرت فقط مثل حماد و سیوطی گفته اند ری و باین زیاد و ابن سلمه و یحرف بحسب بن یزید
 عنه نووی گفته و من ذلک غلبه یعنی اذ اطلق و شبهه قال سلمه بن سلیمان اذا قبل بکته عبد الله فو ابن الزبیر
 و بالمدینه فابن عمرو بالکوفه فابن سعود و بالبصرة فابن عباس و بخراسان فابن المبارک قال السیوطی حذفت تخطیب
 فی هذا کتابا بمسما و الکمل فی بیان المصل و افراد الناس التصنیف فیا وقع فی صحیح البخاری من ذلک قسم هفتم
 اتفاق و نسبت مثل آل بنی سمانی گفته و اکثر علماء طبرستان من آملها شهره بالنسبه الی اهل حنین عبد الله بن
 حاد شنج البخاری و من ذلک انحنی الی بنی حنیفه و الی المذهب و کثیر من المحدثین نسب الی المذهب یعنی زیاده

يا ووافقه من النخوين ابن الانباري وحده اسي واباه غيره ومن النخوين سيوطي كفته ابن الصواب مع ابن الانباري
 بعده كفته وقد اخترته في كتابي جمع الجوامع في العروية فقد قال صلعم غبت بالحنفية لمحة فابنت الياء في اللفظة المنسوبة
 الى الحنفية فلما لم ين من ذلك انتهى قسم ششم متشابه بدهم ونسب تمايز بتقديم واخير مثل زيرين هو وحماني
 خزاعي جزي ششم شاهر بلصاح وهو الذي استقى به معاوية مثل اسود بن زنجي تابعي فاضل قسم ششم معروف بن شيبان
 بغير آراءه وبن چند قسم است كمنسوب بسوي ماد خودش مثل معاذ وسود ولسران عفره و ابن نام ماد الريان
 ونام پدرشان حارث بن قاعة الضاري است حافظ ابن كثير كفته وما للذان اثبتا ابا جبل يوم بدر انتهى ابي
 بها قاتله و ابن سرور را يك شقيق ديگريست عود نام وبعض بجاني عود عون وعوف نيه كفته اند ودر سبال المطر
 كفته او نسب الامه وون ابنيه ككانت امه كالا ب في انه نسب الابن اليها حافظ كفته وذاك كابن عليته وهو اسيل
 بن ابراهيم بن ششم احد الثقات وعليته امه شاهر بها وكان لا يحبان يقال له ابن عليته ولما كان يقول الشافعي
 اخبرنا اسميل الذي يقال له ابن عليته انتهى بعده ودر سبال المطر كفته قوله وكان لا يحبان قال الحنفى لعنه لانه
 فانه مكره وطبعا وعادة ومروءة وكون النسبة اليها يوم حمل نسبه وعلى التقديرين شكل تبليد لقبه ولما كان لقبه
 الخ والنظار ان يقال ولما اى كونه شاهر بها وكان لا يحبان يقال له كان بغير الشافعي بنسبة التلقب الى غيره
 براءه لانه حافظ ابن كثير كفته ابن عليته اخذ امية الحديث والفقهاء ومن كبار التابعين واما ابن عليته الذي يعرف بامية
 كثير من الفقهاء فهو ابراهيم بن اسميل هذا وقد كان سببه عايقول خلق القرآن انتهى ومن المنسوبين الى امية من الصحابة
 وغيرهم بلال بن حاتم واسم اميه رباح و ابن ام مكتوم الامعي الموزن وقد كان يوم عن رسول الله صلعم قبل اسميه عبد الله
 بن زائدة وقيل عمر بن قيس وقيل غير ذلك ومنه سهل وسهيل ابنا ايضا وابوهما وهب اسم ايضا وعده وبنه عبد الله
 بن زائدة وهبي بكنيته مالك بن القشيب السدي ومحمد بن الحنفية واسمها خولة وابوه امير المؤمنين علي بن ابي طالب
 رضي الله عنه وشهره حليل بن حنيفة احد اهل الصحابة على الشام وهي امه وابوه عبد الله بن ابي المظالم الكندي وحمي
 بن ابراهيم بن هراسته قال الحافظ عبد الغنى المصري هي امه واسم اميه سلمة ووم انكره منسوب باشد بسوي جده خود
 مثل يعلى بن منية وپدرش اميه است زيرين بكار كفته هي ام اميه امية انتهى وقيل هي امه وشهره بن الحنصا صيه
 ونام پدرش معبد است وخصا صيه مادر جدا و است حافظ ابن كثير كفته قال الشيخ ابو عمر ومن حدث ذلك عبد الله
 شيخنا ابو احمد عبد الوهاب بن علي البغدادي يعرف بابن سكينه وهي ام اميه قلت وكناك شيخنا العلالي ابو العلاء
 بن تميمية هي ام احدا جدا وده الابعدين وهو احمد بن عبد الحليم بن عبد السلام بن القاسم بن محمد بن تميمية اخرا
 مع انتهى وظاهر لفظ شيخنا آنست كه حافظ ابن كثير شاگرد ابن تميمية باشد وكنى به شرفا وفضلا ولفظه و
 ايضا نام سوم انكره منسوب باشد بسوي جد مثل ابي عبيدة بن الجراح رضي الله عنه وهي عامر بن عبد الله بن

جراح فهری است یکی از عشره مبشره و هو اول من لقب بامير الامراء بالاشام و کان من ولایته بنی خالد بن الولید
رضی الله عنهما مثل اصحاب بنی دوی احمد بن محمد بن سیدانی است و دوی در عدا این قسم طالت بسیار کرده حافظ ابن کثیر گفته و
منهم من منسب الی جده کما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یومئذین و هو اکبر علی البغلة یرکبها الی نحو الخلد و هو یوفیه باسمه یقول
انا النبی لا اکذب انا ابن عبد المطلب و هو محمد رسول الله بن عبد الله بن عبد المطلب محمد بن جباریه و هو محمد بن یزید
بن جباریه و ابن جریج و هو عبد الملك بن عبد العزیز بن جریج و ابن ابی ذئب محمد بن عبد الرحمن بن ابی ذئب و
ابو بکر بن ابی شیبته و هو عبد الله بن محمد بن ابی شیبته و ابنه هم بن عثمان العبدی صاحب المصنف و کذا انواة عثمان
الحافظ و القاسم ابو سعید بن یونس صاحب تاریخ مصر و هو عبد الرحمن بن احمد بن یونس ابن عبد الاعلی الصدفی
انتهی چهارم منسوب بسوی غیری بدرعی بجا نبی جنبی بسیدی از اسباب مثل مقداد بن عمر الکندی و او را
ابو الاسود خوانند زیرا که در کنار اسود بن ایغوث پرورش یافته دوی او را متبذنی خود ساخته حافظ ابن کثیر گفته
و کان زوج امه و هو یزید فبقینا و انتهی ششم دهم نسبی که خلافت ظاهر است مثل ابوسعود و عقبه بن عمر و البدری
بخاری زعم کرده که وی در بدر حاضر شده و هو و خلافت وی کرده و گفته بلکه ساکن بود و بدر پس منسوب شد
بسوی آن طبیبی گفته لم یثبته بانی قول الا کثرین بن نزلها انتهی و سلیمان بن طرخان می که ازین قبیل بود بلکه
نزل بود و ایشان پس منسوب شد بسوی شان و ابو خالد و الا انی که از زوالی بنی مره بود و در دالان که طبیبی
از همدان است نازل شد و باینها منسوب گشت و ابراهیم بن یزید خوری از زوالی بنی اسد بود چون در شعب
که بمکه مکرمه است نزل کرد و خوری شد و عبد الملك بن ابی سلیمان عزیزی بطینی از بنی فزاره بود و در جنانه
ایشان بکوفه فرو آمد و عزیزی مشهور شد و محمد بن سنان عوفی بطینی از عبد القیس است و وی با بلی است لیکن
عوفی بصرو نازل شد و عوفی گردید و احمد بن یوسف سلی شیخ مسلم از دی است لیکن منسوب شد بسوی قبیل
ماور خود و همچنین حنفی ابو عمر و احمد بن حمید سلی و حنفی ابو عبد الرحمن سلی و عوفی است و باعث حشیش گفته
و من ذلک متقسم مولی بن عباس الزومله و انما هو مولی لعبد الله بن الحارث بن نوفل و خالد الخدایه و انما
ذلک بجلوسه عندهم و یزید الفقیر لانه کان یألم من فقره و ظهوره و انتهی و حافظ ابن کثیر گفته کما اخذوا و ظاهراً انه
منسوب الی صاعقه او سیه و الیس کذلک و انما کان یألم من فقره و ظهوره و انتهی و حافظ ابن کثیر گفته کما اخذوا و ظاهراً انه
او و نام پدر و جانش متفق باشد مثل حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب است و گاهی ازین هم بیشتر
واقع می شود و این از فروغ سلسل است و گاهی چنان اتفاق می افتد که نام یکس نام پدر با نام جد و نام
پدرش و زیاد و متفق میشود مثل ابویمن کنندی و یزید بن الحسن بن زید بن الحسن بن زید بن الحسن و گاهی
نام بر دوی و نام شیخ از یکی باشد بگذشت شیخ او و زیاد و کعبان بن عمران بن عمران اول معروف بقصیر است

و ثانی ابو رجاء عطارودی است و ثالث ابن حصین صحابی و ثلث سلیمان از سلیمان اول ابن احمد
 بن ایوب طبرانی است و ثانی ابن احمد و طلی و ثالث ابن عبد الرحمن دمشقی معروف با بن بنت شریحیل و گاهی در
 راوی و شیخ او معاد واقعی شود و ثلث ابو العلاء عطار همدانی مشهور بر روایت از ابی علی اصهبانی حار و داماد همیشگی
 از اینها حسن بن احمد بن حسن بن احمد است پس در هم متفق اند و در کثرت و نسبت بسوی بلند و است
 مشفق و ابو موسی مدینی درین باب جزوی حافل تالیف کرده حافظ ابن حجر گفته و هر دوای معرفه من اتفاق است
 شیخ و الراوی نوع لطیف لم تعرض له ابن الصلاح و فائدة رفع اللبس عن بنین تکرار او انتقال باقر بن مسلمة از
 روی عن مسلم و روی عنه مسلم شیخ ابی شیخ البخاری مسلم بن ابی حسیم الفراء البصری و الراوی عنده عن ابی
 مسلم بن الحجاج القشیری صاحب الصحیح بعده امثلة بسیار ذکر کرده و گفته و امثلة کثیره و این قسم از هم و در او هم
 باید گفت قسم سیزدهم معرفت اسماء مجروره و کنی و اسماء مفروده است حافظ ابن حجر گفته و من المهم فی هذا الفن معرفت
 الاسماء المجرودة و قد جمعها جماعة من الامة فمنهم من جمعها بغیر قید کابن سعد فی الطبقات و ابن ابی خثیمه و البخاری
 فی تاریخه و ابن ابی حاتم فی البحر و التعذیل و منهم من افرد الثقات کالعلی و ابن جبان و ابن شاذان و منهم من فرغ
 البحر و حسن کابن عدی و ابن جبان ایضا و منهم من قید باکتساب مخصوص کرجال البخاری الابی نصره و اکلا باذی
 و رجال مسلم الابی کبر بن منجیه و رجال العاصم الابی الفضل بن طاهر و رجال ابی داود و ابی علی الجبلی و کذا رجال
 الترمذی و النسائی بجماعة من المشاهیر و رجال البیهقی و ابی داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و البیهقی
 المقدسی فی کتابه الاکمال ثم هن المزی فی تهذیب الکمال و قد خصه بوزن علیها شایا کثیره و سمیت تهذیب التمهید
 و حاصل اشتمل علیه من الزیادات قدر ثلث الاصل استی و سبب الالمطه گفته و قد خصل الحافظ تهذیبیه بکتابه
 التقریب متداول بین الناس گویم این کتاب در هندوستان کمر طبع شده و در شمال طلبه عالم گردیده و اما کنی
 مجروره و مفروده پس گاهی بلفظ کنیت باشد و وقوع آن بسبب کدام آفت یا حرف می بود و نوی آنرا نوع بخانه
 و ثانی گردانیده و گفته و من الایض فما فقد لفظنا اسمی فحجب من فکر باسمه فی موضع و لقیه فی آخر شخصین البت
 فیه جماعه قال السیوطی منهم ابو بکر الشیرازی و ابو الفضل الفلکی قال و آخرهم شیخ الاسلام ابو الفضل بن حجر و ثانی
 اجسمها و اخرها و او جمعها نوی گفته و اما که به من الاقصاب الایحوز و الا که به مجوز بعده ذکر القاب کرده
 سخن در معرفت اسماء مفروده و در قسم ثانی ازین فصل بگذشت قسم چهاردهم متشابه است و آن چنان است که
 اسماء در خط و لفظ متفق و آباء در لفظ مختلف و در خط متفق باشند مثل محمد بن عقیل یفتح دین و محمد بن عقیل
 یضم عین و اول میا بوری است و ثانی فریابی و هر دو مشهور اند و طبقه این هر دو واحد و متساوی است
 و ز باعث حشیت گفته مثاله موسی بن علی یفتح العین جماعه و موسی بن علی بضمها مصری و روی عن الثعالبی

و منه المحرمي و المحرمي و ثور بن زياد يحيى و ثور بن زياد علي الحجازي و ابو عمرو الشيباني النخعي استحق بن مزار و
 يحيى بن ابى عمر السديني و عمرو بن زرارة النيسابوري شيخ مسلم و عمرو بن زرارة الحمدي يروي عنه ابو القاسم السمرقندي
 انتهى و مثال عكس اين قسم يعني اختلاف انباء و نطق و توافق و در خط و توافق آباء و در خط و نطق هر دو را است
 شريح بن نعمان و شريح بن نعمان اول بشين محمدي و دوى تابعي بود و روايت دارد از علي بن فضال عنه
 و ثابتي بسين مولى و جيم است و دوى از شيوخ بخاري است حافظان حجر گفته و كذا ان وقع الاتفاق في الاسم
 و اسم الاب و الاختلاف في النسبة و قد صنف فيه الخطيب كتابا حافلا سماه تجميع المتشابه ثم ذيل عليه هو ايضا بما
 فاته و الا وهو كثير الفوائد انتهى و اين نيز از قسم متشابه است حافظان حجر گفته و از نوع متشابه و نوع مختلف و توفيق
 انواع ديگر مركب مى شود از انجمله آنكه اتفاق و اشتباه در نام انيكس نام پيشش باشد مثلاً مگر ديك يا دوف
 يا زياده از واحد بيايا از هر دو اين دو گونه است يكي آنكه اختلاف بتغيير باشد با وجود ثبوت عدد و حروف در هر
 جهت يا اختلاف بتغيير باشد با نقصان بعضى اسما و از بعضى آوازه اول محمد بن سنان است بكنسين مملو و دو
 وزن و آن جماعت است از انماست عوفى بفتح عين و واو و وقاف شيخ بخاري و محمد بن سيار بسين مملو بفتحه و
 تشديد يا و الف و را و اين نيز جماعت است از ايشان است يماي شيخ عمرو بن يونس و محمد بن حنين تابعي بفتح
 تغيير را وى از ابن عباس و غيره و محمد بن جبير بن طهم تابعي مشهور بجمع و باء موحده و معروف بن وهمل كوفى و
 مطرف بن وهمل بطلا مملو بدل عين شيخ ابو حذيفة نهدى و احمد بن حنين صاحب جسيم بن سعيد و ديكران
 و اجيد بن حنين مثل او است ليكن بياء تحتية بدل سيم و دوى شيخ بخاري است عبدالمد بن يمين كوفى از دوى روايت
 دارد و مختص بن ميسر شيخ مشهور از طبقة الكاك و جعفر بن ميسر و شيخ عبدالمد بن موسى كوفى اول بحاء مملو و فا
 و ضا دست و ثابتي بجمع و عين مملو و را و از امثله ثابتي عبدالمد بن زيد است و آن جماعت است بخلاف يكى حساب
 اذان است در صحابه و هم جدا و عبدالمد بن زيد است و را وى حديث و ضو است و نام جدش ناسم است و اين
 هر دو انصاري هستند و عبدالمد بن يزيد بن زيد است يا و را و اول اسم پدر و زامى مكسوره و اين نيز جماعت است
 از انماست خطي در صحابه كنى بابي موسى و حديث او در صحيحين است ديكر قارى و ذكر او در حديث عايشه است
 و بعضى گمان كرده كه اين همان خطي است و در ان نظر است و عبدالمد بن يحيى و اين نيز يك جماعت است و عبدالمد
 بن يحيى بضم نون و فتح جيم و ياي مشدد و روايت دارد از علي بن ابي اسحاق اختلاف بنذكر بتقديم و تاخير حاصل شود و نحو
 آن انتي كلام الحافظ در سبيل المطر گفته و قد اطال النووى في التقرير بنذكر شئ كثير من ذلك انتهى در باعث
 حديث نوشته صنف آخر ما تقدم و مضموه في المتشابهين في الاسم و اسم الاب و النسبة مع المناقضة في المقاربة
 هذا مقدم و هذا ساخر مثاله نيز بين الاسود و خزاى صحابي و نيز بين الاسود و الجرشى و ذكر الجاهلية و كنى الشمام

و کتاب نسائی و کتاب مسلم و کتاب ابی داود و ابی یوسف و کتاب ابن مند و کتاب حاکم کثیر الوجود است حافظ ابن کثیر گفته و کتاب
 ابن کثیر کثیر الشیخ و ابن الصلاح گفته و ابن عبد البر فی الاذاع منه کتب الحقیقة و رافقه و المراد
 بهمه الترجمة بیان اسما و زوی الکفی و الصنف فی ذلک یوجب کتاب علی کفی مبدئا اسما و اصحابا بهما و ذان من شرط
 لم یزل اهل العلم بالحدیث یعتقدون به و یخطونه و یتطارجون فیما بینهم و یفتقرون من جملة بعده آخر التفسیر و حسب
 قسم کرده و امثال آن بیان نموده حافظ ابن کثیر گفته و طریقتهم ان یذکر و الکثیرة ثم ینبوا علی اسم صاحبها و منهم
 من لا یعرف اسم و منهم من یختلف فیه و قد قسمهم شیخ عمر بن الصلاح الی اقسام عدة انتهى گویم قسم اول آنست که
 موسوم بکنیت باشد و جز کنیت نام دیگر ندارد و آن دو گونه است یکی آنکه او را کنیت باشد و سهال الملقب گفته الکفیت
 — ماعنه بانک المکنی مثل ابوبکر بن عبد الرحمن بن حارث بن هشام مخزومی مدنی که یکی از فقهاء سبعین است نامش ابوبکر و
 کنیت او ابوعبد الرحمن است و سهال الملقب گفته فصار کان لکنیة کنیة اخرى و ذلک غریب غیب انتهى و مثل ابوبکر بن محمد
 بن عمر بن حزم مدنی الصاری و کنیت او ابومحمد است خطیب بغدادی گفته و لا نظیر لهما فی ذلک
 و لهذا حافظ ائین گفته ان من اسمیه کنیة قلیل و گفته اند که این ابن حزم را کنیتی نیست دوم آنکه او را
 کنیت نباشد چیز کنیتی که آن نام اوست مثل ابی بلال که راوی از شریک است و ابی حصین که
 راوی از ابی حاتم رازی است از ابوبلال آمد که گفت لیس لی اسمی کنیتی کذا فی الباعث
 التحقیث و غیره سوم آنکه معروف باشد بکنیت و معلوم نیست که او را نامی هست یا نه مثل
 ابواناس بنون که صحابی است و ابوموسیة مولی رسول خدا صلعم و وی نیز صحابی است و ابوشیبة بن
 که در حصار قسطنطنیة کشته شد و هاجم مدفون گردید و ابوالابین که راوی از انس است و ابوبکر
 بن نافع شیخ مالک و ابوالنجیب بنون مفتوحه و بعضی بنا و ضمومه خوانند و وی مولی عبد الرحمن بن عمر و است و ابوالخیر
 بن الاسود و ابو حریز موفقی شیخ ابن وهب و موقوف نام محله بصره چهارم آنکه ملقب باشد بکنیت و او را جز بکنیت
 نام و کنیت دیگر است مثل علی بن ابیطالب که کنیت او ابوالحسن است و او را ابو تراب هم گویند بطور لقب این کنیت
 لقب نباشد و رسول خدا صلعم است و قتی که تراب را از پشت او پیشاند و آواز داد عبد الله بن فکوان کنی
 بابی عبد الرحمن و ابوالزنا و لقب است تا آنکه گفته اند که وی ازین لقب غصه میکرد و غصه بناک می شد و ابوالزنا
 محمد بن عبد الرحمن مکنی بابی عبد الرحمن و ابوالزنا لقب است زیرا که او را ده پسر بود و ابوبکر بن ابی بن واضح
 و کنیت او ابومحمد است ابو الاذان حافظ عمر بن ابراهیم مکنی بابی بکر و ملقب بابی الاذان شد زیرا که هر دو گوش
 او بزرگ بود ابوشیخ حافظ عبد الله بن ابی مکنی بابو محمد و ابوشیخ لقب است ابوحازم عبد وی عمر بن حماد
 کنیت او ابو حفص است و ابن حازم لقب است قاله الفلکی فی الاقواب حجم آنکه او را و کنیت باز یاده باشد

مثل ابن جریج و ابی الولید و ابی خالد حافظ ابن کثیر گفته و کان عبد الله العمري کنتی بانی القسم فکما و کنتی بانی
 عبد الرحمن قلت و کان السبیل کنتی بانی القسم و ابی عبد الرحمن و ابن الصلاح گفته کان شیخنا منصور بن ابی العلاء
 النیسابوری حنفی القردی ثلاث کنتی ابوبکر و ابو الفتح و ابو القاسم استی ششم آنکه او را نامی معروف است کن
 و کنیت او اختلاف است و او را دو کنیت یا زیاده فراهم گشته مثل زید بن حارثه مولی رسول الله صلی الله علیه و آله
 و ابوبکر خارج است و قیل ابوزید و قیل ابو عبد الله و قیل ابو محمد حافظ ابن کثیر گفته و هذا کثیر بطول استقصاؤه و
 حافظ ابن حجر گفته و هم کثیر یقتم آنکه کنیت او معروف است و نام او مختلف فیه مثل ابوبکر برده رضی الله عنه که
 نام او نام پدرش زیاده بر است قول اختلاف کرده اند و ابن حقی عبد الرحمن بن مختار اختیار کرده و حاکم ابو حمزه
 تصحیح نموده حافظ ابن کثیر گفته و هذا کثیر فی الصحابة فمن بعدهم تنقی و ابوبکر بن عیاش و نام او زیاده قول
 مختلف بوده اند و ابوزرعه و ابن عبد البر تصحیح شعبه کرده و گویند که نامش همین کنیت است و رحمه ابن الصلاح قال
 لا زیدی عنه ان کان ليقول ذلك شتم آنکه و نام و کنیت هر دو مختلف فیه باشد حافظ ابن کثیر گفته و هو قلیل
 کفینیه قیل اسم مهران قیل عمر و قیل صالح و کنیت قیل ابو عبد الرحمن و قیل ابو الجحتری تنعم آنکه مشتهر باشند بنام
 و کنیت خود مثل امیر اربعه ابو عبد الله مالک بن انس و ابو عبد الله محمد بن ادیس شافعی و ابو عبد الله احمد بن محمد
 بن حنبل و ابو حنیفه عثمان بن ثابت رضی الله عنهم اجمعین حافظ ابن کثیر گفته و هذا کثیر و هم آنکه مشهور کنیت باشد
 بنام اگر چه نامش معین و معروف بود مثل ابی ادیس خولانی عاذا الله ان عبد الله ابو مسلم خولانی عباسی بن
 ثوب ابو اسحق سیبکی عمرو بن عبد الله ابو الفتح مسلم بن صبیح ابو الاشعث صفحانی شراحیل بن آوّه ابو حازم سلمه
 بن دینار حافظ ابن کثیر گفته و هذا کثیر یا زید و هم آنکه مشهور باشند بنام نه کنیت و این بسیار است و این صلاح
 جماعتی را ذکر کرده که کنی بانی محمد اند مثل اشعث بن قیس و ثابت بن قیس و جعیه بن طهم و حسن بن علی و جوی
 بن عبد العزیز و طلحه بن عبد الله و عبد الله بن جعیه و عبد الله بن ثعلبه بن صعیر و عبد الله بن جعفر و عبد الله
 بن زید صاحب آذان و عبد الله بن عمرو و عبد الرحمن بن عوف و کعب بن مالک و معقل بن نسیان و این همه
 اصحاب اند رضی الله عنهم بعده ذکر کسی کرده که کنی بانی عبد الله و ابی عبد الرحمن است حافظ ابن کثیر گفته و لو
 تقصینا ذلك لطال الفصل جدا و از دهم آنکه کنیت او موافق نام پدرش باشد مثل ابی اسحق البراء بن
 اسحق مدنی که یکی از اتباع تابعین است حافظ ابن حجر گفته و فائدة معرفة نفی الغلط منسب الی ابیه فقال
 اخبرنا ابن اسحق فسیب التصحیف و ان الصواب اخبرنا ابو اسحق بعد گفته او بالعکس کاسحق بن ابی اسحق السیبی
 سیزدهم آنکه کنیت او موافق کنیت زوجه اش باشد مثل ابویوب الفزاری و ام ایوب که هر دو صحابی
 مشهور اند چهاردهم آنکه اسم پدر را وی موافق اسم شیخ او باشد حافظ ابن حجر گفته که از بیع بن انس بن

لهذا فی الروایات فیین انه روی عن ابیه کما وقع فی الصحیح عن عامر بن سعد عن سعد و هو ابو یزید بن
 عامر بن سعد بن ابی وقاص قال سئلت النبی شیخ الریح والدہ بل ابو بکر بنی امی منسوب الی بکر بن وائل و شیخ
 انصاری و هو انس بن مالک الصحابی المشہور و لیس النبی المذکور من اولادہ انتہی نوع سوم در معرفت
 القاب و غیرہ واحد از حفاظ دین باب تالیف ساحتہ اند منہم ابو بکر احمد بن عبد الرحمن الشیرازی و کتابہ فی
 ذاک منہ کثیر النفع ثم ابو الفضل بن الفکی الحافظ و این القاب بسیارست و قاعدہ آن تنہیہ برویست تا کما
 یحکم کہ این لقب برای غیر صاحب آن رسمست طبعی گفتہ و برای بعضی فاضلین اسامی قبیحی من ذکر باسمہ فی
 موضع و لقب فی موضع آخر تخصیص و الف فیہ جماعہ انتہی حفاظ این کثیر و باعث حثیث گفتہ و اذاکا کہ
 مکر و ہالی صاحبہ فاما یدکر ایتہ الحدیث علی سبیل التعریف و التیمیہ لا علی وجہ الذم و اللہ و التناہی انتہی گویم این نیز
 در ہدایہ السائل الی اولادہ السائل بذیل سئل غیبت بحشی از تعلقب بالقاب مکر و ہ نوشتہ و بیان نمودہ کہ این
 القاب خارج از حد غیبت حرمتست فلہذا جہ حافظ عبد الغنی بن سعید مصری گفتہ رجلان جلیان لزمہما التناہی
 قبیحان معویۃ بن عبد الکرم الفضال و انما ضل فی طریق کہ و عبد اللہ بن محمد الضعیف و انما کان ضعیفا فی جسمہ
 لا فی حدیثہ ابن الصلاح گفتہ و تاکت و هو عامر ابو الثمن محمد بن الفضل السدوسی و کان عبد الصالحا بعبدا عن
 الحرمانہ و العامر الشیر المفسل انتہی و غندر لقب جماعتیست کہ نام ہر یک از ان محمد بن جعفرست اول ایشان
 محمد بن جعفر بصریست راوی از شعبہ دیگر رازی راوی از ابو حاتم رازی سوم بغدادی حافظ جوال شیخ حافظ
 ابو نعیم اصفہانی و غیرہ چهارم محمد بن جعفر بن و ران بغدادی راوی از خلیفہ جمعی و دیگر کسان علی ہذا القیاس
 و غنجا لقب حبشی بن موسی تیمی ابو محمد بخاریست ابن الصلاح گفتہ لقب بہ حمزہ و منیہ و وی راویست از مالک
 و ثوری و غیرہما و غنجا را دیگر متاخرست و هو ابو عبد اللہ محمد بن احمد البخاری الحافظ صاحب تاریخ بخارا و توفی سنہ ثنتی
 عشرہ و اربعۃ مائتہ لقب محمد بن عبد الرحمن شیخ بخاریست حافظ ابن کثیر گفتہ لقب بہ لقوۃ حفظہ حسن اکثرہ
 شباب لقب خلیفہ بن ضیا طسوخست زینج لقب محمد بن عمرو رازی شیخ مسلمست رستہ لقب عبد الرحمن بن
 عمرست سید لقب حسین بن داؤد مفسرست بندار لقب محمد بن بشار شیخ جماعہست حافظ ابن کثیر گفتہ زیرا کہ
 وی بنادر حدیث بود و فلکی گفتہ امی حافظہ و در سہال الموطا گفتہ ہو شیخ الشیخین انتہی قصیر لقب ابو نصر یا شہم بن قاسم
 شیخ امام احمد بن حنبلست آخیش لقب جماعتیست کہ احمد بن عمران بصری بخوی راوی از زید بن عجب است از
 ایشانست حافظ ابن کثیر گفتہ و لدغیب الموطا و ابن الصلاح گفتہ و فی الخمرین اخافش ثلثہ مشہورون الکبر عمر
 ابو الخطاب عبد الحمید بن عبد الحمید و هو الذی ذکرہ سیبویہ فی کتابہ المشہور و الثانی ابو الحسن بن سعید بن سعیدہ
 راوی کتاب سیبویہ عنہ و الثالث ابو الحسن علی بن سلیمان تلمیذ الی العباس احمد بن یحیی ثعلب و محمد بن یزید المہر

انسی مریع لقب محمد بن ابراهیم حافظ بغدادی است نیز در لقب صالح بن محمد حافظ بغدادی است کیلیه لقب
 محمد بن صالح حافظ بغدادی است یا محمد لقب علی بن عبد الصمد حافظ بغدادی است و او را علان غممه نیز گویند
 گویا جمع میان دو لقب کرده اند عبد الجلیل لقب ابو عبد الله حسین بن محمد بن خاتم بغدادی است این الصلاح گفته
 و یحییٰ اخسته بغدادیون الحافظ کلمه من تلامذه یحیی بن معین و هو الذی لقبهم بذاک انتی سیاده لقب حسن بن
 حماد از اصحاب و کیع است و نیز لقب حسین بن احمد شیخ ابن عدی عبد الله لقب جماعتی است از ایشان است
 عبد الله بن عثمان شیخ بخاری حافظ ابن کثیر گفته و مقتضا ذاک یطول جدا انتی نوع چهارم در معرفت کسی که
 روایت نکرد از وی مگر یک را وی از صحابی یا تابعی و سلم ابن حجاج را درین باب تصنیف هست و مثال این نوع
 یکی عامر شعبی است که منفرد است بر روایت جماعتی از اصحاب منهم عامر بن شهر و عروه بن مضرس و وهب بن خنیس
 و یقال بهم بن خنیس و محمد بن صفوان الانصاری و محمد بن یحیی الانصاری و گفته اند که این هر دو یک شخص اند
 و صحیح آنست که دو کس هستند و دیگر سعید بن سبب بن حزن است و وی منفرد است بر روایت از پدر خود و دیگر
 حکیم بن معاویه بن حیدر اند پدر خویش و همچنین سقیر بن کل بن حمید از پدر خود و عبد الرحمن بن ابی لیلی از پدر
 خود و قیس بن ابی حازم از پدر خویش و از دیگرین بن سعید مزنی و صلح بن اعمش و میر داس بن مالک سلمی
 و این همه با صحابه هستند این الصلاح گفته حاکم در اکلیل دعوی کرده که بخاری و سلم و صحیح خود چیزی ازین
 قبیل تخریج نکرده اند و این دعوی را انکار نموده و گفته اند که بخاری و سلم روایت دارند از سعید بن السبب
 از پدر او و از وی غیر او و روایات ابی طالب روایت نموده و هم بخاری از طریق قیس بن ابی حازم از پدر
 سلمی حدیث مذکور صاحب السانحون الاول فالاول روایت کرده و از حسن بن عمرو بن ثعلب حدیث ابی اعلی
 الرجل و غیره احب الی من روایت نموده با آنکه جزوی دیگر از وی را وی نیست و سلم حدیث اغمزنی از
 لیثان علی قلابی روایت کرده و جز ابو برده از وی را وی نیست و حدیث رفاعه بن عمر و اخرج نموده و لم یرو عنه
 غیر عبد الله بن الصامت و حدیث ابی رفاعه آورده و آنرا جز حمید بن بلال عدوی دیگری از وی را وی نیست
 و غیر ذاک عمدتاً این الصلاح گفته و نیز از حمیرتها الی ان ترفع الجماله عن الراوی بروایت واحد عن انتی خطا
 ابن کثیر گفته اما روایت العدل عن شیخ قبل ہی تعدیل ام لانی ذاک خلاف شهره ثماله ان بشرط العدل فی
 شیوه کما لک و نحوه فتعدیل و الا فلا و الا لم نقل انما تعدیل فلا تضرحاله الصحابی لانهم کلمه عدوان خلاف غیرم
 فلا یصح ما استدرک به الشیخ ابو عمرو و لان جمیع من تقدم ذکرهم صحابه و اند علم و اما تابعین پس منفرد است حماد
 بن سلمه از ابی عشره و از می از پدر خود بر روایت حدیث اما تلمون الذکاۃ الانی الله اما الوطنیت فی فخره اما
 عنک و گفته اند که زهری از سبت و چند کس تابعی منفرد بر روایت است و همچنین منفرد اند عمرو بن دینار و

[illegible]

نویشته و این بخواری در بعض کتب خود ذکر کرده که حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه از دفتر خود عایشه را دست
دارد و نیز مادر عایشه ام رومان از عایشه را روی ست و خیاست از هر دو پس خود عبد الله و فضل را وایت نمود
و سلیمان بن طرخان تمیمی از پس خود و معتمر بن سلیمان را روی شده و ابو داود از پس خود ابو بکر را وایت کرده و ابن ابی
کثیر سلیمان بن عیینه از وائل بن داود از پیشش بکربن مثل از زهری از سعید بن سبب از ابی هریره
روایت کرده که گفت قال سوال من الله لآخر و الا لاجال فان الیه معلقه و الرجل موقوفه خطیب گفته شناسختی شود
این حدیث مگویند وجه و ابو عمر خص بن عمر و قوری مقرر می از پس خود ابی جعفر محمد شاذلی حارث یا نخلک را وایت
نموده حافظ ابن کثیر گفته و ذاک اکثر الواقع من روایه اب عن ابیه اتقی و شیخ ابو عمر و از ابی المنظر عبد الرحیم بن حنفی
ابی سعید عن ابیه ابی المنظر بسند خود از ابی امامه مرفوعاً روایت کرده حاضر و اموات که نقل فانه مطرقة
لشیطان مع التمیمه و شیخ ابو عمر و برین حدیث سکوت کرده و ابن بخواری آنرا در موضوعات آورده حافظ
ابن کثیر گفته و تحقیق بر آن کیون که ذاک بعده ابن الصلاح گفته و اما حدیثی که از ابی بکر صدیق از عایشه از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت کرده ایم که فرمود اجمعه السوداء و الشفاه من کل داء ایس غلط است یعنی از جبت اشاد بکرا روی می
ابو بکر عبد الله بن عتیق محمد بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق از عایشه ست و گفته لافعوف اربعه من الصحابة علی
النسب سومی هو الامجد بن عبد الرحمن بن ابی بکر بن ابی قحافة رضی الله عنهم جميعاً انتهى و کنز قال ابن بخواری غیر حد
من الایة و قال فی الباعث الحثیث و لیتی بهم تقریباً علی عبد الله بن الزبیر اما اسماء بنت ابی بکر علی قحافة و هو اس من أشهر
فی الصحابة من محمد بن عبد الرحمن بن ابی بکر و الله اعلم ابن بخواری گفته و قد روی حمزة و العباس عن ابن اخیه مارسل الله
صلی الله علیه و آله و روی مصعب الزبیری عن ابن اخیه الزبیری بن کاز و سحی بن خلیل عن ابن اخیه احمر بن محمد بن خلیل و روی
مالک عن ابن اخیه اسمعیل بن عبد الله بن ابی اویس انتهى فوقع هشتم و در معرفت اخوه و اخوات از روایت و درین
باب جماعتی از حفاظ مالکیت کرده منهم علی بن المدینی و ابو عبد الرحمن النسائی ثم السراج و غیرهم و جملة اسماء الاخوان
عبد الله بن مسعود و برادرش عقیبه و عمر بن العاص و برادرش هشام و زید بن ثابت و برادرش زید بن مسعود و زید بن
تابعین عمرو بن شریل ابو مسیبه و برادرش ارقم و این هر دو از اصحاب ابن مسعود اند و نیز از اصحاب ابو هریر
بن شریل و برادرش ارقم هستند و مثال سه برادر سهل و عباد و عثمان پس از حنیف اند و عمر بن شریل و برادر
او عمرو و شعیب و عبد الرحمن بن زید بن سلم و دو برادرش اسماء و عبد الله و مثال چهار برادر سهیل بن ابی صالح
و برادرش عبد الله که او را عباد هم خوانند و محمد و صالح و مثال پنج برادر سفیان بن عیینه و چهار برادر ابوبکر
و آدم و عمران و محمد هستند حاکم گفته حافظ ابو علی محمد بن علی نساوری را شنیدیم میگفت کلمه حدقا و مثالش
برادر محمد بن سیرین و انس و معبد و یحیی و خصه و دیگر که ذکر هم النسائی و یحیی بن معین ایضا میگفت حدقا و ابی

ذکر کرده و برین تقدیر این مثال است که برادرانش در پیش و عبد اکبر و حفصه امیر ایشان است
 و محمد بن سیرین از برادر خود یکی از برادر خود الش از مولای ایشان انس بن مالک اوی است که آن سواد
 صلح قال لنبیک حقا قضا تعبدوا و قال و مثال هفت برادر نعمان بن مقرن و برادرش سنان و سواد عبد الرحمن
 و عقیل و عقیل است و نام سابع ذکر کرده و این همه با هجرت کردند و صحبت نبوی دریافتند و گویند که سنان حاضر
 معرکه خندق شد و بن عبد البر و غیره و احد از اید گفته اند لم یشاركهم احد فی هذه المعركة انتهی و حافظ ابن کثیر گفته
 و ثم سبعة اخوة صحابة شهدوا معهم بدر الکشم الام و بنی عقیل و بنت عقیل تزوجت اولاد الحارث بن زفاعة الانصار
 فاولد ما عاذا و اوعوذ اثم تزوجت بعد طلاقه لما بالکبیر بن عبد یاسیل فاولد ما یاسا و خالدا و غافلا و عامرا ثم
 عادت الى الحارث فاولد ما عوا و اربعه منهم اشتقا و هم بنو البکیر و ثمانية اشتقا و هم بنو الحارث و سبعة منهم شنارو
 بدر امع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و عاذا و معوذ ابنا عطفوا و هما اللذان اشتبا ابا جمل عمرو بن شمام الخ و
 ثم احتراسه و هو طریح عبد المذنب بن سعد البکری رضی اللہ عنہ انتهی گویم سیوطی مثال هشت برادر و ده برادر
 زیاده کرده و هم اولاد العباس بن عبد المطلب و اما اخوات پس نووی گفته فی التابعین اثنتین فقط و در سبیل
 گفته و ہی کثیره لمن تبعهما النوع ثم و در صفت منج و ان عبارت است از روایت اقران در سن و سنه شاکم گفتا
 بمقارنت در سنه کرده اگر چه پسران شان متفاوت باشند پس هرگاه که یکی از آنها از دیگری روایت کند یا ش
 منج باشد مثل ابی هریره و عایشه و زهری و عمر بن عبد العزیز و مالک و از زاعی و احمد بن حنبل و علی بن ابی نعیم
 حافظ ابن کثیر گفته فاولد ما یروکل و ان عن الاخر لایبی مدحجا و اند علم انتهی و در سبیل المطر گفته این دو نوع است
 یکی اقران قال حافظ ابن حجر فان تشارك الراوی و من روی عنه فی امر من الامور المتعاقبة بالروایة مثل السن
 و القفا و هو الاخذ عن المشایخ فمن النوع الذی یقال له روایة الاقران لانه یصح کیون راویا عن قرینة انتهی قال
 السیوطی و من فوائد معرفة هذا النوع ان لا یطعن فی الزیادة فی الاسناد او ابدال عن بالکوا و قال الحرقی و اول
 من سماه بذلك الدارقطنی فیما اعلم الا انه لم یقیده بكونهما قرینین بل کل اثنين روی کل منهما عن الاخر لیسیمی بذلك
 و ان کان احدهما اکبر و ذکر منه روایة النبوی صلعم عن ابی بکر و عمر و سعد بن عباد و روایتهم عنه و روایة عمر عن
 و روایتهم عنه انتهی و هم مدحج یضم میم و فتح و ان معناه و تشدید باء موحده و در آخر جمیع حافظ ابن کثیر گفته ان
 روی کل من القرینین عن الاخر فهو المدحج و هو اخص من الاول فکل مدحج اقران و لیس کل اقران مدحج و قد
 صنف الدارقطنی فی ذلک و صنف ابو الشیخ الاصفهانی فی الذی قبله و اذا روی الشیخ عن تلمیذه و صدق ان کلا
 منهما یروی عن الاخر فیسیمی مدحجافیه بحث و الظاهر لا لانه من روایة الاکابر عن الاصفهانی و التبع مدحج ما عوذ
 من و یساجتی الوجه فیه یقتضی ان کیون ذلک مستویا من الجانین فلا یجی منه نه انتهی نووی گفته فان روی

کمل واحد منها عن صاحبها كما يشتهر والى هريرة في الصحابة قال شارح والزهرى والى الزبير في الاتباع والى
 والا وراعى في اتباع التابعين فهو مدح انتهى نوع دهم ودر معرفت روایت اکابر از اصاغر حافظان حجر
 گفته اگر روایت کند راوی از کسی که دون او است و در عمر یا قایما مقدار پس این را روایت اکابر از اصاغر
 خوانند و ازین نوع است یعنی اخصل از مطلق او روایت آباء از ابناء و روایت صحابه از تابعین و روایت
 شیخ از تلمیذ و نحو آن انتهى و در ریاضت حلیث گفته قدیروی الکبیر القدر والسن او بهما عن یهود و نسی فی کل
 او فیما ومن اجل ان یدکر فی هذا الباب ما ذکره رسول الله صلم فی خطبته عن تمیم الداری ما خبر به عن رؤیة الدجال
 فی تکلیف بحزیرة التي فی البحر والحیث فی الصحیح وكذلك فی الصحیح البخاری روایت معاویة بن ابی سفيان
 عن مالک بن یحیا عن معاذ و دهم بالشام فی حدیث لا تزال طائفة من امتی ظاهرين علی الحق اتی و لو سرفنا
 جمیع ما وقع فی هذا الطال الفصل جدا انووی و سیوطی گفته اند و فائدة معرفت هذا النوع ان لا یتوهم ان المراد
 عنه افضل و اکبر من الراوی لكونه الاغلب تنزیلا لامل العالم من اهل العلم لا من اهل الکمال فی حدیث عایشة انخرجا بوداؤ
 و غیره و مثل ان حافظ ذکر کرده و لفظ ابن الصلاح این است و فی التنبیہ علی ذلک من الفائدة معرفت قدر الراد
 علی المرادی و قد مر عن عایشة انها قالت امرنا رسول الله صلم ان ننزل الناس منازلهم انتهى و در سبیل اتم
 گفته و منها ان لا یظن فی السند انما بالانووی و سیوطی گفته اند که آن چند قسم است یکی آنکه راوی اقدم و طبقه
 و اکبر درس باشد مثل روایت زهری از تلمیذ خود خطیب بغدادی و بهر اذ ذلک شاب دوم آنکه راوی کبر
 در قدر باشد در سن مثل آنکه حافظی عالم از شیخی سن که نزد او علم نیست روایت کند کمالک فی روایت عن
 عبد الله بن دینار سوم آنکه راوی اکبر از مروی عنه باشد در سن و قدر معا کعب الغنی بن سعید فی روایت عن محمد
 بن علی الصوری تلمیذه و کالبرقانی فی روایت عن الخطیب و منه روایت الصحابة کالعبادة و غیره عن کعب الاحبار
 قلت و حلی عنه عمر و علی و ابو هريرة و جماعة من الصحابة و منه روایت التابعی عن تابعیه کالزهری و یحیی بن سعید
 الاضاری عن مالک و کثرون شعیب لیس تابعیا و روی عنه منهم اکثر من عشرين نفسا و قیل اکثر من سبعين
 انتهى نوع یازدهم و در معرفت انساب حافظان حجر گفته و هی تارة تقع الی القابل و هی فی المتقدين اکثر
 بالنسبة الی المتأخرين و تارة الی الاوطان و هذا فی المتأخرين اکثر بالنسبة الی المتقدين و بالنسبة الی الوطن
 اعلم من ان تكون بلادا و ضیاعا و سکا و مجاورة او تقع الی الصنائع کالخیاط و الحرف کالبزاز و یقع
 فیها الاتقان و الاشتباه کالاسماء و قد تقع الانساب القبا کالحال بن محمد القطواني و کان یحسب منها
 انتهى گویم و چه کثرت نسبت بسوی قبائل و متقدمین و قلت آن در متأخرین آنست که در عرب قبایل و
 شعوب بود و در جم قبایل کمتر و آن یافت فصل چهارم در انواع شتی نوع اول و در معرفت سبالی

از روایات و علمای حافظ ابن کثیر گفته و هر من المئات فربما نسب جدیدهم الى القبيلة فيعتقد السامع منهم صليته وانما هو من موالىهم فميز ذلك ليعلم وان كان قد ورد في الحديث الصحيح مولى القوم من انفسهم ومن ذلك ابو النخعي الطائفي وهو سجين فيروز وهو مولا هم وكذلك ابو العاليت الرازي وكنى كليليث بن سعد الضمى وكذلك عبد الله بن وهب القرشي وهو مولى الفضل بن صالح كاتب الليث وكنى كليليث وكنى كليليث وكنى كليليث حافظ ابن حجر وابن الصلاح وطبعا غيرهم گفته اند كه هم ازین نوع معرفت موالى است كه منسوبند بسوى قبائل مطلقا مثل فلان قرشى حالانكه دى موالى ایشان است وبعضى را گویند كه دى موالى فلان است و مراد موالى عتبات باشد و بهو الغالب بعضى موالى اسلام باشند مثل بخارى كه موالى جفصين است زیرا كه جدش مجوسى بود بزرگست یان جعفر اسلام آورد و بوى منسوب گشت و كذلك حسن بن عيسى المناجرى ينسب الى ولايه ابيه بن المبارك لانه اسلم على يده وكان نصرانياً وبعضى موالى حلف باشند مثل مالك بن انس موالى تميم بن جابر بن مالك در صليته اصحى حميرى است ليكن چون جدش مالك بن عامر حليف بنى تميم ظاهر بن عبد الله تميمى بود و منسوب شد بسوى ایشان در باعث حثيث نوشته و قد كان جماعة من سادات العلماء في زمن السلف من الموالى في قدروا مسلم في صحيحه ان عمر بن الخطاب لما تلقى نابت مكة الى اثينا بالطريق في حج او عمره قال له من ست خلفت على اهل الوادي قال ابن ابري قال ومن ابن ابري قال رجل من الموالى فقال ابا انى سمعت نبيا لم يقل انى الله يرفع بهذا العلم اقواما ويضع به آخرين انتهى وابن الصلاح گفته زهرى گوید آدم بر عبد الملك بن مروان پس گفت از كجائى اى زهرى گفتم از كه گفتم كه كس اسيد اهل مکه گذشتى گفتم عطاء بن ابى رباح را گفتم از عرب است يا از موالى گفتم از موالى است گفت چگونه سيد ایشان شد گفتم بدانت و روايت گفتم لائق باهل ديانت و ديانت و ديانت همين است كه سيد شو ندگفت سيد اهل بن كعب گفتم طائوس بن كيسان گفتم از عرب است گفتم از موالى گفتم چگونه سيد او شان گشت گفتم با نچه عطا سيد شد گفتم آرى لائق بهن است باري بگو كه سيد اهل كعب گفتم گفتم نيز بن ابى حبيب گفتم از عرب است يا از موالى گفتم از موالى است گفتم سيد اهل شام گفتم گفتم كمحل گفتم از عرب است يا از موالى گفتم از موالى است عبدى است كه مولى علق اوزنى از اهل بوده گفتم سيد اهل حنيزه گفتم گفتم ميمون بن مهران گفتم از عرب است يا از موالى گفتم از موالى گفتم سيد اهل خراسان گفتم گفتم ضحاک بن مزاحم گفتم از عرب است يا از موالى گفتم از موالى است گفتم سيد اهل بصره گفتم گفتم حسن بن ابى الحسن گفتم از عرب است يا از موالى گفتم از موالى است گفتم وليك من لسو داهل الكوفة گفتم ابراهيم گفتم از عرب است يا از موالى گفتم از عرب است گفتم ويحك يا زهرى فرجت عنى والله ليسون الموالى على العرب حتى يخطب لها على المنابر العرب تحتها گفتم اى امير المؤمنين انما هو امر السوء ودينه من خلفه ساء ودين

کل من سید سقط انتهى و این حکایت را حافظ ابن کثیر نیز در کتاب باعث طیف باختصار عبارت آورده
 و گفته طفت و سالک بعضی از اعراب رجال من اهل البصرة فقال من هو سید بن عبد البلیدة قال الحسن بن ابی الحسن
 البصری قال اموی بن جهم قال فیم سید و هم فقال حاجتهم الی طرد و عدم احتیاجه الی و نیا هم فقال لا عیالی
 فی العیر ابیک بر السوء و انتی لفرع دوم و معروفه موالید و اوطان و بلدان روایت و این نیز یکی از مهمات
 این فن شریف است حافظ ابن حجر گفته و فائدة الاسمن من تداخل الاسمین اذا التقوا کمن انفرقا با النسب
 و حافظ ابن کثیر گفته و هو مما یعتنی به کثیر من علماء الحديث و ربما یرتب علیه فاکرمته منها معرفة شیخ الراوی بما
 اشتبه به غیره فاذا عرفنا بلد و قعین بلدیه غالباً و یزید مهم طلیل و قد كانت الحرب ثانیة متبذون الی القبايل العمار
 و العشائر و البیوت و العجم الی شعوبها و بنو اسرائیل الی اسباطها فلما جاء الاسلام و انشهر الناس فی الاقالیم سبوا
 الیهما اولی من یزیدها و ثانی من کان من قریة قلدة الانساب الیهما یعنی هما الی ما یثبتان ان شیارا و اقلیمه و او یک من یزیدها
 ثم اتفق علی غیرها فلهذا الانساب الی ایها شیارا و الاحسن ان یدکرهما فیقول مثلاً النخام یثم الحراق و والده شقی ثم
 المصری و نحو ذلک و قال بعضهم انما یسوغ الانساب الی البلیدة اذا اقام فیہ السبع سنین فاکثر فی هذا نظر الشیخ و نحو
 هذا الطیبی و خلاصه باحتیاجه گفته قوی ثالث و معروفه توابع و وفیات و مقدار احوال روایت و خلاصه گفته و هو
 فن مهم فی یسیرت القضا الی حدیث و النفاطه و حافظ ابن حجر گفته لان بعضهما یحصل الامن من دعوی المدعی للقاء و بعض
 و یوفی فی الایام لیس کذلک انتهى و حافظ ابن کثیر گفته لیعرف من اودکم ممن لم یدرکم من کذاب او دلس فیحترز المتقسط
 و المستعمل و غیر ذلک انتهى و نووی گفته قد ادعی قوم الروایة عن قوم فظفر فی التالیخ فظفر انهم زعموا الروایة عنهم
 بعد وفاتهم لیسین انتهى قال السیوطی کما سأل سحیل بن عیاش رجلاً اختار الیهی سنة کتبت عن خالد بن سعد قال
 سنة ثلاث عشرة و مائة فقال انت تزعم انک سمعت منه بعد موتہ بسبع سنین و سأل الحاکم محمد بن حاتم السکنی
 عن مولده لما حدث عن عبد بن حمید فقال سنة ستین و اثنین فقال هذا سمع من عبد بعد موتہ بثلاث عشرة سنة
 انتهى سفیان بن یزید گفته لما سئل الروایة الذی یستعملنا لکم التالیخ و ازیحی ما معلوم شد که علم تاریخ یکی از فوائد
 اهل حدیث است و محدث را از دستن آن چاره نیست و حصن بن عیاش گفته اتهم شیخ فاسبوه بالسین انتهى
 گویم سید علامه محمد بن اسماعیل امیر ورافدة الامم باحکام اهل الذمہ نوشته که حافظ ابن القیم از شیخ الاسلام ابن
 تیمیة نقل کرده که در سنة مفسد و یک هجری جماعی از یهود دمشق کاغذ عهد نامه بر آورده و دعوی کرده که در این
 عهد و قدیمه و بار و اسقاط جزیه از ما بظط علی بن ابیطالب است و تواریخ و ذلالت امور و دست خود و دست چنان
 بران کاغذ که سبیل بدست خط جمعی از صحابه بود و گاه شدیم دریافتیم که این کاغذ باطل و جعل است بعد از آن کتاب دور
 را بلفظ و طول ذکر کرده اوله بسم الله الرحمن الرحیم من محمد النبی الی نبی بارون الخ و بران مهر بنوی ثبت بود

سپس گفته و فیه من دلائل الکذب الا یخبر اولها التاسع فانه لم یکن فی عصر رسول الله صلی الله علیه و آله من عصر عمر بن الخطاب
گویم این تاریخ روز پنجشنبه ششم محرم سنه هجرت سیم هجری بمدره تیرت برشته ضماجرین و انصار بود و انسانی بان سنه
بن معاذ مات بعد از خندق ستمه بیع و قبل خمس التالک ذکر دعوت و لم یسلم الا ستمه ثمان الرابع ذکر الحزبه و التمر
الا ستمه تسع انما من کریر الازهار و جز المنواصی و نذا بالاجماع لم یکن الا فی خلافة عمر غرض که بر بطايش تامله و مر
ذکر کرده و این همه تعلق دارد و بعلم تاریخ و اول این کتاب را در ایام قاضی ابوالعباس بن شیخ ظاهر کرده بود و می
گفت این کتاب باطل است و احدی از علماء اسلام ذکرش نکرده و وفات ابن شیخ در سنه ستمه صد و شش بوده و تهمی
حاصله بالتفصیل موفع آخر ابن الصلاح و طیبی و غیره با گفته اند و شخص را بجا باند که هر یکی از این شخصیت سال ولادت
و شخصیت در اسلام زنده ماند و در مدینه بیست و پنج و حسین در گذشت یکی حکیم بن حزام دیگر حسان بن ثابت بنی النضر
عنه ابن اسحق گفته حسان بن ثابت بن سید بن حزام هر یکی از ایشان یکصد و بیست سال زیاده گانی که در حقا الوفیم
گفته و لا یعرف به الغیر یحتمل العرب و خلاصه گفته قبل مات حسان سنه خمسين انتی حافظ ابن کثیر گفته ق عمر جماعه
من القرب الکثر من یزاد و انما دار یعنی ابن اسحق اربعه لثقاله ش کل منهم مائت و عشر سنه لم یفق بذانی غیر و انما
فارسی پس عباس بن یزید بحرانی حکایت اجماع کرده بر آنکه وی دوم صد سال زنده ماند و در زیاده برین مدت خلافت
کرده اند تا سه صد و پنجاه سال و شیخ ابو عمرو بن الصلاح و فیات اعیان مروج ایراد کرده و گفته وفات یافت رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سی سال بود بر روایت صحیح مشهور انتقال شریفش و وقت ضعی روز و شنبه و از دوم پنج سال
سنه یازده از هجرت اتفاق افتاده و علی علیه السلام و ابوبکر صدیق در جدای اولی سنه سیزده از هجرت با هجرت با هجرت
و سه سال در گذشته و همچنین عمر فاروق بعد از کور با و دی چه و سه است و سه از هجرت وفات کرده حافظ ابن کثیر گفته و کا
عمر اول من تاریخ التاسع الاسلامی بالهجرة النبویه من مکة الی المدینة کما بسطنا ذاک فی سیرة و فی کتابنا التاسع و کما
امر و بذکاک فی سنه ست عشره من الهجرة انتهى گویم من بهم ذکر تاریخ هجرت بلکه تواریخ اعم را بر وجه بسط و کتاب
لقطه الجلالان ذکر کرده ام من شنای فایز حج الیه فانه مفید جدا و کشته شد عثمان ذی النورین و وی متجاوز از هشتاد
سال بود و گفته اند که بنود سال رسیده و این واقعه در ذی حجه سنه سی و دو از هجرت رو داده و قبضه قتل وی
رضی الله عنه بالتفصیل در حج الکرامه فی آثار القیامه نوشته ایم و وفات علی مرتضی در ماه رمضان سنه اجماع از هجرت
بیم شخصیت و سه سال در قولی اتفاق افتاده و بعضی بمشخصت چهار و بعضی بمشخصت پنج سال هم گفته اند و
طلو در زیبر و زحل بمسند سی و شش متبوع شد تا که گفته و سن کل منها اربع و ستون سنه و ذی خلاصه زیاده کرده
و قبل غیر قوله و موت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه بمشخصت و سه سال و سه چاه و پنج علی الاصح بوده کما قال
الطیبی و حافظ ابن کثیر گفته و کان آخر من توفی من الحشرة و وفات سعد بن زید و سه پنجاه و یک سنه بمشخصت یا چهار

و هفتاد سال اتفاق افتاده و عبد الرحمن بن عوف در سنه سی و دو بعمر هفتاد و پنج سال درگذشته و ابو عبیده
 در سنه بیست و چهار و هشت سال درگذشته رضی الله عنهم اجمعین در خلاصه گفته و فی بعض هذا خلاصه انتهی حافظ
 ابن کثیر گفته و اما عبد الله بن عبد الله بن عباس رسته شصت و هشت و عبد الله بن زبیر در سنه هفتاد و سه
 و عبد الله بن عمر در سنه شصت و هفت و وفات یافتند و عبد الله بن سعود از ایشان نیست قال احمد بن حنبل
 خلافاً للجمهوری حیث عدّه منهم و بود وفات او در سنه احدی و ثلاثین ابن الصالح و طیبی گفته و اصحاب ابی
 مقبوع پنج کس اندستیان ثوری و دوی در بصره بسنه احدی و ستین و ماله وفات یافته و عمر او شصت و چهار
 سال بود و مولدش سنه سبع و تسعین و مالک بن انس در مدینه منوره بسنه یکصد و هفتاد و نه درگذشته و ثلاثین
 در سنه نو و دوسه و قبل احدی و قبل اربع و قبل سبع بود و از هشتاد سال متجاوز گشته بود و ابو حنیفه نعمان بن ثمال
 کوفی در بغداد در سنه یکصد و پنجاه بعمر هفتاد سال بمرد و ولادتش در ثمانین بود و وفات ابو عبد الله محمد بن ادریس
 شافعی در مصر آخر حریب شد و صد و چهار بوده و ولادتش بسال وفات ابو حنیفه اتفاق افتاد گویا نعمان بن ادریس
 او آمد و عمرش پنجاه و یکسال بود و وفات احمد بن حنبل در بغداد بماه ربیع الآخر بسنه دو و صد و چهل یک بعمر هفتاد
 و هفت سال روداده و ولادتش در سنه یکصد و شصت و چهار سال شده بود رضی الله عنهم اجمعین و دوی سی
 میان ائمه مذاهب امام اهل سنت و جماعت بود و اختصاص داشت بنزیه معرفت بعلم حدیث و روایت سنت
 مطهره که مثل آن امامی دیگر راست بهم نداد چنانکه کتب تواریخ و طبقات شایه این معنی است حافظ ابن کثیر گفته
 و قد کان اهل الشام علی مذاهب الاوزاعی نحو من یاتی سنه و کانت وفاته سنه سبع و خمسين و ما یتبعه و من یصل
 الشام من العراق و غیره و قد کان اماماً متبعا له طائفة یقلدونه و یجتهدون مسلک لقیال لعم الاصحاقه
 و قد کانت وفاته سنه ثمان و ثلاثین و ما یتبعین انتهی وقت گویم و این دلیل و امین حجت است بر آنکه در صدر
 اول حصر تقلید دین چهار امام نبود بلکه اقتدای ائمه دیگر از اهل حدیث و فقه نیز میکردند و این انحصار که امروز
 بلکه پیش ازین دیده و شنیده میشود از محذرات عوام و برعات امامت سلف صالحین آنرا مطلقاً نمی شناختند
 و لهذا خود ائمه را بعد از تقلیدات خویش نمی کرده اند و تصریح بیع ازان نموده چنانکه در حقه و بدایه السائل و غیره
 بتفصیل و بسط نوشته ایم و اما اصحاب کتب حدیث معتبره پس اول از آنها بخاری است و ولادتش در سنه یکصد
 و نود و چهار روز جمعه سیزدهم شوال اتفاق افتاده و وفاتش شب فطر در سنه دو و صد و پنجاه و شش بود و دوی
 اول کسی است که احادیث صحیح را جمع فرموده چون بمرد از خاک قبرش بوی مشک میدیدند گمان میبردند
 در من اثر کرد و اگر نه من همان خاکم که هستم و مرقد شریفش در قریه خرتیگ است عمر او شصت و دو سال بود
 سیزده روز کم و مسلم بن حجاج در میان بصره بماه ربیع سنه دو و صد و شصت و یک بعمر پنجاه و پنج سال وفات یافت

احسانات شان از نزد خویش از زانی فرماید اللهم این نوع چهارم و معرفت ثقات و ضعفاء از روایات و غیره
 حافظ ابن کثیر گفته و هذا الفن من اجم العلوم و اعلاها و افعلا اذ به يعرف بحجة سند الحديث من منعه و منعه
 الناس فی ذلك قد ریا و حدیثا کثیرا من النفع کتاب ابن ابی حاتم و لابن حبان کتابان نافعان احدیما
 فی الثقات و الآخر فی الضعفاء و الکتاب الکامل لابن عدی و التواریخ المشهورة و من اجلها تألیف النجاشی و الحافظ
 ابی بکر احمد بن علی الخلیف تألیف و مشق الحافظ ابی القاسم بن عساکر و تهذیب شیخنا الحافظ ابی الحجاج المزنی
 و منیران شیخنا الحافظ ابی عبد الله الذهبی و قد جمعت بینهما و زدت فی تحریر الجمع و التعديل علیها فی کتاب سمیته
 بالکمال فی معرفة الثقات و الضعفاء و المجاہیل و هو من النفع شیء لا یغنیه البارع و الحیرت و لیسن الکلام فی شرح
 الرجال علی وجوه الصیحة مد و لرسله و لکتابه و للمومنین بغیة بل کتاب تعاطی ذکاب ذاق قسده و ذکاب قتل
 یحیی بن سعید القطان اما یحیی ان یكون هؤلاء و الذین ترکوا شیخهم خصما ک یوم القیامة فقال لان یكونوا خصما
 احب الی من ان یكون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خصمی اومن و قد سمع ابو تراب الخشبى احمد بن حنبل و یحکم
 فی بعض الروایات فقال له انت کتاب العلماء فقال و یحاکم هذا الصیحة لیس فی اغیبة استی گویند اول کسیکه متصدی
 کلام در روایات شد شعبه بن الحجاج است و یحیی بن سعید القطان تابع او شده پس ترا فاده او احمد بن حنبل و علی
 بن المدینی و یحیی بن عیین و عمرو بن علی الفلاس و غیرهم برجا ستند و باعث حدیث گفته و قد حکم فی ذاک مالک
 و هشام بن عروة و جماعة من السلف الصالح و قد قال علیه الصلوة و السلام الدین الصیحة و قد حکم بعضهم فی
 غیره فلم یعتبر بها من الحدیث المعلوم و قد ذکر و امن امثلة ذاک کلام محمد بن سحری فی الامام مالک کلام مالک
 فیه و قد وسع السیلى القول فی ذاک و کذا کلام النسائی فی احمد بن صالح البصرى حین منعه من حضور مجلسه استی
 گویم این ضابطه که حافظ ابن کثیر ذکر کرده و کلام معاند را در جرح از پای اعتبار انداخته چینی نافع است خصوصا
 و زیاده اقرا و اما شل چه معاشرت اصل منافرت است خصوصا اختلاف و در مذہب چیری است که هرگز
 در ان انسان مرحله انصاف نمی پیاید و خواهی نخواهی بلاد اعیان ضرورت شرعی و عرفی و احتیاج بسوی ان
 جاده تعصب و نفسانیت می سپرد الا من جسد الله و وفقه للعدل و القول بالحق پس سبیل سلوک در چو مقام قطع
 نظر از اهل جدل و عن ایشان و زیاده معاشرین از علماء محدثین و صلیا متبعین است لا غیر و این بلا و نقصها
 این زمانه بسیار است تا آنکه اکثری ازین نامتصفان این معنی را سرمایه فضیلت و مدار علم و قابلیت فهمیدن
 این مناج اند خصوصاً در برابر زمره عالیه اهل حدیث و اصحاب اتباع و نفوذ بالذمین ذاک و منید اند که رد
 بر اهل حدیث و در حقیقت روایت صاحب آحاد حدیث است و این خصوصیت از ایشان گذشته بسبب المرسلین صلی علیهم
 انیکس شدن آسان است آفت آنست که این جدل با شایع می شود و اما الله و اما الله اجنون نمیگویم که این حال

و قال عوام متکبر دست بلکه علما وقتضلا و ایشان مبتلا ای این بلا هستند و از عوام چه توان گفت که هرگز
 مسالالت بفرز و کافر می خود نمیکند و بر زبان میرسد بی ساخته می را اندازد لشک کالانعام بل هم ضل سبلا
 تا آنکه ملایان و لاییت را که خود را در اهل علم می شمرد و شیخ قبیل یا مخدوم عشیره هستند میگویند قال قال لیسیت
 و هذا هو الکفر البواح و الضلال الصراح و نحو ذلک و بالمدین جمع ما کرده اند که در آنکه در آنجا فانی النبلاء ذکر کتب
 نو این کتب مؤلفه محدثین بر وجه استیعاب کرده ایم و کتب اسما الرجال را به هر طریق استقراد ما باغ الیه العظم ضبط
 نموده ایم اما آن کتب درین دو را آخر که همان ساعت عظمی و دست و گریبان قیامت کبری است غالباً
 از روی زمین در اقطار ارض منفق و یا مهور گردیده و حکم کیمیا و عقاید اکرده مگر بعضی کتب شاذ و فاذ که
 در بعضی مدن حجاز مثل صنعاء و یمن و جز آن در دست بعضی اهل الباقی مانده است اما اهل آن کتب باقی هستند
 الا من شاء الله تعالی و قلیل با هم و قلیل بن عباد و الشکور و درین زمان کس میرسد هیچ میرزا اگر پیش کتاب
 صادق کتابی ازین کتب باشد مثل میزان الاعتدال بهم کافی و وافی است خصوصاً کتاب خلاصه که نزد فقهاء
 موادین فن خشی نافع و شافی است و اجمع کتب فخر و این فن و روح الروح هر نو و کس است از تالیفات
 حافظ علامه صفی الدین احمد بن عبدالعزیز بن ابی التیمور بن عبدالعلیم اخضر جی الا انصار ی الساعدی المتولد بکنه
 تسعایه و آنرا از تمذیب حافظ ذهبی و تقریب طوطی بن حجر عسقلانی و اکمال ابن ماکولا و مؤلف حافظ محمد الغنی
 مصری و کامل حافظ عبدالغنی مقدسی و جمع ابن طاهر و میزان الاعتدال ذهبی و جز آن از کتب جمع هم تقیاً
 نموده و در سند متعدد و دست و سبب تالیفش فرموده و اولاً احمد بن عبدالعلیم الحکیم الخ و هو کتاب یکنی القلید و یعنی الحیدر
 و تحریر سلو آنرا درین قرب زمان از صنعاء یمن بصرف زر خنجر بدست آورده و بعد از آنکه جمادی چند
 دوام جان خریدیم بمحمد بن لیسیت از آن خریدیم و نوعی خنجر در محرفت کسی که در آخر عمر خویش مختلط گردیده بنابر
 حرف یا ضرر یا مرض یا عرض مثل عبدالعزیز بن لیسیت که هرگاه کتب او از دست رفت و عقل او اختلاطی راه
 یافت پس هر که ازین قسم اشخاص قبل از اختلاط عقل ساعت کرده است روایتش مقبول است و هر که بعد
 از آن شنیده یا در آن شک نموده روایتش مقبول نیست و تنجیه مختلطین در آخر عمر عطاء ابن سائب ابو احمق
 سبعی است حافظ ابو یعلی فلیلی گفته و اما سمح ابن عیینة منه بعد ذلک و دیگر سعید بن ابی عروب است و کتب
 و معاً فا بن عمران از وی بعد اختلاطش شنیده اند و دیگر سعودی و ربیع و صالح مولى التیمه و حصین بن
 عبدالرحمن اند قاله النسائی و دیگر سفیان بن عیینة است و دو سال پیش از وفات خود مختلط گشته قاله ابی یعلی
 و دیگر عبدالوهاب ثقفی است قاله ابن معین و دیگر عبدالرزاق بن همام است امام احمد گفته اختلط بعد اعمی فکان
 یلقن فیما تم فن سمع منه بعد اعمی فلا شیء ابن الصلاح گفته و قد وجدت فیما رواه الطبرانی عن اسحق بن عمار

الذی یبری عن عبد الرزاق اخا ویت منکره خلعل سماه منه کان بعد اختلاطه و ابراهیم حزن فی ذکر کرده که عمر وری
 نزد وفات عبد الرزاق شیش یا هفت سال بود دیگر عارم است که در آخر عمر مختلط گردید و حافظ ابن کثیر گفته
 و من اختلط من بعد هولا و ابو قلابة الرقاشی و ابو احمد الخطابی و ابو بکر بن مالک القطیعی خرف حتی کان لا یدری ما یتقر
 علیه انتهى نوع ششم در معرفت طبقات روات حافظ ابن کثیر گفته و فائده الاس من تداخل المشتبهین امکان الطلاق
 علی تبیین المدلسین و الوقوف علی حقیقه المراد من الغفلة و الطبیقة فی اصطلاحهم عبارة عن جماعة اشتبهوا فی السن لظهور
 المشایخ و قد یکون الشخص الواحد من طبقتین باعتبارین کانس بن مالک فانه من حیث صحبته البنی صلعم تعد فی طبقة
 العشرة مثلاً و من حیث صغر السن یعد فی طبقة من بعدهم فمن نظر الی الصحابة من حیث الصحبة جعل الجميع طبقة
 واحدة كما صنع ابن جبان و غیره و من نظر الیهیم باعتبار قدر زاید کالسبق الی الاسلام و شهو و المشاهدة الفاضلة
 جعلهم طبقات و الی ذلک ینج صاحب الطبقات ابو عبد الله محمد بن سعد البغدادی و کتابه اجمع جامع فی ذلک و
 کذا کت من جابر بعد الصحابة و هم السابغون فمن نظر الیهیم باعتبار الاخذ من بعض الصحابة فقط و فقد جعل الجميع طبقة
 واحدة كما صنع ابن جبان ایضاً و من نظر الیهیم باعتبار الالتفات الیهم کما فعل محمد بن سعد و مکمل منها و جابن و حافظ
 عما و الدین بن کثیر و باعث حثیث گفته و ذلک امر اصطلاحی فمن الناس من یرى الصحابة کلامهم طبقة واحدة ثم یناظر
 بعدهم اخری ثم من بعدهم کذا ک و قد یستشهد علی ذلک بقوله علیه الصلوة و السلام خیر القرون قرنی ثم الذین یموتون ثم
 الذین یموتون ثم الذین یموتون و ثلثاته و من الناس من یقیم الصحابة الی طبقات و کذا ک السابغین و من بعدهم
 و منهم من یجعل کل قرن اربعین سنة و من اجل الکتاب فی ذلک طبقات محمد بن سعد کاتب الوادی و کذا ک کتاب التالیخ
 لشیخنا العلامة الی عبد الله الذهبی رح و له کتاب طبقات الحفاظ معنی ایضاً و انتهى گویم وفات حافظ ذهبی در
 سنه ثمان و اربعین و سبعمائة یوده و وی این کتاب را از تاریخ کبیر خود اخذ نموده و حافظ جلال الدین سیوطی
 مختصر این طبقات فرموده و من بعدهم را بران بطریق ذیل افزوده و نیز ذیل او از شیخ تقی الدین بن فهد بکر
 بن محمد باشمی کی متوفی در سنه تسعین و ثمانمائه است و یکی از مختصاتش نزد حجر سطور نیز موجود است و درین باب ابن
 المنفل و ابن الدبایع هم تالیف کرده و حافظ ابن حجر اودین باب و مجلد است فلیعلم و ذکر جمله اصحاب و کتب لم یوف
 و درین علم و کتاب اتحاق النبلا و نموده ایم فصل پنجم در آداب شیخ و طالب کاتب و غیره باید دانست که علم
 حدیث علی شریف و فی مبارک است و با مکارم اخلاق و محاسن شیم مناسبی تام دارد و مساوی اخلاق و مشایخ
 شیم را سنانی است و این علم از علوم آخرت است نه از علوم دنیا پس هر که خواهد که مقصدی اسلمع یا اسلمع حدیث
 شده افاده چیزی از علومش یا استفادۀ آن نماید او را ناگزیر است از آنکه پیشتر از فردن درین ابواب نیست
 حق طویت خود را صحیح و خالص گرداند و دل اثر منزل خویش را از اغراض و اذناس و نیویه پاک و صاف سازد

و از یک جهت جاد و ریاست و رعونات دولت و کمالت و طلب مال و جستجوی قبول و شهرت و جهان از تحصیل منزلت
 بپاقران و غیره که مقصود بدان وجه که بیم خالق علیم نیست احتراز کلی و اجتناب تام فرماید تا مثالی دخول در ربوبیت
 این بنده طیب و لائق نزول و حریم این ارض مقدسه گردد و الحمد لله تعالی که این جزو مقربا خاک بر این رهسوی از
 هوسات مذکوره و خود نمی یابد و گفتم که حق تعالی بخص فضل جسیم و کرم عنیم خود نصیبی وافر و حصه شکار زیاد و مال
 و اولاد و عزت و کمالت و شجاعت و آنچه بدان میاندوزی فرموده و بر وجه صلح و طریق سعید بخشیده و بالقدر داد
 که بعد از آن امید زیادت ندارد و بر بسیاری از خلق خود فضل علم و نسب و حسب شرف بخشیده که معاصرین
 و اقران و امثال و را از ازل علم حاصل نیست و دشوار است که دست بهم دهد الا حصی ثنار علیک است کما انیت علی
 نفسک و این سخن در مقام بهمت آن گفته آمد که زمره تسمین بعلم را که درین زمان پسین و دور آخرین بجای خود
 سرگرم افاده و افاضه در علوم یونان و حکمت و اول و فقه مرسوم مذاهیب هستند و تحصیل جاه و پاقران و افزایش
 عزت و بختشان بهمت عالی است و این اراده و بهمت ایشان را سبب طعن و قبح بر اهل عصر از علما و محققین طایفه
 متعبدین شده و از مراتب اخلاص علم و عمل و انصاف در دین و قبول حق و ترک جدل بمرحل شاسعه و منازل اربعه
 انگنده و کان الانسان اکثر شیء جدلا و کان امر الله قدر اعمد و الله اعلم بحقائق من جمیع البلیات و الاوقات پس گمان
 نباید کرد که انحصار این ضعیف برای علوم اخروی از تفسیر و حدیث و در رنگ دیگر ابناء دنیا از برای تحصیل معارف
 و معانی است که آن خود نقد وقت من است بلکه محض برای نصیحت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم و مؤمنین عامه
 و خاصه و ولات و حکام مسلمین است پس پس و درین فصل چند نوع است اول و آداب شیخ طیبی گفته مستحب است
 متصدی اسماع حدیث آنست که بعد از چهل سال برسد زیرا که این استباه و کمالت و مجتمع است رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم در همین عمر بنی گشته و آبن الصالح گفته این محمول بر کسی است که بنفس خود متصدی تحدیث گردد و بغیر حدیث
 و در علم و حق آنست که هرگاه احتیاج افتد بسوی علمی که نزد اوست تصدی نشرش مستحب باشد در هر سن
 که بود مثل مالک که متصدی تحدیث در عمر است و چند سال گردید و قبل در عمر هفده سال و شافعی از مالک اخذ
 علم کرد و در سن حدیث بود و همچنین عمر بن عبدالعزیز و دیگران که بغیر علوم انحصاری بودند و احتیاج بچهل سال رسیدند
 آری بزرگی بقل است نه بسال و توانگری بدل است نه بال حافظ ابن حجر گفته لا اختصا ص لها بزمین معین
 بعد از احتیاج و امثال مالک و هو محتاج باحتکاف الاشخاص انتهى و هرگاه که از هر هم و حرف و خطی بترسد
 از تحدیث مسا که کند و این مختلف است باختلاف مردم زیرا که جمعی از خلف بعد تجاوزت هشتاد و سال از
 عمر تحدیث کرده اند بمساعده توفیق و مصاحبت سلامت مثل انس بن مالک و سهل بن سعد و عبداللہ بن
 ابی اوفی از صحابہ رضی الله عنهم جمعین و مثل مالک و ابن عیینہ و لیث و ابن جعد و قومی بعد یکصد سال نیز تحدیث

که مثل حسن بن عرفه و ابوالقاسم بغوی و غیره با یکدیگر بر نشتر حدیث بافتند اجزای جزیل و جزای جمیل در حدیث
 بلکه هیچ طبع و حرص بهتر ازین نیست و در هیچ یکی از اهل علم جز اصحاب حدیث محل غبطه و مکان رشاکت است البتة
 گفته و قد کان فی السلف من یتألف الناس علی حدیثه منهم عروة بن الزبیر و زوار و ادة حضور مجلس حدیث اقتدا
 با امام مالک ضعیف البعید فرمایند چه وی سچ چون اراده تحدیث میکرد و ضعیفی همچو ضعیفی نمازی بر او در و بر صدر
 و راس خود می نشست و در پیش ایشان میکشید و خوشبو میداد می مالید و در جلوس و توقار و هدایت گمن می گشت
 بعده حدیث میکرد و میگفت احب ان اعظم حدیث رسول الله صلعم و چشم این حرف می گفت حال آنکه حدیث نبوی
 ملو و منو کلام ربانی است و ثانی اول احکام و امام اعظم هر ما موم و امام ست و مالک رح تحدیث را در طریق و در
 حالت قیام و استیصال کرده میداشت و اگر یکی آواز خود را در مجلس می بلند میکرد او را زخمی نمود و گفت آنست
 که بر جمیع حاضرین اقبال و توجه فرماید و حدیث را بطور سر دادا کند زیرا که مانع سماع از اذراک بعضی است و شرف
 مجلس بقرات قاری خوش آواز نیک همچو کند و چون از ان قایم گردد و استیصال مجلس اخاموش سازد و شیخ بسط
 خواند و دعا کند و گوید الحمد لله رب العالمین اکل الحمد علی کل حال و الصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی السیدین
 کما ذکره الذاکرون و کما فصل عن ذکره العارفون اللهم صل علی ما راک علی علی الوداع النبیین و آل کل و سائر الفضائل
 نهایتا یا منی ان ایسالة السائلون و ثنا کردن او بر شیخ خود در حالت روایت از وی هر چه اهل اوست مستحب
 و غیره و احد از سلف آنرا بجا آورده اند و ذکر او بقلب یا نسب یا اگر چه بسوی مادر باشد یا صنعت یا وصفت
 بدنی که بدان معروف است مضائق ندارد و جمیع ساختن جمعی از شیوخ و ائمه و تقدیم فضل از آنها مستحسن است
 و از هر شیخ حدیثی را که کند و حدیثی را اختیار نماید که شدش عالی و متنش قصیر بود و بر طو و فائده و ضبط شکل که
 در ان حدیث باشد تنبیه کند و هر چه را عقل حاضرین احتمال نکند یا خوف و بیم در فهم آن نسبت بایشان باشد
 از ان اجتناب ورزد و آنرا مستحکم مستحسب است تا مبلغ باشد از وی نزد کثرت جمع و استلا و احاطه
 بلند شکل گری و نحو آن باشد یا استاده شده و یا ندان لفظ بعینه و علی وجه واجب است بعده استلا خود را بیکدیگر
 چیزی از احکامات و نوادر و انشادات و رز پر و آداب و محارم اخلاق ختم کند و چون محدث از تنبیح قاهر گردد
 یا از ان مشغول شود استعانت بعضی حفاظ نماید و بعد فراغ از ائمه مقابل اش با ملا کند و قد وسع النودوی
 فی ذلک بایطول و از تحدیث احدی بنا بر عدم صحت تیش متنع نشود و باز نایستد زیرا که بیکت این علم
 مبارک امید صحت نیست و سلاست اراده اوست بعضی اگر گرفته اند طلبنا انکم بغیر الله قالی العلم الا ان یکون
 الله حافظ این چه گفته اند بیشک الشیخ و الطالب فی التصحیح النقیة و التطهر من الغرض ان الله یأمر بالحق و یمنع من الباطل
 کل علم حدیث من تعلمه علی ما یثبته بر وجه الله لا یتعلم الا لیسبب به عرضا من الدنیا لم یجبه عن الحق اخبره القاضي عیاض

فی الامام بعدہ حافظ کفایتہ و تحسین الخلق و تنفیذ الشیخ بان یسمع اذا اُتبع الیه و لا یجری رت بلد فیما ولی
 منه بل یرشد الیه انتہی و ابن الصلاح نوشته لاینبغی للحدث ان یحدث بحضرة من ہوا ولی منه بذاک فقد
 کان ابرہیم و الشعیب اذا اجتمعوا لم یکنوا یسمعون بشیء و زاد بعضهم فکرہ الروایۃ بلد فیہ من الخثرین من ہوا ولی منه
 سنا و بغیر ذلک قال یحیی بن معین ان الذی یحدث بالبلد و فیہ من ہوا ولی بالحدث منہ اصح اتقی گویم حفظ
 مراتب مکر در زمان سلف بودہ و امروز عکس آن قضیہست یعنی ہر چند در شہری یکی افضل علماء آن بلد باشد
 ہرگز کسی بسوی او ارشاد و طلبہ و سالکین از علم نمی کند بیکلہ اذات مردم کم ہر یکست رونق علم و عمل اومی بند
 و رود و تعاقب او را سبب جاہ و نازش خود و در نظر عوام کہ نیک از بد و عالم را از جاہل نمی شناسند میگردانند
 و عدم عبور و اطلاع خودشان بر غایات علم و فضل وی باعث و حامل ایشان بر تقاص آن کامل می شود
 و ہذا من اشرا و الساعۃ التي منها فاشوا بجل و ذہاب العلم فلیک علی الاسلام مرکان باکیا و لیسکت و لیسعبر
 من کان من ابناء الدہر و صنیعہم شکایا بعدہ و سبب الی مطر کفایتہ و غیرہا اما استوفی فی المطولات و ہست و خیانہ
 فی شرح التفتیح اتقی وقوع و دم و اداب طالب الیق و در طلب علم حدیث شریف است کہ در توفیق و تیسیر شہنشاہ
 ابہتال و تضرع کند بسوی ذوالجلال و از تہ دل خواہان آن شود و نفس خود را با داب سنیہ و اخلاق مرضیہ
 بگیرد و کلام و رسن بدایت سماع حدیث بگذشت و حافظ ابن حجر کفایتہ معرفت سنجمل و ادانیزکی از مہمات
 واضح اعتبار رسن تحمل تمیز است و این حکم و بارہ سماع است و عادت محمد ثنین با حصار اطفال و بجا حسن حدیث
 جاری است و می نویسند کہ اینادرسین مجلس حاضر شدند و لکن و مثل این صورت لابد است از اجازت سماع و صحیح
 و رسن طلب بنفسہ تا بل برای آنست و صحیح است تحمل کا فریز اگر مودی اوست بعد اسلام و فاسق بالاولی است
 اگر ادای آن بعد از توبہ و ثبوت عدالت میکند انتہی در خلاصہ نوشته طالب اباید کہ مدت امکان خود در غنیمت
 شمرود و تحصیلش افرغ جہد نماید و ابتداء سماع از اسرار شیوخ بلد خود در سماع و علم و دین و شہرت فرماید و ہر گاہ
 کہ از مہمات بلد خود فارغ گردد و در طلب حلت کند چنانکہ از عادات حفاظ مبرزین است حافظ ابن حجر کہ تہ تحصیل
 فی الرحلة مالیس عندہ انتہی و عن ابرہیم بن اوسم رضی اللہ عنہ قال ان السد یرفع البلاء عن ہذہ الامۃ بر عامہا
 الحدیث و علی قاری در شرح نمبہ کفایتہ اذا فرغ من المہمات رحل فی الطلب فان الرحلۃ من عادتہ الحفاظ المیزین
 لقول تعالی فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقوا فی الدین و لیتذکر ذواق معجزہ اذا رجعوا الیہ
 و قوله صلعم طلبہ العجم و لو بالصین فان طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم و ابو البقی فی شعب الایمان ابن عدی
 فی الکامل من حدیث انس رضی اللہ عنہما کما السیوطی فی الجامع الصغیر و قال رحل الاصحاب فی حدیث واحد ساقہ
 بعیدہ کما اخرج البخاری فی الادب المفرد و احمد و ابویعلی فی مسند ہما و عن ابن مسعود کما اخرج البخاری فی صحیحہ

قال لو اعلم احد العلم كتاب الله لرحلت اليه وكذا فعل النعمان كماري مالک عن يحيى بن سعيد بن السيب
ان قال اني كنت ارحل الايام والايام في طلب الحديث الواحد واخرج الخطيب عن ابى العالية انه قال كنا نسبح
احباب رسول الله صلوات الله عليهم اجمعين حتى خرجنا اليهم فسمعت منهم وكفى دلالة على عزة وشرفه وعلى رفعة شأن الرحلة
لطلب العلم ان موسى الكليم الذي هو من اولي الغر الميامين من المسلمين رحل لطلب العلم وقاسى في طلبه من نصب السفر باقاساء
كما يحكاها السجادة في كتابه حتى خاضه وسيد علامه محمد بن اسماعيل امير سمرقند وارشاد القاد الى تيسير الاجتهاد وكففت
القي الامد في قلوب قوام محبة السنة النبوية والآثار السلفية ووزرهم جماعات السباك وتطاول الاطلس من
الافلاك فارتحلوا لطلبها من الاقطار وفارقوا الاوطان والاطوار وطوفوا في جهات الدنيا في الوقار وقنعوا
الدنيا بالكلية وتركوا الغيرهم للذات والاراف واتخذوا الزهد شعارا والقناعة دثارا فاشهر الاجتهاد في طلب
واطيب من النام والجمع شبي من الاستلاء من نفيس الطعام يتحلون لسماع الحديث الواحد من الاقطار الشامية
ويطلبونه من الاقاليم المتباعدة الواسعة فنفى مشكهم يقال طوبى لراحم في الصعيد وقارة في ارض
الندى يتبعون من العلوم بكل ارض كل شاردة وبيد عن اصحاب الكمال حيث بطر تحملت المشاهدة
فبذل ابو عبد الله الخراساني رحل بعد احاطته بحديث شيوخ بلده الى الشام والكوفة والبصرة وبلغ وعشق
وجلس ودرشق وكتب عن الف شيخ وثمانين شيئا وجمع للمسلمين هذه الاحاديث التي تتبعها من الاتفاق وحب في
لطلبها الزفاق للبدائق في كتابها جامع الصحيح يقره الحديث قراءة تحقيق والتقان في اشهر سيرة الزمان وغيره من هذا
النشان وكلما استتم على اهل الايمان فانهم يقبوا في جميع الاحاديث للتاخيرين ووزعوا وقاسمهم في تحصيلها
نفع المسلمين حتى لم يبق لهم وقت لغير نسخ الحديث او السماع انتهى وبذلك حرص وشهروا وطلبوا على اوسع
بشابل ودرسماع وتحمل لشوقا واختلا في شر وطور وودودا وتواند برسيح خود از حديث شريف عمل نمايد
النوع عبادات وآداب وحق الاسكان انما يحمل كذا وزياد الكاين عمل زكوة حديث ست كما قال امير الحاني
يا صاحب الحديث اذكر زكوة هذا الحديث اعلوا من كل ما في حديث خمسة احاديث واين عمل سبب حفظ او ست
عمر بن قيس گفته اذا لمك شي من الخير فاعمل به ولو مرة فمك من ابله وكون گفته اذا اردت ان تحفظ الحديث فاما
به حكاية ابن الصلاح وشيخ خود را معظم وكرم دارد وچنين هر كرا كه از سوى سماعت ميكنند چه اين فعل از باب جلال
علم است و رضاي اورا تحري كند و آنقدر اطالت بروي نمكند وچند ان زمانه بزرگ نشيند كه شيخ تنگ آيد
منفجر گردد چه بسيار است كه اين طول جلسه بجرمان او ميگردد و عن الزهري قال اذا طال المجلس كان الشيطان
فيه نصيب حافظ شيراز چه خوش گفته مجلس غف و از دست زبان خواهد بود و بايد كه در امور و كيفيت
اشغال محتده خود استشاره از شيخ نمايد و چون فائز گردد و بكارم فائده ارشاد و ديگر طلبه يسوي آن كند چه

کتابش لومست و بر فاعلیش خوف عدم نفع زیرا که برکت حدیث در افاده اوست و بیشتر و بیشتر ناشی و نامی
 می شود و کتمان و اخفاء تسلطی دیگر و در حیا و کبر سن را ملایمی و تحصیل و اخذ علم از ذکر خود در سن یا نب
 یا منزهت نگرداند و بر جنای شیخ خیر کند و اعتقاد بهم نماید و زمان خود را در انکار شیوع بجز در کثرت ضلالت نسا
 بلکه بشنود و بنویسد و یاد گیر و آنچه واقع شود او را از کتابی یا چیزی قائله الحافظ ابن حجر و بدون ضرورت
 انتخاب آن نکند از می اگر حاجتی بسوی آن افتد بنفسه متولی گردد و بذات خویش مطالعه اش نموده آنچه بدین
 بچیند و اگر از آن قاصر گردد و بجز گرایس سخنان بجای فظی کند و بر مجرد سماع و کتابت بدون معرفت و فهم
 اقتضا نماید بلکه حجت و صنعت و معانی و فقه و اعاب و لغت و اسرار رجال آنرا که این یعنی بشناسد و دریابد
 و این همه چیز را تحقیق نموده بداند و اعتقاد با اتقان مشکل حفظ و کتابت نماید و درین همه صحیحین را مقدم دارد
 بعده بقیه کتب ایه را مثل سنن ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه بعده کتاب سنن کبیره یعنی زیر که مثل آن
 درین باب کتابی دیگر معلوم نیست بعده مسانید مثل مسند احمد بن حنبل و غیره بعده از کتب علل کتاب احمد و کتب
 وارقطی و از تواریخ تاریخ بخاری و ابن ابی خثیمه و از کتب جرح و تعدیل کتاب ابن ابی خاتم و از شکل الاسماء
 کتاب ابن مالک و او اعتقاد نماید بکتاب غریب حدیث و شروح آن و هر شکل که بر وی گذرد از آن بحث کند و اتقانش
 نماید بستر آنرا حفظ و کتابت نماید و اندک اندک تحفظ حدیث فرماید زهری گفته من طلب العلم جملة فانه جملة لو نأیدک
 العلم حدیثا و حدیثین و لکن الاتقان من شأنه ابن الصلاح گفته ثم المذکرة بما تحفظه من اقوی سبابا للاتباع و بوقته
 گفته تذکره و الحدیث فان حیاته ذکره و قال بعضهم من حاذ العلم و ذکره و صلیحته دنیا و اخرته
 فادم العلم مذکرة و فحیاة العلم مذکرة بعده اشتغل بتخریج تصنیف شود و نیز دنبال و استعدا و وقتی شود
 بشرح و بیان مشکل و اتقان و ضبط آن چه هر کس این کار نمیکند متمر او در علم حدیث کسری باشد خطیب گفته حفظ
 مثبت است حفظ و یدک القلب و شیخ الطبع و یحیی البیان و کیف الملتبس و کیسب جمیل الذکر و غیله الی آخر الدبر
 و حافظ محمد بن علی صوری گفته حافظ عبد الغنی بن حمید اجواب یدم گفت ای ابا عبد الله شیخ و صنعت قبل از یک
 بینک و بینة اناترانی قد حیل بمی فوین ذلک و علماء حدیث را در تصنیف چند طریق است اجمود آنها ترتیب
 ابواب است چنانکه بخاری و مسلم کرده اند و در هر باب هر چه نزد اوست آنرا ذکر کند حافظ ابن حجر گفته او علی
 الالباب الفقهیه او غیر بابان مجمع فی کل باب ما در فقه نماید علی حکم اثبات و تفیاض الاولی ان یقتصر علی صاحب
 او حسن فان جمیع فلیس علی الضعف استی دوم ترتیب برسانید است و در آن در ترجمه هر صحابی آنچه از حدیث
 صحیح و ضعیفش نزد خود دارد و فراهم سازد و برین طریق ترتیب بر خروفت بحکم بر قبائل و عشائر نماید و بنویسم
 مقدم سازد و ثم الاقرب فالاقرب و ارقطی گفته اول من صنعت مسند انعم بن حماد استی و گاهی ترتیب بسا بقیه

کنند و عشره مبشره را مقدم سازند بر ستر اهل حدیثیه پسر مهاجر بن راسان حدیثیه و فتح مکه پسر اصحاب
 صحابه پسر زمان را و در ایشان بدایت با معات بن مؤمنین و از زواج مطهرات کنند که فی الخلافه و غیره بالصالح
 گفته اند از حسن و الاول اسهل و فی ذلک من وجود الترتیب غیر ذلک انتهی سوم تصنیف بر غلط است حافظ ابن
 حجر گفته فیکر المقتن و طرقه و مؤمن اختلاف نقله و الا حسن ان یرتبه اهل الابواب لم یسئل تناو له اقال النووی
 و حسن تصنیفه معلل بان یجمع فی کل حدیث او بای طرقه و اختلاف رواه چهارم جمع آن بر اطراف است
 حافظ گفته ای بان نیکر طرف الحدیث الدال علی بقیته و یصحح اسانیده و اما مستوعبا و اما مقتضا انتهی و اقسام
 کتب حدیث را در سلسله العسجد بیان کرد و ادیم بوی رجوع باید کرد و فتح سوم در آداب کاتب علم حدیث اختلاف
 کرده از سلسله در کتابت حدیث و صحیح مسلم از ابو سعید مروی است که کتب عنی شیخنا سوسی القرآن فلیعلم بالصالح
 گفته و من رویا عنه کراسته ذلک عمر ابن سعید و وزیر بن ثبات و ابو موسی و ابو سعید فی جماعه آخرین من الصحابه
 و التابعین بعد گفته و من رویا عنه اباحه ذلک و فعله علی و ابیه الحسن و انس و عبداللہ بن عمرو بن العاص فی جمیع
 الصحابه و التابعین گویم این دلیل است بر آنکه سلسله را در کتابت علم و قول است که است و اباحت و و دیگر است
 آنست تا مردم احوال بر کتب کرد و از خطی قلب ضبط خاطر متقا عنکر دهند و این مقصد صالح است و و اباحت
 آنست تا علم از ایشان نرود بلکه در ایشان علی را لیه و باقی ماند کما قبل فی اشل السائر کتب قر و ما لم یتب
 و از جماعه اباحت است حافظ ابن کثیر در باعث حیث گفته و ثبت فی الصحیحین ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
 و سلم فی الاصل فی اوائل کتابنا المقدمات و لیدخل و ابن الصلاح گفته و لعل مسلم اذن فی الکتابه عنه لمن خشی النسیان
 و فی من الکتابه عنه من فون بخطه محاقه الاحکال علی الکتاب انتهی و بیعتی و غیره و احدا زایل علم گفته اند لعل النسیان
 کان حین یخاف التباسه بالقرآن و الا اذن فیہ حین اذن ذلک و الله علم گویم این وجه مخدوش است زیرا که عبادت
 قرآن کریم نه چنان است که با عبادت حاجی اگر چه رسول باشد ملتبس تواند شد و نیز ظاهری و اذن مذکور آنست
 که بعد از ان نبوت واقع شد باشد و در وقت قرآن مجبور گشته بود و احتمال التباس نمانده و بعد از آنکه آنحضرت
 اجازت کتابت برای ابی شاهر اود باشد احتمال مذکور چه گنجایش دارد و لهذا حافظ ابن کثیر گفته و قد حکای جماع العلماء
 فی الاصحاح المتاخره علی شیوع کتابه الحدیث و هذا امر مستفیض شائع و اذن من غیر تکلیف انتهی و از رای گفته کان هذا العلم
 که بما یتلاقوا و الرجال بینهم فلما دخل فی الکتابه دخل فیها اهل ابن الصلاح گفته ثم انزال ذلک الخلاف و ارجع لمسلمون
 علی تسویج ذلک و اباحه و لولا تدوین فی الکتاب لدرس فی الاصحاح الآخره انتهی گویم این دعوی صحیح است لیکن جز کتابت
 و سنت علی دیگر لائق کتابت نیست و لهذا تدوین آراء رجال و قیل و قال علماء را جمعی از اهل علم کرده و داشته اند
 و هو الحق زیرا که موجب این همه کثرت اختلاف و حدوث تقلیدات و بدعت مذاهب و غیره با همین کتابت غیر علم

کتاب سنت است لا غیر **س** هر چند و خوار که در راه نمودن و آخرای با و بسیار این همه آورده است
 آری چون و سائل را حکم مقاصد است لهذا اگر کتابت علوم آئینه که مخدوم کتاب عزیز و سنت منظر دست و
 و کتابت تفسیرات قرآن و شروح حدیث سید ابن جابن نمایند مضاعفه نداشت بلکه تحب باشد زیرا که حاجت
 بسوی آن داعی است مخصوصا درین اعصار متاخره و بهمنار جمیع و کمنداد و اوین همه و کتب ضخیمه قدما و حدیثا
 درین ابواب فراموش شده و کار و بار دین و ملت بر سلطانان آسان گردیده و ولید احمد صفی که میر و و جمیع و تالیف
 علوم بیکانه است مثل حکمت اوائل و مطن یونان و آندارد جان که تالیف و تدوینش برادر خلقی کثیر نزد و جمیع مردم را
 از فراط مستقیم قرآن و حدیث اشعاب ضلالت انداخته و مسکات حق را بر ایشان مجهول العین ساخته و این همه
 البواع عاموم حدیث که در کتب علم اصول حدیث فروم شده و درین دور آخر ضلالت و را نمان است و در هر از یکی
 و در بسیار اندکی را حمت دریافت و اعمال آن باقی نیست بلکه کل و جل غرم و ازاده بنا بر جنس بار است که علم
 عقلیات را که فن کفره و خجوه یونان بود و بسیار نوزند و از تعلیقات بر فقهیات مذاهب آباء و اساتذ که خود قناعت
 و روز نداد و در عاصران بخریت شهرت سر بر آورند و بعد و مکا بر کار از پیش برده و خود را فاضل و دیگر مفضل
 و انامند بلکه درین دور آخرین جو صله هم شاید در بعض افراد نماند ورنه همه خطای علم و اکثر ایشان الانا باشد
 نقالی از دین پرستم و از اسلام پرستم خوشدل اند خال علم این سنت تالبعی چه رسد که از قرون متطا و له مخم علم
 کشیده و پیرایه نیستی پوشیده و هم زایویه عقا و هم بود که گینا گشته و این بلیه خاص باطل امصار و دیار است
 بلکه عومش تمام عرب عم را فر گرفته و مدعیان علم و دین روکش و دنیا داران عاجل گزین گشته تمام سنت مردم
 این ماه که در شمار از سنین هجرت صد و نهم است و وقت تحسین ماکول و بشرب و لبوس و مسکن و مسکن
 و خربانساب و طعن در احساب و نازش با آباء و اجداد و بیاحت اغوار و انجاد برای محصلین معاش و تحریر بیاحت
 پس و با بخله استان ذهاب علم و دین و فشو جمل و ضلالت و تغیر احوال خلق کلا و جمله و از دست و زبان و دهان
 بیان آرا علی و جلا استقصا و برنی تا مد شطری از ان عبیره لنا ظنن و لفظا لنا ظنن و در کتاب حج الکرامه نه
 آثار القیامه نوشته ایم من شاء الاطلاع علیه فلیرج الیه آدمیم برا که در خلاصه بیان کتاب علم گفته آوا که کسیکه
 در علم حدیث تصنیف کرد و این حج است و قیل ماک و قیل الریح بن حبیب احتی و تفصیل این حال و خط نوشته ایم
 بعده امر تروین و حج انتشار گرفت و فوائد و نفع آن ظاهر گردید تا آنکه الواف صحت و صنوف کتب درین علم
 و دیگر معلوم تصنیف یافت و شمار اسفار از حد ضابط خارج گردید کتاب کشف الظنون عن اسامی الکتاب و الفنون
 که جامع اغلب مصنفات عالم است شایع عدل این دعوی است لیکن واجب بر مؤلف است که کتاب علم شریف
 نبوی صرف است و از او و عزم بسوی ضبط و تحقیق شکل و نقص است تا از لبس این نام حافظ این کتاب گفته

بشرح الفقه الحديث نهاده و در وی ذکر کرده که شروع در شیخ کبیر نموده بودم لیکن چون باطلات کشیده چاره
از آن در گذشت شرح متوسلانو شتم اولاً الحمد للّٰه الذی قبل الصبح البیضاء حسن العمل و سید شریف محمد امین شهور بامیر
پادشاه بخارا انزلی که مکرمه متوفی بهائین این شرح نمود و در کتب از تالیفات فارغ گردید و اولاً الحمد للّٰه الذی
حدیث الوجود و برین شرح حاشیه ایست از شیخ قاسم بن قطلوبغا اصفهانی متوفی ۸۸۰ هـ و حاشیه ایست از شیخ برهان
الدین بن عمر البقاعی المتوفی ۸۸۰ هـ سسی بالکلت الوفیه بانی شرح الالفیه لیکن تا نصف کتاب است و در آن انچه از شیخ
خود حافظ بن حجر است استفاده کرده بود و آورده اولاً الحمد للّٰه الذی من سید الیه و تخریج شرح شریفه و او شیخ قاضی که
بن محمد انصاری است متوفی در ۸۸۰ هـ و این شرحی مختصر مزین است سسی بفتح الباء بانی بشرح الفقه العرانی و در ۸۸۰
هـ از تالیفات خالی گشته اولاً الحمد للّٰه الذی وصل من القلط سخاوی گفته شرح فی غیبتی فیه استمداد من شرحی بحیث
یتعجب الفضلاء من ذلک انتهى و شرح جلال الدین سیوطی متوفی ۸۹۰ هـ و شرح شیخ ابراهیم بن محمد طبری متوفی در ۸۸۰ هـ
و شرح زین الدین ابی محمد عبدالرحمن بن ابی بکر العینی متوفی در ۸۸۰ هـ و شرح ابی العلاء اسماعیل بن ابراهیم بن جماعه کنانی
قدسی متوفی در ۸۸۰ هـ در کشف الظنون گفته و هو شرح حسن و شرح شیخ قطب الدین محمد بن محمد حفری دمشقی متوفی در ۸۸۰ هـ
و نامش معبود المراقی نهاده و شرح شیخ شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی متوفی در ۸۸۰ هـ در کشف الظنون گفته
و هو شرح حسن البعلی احسن الشروح الباعث الحثیث علی معرفه علوم الحدیث للشیخ الامام الحافظ علی بن ابی العلاء
اسماعیل بن الامام الخطیب زین الدین ابی حفص بن کثیر القرطبی الدمشقی رح اولاً الحمد للّٰه و سلام علی عباده الذین اصطفی
و در وی گفته و بعد فان علم الحدیث الذی عینی بالکلام فیه جماعه من الحفاظ قدیمه و حدیثاً کما حکم و الخطیب و من قبلها
من الایمه و من بعد ما من حفاظ الایمه لما کان من اهم العلوم و انفعها احببت ان اعلق فیه مختصراً نافعاً جامعاً لمقتصد
الفوائد و ما لیس من مشکلات المسائل الفرائد انتهى و درین کتاب تتبع طریق ابن الصلاح کرده و انچه کفرآب الصلاح منسبوط
بود آنرا اختصار نموده و هر چه از وی باقی مانده بود آنرا زیاده نموده و شصت و پنج نوع از انواع حدیث ذکر کرده
و از کتاب ما خل بهی و در آن انصاف نموده و نه خدایش نزد محرر منظور موجود است منقول از نسخه که در حیات مؤلف است
شیخ جمال الدین عبدالمدین علی بصری شافعی حدیث مفید و مرجح و سه و شصت و سه و شیخ حسین و سبعمایه نوشته شده
و بخط امام اسماعیل بن عمر بن کثیر بن عیاض بن کثیر مزین گردیده و با جازت حافظ جمال الدین قرطبی و شیخ الاسلام ترمذی
ابن تیمیّه شرح مقرر و نگشته و بر وایت شیخ عبدالرحمن بن علی دبیج صاحب تمییز الوصول بعلوم خود شرح رونق داده
و اولاً الحمد لعجل صاحب کشف الظنون است که ذکر این کتاب در کتاب خود نموده با آنکه از کتب معتبره مشهوره
این علم و شیخ متقدمه این فن است و فوات حافظ ابن کثیر رح در کتب هجره اتفاق افتاده و رحمه الله تعالی حشر
واسعه بغیة النقا و الامام الحافظ ابی عبدالمدین بن الواقی فی اصول الحدیث بلغة العرب فی منسوط و تخریج

السيد المحدث الى الفقيه مرقس بن الحسين البجلي المصنف كرامته مختصر في دين علم است بصورت نخبه الفكر
 حافظ ابن حجر سالنا في شهر ربيع الآخر سنة الهجرية بمدينه زميدت اصل يد مرقس في ان تصبئه بلكرامه كمنج كروه
 از بلد قنوج وطن كاتب حروف است بوده اما در آغاز شباب بطلب علم رحلتها كروه وعمرى در زمينيد
 مشايخ حديث بسزده واز انجا نزول مصر شد و شهرت وقبول تام يافت و بها تجاوقات كرد و سلطان و موم
 از سوى اجازت گرفتند سيد و خطي الاصيل از نسل زيد شهيدت صاحب حيات كثيره مثل تاج العروس شرح
 قاموس رده مجلد و شاگرد شاه ولي الله محدث و دهلوى است و ذكر اين كتاب كشف الظنون است و اين نسخه با دو برگ است
 موهله او پيش بحر سلطو موجود است و خطي انفر واقع شده تثنى متين و بنائى صدين است اما معلوم است كه كسى بر او
 مشرعى يا حاشيه نوشته باشي مقبول حى و چهار بيت عربى است مثل سحر طلمات علم اصول حديث اوله
 ابدء بالحسنه مصليا على محمد خير نبي ارسله كاتيب حروف بروى مشرعى بنايت مختصر عربى نوشته و
 نامش عرجون نهاده اوله الحمد لله الذى رفع اهل الحديث مكانا عليا و از تفقات اهل علم مسموع شد كه علمائى مكن آن نوعى
 تيز بران تبايق شرف كرده اند و در ريب الراوى شرح تقريب النواوى للشيخ جلال الدين ابى بكر السيوطى المتوفى
 اوله الحمد لله الذى جعل اسباب من انقطع اليه موصولة اتم و اين نسخه درين نوعى كلى سحر سلطو از ملك مكن رسيد و در مجلس
 تذكروا العلماء آنى اصل الحديث للشيخ محمد بن محمد بن محمد بن الجوزى المتوفى سنة ١١٩٠ كتابى مختصر است اوله الحمد لله
 بآيه مناهيه و زوى ذكر شرف علم حديث و زمان رواج و كساد و او قلست اهل اين علم و ملكت روم و ذكر كروه قاهر
 ابن الاثير فى اول جامع الاصول و حرم ذكر مشايخ و سنده و سفر خود بسوى ناورا و التبريد اى نقل حديث و بنابر است
 رفعت كتب و اقامت خود در بلده كوش و تاليف نمودن شرح مصباح و از انجا بيان ساخته و گفته و لما استظهر الكلام
 الى مصطلح القوم طلبوا محققا جامعاً لعمومه و كانت منظومه المسماة بالنهاية الى معالم الرواية غير مستغنية عن بسط
 القول فوضع هذا المختصر و آية تلك النهاية و ترتيب على مقدمات و اربعة اصول و وضع غرضه تذكروا فى علوم الحديث
 لشرح الدين عيون الملحقين الشافعى المتوفى سنة اربع و ثمانمائة ثم شتمها شتم حاسنا اوله الحمد لله على نعمائه و ذكر كروه
 وى اين تذكره را از كتاب المقتضب و شرح مسعى بفتح المغيب بشرح تذكره الحديث للشيخ الامام المتشاورى تلميذ شيخ الاسلام
 زكريا الانصارى تخمين نموده و انجى از سوى شفاها اخذ كروه بود و يا از شرح اوبه الفيه فكر گرفته و دران ذكر نموده و اوله الحمد
 لله الذى اعظم المنه التفسير و التفسير المعروف بسنن البشير و الذى يرفى اصول الحديث للشيخ الامام عيسى بن شرف النووى
 المتوفى سنة ست و سبعين و ثمانمائة و دران بكنخيص كتاب خود ارشاد و پروخته و ارشاد و مختصر علوم الحديث ابن الصلوات
 كما تقدم لم يقرىب كوايد بده ان خلاصه باشدا و اوله الحمد لله الفاتح الشان و برين مختصر شرف مست منها شرح
 الامام الحافظ زين الدين العراقي المتوفى سنة ست و ثمانمائة و شرح برهان الدين ابى اسحق بن محمد القباقي الحلبى

ثم القدسی المتوفی فی مدو و شش و شش شیخ جلال الدین السید علی و ساداته تدرب الراوی فی شرح تقریب النواوی
ولله التذیب فی الزاد علی التقریب شیخ شیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن النخاوی المتوفی سنة ۷۸۶ بکله المکرمة
ضموا علیه متقی الانظار متنی متین ست و علوم آثار السید الامام المجتهد الکبیر محمد بن ابراهیم بن الوزیر الیهامی فی
الصنعا فی المتوفی سنة اربعین و ثمان مائة فی الطاعون الذی وقع فی الیمین و کان ابن ست و ستین سنة فخر سطور
در سفر حجاز سمیت طراز و در سنة ۸۳۰ هجری ببلده حیدیه بمطالعة این کتاب فیضیاب گردیده بود مشایخ عیون سائل
و غصون دلائل ست که مثل آن و کتب دیگر این فن مهو و نیست و مؤلفش معاصر حافظ ابن حجر عسقلانی رح ست
حافظ ترجمه خافه او در ذکر کامنه نوشته و مع بسیار و شای بی شمار بروی کرده و وی یکی از ائمه ملوک صنعا
یمین بود صاحب سیف و قلم و مالک رایت و علم و در کشف الظنون ذکر این کتاب نیامده و درین نزدیکی این کتاب
بقونه تعالی و صونه از ملک یمین نزد فخر سطور رسیده اوله احمد له الذی رفع اعلام علوم احیث الحق توضیح الانکار
لصالحی متقی الانظار السید الامام المجتهد العلما محمد بن اسمعیل الایمیه الیمینی المتوفی سنة ۸۱۰ و این کتاب را شرح
متقی ساخته و بر سائل و دلائل متن گفتگو کرده بعضی از اسلم داشته و بر بعضی تعاقب نموده و ابجاث نفسیه و انظار
دقیقه و انکار لطیفه و ضمن آن مذکور ساخته فلیتدوره و علی الساجره و چنانکه ماتن از ائمه یمین بود و شایخ نیز از امام
کبار آنجا ست بروی وزارت صنعا عرض کردند بر قبول فرود نیارد جامع بود میان علوم عقلیه و نقلیه و بر تبه
اجتهاد رسیده صاحب لیفات نافعه نفسیه ست مثل سبل السلام شیخ بلوغ المرام و جز آن کتب حروف در سفر حریمین
شریفین زیارت این کتاب کامیاب گشته و از آن استفاده تامه برده شسته بمجلدی صغیر ست و درین نزدیکی
حق تعالی بتیسیر نسخه صحیح از آن منت فر و ان برین ضعیف نماده اوله احمد الک یا من صح شد کل کمال الیه کما یجیح
لا و اب الراوی و السامع الامام حافظ ابی بکر بن احمد بن علی المعروف باخطیب البنداوی المتوفی سنة ثلاث و ستین
و اربع مائة و این کتاب تملک قواعد و فوائد اصول علم حدیث ست و ائمه حدیث درین فن عیال بر تالیف خطیب اند
اگر چه بعد وی بتقی و تمیزش پرداخته باشند خلاصه فی اصول الحدیث للشیخ شرف الدین حسن بن محمد الطبری
المتوفی سنة ثلث و اربعین و سیم مائة و آنرا از علوم الحدیث ابن الصلاح و مختصر نووی و قاضی ابن جامة تخصیص
کرده مثل ست بزرگ مقدمه و چهار باب و خاتمه و در آن از بیامع الاصول مهمات مفیده افزوده و بروی
حاشیه است از سید شریف علی بن محمد جعانی متوفی در سنة ۸۳۰ و در فی مصطلح اهل الاثر لیسون بن یونس الرشیدی
الاثری متنی مختصر ست اوله احمد له الذی یصح حدیث نبینا و بران شرحی نوشته و نامش تحفه اهل النظر
نماده اوله احمد له الذی شفی قلوبنا رساله در علم اصول حدیث مختصری مشهور منسوب بسید شریف جعانی
همراه جامع ترمذی در دلی طبع شده چنانکه در کتاب النبلا بصفر ۸۳ و غیره نوشته ایم لیکن محققین اهل علم

ودر باب بعضها فلو غیر تریب غیره مخالف المنسج فترکها علی اول حالها انتهى و نیز مختصرش از امام بهاء الدین
 بن سعید اندلسی است ذکره البتاعی وقاضی ابوالبرکات عبدالعزیز بن عبدالوی و کتاب الفنون بحلیه گفته النوع علوم
 الحديث كثيرة وقد اطلب فيها الاية حتى ان الضعيف وهو نوع منها يقع به ابو حاتم بن حبان في تقييده حسن قسم
 الا واحد اما ظنك بشيئا حتى لو علم اصل النوع حديث منه قسم مست صحيح وحسن وضعيت ياد و قسم مست صحيح وضعيت
 واين سديد و قسم النوع بسيار است باعتبار قيود و شروط و در هر يك از اينها اصناف بسيار زياده و آنچه ذكر
 كرده اند بصير خبير عارف باين فن مى تواند بر او رو و نويت مقصور بر تجديد باين حبان وقاضى شمس الدين بن شمس الدين
 قيود و درين انواع تفصيل مى تواند كرد و پس مرجع كثرت و قلت انتظام احاديث نظر ناظر است لا غير تعليم و كتاب
 ابن الصلاح را شيخ امام ابو الفضل عبد الرحيم بن الحسين العراقي المتوفى سنة ست و ثمانمائة شرح كرده و اوله الحمد لله الذى
 انعم لا يصلح ما اهتم و در ان گفته ان احسن ما صنعت اهل الحديث في معرفة الاصطلاح كتاب علوم الحديث لابن الصلاح
 جمع فيه غرر الفوائد و اعلم ان فيه غير موضع قد خولفت فيه و ان كان اخر محتاج الى تقييد و تبيين فادرت ان اجمع
 كما علمت تقييد مطلقه و قطع مطلقه و ردوا على ايراد ما اورده عليه و قد كان الشيخ علاء الدين المغلطاي و تفتنى على شى جميعه
 عليه سماء الصلاح ابن الصلاح وايضا قد انصرف جماعة و تصبوه في مواضع منه فحيث كان الاعتراض عليه غير صحيح
 ذكرته بصيغة اعترض مصححة التقييد و الايضاح لما اطلق و اعلق من كتاب ابن الصلاح انتهى و اين شرح بالقول است
 و از تبين بعض آن بستانيم كيم دى قيود و شرح فارغ شده حافظ ابن حجر عسقلانى فرموده و اول كتاب في علوم الحديث
 كتاب الحديث الفاضل في غالب الظن و ان كان توجد قبله المصنفات مفعولة في الاشياء من فنية لكن الاجماع يجمع في
 ذلك في زمانه ثم توسعوا فيه فاول من تصدى له الحاكم ابو عبد الله و عمل ثمانية ابو لغيم سحر جاثم جابر خطيب فعل الكتابين
 و هما الجاثم للاخلاق الراوى و آداب السامع و الكفاية في معرفة قوانين الرواية انتهى و باجملة كتاب ابن الصلاح قدوم
 طوائف علماء الحديث است و محدث را اذان چاره نيست و زود محرم بطور ياد و بگر اخوات خویش و برين فن موجود است
 و بعد الحمد غرامى صحيح غزل بستانيت است مثل بعض مصطلحات علم اصول حديث اوله سحر غرامى صحيح
 و الجاهل مكمل و حزين و دمعي و حسل و مسلسل و برين ابیات محرم بطور سحرى مختصر گاشته و كلامى صحيح
 سسمى ساخته اوله كتاب يا من القل تفضاه علينا فتسائل الفنون اجمالية في معرفة علم حديث خير البرية القاسم
 الفصنات عز الدين ابوالبركات عبدالعزیز بن على بن العزیز عبدالعزیز ابن الحسنى البكرى البغدادى المولود القدى
 المنشأ و المولود المتوفى سنة ست و اربعين و ثمانمائة كفاية في معرفة اصول علم الرواية للحافظ الكبير ابن ابى احمد
 بن على الخطيب البغدادى المتوفى سنة ثلث و ستين و اربعمائة معقبات في علم الحديث للشيخ الامام ابى العباس احمد
 بن شرف الدين محمد بن ابي صاحب المتوفى سنة ثمان و ثمانين و سبعائة تحكيم السحر في مصطلح اهل الاثر مختصرى و در غايت

صحيح بخلافه من اجزاء فظا بن حجر است و يكسب محله كذا ان تضمن جميع متعلقه من خرج جزئيا منها و كان بعض قواعده علم
 اصول حديثهم ذكره في حيد و بقره سفر سائر كسج بران وقوف و سبت بهم داد و استغاده و رفت و ورن
 نزديكي بحمد تعالى تمام فتح يادى باستعداده و كورا و بلده ابو غريش ملك صنعا بمين حيا لغد و و سبكه اشرافه انموذ
 و بعد تحذرين است ذكر مؤلفات علم اصول حديث بالخصوص و اما كتب طائفة و راويع علوم حديث على انفراد پس
 آن هم بسيارند و ذكر اكثرى از ان در مطاوي ابواب فضول اين كتاب گذشته و بخيرين و راويع علم حديث
 على اختلاف انواعها و اقسامها و انما جمع جمع است چنانكه در تحافات النبلا و نام و نشان هر يك بر وجه بيان و تفصيل
 فليس جرح اليه من ثبات الوقوف عليه و نعم ما قيل **س** علو الحديث و سيلة مقبولة **س** عند النبي الايطي محمد
 فاشغل به اوقات البين التي صلكها كاشرف بذك و تسعد **س** نعم هو العلم الذي به و اية تزيين المناير
 و المحافل و بدرسته تبين الفرائض و التوافل كفى بصاحب الحديث شرفا ان يكون آخر سلسلة اولها رسول الله
 عليه السلام و ما قال السيد محمد بن ابراهيم الوزير في الرو على من كره تسلكه بالحديث كما ذكر في كتابه بالروض الباسم
 في الذب عن سنة ابي القاسم هذه الايات الرشيدة و الاشعار الرقيقة الانيقة **س** يا لاهي كهف عن لويي و
 معتدي **س** قول النبي و همي في تعرفه **س** فما فقت سوى ايات منجية **س** و لا توت سوى ايات مصفحة
 ففي المجازات امضي خرمه **س** و في الحارات ابقى وسطه و قفا **س** و ان سعت فسيحي حول كعبته
 و ان و قفت فقى و ادي معرفه **س** و حي جبي له اني به كلف **س** يعني الصنع فيه عن بكلفه **س** هذا الذي
 كثر العذل فيه **س** فها **س** تعجب القلب الامن مغف **س** ما الذنب الا و قواني بين اظفر هو كالماء **س** ما جفت الا
 من قف **س** يستاهل القلب ما يلقاه ما بقيت له علاقة قوليع بمألفه **س** و من قصيد **س** و اخرى
س اني احب محمد افوق الورى **س** و به كما فعل الا وائل اقتد **س** فقد انقضت خير القرون و لم يكن
 فيه خير غير محمد من يحمدي **س** و كم له في هذا الباب من القصائد هذا و اني لما ريت رثوبا كعب في جواره
 السادة و ثبت ثبوت القلب في سما العلم و الاقاده **س** شرب قلبي محبة الحديث النبوي شغفت العلم الحمدي الاحمد
 فقلت من يرى اخفا الاسنى في خدمة علومه و تهيب و اتقى من سومة و رايت اذ لي ما شغلت به ما تعين فرض
 كفايته بعد الارتقاء و تفنق وقت القيام به بعد الاستماع من الذب عنه و الحاماة عليه و آبحث على اتباه الدنيا
 اليه فاه علم الله الاول و الذي على بعد القرآن المعول فهو لعلوم الاسلام اصل اساس و هو المفسر للقرآن
 بشهادة التبيين للناس و هو الذي قال السيد في شرحه **س** ان هو الا و ادي يوحى و هو الذي و صفه العادق الامين
 بماتية القرآن المبين حيث قال في التوضيح لكل مترق **س** اني اوتيت القرآن و مثله معه **س** و هو العلم الذي لم يشك
 القرآن سواه و لا جماع على كفر من جاحل العلوم من لطفه و مناه و هو العلم الذي اذا تجاشت الخبوم للركب

وتفادلت العلوم في الرب سميت فزادت نواقله كل منافعها وأصحت برامهن سائر كل فاضل وهو العلم الذي
ورثه المصطفى الختار والصحابة الأبرار والتابعون الأخيار وأهل البيت الأطهار والفقهاء الأبرار عليهم السلام
إلى يوم القدر وهو العلم الفاضل بركاته على جميع قائلهم الإسلام الباقية حسنة في إمامة الرسول عليه الصلاة والسلام
وهو العلم الذي صانه الله عن عبادة المشركين والفلاسفة وتقييد عن سواك مناجية في راسخه في العلم وهو العلم
الذي جلا الإسلام في ميدان المحجة وصلى ويحلم بربنا من صامم لشد وصل في وهو العلم الفاضل حين يلقى الله
بخطاب الشاهد بالفضل رجع عن خطاب وهو العلم الذي تفرقت منه العلوم الدينية والأحكام الشرعية وتفرقت
بجواهر التفاسير القرآنية والشواهد النورية والرقائق الوعظية والمعارف النبوية وهو العلم الذي يميز الله به الأنبياء
من الشيب ولا يرغم إلا المبتدع البتريب وهو العلم الذي يسلك الصالحين منجى السلامة ويوصله إلى دار الكرامة
والسار في رياض حدائق الشارب من حياض جنانة عالم بالنبوة والابن من كل خوف جنة ومساكن سماج
أحق إلى الجنة وهو العلم الذي رجع إليه الأصولي وان برز في علمه والفتية وان برز في دكانه وفهمه والتجوي ان برز في
تجويد لفظه واللغوي وان اتسع في حفظه والواعظ المصور الفاضل والتوفي والمفسر كلهم الذين جعوا وآراية تفرقت
كيفت وان الله لما اختار محمدا صلى الله عليه وآله وسلم رسولا آمنا وتعلما مبنيا وافتقاره ودينا قويا ودينا صراطا
مستقيما ارتضاء بجمع البشر اماما وجعله للشرع النبوي خاتما وأقسم في كتابه الكريم بجماله وعظيما فقال عز من
قائل فلا وربك لا يؤمنون حتى يحاكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسئلوا تسليما ثم انزل
آثاره شواق النار فين إلى الاقتدار برسوله كثره الثناء عليهم في تنزيله مثل قوله في التظيم لهم والتجليل الذين
يتبعون الرسول النبي الأمي الذي يجده وكتوبا عندهم في التوراة والإنجيل إلى غير ذلك من الآيات الكريمة المشاهدة
لمتبعيه بالطريقة القوية فلما وعثت هذه الآيات أذان العارفين وقام لها قلوب الصالحين الصادقين خضعوا
على الاقتدار في أفعالهم والآستماع منه لا قوا له فكانوا الاتبع من الظل والبطون من النعل فعلمهم أركان الإسلام
وشرايئه وفرائضه ونوافله وكان بهم رؤفا رحيا وعلى تعليمهم خريفا آمينا كما وصفه بذلك الرحمان الكريم حيث قال
في كتاب المبين الحكيم لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالبينين رؤفا
رحيما فلم ينزل صلى الله عليه وآله وسلم ريشته إلى فضل الاعمال وتمهيدهم إلى أحسن الاخلاق والاحوال فيهم
ما فيه النجاة والقوز في الآخرة والسلامة والمخيلة في الدنيا والقبول من لزوم الواجب المستون ومجانبة الكفر
وترك الفضول فلم يترك خيرا قط إلا أمرهم به ففعلوه ودعاهم إليه فاجابوه حتى لم يكن في زمانه شيء من عمل البر
متركا ولا منج من مناجي الخير إلا مسلوكا فلما تم ما أراد تعالى برسوله من هداية أهل الإسلام وبلغ إلى الانام
جميع ما عنده من الاحكام من العقائد والآداب المحال والحرام انزل الله في ذلك تنصيحا وتبيننا اليوم اكملت

لكل دين كنز وامتصت عليه كنز نصي ورضيت لكل الاسلام ديناً لكل الدين في ذلك الزمان من حيث الحق
 والبرهان وقد وضعت وسادس الشبهين وانحسرت سواد الباطنيين والواجبة على الله بعد الرسل الاخرين العالمين
 بنفس كتابه المبين ثم السنة المظفرة الصادقة عن سيد المرسلين تكفي الاحكام حوادث ما وقعت وما سيقت بها
 يوم الدين كما صرح به غيره واحدين بالامية وحفاظا الحديث المحققين جميعهم اجمعين وانما يكون طالب حديث متيسرا
 او متعسرا فمقادير ذلك غير متباعدة بل ولا واقعة على مقدار ولا جارية على قياس ولا يصح في معرفتها برهان
 العقل ولا نقل الشرع ولا تعرف بمقاديرها كمين ولا وزن ولا مساهة ولا اخراج فان قال ان طلب الحديث
 او حفظ القرآن او الفقه متيسر عليه او متعسر لم يجز ان يجلس المناظرة كما يعقد الفخافين في العقاب لان الذي اوجاه
 ممكن وجه مختلف باختلاف الاشخاص والاحوال فطلب العلم يتيسر على ذكي القلب ضايق الرغبة على البال
 من الاشغال واجتنب الكسب المفيدة والشيوخ البرزين والكفاية فيما يحتاج اليه ونحو ذلك وهو متعسر على من يقدر
 بذه الامور كلها او بعضها في التسهل والتعسر درجات غير متحصرة ومرايب غير متباعدة وبين الناس التفاوت
 ما لا يمكن ضبطه ولا تمييزا لو اثنى من الشرا وبجاء الطبع بلبنة الدين اذا سمع من يدعي سهولة ارتجال القضايا
 واغلب وتجبير الرسا كل والكسب لوهم انه بمنزلة من يدعي احيا والموت وابراء الاكاذب وكذلك بيان الاشغال او تسهيل
 من يدعي سهولة مقارعة الاقران ومنازلة الشجعان وكلم عارض ائمة العلم والفتا والنظار وحفاظا الحديث من
 طالب العلم يجتهد في تحصيله فلم يبلغ مباحثهم ولا قارب شأوهم وانما تميز على الاقران افراد من الخلق وخواص من العلم
 تعالى النهم والقلته وانما هم الفقه والحكمة قد يقع التفاضل بين الصحابة رضي الله عنهم وكان علي قناهم ومعاذ
 الفقههم واي اقرانهم والوبرية اعظم وانما فيهم وزيد اخر منهم بل قد فاضل المدعى برب الانبياء عليهم
 السلام قال تعالى ثالث الرسل فضلنا بعضهم على بعض وقال ففهمناها سليمان وكلانا لآياتنا حكما
 وعلمنا ففهمناهم في الفهم من داود وسليمان عليهما السلام مع الاشتراك في النبوة والتفاوت بين الابدوة
 والنبوة وكذلك كان تفاضل المدة فيهم كما جردون هذا المرتبة وذلك في البيان والمضادة ووضوح العبارة مثل
 ما نقل الله عليه من آيات داود عليه السلام فصل الخطاب مثل قوله في الحكاية لقول موسى في اخيه يوافيخ مني لسانا
 وعمودا فتفاوت الذي يدور عليه ميزان الذي يتغير به في اغلب الاحوال هو التفاوت في حجة الفهم وفضل الدين
 واعتدال الزمان وسلامة الذوق وورع الخلق والفضل يستلزم بالانسانات فمما في الاشياء هي مبادي المعارف ومبادي
 الفضائل ولا جلها يكون الرجل غنيا من غير مال وغزير من غير عشيرة وهيبا من غير سلطان الى غير ذلك من الصفات
 التمييزية والنفوس البهيمية ومن باهنا حصل التفاوت والازالة حتى تعدل الواحد وفي الحديث الناس كابل مائة
 لا تجوز فيها راحة وفي الاشمال الباصرة المرابص فرية وفي الخبر الصحيح عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال من رآه فقد رآه من رآه

منه وليس كل من حفظ الحديث كالبخاري ولا كل من تفقه في الدين كان مسلماً شافعي ولا كل من قرأ في النحو
والعباري صنفت مثل الكشاف ولا كل من درس الاصول والجدل ركب بحر الدقائق كالذائق **س** وما
كل من اذق حلا مثل عذرة ولا كل من مضاعف الزايب ذيب فاذا تقرر ان المواهب الربانية لا تأتي على
حد والعطايا اللدنية لا تنف على مقدار لم يحسن من العاقل ان يقطع على الخلق بتيسير الهدى وعلى تيسير يقف
بكلامه طامعا ويتجر من فضل الله واسعا بل يخلي بين الناس ويهمهم وطعمهم في فضل الله عليهم حتى ليس كل واحد الى ما يشاء
لنعم الله على خلقه والنعم والنعم وسائر افعال الخير وهذا لا يفتقر الى حيل كولا اهل المراء والنجاح **س** خلق الله
للحب حباً وحكماً وحجلاً لا تقصصه وفرداً سعيه علامه محمد بن اسمعيل امير ورشاد النقاد الى تيسير الاجتهاد
نوشته فائده الحديث جعل الله فيهم قراءه الحديث وكتابه وبرهانه وروايته وزرقهم خطايب العقول
ويكاد ان لا يعبد من سيج ما حكمي عنهم في ذلك من النقول حفظ الله تعالى بهم السنه وبهم تيم على عبادته وكل منية
قد حفظوا الفاظ الحديث كحفظ القرآن وحرصوا كل لفظ منه بتحقيق واتقان والقوا فيها الجوامع النافعة وبسائده
الواسعة ثم فتبعوا عن احوال الرواة وصفاتهم ورحلتهم ومواليدهم وفاتهم حتى صار من عرف تراجم
واحوالهم كانه شايد بهم وبما هم بل صار عرف باحوالهم من الشاهد لهم والمعاصر له قد تخفى على من عاصرهم بعض
احوال من عاصره وشاهده وامام من طالع تراجمهم وتلقى عن الثقات اخبارهم فانه يراهم قد جمعوا من احوالهم
وصنفوا في تعيين آثارهم ورحلتهم وتقطعتهم ومنهم من تتبعوا احوالهم من كل عارف موافق ومخالف حتى اجتمع
قراء اخبارهم في المجمع لمن شايدهم من الاوصاف وهذا امر لا ينكره الا من جرم الانصاف لا ترى ان من عرف
تراجم الائمة استكمل الاممات من كتب الائمة التاليف عرف احوالهم واوصافهم كانه لا يجهل ولا يجهل لقاضيه ورويه
في الله وحصل له من الاطمينان باقوالهم وتقرر في قلبه من امامتهم في الدين وعظم نصيحتهم للمسلمين بالاجم حواشي
قاصح ولا حرج جاسح حتى لو جاءه من يزاوجه في حفظ البخاري وتقاواه لما فت في عضده يقينه بحفظه وهذا وكذا
غيره من الائمة وشملهم الرواة فان الله ليس اقوا ما جعل بهم العاليه وافكارهم الصافية مصروفة الى تتبع احوال
رجال الاحاديث ورواته في القديم والحديث ثم القوا في الرجال ما يطلع الناظر على كل ما يقال من حرج و
تعديل وقال وقيل فلو المتأخرين ما كان صعبا وصيرا وبهمهم العاليه ما كان ضيقا واسعيا جاسحا ما كان
متفرقا ولفقوا ما كان ممزقا قد قروا العلوم الحديثية اتهم تقريبا بالمال وترتيب وتهديب فاجتمع للتأخرين
من احوال المتقدمين اجما عالم تيم للاولين فانما اجتمعت لهم معارف العارفين واقوال المتخالفين وكل الى الائمة
ما زال حريصا على تقريب المعارف للمسلمين حتى انهم اكتبوا على حروف المعجم في الرجال والمتون واوقاها بالمت
به الاولون فلم يبق للتأخرين الا الاقطاف لشمرات المعارف والارتشاف بكون قد اترعوا لهم كل ما هم

البقاء بحجة الله على العباد وخصها بالعلوم الذين إلى يوم الميعاد انتهى كلامه رحمه الله عليه على الحدِيث أَجَلَ السُّؤْلِ
 وَالْوُطْرِ فَأَنْطَقَ بِهِ الْعَيْشُ تَدْرِي لَذَّةَ الْعِزِّ وَانْقَلَبَ رَجُلًا عَنْ مَعْنَاكَ وَمُتَحَلًّا لَكِنَّ تَغْوَرَ بِثِقَلِ الْعِلْمِ
 وَالْأَفْرِ وَلَا تَقْلُ عَاقِرُ شُغْلٍ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ فِي التَّرَاوُلِ لِلْعِلْمِ عَنِ الدُّعَى شُغْلُ كَمَثَلِ الْعِلْمِ
 تَطْلُبُهُ وَتَقْلُ مَا قَدْ رَوَاهُ عَنْ سَيِّدِ الْبَشَرِ أَتَى عَنْ الْعِلْمِ أَقْرَابًا تَطْلُبُهُمُ الذَّاتُ دُنْيَا عُنْدَ وَامْنَهَا
 عَلَى غَرَرٍ وَخَلَقُوا مَا لَمْ يَخْلُقْ وَمَكْرَمَةٌ لَهَا الَّتِي هِيَ دَابُّ الْهَوَى وَالْخَطَرُ وَآيُ فُخْرٍ بِدُنْيَا لَمْ يَمُتْ
 مَعَايِلُ الْجَمَلِ مِنْهُ كُلُّ مُفْتَحِرٍ لَا تَفْخَرُ بِدُنْيَا لَا بَقَاءَ طَاءَ وَبِالْعَفَا وَكَيْسَ الْعِلْمُ فَافْتَحِرُ يَفْخَرُ الرِّجَالُ
 بِبَقِي عِلْمِهِمْ طَعْمُ ذِكْرٍ أَحَدٍ فِي الْأَصْنَافِ وَالْكَثَرِ وَبِذَلِكَ الْوَيْلُ لِلدُّنْيَا وَصَالِحِيهَا وَلَيْسَ يَمُتُ فِي
 النَّاسِ مِنْ أَثَرٍ تَقْنُ أَنْتَ بِالْذَّنْبِ الْخَوْبِ وَأَنْتَ بِالْجَمَلِ قَدْ أَصْبَحْتَ أَصْفَرُ لَيْسَ الْكِبَرُ عَظِيمُ الْقَدْرِ
 غَيْرُ فَنِي مَا زَالَ بِالْعِلْمِ مَشْغُولًا مَدَى الْحَيَاةِ قَدْ زَاغَتْ لِكِتَابِهِ كُلُّ ذِي شَرَفٍ فِي الْعِلْمِ وَأَحْمَلُوا فِي الْفَقْرِ
 وَالْبُطْرِ فَيَا لَسَ الْعِلْمُ الْمَقْدَرُ يَصْغُرُ تَسْتَجْلِبُ الْبَفْعُ وَأَتَمُّ مِنَ الضَّرْرِ هُوَ سَادَةُ النَّاسِ حَقًّا
 وَالْجُلُوسُ لِحُجُورٍ زِيَادَةٌ لِكُلِّ أَقْدَامٍ فِي الْخَبَرِ وَلِلَّهِ يَحْسِبُ مِنْ قَوْمٍ يَصَابُحُهُمْ فَاذْكُرْ إِلَى كُلِّ صَاحِبِ
 الْعِرْضِ عَنْ كَدِّهِ فَصِنَ يَحَالِسُ كَرِيمًا نَالَ مَكْرَمَتَهُ وَلَوْ يَشِي عِزُّهُ شَيْءٌ مِنَ الْغَيْرِ كَصَاحِبِ الْعِطْرَانِ
 تَسْتَفِدُّ هِمَّةً مِنْ عِطْرِ لَمْ تَجِبْ مِنْ يَحْيَى الْعِطْرُ وَمَنْ يَحَالِسُ رَدَى الطَّيْعُ بِرَدِّهِ وَفَالَهُ دَلْسُ
 مِنْ عِزُّهُ الْكُدُّ كَصَاحِبِ الْكِلْبَانِ يَسْلُمُ مَحَالِسُهُ مِنْ نَتْنِهِ لَمْ يَوْقِ الْحَرْقُ بِالنَّشْرِ وَكُلُّ مَنْ لَيْسَ
 بِنَاهَا الْحَيَاءُ وَلَا يَقْوَى فَخْفُ كُلِّ قَبِيحٍ مِنْهُ وَانْتَظِرْ وَالنَّاسُ أَخْلَاقُهُمْ شَيْءٌ وَأَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ
 بَصِيرٌ وَمَنْ هُوَ مَخْطُوعُ النَّظَرِ وَأَصُوبُ النَّاسِ رَأْيًا مَنْ تَصَرَّفَ بِفِيَاهُ شَرَفٌ لَا لِبَابِ الْفَكْرِ وَأَرْكَنُ
 إِلَى كُلِّ مَنْ فِي وَدَّ شَرَفٍ مِنْ نَابِهِ الْقَدْرُ بَيْنَ النَّاسِ مَشْتَهَرٌ فَاغْلُظْ فِي شَرَفٍ بِالْأَخْيَارِ يَصْبِيهِمْ وَأَنْ يَكُنْ
 قَبْلَ شَيْءٍ غَيْرِ مُعْتَبَرٍ أَنْ الْعَقِيقُ لِيَسْمُو عِنْدَ نَاضِرٍ إِذَا بَدَى وَهُوَ مَنْظُومٌ مَعَ الدُّرِّ وَالْمِنْ
 يَخْبَثُ بِالْأَشْرَارِ بِالْقَهْمِ وَلَوْ غَدَى حَسَنُ الْأَخْلَاقِ وَالسَّيْرِ فَلَمَّا صَفُوطُهُ وَرَفِيَّ أَصَالَتُهُ
 حَتَّى يَجَاوِرَهُ شَيْءٌ مِنَ الْكُدِّ فَكُنْ بِصُحْبِ سَوَّلِ اللَّهِ مُقْنَدًا يَا فَاضِلُ الدُّنْيَا كَالْأَنْجَمِ الزَّهَرُ وَأَنْ تَجِبْتَ
 عَنْ الْحَدِّ الَّذِي سَلَكَ فَكُنْ عَنِ الْحُبِّ فِيهِمْ غَيْرُ مُقْتَصِرٍ وَالْحَقُّ يَقُودُ إِذَا أَحْتَجَّ وَجُوهُهُمْ رَأَيْتُهَا
 مِنْ سَنَةِ التَّوْفِيقِ كَالْقَهْرِ أَصْحَابُ السَّنَةِ الْعُلِيَاءُ فِي سَنَةِ سَهْلٍ وَقَامُوا بِحِفْظِ الدِّينِ وَالْأَقْرَابِ
 أَجَلَ شَيْءٍ لَدَيْهِمْ قَالَ أَخْبَرَ نَائِعُ الرَّسُولِ بِمَا قَدْ حَصَرَ مِنْ خِزْيَانِ هَذِي الْكَارِ لَا قَبِيحَانِ مِنْ لَدُنْ
 وَلَا التَّمَتُّعُ بِالذَّاتِ وَالْأَشْرُ لَأَشْيَ أَحْسَنُ مِنْ قَالِ الرَّسُولِ وَلَا أَجَلَ مِنْ سَنَةٍ عَنْ كُلِّ مُشْتَقِي
 وَجَلَسَ بَيْنَ أَهْلِ الْعِلْمِ جَادِمًا بِحُلِيِّ مِنَ الذَّارِ وَحُلِيِّ مِنَ الدُّرِّ يَوْمَ يُؤْتَوْنَ لَوَارُ وَالْحَدِيثُ

فلست احسب ذلك اليوم من عمري ، فان في درس اخبار الرسول لنا ، فمتعاني رياض الجسد
 تعلا اذ عد مناظير رفيعة ، من قامة الغين هدى المشوق بالاشراكاته بين نظيره شاهدته ، في
 مجلس الدرس بالاوصال والبكر ، وان اذق ما قد عرفت من علي بن جليل مدح تحجير الرسل والند
 زين النبوة عين الرسل خاتمهم ، بعثوا ووطر في مناب القدر صلب عليه العرش نوح على ، انشاء
 ما جرى ظل على هرب مع السلام ، واما ماء الرضى ابداء عن صحبه الاكرم من الانجور الرضن وعن
 ابي بكر الصديق صاحبه ، في الغار ثوال الساج للجنبي عمر ، وادع المال عثمان الشهيد وعن
 ذريح البقول ويا في العشرة الغرور ، وخير عين عباس وحمة حل ، كمثل هذين في بد ووفي خبر
 وذي الجحاحين في الاخرى وعن حسن وعن حسين قاتل الغلاة الفجر ، وعن خديجة والوليد
 وعن اولاده الغرمن انشئ ومن ذكر ، وعن بقية ازواج النبي وعن من سار بعد باحسان
 على الاثر ، وعن عبيدك عن الذين فجد ، بالا من من كل ما تحبها من ضربه ، وتب على اكل
 منا واعطنا كرمنا ، دنيا واخرى جميع السؤل والوطر عن حقه وكل الانبياء وبالصحاب الكرام حقا
 الذين بالبراز اذكي الصلوة عليهم والسلا ومعا ، ما نحن رعد وسبح كل من بالمطر ، وبدا في الفصول
 التي ختم بها الكتاب نفع ، بالوهاب الثواب ايانا وسائر الاجاب في الدنيا ويوم الحساب ، واما السيد الفقيه في
 النبي بن علي بن سواه ابو الطيب صديق بن حسن بن علي الحسيني البخاري الشوحي عفا الله عنه وعافاه وباطنه ملافا
 و زرقة الجنة وبها كافاه وبقده من النار وعنها نجاة ، وحقق ان ادخلتني النار قلت للذين
 بها قد كنت ممن جبهه ، وانفدت عمر في علوم نفيسة ، وما بغيتي الارضاة وقربه ، هبوني
 صبيبا اوقع الحلو حمله ، وواقعة بين البرية ذنبه ، اما ينقصني شرع التكره عتقه ، المحسن
 ان ينسى هواه وقربه ، اما كان بنوي الحق فيما يقوله ، المير من التوحيد والعدل كنية ، اما
 قلتم من كان قينا جهاذا ، سيكره منواه ويعذب بشره ، وهدية سبلا من هذا يا جهاذا
 ويدخله خير الناس كسبه ، فاي جهاد فرق ما كان صانعا ، وقد احرق شوق الشياطين
 شهبة ، وما نال قلب الجيش جيش هج كمانا من اهل الصلابة فلبه ، فان تصفح ارفع
 وان تجر هواه ، فقد ينكر حلو الذلاقة عذبه ، واية صدق الصب ان يعذب الاذى
 اذا كان من طوبى عليه نصبه ، خاتمة الكتاب في تادية شكر وادب اجل جلاله عز وجل
 اول النام خداوندی برین شریف ارشاد ايمان وعطاء علم است الحسن لله الذي هذا ناطقا ومكانا
 خستني لولا ان هذا الله وفق تعالى بر رسول خود صلى الله عليه وآله وسلم نت نها وتعليم ورسود وعلما

ما العزیز تعلمو كان فضل الله عليكم عظيما و فرمود و لقد اتينا داود و سليمان علما و اقلا المحسن
 اليه الذي فضلنا على كثير من عباد الله المؤمنين و فرمود و علم آدم الاسماء كلها و لما ذكره گفت لا علم
 لنا الا ما علمتنا پس هر علم و تعليم كه هست از جانب و سبحان و تعالی است و در باره كتابت زشاد كرد و لا
 ياتى كاتب ان يكتب كما علم الله فليكتب و فرمود و ففهمناها سليمان فالحمد لله حمدا كاملا
 ما علمنى و قد كنت قبل ذلك جاهلا و طوقنى منه و كنت عنه عاظلا حق تعالى فرموده و الله
 اخبركم من بطون امم انكم لا تعلمون شيئا و جعل لكم السمع و الابصار و الافئدة لعلكم تشكروا
 و اين تحريف است نعم آهى قال تعالى و اما بنحوه و بك فخذ من و فرمود رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم
 اناسيد ولد آدم و لا خير و سليمان عليه السلام گفت علمنا من طوق الطير او يتينا من كل شىء ان هلك المفضل الحسين
 و يوسف صديق گفت رب قد اتيتنى من الملك و علمتنى من ناول الاحاديث الى قوله توخنى حسبا
 و الحقنى بالصالحين و هم تبديل فقر بنماست قال الله تعالى لرسوله صلى الله عليه و آله و سلم ان يتينا ما فادى و وجه
 ضلاله فدى و وجدك عاثلا فاخفى و يمينى از حسن رضى الله عنه روايت كرده كه گفت اكثر و ذكره انعم
 فان ذكر يا شكر يا و تير از ابى انوارى روايت نموده كه گفت جلس فضيل بن عياض و سفيان بن عيينه ليلة الى
 الصباح تذاكرون النعم انعم الله علينا فى كذا النعم الله علينا فى كذا و طبرانى از ابو الاسود ديلي و زاذان كن فوى روى
 كه قال قلبنا على حديثنا عن اصحابك فذكر مناقبهم قلنا فخذنا عن نفسك قال حملنا منى المدعى التزكية قال له رجل
 فان الله يقول و اما بنحوه ربك فخذ قال فاني احدث بنحوه ربى كنت و الله و ان كنت اعطيت و انما كنت
 ابتدئت انتهى قلنا انما قلت ما ذكرت اعترفا لله على بطلان ادعائه و شكرا لما استاده مما لا تحصى الاقدام و الافراد و هم
 تبديل فقر بنماست چه تنها بوديم و اوجانه و اولاد بخشيد و وجه تحفيص فكر اين موهبت عظمى است كه ابراهيم
 خليل عليه السلام طالب ولد ميكرد و ميگفت رب هب لي من الصالحين پس و تعال و فرمود و فبشرناه بغلام
 حلوه فوى گفت المحسن اليه الذي و هب لي على الكبر اسمعيل الالة و ذكر يا عاليا السلام دعا كرد و گفت
 رب هب لي من ولدك ذرية طيبة انك سميع الدعاء فناداه الملاك و هو قائم يصلى في الحراب
 ان الله يبشرك بمجيى الالة و حق تعالى اي آوهم و خواجگايت كرد و ان اتينا صاحبها لكون من الشاكرين
 و او سبحانه مريم بتول را يشارت و اولو له و فرمود ان الله يبشرك بكلمة منه اسمها المسيح الالة و قوله
 صلح كي از ان پشما است كه بعد وفات ميث ابرش براى متوفى جبارى و باقى مى مان چنانكه مشروط شد
 شريعت نبوى است و سوال اين بنده عاجز از خلق قادر خود صلاح و قلاح - اولاد و مذكور تا ابد است اقتداء
 باحكامه الله من قول عباد الرحمن بانهب لناس من ازا و اجنا و ذريا تناق و اعين قوله حاكما من بلغ اشره

وبلغ أربعين سنة ان قال واصلاح لي في ذمتي وغير ذلك چهارم تعلم وتعليم علم كتاب الله وسنت خير سبل الله علمت
 عوض ابي وقياس وبذا اغتراف بختين جليلتين يصير عن شكرهما كل لسان ويعترف بشرهما الشيطان الانس والجان
 وذلك لشرفهما على كل علم قال تعالى وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى وحى **س** بقول مصطفى زائر زاري
 وغيره ان ما ندم شهود يار ملغ كرد وازا خياري عاشق راسته علامه محمد بن اسماعيل السمرجيه الله تعالى درين باب عبارتي
 سرايا انصاف هم مذاق اين خادم سنت وكتاب نوشته وگفته اعلم ان الله وله الحمد والشنا في الآخرة والاولى
 من عاني اعظم منه وهداني الى علمه سنة وفطرني فطره على محبتنا والارتداد عن محبتنا والاتباع لخلقنا والاسيطة لخلقنا
 والقيوف في ظلمنا الظليل والايثار لا قوله على جميع الاقاول والميل بالكلية اليها وحث العباد وكل ممكن عليها مع ان
 الاوطان التي نشأت بها ووجبت والربوع التي حملت فيها ووجبت والارض التي هي اول ارض من جلد ربي ترابها
 ليس لنا الفطن فيها ذكر ولا الطاهر فيها ذكر ولا الكتبة بها طي ولا نشر قد اغلق عن ذكره كل باب فلا ينفع فيها كتاب
 ولا يخوض في بحره ذوق الابواب ولما جعلت على حبه ولم اجدر ساعدا ولا معينا ولا عاصدا بل وجدت بغينا و
 عدا وواحد سمعت قول من قال **س** ان عليا الحديث علم رجال تركوا الابتداء للاتباع فاذا اجتهد
 ليس هو مكتوب واذا اصبحوا عند السماع قلت **س** قد اردنا السماع لكن فقدنا من يفيد السماع
 بالاسماع فوجعنا الى الوحدة لما لم نجد عارفا به في البقاع فقلنا ان الكتاب مثلي وضمي
 يتلقى سر اللسان اليراع ثم قمض الله بعد ذلك الاخر عن افواه الشيخ لبعض كتب السنة والاجازة لنا فيها
 لما حملنا الى مكة المشرفة ثم شرعنا في نشر ذلك والدعاء اليه من سنة اثنتين وثلاثين وماية والف سنة
 واين بعينه حال اين آشفته بال از بدایت زمان شعورتا حصول بصيرت درين علم شريف واخذ ان از افواه بعض
 مشايخ ميم ووجدت در كتب صحيح اصحاب اين فن سنت ولاحق تعالى اوزار باين شرف نواخته از جميع علوم
 ابناء ودهر وفضلاء عصر دست بمتش كود ساخته **س** سرور خاطر اجاب زائر از ابي سنت من فخر
 باغ محمديان تنها الحال كل همت وجل عزيمت ومي نخورد نشر و ذكر علوم كتاب سنت ومبا لا تي برود قبول
 احادي ازاكا بروا مثل واصفا غرندار وواظر بقرية جبل ورد و قد بر معاصرين كه از علم سنت بي بهره محض
 اگر چه دعوي معرفتش باعرض وطول و شسته باشند قطع نظري ناپيد و كيت كه **س** زائر همه علم و عمل او جد است
 بچاره جزين خانه و گزيرج ندارد و بچشم اتصال نسبت با شرف من اخبره الله تعالى الى الدنيا و فضل من يري
 به على البراق الى السموات العلى صلى الله عليه وسلم سيد علامه محمد بن اسماعيل مكره الله الاتصال بصلواته تقصير عن
 و نعمة يعرف قدرها كل من كان من اهل الفطن فاخرج الطبراني في الكبير و الحاكم وصححه البيهقي عن عمر بن الخطاب
 مرفوعا كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة الا سببي ونسبي واخرجه الطبراني في الكبير عن ابن عباس مرفوعا واخرج

الحمد والحمد لمن جديت السور من فوقها طرية لصفحة مني لقيفتي باليقظة والمبسطي بالميسر طما فان الاستسبب تقطع
 يوم القيامة غير نسي وسبى وصهرى وشرف الاتصال به صلى الله عليه وآله وسلم امر لا يحمله احد من العباد ولا يقدر شرف
 اهل الانوار والالهام وسيد زنا الاتصال به جدي على بن ابي طالب والمرضى القلب له مشهور فقال محمد مصطفي على
 المرتضى وانما كان اولاده اولاد الرسول صلوات الله عليهم الاخره الطبراني في الكبير عن جابر بن عبد الله عن ابي عبد الله عن مرفوعه ان
 الله جعل ذرية كل نبي في صلبه جعل ذريتي في صلب علي بن ابي طالب اخرج القضا الخطيب من حديث ابن عباس
 وتثبت تسمية مسلم للحسن والحسين بانها ابناؤه في روايات صحيحة ومنها في الحسن ابن ابي نعيم الحارثي وثبت انها
 وخلافة سجد صلوات الله عليه وعلى منبره فخرزل وحملها ولا قوله تعالى انما اصول الكواكب فتنه ابنتي وتام هذا البحث
 قد ذكرناه مع القسالة لنبينا الى خاتمة الانبياء عليه التحية والتعار في كتابنا الفرع الناجي من الاصل السامي من شفاء
 طير جع اليه هذا ونحتم الكلام على حمد الملك العلما كما بدأنا به اول مرة ونشأ لسان الحمد له سجدة بعد ذكره

للك الحمد حمد اذ انما ابد امننا	للك الحمد حمد طيب اللفظ واللحن
عجا مديق قبح الان والكنا	للك الحمد حمد باللغات جميعا
مطابقة والا التزامات والضمنا	للك الحمد حمد بالعبادات كلها
وليسطيعوا بعد ذلك ان يرونا	للك الحمد حمد بالعجز الخلق عدا
وما فيهما والسر والسهل المكنيا	للك الحمد حمد بملاء الارض السما
للك الحمد حمد لا يزول ولا يقضى	للك الحمد قبل الحمد والحمد بعد
فستعرق الاقصر من الحمد والاذا	للك الحمد حمد اشعل الحمد كله
يقال لمرسله قد فخرت بالكنه	للك الحمد حمد بالقبول مقابل
ولو لا كذا لعرافه لفظا ولا معنى	للك الحمد اذ علمتني الحمد الثنا
وموجوده مرفق من نطقه مني	للك الحمد يا كافي الفتى كل مطلب
تبارك كرم اعطى العباد وكرم اقمه	للك الحمد يا جزل العطايا الخلقه
فصرت له من حمد وابنه ابنا	للك الحمد من نسل الرسول جعلتني
وايد لنا من بعد خوفه امننا	للك الحمد كرم اعظميحه فتنه
ودليقتي منه علم المقصد الاستم	للك الحمد للعلم التبرهنه خدائتي
ينابيع من قاف قوسين او اذني	هديت الى بحر من العلم زاجر
حرم كل لفظ منهما روضة غنا	علوم كتاب الله والسنن القاب

لقد لامني في جهل ما كل جاهل
 وبلغ في صري ومد كنت وانقا
 الامر على حب الرسول وقيل
 ولو لامني في غيره كنت قايلا
 سيقم عذالي على سنن الهدى
 ولكنه لا ينفع العلم وحده
 فكن عاملا همما علمت فانما
 نعم ليس شيء من علومك نافعا
 واستستاقولا وشئت قواعدا
 اياك غدي يثوي يقينا بانك
 كذا ابر سينما قارب السن ناحر
 يرى ما حوى الميزان من كل مجت
 وتالي كتاب الله صار مقدا
 يقال له اقرء وارق ما كنت قايلا
 احبائي ولي العزمنا ولحزنت
 عجبتم لمن بالحويما ليس باقيا
 فحتى متى بنينا بيوتنا مشيدة
 اظلمت ففك ظني وان اكن
 واجر علينا اللطف في كل لحظة
 اقلني اقلني واعتفري ما مضى
 ولا تحزني في موقف الحشر واعطيني
 قد مت وما قدمت ذا من التقي
 وبالرسل الغر الكرام متابعا
 فيا سيد الرسل الكرام ومن اني
 وانما احضر كفا اذا حضر العطا

له
 امراد بالقر
 تان وائل
 عليم شاذ
 انشا واما
 فاسم منها
 فاسم منها
 فكان من
 القادر

وصار كمن من كنت لخب خذنا
 برئ ما ت الباطن لونا عينا
 وهيأت لاصغي لي لا تني اذنا
 اسأعد في سعاد ذكرا ولينا
 بما قد جوه من ندامت حسنا
 وسل سورة الاعز او عن ذلك المعنى
 يزجر في الاخرى باعمالك لونا
 وان كنت قد حققت الشرح والمنا
 اذ لم تكن تقوى الا له ركنا
 وليس فما اجدي ذكاه وما اغني
 على كل ما اجري البراع وما سنا
 وبالا عليه لا يقبل ولد ونا
 وما عرفت تلك العلوم له ذهنا
 فقد فزت في القبي من الاجر والنا
 ونوى فعال الصالحين وركنا
 فيهد وما ينبغي ويعر ما يغني
 واعمارنا منا تصد واواننا
 ضسنا فقد احسنيت في جودنا
 وردنا هدي انا الى ربنا هدا
 ومنع بما ترضا منا وامنا
 كتابي فضلا من اياك والي
 اقر به لكننا بك امنا
 لما فرض الخنا رينا وما سنا
 بحير كتابنا عجز الانس والجنا
 فاعطى وما اكدي ومن وما منا

و اتبهر حاشا اذا شهد الرعا
واوسعهم جاجا اذا طلبوا غدا
فقام مقام الحقيقه من الورع
علمت اسمايت فكيف شافنا
اذا افتحو اباب انجنان لو قد كم
فاني في الانساب منكم لواحد
عسى ولعل الله يلحقنا بهم
واسأله بعد الصلوة منسلما

فوق الحصى من كفه الصبر والطيف
بان يشفعوا الخلق فاعتد روماننا
سواه ازال الكدر فالحق والحسن
لعل مسيئا ان يقابل بالحسن
وقلت انا منهم فقل انه منا
وقد قال في القرآن بي الحقنا
اذ الموت من بعد الحيوه لا فني
على الحسن والال خاتمة حسن

واخرج عن ثابان الحسن والعلين

خاتمة سبع از فارس ميدان فصاحت غاير بستان بلاغت حميد
سعي مولوي محمد عبدالرشيد شيرازي محكي افتخار يا سيده بيوالي قفاه انساك ابراهيم الكما

له اداء ذلك وراقان والاراسخا واسمها ودرقه حرايمان الحقا ابراهيم ودرقه حرايمان الحقا ابراهيم ودرقه حرايمان الحقا ابراهيم

صحيح ترين خبر ابرك شكارگر راويان مجلس الش ومخالف قدس لب بجد شمس كشايه حمد شكر عزيت
كه من كائنات را بسند قوي كل شئ خلقه فوهدي اعقنا وحشيد ونوع بشر را بتد وطرق فضل
وكائنات وهدية وكتبه شايد عدل وعوي توحيد الوهيت ورويت خویش گروانيد وضعفاني آدم
را بابتاعات الطاف خفيه ورسلك ثقات مدرج نموده شايان شان اعتبار واعتماد ساخته و مشهورترين
آثار رحمت وشاركه حفاظ مدارس يقين ومحدثان مقاعد ملكين سلسله روايتش برپا كند سپاس و ستايش متواتر
ابجودى است كه احاديث الا و لطايش قدما و حديثا بجهت شهرت و استفاضه رسیده ومجاهيل بنى آدم بر حمت
غامه شش با وجود مناكير اعمال بترجمة الباب لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم ومن ولقد
كنا براحى عدل گردیده و صلاات مملكات مرفوعه وحميات معروفه برصاحب سنتى است كه سلسله بقاى
دعوت ملت حقايق تاربا العالمين موصول و تا يوم الدين مسلسل و روايات مل و كمل سابقه در برابر شواهد
صحت حكمت صا و قاش شافه غريب و مدلس و محض و مطلق و قيليات معتق تا يوم الآخر برا خدا و آل و صحابه
اصحاب بر موقوف و متفق اهل حديث كه ميراث الاعتدال عدل و صواب و لسان الميزان سنت و كتاب
و مجمع البحار انوارى و تنزيل و تنقيح الاظفار سراج كلام و تاويل انداد صلى الله وسلم عليه و آله و سلم
و على حقه علومه و نقله سنته الى يوم الدين يا مجتبهى الفروع على الاصول و تجتبهى انما ائمتى ائمتى بالقبول من

عنفون اخبار الرسول سپس بر خاطر حفظان حدود متون و اسانید و مستمعان و دواوین معاجم و مسانید
 و متطلعان قوایح و دماخ روایات و شیوخ و کمیزان مقدار حکم و منسوخ و مراعیان مباح محفوفات و معروفات
 و متدربان مناهج طرق مقطوع و موقوف مرفوع باو که فنون اصول جمله علوم و آبنیه جمیع منطوق و منقول
 هر چند غریب نظر یا غریز و لماست اما بهر آن علم اصول حدیث بشیر و نذیر و فواید اساس سنت مطهره
 و لیدر علمی گرامی بایه و صنعتی بلند پایه و قضیاتی نمایان و کجی شاگان ست بدست هفتاس که آید پادشاه
 ملک ایمان گردید و بیا هر که از فقره آشناسد او را از پستی جبل و ضلالت باوج علم و هدایت رسانید معنی
 این علم اعلم فحول فضلاء است و عارفین کلل زمره علماء و هر که جاہل از وی است اودن جبر که ضعیف
 خیال است و در انجمن نبلا و مضطرب البال و متروک القال آهر چند خود را افضل فضلا گیرد یا کل کمال شمارد
 و کثرت که بی مزاولت این فن شریف و مهارت این صنف صیفت کاری از پیش نیرد و و بدون تثبیت
 یا ذیال این علم لطیف متسک بسنن علی و جمیع صورت نمیکرد اعمال ترجیح و تطبیق و ادراک غوامض تنقید
 تدقیق و وقوف بر ایضات اسمان النظر و شعور متلویات و خجسته الفکر و حل عقود استخراج و استنباط و استنبط
 جسد در تنقیح مناط جز با استعمال این اصل صیل و بنیان جمیل دست بهم ندهد و استکشاف خدایات اسرار
 و استطلاع محضلات افکار و روایات بصیرت بفرع و تمرید خبرت بمسائل موضوع و مرفوع غیر از طبع
 اصحاب انظار غایره و آریاب انکار و صابیه سیاحان این بحر زار و سیاحان افنیه این دایره انوار بر روی
 کار نیاید و این فن اصول با چنین عرض و طول که بهر حصول یا مولی ارشاد فحول بروی سنت هنوز چون
 نسخه کیمیا ناپیدا و همچو بال هما و عنقا در کتم اختفا جلوه پیر است خصوصاً در حکمت عجم لایسا و در سیرین هندوستان
 کسانی درین فن مبارک که معمول علیه اهل علم و سهل التناول باشد معلوم و متداول نیست با آنکه حاجت علماء
 دین بسوی آن داعی و رغبات طلبیه علم و بهر ساندیش ساعی اگر چه بعضی رسائل مختصره و در لیاقت مقصود بر آن
 تازی در بعضی زوایا چون جابا موجود باشند اما از غایت ایجاز مغل مرام است و تحقیق حق در آن تحت التمام
 بنا علی ذلک نظر باشا حمت اصول دین اسلام و تحمیر محافل علماء اعلام بقبط اقوال صادقه و ربط مسائل
 و اتقده و تشدید مبانی سنت عزرا و تزیین تاسیج آراء جناب مستطاب علی القاب عارف لغوی سنن و کتب
 حافظ صدور روایات ضابط قیود و ثقات جبل الرحمة عرفات معارف آلمیه مفتاح باب الکعبه و ما بهب لکعبه
 راغب مفردات کلام ربانی امام المحرمین ربانی و معانی معدن جمیع سنن مطهره و مخزن رسائل متکرر
 یحیی بن عیین علوم جرح و تعدیل نوادی تقریب ارشاد و تمکین حاشی منیع اعدل ابن التیمیدی مثل
 شوکانی صنایع فضل و کمال حافظ ذہبی میزان الاعتدال خطیب منبر ارشاد و هدایت حاکم حکمت روایت

و در اینست و از سطره عقد سنانید کارم اخلاق و قنای سلسله متعلق النفس و آفاق منطبق الاخبار فضیلت شریک
 تیل الاوطار سیادت و تیا لالت امام جماعه موحیدین مقدمه زمره معتقدین ابن جریر حلقه معرفت معلوم نفسیه
 ابن کثیر مدرسه غنون حدیث بشیر و نذیر فتح البیان تفسیر تنزیل حکم الامام امامیه و تاولیل آغنی البیاض
 الشریف الامیر بدر المله النیر العبد القاصر لواب والاجاه امیر المملک السید محمد صدیق حسن
 خان صاحب جواهر بارک الله فی ايامه کبارک فی الاول و الا و ازاده بسطه فی العلم و لعل و الغنی و التقی و المایه
 بخود الارضین و السموات و حفظه عن تمسح المکاره و التبعات ابن کتاب برکت القصاب کامل الاحسان شیخ
 منج الوصول الی اصطلاح اخا و حدیث الرسول ثالثه نمود و حو لقیات سائل و نقایس سائل
 من اصول حدیث زاد ان عبارت سهل متن تخفیف فرمود و بر وجهی در شرحه شرحه بلوغ و تمهید کتاب کم کشیده
 نسبت بیان صادق الطالب از غنون اباحت ففنون مقام کدش بهر وافی ستاننده و منتها بیان کامل الصناعه
 از ابواب و فصولش حل مشکلات خویش سازند قدر این نعمت غیر مترقبه عظمی کسی شناسد که سیاحت بحال ابن
 علم بر مرکب الظار دقیقه کرده باشد و مسکنات این قنیت بار و ده کبری کسی دانند که شطری از عمر عزیز خود را
 سباحث جوینده این فن بسر آورده و بدو و چه را نباشد که وجود این شیخ جامع مفید و درین اقطار بهر زبان سلیس
 قرص کی از احاطه لغم آتی و نماید برکات رسالت پناهی مست بها تا این کتاب بایت القصاب نه چنان بود که
 که بایزاد صفات کاشف افتخاری و مشتبه باشد یا بسطه البیان لغوت صادق و حقه های تجوید ففنون صدق
 گزینی و حق پسندی سنت و خزانة غافر و جواهر و از هر دانشمندی مقدمه فتح الباری سنت و خزانة ارشاد و الساری
 نفس صحیح تنزیل اجتماع دست و وکیل صریح کتاب انتقاد و تائید که و مقلدین آرا از رجال سنت و شیوخان و اهل
 عقول اقیال و اخیال اصلاح اصحاب سنت و توحید سنت و سوهان مروج ذممه و تقلید نقیب السکر مفرز و توفیق
 و اقبال المطر حدیقه تدقیق سوادای دل و دوا وین محمد شین سنت و تعامل تحقیقات محصول ایمه وین تفصیل اخیال
 منجبه حافظ ابن جریر غلانی سنت و اخیال تفصیل مولفاته اید یافی منجبه متعج الاقطار ابن وزیرت و منجبه توفیق
 الانکار ابن امیر منتقد باعث معیشت ابن کثیر سنت و مناخ رکاب تحقیق ابن اثیر جان تقریب لوا و سنت
 و ایمان تدرب الراوی تمیز بازا سنت که فی خاطر کج زبان لب بر شائش کشاید یا با طاقه یا به رنگ میدا
 نعمه و حدش سراید آن و مان حافظ سنانید و معاجم و روانه و اسبج و تراجم و شنه کامان وادی سنجازت
 و غار با خلیه گان دشت سماع و روایت اگر نقد جان در خریدار ایشان باز ندانید بقدر عوض کرده باشند
 و خارجان معارج اصول و ناچیان مناجح مشقول اگر دمی بفرغ خاطر زیر سایه طوبای معارف و تحقیق
 بیاسانید نقش یاد تالیفات که شنگان از صفحه سیدنا سرگنجینه بیاید حیف از قدر نعمت ناشناسی سنت که

از راه جمل جمیع صلح و معاصرت این گنج شایگان را با وجود مقتدرت و ایگان از دست دید و این دولت
 ملی زنده الی را با وجود محنت ذات یزید گویا و گرون معلوم خود سازد و باری احمد مدد تعالی که باین همه
 عسرت از زمان مصادیق و ثلث ضامرات قبه و فخران سرایه تیسیر و الغدام علماء عزیز هنوز تفرض بختات الهیه
 در بسیاری از اولهای اهل اتباع باقی است و بهم عالییه صاحبان داراوات مباد و در شیفنگان سنت
 نبی آخر الزمان معلوم بر معارج ادرک علومش عاریج و راقی نباتی خال این مجموع فضل و کمال کجهد سعادت همدینا
 نصیفت انساب فرزانه یگانچه جوهر فرد زانه مهر سپهر جهانماری تاجدار کشور که بگاری اساس حکم چاه و کنت
 قیاس منبج عدل و نصیفت خزینه دولت و اقبال گنجینه شرافت اعمال تزیین و سادۀ امارت کبری آورده
 نشین از این دولت عظمی متاع رکائب آمال و امانی متعجب مضاعف و آثار نفع انسانی حافی بسین مینیا و تاسی
 برین خطا و عسرت بخش زمره موصوحدین بروقی شکن جماعه مبتدیه عن قاصع آنها ظلم و فساد و جور و ستم سار عدل و داد
 صریح مجایع سنت مظهر نبویه شریع دواوین کتب اسلامیه عالییه الهم و الیه التعمید به بحر سخا و کرم خیمه تنجیبی آدم
 حضرت نواب شایه جهان سلیم منتب بریس دلاور عظم طایفه اعلائی ستاره مند ادا و ام البدعز با و اقبالی
 ما غر و القری و ترتم در بلده بمجوال محبیه و دهنه دوازده صد و نود و دو و پیر و یا تمام مہتمم مطایع ریاست علی
 جامع صفات سید و ملکات بمیہ مولوی محمد عبد المجید خان عا فاعلم الرحمن و تصحیح کمال مستغنی عن کمال
 و مستوعب فوائد پسندیده مخزن فوائد ملی و دعوائی لا تقف عند حد مولوی سید ذوالفقار احمد
 مجبور بانی نفوی سید احمد العالی الولی و شرکت نظر ثانی متقن مجید ذوالفضل المت مولوی محمد عبد الصمد پشاور بری صفا
 اند عن کل شند و در و کتابت قلم جول مرتشم سراپا زیب و زمین بری ازهر و صمت و شین منشی احمد حسین
 معنی پوری خطه المد عن کل غوائیه و غوی و مطبع شایه جهانماری بجلایه انطباع عمل گشته و بالانعام تواجیح ختم پند
 رونق دو بالا گرفت

قصیدہ ریاحیہ تالیف ختم کتاب منزله کلک گوهر سلک ناظم شیدا بیان
 شاعر برزخ الزمان حافظان محمد خان شمس المیرہ القدیر

شوق بالی که دلم را بگرازش گریه راز	مشکل آمد بر موج معانی پرواز
ماحول برین نیزنگ اداسی حسنی	قلم ناست درین راه محبت غماز
عمر من این خنجر برده بخواج غفلت	سخن من بود افسانه شبهای دواز
بسکه بوزال پیر از گری گشتار است	دیگری چون من دل آفته ندارد از

قلم را بر سر منقوش است ای سود
 مدد ای خاصه بدستانی الفاظ است
 بان سر و برگ را دات که شایم پروا
 ای فلک تو چه بلای که مرا آزاری
 میرصدیق حسن خان بهادر که مدام
 آن جنیت کش اقلیم امارت که بنزد
 همتش منیل نماید چو بسوی اعلی
 آفتابی کند از زره خاکب کشف
 کی ز میخ و گران حرف زنده شد
 بنوشتیم ز اخلاص هزاران دست
 با وجود دشمن چنین قول زنده بگله
 عمادیت عجب نیست دل مجربان
 قلم او که بود شایخ نهال خوش
 علم را بتکد به نشاند به ادب
 دانه خرمین کند آید چو بسوی تفصیل
 خاند کش مانی از تنگ طرز نیست
 قلش نادره زالی بر قلم اوست و گ
 میرم آن قصه که گیسوی صفای بریت
 بتنای جنابش بگرایند جسد
 آنکه از بهر طلا کاری هر صغی و
 ای همین سحر طرازی که نظیرت بود
 ای که گراشمن از وصف عظیم تو شد
 غیر و انشای ثنائی تو بفرما بچهره
 دیگران راست بعد فکر سخن گفتن
 تا بدیج تو کن مشق زبان گردانیست

ق

رقص طافوس ز تنیت زمین گلشن باز
 مدد ای فکر نگلهای معانیت نیاز
 بان پروا بال عقیدت که نایم پروا
 داور ماست ری پروا و هم بنده نواز
 قلش سحر طرازیست و بیانش اعجاز
 کاسما خا بودش بنده غلط درنگ مان
 طبع عالیش گراید چو بسوی اعجاز
 عجبی نیست اگر نیست براید بفرار
 چون صدادر و بد آهنگ حقیقت ز حجاب
 بنسیر ویم به مدح بگام احباب
 که اگر با تو سازند تو خود با هم ساز
 در شایخ خم گیسو بکشد گر آواز
 بر قلم او چه راز است خراش نهان
 فضل را بی تقلید فزاید به نیاز
 خرمین از دانه کشد گر نماید ایجاز
 بگذاردانی نقشیست که می گردد نیاز
 رقص پرده کشانی سخنش آمد باز
 شاه آرای بیان آمده از هم اند
 بتماشای کتابش بفرمایند در آرز
 ز خوشید بر انست که آید بگزار
 ای همین بنده و نوازی که ندانی نیاز
 ای که نظم من از مدح شریفیت بهتر
 غیر و آهنگ ولای تو بفرما بچهره
 آن شهیدیت که خوش کنشاید آواز
 آسمان نیز بر آنست که گردد دسان

ذآیات مهرت آست
 جبینش طباشیر کمال
 اما می بحارب دین نبی
 نظیرش نیابی میان عرب
 بهر دستانی که گیرد سلم
 دین هر فرخ سعادت نشان
 بتالیف و تصنیف اسفار دین
 یکی نامه آراست مینو نگار
 قوی و ضعیف و صحیح و حسن
 تجسس کنان سال تاریخ را
 بهر ستم نیتا دسر رشته

ز دیوان لطف ازل یک تم
 دلش سعدن گونه گونه حکم
 چراغی بمشکات بیت الحرم
 مثالش نه بینی درون عجم
 مرصع نگار و جواهر رستم
 وجودش شریفش سلسله مقننم
 خدا داد تو فنی و نصرت بهم
 اصول حدیث نبی زور رستم
 ازین نسخه گردد مینو زهرم
 با کثافت آفاق گشتی زورم
 بی سال مقصود بی بیش و کم

بناچار گفتم من از روی چاره
 اصول حدیث آید اندر رستم

۹۲ هجری

صحیح نامہ شہج المول الی اصطلاح احادیث الرسول (ﷺ)

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۳	۵	سبتہ عشر	سبع عشر	۴۵	۲	از انجملہ	از ان جملہ از
۴	۷	واشقاد	واشناد	۴۷	۱۲	بنیۃ	بنیۃ
۵	۲	معوت	معوت	۴۸	۱۶	امولہ	اسئلۃ
۷	۱۱	بالحمد	بالحمد	۵۰	۷	ومشبہ	ومشبہ
۱۰	۲۵	ومعنی متواتر	ومعنی متواتر	۵۲	۵	پرودہ	پرودہ
۱۲	۱۶	کعب	کتب	۷	۱۸	عنفت	عنفتہ
۱۸	۱۸	مشید	مشید	۲۳	۲	من منی	منی
۲۱	۲۱	شبہ	شبہ	۳	۳	ومالک	مالک
۱۷	۲۵	آخری	آخری	۱۶	۱۶	اور	اورا
۲۰	۲۳	چار	چہار	۳	۳	اگر اجتماع	اگرچہ اجتماع
۲۳	۵	دین وضبط	دین وضبط	۸	۸	فلان عن فلان	فلان عن فلان
۲۵	۲۲	ویجدہ	ویجدہ	۶	۶	آذر	آذر
۲۶	۳	بخاری و مسلم	بخاری	۱۶	۱۶	روایت	روایت
۷	۱۵	باباقی	باباقی	۳	۳	التحانیۃ	التحانیۃ
۲۷	۱۸	ومن	ومن	۶	۶	بزای	بزای
۲۸	۸	بان	ان	۲۲	۲۲	یاخیر	یاغیرشش
۷	۱۷	عمرو	از عمرو	۷	۷	لاعدوی	لاعدوی
۳۰	۱۰	لتقسیم	لتقسیم	۲۵	۲۵	آنها	آنها
۷	۲۰	صحیحہ	صحیحین	۶	۶	تحریر	از تحریر
۲۱	۷	صبح	صریح	۱۵	۱۵	ابن اشیر	ابن اشیر
۳۲	۲۵	نوشتہ اند	نوشتہ	۹	۹	باسکان	باسکان
۳۵	۲	بہا و	بہا	۱۲	۱۲	وانی	وانی
۳۶	۸	چار	ستہ				

صواب	خطا	صفحہ	سطر	صواب	خطا	صفحہ	سطر
گویند مردق	صدوق	۱۱۱	۲	قال	قال قال	۸۲	۴
کذا	و کذا	۲۲	۲۲	الشاذ	لشاذ	۶	۲۳
ثلاثه	ثلاثه	۱۱۲	۴	بعید	بعید	۸۲	۱۲
الراوی	الراوی	۱۱۳	۳	ای از اتولج	ای تولج	۸۳	۲
اذا	ذ	۲۳	۲۳	عینیه	عینیه	۸۵	۱
راوی او	راوی	۱۱۴	۲۰	=	=	۶	۲
دوینق	وونق	۱۱۵	۱۵	احدهما	احدهما	۶	۲۱
الراعی	الداعیه	۱۱۹	۱۹	بسیان	درسیان	۸۷	۱۳
الداعی	الداعیه	۲۴	۲۴	قرأت	قرارت	۶	۱۹
لم یقویه	لم یقویه	۱۲۱	۱۲	عینیه	عینیه	۸۹	۱۲
یکون	یکون	۱۵	۱۵	اسم	اسم	۹۰	۹
زائحه	اربعه	۱۲۲	۲۱	مردہ	مزو	۹۳	۲۲
آراء	آرای	۱۲۵	۱۷	یقشعر	تقشعر	۹۵	۱۵
نفخ	نفخ	۱۲۶	۴	العزۃ	العزۃ	۶	۲۳
جالس	محالیں	۱۲۷	۶	ائمہ	ایہ	۹۸	۱۲
گفتہ	گفتہ	۱۳۰	۱۰	الثقات	الثقات	۱۰۱	۱۹
از	انز	۶	۶	ابن العاص	ابن عمر و العاص	۱۰۵	۱
قرأت	قرارت	۱۳۱	۶	فیما	فیما	۶	۲
ما شتیك	ما شتیك	۱۳۲	۲۲	ذکروا	ذکر ا	۶	۳
تزداد	تزداد	۱۳۶	۱	عدوله	عدوله	۱۰۶	۶
لفلان	لفلان	۶	۶	لفظ مستعم بالوضع	تسم بالوضع لفظه	۱۰۹	۲۲
المعلوم	العلوم	۱۳۰	۶	واما کذاب	واما کذاب	۶	۶
بضاد	بضاد	۱۳۴	۲۵	وادانها	اودنها	۱۱۱	۱

صواب	خطا	سطر	صفحه	صواب	خطا	سطر	صفحه
البرز	البرز	۱۱	۱۴۲	ماؤه	ماده	۱۱	۱۴۴
مشتبه	مشبه	۱۴	=	ماء البحر	البحر	۱۳	۱۴۸
واحد	واحد	۳	۱۴۲	شبيه	شبيهه	۲۵	۱۵۰
حبیب	حبیب	۱۵	=	فلا یقط	فلا یقط	۲۰	۱۵۵
بن یحیی و بنی امیه	بن امیه و ابو یحیی	۱۴	۱۴۳	بنجم	چهارم	۶	۱۵۶
وابوه	بغیة			التنبیه	التنبیه	۱۴	=
عمرو بن زرارہ	عمر بن زرارہ	۲	۱۴۴	مخضرمین	مخضرمین	۶	۱۵۷
الکنتیة	الکنتیة	۵	۱۴۹	وزیدة	وزیدة	۱۰	=
آذان	آذان	۱۹	۱۸۰	ازوی	ازدی	۱۵	۱۵۸
مکروه	مکروه	۹	۱۸۱	وبعضی گفته	و گفته	۱۹	=
بن ابی عتیق	بن عتیق	۱۳	۱۸۳	ادراک	اوراک	۲۵	=
التنبیه	التنبیه	۱۱	۱۸۶	فبعضی	فبعضی	۷	۱۹۲
وعسيف طلحة ابن	عسيف طلحو	۱۰	۱۸۷	لکشتیکوه	لکشتیکوه	۱	۱۹۳
الی رباح	الی رباح	۱۵	=	موتوتون	موتوتون	۵	=
ساد	سادون	۲۵	=	النبيين	النبيين	۶	=
ایها	ایها	۱۰	۱۸۸	سأله	سأله	۱۶	۱۹۵
تاسیخ	ذکر تاسیخ	۱۸	۱۸۹	واربعة	واربعون	۲۰	=
صفا	صفا	۸	۱۹۳	کثرة	کثيرة	۲۳	=
ودل	ودل	۲۵	۱۹۴	ضیزی	ضیزی	۲۱	۱۹۹
زجر	زجر	۸	۱۹۴	اولیس	ادیس	۱	۲۰۰
فرقة	فرقة	۲۲	۱۹۷	وجین	وجین	۷	۲۰۱
نمشینه	نمشینه	=	۱۹۸	لا یوجد	لا یوجد	۱۳	=
شمار	شمارا	۱۶	۲۰۱	وکنیة	وکنیة	۲۰	=

صواب	خطا	صفحہ	سطر	صواب	خطا	صفحہ	سطر
ذاصغر	ذاصفر	۲۱۷	۸	اولی تر	اول تر	۲۰۳	۴
یصجم	یصجم	۷	۱۷	مختصر	مختصر	۲۰۹	۱
امرو	ایمرو	۷	۲۵	دیگر از شیعہ محمد اکرم	دیگر از محمد شینی	۲۱۲	۱۲
زکریا	زکریا	۲۱۹	۱۹	بن عبد الرحمن الکی			
قلت	قلت	۲۲۰	۱۲	مسعی امان النظر			
المصطفی	مصطفی	۲۲۱	۲	فی توضیح غنبد افکار			
تسمیہ	تسمیہ	۷	۶	و این امر مزج شیعہ			
قد	قدوا	۷	۱۷	دیگر از محمد شینی			
اعطی کاشی	احسن کاشی	۲۲۲	۱۳	یعیننی	یعیننی	۲۱۳	۱۳
جبلت	جملت	۲۲۴	۱	الصلوات	الصلوات	۲۱۴	۲
والغدام	والغدام	۷	۳	اشار	اشار	۷	۱۵
بی عد	بی عد	۷	۱۳	افضلهم	افضلهم	۲۱۵	۱۴
تالیف	وتالیف	۲۲۸	۴	افرضهم	افرضهم	۷	۷
				یبتی	یبتی	۲۱۷	۷

۵۳۸

[illegible]

شرط مسلم وزاد ابن حبان في بعض طرقه ما جاء به ابو اسود فاعطاهم ورواه البيهقي في شعب الایمان قلت
 الوفاء الذين يقيمون الاموال والزيادة قواوا استرقادوا والعار جمع عام بمعنى مستقر من غير معنى عمر وسحق ابن عمر
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تيسر الحاج فسلم عليه وصافحه وعره ان يستغفر فافعل
 ان يضل بيتة فانه مغفور له رواه احمد وسحق ابن جرير رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من خرج حاجا او معتمرا او غازيا ثم مات في طريقه كتب الله له اجر الغزى والحج والمعمرة ورواه البيهقي في شعب
 الایمان عن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الطواف حول البيت مثل الصلوة الا انكم
 تكلمون فيه فمن تكلم فيه فلا يحسن الا بخير رواه الترمذي والنسائي والدارمي وذكر الترمذي جماعة وقصوه على ابن عباس
 وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل الحجر الاسود من الجنة وهو اشد بياضا من اللبن فسودته
 خطايا بني آدم رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث صحيح وسحق ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يقول ان الركن والقيام يا قوتيتان من يا قوت الجنة طمس مدورها ولو لم تظلم لفرح بها الانسا اما من المشرق والغرب
 رواه الترمذي وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الحج والعمرة ليبيته الله يوم القيامة ليعينان
 يبصرهما ويسان ينفق به يشهد على من استلمه حتى رواه الترمذي وابن ماجه والدارمي وحسنه ابو حاتم قال الهروي
 على ما هنا بمعنى اللام لان اللام للفتح وعلى الضير يعني من استلمه عن اعتقاد صحيح ومحبة واعزاله لشهيد له بخير وسلم
 عن استخفاف واستهزاء يشين عليه بشير ويكون له يوم القيامة خصما وسحق عبيد بن عمير ان ابن عمر كان يزعم
 على الركنين زجاما ما رايت احدا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يزعم عليه قال ان افعل فاني سمعت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان سمح الكفارة للخطايا وسمعت يقول من طاف بهذا البيت اسبوعا فاجصاه
 كان كعتق رقبة وسمعت يقول لا يضر قدما ولا يرفع اخرى الا خطا الله عنه بها خطيئة وكتب له بها حسنة رواه
 الترمذي عن عابس بن ببيعة قال رايت عمر يقبل الحجر ويقول اني اعلم انك حجر ما تنفع ولا تضر ولولا اني رايت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبل باقبالك لتقتل عليه وسحق ابن جرير رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
 ما كان لي الا اني فمن قال اللهم اني اسألك العفو والعافية في الدنيا والآخرة ربنا آتانا في الدنيا خسر وفي الآخرة
 حسنة وقنا عذاب النار قالوا آمين رواه ابن ماجه وسحق رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم
 قال من طاف بالبيت سبعا ولا يحكم الا بالسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر والاول والآخر لا اله الا الله
 عشر سنين مات وكتب له عشر حسنات ورفع له عشر درجات ومن طاف فحكم وهو في تلك الحال خاض في الرحمة
 برجلية كخاض الماء برجلية رواه ابن ماجه وسحق عابشة رضي الله عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال ما من يوم اكثر من ان يعق الله فيه عبدا من النار من يوم عرفته وانه ليدنو ثم يباهي بهم الملائكة فيقول ما اراد

بهواه سلم و سخن عمرو بن شبيب عن ابي بصير عن جده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال خير الابرار دعا يوم عرفته
 وخير ما قلت والنبيون من قبلي الا انا الله وبعده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير ورواه الترمذي
 وروى مالك عن طلحة بن عبيد الله الى قوله لا شريك له و سخن طلحة بن عبيد الله بن كزبان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم قال ما رضى الشيطان ان يد ما يوفى اصغر ولا احسن ولا احسن ولا اعظم منه
 في يوم عرفته وما ذاك الا لما يرى من منزل الرحمة و تجا وزاد عن الذنوب العظام الا ما رضى يوم بدر فانه قد رضى
 جبريل بنع الملائكة ورواه مالك مرسلا و سخن جابر بنى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان
 يوم عرفته ان الله ينزل الى السماء الدنيا فيباهى بهم الملائكة فيقول انظروا الى عبداي اتوني شعثا غبرا فثابتين من
 كل حج عتيق اشهدكم اني قد غفرت لهم فيقول الملائكة يا رب فلان كان يرتحق وفلان وفلان قال يقول الله عز وجل
 قد غفرت لهم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسن يوم اكثر عتيقا من النار من يوم عرفته ورواه في شرح السنة
 قوله ضاجين اى رافعين اصواتهم بالتلبية الصبح رفع الصوت والحزب والتفزع قوله يرمق اى يغم بسوء و يوب
 الى غشيان المحارم و سخن عباس بن مرداس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا لامة عشية عرفة بالمغفرة
 فاجيب الى قد غفرت لهم ما خلا المظالم فاني اتخذ للظلم منه قال اى رب ان شئت اعطيت المظلوم من الجنة وغفرت
 لانا لانهم يحب عشيته فلما اتبع بالبركة اعادوا دعا فاجيب الى ما سال قال فضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال
 قمسم فقال له ابو بكر وعمر يا بنى انت وامى ان هذه ساعة ما كنت تفحك فيها فالذى اضحكك اضحك الله منك قال
 ان عدو الله ليس لما علم ان الله عز وجل قد استجاب دعائى وغفرت لاسمى اخذ التراب فجعل يحثوه على راسه ويدعو
 بالويل والثبور فاستغنى ما رايت من جزيه ورواه ابن ماجه وروى البيهقي في كتاب البعث والنشور نحوه قوله ما خلا
 المظالم اى حقوق الناس قوله يدعو الويل اى يقول يا ويلاد يا ثوراه والويل حلول الشر وهى كلمة عذاب واسم
 وادنى جهنم والثبور الهلاك والاراد بالامة قالوا هم النواقضون بعرفة ومن ما هنا قيل ان الحج يكفر حقوق العباد
 ايضا وقيل هو محمول على المظالم التى تاب عنها فاما حقوق سخن يحيى بن الحصين عن جده انها سمعت النبي
 صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع دعا للمخلصين ثلثا وللقصصين مرة واحدة ورواه سلم و سخن ابن عباس قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكى ناطيبك من بلد واحبك الي ولولا ان قومى اخرجوني منك ما سكنت
 غيرك ورواه الترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح غريب اسنا واقلت وفي رواية عبد الله بن عدى بن حمز قال
 رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم واقفا على المحزورة فقال والله انك اخير ارض الله و احب ارض الله الى الله
 ولولا انى اخرجت منك ما خرجت ورواه احمد والترمذي وابن ماجه وابن حبان والنسائى وسعيد بن منصور قال
 الترمذي حديث حسن صحيح قوله المحزورة بفتح الحاء الموحدة وسكون الزاى المعجمة على وزن فسوة وهى فى الاصل بمعنى الشجر

سعى بذلك موضع بكمة لان هناك تلام صغيرا وفي العقد الثمين المحذور كانت سوتا بكمة ساقا وقد دخل في المسجد الحرام
 فيا زيفه في محل النار المعروفة الآن بباب الدواع انتهى وعن عياش بن ربيعة الخزرجي قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم لا تزال هذه الامة بخير ما خطوا هذه اخرته حتى تقضيها فاذا ضيعوا ذلكهلكوا رواه ابن بابيه
 قلت وقد نصحت الامة بعض تعظيمها منذ زمان كثير فلذا اترسمهم قد هلكوا وقلوا نعم فاذا يكون بعد ذلك
 والله اعلم وعن عمرو بن الاحوص قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في حجة الوداع الاذان الشيطان قد ايسر
 ان يعبدني ببلكم هذا بابل ولكن تكون له طاعة فيما تحضرون من اعالمكم فيرضى رواده ابن بابة والترمذي وصححه
 وعن سعد بن ابي وقاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني احرم ما بين الاليتي الدينية ان يقطع عضائهما او يقتل صديدهما
 قال بالدينية خير لهما لو كانوا يعلمون لا يدعها احد غيرة عنها الا ابدل الله فيها من هو خير منه ولا شئت احد على الاوانها
 وجهد بالاكنت لثغيفها وشهدا اليوم القيامه رواه سلم قلت قيل هذا الابدال في زمنه صلى الله عليه وسلم والظاهر
 انه مطلق شامل لجميع الازمان وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استطاع ان يؤمن
 بالدينية فليمت بها فاني اشق لمن يموت بها رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح غريب اسناده
 وعن انس بن النخعي قال صلى الله عليه وسلم لا تجعل بكمة من البركة متفق عليه وعن عياش بن ربيعة
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم حبب لنا الدينية كحبنا مكة او أشد متفق عليه مختصر وعن جابر بن سمرة قال سمعت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الدينية طاهرة رواه مسلم وعن يحيى بن عمار قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 الارض بقعة احب الي ان يكون قبري بها منها ثلث مرات اى الدينية رواه مالك مرسلا وعن علي بن ابي ربيعة
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم اغفر للحاج ولمن استغفر له رواه البيهقي وصححه الحاكم قلت وعن
 مجاهد قال قال عمر رضي الله عنه يغفر للحاج ولمن استغفر له الحاج بقيقه ذي النجدة والحرم وصغر ونشر من شهر ربيع الاول
 رواه ابن ابي شيبة في مصنفه وعن ابن امامة رضي الله عنه واثمة بن الاسود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 سلم اربعة حق على الله عز وجل التزجج والمكاتب والغاوي والحاج اخرجه الشيخ محب الدين الطبري وعن ابن عمر
 رضي الله عنهما قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما ترعى ابل الحاج رجلا ولا تقع يد الاكبت الله بها حسنة
 ومحى عنه بها سيئة ورفع بهاد ربه رواه البيهقي وابن حبان في صحيحه وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم تعجلوا الى الحج فان احكم لا يدري ما يعرض له رواه ابو القاسم الاصمعياني قلت وهما ترم الاربعون
 حديثا واحمد الذي بنهتتم الصالحات وقد اردتها بايات عليها تتم الكلام وعلى الله سلم على سينا محمد وآله

محب فضل الصلوة والسلام

مرحبا مرحبا واهلا وسهلا بروس على المحبين تحلة لبست حلة الجلال وزفت

عن ابن عمر رضي الله عنهما
 عن النبي صلى الله عليه وسلم
 ان من لم يؤمن بالدينية
 لم يؤمن بالله ولا باليوم
 الدين
 عن ابن عمر رضي الله عنهما
 عن النبي صلى الله عليه وسلم
 ان من لم يؤمن بالدينية
 لم يؤمن بالله ولا باليوم
 الدين
 عن ابن عمر رضي الله عنهما
 عن النبي صلى الله عليه وسلم
 ان من لم يؤمن بالدينية
 لم يؤمن بالله ولا باليوم
 الدين

سليت المشوق قلبا وعقلا وانتبا شعنا وغبرا نكبت وعطنا بان وصلك اغل صحت ظل الاراك اذ اضحى طرعا وزمان السرور عنه قولي والترام السور والدمح يحرق الف سهلا بالرائين واهلا فاشكروا لله مذك عاكرو اليها قد صفا الوقت والحبيب تجل	قد هجرنا الديار والاحل شوقا ودموع الاشواق تزداد غلا كم مشوق قد رام منك وصلا بالعين عن جمالك محلا اي شئ يكون في الارض جعا من مرق وكعبة الله تجل قد عفا الله عنك وجباكم واعاد العسديا قوم سجلا ما ترى الصيد عتدها كيف يحس	وقطعنا التفار وعرا وسهلا نحربنا النفوس بيع سماح قبل موت فلم ينل مناصلا حاقة حظه فعاد حزينا كطواف القدوم والسعي احل دفعت برقع الجبال ونادت برضاه و زاد كرمه فضلا بادر والآن للطواف وقوملا ولكن الطير فرقا ما تعلا
--	---	--

وسلام على المرسلين

وصلاته على النبي الفتيلا

قال الشيخ الضعيف الرازي رحمه ربه القوي ذو التفكار احمد التقوى الجوابي عفا الله عنه يا باؤا تملأ فيا يحب ويرضاه قد تم من
سجانه طبع اربعين حديثا في فتايل الحج والعمرة من تاليفات من هو بحجة الزمان غزو ولبون الاعيان قروذ والمعتق
الباهر والمولفات الزاهرة الذي قد شهر المهند لغزو السنة الغزاة واجال يرعد في مضارعون الخفية لسمحة السهولة
فاصاب واجاد وادفع مناج الصدق والسداد واختر من اجل الطغيان ورفع منارات العلم والايقان فكم
من سنة قد نسبنا ويا فعا وسعيه وعده وادوا وبهاؤا وكم من بدعة قد اوقت اشجارها وادبعت ثمارها فاجتاهما
من اصلها حتى لا يعترف مكانها ولا تشخص آثارها فخرني بان يقال هو في هذا الدور الآخر مجد الدين التين ويا حسن
سيد المسلمين ويا حي بيع المبتدعين وادفع تاويل الجاهلين وهو الامير الكبير على الهمم صاحب السيف والشمس نواب الجا
امير الملك سيد محمد صديق محسن خان صاحب ببادلا زال بالعز والكرامة والتفاخر في عمدة حكومة الريسة
المظتة العالية ذات الجدد والدولة البهية التي هزت آياتها وكفرت بركاتها ربة المجد الشامخ صاحبة العز الباذخ مالكة
العوارف والنعيم حضرتنا نواب شاه جهان بكليم بارك الله في جايها وعزا عليها نعم هذا وقد ايتهم بطبيعة المتعلق
بالاخلاق المرضية المتعلي بالمرزاة الرشيدة موردمرحم الرحيم الرحمن المولوي محمد عميد المجيد خان سناء الله عا شان
وتبصير الشيخ الصالح النافذ البصير ذو الذهن الثاقب والاراي الضابط مطيع انظار الواحد الاحد المولوي محمد عميد
لا زال بالنعيم والنعيم الرغد وبكتابه الكتاب الراشح البرقي عن شين النشي احمد حيدون الصفي پوزي سلمه التقوى
وكان اتمام تجيره والكمال وضع تحريروني اوائل شهر قمر من ثلاث وتسعين من القرن الثالث عشر من هجرة سيد الاول
والا واخر عليه وعلى آله الصلوة والسلام ما طلع البدر اتمام فواح سكا نتاجم وتعين بلن الكلام الى بالتمام وكتبه في

في هذا الكتاب...
 في هذا الكتاب...
 في هذا الكتاب...

وصرق الشريف الى جناب المولى وادم جوده من عند الشيخ الصالح العارف الشيخ سويلان احمد بن يحيى السلي
 المشرق عالمهم خدا وادم الله بالعز والمجد وبهذه نسخة بسم الله الرحمن الرحيم احمد الله على النعمة العظيمة التي افاضت
 على الامم الكائنات وقرله بالفضل اقرار موقوف عارف شجاع المولى الشهم تاليداه والطارف وبقا على
 جتقيق الايمان والعارف الله كما محمد على ما وقتنا من نعمه الاخلاص والتوحيد وكما الشكر على غلظتنا من
 اشراك الاشراك والتعدي عليهم اليك الويل يا ساكن الحسن وصفناك على ان شئت على الكتاب والست وتوقنا لانا
 ما شرع الرسول وسنه وان جعل اتباعنا من جميع الاشراك والبيع حبه وان شئت على احبا بنا على اهل اخيه الله على
 صاحب الوحي والرسالة الخاق من غنية العظمة والبسات الذي اصعدت ذرى الملكوت وعطية الكتاب وقررت على
 ومعية الثواب والعقاب على كل الذين تأسدوا في رياض نبوته واصحابه الذين نكده واميدون الفروفي عونه وسلم
 تسليما كثيرة الى جناب الملك المكرم الفاضل والذاب عن سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم على الانا على التقني بترقيق الدين من
 الرذائل والعلم الزاهر وبحر الجهد الزاخر تصديق النسيب المجل المشرق نواب والاياه امير الملك السلي محمد صديق جرحان
 بهادروا صلح الله على اعماله وبلغني في اخباره اماله ولا زالت تعفني غير خاسره وسعادته وديناه مقبله لسعادته الاخيرة
 واعد فاله اعلى الابعى ان كيل به الطرس بمسك المدا هو مستطاف الشوق وموافق التوق والوداد والمجبة الايمانية الشدة
 اعلاما المحبوب اذ هي الوجبة كانت القلوب بهذا المولى سجانة قد من على الحقير التشبث بالعلم الشريف وباد عليه
 بالتعلق باذيل الشرح الشريف وقد قلتي جملة من المشايخ المهرة وقره جلا من الكتب المعجزة والاسما كتب النسخ الجليل العلي
 في الذبب النبيل الجليل وطلع وقره جملة من كتب الشيخين الجليلين العالمين العالمين الناكين القديين شيخنا الاسلام
 وقره في الانام البحر الاخر وحادي الفضائل والمفاخر شيخ الاسلام والسلي في القائم ميان الحق ونظر الدين الى العباد
 احمد بن عبد الحليم بن تيمية والامام الهام والحق القمام الزاهد العابد والناسك الحاج شيخ الزايد بن عبد الله
 محمد بن ابي بكر المعروف بابن قيم الجوزية قدس الله روحه وجميعنا في اجتهد العلية فمن تشايف الاول كتاب العقل والنقل
 ومنهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية والصامم السلوك على شاتم الرسول واقتناء الصراط المستقيم في السنة
 اصحاب النجوم والوجوب الصحيح لمن بلى دين المسج والعقيدة المحمودية والوسطية والتدبرية والوجوب على حديث المنقول من
 الملام عن الائمة الاعلام وجملة كثيرة من فتاواه الشريف وقواعده العنيفة ومن تشايف الثاني المدي النبوي و
 اعلام الموقعين عن رب العالمين ودرج السالكين شرح منازل السائرين وعدة الصابرين ومنتحل والسعادة
 والكاية الشافية في الانتصار للفرقة الناجية وهداية اخبارى في اجوبة اليهود والنصارى وجامع الجيوش الاسلام
 على بحر المعطلة والجمية وروضة النجدين وترجمة الشائقين وغير ما لم يحضر ذكره الا ان وقرأت جملة مستفزة
 من كتب المذهب الجليل كشرح الاقناع والتهذيب والفروع والاصناف وطالعت جملة من كتب التفسير والرحم

في هذا الكتاب...
 في هذا الكتاب...
 في هذا الكتاب...

في هذا الكتاب...
 في هذا الكتاب...
 في هذا الكتاب...

ان هذا العبد ابن قنطر وعمن جلد

ضعین بزرگترین که خلاصه از زمان حمید و اوقات سعید و پادشاه یونان آری

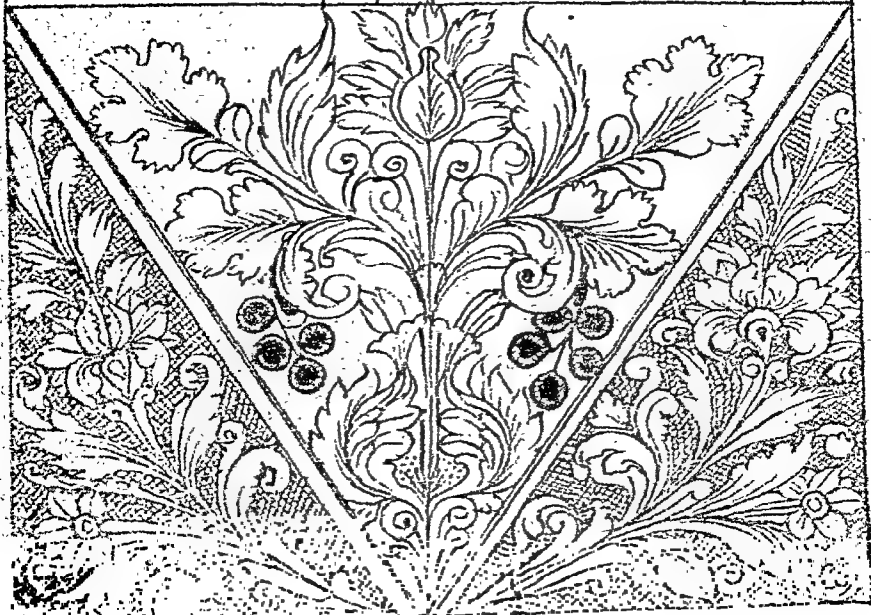
سلسلة العبيد
مفتاح السند

باب ۱۰۰ امیدوار غفران بنده و غنیہ حیدر مہتمم صنایع خلیفہ است سید ابوالخیر

مطبع محمدی کمالی و فاضل طبع و مفید

فهرست کتاب سلسله العجید و ذکر مشایخ السند

مطلب	بها	مطلب	بها
فصل ششم در ذکر فهرست کتب تنقیه خود	۶۲	۱	۲
و فهرست کتب که در پیش عمر بطور امانت		۲	۳
آنها حاصل است		و فهرست او بر جمیع علوم نقلیه و عقلیه	
خاتمه الطبع از حضرت عباد الله العبد	۱۲۶	۳	۴
و ذوالفقار احمد الفتوی الهیو مایلی قضا و عدل		فصل اول در ذکر کتب علم حدیث	
مع خطای فی خلاصه سلسله العجید		فصل دوم در ذکر کتب احادیث سلسله	
مقتضیه و در جمیع جناب مولف علامه و امیر	۱۳۰	۴	۵
باتاریخ تالیف کتاب از حافظ احمد خان		فصل سوم در ذکر عبارات اجازات و حرر طوطی	
شهر سلسله القدر		بر ترتیب حصول	
قصیده و در جمیع جناب مصنف دام ظلها	۱۳۲	۵	۶
باتاریخ تالیف از مشتی احمد علی صاحب		فصل چهارم در ذکر فضائل یمن میمون	
احمد سلسله الواحد الاحد		فصل پنجم در ذکر فرائض	



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي اجاز على العالم الصحيح والعمل الحسن اجازة ووعد بوجادة ذلك يوم
مناولة الكتاب باليمين وعد لا يخلف سبحانه اجازة واقصده ان لا اله الا الله وحده لا
شريك له شهادة يضي بها العمل للوقوف مرفوعا ويتصل بهما ما كان مقطوعا واشهد ان
محمد عبده ورسوله المنزل عليه تحير الكلام واحسن الحديث السجل بين الوري في القدر ثم الحمد
صلى الله عليه وعلى آله وصحبه صلاة وسلاما يرفع بها كل معضل ويهتدي بها كل من جانب
سبيل الصواب وضل بعده نموده مي آيد كراين كراسه است مختصرة ودر ذكر مشايخ سند علم حديث شريف كه
محرر بطور الاجازت درس وتدریس وداوین اسلام بواسطه ایشان حاصل شده و نزد روایت این من کریم
برای طلبه علم دین حواله بران فتمه سببی بسلسله السجدة فی ذکر مشایخ السند واین عماله نافعه ومقاله
مشتمل است بر یک مقدمه و شش فصل و یک خاتمه مقدمه در بیان فضیلت علم حدیث و عزیت و در جمیع علما
عقلیه و نقلیه فصل اول در ذکر کتب کتب سنی طهره و از صحاح سته و جز آن از خود تا اساتذ و مشایخ خویش
فصل دوم در ذکر سندها و حدیث سلسله فصل سوم در نقل عبا از اجازات مشایخ بالفاظهم فصل
چهارم در ذکر بعض فضائل بن سیمون فصل پنجم در ذکر بعض فوائد متعلقه بسند علم حدیث شریف و بیان
طبقات کتب سنی فصل ششم در ذکر فهرست کتب مختلفات خود خاتمه در تادیع حمد و شکر حق سبحانه و تعالی

مقدمه در بیان فضل علم حدیث شریف علی بن ابی حمزه الصوفی و السلام من ذل العبد الضعیف بایده و انست
که علم مبارک سنت مطهره و عینا و فن احادیث شریفه غرر مزین و کرامتی دار که بیج علم و هنر فضل و کمال بشری بپای
والایه آن میرسد و کین که علم کتاب عزیز و عقاید اسلام و احکام شریعت حقّه بخاند و او امر و نواهی عکس معاد
جمله بنفیر و قطعیه و موقوف بر بیان رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم و کشفیات و الدامیات اولیا و عقلیات و
فلسفیات عدا و هوای خفا و در که نماز و نمازیم عیار و معلومات مشاعری که نتایج جمیع صدور و وفود جمله سر را
تا باین میزان عدل نرسد و برین معیار نقد نمیدانم اعتبار و در خور انتقادات و شایسته اعتماد و قابل استناد نمی تواند شد
پس این علم شریف و فن منیع بشایسته شرافت نقد و جمیع علوم مل و نقاد و او هر چه از وجود تفسیر
و اول احکام و شعوب عقاید اسلام و تفریع مسائل و اتخاذ طرق سلوک الی الله و نقدان مسیر فی کمال الدیار بالغ
الانظار جید و سرور بر آید قابل ترویج در زمره مسلمین و زمین و شایسته داد و بستد و در جگر و وجهین متبعین است و آنچه
زینت و ناسره و منشوش بر آید لافنی طرد و رد و انکار و کالای بد بربیش خاوند و دو کاشا مکان و من کان و اینها کان
و من کان زیرا که قول هر کس مانع و متر و کست الی الرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حکم سلطان این علم نافذ و ماضی بر جمیع علوم و هنر
و فنون ملیه از عقاید و نقلیه و هبیه و کشفیه است و اتباع سنت مطهره و عقصام بحمل الله که سرمایه سعادت مدنی
و پیرایه حیات بدی و کیمیا و نبات و کسیر فوز بدرجات مقدم بر همه امور و سراپا رحمت و نور و عین برکت و سرور است
و البته بلامن پاک این علم مبارک است لا غیر و هر روز خشن تر پسندند از آراء و همین حدیث در اینجا ترا بکار آید و اگر
یکی بنظر غائر و بصیر اسعان تامل کند و از تعقل و ته خاطر تفکر فرماید باید که هر علم را خاصیتی است که نفس طاقه انسان
بمزا و لطف کفایتی از کیفیات نیک یا بد بهم میرساند و بزرگ سن یا قبیح آن علم نگین یزد و چنانکه تجربه کاران و کار را گمان
گفته و نوشته اند که اشتغال آدمی در بدو طلب علم حساب موجب غلبه صدق بر حقیقت است و ابتلا بعلم نطق و معقول
و حکمت و اولی که فن کفار یونان است صورت غلط افواد و ظلمت بروج و فقد مراد است و توفیل و رفقه سنی سبب
رعونت نفسی خاص بر معاصرین و اقران و باعث ذیاب حلاوت اخلاص و تحید و صلاح ایمان است و مزاولت
علم حدیث که تلو کلام الهی و مشق قول عالم پناهی است خادم خود را منتهی صحابیت می بخشد و دور دستان عالم انضویت
را شرف قرب و زلفی بعالی جناب سالت ازانی میدارد و در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست و بی نیست
عیان و دعای فرستمت چه منتهی صحابیت و حقیقت اطلاع بر جزئیات احوال رسول معصوم و مشاهدات و مواضع
نبی مخدوم و رعادات و عبادات و معاملات و عطا و ادراک اطوار و آثار و چهره و اول محمدیه در جمیع کلیات
و جزئیات است و این همه معانی بیکت مبانی و مدار که مقتسب این علم و مشاعر حاصل این فضل بر وجهی منکر و نوعی
را سخ میگرد و در بنی و خاطر ارجمنش می نشیند که گویا مشاهدات و سواد و مواظبت و حضور بر نور است

و بالینینی اشارت است و این شعرت اصل الحزینت شعراصل النبی و ان فی الحزینت انفسه انفسه
 صحیح و ادو بند و التامل است ذات من نقش خیال خوش است من مگر خود مصفت ذات تو ام نقش انبیا
 من جمله دست گوئی الفاظ و عبارات تو ام و یکی از خواص خبر این عالم مبارک طول عمر صاحب خادمت و نقل
 اوست چنانکه از کتب طبقات محدثین و اصحاب آثار بر عابروما هر ظاهر و باهرست محمد قمر علیه و علی آباء السلام
 فرموده بصیرت بعلوم حدیث فطنت و وقایعت هر دست است از احادیث رسول آورده ام اسرار دین نیست
 غیر از گوهر شهر و در دکان ما دیگر از خصائص علمای حدیث کی نیست که رسول فی الصلح تعیل ایشان فرمود
 و گفته بخیل فی العلم من کل خلف عدو له یفنون عنه تحریف الغالیین و اتحال البطلین تاویل ابی هاشم بن روح البیهقی
 کتاب الملل و المذاهب بن عبد الرحمن العذری و احمد مستدرک و نحو مخلاف دیگر اشخاص که معتدل در تعادل
 ابنا جنبش آباء عصر خود و این بدان من ذاک است فرقی هست میان آنکه یا درش و در بر با آنکه در چشم انتظارش برود
 و این صفت علالت و فنی حدیث و ایشان موجود است تا الان و فرادینا بنی حدیث اهل رجعت اند که در فهم کتاب
 و سنت از معنی مراد قائل بخوار میگردند و اثر از چشمش بر کران میسازند و نه از اهل التحریف و مراد از بطلین اهل کذب
 و غی اند که بر عقاید باطله خویش استلال بقرآن و حدیث می نمایند و ذاک لیسبب الانحلال و فرادینا بنی باطلین اند که
 آیات و شعور و سنن صحیح را از نظایرش ملا و چه قبول برگردانند بر حامل معنای فاسد خود و فردی آرند و نه از پیوسته
 با تاویل و بهای خافیه و مقاصد و رفیقین بنی پذیرند که در دین حدیث است و تمام کتب سیر و تواضع
 و طبقات شرح این اجزایات باشد و درین روزگار که آخر ازان و ثیاست این اداء و غفالت و تقلیدند و سبب
 رجال و اصحاب نظر و جدال و آداب قلیل فعال و طالعین با دو خلال و طامعین دول و اموال باطلها علم و محال
 خود بسیار بلکه بیشمار است الا من عنده لدفع الی و رحمه حبیب ایشان عرض کتاب سنت بر آرا و امید و شایسته
 و عادات سلف عرض محبتات برین هر دو حجت تیره بود و به جا بود علیه رجوع بهین تفاوت و از کجاست
 با کجا طرفه این است که خود را مصیب و حاجی دانند و متبع را محظی و با کس ترسم نه می بکعبه انی اعرابی
 کین ره که تو میرودی بر کستان است دیگر از فضائل محدثین و فرایا میبتعین آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم برای ایشان دعای هجرت و سرور و رونق و سرسبز می کرده و فرموده نظر استجب اسمع متالی فقتلما و
 و عابا و اذ ابای حدیث آخر بن الشافعی و البیهقی فی المذلل عن ابن مسعود و رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه
 و الدارمی عن زید بن ثابت و عن ابن مسعود و ایضا قال سمعت رسول الله یقول ان الله عز و جل سمع مناشدنا بنحوه کما
 سمع فرب سماعی لمن سماع رواه الترمذی و ابن ماجه و ابن حبان فی صحیح و رواه الدارمی عن ابی الدرداء
 رضی الله عنه و در حدیث آمده بلغوا عنی و لو آتیة رواه البخاری عن عبد الله بن عمر و استمال ابن جریر که محمد بن

از دیگر مکتوبات و حجتیه قال قال رسول الله صلوات الله علیه و سلمة قائمه او فرقیته عاودت و
ماکان سیدی ذلک فوفی فی فضل رواة البود او دو ابن اجمه و این حدیث مفید قصه برین سه چیز است مطلب آنکه
علم همین علم کتاب و سنت و امام و فرائض است لا غیر و هر چه سوا اینهاست از دیگر علوم زائد غیر ضروری است
و علم فرائض داخل است زیر علم قرآن پس تخصیصش بعد تمیز بنا بر مزید اهتمام بشان فرائض است و لهذا در حدیث
دیگر آمده قال رسول الله صلوات الله علیه و سلمة تعلموا القرآن و علموا الناس فانما مقبول و رواه الترمذی عن ابی هریره عن عبد
فضال علم حدیث و هذا فی این فن شریف و ابل و پیش از آن است که درین مختصر گنجینه داستانی ازین باب در افتاد
کتاب حقیقه بذكر الصالح است و قائمه کتاب جنه فی الاسود احسنه بالسنه و غیره با ذکر کرده ایم اگر سرور یافت باشد
باینها رجوع باید آورد و طبیعی در خلاصه نوشته العلم بحیث الرسول صلوات الله علیه و روايته من شرف العلوم و فضائله انما یلی
اوله علوم الاسلام و ماده علم الاصول و الاحکام لا یرغب فی نشره الاکل صادق لقی و لا یرغب عن نفسه الاکل منافق
شقی قال ابو نصر بن سلام لیس شیء الثقل علی اهل الاتحاد و لا البغض الیه من سماع الحدیث و روايته و سنا و ده
و سنی و وی و منافق شریح مناجی نوشته ان رئیس العلوم الذین یتدبرونها و یسألون فی قواعد الاحکام الشرعیة و اساسها
هو علم الحدیث بحر عمیق لا نامیه لا سر و معلومه و لا ادراک و تحقیق معانیه ان هو الا وحی یوحی علیه شدید التقوی فالویل
کل الویل لمن یخطا و یرید ان یخوض فیه و یوراجل و قد جمع السلف طراف من سننه و آثاره علیه السلام فی کتبهم
علی قدر الرطایه انتهی حاصله و این الصالح در کتاب معارف علوم الحدیث نوشته ان علم الحدیث من فضل العلوم الفضله
و انفع الفنون النافعه بحسب ذکر الرجال و قولهم و یتقی به حقه و العلماء و کلماتهم و لا یکره من الناس الا ان یردوا العلم
من اکبر العلوم و یوکل فی فنونها لایسا الفقه الذی هو انسان عیو نما قال و لقد کان شان الحدیث فیما مضی عظیما
عظیمة فجموع طلبیه رفیع متدیر حفاظه و علمه و کانت العلوم بحیثیم حیه واقفان فنونها بقا و هم غشیه و معانیها
با لایا ایه علم یرز الو فی القراض و لم یزل فی اندراس حتی افضت بد الحال الی ان صار اهل انما هم شرمه و تلبیه لعل
ضعیفه العیال لا تنفی علی الاغلب فی تحملها اکثر من سباعه غفلا و لا تعنی فی تقییدها اکثر من کتابه غفلا و منظرین علومه
الشی بها علی قدر و بها عیدین معارفه الشی بها فم امره انتهی و قال فی موضع آخر علم الحدیث علم شریف یناسب
مکارم الاخلاق و محاسن الشیم و ینافی مساوی الافلاک و مشاکن الایام و هو من علوم الآخرة لا الدنیا انتهی و شیخ
علامه عزالدین و ریب سوری فی مینی رحمه الله تعالی نوشته و کینت لا یتفیت علم الحدیث بحسن الاوصاف و قد انفی
علیه الباری سبحانه و تعالی بنفسه فقال عز من قائل و انزلنا الیل الذکر للبین للناس من انزل الیه فجمع
حاکمات کتابه الکریم و بذاتنا سنه و ای شانه عظیمه قال تعالی و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم
عنه فانتهوا فامر تعالی بقبول کلام الرسول و اخذها و امتثال ما امره و الا تمنا عما نهی عنه و رجزه و تعالی علی الفیته

ولی المدحیست دہلوی قدس سرہ دست سلسلہ شاگردی را با شاہ عبدالعزیز و شاہ رفیع الدین درست داشته اند
و این ہر دو برادر شاگرد پدر بزرگوار خود بودند چنانکہ در مجالہ نافعہ مرقوم است کہ این فقیر این علم و جمیع علوم را
از خیرست والد بانی خود اخذ کردہ است و بعض کتب این علم را مثل مصابیح و مشکوٰۃ و مسوی شرح مہر طا کہ از
تعمینات ایشان است و حسن حصین و شامل ترمذی از حضرت ایشان قرآۃ و سماعا تحقیق و تفتیش اخذ نمودہ
و قدری از او اہل صحیح بخاری نیز بطریق درایت از ایشان شنیدہ و صحیح مسلم و دیگر صحیح سترہ را بر ایشان
سلع غیر منتظم دارد باین نحو کہ تصور ایشان طلبہ علم بخواندند و این فقیر ہم حاضر می بود و تحقیقات و تنقیحات
ایشان را می شنید تا آنکہ ملکہ معتد بہا در فہم معانی احادیث و درک حقائق اسانید بفضلہ تعالی حاصل شد البتہ
بنا بر سہم اجازت از یاران عمادہ ایشان مثل شاہ حمید عاشق پهلوی و خواجہ محمد امین ولی اللہی نیز حاصل کرد و شاہ
حمید عاشق در سماع و قرات بر شیخ ابوطاہ ہر دہی قدس سرہ و دیگر مشایخ حرمین شریفین شریک و رفیق حضرت
ایشان بودند حضرت ایشان اول در دیار خود و بعض کتب حدیث مثل مشکوٰۃ و صحیح بخاری بخندست و الدبیر گوار
خود گذرانیدہ بطریق درایت اخذ این علم فرمودہ بودند و سناد ایشان بواسطہ میر محمد زاہد تامل اجال و دوانی
میرسد و سناد حدیث ایشان در او اہل انموذج العلوم بتفصیل مذکور است و نیز والد ماجد فقیر از حاجی محمد افضل
سیاکوٹی کہ صاحب السنادین دیار بود و اجازت حاصل فرمودہ بودند و سناد ایشان نیز در رسائل ایشان مذکور
آخر حضرت والد ماجد در مدینہ منورہ و مکہ معظمہ از اجلہ مشایخ حرمین این علم باستیاب استقصا فر گرفتند و بشیر
استفادہ ایشان از شیخ ابوطاہ ہر دہی بود کہ یکا نہ عصر خود بودند و درین باب انتہی ببلند شرح گویم شاہ ولی المدحیست
دہلوی را در بارہ تراجم شیخ خود رسالہ مفردہ دست سہمی با سنان العین فی ذکر مشایخ الحرمین در آن ترجمہ فرمود
از مشایخ حدیث خود ذکر کردہ و تاریخ تالیف این سالہ ۱۱۸۵ ہجری است و انتقال ایشان در ۱۲۰۴ لایقہ
و بمقتاد کشش ہجری بودہ و در قول الجلیل فی بیان سواد السید لہ فاشہ اند و اما العاوم الظاہرۃ من التفسیر و الحدیث
والفقہ و العقائد و النحو و الصرف و الکلام و الاصول والمنطق فقا یقلنا من سیدی الوالد رضی اللہ عنہ و ہو قرح صفار
الکتب علی اخیہ ابی الرضا محمد و اکبار منہا علی میرزا ہدای و سیدی صاحب الخواشی المشہورۃ عن میرزا فاضل عن
ملا یوسف الکوسج عن میرزا جان و غیرہ عن المحقق ملا جمال الدوانی عن امید اسعد و غیرہ عن تلامذۃ العلمانیہ فقہار
و العلماء الشریفین البحر جانی رضی اللہ تعالی عنہم جمعین و اجاز فی مشکوٰۃ المصابیح و صحیح البخاری غیر من الصحیح
الثقہ الثبت جانی محمد افضل عن الشیخ عبد الاحد عن امیہ الشیخ محمد سعید عن جدہ شیخ الطریقۃ الشیخ احمد السہروردی پسندہ
الاولی الذکور فی مقام انتہی بقدرہ و رسالہ البحار نافعہ ذکر سند کتاب سوطا و صحیحین سنن ابوبکر و مشکوٰۃ و حسن
حصین از خود تا سہ نفین کتب مذکورہ فرمودہ چنانچہ نقلش و فصل اسانید ازین کتاب خیا ہر آید و مشایخ

این عاجز نور علم حدیث بحسب ترتیب کتاب این فن شریف چهار کسند اول شیخ زین العابدین بن محسن
محمد انصاری جدیدی مفتی حال بلده جھوپال و برایشان صلح مسلم و سنن ترمذی و سنن ابن ماجه و سنن نسائی
و درایر ضمیمه شرح در ربیہ از اول تا آخر ضبط و اتقان بطریق نافذہ اہل یقین و عرفان قرآۃ عرض کرد و شد
و ایشان را اجازت این علم شریف از مولانا حسن بن عبدالباری مقبول اہل رح است و ذکر مشایخ حضرت
ایشان رح خواہد آمد و مولانا محمد یعقوب برادر مولوی محمد سخی دہلوی نواسہ شاہ عبدالعزیز محدث رحمہ اللہ
تعالی و از جناب ایشان سند و اجازت قرآن کریم و سایر کتب تفاسیر و احادیث و اخبار و آثار وادعیہ و
اذکار و طریق اشغال صوفیہ صافہ خصوصاً نقشبندیہ و جمیع علوم عقلیہ و نقلیہ فائدہ شاہ ولی اللہ محدث
دہلوی رح حاصل شد و این رسالہ ہجری بود از مکہ معظمہ زاد ما اللہ شرفاً و تعظیماً بعد حضرت ایشان انتقال
بجوار رحمت الہی فرمودند و مشایخ ایشان چنان صلح حضرت جدادری ایشان شاہ عبدالعزیز دہلوی اند
کامیاتی سنی و شیخ علامہ محدث فہامبری از شیعین و برین متحلی بہترین مولانا شیخ حسین بن محسن محمد انصاری
سلمہ اللہ الباری و برایشان صلح بنی از اول تا آخر و مولانا امام مالک تہامہ و کتبوع المزمع فظان حجر عقیقانی
و شامل ترمذی و سنن ابوداؤد تہامہ و اولیات شیخ محمد سعید سنبل و سلسلات شیخ مخیر بن ناصر حارمی رح قرآۃ
گزاردہ شد و مشایخ ایشان درین علم شریف چند بزرگوار زادہ روزگار خود اندکی سی علامہ حسن بن علی البزار
اہل دوم شریف مخیر بن ناصر حارمی و این ہر دو حضرات را سند از جناب امام علامہ عبدالرحمن بن سلیمان مقبول
اہل حاصل شدہ و سند ایشان در ثبت ایشان مذکور و مشہورست و نیز محمد بن ناصر قرآۃ و سما عاتکہ محدث
خاتمہ الحدیث قاضی محمد بن علی شوکانی ثبت و اسانید شوکانی رح در اتحاف الاکابر با سناد الدفاتر مرقومست
و این ثبت نزد محرم سلطو موجود و باین شمار حضرت قاضی شوکانی بذو و اسط شیخ ایرغاسا زادہ و در طریق ثانی بیک
واسطہ تہا بایشان سیم کامیاتی و آن سند علی ست و ولد محمد و نیز محمد بن ناصر اسناد این علم شریف از محدث صنعا
بن مخیر بن علی عمرانی شاگرد احمد بن محمد قاطن رح ست و همچنین از شیخ محمد عابد بن شیخ احمد علی سندی تزیل مدنیہ
منورہ ولہ کتاب حجر الشار و فیما حواد اسانید محمد عابد و کند لکال شیخ محمد سخی دہلوی و ایشان را از شاہ عبدالعزیز و
ایشان از والد خود شاہ ولی اللہ محدث رح و ثبت ایشان مشہورست حوم شیخ الاسلام مفتی و نیز زبیدی فی الحال
سلیمان بن محمد بن عبدالرحمن بن سلیمان فہم الدینی مدتہ و ثبت ایشان نیز معروفست چہارم شیخ علامہ مخیر بن
حسن بن محمد انصاری جدیدی و ایشان برادر کلان شیخ حسین بن حسن سلمہ اللہ تعالی و فاکسار و رفہ مبارک
حجاز سمیت طرز و در شمسہ ہجری مکرر بقاء شریف ایشان مستفید گردیدہ و جناب ایشان زانوی ادب و ثبت
شیخ علامہ احمد بن محمد بن علی شوکانی رح تہ کردہ اند و ایشان را سند و اجازت علم شریف حدیث از بنی ثبت

والد ماجد خواجه قاضی محمد شوکانی رح است و نیز محمد بن حسن راستدین علم از حسن بن عبد الباری اهل سنت
 و او شان را از سید عبد الرحمن بن سلیمان مقبول اهل و اثبات این حضرات بابرکات جامع جمیع اصناف
 علوم از حدیث و تفسیر و فقه و مسانید و معاجم و اجزاء و غریب لغت و حدیث و فقه و غیره است چهارم
 شیخ نعمت ربیع سلمت سنی غیر عالم کامل و عارف فاضل ابو الفضل عبد الحق بن فضل الله الحمیری رحمه الله تعالی
 و این سند باعتبار قلت و سائط اعلی انسانیه محسوسه است و ایشان راستدین و اجازت علم شریف حایت از
 چند مشایخ این علم حاصل شده اول از امام همام فخر الاسلام عالم ربانی قاضی محمد بن علی بن محمد شوکانی ^{عظمی} مولانا
 عبد الرحمن بن احمد بن حسن بیکلی شاگرد علامه جلیل علی بن عبد الله بن احمد جلال مشیخ نبیل ابو بکر بن عبد الله مادی
 قریبی سوم سید علامه عبد الله بن محمد بن اسماعیل میر صاحب سبیل السلام رحمه الله تعالی و ایشان را چند مشایخ اند
 اجل و اکرم آنها و الذی ماجد خودش بوده و دوم ابو الحسن بن محمد صادق سندی مدنی چهارم شیخ محمد عابد سندی ایشان را
 سندی علم از سید عبد الرحمن بن سلیمان مفتی زبید و شیخ یوسف بن محمد بن علاء الدین فخر حاجی است پنجم سوهه متقین
 و ربیل الموحیدین مولانا محمد اسماعیل بن عبد الغنی بن شاه ولی الله مدعی ث و بلوی ششم شیخ عبد القادر بن شاه ولی الله
 و بلوی هفتم قدوة محمد بن شاه عبد العزیز و بلوی و این اجازت محسوسه را در دست حاصل شده حالا ذکر این سائید کنیم
 و میگویم اخباری بابجامع الصحیح البخاری رضی الله عنه قراة بتامه و کماله شیخی و عمدتی مولانا حسین بن محمد الانصاری
 قال خبرنی به شیخی و مرشای النور الساری السید حسن بن عبد الباری قراة و سماع من اوله الی آخره و بعدة مکررة کربة
 و قال خبرنی به شیخی الاسلام و مفتی الامام عبد الرحمن بن سلیمان بن محیی مقبول الاهدل رح قال خبرنی به شیخی و والدی
 سلیمان بن محیی قال خبرنی بسید الجلیل احمد بن محمد مقبول الاهدل قال خبرنی به خالی السید العلامة خاتمة الحیثین عماد الدین
 محیی بن عمر مقبول الاهدل قال خبرنی به شیخنا الامام مفتی الدین احمد بن محیی بن محمد بن جمان رح قال خبرنی به شیخی و والده
 شیخ الاسلام و مفتی الامام جمال الدین سحی بن محمد بن جمان و قال خبرنی به والدی العلامة محمد بن ابراهیم بن جمان
 و قال خبرنی به عمی قدوة الاسلام محمد بن ابی القاسم بن سحی بن جمان قال خبرنی به والدی و شیخی شرف الدین ابی القاسم
 بن سحی بن جمان قال خبرنی به شیخی العلامة مفتی الامام ابو القاسم محمد بن الطاهر بن احمد بن عمر بن جمان قال خبرنی
 به مشایخی الامیة الاعلام منهم و والدی الفقیه العلامة جمال الدین الطاهر بن احمد المذکور و برهان الدین بن ابراهیم بن
 ابی القاسم بن جمان و مفتی الدین عمر بن محمد بن جمان و اخو صفی الدین احمد بن محمد الطاهر الاول و الثاني و یوان عن الفقیه النابک ولی الله
 احمد بن عمر بن جمان قال خبرنی بالفقیه برهان الدین ابراهیم بن عبد الله بن جمان عن الفقیه جمال الدین محمد
 بن موسی الزوالی عن والده موسی بن محمد عن برهان الدین ابراهیم بن عمر العلوی عن الامام الحافظ شهاب الدین احمد
 بن ابی الخیر بن منصور الشافعی عن والده ابی الخیر المذکور عن المشایخ الاجلاء و الاعلام ابی بکر بن احمد بن محمد الشریعی محمد بن

حدثهم قال أخبرنا أبو سعيد بن الأعرابي واللفظ لابن دهر قال أخبرنا أبو داود وحج وقال الغساني قرأت من كتب أبي داود
 أجمع على أبي عمر بن عبد البر النمري قال حدثني بكلمة من محمد بن أبي حمزة قال أخبرنا أبو داود سمعت أبا عبد الله بن علي بن محمد بن عمار
 الثمار قال أخبرني به ابن الأعرابي قال أخبرني به مولف أبو داود وقال ليس في رواية ابن الأعرابي في رواية عن أبي داود
 كتاب الفتن والملاحم والحروب وكتاب الرعامسة وسقط عنه من كتاب اللباس نحو نصفه وفاته من كتاب الوضوء والصلوة
 وأوراق كثيرة حرقها من رواية عن شيوخه وحدثني الحافظ أبو عمر النمري عن سعيد بن عثمان النخعي المعروف بالعرار
 قال أخبرنا أبو عمر أحمد بن حنبل قال أخبرنا أبو عيسى الرضائي قال أخبرنا مولف أبو داود وحج وقال الغساني وحدثني
 أبو عبد الله محمد بن عمار قال أخبرنا به أبو محمد عبد الله بن سريج بن عوف عن أبي عمر أحمد بن محمد بن عيسى النخعي قال
 أخبرنا أبي قال أخبرنا أبو جعفر عمر بن عبد الملك الجواليقي عن ابن الأعرابي وابن دهر جميعاً عن أبي داود ورواه الأثير
 أخبرنا القاضي الفقيه أبو بكر محمد بن عبد الله بن العربي عن أبي بكر بن الوليد النمري عن أبي علي التستري عن العباسي عن
 اللؤلؤي عن أبي داود وحج وقال الأثيري وأخبرني به رواية اللؤلؤي أبو الوليد الدبليغ وأبو الفضل عياض عن القاضي
 أبي علي الصديقي عن أبي بكر بن عبد الباقي عن أبي بكر الخطيب عن أبي عبد الله عن اللؤلؤي عن أبي داود وحج وقال الأثير
 وأخبرني به أبو جعفر ابن عريون عن القاضي أبي الوليد النجاشي عن أبي ذر الهروي عن أبي عبد الله الحسن بن أبي بكر بن
 محمد الوراق يعرف بالهراس عن اللؤلؤي عن أبي داود وحج وبه إلى التستري أخبرني أبو علي الحسن بن علي بن الحسن النخعي
 البطاوسي قراءة عليه قال أخبرنا الشيخ الإمام محمد بن أبي الحسن عبد الغافر بن سمير قال أخبرنا الشيخ الإمام أبو الحسن
 بن عبد الرحيم السعدي قال أخبرنا الشيخ الإمام أبو الحسن أحمد بن إدريس بن رضوان السمرقندي قال أخبرنا الشيخ أبو بكر محمد بن بكر
 بن محمد بن دهر عن أبي داود وحج وقال الانصاري أخبرنا أبو الحسن عبد الغافر بن سمير قال أخبرنا أبو الفتح
 نصر بن علي الطوسي قال أخبرنا الشيخ أبو علي الحسين بن محمد الروذبازي قال أخبرنا أبو بكر بن دهر عن أبي داود وحج
 قال الانصاري وأخبرنا به أبو القاسم زاهر بن طاهر الشحام قال أخبرنا الحاكم أبو الفتح نصر بن علي الطوسي قال أخبرنا
 الشيخ أبو علي بن محمد الروذبازي قال أخبرنا أبو بكر بن دهر عن أبي داود وحج وقال الانصاري أخبرنا الشيخ أبو جعفر
 عمر بن محمد السخري عن أبي الطاهر السمعاني عن أبيه عن أبي سعيد بن الأعرابي عن المؤلف وحج وقال الانصاري وأخبرنا
 به الشيخ الإمام أبو بكر محمد بن الوليد الطرطوسي قال قرأت في نسخة وسمعتها أخرى على الشيخ الإمام أبي علي أحمد بن علي التستري
 قال أخبرنا القاضي أبو عمر القاسم بن جعفر بن عبد الواحد الماشي قال أخبرنا به أبو علي أحمد بن محمد بن عبد الله بن أبي
 الإمام أبي داود سليمان بن الأشعث السجستاني رحمه الله تعالى وأما ما في كتاب مبارك أبو سطر شاه ولي العهد
 محمد بن طهوي يس باين طريق مكة إيشان وقرآن الشيخ أبو طاهر كزنده و أبو طاهر ازشيخ حسن عجمي وإيشان ازشيخ
 عيسى مغزولي وإيشان ازشيخ شهاب الدين أحمد بن محمد خفاجي وإيشان ازبدر الدين حسن كزنجي وإيشان ازحافظ

ابو الفضل جلال الدين سيوطي وايشان از شيخ محمد بن مقبل بن علي وايشان از شيخ صلاح بن ابي عمر المقدسي وايشان
 از ابو الحسن فخر الدين علي بن محمد بن احمد بن التجار وايشان از ابو حفص عمر بن محمد بن طبرزد و بن داود وايشان از
 دو شيخ بنزگوار ابراهيم بن محمد بن منصور الكرخي و ابو الفتح مغلط بن احمد بن محمد الرومي و اين هر دو شيخ از حافظ ابو بكر
 بن علي بن ثابت الخطيب البغدادي وايشان از ابو عمر القاسم بن جعفر بن عبد الواحد الهاشمي وايشان از ابو علي محمد
 بن احمد اللؤلؤي وايشان از صاحب كتاب بوداؤ و جغتائي و اما جاسع ترمذي پس شيخ ابو طاهر انرا از شيخ ابراهيم
 كروي اخذ كرده و ايشان از شيخ سلطان مزارعي وايشان از شيخ شهاب الدين احمد بن خليل سبكي وايشان از شيخ
 نجم الدين محمد غنوي وايشان از شيخ زين الدين زكريا بن محمد الانصاري وايشان از شيخ عز الدين عبد الرحيم بن محمد بن
 الفرات القاهري الخفي وايشان از عمرو بن ابي الحسن المراغي وايشان از شيخ فخر الدين ابن التجار وايشان از شيخ
 ابو الفتح عبد الملك بن عبد المدين ابي سهل الكرخي وايشان از قاضي ابو عامر محمود بن القاسم بن محمد الازدي وايشان
 از شيخ ابو محمد عبد الجبار بن محمد بن عبد المدين ابي الجراح الجرجاني المروزي وايشان از ابو العباس محمد بن محبوب المجبولى
 المروزي وايشان از صاحب كتاب ابو عيسى ترمذي و اما السند الثاني فقال شيخنا حسين بن محمد السبعي الانصاري
 اخبرني يسهيد حسن بن عبد الباري الاهدل قال اخبرني به شيخ الاسلام ومنقضى الانام و صبيد الدين عبد الرحمن بن سليمان
 بن يحيى مقبول الاهدل عن والده قال اخبرني به احمد بن محمد مقبول الاهدل قال اخبرني به يحيى و خالي عماد الدين يحيى بن عمر
 مقبول الاهدل قال اخبرني به ابو بكر بن علي البطاح قال اخبرني به يوسف بن محمد البطاح قال اخبرني به الحافظ طاهر
 بن حسين الاهدل قال اخبرني به الحافظ عبد الرحمن بن علي الدينج الشيباني قرطبة منى عليه كسبه بمدينة زيباء سجدة و
 بجوار منزله قال اخبرني به الحافظ زين الدين الشرجي قرطبة منى عليه كسبه قال اخبرني به الحافظ الفيس الدين سليمان بن
 ابراهيم بن عمر العلوي برداية عن ابيه اجازة و عن شيخه المقرئ موفق الدين علي بن ابي بكر شاذ و قرطبة قال اخبرنا
 احمد بن ابي الخير ابن منصور الشامي قال اخبرنا به والدي قال اخبرنا به الامام شرف الدين ابو بكر بن احمد بن محمد الشرجي
 البصري قال اخبرنا به شيخ الصلح مكين الدين زاهر بن رستم بن ابي الرجال الصبغاني قال اخبرنا به ابو الفتح عبد الملك
 قاسم بن ابي سهل الكرخي سماعا من الشيخ النشائي ثم اخبرني عن محمد بن علي الهروي التبرقي والقاضي ابي عامر محمود بن القاسم بن
 الشيخ ابي بكر احمد بن عبد الصمد الحوزي قالوا اخبرنا به ابو محمد عبد الجبار بن محمد بن عبد الجراح المروزي قال اخبرنا به شيخ ابو العباس
 بن احمد بن محبوب المروزي قال اخبرنا مولف هجره صرح وقال الحافظ ابو الخير الشامي و اخبرني الشيخ الهادي و الاجلاء الفقيه جمال الدين
 محمد بن اسمعيل الصفري و الفقيه حمي الدين بطلال بن احمد الكرخي والقاضي فخر الدين اسحق بن ابي بكر الطبري قالوا اخبرنا
 به الشيخ كمي الدين زاهر بن رستم بن ابي الرجال الصبغاني بالسند المتقدم الى المولود وقال ابن الشرجي و اخبرنا به الحافظ
 محمد بن اسمعيل بن ابي الصيف البصري اجازة و منا و له و قرطبة قال اخبرنا به شيخ الصلح ابو حفص عمر بن عبد الحميد البصري

عن الكروخي بالسند المتقدم ذكره الى المؤلف رحمه الله تعالى واما كتاب ابن النسا في فارويه بالسند المتقدم في الترمذي
الى الحافظ الشريفي قال اخبرنا به شيخنا الامام الحافظ شمس الدين ابو الخير محمد بن محمد بن علي بن يوسف الخنيزري سماعاً
عليه جميعه بسند الشافعي قال اخبرني الشيخ ابو الحسن علي بن عبد الرحمن المحمدي بسند ابن صموئيل قراءة مني عليه جميعه قال اخبرنا
به ابو يوسف بن احمد الكحال سماعاً قال اخبرني به ابو عمر عثمان بن علي بن خطيب القرقي قال اخبرنا به ابو طاهر السلفي قال اخبرنا
به ابو محمد عبد الرحمن بن حمد الدواني اجازة ح وقال الشيخ الخنيزري واخبرنا به الشيخ عبد اللطيف ابن عبد الحسن السبكي قراءة
مني عليه جميعه خلافت قال اخبرنا به ابو الحسن علي بن نصر المندبني عمر الصفوان سماعاً عليه لمسموعه وفات ابن السبكي منه شيء
كثير قال اخبرنا به ابو بكر عبد العزيز بن باقا البغدادي سماعاً كذلك قال اخبرنا به ابو زرعة طاهر بن محمد بن طاهر القمي
قال اخبرنا به ابو محمد الدواني سماعاً ح وقال الخنيزري واخبرنا به الشيخ صلاح الدين ابو عبد الله محمد بن ابراهيم بن محمد بن
المقدسي سماعاً بعضه منه واجازة لبقية قال اخبرنا به كذلك ابو الحسن علي بن احمد بن عبد الواضع بن الجارسي قال اخبرنا
به احمد الواضع بن اسميل بن ظافر الازدي اللبساطي سماعاً قال اخبرنا به ابو العباس احمد بن محمد بن نبال التكريتي عن
محمد الدواني ح وقال الخنيزري واخبرنا به الحافظ بها والدين ابو محمد عبد الله بن محمد بن ابي بكر بن خليل المكي سماعاً عليه
الأكثرة واجازة لبقية قال اخبرنا به امام مقام ابراهيم ابو اسحق ابراهيم بن محمد بن ابراهيم الطبري سماعاً قال اخبرنا به
ابو الفتوح نصر بن ابي الفرج بن علي الحضرمي سماعاً ح وقال الزين الشريفي واخبرنا به شيخنا الفقيه العلوي قال اخبرنا
والدي اجازة وشيخنا العلامة موفى الدين علي بن ابي بكر شاذلي قراءة قالوا اخبرنا بها الامام شهاب الدين احمد بن ابي الخير
بن منصور الشماحي قال اخبرنا بها والدي قال اخبرنا بها المشايخ الاخلاء والفضل ابو عبد الله محمد بن اسمعيل الحضرمي وابو بكر
احمد الشراحي وسليمان بن خليل العسقلاني وطلال بن احمد الكوفي وسحق بن ابي بكر الطبري قالوا اخبرنا بها شيخنا ابو الفتوح
نصر بن علي بن ابي الفرج الحضرمي قال اخبرنا بها ابو زرعة طاهر بن محمد بن طاهر المقدسي قال الامام ابو زرعة وابن نبال التكريتي
وابو طاهر السلفي اخبرنا بها ابو محمد عبد الرحمن بن احمد الدواني قال اخبرنا بها ابو نصر احمد بن الحسين الديوري المعروف
بالكسا قال اخبرنا بها الامام ابو بكر احمد بن محمد بن اسحق القاضي الديوري المعروف بابن السني قال اخبرنا بها مؤلفه في حفظ
ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي النسا في رحمه الله تعالى وحضرت شاه ولي الله محدث دهلوي اين كتاب شيخ
ابو طاهر اخذ كره مذموم في ان شيخ ابراهيم كره في واوا وشيخ احمد قشاشي ووي از شيخ احمد بن عبد الله قدوس
رثاوي واوا وشيخ شمس الدين محمد بن احمد بن محمد بن علي وايشان ان شيخ زين الدين زكريا ووي از شيخ عوالدين
عبد الرحمن بن محمد بن الفرات وايشان از عمر بن ابي الحسن المراءعي وايشان از فخر الدين بن التجارسي وايشان از
ابو الكاظم احمد بن محمد البليان وايشان از ابو علي حسن بن احمد الحارثي وايشان از القاضي ابو نصر احمد بن الحسين
الكسا وايشان از ابن السني احمد بن موزي صاحب كتاب المجالسة وايشان از مؤلف راجع واما كتاب ابن النسا في

وغيره من كتاب در ارشاد الی منات الاسناد و ذکر است لیکن این سند سلسلہ بیاض و قرارت است و در باب
 اسانید اکثر کتب با جازیه مختص رفته و اما روایتی از شیخ حسین بن محمد السبئی فارویه بالسند المتقدم الی الامام
 زین العابدین قال اخبرنا به قاضی الجماعة زین الدین ابو زید عبد الرحمن بن محمد الرضی الماکلی سماعا علیہ السلام قال اخبرنی به
 اقضى القضاة شغل الاسكندرية كمال الدين عبد الله بن سليمان الشترى الماکلی قراءة منی علیه جمیعہ قال اخبرنی به بسند رواه
 الرجال ابو عبد الله محمد بن جابر الواوي شيخ قراءة عليه وانا احاضري الرابعة قال اخبرني به ابو محمد عبد الله بن محمد بن
 القزطبي قراءة منی علیه جمیعہ قال اخبرني به الامام ابو القاسم احمد بن يزيد بن عبد الرحمن بن تقي الدين القزطبي سماعا قال
 اخبرني به ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن الخوارجي بقراءة عليه قال اخبرني به محمد بن فرج مولى الطلائع القزطبي سمع قال الزين
 الشترجي و اخبرني به الشيخ النفيس العاوي عن والده اجازة عن شيخه موفق الدين علي بن ابی بكر بن شاذان قراءة منی علی قال
 اخبرني به احمد بن ابی الخير الشماخي قال اخبرني به والدي سماعا عليه قال اخبرني به الشماخي الاجلاء الفضلاء رجال الدين ابو بكر
 محمد بن يونس بن سدي الشيخ جمال ابو عبد الله محمد بن الحسين بن ابی الفضل السلمي المرسى والفقيه ابو عبد الله محمد بن علي بن اسمعيل
 الانباري قال ابن سدي و اخبرني به ابو عبد الله محمد بن علي ابن الزبير قال اخبرني به ابو عبد الله محمد بن الحسن بن سعيد
 المقرئ قال اخبرني به ابو الحسن يحيى بن ابراهيم بن ابی زید سمع وقال اسلي اخبرنا به ابو محمد بن عبد الله قال اخبرنا به
 ابن بن علي بن عبد الله الجرجي قال اخبرنا به ابو الحسن يونس بن محمد بن مغيث عن ابی عبد الله محمد بن فرج مولى الطلائع
 وقال ابن الانباري اخبرنا به الشيخ ابو عبد الله محمد بن ابراهيم بن عبد الرحمن التلساني الانصاري قال اخبرنا به ابو محمد
 عبد الله بن محمد بن علي بن عبد الله الجرجي عن الفقيه ابی العباس محمد بن بقاوي جعفر احما بن عبد الباري البطرخي
 عن ابی عبد الله محمد بن فرج مولى الطلائع قال مولى الطلائع وابن ابی زید اخبرنا به القاضی ابو الوليد يونس بن عبد
 بن غيث الصناري سماعا قال اخبرنا به ابو عيسى محمد بن عبد الله بن يحيى القزطبي قال اخبرنا به عم ابی الیومر دان عبد الرحمن
 بن يحيى القزطبي قال اخبرنا به يحيى بن يحيى القزطبي الا انه لم يسم قال اخبرنا به الامام الاعظم امام دار الهجرة ابو عبد الله ماکل بن
 انس الاصمعي رحمه الله رضي عنه وارضاه واما تيسير الوصول للحافظ وجيه الدين عبد الرحمن بن علي الديج فارويه بالسند
 المتقدم في ابی داود والسيوطي للحافظ الطاهر بن حسين الاهدل قال اخبرني به شيخنا المولف سمع واما الشفا
 في حقوق المستطفين فبالسند الی الدين بن ابي عمير الصنعائي الامام الشترجي عن النفيس العلوي عن بيعة الشهاب احمد بن ابی الحسين
 مسعود الشماخي عن ابي عمير عن ابی الحسن الغافقي عن مولف سمع واما سلاح النور فبالسند الی الدين بن علي عن الشترجي عن
 محمد بن محمد الجرجي عن ابی اسحق ابراهيم بن المولف تقي الدين عن ابی المولف سمع واما مشكوة المصابيح للحافظ
 والدين محمد بن علي التبريزي فبالسند الی الديج عن الزين الشترجي قال اخبرنا به الشمس محمد بن محمد الجرجي قال اخبرنا
 به الشيخ ابو اسحق ابراهيم بن الشيخ تقي الدين بن ابی الفتح محمد بن محمد بن علي بن همام عن والده المولف سمع

فصل في بيان

فصل في بيان

فصل في بيان

فصل في بيان

وابن الدینج یروی فی بعض النسخ عن الشیخ ابو الفتح محمد بن ابی بکر بن الحسن العثمان المرعشی قال اخبرنا محمد
 الحسن بن محمد لاقی دروی قال اخبرنا ابو عبد الله محمد بن فضل القزوینی الشیخ ابو الفتح عن مولف من ولساء ولی محمد
 در بلوی کتاب شکوة الراشی ابو طاهر ذکر گفته اند وایشان از شیخ ابراهیم کردی وایشان از شیخ احمد قشاشی ایستاد
 از شیخ احمد بن عبد القدوس شناوی وایشان از سید غنفر بن سید جعفر نهر وانی وایشان از شیخ محمد سعید معروف
 ببرکلان که در وقت خود شیخ مکه بودند وایشان از سید نسیم الدین میرک شاد وایشان از والد بزرگوار خود سید
 جمال الدین عطاء الدین سید غیاث الدین فضل الدین سید عبد الرحمن وایشان از نعم علی مقداد خود سید فضل الدین
 عبد الممد بن عبد الرحمن بن عبد اللطیف بن جلال الدین محیی الشیرازی آیینی وایشان از مسند وقت و محدث عصر
 شرف الدین عبد الرحیم بن عبد الکرم البحرلی الصدیقی وایشان از علامه عصر امام الدین مبارک شاه سناوی
 مسدیقی وایشان از مولف الکتاب ولی الدین محمد بن عبد الممد بن الخطیب تبریزی واما جامع ترمذی پس
 شاد ولی محدث آنرا از شیخ ابو طاهر وادی اخذ کردند وایشان از شیخ سلطان مزاحمی وایشان از شیخ
 شهاب الدین احمد بن خلیل سبکی وایشان از شیخ نجم الدین محمد غطی وایشان از شیخ زین الدین زکریا بن محمد فاکر
 وایشان از شیخ عز الدین عبد الرحیم بن محمد بن الفرات القاهری الحنفی وایشان از عمر بن ابی الحسن المرعشی ایستاد
 از شیخ فخر الدین ابن النجاری وایشان از شیخ عمر بن طبرزد البغدادی وایشان از شیخ ابو الفتح عبد الملک بن عبد الممد
 بن ابی سهل الکروخی صاحب نسخة ترمذی وایشان از قاضی ابونا محمود بن القاسم بن محمد الازدی وایشان از شیخ ابو محمد
 عبد الجبار بن محمد بن عبد الممد بن ابی الجراح المروزی وایشان از ابو العباس محمد بن محبوب المروزی وایشان از صاحب
 الکتاب ابو عیسی محمد بن عیسی بن سبوة بن موسی الترمذی رح وحصین را شاد ولی محدث از شیخ ابو طاهر
 از شیخ ابراهیم کردی از شیخ احمد قشاشی از شیخ احمد شناوی از شمس علی از شیخ زکریا انصاری از حافظ قوتی ایستاد
 محمد بن محمد بن عبد الهاشمی المکی وایشان از مولف کتاب ابو الخیر محمد بن محمد بن محمد البحرزی الشافعی رح ذکر گفته اند
 وقت چون سلسله سند کتب حدیث دریافت شد حال شرح بعضی الفاظ واروده درین سلاسل باید معلوم کرد
 بابل قریه من قری مصر عیطة نیز ویسی از دیات مصرست غیطی منسوب باوست حتی احد تشدید را
 نام قریه از قری مصرست سبکت دیی از دیات مصرست در قاموس گفته سبک الضحاک سبک البعید
 قریتان بحر سبک با الضم لید باعمال المحلة من صرواح یا ش نام شهریست در مغرب و قریة بضم
 قائم و طاء محمودة بای موحدة نام شهری در اندلسست و مصحح ه نام قبیله ایست از بزرگوار در زمین مغرب
 می باشد کنانه قبیله ایست از عرب حافظ ابن حجر منسوب باوست و عسقلان قریه من قری القریة
 و سحار بمعنی سنگ فروزشست و تنوخ بتخفیف نون قبیله از عرب است (بسیار شهریست مشهور

در
 قریه
 قریه

در
 قریه

و درین برکنار دریا می تورید و مرطوب از غنچه و سبزه می منسوب به سیستان است همی منسوب بهرات
 که بلده و خراسان و قریه در فارس است منسوب به سیستان و سکون خازمه یا سکون را و فتح بهجه
 فخر بر کسراف و فتح را و سکون باز و صده و دی است از متوابع بخاری بود در ده لغت پهلوی قدیم است
 بهمنی کار بند و مزاج جلادی نسبت الی جمع جلد لانه کان لیکن سکه ابله و دین فی نیا بود و همی منسوب
 الی دودنه ابله موضع فاصل بین خراسان و العراق کان فی قفله الحکیم و اخبر شهری است مشهور در ولایت
 ایران و از دیجان که و نسخ بنسخ کاف و ضم رای مهمه مخففه بلده ایست بنواحی هرات و و نری نسبت الی
 مروشا بهمان بلده مشهوره بخراسان و الزار و ابله و لقال قروی و مرقوی طبر نرح اسم لکس بلغة العجم
 لولوی نسبت الی بنج الاول و قومن ی نسبت الی ترمذ و نریه الی طرک جیون اذ دی نسبت الی از و شنووه
 قبیله من العرب جراح قریه الی جده نسبت الی منسوب الی کابلده مشهوره بخراسان بقرب ایور و لقال النسا
 بالهزه و نسوی بالواو قرو و بنج قاف و سکون زای عجمه نام شهری است مشهور در عراق عجم و ما جلقب بالواو یا به
 بن لقب جده او و بنام او را و تخفیف جیم است نه بنشید و درین باب غلطه اکثریه واقع شد و هقد سی بکسیر و نسخ
 و ال علی الاصح نسبت الی بیت المقدس قطان نسبت الی بنج القطن و هر و ان بلده من ارض کجرات من قلم بند و نسا
 سلاوه بنیه بین الری و دهان ثم راوی بنده الکتب ایضا عن الشيخ الامام زکی الدین سلیمان بن محمد بن عبد الرحمن
 بن سلیمان بالاجازة العامة عن ابی عن جده السيد الامام عبد الرحمن بن سلیمان و راوی ذاک ایضا عن شیخی و اخي القاضی
 العلامة محمد بن حسن السبعی الانصاری الخ و راجع عن شیخ الامام احمد بن محمد بن علی الشوکانی عن والده الامام خاتمه بن محمد
 الاعلام محمد بن علی الشوکانی فی روح البسته المعروف فی ثبته المسمى باتحاف الاکابر باسناد والده الفاتر من اراد الاطالة بک
 فعلیه یو اما کتاب التفسیر المسمى بانوار التنزیل و اسرار التاویل لابی الخیر عبد الله بن عمر بن محمد بن ناصر الدین البیضاوی
 فاخبرنی به شیخی المحدث الفقیه القاضی زین العابدین بن محمد بن حسن بن محمد السبعی الانصاری الحمدیدی منزیل بجوابال و فقیها
 فی الحال قال اخبرنی به شیخی السید الجلیل نقیطة و اترقی العلم والولایة النور الساری حسن بن عبد الباری الاهدل قال
 اخبرنی به السيد الجلیل جمال الدین علی بن عبد الله بن یحیی مقبول الاهدل عن والده السيد الجلیل شیخ الاسلام عبد الرحمن
 بن سلیمان بن یحیی بن عمر مقبول الاهدل عن والده الشریف قال اخبرنا به احمد بن محمد مقبول الاهدل قال اخبرنی به شیخی
 و خالی عماد الدین یحیی بن عمر مقبول الاهدل قال اخبرنی به ابو بکر بن علی البطاح الاهدل قال اخبرنی به یوسف بن محمد البطاح
 قال اخبرنی به حافظ الطاهر بن حسین الاهدل قال اخبرنی به حافظ ابن الدین بن علی بن محمد بن یحیی بن عمر بن محمد بن یحیی بن
 مبارز الشافعی عن شیخی الخطیب کمال الدین ابی عمران موسی بن محمد الفجائی عن شیخی ابی محمد بن یعقوب الشافعی و زابادی
 عن شیخی استاذ البشر و قوام الدین عبد الله بن محمود و الاصفهانی ثم الشروانی عن المولف رح و اما احیاء العلوم للامام

ودر میان مست پس بس و ما فخر عند الرجال الا بالسند العال و الله مد الذي بجمعة ثم الصالحات و این سند
 کتب مذکوره قراة من اولها الى آخره و سینه یکبار و دو صد و هشتاد و دو و جری حاصل شد فصل دوم و ذکر
 سنده احدیث مستساقه قلت و اولها الحدیث المسلسل بالرحمة و هو اول حدیث سمعته من شیخی الصدوق الایمن
 غین الانسان و انسان النین ملائح حسین بن محسن بن محمد الفخر راجی الاضاری السبعی البینی الحدیدی قال هم هو اول
 حدیث سمعته من شیخی الشریف العلامة المحذرت الفیاضة محمد بن ناصر المحمدی الحارثی بکبة المشرفة فی سنة ثمان مائتین
 و النصف الخیرة قال و وجد الاستفلاح ببلو جوده منها قوله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و قوله فی الحدیث القدوسی
 رحمتی سبقت غضبی و لیعلم طالب العلم و یعلم ان رحمة الله الرحمان جبار و فیصح الخاص و العام و یرحم النبیل و اللعانی و یغفر
 علی القریب و البعید قال شیخنا و قد سمعته من شیخنا و هو اول ما سمعته منهم فیهم شیخنا الشیخ محمد عابد السندی المدنی و هو
 اول حدیث سمعته منه قال حدیثی شیخی صالح بن محمد الفلانی و هو اول حدیث سمعته منه قال حدیثی شیخی محمد بن محمد
 سنة العری و هو اول حدیث سمعته منه قال حدیثی شیخی محمد بن غلیل المعروف باریکاش الحنفی و هو اول حدیث سمعته
 منه قال حدیثی شیخی ابا فاطمہ احمد بن علی بن حجر العسقلانی و هو اول حدیث سمعته منه و هم شیخنا الشیخ محمد بن عبد الرحمن
 الکلبی و قد سمعته الکلبی بری من والده و من الشهاب النینی و من السید محمد النجاری و من عبد الملک بن عبد المطلب
 فالشیخ عبد الرحمن الکلبی بری برویه عن محمد بن احمد غفیله المکی عن احمد بن محمد الدیاسطی المشهور بابن عبد الغنی عن محمد بن عبد العزیز
 السنونی عن عمر بن عمرو الرشیدی عن زکریا بن محمد الاضاری عن ابا فاطمہ ابی الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی و سنده
 شیخنا الشیخ محمد عابد متصل بابا فاطمہ کا تقدم و کله مسلسل بالا و لیه الشیخ الشهاب النینی برویه عن شیخه عبد الله بن الم
 البصری بکبة المشرفة سنة الف و مائة و ثمانین و عشرين قال حدیثی به محمد بن سلیمان المغزی السوی قال حدیثی به عثمان
 سعید بن ابراهیم الجوزی قال حدیثی به ابو عثمان سعید بن ابراهیم المقرئ مفتی قلسان قال حدیثی به ابو العباس احمد
 بن محمد الوهابی قال حدیثی به شیخ الظرفی ابراهیم النازی قال حدیثنا به ابو الفتح محمد بن ابی بکر حسین الراغی و اما
 محمد النجاری فیرویه عن شیخه محمد بن محمد الواسطی قال حدیثی به سعید شیخ با علوی قال حدیثنا به عبد الرحمن بن محمد الدمشقی
 قال حدیثنا به ابراهیم ابن حسن الکوری قال حدیثنا به علی بن محمد العقیف الاضاری البینی بالمذیة سنة الف و ثمانین
 عبد الله بن محمد الزهری البینی قال حدیثی به القزین تقی الدین الحبشی قال حدیثی به الطاهر بن جسد الایمن عن الشیخ
 عن السخاوی قال حدیثی به عبد الله بن محمد الحموی عن ابا فاطمہ ابن حجر عن ابی الفتح محمد بن ابی بکر حسین الراغی و
 خطیب القاهرة قالوا حدیثنا به عبد الرحیم بن الحسن الحرانی و اما الشیخ عبد الملک بن عبد المطلب التلعفی فقال حدیثی به شیخ
 الازهر عبد الله بن عامر الشبروی قال حدیثی به محمد الزرقانی قال حدیثی به والدی عبد الله الزرقانی قال حدیثی به
 علی الشیرازی قال حدیثی به محمد السیوطی الحلبی قال حدیثی به احمد بن ابراهیم الشماع قال حدیثی به محمد بن عمر بن مسد

[illegible]

عن ابي اسحق ابراهيم بن علي البغدادى ومريم بنت علي بن عبد الرحمن كلاهما عن محمد بن احمد الطبري وعبد الله بن سليمان
المكلى عن ابي السادة عبد الله بن سعد الياضى قال الطبري والمكلى اخبرنا الرضا ابو اسحق الطبري عن المحب حماد بن عبد الله
الطبري عن الثقي ابي الحسن علي بن ابي بكر الطبري عن ابي عبد الله محمد بن ابي الصيف اليميني عن الحسن علي بن الفضل المقدسي
وقال البغدادى وحديثنا المجد ابو طاهر النضرى زى اداوى وكتب الي عاليا عبد الرحمن بن عبد عمر وكلهما عن محمد بن
بن ابي القاسم الفارسي عن علي بن احمد الحزازي عن ابي الفضل جعفر بن علي الهادي عن الشريف ابي محمد عبد الله بن محمد بن
الديباجي عن ابي عبد الله محمد بن الحسن بن صدقة بن سليمان السكندري عن ابي الفتح نصر بن الحسن بن القا السامشي
عن ابي الحسين علي بن ابراهيم العاقولي الشافعي عن القاضي ابي الحسن محمد بن علي بن صخر الازدي عن ابي العباس احمد
بن محمد بن يعقوب الهروي عن احمد بن منصور بن محمد العدل عن ابي الحسن علي بن الحسن بن احمد البلخي القنطاري عن ابي اسر
علي بن احمد بن محمد بن المحتسب البلخي عن محمد بن بارون الهاشمي عن محمد بن يحيى المازني عن محمد بن سهل عن الربيع بن سهل
قال لما استوزرني ابو جعفر المنصور ايام خلافة قال لي يا ربيع البعث الي جعفر بن محمد الصادق ففعلت بين يديه
فقلت اي مليه تريد ان تفعل واودعته في اقل ثم اتيت بعد ساعة فقال لي الم اقل لك البعث الي جعفر الصادق
بن محمد الباقر فوالله لتاتيني به ولا قلته شرفك فذهبت اليه فقلت له يا عبد الله احب اليه المؤمنين فقام معي فلما
دونا من الباب قام فحرك شفتيه ثم دخل فلم ير عليه ود وقف ولم يكلمني ثم رفع راسه فقال يا جعفر انت الذي البعث
وكشرت وحديثي ابي عن ابي عن جده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يغيب لكل غادر لواء ويعرف به قال جعفر حديثي
ابي عن ابي عن جده رضى الله عنهم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ينادى مناد ليوم القيامة من بطنان العرش الا يتعظم
من كان اجره على الله فلا يقوم من عباده الا المتفضلون ممن عفى واصلح فاجره على الله فزال يقول حتى سكن باب ولان
فقال له اجلس يا عبد الله ثم قال ارفع يا عبد الله ثم دعا به من غايته فذا به سبيده والغاية تقطر من بين اصابع الامير ثم
قال انصرف يا عبد الله في حفظ الله ثم قال لي يا ربيع اتبع يا عبد الله جائزته وضعفها قال فخرجت فقلت يا ابا عبد الله
تدعيتني انك فقال انت من ابي عن ابي عن جده انه صلى الله عليه وسلم قال سمى القوم منهم قلت يا عبد الله شئت انك تسعدت
ما لم تسع وقد دخلت وراكيت فحرك شفتيك عند دخولك اليه قال عاكرنت ادعوه قال ادعوا وحفظته عند دخولك اليه قال دعاك
ادعوه قال ادعوا وحفظته عند دخولك اليه ثم شئ تاثر عن اباك الطاهر بن فقال حديثي ابي عن ابي عن جده عن النبي صلى الله
عليه وسلم ان كان اذا حزبه امر دعا به الى دعا وكان يقول دعا الفرج اللهم اسرني بعينك التي لا تنام والكفني بكفك
الذي لا يرام وارحمي بقدرتك على فلا اهلك وانت رجائي انت نفسي وانت رجائي فكم من نعمه انعمت بها علي
قل لك بها شكرى وكمن مليه ابتليتني بها قل لك بها عند يا صبري فيا من قل عند نعمته شكرى فلم يحرم في من
قل عند بلا صبري فلم تحم لي فيا من راني على اخطايا فلم يفضني يا ذا المعروف الذي لا ينقصني ابدا ويا ذا النعماء

والنسائي بلفظ ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذ بيده وقال يا معاشر الناس لا تحاكموا شيئا منكم الى رجل منكم
ان تقول الى آخره ليس في رواية ابى داود والنسائي في رواية غيرهما وقد اخرج ايضا هذا الحديث الحاكم
في المستدرک عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لهم اتقون ايها الناس ان تجتهدوا في الدعا قالوا نعم يا رسول الله قال
قولوا اللهم اعنا على ذكرك وشكرك حسن عبادتك المسلسل بقراءة اول سورة النحل قرأتها على شفي حسين
محسن قال قرأت على شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور طرقا من سورة النحل واجازني بباقيها لبتنا على طرقت منها
واجازته بباقيها شيخنا الشيخ محمد بن عبد الرحمن الكزبيري عن ابيه عبد الرحمن بن محمد الكزبيري عن الشيخ محمد بن احمد الكلي بعبارة
المكسرة عن الشيخ احمد بن محمد بن النعمان عن الشيخ محمد الباقر عن ابى النجاس المصنوع عن الشيخ محمد بن محمد الكلي عن الشيخ محمد بن محمد الكلي
صلى الله عليه وسلم انه راي في المنام النبي صلى الله عليه وسلم في مكة الشرفة فقرا عليه اول هذه السورة المسلسل بقراءة سورة
فاتحة الكتاب قرأتها على شفي المذكور قال قرأتها على شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور واجازني بقراءتها بقراءة واجازته
لها شيخنا الشيخ محمد بن عبد الرحمن بن محمد الكزبيري عن ابيه عن جده عن الشيخ احمد بن محمد الكلي قال اجازني بقراءتها
على العلامة ابى مهدي الشيخ عيسى بن محمد الشافعي بن محمد الشافعي بن محمد الكلي قال قرأتها على الشيخ الاجوري قال الشيخ على
الاجوري قرأتها على الشيخ الفاضل نور الدين علي بن ابى بكر القرافي قال قرأتها على قاضي القضاة شمس الدين محمد بن
ابراهيم التتائي قال قرأتها على القاضي بريان الدين القاني قال القاني قرأتها على علم الدين سليمان مؤيد بن علي قال
سليمان قرأتها على القاضي شمس الدين قاضي ابن قال شمس الدين قاضي ابن قرأتها على سيد الوجود ودين الكرم واجود محمد
صلى الله عليه وسلم على اصحابه ائمة الهدى واتباعهم باحسان ومن بهم يقتدى قلت ولما كان هذا الحديث ليس فيه شيء من
الاحكام بل هو امر تكميلي بقبلة الائمة الاعلام بهذا السند ولو كان من الاحكام الشرعية والاستنباطات الفرعية قابل
مثل هذا الحديث والحال ان فيه ما فيه المسلسل بالاصحاح قد صافني شيخنا حسين بن محمد قال قد صافني شيخنا
الشريف محمد بن ناصر محسن قال صافني شفي ابي العلامة عبد الرحمن بن سليمان بن يحيى بن عمر مقبول الابل حمدا لله قال صافني
والدي سليمان بن يحيى قال صافني والدي يحيى بن عمر قال صافني شفي شيخنا احمد بن محمد الكلي قال صافني شفي شيخنا تاج الدين الكلي
النفقبة قال صافني شيخنا عبد الرحمن الشيرازي زمري قال صافني شيخنا علي بن ابي قال صافني شيخنا محمود الاسفندي و
امير علي البغدادي قال صافني ابو سعيد الصحابي الحبشي المعروف قال صافني النبي صلى الله عليه وسلم وهذا السند مشتمل على الثقات
وابو سعيد الحبشي لا يعرف في الصحابة واطلع من لم يشتهر قال شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور وقد صافني شيخنا العلامة
المحدث محمد عابد بن عبد الله عن شيخنا الصالح بن محمد الفلاني وعمه محمد حسين مراد بن عبد الله عن شيخنا محمد بن احمد الكلي
المكسرة عن الشيخ سالم بن عبد الله بن سالم البصري عن ابيه عبد الله بن سالم البصري عن الشيخ محمد بن علاء الدين
الباقر عن الشيخ ابى بكر بن عبد الله الشنواني عن الشيخ ابراهيم بن عبد الرحمن الحلي عن ابى الفضل الجلال السيوطي عن

ابي الظاهر بن كويك قال اخبرنا ابو اسحق ابراهيم بن علي قال اخبرنا ابو عبد الله النخعي قال اخبرنا ابو الجعد الحسين
 القزويني قال اخبرنا ابو بكر بن ابراهيم السخاوي قال اخبرنا ابو الحسن بن ابي زرعة قال اخبرنا ابو منصور عبد الرحمن
 بن عبد الله البرازي قال اخبرنا عبد الملك بن نجيد قال حدثنا ابو القاسم عبدان بن حميد التميمي قال حدثنا عمرو بن عبد
 قال حدثنا احمد بن ديقان قال حدثنا احمد بن خلف بن تميم قال دخلنا على ابي هريرة نعوده فقال اخبرنا عن انس بن مالك
 نعوده فقال صاغت بكفي هذه كنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستخرنا ولا حريه الا ان من كنت رسول الله
 الله عليه وسلم قال ابو هريرة قلت لانس صاغت بالكت التي صاغت بها رسول الله صلى الله عليه وسلم فاصفا فقال خلف
 بن تميم فقلت لابي هريرة فاصفا بالكت التي صاغت بها انس بن مالك فاصفا فقال لا والله الا آخر السند وفي الواهب
 السني للشيخ جابر الدين فمد زيادة من عند عمرو بن سعيد فقلت للاحمد بن ديقان صاغت بالكت التي صاغت بها
 احمد بن خلف بن تميم فاصفا فقال السلام عليكم وهكذا زيادة السلام الى آخر السند وقد اخرج هذا الحديث الديلمي
 في مسلسلة وابن الفضل والتميمي في مسلسلة واحديث تكلم فيه بالتصنيف والوضع وان كان المتن صحيحا كما اخرج
 البخاري واهم عن انس رضي الله عنه ما يستخرنا ولا حريه الا ان من كنت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 المسلسل بالمسئلة شبك بيدي شيخي العلامة حسين بن الحسن ابي وقال شبك بيدي شيخي الشريف محمد بن ناصر المكي قال
 شبك بيدي الشيخ محمد بن احمد الطوسي المخزومي قال شبك بيدي محمد بن احمد الفاسي قال شبك بيدي محمد بن احمد الكوفي قال شبك
 بيدي حسين بن عبد الرحيم قال شبك بيدي احمد بن محمد بن ناصر المخزومي قال شبك بيدي الشاب احمد بن محمد بن محمد
 قال شبك بيدي الشيخ ابراهيم قال شبك بيدي اخي الشمس قال اخبرني وشبك بيدي كمال الدين امام المالكية
 قال اخبرني وشبك بيدي الحافظ ابن الجزري قال اخبرني وشبك بيدي ابو حفص المزني قال اخبرني وشبك بيدي
 ابو الحسن المقدسي قال اخبرني وشبك بيدي عمر بن سعيد الجلي قال اخبرني وشبك بيدي ابو الفرج النخعي قال
 اخبرني وشبك بيدي الحافظ ابو اسمعيل التميمي قال اخبرني وشبك بيدي ابو محمد الحسن السمرقندي قال اخبرني وشبك
 بيدي جعفر المستغفر قال اخبرني وشبك بيدي ابو بكر احمد بن عبد العزيز المكي قال اخبرني وشبك بيدي ابو محمد
 بن طالب قال اخبرني وشبك بيدي ابو عمرو بن الشرود الصناني قال شبك بيدي ابي عبد العزيز بن الحسن قال شبك
 بيدي ابراهيم بن ابي الحسين قال شبك بيدي فتوان بن سليم قال شبك بيدي ايوب بن خالد الانصاري قال
 شبك بيدي عبد الله بن ارفع قال شبك بيدي عبد الله بن ارفع ————— قال شبك بيدي
 ابو القاسم صلى الله عليه وسلم قال خلق الله الارض يوم السبت والجمال يوم الاحد والشجر يوم الاثنين والمكرو
 يوم الثلاثاء والنور يوم الاربعاء والرداب يوم الخميس وآدم يوم الجمعة اخرج هذا الحديث الديلمي في مسلسلة
 وغيره المتن بغير تسلسل صحيح اخرجه احمد في مسنده ومسلم في صحيحه وفيه بعض زيادة في اللفظ ولفظه خلق الله الارض

وسموا عاتما قال الشيخ يحيى صحبت شيخى ابا بكر بن على البطاح الا بدل قال صحبت شيخى يوسف بن محمد البطاح الا بدل قال
 صحبت السيد خليل طاهر بن حسين الا بدل قال صحبت الشيخ وجيه الدين القاضى عبد الرحمن بن على الدين الشيبانى قال
 صحبت شيخنا الشيخ المحدث زين الدين ابو العباس احمد بن احمد بن عبد اللطيف الشيرازى قال صحبت الشيخ فاطمة القزوينى
 محمد بن محمد الجوزى الدمشقى قال صحبت الشيخ الناسك ملاذ الدين ابا عبد الله محمد بن لقى الدين احمد بن عبد الله بن ابراهيم
 بن الشيخ عبد الله بن ابى عمر محمد بن احمد بن قدامة بن اشراف المقدسى الخبلى قال صحبت ابا الحسن على بن احمد بن عبد الواحد المشهور
 بـابن البخارى الخبلى المقدسى قال صحبت الشيخ ابا على جنبل بن عبد الله بن الفرج الرضا فى البغدادى وكان ثقة خيرا قال
 صحبت هبة الدين محمد بن عبد الواحد بن احمد بن العباس الشيبانى المكنى بابى القاسم قال صحبت الشيخ الصالح ابا على
 الحسن بن على بن المذهب التميمى الواغظ قال صحبت الشيخ احمد بن جعفر بن حمدان القطيعى قال صحبت الشيخ عبد الله بن
 احمد بن محمد بن جنبل بن طلال الشيبانى قال صحبت والذى احمد بن محمد بن جنبل قال صحبت ابا فاطم سيفيان بن عينية
 بن ميمون الملايى الكوفى نزيل مكة الحجاج على غلظه زهده وورعه وهو القائل وقد وقت بعرفات حجبت سبعين حجة وفى
 كل عام اوقت بهذا المكان واسأل الله ان لا يعيله آخر العهدة منه وقد سمعته من ابيه ما سله فأت من سنة الفارسية
 ثمان وتسعين ومائة عن احدى تسعين سنة قال سيفيان بن عينية صحبت ابا محمد عمرو بن دينار الحنبل مولا ابيهم المكنى قال
 صحبت جبر الائمة وقرمان القرآن عبد الله بن عباس بن عيسى الله عنه قال صحبت سيد الاولين والاخرين محمد رسول رب
 العالمين صلى الله وسلم عليه وعلى آله واصحابه جميعين ثم صحبت ابا بكر حتى توفى ثم عمر حتى توفى ثم صحبت عثمان حتى توفى
 ثم اخفصت بصعته ابن عيسى اسير المؤمنين على بن ابي طالب بن عبد المطلب قال الامام ابا فاطم وجيه الدين عبد الرحمن بن
 على الدين الشيبانى قال الامام شمس الدين محمد بن محمد بن محمد الجوزى فخذ به طريقة الصلحة لم يكن اعلى منها ولا اصح قال
 يقع لنا من هذه الطريق فى الصلحة ما هو الطيف من هذا حسن عند العارفين بقدر ذلك وهو ان الامام صاحب السلام
 والامام الشافعى صاحب مالک بن انس وصاحب الشافعى فقيه زمانه محمد بن الحسن الشيبانى وهو صاحب الامام ابا حنيفة ومات ان
 الامام ابا حنيفة والامام مالک صاحب جعفر الصادق وهو صاحب ابا محمد الباقر وهو صاحب ابا ذر بن العابد بن وهو صاحب ابا
 الحسين السبط وهو صاحب ابا على بن ابي طالب وهو صاحب سيد الاولين والاخرين محمد رسول رب العالمين صلى الله وسلم عليه
 على آله واصحابه جميعين فانظر ما اتبع فى هذا الاسناد الشريف من الائمة المقدسى بهم فى العلم والدين رحمهم الله تعالى
 انتهى ما قاله ابا فاطم الا يرجع حجة الله تعالى وآروى عن شيخنا حسين بن محمد قال آروى عن شيخنا الشريف محمد بن ناصر
 المذكور سندنا بحالة من اهل الشرق قال شيخنا محمد بن ناصر وقد لقيت العسرى والمطريزى نزيل عمان وقد لقينا
 الشيخ محمد بن عبد الوهاب المجد والنجوى صاحب الدعوة ولقيت مسفرن بن عبد الرحمن بن احمد بن عتيق وكلنا باق رقيقين
 بن الشيخ محمد بن عبد الوهاب وعبد الرحمن بن حسن بن محمد بن عبد الوهاب وقد اخذ حسين بن ابي محمد بن عبد الوهاب

وعبد الرحمن بن محمد بن عبد الوهاب قال الشيخ محمد بن عبد الوهاب حدثني الشيخ عبد الله بن إبراهيم النجدي بظاهر
 المدينة قال أخبرني شيخ الاسلام ابو المواقف هبة الله بن علي بن ابي طالب قال أخبرني والدي تقي الدين عبد الباقي ان ابا
 المعمر عبد الرحمن البهوتي ان ابا علي بن ابي طالب قال أخبرني جمال الدين يوسف بن زكريا بن محمد الانصاري قال أخبرني والدي زكريا بن
 محمد الانصاري قال أخبرني ابو الفضل احمد بن محمد الصقلي قال أخبرني الصالح محمد بن محمد الصوفي النخعي قال أخبرني تقي الدين
 عبد الرحيم بن حسين العراقي قال أخبرني الصدر الميمني قال أخبرني ابو الفرج عبد اللطيف بن عبد المنعم الحارثي قال
 أخبرني ابو الفرج عبد الرحمن بن علي الجوزي قال أخبرني اسمعيل بن صالح النيسابوري قال أخبرني والدي صالح بن عبد
 المودود قال أخبرني ابو طاهر محمد بن كعب بن محمد بن محمد بن الزيادي قال أخبرني احمد بن محمد بن يحيى بن بلال البزاز قال أخبرني
 عبد الرحمن بن بشر بن الحكم قال أخبرني سفيان بن عيينة قال سمعته من عمرو بن دينار قال سمعته من ابي قابوس عن
 عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الراحمون يرحمهم الرحمن تبارك وتعالى جموا
 من في الارض يرحمكم في السماء وتفرد به سفيان والله اعلم واما السلسل بالحنابلة فحدثني شيخنا العلامة حسين بن
 محسن الانصاري قال حدثني شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذکور قال حدثني الشيخ عبد الله بن إبراهيم النجدي بظاهر
 المدينة عن ابي المواقف هبة الله بن تقي الدين عبد الباقي ان ابا علي بن ابي طالب قال أخبرني عبد الرحمن البهوتي
 ان ابا علي بن ابي طالب قال أخبرني تقي الدين بن انباري الكروخي صاحب منتهى الارادات قال أخبرني والدي شهاب الدين احمد
 القفطاني ان ابا علي بن ابي طالب قال أخبرني بدر الدين الصفدي الطاهري ان ابا علي بن ابي طالب قال أخبرني ابو البركات ان ابا علي
 بن ابي طالب قال أخبرني ابو القاسم هبة الله بن علي بن ابي طالب قال أخبرني ابو الحسن بن علي بن ابي طالب قال أخبرني ابو بكر بن
 احمد بن جعفر ان ابا علي بن ابي طالب قال أخبرني ابو عبد الله بن الامام احمد بن حنبل قال أخبرني والدي احمد بن محمد بن حنبل امام كل جنس
 ابن عدي عن حميد عن انس بن مالك رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد الله سبحانه وتعالى
 قالوا كيف يستعمل قال يوفقه لعمل صالح قبل موته هذا حديث عظيم ثلاثي بالنسبة الى الامام احمد رضي الله عنه فضل رسوم
 وروايات عبارات اجازات محرسطو برترتيب حصول اول اجازتي كه متعلق بعالم معقول منقول رسميه بعد خواندن فائده
 فراغ از فنون رسميه حاصل شده بطاقت دست استاذ العلماء تاج الفقهما شيخ صدر الدين رح است وعبارتش بلفظي
 رح اين است مولوي سيد محمد صديق حسن صاحب حسن سليم وقوت حافظه وفهم درست ومناسبت تمام با كتاب و رساله
 صحيح و مستند او تمام وارند جمله كتب معتقوله رسميه از منطق و حكمت و از علم دين اكثر از تجاري و جيزي از تفصيليه و
 و فقه و اصول و عقائد و كلام و عربيت از فقير الكتاب بنمودند و مستندانه فهميده خواندند و با وجود آن بسعادت و
 رشد و صلاح و نيكي نهاده و صفاي طينست و غربت و ابلهيت و شرع و حيا و اقرارن و امانش خود متنازاه انتهي
 دوم نسخه اجازت شيخ زين العابدين بن محسن الانصاري قسبي حال بهويال است و ندر عبارته احمد بن محمد بن ابي طالب

والصلاة وبها قام على سيرة النبي والذين آمنوا به على ما وجدوا من كتاب الله تعالى وما وجدوا من سنة النبي صلى الله عليه وآله وسلم
وعلى السابطين والذين آمنوا به على ما وجدوا من كتاب الله تعالى وما وجدوا من سنة النبي صلى الله عليه وآله وسلم
سلالة السادة الكاثرية أهل البيت المبرور عن كيت ووزيت حين في الصدري مولانا السيد محمد باقر حسن التتويج حسرت
الصد عن آفات الحد ثمان وخمسة بزميل العلم والعرفان أجماع الصبح المسلم وأجماع الترمذي بسنن ابن بابويه بسنن العسائي
والدراري المنقبة شرح الدرر البهية للإمام محمد بن علي الشوكاني من أولها إلى آخرها مع الخطب والاتقان على طريق أهل
الاتقان والأوقان وغيب ذلك طلب بني الإجازة فيما بيننا لك حسن ظن منه وإن كنت ستسأل بذلك فقول يا بامد
أحول وهو أن قال اجزيت السيد المدوح باقر زافر علي وغير ذلك من كتب الصالح والمسانيد وروايت الإسلام المفضلة
في أسانيد شياخنا الأكرام وأوصية تقوى الندوى المنن في التستر والعلن وإن بغض لمدوحيب مدد وإن لا يتساقط من
وعذاته في خلواته وجلواته وأخبرنا هرو باطنا انتهى بلفظه والبيان في عمره وكذا وسال من محرر سطور
تصغيره وكتب فارسيه وصلاح مسودات انشائية ودفق كرامته اندو مل ندره بایشان شافعي ست ليكن تامني ملده
بجوابه بال شده اند بغير ذوات مصالحت رياست افتا مسائل شرعية بر طرية حقيقه ميكنند والا باس زير كه جهو بقره
نذهب احد معين ندره بایشان نيت وحمل اعتقاد اجماع ست مطهر ست پس بسنن شوم شيخ محمد يعقوب بلوي
برادر بلوي محمدي نواسه شاه عبد العزيز بلوي نزيل كركم كرسج ازام القري زاده بالند شرفا حسب تجازت
بند اين اجازت نامه عامه خاندان طهارت نشان خود بد خطا خود نوشته فرستادند و اجازت قرارت واقراقران
عظيم و دیگر كتب حديث شريف دادند جزاه اند خيرا و لفظا ایشان این ست آنجد مدد رب العالمين صلوات الله تعالى
عليه خير طاعة سب زانما دله واصحابه اصعبين ما بعد فيقول الفقير الى الله تعالى محمد يعقوب العمري نسبا وانحرف ندره بایشان
طريقه التي قال اجزيت المولى السيد صديق حسن القنوجي تامة عامته بحق القنوجي وايد ورواية من جميع العلما نقلتها وتلقاها صاحبنا
سند القرآن العظيم وسائر كتب التفاسير والاخبار والادوية والاذاكار والطرائف والاشغال والاحتاجات
اشبات شيوخه وشيخه منهم قصاصه الى النبي الكريم صلى الله عليه وآله وسلم ورضي الله عنهم جميعين حررت في شهر صفر سنة
الجزية في كاية المشرقة انتهى بحرفه چهارم اجازت شيخ حسين بن محسن سبي ايشان ري ونحو اش اين ست محمد يامراني
وقت العبد بيا به رفعة اذ انقطع عليه ومعه وحمده واصحابي وآسلم على نبينا محمد لقائل الحق اعني وراية وعل الو
صحة طلبة العلم ونقلة الدراية اما بعد فانه يقيني وقر على الله العلامة الاكمل والفضيلة اجماع صاحب الفضل المشهور
ومجمل السيادة الماثورة بجهان الادب شريف النسب صاحب اجماع الشرفين السامي على القدرين بسيرة الاجل الشرف
الاجل المشرع من دونه الفضل والعلوم المترعرع من شمس ندره صاحب السرا المكتوم مولانا السيد محمد باقر حسن التتويج
او اما حسن بن علي بن عطف الله الحسين البخاري القنوجي صحيح البخاري من اوله الى آخره وموطا الامام مالك البخاري

وبلوغ المرام للحافظ ابن حجر العسقلاني وشمال الترمذي وسنن أبي داود وكذا روايات الشيخ سعيد بن مسكين
 الشريف إلى ث العلامة محمد بن ناصر الحارثي فوجدته فيما عدا ما ذكرنا من تقييده المعيارية تبعاً راعياً احتياطاً
 مني الإجازة بعد القراءة والسمع وحصل بسنده وبسبب إجلاله مع اتبع مع اتبع من فريسان هذا الميدان ولأن
 له في السبابة بيان ولكن تحقيقاً لفائدة ومغوبة واسعا فالمرغوب به **س** وإذا اجازت مع القصور فافهم **ج** راجعاً
 بالذين اجازوا **و** السالكين إلى الحقيقة منهجا سبقوا إلى غرضنا بجمان فجازوا ما قالوا وبالله اعلم مما يصح مني قد اجازت
 السيد الامام المذكور في كل ما تجوز لي رواية وتكمن مني رواية من تفسير وحديث واجازاب واورد وغير ذلك كما طرأت
 واخذت واجازني بما شأني الاجلاء والاعلام عليهم رحمة الله العزيز العلامة فاولهم شحني ومروشدني السيد العالم **و** الشيخ
 الاعلى حسن بن عبد الباري الاهدل وشحني الشريف العلامة الحديث محمد بن ناصر الحارثي الحسيني كلاً جامعاً شحني شيخ الاسلام
 مفتي الانام بالديار البيهنية السيد العلامة الامثل عبد الرحمن بن سليمان مقبول الاهدل بسنده المعروف في ثبته الشهور
 ويروي شحني محمد بن ناصر بالقرارة والسمع والاجازة عن شيخه العلامة خاتمة الحديثين بصنعاء اليمين محمد بن علي بن محمد الشوكا
 بسنده المشهور بتأليف الاكابر في اسناد الدفاتر وشيخه العلامة الحديث بصنعاء اليمين محمد بن علي العمراني عن شيخه العلامة الحديث
 احمد بن محمد قاطن بسنده المعروف في ثبته المشهور وشيخه العلامة الحديث محمد بن عابد بن الشيخ احمد بن السدي نزيل المدينة
 المشورة بسنده المشهور بحجر الشارح وفيما هو اه اسانيح عابدين وشيخه العلامة الحديث محمد بن عبد الله بن بركة المشرفة عن شيخه مولانا
 عبد العزيز الحديث بالديار عن والده مولانا شاه ولي عبد الله بن بركة المشورة في ثبته المشهور وشيخه شيخ الاسلام
 ومفتي الانام بهدية زبير جلاله بن محمد بن عبد الرحمن بن سليمان وقد اجازني في جازة عامة بخطه الشريف واحال
 تفصيل ذلك على تفصيل ثبت جده شيخ الاسلام عبد الرحمن بن سليمان وشحني واخي القاضي العلامة الحديث محمد بن محمد
 الانصاري عن شيخه العلامة الحديث محمد بن علي الشوكاني عن والده بسنده المذكور سابقاً عن شيخه وشيخه السيد العلامة
 ذي المنهج الاعلى حسن بن عبد الباري الاهدل عن شيخه ذي القدر الاجل السيد عبد الرحمن بن سليمان مقبول الاهدل بسنده
 المذكور سابقاً وثبت كل من المذكورين جامع جميع اصناف العلوم من حديث وتفسير وفقه والاهتمام بالاسانيد والاحكام
 والاجازة وغير اللغة والحديث وغير ذلك واما روايات الشيخ العلامة سعيد بن مسكين فابواباً بالقرارة والاجازة من شحني
 الشريف الحديث محمد بن ناصر الحارثي وهو يرويها بالقرارة والاجازة من شيخه محمد عابدين عن مولانا الشيخ سعيد بن مسكين
 وقد كتب السيد صديق حسن بن ناصر الاجمات الست والبضاوي والجلالين وبلوغ المرام وبعض مسالقات شيخنا الشريف
 محمد بن ناصر ومنه الدارمي وموطا الامام مالك وغير الوصول وشمال الترمذي إلى مولانا التيسرة عندي الآن لان
 الميسور لا يسقط بالمعصور وقد اجازت السيد المذكور في كل باب واذنت له في رواية ذلك كما اجازني بذلك الشافعي
 المذكور في الاعلام ملك السدي وفيه المنهج الاعلى وجنبي واياه طريق الدخس والزلل بطريقه المعبر عن الالته

وسئل ان لا يساني من دعواته في خلواته وجلواته وان لا يالو جهدا في اشتر الحديث وتعليقه بقدر طاقتة وان يحسب
 في الصدق ويغض في الصدق واصنية يتقوى الصدق فانها ملك الامر وعليها تدور رحى الدين بالاسرار والموافق لما هناك
 بيده ازمة الهدى الى ذلك انه على ما يشاء قد يرد بعبادة لطيفة خفية يحيا لك العلم لنا الاما علمتنا انك انت العالم الحكيم
 وصلى الله تعالى على خير خلقه سيدنا محمد وآله وصحابة جميعين واحمد مد رب العالمين قال بلسانه وخرجه بينا العبد الفقير اعف
 المحتاج الى ربه العزيز البارى حسين بن محمد العيني الانصاري تالاب الله عليه ووفقه للصالحات بمنه وكرمه
 انتهى كلامه ثم اجازت شيخه معالي الفضل عبد الحق بن فضل الله الحديث بنزل مكة المكرمة متوفى بمكة سنة ١٠٢٠
 حمد المولى الاوثة متصلة وفيه الدور كلما سلسله اسنادا صحيحا لا اعتكالا من غير تدليس الا اعضاء ثم الصلوات ثم
 ابدع مع سلام لا يزال سرورا على النبي المصطفى وعترته وحجبه تبتني طريقتة وبعد فان الشيخ الفطن الذي مولانا السيد
 صديق حسن بنخل مولانا السيد اولاد حسن الحديث القنوجي نفع الله بعلومه كل ذكي وغني طلب منى اجازة عامة وشئنا
 منه يطلب ولست باهل ان اجاز فكيف ان اخبر ولكن الحق قد تخفى وقد مر الله تعالى على المشول عند ائمة
 النبوية والسلف منهم الا آثاره والا حاد ميث المصطفوية واخذ الاجازات عنهم فالعلم والامام العام فخر الاسلام
 العالم الزباني مولانا القاضي محمد بن علي الشوكاني احق الله تعالى بالسلف الصالحين ومتغنا بركاته آمين وهو يروي
 عن عدة مشايخ واسامي الكل مع اختلاف الطرق مندرجة في اتحاد الاكابر باسناد الدفاتر فلا حاجة الى اعادتها
 والثاني وجية الاسلام الورع القتي مولانا القاضي عبد الرحمن بن محمد بن حسن البكلي رضي الله عنه وارضاه وجعل الخبة مشو
 وله عدة مشايخ منهم الشيخ العلامة احميل علي بن عبد الله بن احمد الجلال ومنهم الشيخ العلامة ابو بكر بن عبد الله القتي
 والثالث العلامة الخريشينا مولانا السيد عبد الله بن السيد محمد بن اسمعيل الامير رضي الله عنهما وجعل الخبة مسكنها وهو
 يروي ايضا عن عدة مشايخ اهلهم وكرمهم والد له الجهد الشهير بالسيد محمد بن اسمعيل الامير الباني والامام الهام المشهور
 عند الخاص والعام ابو الحسن بن محمد صادق السدي المدني والرابع العلامة البيهقي واثرت احاديث النبي الاخي
 الشيخ العلامة محمد عابد بن احمد على الواعظ الانصاري الخريشينا السدي سقى الدرر له وجعل الفردوس مشواه وله
 شيخوخ عديدة منهم الشيخ العلامة وجية الدين بن السيد عبد الرحمن بن سليمان بن يحيى زبيد ومنهم الشيخ العلامة يوسف بن
 محمد بن علاء الدين الزجاجة وتتمه اسانيد هؤلاء المشايخ الثلاثة مشكلة في اوراق الاسانيد الموصولة مع الاتحاف
 فليقتضها اسماهم مع اسامي الشيوخ هناك وقرأت اكثر كتب الحديث على اسوة المحدثين وارث علوم سائر المسلمين
 العلامة ابنيل مولانا الشيخ محمد اسمعيل الشهد تعذه الله بفضله المديد وعلى شيخه وخرجه العلامة مولانا الشاه
 عبد القادر اعلى الدرر جاته وخصه بهباته وعلى اكل العلماء وافقه الفقهاء قدوة المحدثين عمدة الكمالين الشيخ
 العلامة مولانا الشاه عبد العزيز الديلمي قدس الله سره وبلغه الحق واجل واسانيد مشايخ الهند متداولة في دارنا

لاجابة الى تسليمها يا بننا و اجازني بهؤلاء المشايخ اجازة عامة وغيرهم من اهل اليمن نفع الله تعالى بهم فاقول
 اني اجزت السيد المذكور كثر الله تعالى فوائده جميع كتب الحديث من الصحاح والمسانيد والمعاجم وغيرها وما يتبعها
 له نفع في الاستنباط للاحكام من نحو وصرف واصول الفقه والمعاني والبيان والبديع واللفظة وكتب الرجال كما
 اجازني مشايخي فليدعي جميعا على اختلاف انواعها كما يراه فيه وهو اهل لما هنا لك ولم اشترط عليه فواجل من
 ذلك واعلى واوتى به تقوى الله عز وجل واتباع الحق ايمانا كان مع من كان ولعل الصحيح السنة ومجانبه الشبهة والافتقار
 على قدم الحق والصدق وان لا يمتدني مرجعنا في خلواته وجلواته وتفتيت صلواته جمعنا الله تعالى في دار السور على
 سرتنا المدين والسيد تعالى يميزه خير جزاء المحسنين ويحبنا من عباده المتحابين وصلواته على رسوله المختار واكد وصحبه
 خيرة اختياره بنحوه وحريه بقله خادم السنة النبوية عبد الحق المحمدي عالمه الله بطلعه اخني وابجلي في سماع حبيبتي خمس
 وثمانين ومائتين والفتا الجبرية اتقى كلامه اللهم اغفر لي ولوالدي لمن اتوا له وارحمهما كما ربياني صغيرا واغفر لمشايخي
 واساتذتي الذين اجازوني بكتب السنة المطهرة ووفات الاسلام وداوين الايمان وارحمهم رحمة عايمة تامة في الدنيا
 والاخرة واجعلنا مسلمين لك ومن ذريتنا امة مسلمية لك واجازت قاضي شوكانى رح برارى شيخ عبد الحق رح در
 سنة هجرى در صفايمن بالمشافهه بوده پس اين سنة محمدرستور باعتبار اتحاد واسطه وقرب سلسله اعلى اسانيد
 واجازت قاضي عبد الرحمن بكلى در نظم وشرح حضرت ايشان نيز در مدين سال بوده وكذا يك اجازت سيد علامه شيخ
 محمد بن سميرل واجازت شيخ محمد عابد بندي واتصال شيخ عبد الحق بن فضل الله محمدي در سنة هجرى بمقام نهمى در مسم
 حج بى رجع از عرفات ومعزوفه اتفاق افتاد و پس آنچه در او سطه غير بعض تزلزل در عقائد ايشان وسيل يسوى
 بشيخ و جزآن معروفست در آخر عمر از ان انابت نموده اقرار صريح بزمه اهل سنت وجامعت كرد و بطريقه
 اتباع از اين خاک بن ابدال جاودان رحلت كرد و انما الاعمال بالخواص و اين قسم نقل يا هيب وتقرؤ بعض اقوال
 براه خطاى اجتماعى از اجماعى از اكا بر سلسله از فقهاء وغيرهم نيز منقولست وباصحاح رحل وصحت عمل و استقامت
 وصحبة خاتمه وعافيت عاقبه انشاء الله تعالى مغفور و تاج و زخمة باشد و فضل الله واسع و محمدرستور بعد اكتساب اين علم
 شريف و رسوخ قدم در ان و استقامت بر اتباع سنت چندي در مقام تدريس ته كسب صلاح سته وغيره از مضمين
 طلبه علم حديث درس داد از انچه نقل بندي كه بعض سادات نوشته اينست الحمد لله على النعم الجمدة والصلوة والسلام
 على سيدنا و مولانا محمد الذى كشف الله به كل غممه وعلى آله وصحبه اجماعا والمملكة واخيار الامة وبعث فلقه لقيين وقره على الخ
 فى الله واعيت فى ذات الله السيد الصالح الحميد والمجاهد الشريف السيد فلان زادوه الله جردنا على به العلم ستر
 ابى داود السجستاني من اولها الى آخرها وسنن ابن ماجه كلها واشتمل الحديث على لفظ ابى عيسى الترمذى كذا كذا بلوغ المرام
 للحافظ ابن حجر العسقلانى ونبذة من امل احياها العلوم المغترى والموطا لامام دار النجدة مالك بن انس كى كتاب الصلوة

رضی الله عنہم اجمعین فوجدته متبعاراً غلباً وکبرکات اهل الحديث طالباً وبعد ذلک طلب منی الاجازة لوصول
سنه دینت اولی الافاقه والافاقه فابردته بما جهناک وان کنت لست بذاک متمسکاً بقوله صلی الله علیه وآله وسلم
من تشبه بقوم فهو منهم اخرجه ابو داود عن ابن عمر والطبرانی فی الاوسط عن حذیفه رضی الله عنهم وقال العلقم
بجانبه علامته احسن فاجزته متشبهاً بهم متحیاً بکاتهم کما قبل **و** تشبهوا ان لم تکنوا تسلم ان التشبه بالکرام
فلاح بمشرواتی کلهما و مرویاتی علی کثر ما نقلها بسند الثابت فی ثبوتی هذا کما قرأتها علی شیخی وثقتی عین الانسان و
انسان العین مولانا الشيخ حسین بن حسن الخزرجی الیانی الانصاری الابیح فینته بحجاری شاملاً المستمع والقاری قد
اذنته فی روايته کل ذاک بشرطه المعبر وروایات مؤلفات شیخ شیخنا الابرار شاه ولی الله الحدیث الیلهی حمده
تعالی کما اجازنی به شیخی الاحیاء بطریق المعتمد عند اهل الاثر وملتکی منه سلمه الله تعالی وابقاه والی مدارج الحق رقاً
ان لا یتسانی من عوانته فی خلواته وجلواته وان لا یالو جهدا فی نشر علمه المستطهره وتعلیمه حیار واه الی حقون مع
شرح معانیه وضبط معانیه من کلامهم و تفهیمه فقد قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فیما رواه عنه عبد الله بن عمر رضی
عنه بلغه اعنی ولو آتیه اخرجه البخاری وقال فیض الله وریع مناشئاً فیبلغه کما سمعه فرب مبلغ اوعی له من مبلغ اخرجه
الترمذی وابن ماجه عن ابن مسعود والدری عن ابی الدرداء رضی الله عنهما و اوصیه انفسی بقوی الله فی السر والعلن
واتباع صریح الکتاب العزیز و صحیح السنه المطهره ومعروف ما عند اهل هذا الشأن من دون تعرج علی قول زید وعمر فانه
لا یتوررجی الشرعیه الحقه والملة الصداقة بالاسرار علی ذلک الامر والتوفیق من الله الهادی وعلیه فی کل الامور اعتماد
سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم و صلی الله تعالی وسلم علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اولی الفضل الجسیم
المجیز لمن ذکر العبد الخامل المتواری صدیق بن حسن بن علی الحسینی القنوجی البخاری وکان ذلک فی سنة الهجرة
سبله بجمو بال الحمیه المحمدیة اولاد و آخر اوظاهر اوطاناً بعده چون بتقدیر قادر قدیر جل ذکروه و هم نواله فرصت قوت
از دست بشد و ابتلا بمصالح عباد و فضل خصومات سکنة این دیار و بلاد دست بهم داد و شغل تدیس بحیز التواء
افتاد و حواله آن بتقدیر وظائف بردگیار شخاص رفت و گاد گای کما ندک فرصت حاصل میشد و غالب وقت در
تالیف و مطالعة کتب بسر کرده می آید و احب اعز و واعز احبه و دین صین خلافت این بنده اندک شرعاً و عقلاً
و عرفاً حقوق تعلیم و تربیت ایشان بر ذمه همست من واجب الادبست باین رگه و رسته الهجری چون عبودتانی
شیخی وثقتی حسین بن محمد بن محمد و افتاد عزیز بن نور الحسن باری الله فی علمه و عمره بر ایشان اولیات شیخ حمید
سنیل حسب ایامی من گنه انیة بجهت آنکه زمانه قیام ایشان قلیل بود و برای امان ایشان اجازت نامه تینا و
تبرکاً بعبادت ذیل بخط شریف ایشان فرارفته شد باین امید که او تعالی اولاد و اولاد از مرده اهل شر گرداند و عمل صالح
و علم نافع بجهت ایشان بعد بلوغ قدر این نعمت بشناسند و این طریق حمیده را که صفوه طریقی اهل علم دینست

در اولاد و اخلاف خود وراثت بجهد و جهد تمام بگذارد لعل ائمه و ائمه بنی هاشم بجاه النبی محمد صلی الله علیه و سلم
 ولفظ اجازت مذکور اینست بحج محمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن فضال الانبیاء و المرسلین و آل الطاهرین
 و صحبه الکریمین و بعد فانه قرع علی الولد الشریف الفهیم و الامام النجیم السید نور الحسن بن السید الاکرم و النواب المعتمد
 المحترم امیر الملک و الاجاه سید محمد بنی حسن خان بناد و ادام اندبسطه و فخر و ولته اولیات الشیخ العلامة الحلی ش
 سعید سنبل منی و لما الی آخر یا و طلب منی الاجازة و ان جعل لدی مشایخی اجازة فاقول انی قد اجزت الولد الابرار حسن
 الطیب الانوار اجازة عامه بجمع ما اجازنی به مشایخی الاعلام من التفسیر و حدیث جمایه و مذکور فی اساسات علم التصوف و صیبه
 بتقوی الله و الذاب فی طلب العلم و نشر و افادته و مساهماته و اجزته ان یروی عنی اولیات الشیخ سعید سنبل کما
 اجازنی بذلك شیخنا الشریف الحلی ش محمد بن ناصر الحارثی قرعه علیه من ذلما الی آخر یا و هو یرویها بالقراءة و الاجازة
 عن شیخه نزیر الدینیة المنورة الشیخ محمد عبد الباقی عن مولانا الشیخ سعید سنبل و قد اجزت الولد نور الحسن المذکور بجمع
 ما اجزت به والده النواب المعتمد جمایه بوسطی فی اجازته سنک الله بنا و به حسن السالک و بنینا ما یوجب المبالک فانه
 الموفق لما یتمناک و بیده ازمته الندی الی ذلک لانه علی ما یشار قد یر و یعباده لطیف خبیر و صلی الله علیه و سلم سیدنا محمد
 و آله و صحبه و سلم کتبه الفقیر الی رحمته رب الباری حسین بن نجس بن محمد الانصاری عفا الله عنهم منی بلفظ الشریف و چون
 خلف انصهرم سید علی حسن اطل الله عنده و علمه بنور خرد و سال قاری کتاب الله است و کتابی و کرام علم خوانده اند
 او استدر کتب علم حدیث از جناب ایشان جعل نشد لیکن اگر خواسته حدیث و حیات من فاما سکن و ایشان
 چنانکه دل میخواهد و از خدا خواسته نام می بینم پیش خود و جمله کتب حدیث و تفاسیر را بدرر ایشان می بینم و وصیت
 باشاعت و تعلیم و تدبیرش میکنم بحال اتباع السلف اجازت جمله مؤلفات خود و مویات خویش چنانکه درین
 ثبت من مرقوم است عامه تا به ایشان ادام تا سنده باشد و مسئله اجازت یکی از مسائل مشهوره است و دو جزو آن
 با جازت مطلقه جماعتی از اهل حدیث و فقه و اصول اختلاف کرده اند و لیکن آنچه بران عمل مستقر شده و جمایه اهل
 علم بان قائل گردیده اند قول با جازت و صحت روایت بدان و وجوب عمل بمرودی آنهاست اگر چه اهل نظر هر نعم
 عدم و جوبش میکنند این الصلاح گفته این نعم باطل است زیرا که در اجازت قادی در افعال منقول بها و ثقت
 بدان نیست و حینئذ فاقول انی اجزت الولد السید السید نور الحسن و سعید علی حسن بارک الله لهما و علیهما و فیما جمایه
 عباده الصالحین العالمین اجازة شاملة کما فی کل ما تجوز روایت و تنفع درایت من منقول و محقول و مرقوم و اصول
 سیما علوم التفسیر و التاویل و الاشارة و سایر النسخ و المراجع و المعاجم و ما فی مسنی و ذلک من کتب الاحکام المستنبطه
 من علم الهیة المطبوعة علی اختلاف اضافاته و التوابع و اجناسه کل ذلک بشرط المعتمد عن اهل الحدیث و الاثر
 اجزت لک و عینی روایت کوه بما سمعت من اشیاخی و اقاربی من بعد ان محتطی بشرط الجواز لهما

مزید شرف ایشان و سبب آنکه اینها حزب سدان نزد خدای عز و جل ازین دین بکنان اسلام و قلوب اینها
 و صدمه تزلزل اقامه اینها نزد تزلزل اقامه غیر ایل یمن و اصحاب خبار و ارباب تفسیر نقل کرده اند که از
 قبیل از قبایل عرب مرتد شدند از اسلام لیکن اهل یمن همچنان بر اسلام ثابت مانده و متکب بشمار او کرده
 بقنان از خارج از اسلام پرده افتد منقبت و دوم قوله عز و جل بجهنم است و بعد این که است و تشریف از جانب
 خدا عز و جل خود هیچ شیئی باقی نیست زیرا که هر که را خدا تعالی دوست گرفت وی معادتی و شرفی رسد که هیچ
 و شرف مائل و مقارب او نمی تواند شد و فائز بن فوزی گوشت که هیچ فوز معادل او نیست و کرم که استی گردید که هیچ
 که است با وی مساوی نمی شود و کین که اعظم مطلوب عباد منصرف از نوب است و خواص عباد طالب عناهی است
 باشند و حاصل صفاتناضی از مواخذه و تجاوز از تفریط است و نیست مستلزم محبت چه محبت امری و ادا است
 و هر که را این محبت دست بهم داد او را منصرف و درضا نقد وقت است با مزین خصوصیت که عبارت از محبت باشد
 زیرا که محبت منشاء اگر ارام محبوب بهر مطلوب و مصدر حصول مراد از هر مرغوب است و لعل المثل الاعلی و آرزو جان
 صبیح معلوم است که محبت تقرب محبوب بهر مرغوب فیه وی میجوید هر چه باشد و این رتبه مستلزم عدم مواخذه و
 دخول جنت است کما قال تعالی رَدَّ عَنِ الْيَهُودِ حَيْثُ قَالُوا اخِشْنَا اِنَّا نَعْلَمُ اللهَ وَاجِبَاءَهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ
 بَلْ أَنْتُمْ كَافِرُونَ و این مفید است که او تعالی محبت خود را منقبذ نمیکند بلکه انواع کرامات و انعامات و فضائل را احسان
 عطیات نوازش میفرماید چنانکه مستفاد معانی لفظ محبت و حب حبیب و محبوب است منقبت سوم لفظ و
 میجوید است و این که استی جلیل و منقبتی جمیلیه است چه محبت بودن عبد حقیر برای رب جلیل غایت قصوی ایمان
 و نهایت قوت عرای اسلام است که فوز بنعیم دائم و نجات از عذاب الیم و بسته باسراست و از اعظم محبت است
 و لعل صحتش اتباع رسول خدا صلی الله علیه و آله و افعال و اقتدای ابوی صلعم و ایتدای شریف نبوی است قال تعالی
 قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ و از اینجا ثابت شد که محبت خدا را اتباع رسول شرط است
 و چون شرط فوت شود شرط هم فوت گردد و غیر متبع محبت خدا نبود و اگر دعوی آن کند ادعا باطل کرده باشد
 و هر که متبع رسول خدا صلی الله علیه و آله است و محبت خدا است و فائز بن محبت الهی و باین محبت از نوب انحراف و رجوع او میان
 مؤمنین مرتفع گردد و منقبت چهارم قوله تعالی است اخذ الله علی المؤمنین زیرا که دولت از برای اهل ایمان
 اشرف خصال مؤمنین و اعظم مناقب مسلمین است و آن عبارت از تواضع است و تواضع را او تعالی میج کرده
 و صاحبها و را بر رفع درجات نوازش فرموده و درین امر از عمر و بسیاری از خصال شرک منجمه شدن یکی که
 و عجب است ربانی حاصل میشود منقبت پنجم قوله عز و جل است اعز الله علی الکافرین و این عزت اثر
 صلابت در دین و تشدد در قیام با اسلام و کراهت از اعدا و دین و عظمت بر خارجین از دین است منقبت ششم

قوله سبحانه وتعالى است يجاهدون في سبيل الله وجهاد وراه خدا را پس واجبات شرعی و اساسی که
 دینیست و قیام عماد دین و ارتقاء شان شرع مبین و توسیع دائره اسلام و تقاضای جانب کفر و بدعتی که
 شرک منوط بذیل اوست و این جهاد گاهی بسبب و سنان باشد و گاهی بزبان و بیان و اهل یمن قد یا و حتی
 درین هر دو قسم جهاد پیش قدم طوائف مردم اند و چه اهل نجد و اصحاب عسیرنگین یعنی اندو جهاد ایشان باعداء
 اسلام و سبب دعای ظلم و مشرکان کثام معلوم بلکه خواص و عوام است و اهل منعار و نولج و اوشل ابوعلی و غیره
 و صدید و بیت الفقیه و امثال آن جمله از سرزمین یمن اند و تقاضای ایشان در رد بدعات تقلید و شرک اموات
 و تقلب در اتباع سنت و ترک اتفاقیه یسوی آراء و رجال شا بدعدل بر جهاد لسان و بیان است و مثل آن زمره
 دیگر اقطار معلوم نیست منصفیت هفتم قوله سبحانه وتعالى است ولا یخافون — لوصه لاکثر و این شان اخلاص
 و قیام برای عز و جل و عدم مبالاة بمخالف حق و مبائن دین است و نکره و ریخا در سیاق نفی است پیش از این
 باشد که از هر کدام لایم صادر گردد و جلیل باشد یا حقیر قریب باشد یا بعید و مادل هذه المنصبه علی قیام هم فی کل امر
 بحر و فون عن منکر القیام الذی لا تظلم و له اجمال و لا تروعه الا هو ال و چون و تعالی تنبیه ایشان برین عطیه
 عظیمه و احسان جلیل کرد و فرمود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علی و درین کریمه تلخیص است
 بانکه او تعالی برای اهل یمن از فضل و مهربانی خود چیزی فراهم ساخته که بدان بفضل بر غیر ایشان نکرده گو یا این
 جواب است برای کسی که قسمه احوال انجمن مناقب برای خود بکن یا در آن مناقسه یا بر آن تجاسد فرماید و جمعی
 از مفسرین در مناقب اهل یمن آیات قرآنی ذکر کرده اند و بعضی از آن آیات در فضل مکه و مدینه است و هر سه
 تعالی شوکانی گفته و هامن الیمن و بعضی از آن در فضل بیت المقدس و حرم شریف است شوکانی گفته و هامن الیمن
 و از انجمله قوله تعالی است و تزود و افان خیر الزاد التقوی و درین کریمه روح اهل یمن بقوت یقین است
 و از انجمله قوله تعالی است و اذن فی الناس بالحق و در حدیث آمده ان اول من اجاب اهل الیمن و از انجمله قوله تعالی
 اولو یروا اننا نسوق للماء الی الارض البحر و این ارض درین است و منها قوله تعالی بل قد طیبته و در باب غفور
 و این بلید درین بود و منها اذا جاء نصر الله و الفتح و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا گفته اند
 مراد بناس درین سوره مبارکه مردم یمن اند و آما سنت و آمده در فضل ایشان پس در حدیث ابی هریره است
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اهل الیمن ارق افئده و الین قلوبا بالایمان بیان و احکمه یانیه اخرجه الشیخان و غیره
 لفظ البخاری اتکم اهل الیمن هم ارق افئده و اضعف قلوبا و فی لفظ المسلم جار اهل الیمن هم ارق افئده و اضعف قلوبا
 الفقه بیان و احکمه یانیه و این شهادت است از اعدل شهود حضرت احمد محمود و صلوات بر شرف و فضل نقه و حکایت ایشان
 و این ادل دلیل است بر هدایت اهل یمن و ازینجا است که اهل یمن در علوم حدیث و فقه و اخلاص علی و دینت فوق

اهل عالم بودند و اندک اختلافی که موافقات سادات سنت معتاد و مشایخ حدیث انجاشیل این وزیر و سید امیر
 و قاضی شوکانی و علما قبایل هدیه و شیخ و تلامذه و اولاد ایشان تحت نیز و برین عویست و سرزمین برین همیشه
 محدث نیز عهده نگیز بودند و آله تالی الان و غالب علمای آن قطر در هر عصر مثل بر اجتهاد خود داشته اند و الله متعالی
 بر حجت حق ایشان و دستگاه ایشان و علوم نقلیه خصوصاً و فنون عقلیه عموماً تا انجاست که طایفه خیال تا نشتر و قصر
 ادراک او نمی تواند برید لایسما همارتی که در خصوص علم کتاب و سنت از تفسیر و حدیث و فقه و اصولش روزی نگار
 ایشان شده ایمه دیگر اقطار و علما را معمار در برابرش اطفال و بستان می نمایند و موافقات شان در مقابل
 منکفات ایشان همچو سها در پیش خورشید بیش نیست خداوند فضل الله و متی من لیثاء و تجاری و سلم و غیره
 از حدیث این موجود روایت کرده اند ان النبی صلی الله علیه و آله و اشار بیده الی الهمین و نجد و عسیر سله و سرزمین
 یمین است پس درین مناقب شریک باشد و آنچه اهل بدعت در حیطه اهل نجد و طریقه یا توره ایشان است بدلال باجاء
 وارده در ظهور فتن از جانب شرق و غیره کرده اند کجانی نیست بلکه خارج از محل نزاع است و آیین الفاظ مابته
 و صحیحین و غیره را مثل بر مناقب عظیمه و فضائل که بر اهل یمین است اول آنکه جناب سالت صلعم برای ایشان قیمت
 افتده و لنین قلوب اثبات فرموده و این مناقب عظیمه است زیرا که این وصف شان اهل ایمان است و لکن آنحضرت
 صلعم فرمود و غناظ قلوب را در فدا این نزد اصول از ناب ایل نشان داد و انجا که طلوع قرن شیطان است در رنج
 و مضرت کذا فی الصحیحین فی لفظ لهما انه قال بعد قوله الایمان بیان و احکمه یا نیت و اس الکفر قبل المشرق بر وقت نواد
 و لنین قلب دو وصف ملازم ایمان قوی و دین سوسی است دوم قوله صلعم الایمان بیان و این لفظ شعر بقصر ایمان
 بر اهل یمین است بروچی که بتجاد ز بسوی غیر ایشان نمی شود و لیکن چون ایمان در غیر ایشان از قبایل عرب و کان
 عجم و جمیع ارض یافته می شود پس این صرح محمول باشد بر بالغه در اثبات ایمان اهل یمین و بر آنکه ایمان ایشان خرد
 کامل از افراد ایمان است که غیر ایشان ملو را مسادی نمی شود و این حضری است که اهل بیان نامش ادعای نهاده
 و شک نیست که مراتب ایمان متفاوت است ایمان بعضی اشخاص همچو خیال و رواسی است که هیچ شی متحرک نمیکرد و
 هیچ شبهه تزلزل نمی پذیرد اگر چه رسد بجاییکه رسد و ایمان بعضی کسان کمتر ازین پایه می باشد و باز عاج مرغ یا باغوا
 سقله یا باغوا به متوج متذبذب و متضعف میگردد و وین و وین در کاشش آمد و شد میکند و از صحیح صریح قاضی
 با آنکه ایمان زیادت و نقصان می پذیرد و کم و بیش میگردد و فیه هذه النقطه التي تتفاضل اذهان عن قصد
 کتبهها و بلوغ غایتها و بالجملة فالایمان هو راس کل من یدین بهذا الدین فاذا فاق اهل الهمین فی غیرهم فقه فطره
 باخیر جمع و نالوا الغایة التي ليس وراءها غاية و النقطه التي تتفاضل عندنا کل منسبة سوم قوله صلعم و احکمه یا نیت و دین
 کلمه را شده اثبات حکمت است برای مردمین چون بر طریق مبالغه و دلالت است بر آنکه ایشان را از حکمت

نمیدیست که هیچ خطا و غصب بر آن نه انی بمناوی نیست و حکمت عبارتست از علم به ادب و شیوه و معنی هر چه
 متعلق باوست از علوم عقلیه و نقلیه پس گوید که آنحضرت صلیم برای ایشان اثبات علم بر وجهی فرموده که در آن
 غیر از اجمال حقوق نیست و هر که را او تعالی ایان بر وجه کمال و علم بر وجهی اتم جمع فرما بگردانده باشد از وی چه
 میتوان گفت که وی ظاهراً سعادت عاجله و آجل و نائل خیر سابق و لاحق بر ایش و وجه اکل طریق است چهارم
 قوله صلیم و الفقه یان و درین حرف مبارک اثبات فقاہت اہل یمن بر وجه اتم و اعم است و دلیل است بر آنکه مردم
 انجا ظاهراً فرد کمال فقه کتاب عزیز و سنت مطہر و کسب خیر و وجود ازین بر وجهی نیستند و یمن است فقه درین
 و فقیہ کسی است که با علم خود فقه علم و قوت او را که حسن تصرف در شریعات و عقلیات منضم نموده و در طوائف اہل علم
 خود کمال بر آورده و بخلاف مناقب ایشان کی آنست که رسول خدا صلیم برای ایشان دعا فرموده و گفته اللهم قبل تقبولہم
 کما اخرجہ الترمذی من حدیث انس و فی لفظ امام مسلم قال ہم منی و الی کما اخرجہ الطبرانی من حدیث عبد بن عمر قال
 صلیم انی اجد نفس الرحمن من قبل المین کما اخرجہ الامام احمد من حدیث ابی ہریرۃ و چنانکہ آنحضرت صلیم این نفس تقدس
 الہی را از طرف سرزمین یمن دریافتہ همچنان بعضی معتمد و عز با اہل بیت او نیز شاکد این م مبارک را از طرف
 یمن و خاطر مطمئن خود بہر ترازان سرزمین جنت آئین می یابند و این را کما از انسوی شمر بوسی می شنند و ولد احمد
 ای نفس خرم با و صبا و از بریار آورده مر جبا و احمد صد تعالی کہ چنانکہ نسبت این دو را قنادہ بدان سرزمین
 جنت ترمین بوجہ حدید و سہاب صحیحہ سدیدہ مستقیم و قویم است و دل محبت علما را آن دیار چنانکہ باید و نشاید شوق
 همچنان خاطر از داریات فضلا و ہند و دیگر بلاد عجم بر اصل دور و از گفت و شنود این مرز بوم و مطالعہ مؤلفات
 علما این قوم ورد و قبول ابنا جنس خیل نفوذ و قد ذکر جماعہ من اہل العلم احادیث فی فضل الیمین و اہل یمنی عنہما
 ما ثبت فی الصحیحین بما قد منطلق تصر علی ہذا المقدار فقیہ کفایت و متقن و بلغان کان فی الدار و یا فی فضل حسیب
 و در نوکر قوامد شتی فاکند و علم حدیث و ما یحصل بہا ببال کفانی در کتاب رشا و القاصد و در ذکر انواع علوم
 نوشته علم حدیث انخاص بالروایۃ علم شکیل علی نقل اقوال النبی صلیم و افعال و روایات و منہا و تحریہ الفاظها و علم
 احادیث انخاص بالدرایۃ علم تعرف منہ حقیقۃ الروایۃ و شروطها و انواعها و احکامها و حال الروایۃ و شروطها و
 انواعها و احکامها و حال احوال و شروط علم و اصناف المرویات و ما یعلق بہا انتہی پس حقیقت روایت چنانکہ
 سیوطی در تدریب گفتہ نقل سنت و نحو آن و ہندادش بسوی معزی الیہ تجزیہ یا اخبار یا جزآن است و شہر و شہر
 تحمل راوی برای مروی بنوعی از انواع تحمل از سماع یا عرض یا اجازہ و مانند اوست و انواع عشق اتصال و انقطاع
 و نحو ہاست و احکامش قبول و رد و است و حال روایت حدیث و جرح است و شروط ایشان در تحمل و در ادراست
 و اصناف مرویات معنیات از مسانیہ و معاجم و اجزاء و جزآن احادیث و آثار و غیر ہاست و متعلق بہا

معرفت اصطلاح اهل اوست شیخ عبدالدین بن جماعه شرح گفته علم الحدیث علم تقواین بعرف بها احوال السند
والمتن و موضوع السند و متن و غایه معرفه الصحیح من غیره و حافظ ابو الفضل بن حجر شرح فرموده اولی التعلیل
ان یقال معرفه القواعد المعرفه بحال الراوی و المروی و گفته اگر خواهی لهذا معرفت را حذف کنی و بگوئی القواعد
الخ و کرمانی در شرح بخاری افاده نموده ان علم الحدیث موضوع ذات رسول الله صلعم من حیث انه رسول الله
و حده هو علم تعرف باقوال رسول الله صلعم و افعاله و احواله و غایه هوالغرض بسعاده الدارین و این حدیث آنکه
شامل علم استنباط است غیر محترست و ایندانش علامه محی الدین کافعی لم یزل ازین حرف که موضوع علم حدیث
ذات رسول خداست مسلم تعجب میکرد و میگفت که این موضوع طب است نه موضوع حدیث و اما سانس بدین
بن جماعه و طیبی گفته اند هوالاخبار عن طریق المتن این جماعه فرموده و اخذناه اما من السند و هوالارتفع و علان
سخر انجل لان السند یرفعه الی قائله و من قولهم فلان سندی منتهی فسمی الاخبار عن طریق المتن شد الا اعتمادا و اعتمادا
فی صحه الحدیث علیه و اما الاسناد و مرفوع الحدیث الی قائله طیبی گفته و هما متقاربان فی المعنی و اعتمادا و اعتمادا فی
صحه الحدیث و ضعفه علیهما و این جماعه گفته المیثون سیتعلمون السند و الاسناد شئ واحد و اما سند پس در این
اعتبار است یکی حدیث دوم کتابیکه دران مسند است صحابه و مرویات شان فراهم باشد و این اسم مفصول است
سوم آنکه مسند گویند و مراد بدان اسناد دارند و این مصدر است همچو مسند الشهاب و مسند الفزدوس ای
اسانید خادیشان و اما بن پس طیبی گفته هوالفاظ الحدیث التي تقوم بها المعانی و این جماعه گفته هومانتهی الیه
غایه السند من الکلام و اخذناه اما من الماتنه و هوالمباذاه فی الغایه لان المتن غایه السند و من متنت الکلمات و ثبوت
جلده بقیته و استخراجها من السند استخراج المتن بسنده و من المتن و هوالاصلی و ارتفع من الارض لان السند یعبر
بالسند و یرفعه الی قائله و من تمیق القوس ای شد بها بالعصب لان السند یعوی الحدیث بسنده و اما حدیث پس بشل
فد قدیم است و استعمالش در قلیل و کثیر خبر میرود و زیرا که حدیث می شود شدنا فشدنا و حافظ ابن حجر در شرح بخاری
گفته المراد بالحدیث فی عرف الشرع ما یضاف الی النبی صلعم و کانه اریده بمقابله القرآن لانه قدیم و طیبی گفته حدیث
اعم است از آنکه قول نبی صلعم باشد یا صحابی یا تابعی و فعل و تقریر ایشان لیکن ارجح درین باب قصر لفظ حدیث بر مقول
و مفعول و تقریر روی صلعم است لا غیر و حافظ ابن حجر در شرح نموده گفته خبر نزد علماء و من مراد من حدیث است اطلاق
هر دو بر مرفوع و موقوف و مقطوع آید و گفته اند که حدیث آنست که از آنحضرت صلعم آمده و خبر آنکه از غیر وی علیه السلام
آمده و لهذا شتمثل بسنت را حدیث و مشتقل بتواریخ و نحو آن را اخباری گویند و گفته اند که میان هر دو عموم و خصوص
مطلق است پس هر حدیث خبر است و بالعکس گفته اند که اطلاق حدیث بر غیر مرفوع نیاید الا بشرط تصحیح گوئیم
ضابطه و بیجا نیز همین است که قصر لفظ خبر بر مرفوع نایند و نوی در تقریب گفته ان الحدیث من لیسون المرفوع و الموقوف

بالاشترادان ففتحها خراسان ليعرفوا الوقوف بالاشتراد والرفع باختياره ويقال آثرته الحديث بمعنى رويته ليس الحديث
 اشتراده النسبة للاشتراد حتى كونه قومي ودين تمامه من باب فتحها خراسان ست فاذن در حد حافظه محدث و مسند
 او كذا درجات ثمانية مسند بكمسوفون ست وان كسبي ست كذا روایت حدیث با سنا و خود میكنند خواه نزدش علم بدان حد
 باشد یا خبر و روایت بود و اما حدیث پس وی انفع از مسند ست رافعی و غیره گفته اند اذا اوصى العلماء لم يخل
 الذين يسمون حديث ولا علم بطرقه ولا باسما الروايات والمتون لان السماع الجيد ليس بعلم يحتاج بن يونس في شرح
 تبخير نوشته اذ اوصى الحديث تناول من علم طرق اثبات الحديث وعذلة رجاله لان من اقتصر على السماع فقط ليس
 وكذا قال السبكي في شرح المنهاج وقاضى عبد الوهاب از عيسى ابان از كاك اورده كه گفت لا يوفق العلم عن رتبة و يوفق
 عن سواهم لا يوفق عن مبتدع يدعوى الى بدعته ولا عن متفقيه يعلى بالنسبة ولا عن كاذب في احاديث الناس ان كان
 يعنى في احاديث النبى صلى الله عليه وآله لا يعرف هذا الشأن تسليوطي گفته مراده اذالم يكن ممن يعرف الرجال من الروايات
 ولا يعرف بل زيدا في الحديث شئ او نقص و ذكر كشي گفته اما الفتحة فاسم الحديث عنه هم لا يطلق الا على من حفظ متن
 الحديث و علم عدالة رجاله و جرحه و دون المقتصر على السماع و ابو نصر حسين شيرازي گفته العالم الذي يعرف المتن و لا يناد
 جميعا و الفقيه الذي يعرف المتن و لا يعرف الاسناد و حافظ الذي يعرف الاسناد و لا يعرف المتن و الراوى الذي
 لا يعرف المتن و لا يعرف الاسناد و كويم و دين حدود و انظار نظاير هه ست كه بر عارف ما هر غير مخفى ست و حافظ ابو شامه
 گفته علوم الحديث الان ثلثه اشرفها حفظ متونه و معرفه غريبها و فتحها و الثانی حفظ اسانیده و معرفه رجالها و تمييز
 صحيحها من سقيمها و هذا كان مما وقد كفيته المشتغل بالعلم ما عنت فيه و الف في من الكتب فافانده الى تحصيل ما هو حاصل
 و الثالث جمعه و كتابته و سماعه و تقريره و طلب العلوفيه و الرحلة الى البلدان و المشتغل بهذا يشتغل عايرها الاجم العلوم
 النافعه فضلا عن العمل به الذي هو المطاوع الاصل الا انه لا بأس به لابل البطالة لما فيه من بقا سلسله الاسناد المتصلة
 باشراف البشر صلواتهم قال و مما يربط في ذلك ان فيه تشارك الكبير و الصغير و الفاعل و الجاهل و العالم و قد قال الراغب في حديث
 سيد اول الفقهاء خير من حديث تيد اول الشيوخ شيخ الاسلام گفته در بعض كلام ابو شامه نظر ست بعده ابداء اين نظر كرده
 و گفته فافانح ان كلامنا من حفظ متونه و اسانیده في علم الحديث مهم و الاشك ان من جمعها حاز القدر للعلماء مع قصور
 فيه ان اخل بالثالث و من اخل بها فلا حظ له في اسم الحفاظ و من اخل بالثاني كان بعيدا من فهم الحديث
 عرفا و من اخل بالثاني و اخل بالاول لم يبعد عنه اسم الحديث و لكن فيه نقص بالنسبة الى الاول و بقي الكلام في الثلث
 و الاشك ان من جمع ذلك مع الاولين كان او قريبا و احفظهما و من اقتصر عليه كان احسن خطا و ابعث خطا من جمع
 الثلاثة كان فقيها محدثا كما لا بد و من انفرد باثنين منها كان و دونه الا ان من اقتصر على الثاني و الثالث فهو محدث ضارب
 لا حظ له في اسم الفقيه كما ان من انفرد باسم الاول فلا حظ له في اسم الحديث و من انفرد بالاول و الثاني فهو ليس بمحدث

شيوخه الى شيوخ شيوخه وافي فوق ولا شك ان جماعة من اصحابنا المتقدمين كان شيوخهم التابعين واتباع التابعين
 وشيوخ شيوخهم الصحابة والتابعين فكان الامر في ذلك الزمان سهلاً باعتبار تلاحق الزمان فان الكثرة يكونون بها
 يعرف شيوخه وشيوخ شيوخه او طبقة اخرى فهو سهل لمن جعل فيه ذلك دون غيره من حفظ المتن والسنانة ومعرفة
 الوزن علوم الحديث كلها ومعرفته الصحيح والسقيم المعمول به من غيره واختلاف العلماء واستنباط الاحكام فهو ممكن
 بخلاف ما ذكر من جمع ما ذكر فانه يحتاج الى فراغ وطول عمر وانتفا للموانع وقد روى عن الزهري انه قال لا يولي في حفظ
 الا في كل ربعين سنة فان صح كان المرد رتبة الكمال في حفظه والاتقان وان وجد في زمانه من يوصف بالخطا
 كم من حافظ وغيره اخفاه سنة انتهى والفاظ مردم در معني حفظ چند گونه است ابن مهدي گفته اخفاه الاتقان ابو زرعه
 فرموده الاتقان اكبر من حفظ اسرو وغيره روى گفته اخفاه المعرفة وعبد الرحمن بن خلف نفس گفته ابو علي صلح بن حماد
 گفته علي بن مهدي حافظ بود و گفته نعم ويعرف واهم روى در قد حفظ حافظ پس احمد بن حنبل گفته استقيت السنين
 سبعاً الف وخمسين الف حديث و ابو زرعه رازي فرموده كان احمد بن حنبل يحفظ الف الف حديث كفتنه ثمانية
 اذ كان معلوم شد كه چندين احاديث يا و ميسر و گفته او را كه كره امه والباب رابروى اخذ نموده و اوم و يحيى
 بن معين گفته كفتنه كتب يدي الف الف حديث و تجارى فرموده اخفاه الف الف حديث صحيح و ما في الف حديث
 غير صحيح مسلم گفته صنف هذا السنن الصحيح من ثلثماية الف حديث مسموعة و ابو داود گفته كفتنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الف حديث انتخب منها ما ضمنه كتاب السنن وحكمه في ذلك آورده كان الواحد من اصحابنا يحفظ خمسمائة الف حديث
 سمعت ابا جعفر الرازي يقول سمعت ابا عبد الله بن ابراهيم بن ابي بصير يقول سمعت ابا بصير يقول سمعت ابا بصير يقول سمعت
 بن اهل العراق سمعت احمد بن حنبل يقول سمعت من احاديث سبعاً الف وكسر و هذا القتي يعني با زرعه قد حفظ ثمانية
 الف قال البيهقي اراد اصح من الاحاديث واقاويل الصحابة والتابعين قال غير و سئل ابو زرعه عن رجل حلف بالطلاق
 ان با زرعه يحفظ ما في الف حديث هل حث قال لا ثم قال حفظ ما في الف حديث كما يحفظ الانسان سورة قل هو الله
 احد وفي المذكرة ثلثماية الف حديث وقال ابو بكر محمد بن عمر الرازي حافظ كان ابو زرعه يحفظ سبعاً الف حديث
 وكان يحفظ ما في اربعين الف في التفسير والقرات قال الحاكم سمعت ابا بكر بن ابي دارم الحافظ بالكونة يقول سمعت
 ابا العباس احمد بن محمد بن سعيد يقول اخفاه لاهل البيت ثلثماية الف حديث قال سمعت ابا بكر يقول كفتنه باصباحي عن
 مطين ناية الف حديث قال سمعت ابا بكر المزكي يقول سمعت ابن خزيمة يقول سمعت علي بن خنيسم يقول كان سحقي
 بن راهويه يلى سبعاً الف حديث حفظاً وسنداً بن عدي عن ابن شبرمة عن الشعبي قال ما كفتنه سودا في مضياً
 الى يوسى هذا ولا حاشي رجل يحيى حفظه فحذت بهذا الحديث سحقي بن راهويه يقال تعجب من هذا قلت نعم
 قال ما كفتنه لاسمع شيئاً الا حفظه وكان في انظر الى سبعين الف حديث او قال اكثر من سبعين الف حديث في كفتني

وسند عن أبي داود الحفص قال سمعت أبا حمزة بن ربه يقول كان في النظر إلى مائة ألف حديث في كشي وثلثين ألفا
 أسروها وسند خطيب عن محمد بن يحيى بن خالد قال سمعت أبا حمزة بن ربه يقول يعرف مكان مائة ألف حديث كان في
 انظر إليها واحفظ سبعين ألف حديث عن ظهر قلب واحد لرجلة آلاف حديث من دوة وقال عبد الله بن أحمد بن حنبل
 قال لي لداود بن عمرو الضبي وأنا سمع كان يحكي عن عيسى بن عياش هذه الاحاديث يحفظها قال نعم ما ريت من كتاب
 قط قال له لقد كان حافظا كم كان يحفظ قال شيئا كثيرا قال اكان يحفظ عشرة آلاف قال عشرة آلاف وعشرة آلاف
 وعشرة آلاف فقال لي هذا كان شل وكس وقال يزيد بن هارون احفظ خمسة وعشرين ألف حديث باسناد ولا فخر
 احفظ لثلاثين ألف حديث وقال يعقوب الدوري كان عند هشيم بن عمار عشرة آلاف حديث وقال لاجير بن
 عبيد الله بن حماد العنبري يحفظ عشرة آلاف حديث فأنشأ شيخ الاسلام حافظا بن حجر رحمه الله تعالى كفته اول من
 صنف في الاصطلاح القاضي ابو جعفر الرازي فعل كتاب الحديث الفاصل لكنه لم يذهب ولم يترك وتلاه ابو نعيم
 الاصبهاني فعل على كتابه تخرجا وبقي فيه اشياء للشعوب ثم جاء بعدهم الخطيب البغدادي فعل في قوانين الرواية
 كتابا سماه الكفاية وفي آدابها كتابا سماه الجوامع لاداب الشيخ والسامع وقل فن من فنون الحديث الا وقد صنف فيه
 كتابا مفردا كان كما قال حافظ بن نقطة كل من انصف علم ان الحديث بعد عميال على كتبه ثم جمع من تخرجه لثلاثين
 عياض كتابا بالملء وابو حفص الليثي جزء بالاسبع الحديث جهل او غير ذلك الى ان جاء حافظ الامام تقي الدين ابو عمرو
 عثمان بن الصلاح لشره وزي تنزيل ومشق فجمع لما ولي تدريس الحديث بالمدرسة الاشرفية كتابا المشهور فذهب فيه في رواية
 شيئا فشيئا واعتنى بتصانيف الخطيب المفرقة فجمع ثلثات مقاصدها ونظم اليها من غير ما ينبغي فواتها فاجتمع في
 كتابه ما تفرق في غيره فامدحها لكف الناس عليه فلا يحصى كم ناطم له وختصره مستدرك عليه مقتصر ومعارض له ومنقصر
 قال الا انه لم يحصل ترتيبه على الوضع المناسب بان يذكر ما يتعلق بالمتن وحده وما يتعلق بالسند وحده وما يتعلق
 فيه معاد ما يختص بكيفية التحمل والاداء وحده وما يختص بصفات الروايات وحده لانه جمع متفرقات هذا الفن من كتب الرواية
 في هذا الحجم اللطيف وراى ان تفصيله واقفاه الى طالبه اهم من تأخير ذلك الى ان يحصل العناية بحسن ترتيبه وقد تبعه
 على هذا الترتيب جماعة منهم المصنف وابن كثير والعراقي والبلقيني وغيره جماعة كان من جملة والتبريزي والعلوي الزكري
 فأنشأه اعلم ان انواع علوم الحديث كثيرة لا تعد قال البخاري في كتاب العجالة علم الحديث مثل على انواع كثيرة
 تبلغ مائة كل نوع من علم مستقل لو اتفق الطالب فيه عمره لما ادركه نهاية وقد ذكر ابن الصلاح في كتابه ما وسعه
 النوع في خمسة وستين نوعا وقال وليس ذلك بأمر المكن في ذلك فانه قابل للتفويض الى المالكين اذ لا يتصل بحال
 روايات الحديث وصفاتهم والاحوال متون الحديث وصفاتها وامر حاله منها ولا منفعة الا وهي بعد وان لفرد بالذ
 والها فاذن هي نوع على حيا لا انتهى قال شيخ الاسلام رحمه الله قد اقبل بالانواع مستحله عند اهل الحديث منها القوي والضعيف

والمعروف بالمعروف والمجهود والتأثير والصالح ومنها في صفات الروايات شيئا كثيرا لكن اتفق اسم شيخه الراوي عنه
 ولكن اتفق اسمه وسميته وشيخه او اسمه وسميه وجده او اتفق اسمه كنيته وغير ذلك واستدرك البلقيني في بيان
 الاصطلاح خمسة انواع اخر غير ما ذكر وقد ذكر ابن الصلاح ايضا احكام النوع في ضمن نوع من اسكان افرادها بالذكر
 كذكره في نوع المحتفل بالحكم المعلق والمعتن وبما نوعان استقلال افرادها بن جماعة وذكر الغريب والعزير والاشهر
 والمتواتر في نوع واحد وهي رابعة ووقع لكس ذلك وهو نقد النوع وهي متحدة انتهى ما في التدريب شرح الترتيب
 كويمه اصن كتب دبرين علم بعد كتاب ابن الصلاح وطولت تدريج الراوي وتوضيح الاحكام است ودرجته ان يشبهه
 وتشيخه الانظار اكره رسائل واستقر ربيار دبرين فمن تاليف ياقته اندجنا كذا وكذا بعض ازان ودرج الوصول كدويم
 فانه شيخ شمس الدين محمد بن يوسف كرماني ذكره كوكب ودرجته شرح صحيح بخاري نوشته لاجابة الى تعديل جلاله الذي
 بينه وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم ثبت عد التتم لثبته واما الذين بينا وبين الجار في خلا حجة الى معرفة ذواتهم فضلا عن
 عد التتم لان صحيح بالنسبة اليها متواتر لاجابة الى الاسناد واليه ولكن الاسناد من فصائل من يدر الامت فينبغي الى الملاحظة
 عليه اقامة بالسنة وخلفا للشرع انتهى كلامه شرح وهو لا نا شيخ عبد الرحمن بن سليمان بن يحيى مقبول الا بدل كتاب
 النفس الباقى والروح الرياني نوشته واما اعتبر المتأخرون من اهل الحديث قرب الاسناد وقله الرسا لاطلا لا قرب
 الى النبي صلى الله عليه وسلم وبالا جازة العامة وباحضنا المسند لدى الشيخ وان لم يبلغ سن العمل وبالا جازة للعمل لمن سيوجه كل
 ذلك للاختلاف للتقريب من اجابات النبوي وما ذكر عن اجازة الا جازة لفلان ومن سيولد بها هو الذي عليه التحقيق في
 علماء الدين المخطاطي وعنديه اخطا في العراقي وولم يدره اخطا ابن حجر العسقلاني فانهم صرحوا باجازة ذلك وانه يجوز ان
 يتلك الا جازة تحكما واداء واخذ انتهى كلامه شرح وسند اخطا شمس الدين بن ناصر الدمشقي حيث يقول **س** اذا
 اجبت شخص صحيح العوالي من الراوي حقيق ما قول - نزول عن ثقافتهم علوه صلوه عن صغافه نزول
 ولما حفظ السلفي **س** ليس حسن الحديث قريب جلال عند ارباب علم النقاد بل علوه الحديث عند
 اولي الحفظ ولا تفتان صحة الاسناد - فاذا ما تجتمع في حديث فاختتمه فذلك اقصى دراهم
 اللام بفقتك وكره ان تحقق لنا كمال الاتصال والقرب من اصل الحديث والاسلم وان تحسنا يوم ان تياست مع
 اصحاب حديثه الذين عظموا مقالته فادوا كما سمعوا وبه الايات لا اتم احمد **س** من طلب العلم والحد
 فلا يصح من خمسة يقاسمها - داهم للعلوه صحيحها - وعند نشر الحديث يفهمها يصحح الحديث
 في دافرها وكثرة الحق في حواشيها - يعجل اقوابه وبزته - من انزاح ليس ينفقها واهم
 كمن غنى مطلق اين بنده مثل خود را با انواع ميسور عانت فرمود وباقسام الطاف استمال كرد تا انكه في خطير جمع
 وتاليف كتب حديث ونشره في علم شريف بتدوين كتب ورسائل صرف نموده ودر قليل مدت قريب نخبه را

ناین مختصر و طول از مؤلفات خود شیخ گناییده بطایفه علم و اهل این فن تقسیم نمود و هنوز سودای فشر حکام سنت
 مطهر و در سرش بدستور است و بقدر امکان و در ترویج این سنت و تفسیر کتاب بتفصیری از خود را نموده و در کتاب
 یوتیه من یشاء و امید از جناب رب العزت است که این مؤلفات را بسبب نفع خلص عباد خود گردانند و کمال انشا
 عمل عامل شکم ترمیج این کتب را بسبب نجات و فوز درجات و حسن خاتمه این عاجز سازد و تقریب محبت قرست کند
 از جمیع علوم بیکانه معتقد و در رشته خاطر شکسته و بال گسته را انشاء مؤلفات این علم و تحقیقات اهل اثر ساخته است و این
 دولت را نعم البدل آن حالت سابقه که اشتغال بمعاونم قاریونان و افراخ ایشان بود یافته **س** روی برادر
 بحديث و روح یاران سودی را یافت که هر که بود از قلم تقدیر است و واقعه متفق بر ختم من یشاء و تقدیر و احاطه عیس
 بن علی الواسطی از ترویجی است **س** ترکت مقالات الکلام جمیعها بلمبتدعین عو بطین الحان و
 و لازم است اصحاب الحدیث که در حدیث و احادیث علی بن ایل الکام و الهدی و هبل ترک الانسان فی الدین
 رتبه - اذ قال قلند النبی محمد **س** و نعم اقل **س** جزو سنتش نمانده و به رسم قبل قال و از ترمیم فشرحت
 در دیده است فائده قول الشیخ فی اجازاتم اجزت قلانا بشرط التبعیه و التبعیه التبعی و ضبط الغریب و ارب الشکل
 و التحریر من التخریفات و الضحیف و غیر ذلک قال علی بن محمد العقیلی ان والده و شیخ محمد مطهر اجاز من درک حیات و هو درک
 حیات ابن حجر البیہقی المجیر من درک حیات و هو درک ثلاث سنین من حیات السیوطی المجیر من درک حیات و غیر ذلک ان
 المشیخه شانه عظیم و امرنا جیم و قد لفت العلماء من المحدثین فی ذلک الرسائل العیدة الفیدة قال ابوعلی النقی لجوان حلا
 فهم العلوم کما بالمطالعة لا یبلغ مبالغ الرجال الا بالتعلم و التأدب من شیخ ناصح را سخی و ولد و القائل **س** اصدا عیا
 علما و لیس بقاری کما با علی شیخ بدین فضل الحزن و انزعاجان الذهن و وضع مشکلا و بلا خیر تا الله
 قد کذب الذهن و ان ابتغاء العلم و ان معلوم و کما قد مصباح و لیس احد من الشیخ الکامل و الاذ
 یفید التفهم و التعلیم و ینالک بالتأدب و التذریب و یوضح کات الغیارة و یجلی کات الاشارة و یجلی امرأة قلبک بطائفت
 المعارف الواردة من فیض فضل ربک لفظه و لا و خطه شفاء و فی الشیخ هو الشیخ علی بن محمد و التعلیم و التخرج و الانتساب من
 حق التلمیذ ان یعامل فی الشیخ بحال الادب فی حضوره و غیبه و حیات و مماته و ملازم الرعا له و لا و من لم یلزم الادب
 من جملة الذواب و احسن انشای بعض **س** دلالة سعد المرء تسلیح نفسه الى عارفت بالله لیسر حده
 یؤید به بالخط فی سیره الى و من ازل سعدی حیث یمنع ستره و گویم این طریقه از قدیم الایام معمول علما
 اسلام بوده آمده است و هنوز در اهل عقل و فهم مناسک است خیر صادر زمره محمد شین و لیکن در اهل بند از زمان ضعف
 حکومت اسلام مفقود گردیده امروز اگر و مندر هر یک و کس با کتاب علوم فقه رسمیه می پردازند و فنون عقاید حاصل
 می سازند قبل از بلوغ بر تبه اتفاق و حصول اجازت از مشایخ اعیان باب التلیف مفتوح ساخته بیکباره بدان اقرار

برپایه سبب گویا علت غائی تحصیل علوم نزد ایشان همین مرسوم است پس پس و برای انتقاد بر مذاهب خود که
 را می بحث می باشد و منتقدان مذاهب مشایخ و اساتید خود که مستند بدلی نقی نیست و استسک با خود را
 می زنند و بدون آنکه فهم معانی آثار بر طریقه اهل حدیث کرده باشند محض عقل و علم خود منتشر شده و نظر بر کتب حدیث
 و فقه به سبب مقتضیات خاطر خود استلال بر مطلوب میکنند و می دانند که بغیر عرض کتب حدیث بر شایخ این فن
 شریف تنها مظاهر این دو او این بدون اخذ طریقه استلال از علماء این علم سودی نمی بخشد و در نظر علوم هر چند
 آن استلال و احتیاج بر رجا اعلی باشد اما در نظر و فهمند عارفان از لزوم التفات و کاظم است و نعم فی سبب
 من یاخذ العلم من شیخ مشافهة + لیکن من التلیخ و التحریف فی حرمه + و من کن اخذ العلم عن صحف
 فلهذا عند اهل العلم کالعدم پس این همه جدال و قتال و کثرت قبیل قال که در این زمان تسمین بعلم دیده
 و شنیده می شود و نتیجی این در اعضا عدم اتصال سبب با حجاب علم حدیث و اثر است و هر تسمین را در این وقت
 حوصله مناظره و دعوی بلوغ خود با بعضی فایده تحقیق و انگیز شده یا آنکه هنوز اطلاع بر وفای اسلام هم گنایابی است
 بهم نداده و لهذا غالب تعاقبات و ایرادات ایشان بر اقوال متبعین سنت و با هر بن علوم آثار را بر قبیل عدم عبور
 بر دو این علم با نور است و که بر ابا عالم محیط و اهل علم و فقا لکیال الآداب فی حجاب و فی حق خلقت مقتضای
 و کریم فائد ۵ ان من التمر فی مصطلح الحدیث ان الاجازة مصدر من مصدر الخبر و هو الجواز یعنی الاجازة
 فکان الخیر اجاز الجواز و ابلح لکان یروی عنه و ان فی ذلک و قد سبب بعض اهل الحدیث الی انما اقوی من الحرص
 لانما البعد من الکذب و النفی عن التهمة و سوء الظن و التخلص عن الریا و العجب قال الحافظ ابن مندرة و الحافظ ابن ماجة و ابن
 ان الاجازة و الحرص سوار اختار و ابن خزمیر فانه قال المناولة و الاجازة عندی کالسباع الصصح و هی النواع کثیرة و تبلغ
 التسعة النواع اعلاها بان خیر الشیخ کتابا یسعین الرجل معین فقیول اجزت لک ان تروی عنی هذا الکتاب و دون هذا
 ان خیر الشیخ لرجل معین جمیع سموعاته من غیر تعیین للجواز به و دون هذا ان خیر جمیع سموعاته جمیع الموجودین من المسلمین
 و دون هذا ان خیر ذلک جمیع المسلمین الموجودین و البعد و من و قد اختار الخطیب صحته هذه الاجازة و قال العراقي لعل
 عدم الصحوة و کذا لک الحافظ ابن مندرة فانه اجازة لمن قال لا اکره الا البعد و الی هذا ذهب الحافظ السلفی و قال القاضي عیاض
 و الی الاجازة المسلمین من و جزمهم و من لم یوجد ذهب جماعة من مشایخ الحدیث و ذکر الحافظ الخاوی ان الامام النووی
 استعمالها فانه رای بخطه فی بعض قضایفه و اجزت رواية جمیع المسلمین حتی انه کثرة من جوز بافروهم الحافظ ابو جعفر
 محمد بن حسن البغدادی بمصنف ترجمه فی علی جروت الجمع و کذا جمیع ائمه یوشی الخزالی الحافظ فی کتاب سماه الجمع المبارک
 و قال النووی شیخ الی التحقیب علی ما یصلح حتی انه لم یرسب استعملها حتی و لا من سوغها ان الظاهر من کلام من صحبها
 جواز الروایة بها و بذل یقتضی معهما و ای قاطبة غیر الروایة و من فروع هذه المسئلة ما سبق نقله من جواز الاجازة لفلان

ولمن سئل له من ذرية شيئا وأنه يجوز العمل بها كما لو أرادوا أخذوا به قال الحقون من حفاظ الحديث كالإمام أبي
العراق والعسقلاني وذكره الأصبهاني وابن حجر العسقلاني وغيرهم وقد استعمل جميع من علماء الحديث من المتقدمين والمتأخرين
لمن أدرك حياته وغير خلاف أن التحقيق على ما في شرح الحصول للأصبهاني أن دلالة العام على البعض أفراد تعميم لأن
زيد بن الذي هو أحد المجازين في مسئلتنا جزء من مجموعهم من حيث هو مجموع فزيد في نفسه جزئي وجزء باعتبار آخر وهو
كونه واحدا من مجموع أفراد المسئلة المشهورة بل مقروء بالتأليف انتهى فالله اتصال السندين ما رواه يحيى بن
عبد السلام محدثه ومن شرف الكرامة وأعلى الرتبة لذوي العلم العالية والشهامة لأنه يحصل الراوي بهذه الوسائط إلى
صالحه وهذا شرف ما اختصت به هذه الأمة للخدمة دون غيرهم من الأمم وكلما كان السند أعلى كان الراوي أقرب إلى النسب
صالحه وكان له حصته من الخيرة التي أشار إليها رسول الله صلى الله عليه وسلم بقوله خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم يحيى بن
رواه البخاري ومسلم والترمذي وأحمد وغيرهم عن ابن مسعود رضي الله عنه ولما ذكرنا من العلماء من أئمة الحديث رضي الله عنهم
إلى علو الأسناد وورعها عن العلم والعالي سندهم للتقرب من النبي صلى الله عليه وسلم حيث قال نضر الله من تبع
فوعا بما فاداهما كما سمعها قال البيهقي وقد قلنا في الذي إلى الشيخ محمد بن أحمد الرلي وأجاز في وكانت وفاته الرلي سنة
اربع بعد المائة وقد شتهر شرفه وكذا أن يكون متواترة أن الرلي قد أجاز لمن أدرك حياته وقد أدرك من حياة الشيخ أحمد
القشاشي نحو ثلاث عشرة سنة فانه ولد سنة ٩٩٠ وولد البيهقي سنة الهجرة وأجازا من حجر العسقلاني مع أجازا من يعينه
قد مر بهما ونفسه اجزت الأهل زبيد خوصا والأهل السمين كافة إن يروا عن هذا الكتب صحيح البخاري صحيح مسلم وغيره
بين الصحيحين في صحيح وكتاب السنن للابن داود وكتاب السنن للحافظ النسائي وهو المختار من السنن الكبرى وكتاب الجامع
للإمام أبي عيسى الترمذي وكتاب العلل للإمام مالك بن أنس الأصبحي وكتاب التجريد للقاضي عبد الرحمن
البارزني بإسنادي التي ذكرتها أجازة معينين وكذا ما يصح عندهم من مرويات من الأجزاء التي يشتهر بالكتب
المسندة ومالي من قول وقظم ونشر على اختلاف جميع ذلك وتباين النواحي واجناسه أجازة تاممة بشرط الاعتبار بالأهل
الاشترقاله وكتبه أحمد بن علي بن محمد العسقلاني الشيرازي بن حجر انتهى وكان وفوده بها المرة الأولى في سنة ثمانمائة والمرة الثانية
في سنة ست وثمانمائة شتهر تغني عن تحديد فضائله فالله شيخ علامه يحيى بن فخر بن عبد الله بن يحيى بن
رحمة الله تعالى أفادوا كونه قرب الأسناد على إتمام الأساس بذكر ما على وجه الاختصار حرصا على جمع الشقات فالنفس
إلى ما عر عن إسماعيل مالات قال علماء الحديث العلو المطلوب في رواية يحيى بن علي خمسة إتمام الأول القرب من رسول
الله صلى الله عليه وسلم بأسنا لطيف غير ضعیف وذلك من أجل أنواع العلو التي في القرب من إمام من أئمة الحديث وإن كثرة العدد
منه إلى النبي صلى الله عليه وسلم فاذا وجد ذلك في الإنسان وصفت بالعلو نظر إلى قربه من ذلك الإمام وذكره الحكم الإجماعي بالاشتراف
العلو بالنسبة إلى رواية الصحيحين أو أحدهما أو غيرهما من الكتب المعروفة المعتمدة الأربع العلو المستند من كثرة وفاة الأئمة

بان يروى حديثا بسندين متساويين رجالا واقتدست وقادة اخذ شيخنا في احد السندين على نظيره في الآخر كما
 يروى عن واخر عن البيهقي الحافظ عن الحاكم ابي عبد الله فوالى من رواية عن واحد عن ابي بكر بن خلف عن الحاكم
 ابي عبد الله تقدم وفاة البيهقي على ابن خفاف انما سئل العلي المستنصر من تقدم العلم كان يسمع شخصان من شيخ واحد
 وسمع احدهما من اثنين سنة وسمع الآخر من رجلين سنة فالاول مع تساوي السند اليها على فمذه واسباب العلم المتفاوتة
 بين اهل الحديث واما قول بعضهم العلم بحدوث الاشارة ان بلغت رواية ما يهتدون من حيث المعنى لا الاصل طارح
 واعلم ان من قواعد العلوية تعبد وقوة الخلل والقرب الى سياق اهل الحديث والصلح وقلة الوسائط بينك وبين النبي
 صلوات الله عليه وآله بالمرئى وهذا امر واضح فائدة في ردوي عن العلماء الفضلاء في فضل الاسناد وشروطه
 وحسنه على تدوينه وحفظه وضبط رجاله ومعرفة طبقاتهم ولا شك ان كل شيء يشرف بشرف معلومه وعلو اسناد
 لما كان معلومه حفظ حديث النبي صلوات الله عليه وآله هو اسبق العلوم رأسا واكثر فائدة وعظمها عايد فوجدوا
 الزوار واعلموا باقدار اهل اسنادنا رجالا السابغ الجالس من مدرسته فخر المذاهب حسنت العناية بالحفظ لذلك السابغ
 في مناهجه والمساك وتقدمه وشيخ ابي بيش ابي القاسم علي بن الحسين بن عساكر وكان له في الحديث ثلاثة آيات
 شيخ وثلاث مائة رجل وتسعون امرأة رحمهم الله تعالى جميعين **قال** الا ان الحديث لاجل علمه واشرفه لا لاجاد
 العوالي وانفع كل يوم منه عندي واحسنه الفوائد والعوالي وانك لن ترى للعلم شيئا
 تنفقه كاخوة الرجال فكيف يا صاح ذاصر عليه وخذه من الرجال بلا ملال ولا اخاذ
 من حصصه فترجى عن التحقير بالداء العضال والشيخ العلامة عبد الكريم القنوجي رح **قال** اشتغل
 بالحدِيث ان كنت ذا فخر ففقيه للراد والابتداء اما الراي والقياس ظلام والاحاديد للور
 افراد واذا كنت عالما او عالما بالاحاديث لن تمسك فاد من رغب في تحصيل المرتبة التي ينال بها
 لذة العلوم وحلاوة الايمان وخير الدارين فخلع بافتاب نفسه وشغل يديه بتحصيل علمه ثم يشتم ان ذلك افضل
 الواسع والخير الموعود انما هو عمل بما علم حتى يتحقق فيه وراثته الانبياء عليهم السلام فانهم لم يورثوا دينارا ولا درهما
 ورثوا العلم فمن اخذوا حفظا وافر كما ورد به يدرك حيازته فضيلة اصحابهين ولذا قيل ان العلم لنا ودي العلم فان
 اجابه والارسل اللهم انما ساك علما نافعنا وعلما متقبلا وفورا باجته ونجاة من النار قال الشيخ العلامة البيهقي عن ابي
 دريد البصري ان الاسناد في الاحاديث النبوية والاجابة للروية من كمال المطلوبات الدينية وفضل المرغوبات الاخرية
 خص الله بها جماعة من هذه الامة وايضا لخص عنه جماعة من فحول العلماء اهل العجدة والبر الذين شتموا طائفة
 عن سباق الضم الى التثنية وجدوا في طلب العلم وشبه المطر والظلم والهجور وسامروا والدقاتر واعتدوا بالحما حتى باؤا
 بمغفرة من بعد واجبر كبيره الى الجحود والرفع سبيلها الى القيد والتبذير للمجد وسيلة الى طريق الغواية والاحاد ولمن قال

ابن المبارک بینا و بین القوم القدامی یعنی الاسناد و اصل سند شخصیت فاضله مرجم الضمن نزد الامر و شسته بالثمن السنن
المؤکدة و طلب العلو فی منه ایستاد و لذا قال بعض العلماء قرب الاسناد و قرینه من استقامتی و هو کما قال لان قرب الاسناد
قرب الی رسول الله و القرب الیه قرب الی الله عز و جل انتهى و قال النووی شیخ الانسان فی العلم یا و فی الدین و وصلة
بینهم و بین رب العالمین فینجیه جلیهم کیف لایجیج جمل الانساب و هم الوصلة بینهم و بین ربهم الکریم الباقی ما یسبح از ما یسبح
بالله عا لعم و بیرهم و ذکر ما ترجم و الثناء و علیم و الشکر لعم انتهى و ذکره الشیخ ابراهیم اللقانی المالکی فی حجة الحافل شرح
الشامل و منظر و راق و ذکره عید افاده عن علی بن عقیبة الاثره ای استناد و محدث و انس بن مالک و کریمه انه کذا لک و لقی صک
افاده فرموده یعنی قول الرجل حدثنی ابی عن جندی و سقیان فوری ارشاد کرده استناد و صلاح مؤمن است اگر صلاح نباشد
جنگ و قتال چه چیز میکند و شافعی فرموده طالب حدیث بلا اسناد و یحجر حاطب لیل است که خبره همیشه برسد اردو
نمیدانند که در آن ماست و ابن المبارک گفته استناد از دین است اگر اسناد نباشد هر کسی هر چه خواهد بگوید و آن خبری
گفته هر دین از هر دین اندوز و فرمان یعنی شهسواران این دین اصحاب با سنجیدند و شاه ولی الله محدث و ملوکی
سرو و فیض الحرمین افاده نموده که تشیع بنوی رسول خدا صلوات علیها و حدیث و دخول و هذا و ایشان عرو و شفی
و جبل حد و غیر منقطع است و برست که حدث باشی یا تفضل بروی و نیست خیر و غیر این کارا منتهی خود فکله اسناد
در وین خصوصاً در علم کتاب و سنت یکی از خصائص این امت و ضروریات شیخ شریف است که اعتبار علم و عالم
جز بدان نتوان کرد و بعد و دشمن در زمره مجتهدین کرام و خدام این اکابر اعلام از جمله نعم الهی و اگر هم وسائل
قرب با جناب رسالت پناهی است تا اگر باین فضیلت کبریی و عزیت علیا نوازش فرماید و کرام سعادت و منجیت
بیدار بطالع یا و رست بدان این رحمت عظمی زند و از حقیقت تقلید آرا و رجال با وج اتباع نقیص و اوله
صحیح ترقی فرماید و از اینجاست خواهی آئین عشق سر کن از مصطفی شنیدن و از دیگران بریدن و کلام بر
فصل علم حدیث و شرح اصحابش در مقدمه این کتاب و خاتمه منج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول مقیده
کفایت گذشته فلیحذرنی فائده شاه ولی الله محدث و ملوکی در انسان العین فی ذکر مشایخ الحرمین نوشته اند
باید دانست که در کتب حدیث را از علما و مجتهدین سه طریق است یکی طریق سر که شیخ مستیع یا ثانی وی
تلاوت کند بی تعرض مباحث لغوی و فقهیه و اسماء و رجال و غیر آن و دیگر طریق بحث و جمل که بعد تلاوت یک بحث
بر لفظ غریب و ترکیب عوایص و هم قایل الوقوع از اسماء اسناد و سوال ظاهر العود و مسئله مخصوص علیا و حق
کنند و آنرا بکلام متوسط حل نمایند و آنگاه پیش رود و علی هذا القیاس ستویم طریق امتحان و تعقیق که بر هر یک از اینها
و ما علیها و ما یتعلق بها بسیار و ذکر کنند مثلاً در کلام غریبه و ترکیب عوایص شود آن از کلام شاعر و اخوات کلمه
و اشتقاق و محال استعمال وی ذکر کنند و در اسماء الرجال احوال این قوم و سیرت ایشان بیان نمایند و سائل

فقیه را بر آن سکه مخصوص علیها تخرج نماید و بادی مناسب است قعص غمغیه و حکایات غریبه بگوید و آنچه بدان
ماند از علما و حرمین محترمین این هر سه وضع دیده شد مختار شیخ حسین نجفی و احرار قطان و شیخ ابوطاهر بدنی و غیر
ایشان طریق سر بود و نسبت خواص متبحرین تاز و وسامع حدیث و سلسله روایت درست کنند و باقی مباحث
بر شرح حواله میکردند و زیر که ضبط حدیث امروزه در آن بر تنوع شروح است و نسبت مبتدیان و اهل توسل و غیر
بحث تا بآنچه در علم حدیث ضروری است احاطه کنند و قاعده گیرند و در صورت غالباً شرحی از شروح و نظایر آن
و بدان در اشعار بحث رجوع میکنند و باطریقه ثالث پس طریقه تفصیص است که قصد از آن اظهار تفصیلت علم
یا خیر آن نه روایت و تحصیل علم انتہائی فائده و غنیاء اشتغال حدیث باحوال رجال سند بعد تصحیح اسما و آنها و غیر
و توفیق شان خصوصاً در همین و مثل آن بتأویل لفظ لیس مناسب فعل کند و لفظ فان اند قبل وجه و مانند آن و
بفروع فقیه و بیان اختلاف مذاهب فقهاء و توفیق در اختلاف روایات و ترجیح بعضی احادیث بر بعضی از
امعان و تعمق است و اوایل امت مرحومه بدین امور مشغول بودند آری فقیهان و حکیمان درین امر عرض میکنند
و امروز بدان حاجت مانده است و الله اعلم انتہی بعد گفته ضبطی که در صحت حدیث ما خود است آزاد ارمج خود
سه حال گذشته حال اول آن بود که در زمان صحابه و تابعین احادیث یاد میداشتند و ضبط آنوقت در وجود حفظ
بود حال دوم آنکه در زمان تبع تابعین و اوایل محدثین تا طبقه ثانی و سابعه آرا می نوشتند و ضبط آنوقت در همین
خط و احتیاط در نقطه و حرکات و سکنات و تصویر حروف و مقابل بر اصول صحیح و حفظ کتاب از عوارض طاریه و
خطا و الاثر رخا شد و از آنم زائر و دلم حفظ حدیث اقتدار پیدا کرد و حال سوم آنست که حفاظ حدیث در اسامی
رجال و غریب لغت و ضبط الفاظ مشکوک آن تصانیف ساختند و شروح مفصله نوشتند و در اینجا بآنچه تعرض
می باید کرد تعرض میکند در پس کمال ضبط آنست که کسی آن تصانیف و شروح را در نظر داشته چسب آن وقت
کنند اما اهل حدیث احوال تساهل کردند و آنچه را در آن نشد و میکردند چنانکه متوسطین تساهل کردند و حفظ
و التماس کردند و در خط و املا اشاع شد و در ایشان و جاده و اجازت مجرود و مثل آن بخلاف طبقات سابقه حاصل
آنکه این قسم ضبط نزد یک شیخ عبدالعزیز و جلال بود و سبب بقا و این سلسله وی شد انتہی فائده شاد اول
حدیث و بطوری نوشته اند کتاب حدیث باعتبار صحت و شهرت و قبول بر چند طبقه می شوند و مراد از صحت آنست
که مصنف التزام کند یا را احادیث صحیح یا حسن و غیر آن در اینجا وارد نگردد مگر مقررین بیان حال آن از ضعف
عزابت و علت و شد و وزیر که ضعیف و غریب و معلول با بیان حال آن قبح نمیکند و مراد از شهرت آنست که اهل
حدیث طبقه بعد طبقه آن کتاب مشغول شوند بطریق روایت و ضبط مشکل و تخریج احادیث آن تا هیچ چیز از آن
غیر بین نماند و مراد از قبول آنست که نقاد حدیث آن کتاب را اثبات کنند و بر آن اعتراض نمایند و حکم صحاب

کتاب را در بیان حال احادیث آن کتاب تصویب و تقریر نمایند و فقها بآن احادیث تمسک نمایند بلی اختلاص
ولی انکار پس طبقه اولی در کتب حدیث سه کتاب یا مذبوطا صحیح بخاری صحیح مسلم و قاضی عیاض کتاب مشارق الانوار
را برای شرح این هر سه کتاب مخصوص نوشته و این مشارق الانوار غیر مشارق الانوار مسعانی است که احادیث
صحیحین در آن بحدوث اسناد و وقعه جمع نموده باجمله برای ضبط و شرح این هر سه کتاب مشارق الانوار قاضی عیاض
و شافعی است و نسبت درین هر سه کتاب آنست که موطا گو یا اصل و امحییین است و کمال شهرت رسیده هرگز کس
از علمای عصر امام مالک موطا را وایت کرده اند مثل شافعی و امام محمد و عیسی بن عیسی و عیسی بن یحیی و یحیی بن
بکیر و ابو سعید و عقیلی و عدالت و ضبط رجال این کتاب مجمع علیه است و در مدینه و مکه و عراق و شام و یمن و مصر
و مغرب مشهور شده و بنای فقهای اصحاب بر آنست و در زمان امام مالک و بعد از ایشان نیز علما و تخریج
بر موطا و ذکر متابعات و شواهد احادیث آن سعی بلیغ نمودند و در شرح غریب و ضبط مشکلات و بیان فقه و سایر
وجود بیان آنقدر اتمام نموده اند که زیاده بر آن متصور نیست و صحیح بخاری و صحیح مسلم هر چند در ضبط و کثرت
احادیث ده چند موطا باشند لیکن طریق روایت احادیث و تمیز رجال و راه اعتبار و استنباط از موطا آموخته اند
و به این هر دو کتاب نیز مخدوم طوائف انام و جمیع علمای اسلام اندر فقه مستخرجات برای اینها نوشته اند مثل
اسمعیلی و ابو حوانه و طائفة مقصدی شرح غریب و ضبط شکل و بیان فقه و احوال و ایت آنها شده اند و در شهرت و تلقی
بالقبول بدرجه علیا رسیده اند صاحب جامع الاصول از فربری نقل کرده است که صحیح بخاری را از بخاری بالاطلاق
نموده هرگز کس سماع و از حدیث خلاص کلام آنکه احادیث این هر سه کتاب اصح الاحادیث اند اگر چه بعضی احادیث این هر سه
کتاب صحیح تراز بعضی باشند و اگر نظر تفحص دیده شود احادیث مرفوعه موطا غالباً در صحیح بخاری موجود اند پس صحیح بخاری
مشمول است بر موطا باعتبار احادیث مرفوعه آری آثار صحابه و تابعین در موطا زیاده است پس این هر سه کتاب را
در طبقه اولی باید داشت و طبقه ثانیه احادیثی که درین هر سه صفت بدرجه احادیث صحیحین نرسیده اند لیکن قریب
بصحیحینند درین صفات و آن احادیث جامع ترمذی و سنن ابوداؤد و سنن نسائی است که مصنفان این کتب بشهرت
و معروفیت اند بوثوق و عدالت و حفظ و ضبط و تبحر و فنون حدیث و درین کتابها تساهل و تسامح راضی نشده اند
و حال حدیث و علت آنرا بقرائن امکان بیان نموده اند و لهذا فیما بین علمای اسلام شهرت یافته اند پس این شش
کتاب را صحیح سته نامند و این الایثار جامع الاصول احادیث این شش کتاب را جمع نموده و شرح غریب و ضبط
مشکلات و اسامی رجال و دیگر تغلیقات آنها را بیان کرده پس کتاب جامع الاصول گو یا شش کتاب است
چنانچه مشارق الانوار شرح آن همه کتاب است و صاحب جامع الاصول اینها را در صحیح حدیث کرده بلکه موطا را ششم
قرار داده و اجماعی معه ولیکن مستد امام احمد نزده فقیر نیز ازین طبقه ثانیه است و وی اصل است و در معرفت صحیح از سقیم

و بوی شناخته می شود حدیثی که آنرا اصل است از آنچه اورا اصل نیست مگر آنکه در سند احدی حدیث متعارف بسیار اند که
حال آنها را بیان نکرده اما بعضی که در دست از ان احادیث که متاخرین تصحیح آنها میکنند بهتری نماید و علمای حدیث
و فقه آنرا پیشوای خود ساخته اند و بحقیقت رکن اعظم است در قرن حدیث و همچنین سنان ابن ابی رزین و درین طبقه میتوان شمرد
هر چند بعضی احادیث آن در غایت ضعیف اند و طبقه ثالثه احادیثی که جماعه از علماء و متقدمین بر زبان بجای می آورند
با معاصران آنها یا لاحقین بآنها در تصانیف خود روایت کرده اند و التزام صحت ننموده و کتب آنها در شهرت و قبول
در مرتبه طبقه اولی و ثانیه نرسیده هر چند مصنفین آن کتب موصوف بودند به تجرد و علوم فیریت و وثوق و عدالت
ضبط و احادیث صحیح و ضعیف بلکه متمم بالوضع نیز در آن کتب یافته میشود و رجال آن کتب بعضی موصوف بودند
و بعضی مستور و بعضی مجهول و اکثر آن احادیث معمول بر نزوفتها نشده اند بلکه اجماع بر خلاف آنها منعقد گشته و درین
کتب هم تضائل و تفاوت هست بمعضدا اتوی بن یسیر سامی آن کتب این است مستند شافعی حسن ابن ماجه و در
کتب ابو یعلی و موسلی مصنف عبدالرزاق مصنف ابو یزید بن ابی شیبه مستند عبد بن حمید بن ابی داود طیالسی مستند طبرانی
تصحیح ابن جبان مستدرک حاکم کتب بیقی کتب طحاوی تصانیف طبرانی و طبقه رابعه احادیثی که نام و نشان آنها
در قرون سابقه معلوم نبود و متاخران آنرا روایت کرده اند پس حال آنها از روشنی خالی نیست با سافت تفحص کردند
و آنها را اصلی نیافته اند اما مشغول بر روایت آنها می شدند یا یافتند و در آن قدحی و خطی دیدند که باعث شهرت آنها را
بر ترک روایت آنها و خطی کل تقدیر این احادیث قابل اعتماد نیستند که در اثبات عقیده یا علمی بآنها تمسک کرد بشود
و نعم ما قال بعض الشیوخ فی امثال هذا فان كنت لا تدري فذلك مصيبة + وان كنت تدري
فالمصيبة اعظم + و این قسم احادیث را در بسیاری از محدثین زوده است و بحجت کثرت طرق این احادیث که
درین قسم کتب موجود اند مقرر شده حکم قوت آنها نموده و در مقام قطع و یقین بدان تمسک حسب بغلظ احادیث
طبقات اولی و ثانیه و ثالثه و رابعه بر آورده اند و درین قسم کتب بسیار متنفذ شده اند برخی در کتاب کتب ضعیفا
لا بن جبان و تصانیف احکام و کتاب الضعفاء و کتاب الکامل لابن عبدی تصانیف ابن مردویه تصانیف خطیب
تصانیف ابن شابر بن قسیر ابن جریر و در سنن طبری بلکه سایر تصانیف او و تصانیف ابو نعیم جوزقانی تصانیف
ابن عساکر تصانیف ابوشیخ تصانیف ابن نجاره و پیشتر مسالیه و وضع احادیث و در باب مناقب و مناقب
و در تفسیر و بیان اسباب نزول و در باب تاریخ و ذکر احوال بنی اسرائیل و قصص انبیاء سابقین و ذکر
بلدان و اطعمه و شراب و حیوانات واقع شده و در طب و در قی و عزائم و عورات و ثواب و نوافل نیز این جادته
رو داده ابن الجوزی در موضوعات خود و غالب این احادیث را مخبر و مطلق و مطلق و وضع و
کذب آنها را مبرهن نموده کتاب تنزیه الشریعه در وضع غایب این احادیث کافیست و کتب مسایل

نام در شکل اسلام البین آنحضرت معلوم و روایات مسخر و طبعی از این عباس اشغال این نوادر از همین کتب می برآید
 و مایه تقدیمات شیخ جمال الدین سیوطی در رسائل و نوادر خود همین کتابهاست و اشتغال باها و سینه این کتب و
 استنباط احکام از آنها لاطال می نماید و معتمد اگر کسی را رغبت تحقیق این کتب باشد میزبان نعمت و ذم می لسان
 الیزان ابن حجر عثمانی برای احوال رجال این کتب بکارش می آید و برای شرح غریب و توضیحات عبارات آن کتاب
 مجمع البحار شرح محمد طاهر بویه گجراتی معنی است از جمیع مواد و چون ترتیب کتب حدیث معلوم شد و طبقه اعلی این
 باب و همچنین قرائات لابد بیشتر است تمام تحقیق این هر که کتابا بدین فرد بعد از آن بقیه صحاح باید پرداخت و نقل غالب آنست که بعد از تحقیق
 موطا و صحیحین بقیه صحاح سه دولت کار مفرغ نمیشود و قدری باقی می ماند بفرزاده متعلق این هر که کتابا تمام را منحصرا ختم نموده
 این عبارت را شاه عبدالعزیز دهلوی در رساله رجال انا فیه همچنین ایراد کرده اند و شک نیست که این عبارت با جزم
 ایماز لفظ شامل فوائد بسیار است اگر منصفی بصیر ضبط و حفظ آن نزد مالیت کتب استلال بر احکام و استنباط
 مسائل نصب العین و از و امید آنست که در افتاء و حکم کمر خدای خور و مسقطات دیگران که رعایت این ضابطه
 نمیکند زودتر دریابد و رجاء انا فیه گفته و تحصیل این علم از دو چیز لابدست یکی ملاحظه احوال روایات دوم احتیاط عظیم
 در فهم معانی آن زیرا که اگر در احوال و مسایل هر دو کاذب با صدق ملتبس شود و اگر در امر ثانی احتیاط نباشد مراد
 با غیر و اشتباه گردد و دو علی تقدیرین قائم که ازین علم شریف متوقع نیست میسر نگردد بلکه ضد آن فائده بحصول انجام
 و موجب فساد و اضلال باشد مخافا و اندرین ذلک پیش درین دو امر سخن کردن ضرر و افتاء و احوال یعنی ملاحظه
 حال روایات مخبرین در صدر اول یعنی از زمان تابعین و تبع تابعین از زمان بخاری و مسلم و ابی دینار و دیگران و شکی که احوال
 رجال هر شهر و زمان بحث و تقییس میکردند و در هر کس بودی از بی و یانسی و کذب و سوء خط می شنیدند و حدیث را قبول
 نمیکردند و مانند احوال رجال و افتاء مرسوم و کتب مضبوط نوشته اند و درین زمان رنگ و دیگر دار و حال اکثرا کتب می خورد
 برای صحاح اندیبه از آن کتابهای که قابل اعتبار اند جدا باید دانست بعد از آن کتابها یکبار واجب الزم و التکرار اند
 علما به باید داشت تا در در طه التحلیط واقع نشوند و اکثر متاخرین محدثین را این تمیز و ترتیب از دست رفته است
 ناچار در بعضی مسائل خلاف جمهور رسالت کرده اند و با حادشی که در کتب غیر معتبره و بافتا اند تمسک بسته اند و امر ثانی
 یعنی احتیاط در فهم معانی احادیث پس بنواد آن نیز از تحقیق احوال معلوم شد زیرا که مشارق الانوار در توضیح
 معانی احادیث صحیحین و موطا کافی است و جامع الاصول و کتب ستمه معنی است و مجمع البحار و تحقیق جمیع کتب
 حدیث یعنی طبقات اربعه مذکور کافی است و شرح عبدالرؤف مناوی بر جامع صغیر سیوطی نیز اکثر احادیث را
 کفایت میکند لیکن اینقدر باید دانست که در شرح و توضیح احادیث کلام گوناگون و طب و یاس بسیار واقع شده
 پس اشخاصی را که درین باب محمل اعتبار اند باید شناخت و از کتب و تصانیف اینها بهره باید برداشت و اعم از نوادی

و جمعی است بغوی و ابوسلیمان خطابی از جمله علمای شافعیه شیخ محمد علیه و سخن ایشان متین و مضبوط واقع است خصوصاً
شرح سنن بغوی و در فقه حدیث و توحید و شکایات کافی و شافی است و گویا شرح سعدی و مشکوٰۃ از آن کتاب حاصل است
و شرح صحیح مسلم از امام نووی است و معالم السنن شرح ابن داود و از خطابی است و طحاوی از جمله علمای حنفیه شرح احادیث
سرآمد و پیشواست معانی الآثار کتاب و درین باب دست آورده حنفیان است و ابن عبدالبر از مالکیه مقدم آن کتاب است
و کتاب سنده کار و تهید و درین باب یادگار است شرح کتب حدیث بسیار اند که تعداد اسماء و کتب آنها در اینجا
نماید و سخن هر یک را تماشایی دیگر است لیکن همه آنها آخذ و مستفید ازین چند کس اند که مذکور شد و پس اگر کتب این
یست آید حاجت از تشویشات و تکلفات بار و دستاخرین مرتفع میگردد و برای فهم معانی احادیث و دفع تعارض
ما بینها و الدامجه قدس سره قواعد عجیبه و فوائد غریبه تنسیق فرموده اند و کتاب المغیث فی مختصات حدیث نیز برای
انموذج خوب است انتی کلامه حج گویم حال غالب علماء هند که بطور خود در کتب حدیث بدون استحصال روایت و
ورایت و سند و اجازت از مشایخ اجله متدین این علم نظر میکنند یا اعتماد بر نقل علمای جلده و مذہب خود در تصحاح
فتاوی خویش بنیان نهاده است الا من عصمه الله و فقه التیمییز بین القوی و الضعیف و الراجح و المرجح و المقبول و المردود و المستفصل
و الشاذ و القلیل باهم فائده باید دانست که کتب های حدیث طرق متنوعه دارند یک قسم را جامع گویند و جامع در اصطلاح
محدثین آنست که جمیع اقسام حدیث در وی یافته شود یعنی احادیث عقائد و احادیث احکام و احادیث رقائق و احادیث
آداب اکل و شرب و سفر و قیام و قعود و احادیث متعلقه بتفسیر و احادیث تاریخ و سایر احادیث فتن و احادیث نسب
و مشایخ و علمای حدیث و در هر فن ازین فنون تمانیه جا جدا تصنیف کرده اند پس احادیث عقاید را علم التوحید و الصفات
نامند و ابوبکر بن خزیمه کتاب التوحید نوشته و بهیچ نیز کتاب الاسماء و الصفات دارد و احادیث احکام را سنن نامند از
کتاب الطحاوی و ابوالکاسم بن خزیمه کتاب التوحید نوشته و بهیچ نیز کتاب الاسماء و الصفات دارد و احادیث رقائق را علم سلوک و زیاده نامند
امام احمد و عبداللہ بن مبارک و جمعی دیگر کتاب الزهد را جدا نوشته اند و احادیث آداب را علم الادب گویند بخاری کتاب
مبسوط دارد و درین فن که در کتاب الادب المفرد گویند و احادیث متعلقه بتفسیر را تفسیر گویند تفسیر ابن مردودیه و
تفسیر طبری و تفسیر ابن جریر و غیره و مشابیه تفسیر حدیث اند و کتاب در روشنی جمال الدین سیوطی جامع همه است و
احادیث تاریخ و سایر را در قسم کرده اند آنچه متعلق بخلق آسمان و زمین و حیوانات و جن و شیاطین و ملائکه و انبیاء و ائمه
و ائمہ سابقین است این قسم را به الخلق نامند و آنچه متعلق بوجود و دفعی یا صلح و محاببه کرام و آل عظام است از
ابتدای تولد آنجناب تا غایت وفات آنرا سیرت نامند سیرت ابن اسحق و سیرت ابن شریک و سیرت ملازم و دیگر کتب بسیار
درین باب مصنف شده و بافضل نسخه صحیح روضه الاحباب سیرت جمال الدین محدث حسینی اگر بهم رسد و خانی از خاق
و تحریف باشد بهتر از همه تصانیف این باب است و مدارج النبوة شیخ عبدالحق محدث دہلوی سیرت شامیه و سیرت بلخیه

مبسوطترین سیرتها اند و احادیث حق را عالم الشفق نامند تعمیم بنحو کتاب الفتن بسیار لطیف و عریض نوشته
در طب و یاس و ران آورده و دیگران هم درین باب تصانیف دارند و احادیث مناقب و مثالب اعلی القاب
گویند درین باب نیز تصانیف متعدد و متنوعه واقع شده بعضی محدثین باخصوص مناقب بعضی از آل و اصحاب را جدا نوشته اند
برای عرضی که متعلق شد آن مثل مناقب قریش و مناقب انصار و مناقب عشر مبشر و که تصنیف محب طبریست
مسی بالریاض الشجرة فی مناقب العشرة و ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی و حلیة الکمیت فی مناقب اهل بیت
والدیاج فی مناقب الازواج و کتب بسیار در مناقب خلفای راشدین صنف شده و با تخصیص القول الصواب
فی مناقب امیرالمومنین عمر بن الخطاب و القول الجلی فی مناقب امیرالمومنین علی و نسائی در مناقب علی بن ابیطالب
در سنن او را نوشته و نواصب شام بحجت قرطالعصب و عدل و ات او را در دمشق برین عمل شهید ساختند و در همین مح
الست که ازین برهن نموده داشته باشد مثل جامع بخاری و جامع ترمذی و جامع مسلم هر چند احادیث این فنون دارد
لیکن احادیث سلفه تبصیر و قرات ندارد ازین جهت او را جامع گویند و قسم دیگر از تصانیف حدیث مسانید است
و سند اصطلاح محدثین آنست که احادیث را بر ترتیب صحابه ذکر نمایند موافق حدیثی یا موافق سوابق اسلامیه و موافق
شرف است نسب پس اگر بر حروف تبجی جمع نمایند احادیث مرویه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مقدم نویسند و احادیث
اسامه بن زید و انس بن مالک مقدم بر احادیث دیگر صحابه کبار خواهند نوشت و اگر موافق سوابق اسلامیه نویسند
عشر مبشر و مقدم دارند و خلفای راشدین را بر ترتیب خلافت پیش از همه ذکر نمایند بعد از آن اهل بدر و اهل خندق
بعد از آن مسلم الفتح بعد از آن احادیث لشا و صحابیات مذکور شود و ازواج مطهره را مقدم بر همه نماید و از بنات مطهره روایت احادیث
واقع نیست مگر قریب از سید النساء فاطمه زهرا رضی الله عنها زیرا که اکثر بنات و حواشی و انجاب نخل شست شده و سید النساء بعد
شش ماه بعد از وفات آنحضرت در دنیا بودند و بعد از آن منی بحجاب پدر بزرگوار شدند پس فرصت روایت نداشتند
و اگر قبایل و نسب ترتیب مند نمایند اول مسانید بنی هاشم خصوصاً الحسنین و امیرالمومنین علی نمایند و بعد از آن
بر قریب که اقرب باشد از روی نسب آنحضرت عالم مقدم باشد پس احادیث عثمان رضی الله عنه مقدم بر احادیث
ابوبکر صدیق باشد و احادیث ابوبکر و طلحه بن عبید الله مقدم بر احادیث عمر بن الخطاب و علی بن ابی القیس قسم سوم
معاجم است و جمیع اصطلاح محدثین آنست که احادیث را بر ترتیب شیوخ ذکر نمایند و در اینجا هم مقدم و وفات شیوخ
اعتبار کنند یا موافق حروف تبجی ترتیب دهند یا موافق فضیلت و تقدم و علم و تقوی ترتیب نمایند لیکن اکثر جزو
تبجی ترتیب می نمایند و معاجم طبرانی از همین قسم است قسم چهارم اجزای او را و جزو در اصطلاح محدثین آنست که
تألیف کرد و شود و احادیث مرویه یک شخص خاص خواهد آن شخص در طبقه صحابه باشد یا بعد از آن مثلاً جزو در همیشه
ابوبکر و جزو حدیث مالک و علی بن ابی القیس این قسم بسیار است و گاهی از طالبی که در ذکر جامع گفته شد یک اصطلاح

مسند

۱۰

۱۰

جزئی را اختیار می نمایند و در آن چیزی بسط می کنند چنانچه باب التیة را ابو بکر بن ابی الدنیا کتابی بسط نوشته
و باب روتیه را آجری تصنیف کرده و درم دنیا را نیز ابن ابی الدنیا کتابی بسط نوشته و علی بن ابی القیس رسائل
جزئی و را سوره که جزئیات مطالب ثمانیه مذکوره اند بسیار تصنیف شده اند بحدی که احصاء و تعداد آنها خارج از طاق
بشری است حافظ ابن حجر و شیخ جلال الدین سیوطی و تصنیف رسائل خیلی و سعت دارند قسیمی دیگرست از تصانیف
احادیث که از ابن جنین نامند یعنی چهل حدیث در یک باب یا ابواب متفرقه یک سند یا اسانید متعدد و جمع گردانیده
و در بعضیات هم عیارها اندوخته و شنیده می شود پس اقسام تصانیف حدیث شش اند مجموع و مشتت و مشتمل و
اجزاء و رسائل و بعضیات و رسائل را کتب نیز نامند **فصل ششم** در ذکر فهرست کتب که در صورتی که در طبع و نشر
جمعه برای خود حیدر و باقی افعال را داخل هر باب یا است بصورتی که دره قال از کشتی روح فی کتاب المصطلح علی ابن
الصلح الفهرسته یفتح السین و یجعل التاء فیه للتأشیر و یوقت علیها بالراء و العوایب کما قال ابن جنی فی تحقیق الاسانید
فهرست باسکان السین و التاء هلیه و معنای فی اللغة جمله العدد و لفظ فارسی و امثال الناس منها فهرست کتب بیهر
که خرج و انما الفهرست اسم بجملة العدد و الفهرسته البعد رکاعه کذا یقال فذلک الکتاب اذا وقتت علی جملة انتهى
اقول بکذا و حدیث بخط شیخ الاسلام مفتی الانام سلیمان بن عبد الرحمن مقبول الا بهل رحمه الله تعالی و در ضمیمه شرح گفته
الفهرست بالکسر الکتاب الذی یجمع فیها الکتاب مغرب فهرست و قد فرس کتابه انتهى و مشتمل فی القاموس و این همه
کتب و رسائل که درین فصل سمت تحریر یافته بقا از کتب جمع جم است که دست قدرت من بران بوده و بشا
عقلیات و حکمت اوایل را که علم اعداد اند و رسوله صلعم است عمری است که از نزد خود جدا ساخته شد لان
الفصل یعنی عن المضاج **س** جز شرعه سنت نروود جانب جنت بد زانر کجا رای بر د ابل جهان ا و و مجله
و خارج صحت این هر سه کتب علم تفسیر و حدیث و فقه سنت مطهره و آنچه از جنس آیات و معانی است و درم
از همه محبوب تر است و در حفظ و صیانت آن اهتمام تام و کیف که **س** زانرازان بگوش کشد کاین حدیث
دین و ای سید رسل گنرکان لعل شست و انما کتب انشاء عربی و فارسی و ادب و بعض ذواوین شعر تازی
و عجمی پس وجه البقاء آنها نزد خویش تعلیم اطفال خرد سال است لا غیر و زنده عمری دراز است که قصه و و طر خود
از آنها نموده آمد و الآن حاجتی بسوی آنها باقی نمانده و کتب ریخته اند و که بیشتر ترجمه کتب دین است بعض
تدریس نسوان و تهذیب عقاید و اعمال ایشان باقی ماند و دست لا غیر آنها اعمال بالنیات و انما کل امرء لک
و اقل قلیل ازین کتب شاید چنان باشد که برای تذکار بعض احباب و اکابر نگاشته شده و مع هذا
لیس فیها ما یحتاج المقصود بل وجودها غرضی کالعدم و عهدها کالوجود و این همه کتب و اسفار که ذکرش
بر زبان خامه گذشته و نام آنها برود شد و در حین تحریر این مقاله رونق افروز کتابخانه اند تمام آنها

بجای دستان منجول مطالع و مفرغ عنه ملاحظه این چندان بوده الا ماشاء الله تعالی و تبتی که از نظر این نظارنگی
عالم ایجاد گشته تا زهر قنف و علم و زبان و لغت شمار آن بیش از قنطاریست کتابی نیست که درین آفاق پهن
یافته یا بقالب طبع درآوده یا در لایه از غرب و عجم دست بهم داده مگر آنکه بمطالع آن پرتو آهسته بر خیزد آن را نزد
خود نگاه نداشته باشد بجهت آنکه علم شیعی را از جهل شیعیست اگر چه مرنخی او جز مخالف دین خیریه دیگر نیست
ولمعه هنوز آمد و شد کتب علم حدیث و تفسیر باقی بر روی کار است و جستجوی موفقات ایدر سلف باقی و در شتر
آن در نظیر بعضی حضرت می آید و خلق بالا تعالی من صحبت مستحبش که نمایانده اند و توفیق خیر را با نقیضانش و در سنین این مقاله
بحسب اتفاقات زمانه منتهی و بقیده سلسله هجری ستر گلانه پیش آمد و شتر دهم منتهی و درود افتاد است بهم و از و یکاه توقف
افتاد و در سینه عالی و ولیم نور سببی و مطالع قدیم و جدید را با میز میری کتابی از کتب دینی و ملاحظه کردیم و اعیان این
بلد را بر خور دیم خصوصاً کسانی که کتب علم اند که بر لوی علم و دینداری از هیچ کی شنیده نشد و جز آنها که در دنیا و تحصیل
مطلبی دیگر از آسودگان و تهیدستان دید و نیامد فاما الله علی و باب العلم و العلم و حب الآفل و طول الامل و باجماع وجد
که بسیار سخنان سنن السانی بخط قدیم بلده صفار و کتاب اعلام الانام بفضائل نبوت الله الحرام و دودسه کتاب دیگر از علم و
ولفت و غیره مطبوع ملک سیرت و جرمین و غیره و از رز و بعضی اهل علم و فضیلت قابل شرح این هم غنیمت است که عمر
در ازباده ملاحظه این بلد و اهل بلد موجب عبرت بسیار شد و مشاهده اوضاع مردم این خطه سبب حسرت آمد و کل و دل بهم
ساکنانش از اهل دول و افتاء و احکام مناصب و تجارت پیشگان و صلحا و مساجد و حجاج متعابد و علماء و دایرس و حکام
دو ارباب و علماء و فاعیه سلاطین و عامیه رعایا و کافه برزایا از جزو اموال بحیل و اجاف و سوال و ترک حیا و انظار احتیاج
غیر واقع و عدم مبالات بحلال و حرام معاش و غفلت تام از عواقب معاد و حصرا و شتمندی و زیرکی در جمع دولت و
بحث از دین و ملت و شرکت در اعیاد و موسوم شخص زین بر طانیه و خلط رجال بانسوان و قناعت با اسم اسلام و اختیار
زنی و سیرت حکام زمان در هر نزد و شدالی غیر ذلک مالا یایم لمه الاسلام بوده است الامن و عمر الله فلا هر حال شاه نیست
که در آنک زمان از اسم و رسم دین هم عار و زنده و زنده اسلام را یکبارگی از رقبه خود بیند از دوا و اطفال بنیان و تزیین
آنکه مالیشان و تحسین زمین و تالوین زبان و دیگر اشتراط ساعت و آثار قیامت خود چه سراید که بر وجه کمال مقصود و مجرور
واعیان و شهود هر که و منه از نوع انسان است آری همه اندر زمین بتوانست که که تو مطلق و خانه رنگین است و چون
نزد قسول از کنگه گذر بر ربه بنارس افتاد و بقتضای آنکه این بلد و معبد قدیم است پرستان است عجاایب دیده شد از جمله
یکی آنست که بر دژی برای ملاحظه مسجد جامع این بلد که بعد از اورنگ زیب عالمگیر بادشاه تاجران شکسته بتعمیرش
پرداخته بود و در حواله ششم پنجم که معین مجد از بیخالی کبوتران و دیگر طیور روکش هم پلین معمول آنکشته بوده و متصل حرا
سیمی که موقوفه انام جامع است باشد بر سنگی این عبارت نوشته تعبیه کرده اند در سلطنت شاه عالم بادشاه بادامی الملک

عمادالدوله گورنر جنرل سترمشن صاحب بهادر جلالت جنگ ستم یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری نصیرالدوله اعلی
 ابراهیم خان بهادر حاکم شهر بنارس ترمیم نمود انتی بلفظه سبحان الله شیل نین در مجموع مواضع مقدسه و محال عبادت آیات
 قرآنی و احادیث ربانی نگاشتنه لکن بجای آن سترمشن صاحب بهادر و اشغال این عبادت بزیب پیش طاق مساجد
 میفرمایند تا نزد قیام هم و مصیبت بجای قبله رود و باشد فلکب علی الاسلام من کان باکیا سیدل زینار من نزل کل غیو
 و مست بهم و اذ انجا هم مشاهد مسجد جدید جامع و مسجد فیض العظمی اسلام و ملاقات بعض موالی بلذ اتفاق افتاد و باری اعلی السلام
 اینجا نوبت تجارت پیشه نسبت دیگر بلدان عنایت اند که ممتی بلفظه اسلام و کتاب دنیات بقدر میسر می دارد و اینجا کتاب
 از کتب حسب مرضی محل نشد اگر چه از مطبع نظامی کتب رسمیه عربی و فارسی برای مدرسه العلوم ریاست بهیوال بقدر
 کثیره گرفته شد و ملاحظه اوراق سخن داری که باعانت رئیس معظمه دام اقبالها طبع می شود و نموده آمد و برای طبع سخن
 فنائی مطابق نسخه مصفا که بنایت صحیح است اجازت رفت بعد از آنجا کوس جیل نواخته بجیل پور رسیدیم و اینجا خود کلام
 مدرسه نامی واحدی از علمای گرامی نیست و در روز گلگشت بلکه در یازدهم محرم ۱۲۹۳ هجری رخت سفر بسته بهیوال
 کشادیم و از کلفت سفر برآمده راحت اقامت آسودیم تمامی مسافرت که دو ماه و چهار روز بود و بعلایه خانی اتفاق افتاد
 انچه بعد تعالی که امر و زبده بهیوال در کشور بن خط اسلام و مخط رجال ایمان ماس اهل توحید است و آن قدر شعائر و دولت
 و عمارت مساجد و مدارس و مذاکره علوم شرعیه و شیوع سنن نبویه و زوی اهل اسلام در عایت سلیمین که در اینجا ملاحظه می نمود
 در جای دیگر معلوم و مشاهده است مسانها و اهل امان و حفظها من عیون الاعداء و جمیع التبعات و العالمات و جنات
 کتب دین و محقق شرع مبین و دوادین اسلام و ذخائر علوم شرعیه و فنون نبویه که فی الحال درین قطر بر صفات اعتماد
 نیست که در بلده از بلدان هند با وجود اعتناء علماء و اهل دول موجود باشد بلده کلیمه و رب غفور و این برکات حقیقت
 محتاج هم عالمیه و الیه این الگه است بارک الله فیها و لهما و علیها و کیف که وجود با وجود حاکم اسلام در میان نامهربان قلب در
 جسد است اذ صلح صلح الحیدر که و اذ فسد فساد الحیدر که حق تعالی توفیق خیر این کرد که می را اوج سما بخشد و این اقیات
 صامحات را بعد از از از زانی دار و و مساجد و مدارس و کتب و علماء این الگه را بعین عنایت ملحوظ فرماید اللهم آمین و اینجا
 فهرس کتبی که عنقریب می آید یا راجحه تعالی در اجازه آن همه برای طالب علوم و فنیه و علماء متبعین بخلی در میان نیست
 بلکه آنکه یکی از اهل استداره و روش با آنکه و گیر اندیشه کند که درین حین خوف انقراضش باقی عمارت و کیف که برندگان
 ناهمند و بسیار اندوستانندگان و هند و کمتر ناچار احتیاط مقتضی آنست که این امر واحه واجب اعز در اجزای خود و بلده
 خویش سفر فرادین و در دست رو نماید و دست برد و خاستان گردد و این شیوه مخصوص برای کتب مولفه ایزد تقدس است
 که درین زمان پر آشوب عزیزالوجود است و اکثرش صحت صحیح ندارد و حصول و در نه مولفات خود کم که اکثری از ان توفیق الی
 و برکت رسالت پناهی از قالب طبع برآمده بعرب و عجم رسیده خود بعرض همه و تقسیم است تا آنکه شمار رسائل و کتب مقسمه که

بجاء و زمان غم و غلابلان حق بخشیده شد تا ما بحال به پیچ و زشتی باین الطول و التعمیر رسیده و الحمد و اما مثل تالیف تفسیر
پس خدای واحد گوید دست و عالم الغیب بشما داده اگاه که مستعد و از ان جزایا حسن و غنی و فق و شاعت احکام اسلام
بر وجه ثابت از شایع علیه الصلو و السلام بلا شوب آرا و رجال و متجانج قیل و قال چیزی دیگر نیست و کینست که بدست تعلید
و دیگر محدثات ناسدیده که حصر آن نمیتوان شد تمام عالم را فرا گرفته و از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال تمام آفاق جهان را
تمام گشته در هزارگی و در سیارانه کی نیایی که سر بسوی دریافت سنت مظهر برده و حسابی از خطا و صواب در گیرد
شاید باری بایک که درین وقت لغیرت سنت فرماید و هر بیت بدعت نماید و از لوم الاکابر نماند نشود و باری علما و سواد فاضل
غریب مقتصد و ازین جمع و تفریق ابراد ذمه خود را بر سبختی روز رتخیز و اعلام و مصالح اخلاف و احباب خویش است
نه انما علم بفضل بر اقران و کتاب جاه و ثروت در عیون اعیان زمان و انحصار مذاهب رجال و تعصب برای
فنون قیل و قال و امثال ذلک که مستعد و اغلب علماء وقت است الا من عهده الله تعالی و رحمہ و کینست که آنچه دیگران را
از بنا و ریاست و نشر ذکر آرزو باشد و با وجود جد و جهد دست ایشان به پیش نرسد این بند و محقر خادم کتاب سنت
و تحمید تعالی و تحمید مطلقه نقد وقت است و پیش از جو ملاحظه اش بوی بخشیده اند بهوسی از جنس جو سادات ابنا انواع در دلش
باقی نیست و به خدا و وی از ریاست و جد و جد و کلوا هم خود جبلت او است همین زمانه که همه و شی قیامت غلظی و بهرمان
ساخت کبرنی است و کارید بار امر معروف و نهی از منکر را میان بر افتاده و روزگار با عهده قدرت و عصر جاهلیت اولی
خدا و النعل بالنعل گردیده و احدی را در غربت عجم حال قبول بدان باقی نماند جز آنکه از تغیر منکر بدست گذشته زبان
بیان گرامیده آید و در پیرایه تالیف تلخیص شرح بدوران و نزویگان دیار و مصادره و چاره دیگر طوع نیست و اجابت
شرح و مثل در تالیف مختصر آید باشد که صاحب دلی خدا پرستی را گذری بر سر وقت بعضی ازین تالیفات افتد و آفتاب نقد
مستدر بر باید و حدیث شریف آمده من سالی منکم منکر اغلیغیر و بد فان لم یستطع فلیس ان فان لم یستطع فلیس ان فان لم یستطع فلیس ان
الايمان و ظاهریست که تغیر بدست جز از ولایت مور نیاید و که را بل علم همین تغیر بیان است پس بر آنکار و ثقل شان
اخاذ اهل اسلام باشد و این همه الفخ امر معروف و نهی عن المنکر است که فخر مسلمان از هر یکی ازین سه نوع دلیل فقدان
ایمان باشد و نعوذ بالله منه و الحمد لله تعالی که این تا توان را ازین سه سرخ نقد و بهر بخشیده اند یعنی وین الکه
که ساکن و نزیل او است و ولایت جبا یات و تحشیت امور انجاد و نظر ظاهر بیان بدست وی مفوض گشته و تغیر منکر
بدست مبادا کن از خود بتقصیری انشی نیست و افتان مواقع خود رسد آنکه شکل و حیثیت و عمل رعایا و رعایای این یا
قدیمی پیش ازین چه بود و امحال چون است نشان بنیاد و اهل بلاد و در محبت را بتالیف کتب و اشاعتش تغیر زبان
در انجام می گیرد و از اوضاع عالم و حکام وقت و جریان امور بر خلاف اسلام در هر نقیصه قطره ای که ازین در دل بود دست
و هرگز بغیر و فسوق و بدعیه بنیان راضی نیست بلکه دل از ان سخت قلق و مضطرب است مع غم مجوزی سنت که تا چند

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد جلد	مخطوط یا قلمی	تاریخ
۱	قرآن شریف بخط ابلی جلد کلان	الشیخ المبین العلامة خاتون الموفین الاعلام عن علیها خان و شیخی و جریک ذوالجلال و الاکرام	ع	۱	م	ع
۲	قرآن شریف	"	"	۱	قلمی جدول و زینب	
۳	قرآن شریف باجلالین بر شایه	"	"	"	م کهنه	ع
۴	قرآن شریف سر ترجمه	"	"	"	"	"
۵	حامل قرآن شریف با ترجمه اردو	"	"	"	"	ص
۶	حامل قرآن شریف	"	"	"	"	"
۷	قرآن شریف با ترجمه موضع القرآن	"	"	"	"	ص

تفسیر

۸	تفسیر جلالین	من سورة البقرة الى آخر سورة الاسراء للشيخ جلال الدين السيوطي التوفي سنة ٥٢٨ هـ و من سورة الكهف الى آخر القرآن للشيخ جلال الدين السيوطي سنة ٥٢٨ هـ	"	"	م مکتبه	"
۹	آفاق فی علوم القرآن	للشيخ جلال السيوطي ر ج	"	۴	"	ع
۱۰	مفہات الاقران فی بہات القرآن	"	"	۱	م مصر	
۱۱	اکلیل فی التفسیر	"	"	۱	ق	ع
۱۲	الکشاف عن حقائق التنزیل	للانام العلامة ابی القاسم جبار المد محمود بن عمر الزعتر شری الخوارزمی التوفی سنة ۵۲۸ هـ	ع	۲	م مصر	ص
۱۳	مفتاح الغیب المعروف بالتفسیر الکبیر	للشيخ فخر الدين محمد بن عمر الزان التوفی سنة ۵۲۸ هـ	"	۶	"	باله

١	نام كتاب	نام مصنف	نصف كتاب	نصف اول	نصف ثاني
١٣	الراجح المير في الاعانة على معرفة بعض معاني كلام ربنا الحكيم الخبير	الشيخ الامام الخطيب الشيرازي المتوفى سنة ١٢٠٠	ع	٢	مصر
١٥	فتح العسير	الشيخ عبد العزيز المقدسي الدمشقي المتوفى سنة ١٢٢٠	ف	٢	قنقريه
١٦	تمتة تفسير شيخ الغزالي	المولوي حيدر علي الشافعي دعي صاحب تبيين الكلام سلكه العلامة	ع	٣	ق
١٧	فتح القدير جامع بين الرواية والدراية من علم التفسير	الحاج محمد بن علي الشوكاني اليمني المتوفى سنة ١٢٥٥	ع	٣	كازان
١٨	دريل المفاتيح في تفسير قوله تعالى وجعل الذين اتبعوك فخرق الذين كفروا الى يوم القيامة	ع	١	ع	ع
١٩	الطو والميف في ترجيح ما قاله السعد في قوله الشريف	ع	ع	ع	ع
٢٠	جيد النقد في عبارة الكشاف والسعد	ع	ع	ع	ع
٢١	فتح الخبير في التفسير المفيد مختصر جدا	الشيخ ولي الله المقدسي الدمشقي المتوفى سنة ١٢٤٠	ع	ع	ع
٢٢	رسالة نافعة في الكلام مع البيضاوي فيما ذكره في احسن الفاتحة	نور الدين علي بن سلطان محمد القاري الهروي نزيل مكة المشرقة المتوفى في حدود سنة ١٢١٠	ع	١	ق
٢٣	الايضاح البيان في تحقيق قصص القرآن	للعلامة المحقق محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليماني المتوفى سنة ١٢٠٠	ع	ع	ع
٢٤	النهر المورود في تفسير آية هود	ع	ع	ع	ع
٢٥	البر المصون في مائة الامثال والاضمار في قوله تعالى ولكن اكثر الناس لا يعلمون	سيد العارف جمال الدين علي بن ابراهيم الامير المتوفى سنة ١٢٠٠	ع	ع	ع
٢٦	نظم الجوهري	الشيخ ولي الله الفخري آبادي المتوفى سنة ١٢٢٠	ف	٣	كازان
٢٧	فتح البيان في مقاصد القرآن	للعبد الضعيف عفا الله عنه	ع	٣	كازان

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نسخ کتاب	نسخه	تعداد جلد	تاریخ طبع	ملاحظات
۲۸	افادۃ الشیوخ بمقدار النسخ والنسخ	للعلی بن النعمان عفا الله عنه	ف	۳	نسخه	مکتوبه	ع
۲۹	نیل المرام من تفسیر آیات الاحکام	"	ع	۱	"	"	ع
۳۰	التبیان فی تفسیر آیات الاحکام من القرآن	للمؤرخ سیاح	"	"	"	ق	ص
۳۱	التفسیر الاحمدیہ	لشیخ احمد العرفی بلا جیون بن شیخ ابی سعید بن شیخ عبداللہ الایدی بن التوفی ۳۲۸	"	"	"	مکتوبه	ع

اصول تفسیر

۳۲	الغور الکبیر فی اصول التفسیر	لشاد ولی اللہ المحدث الدہلوی رح	ف	"	"	مکتوبه	ع
۳۳	الاکسیر فی اصول التفسیر	لکاتب المحدث عفا الله عنه	"	"	۳	مکتوبه	ع
۳۴	تعلیق اکسیر فی اصول التفسیر	للمولوی نور الحسن الکاتبی سید اللہ تعالیٰ	ع	۱	"	ق	"

حدیث

۳۵	اجماع الصحیح	للمیرزا محمد بن محمد بن اسماعیل البخاری المؤلفی بجزیرتک ۳۵۲	"	"	۲	مکتوبه	ع
۳۶	اجماع الصحیح	"	"	"	۲	مکتوبه	ع
۳۷	فتح الباری شرح صحیح البخاری	لشیخ شهاب الدین ابی الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی المتوفی ۸۵۲	"	"	۱۰	ق	ع
۳۸	اجماع الصحیح مع شرح النووی	لسید الحدیث الامام حافظ ابی الحسن مسلم بن الحجاج القشیری النیسابوری الشافعی المتوفی ۲۶۱	"	"	۵	مکتوبه	ع
۳۹	اجماع الصحیح مع الرسالہ فی اصول الحدیث لسید الشریف ابی جعفر رح	لالام حافظ ابی عیسیٰ بن عیسیٰ الترمذی المتوفی ۲۵۵	"	"	۱	مکتوبه	ع

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	نصف جلد	نصف جلد	نصف جلد
٢٠	الجامع الصحيح مع الشرائع	الإمام الحافظ أبي عيسى الترمذی	ع	١	م دہلی طبع ثانی	ص ١
٢١	قوت المغتدی من سنن الترمذی	الإمام السيوطی رح	"	"	ق	ص ١
٢٢	المجتبی	الإمام الحافظ ابن عبد الرحمن ابن شبيب النیسائی التوفی ٣٢٠ھ	"	"	دہلی	ص ١
٢٣	سنن ابن ماجہ	"	"	٢	ق	ص ١
٢٤	زہر الربی علی المجتبی	الإمام السيوطی رح	"	"	"	ص ١
٢٥	سنن ابن داود	الإمام الحافظ ابن داود سليمان بن شبيب الجبلی التوفی ٣٨٠ھ	"	١	م دہلی	ص ١
٢٦	سنن ابن ماجہ	الحافظ الامام ابی عبد الله محمد بن یزید بن ماجہ التوفی ٢٤٠ھ	"	٢	م دہلی	ص ١
٢٧	موطا	الإمام مالک بن انس الحمیری الازہری المدنی امام دار الهجرة التوفی ٢٤٠ھ	"	"	"	ص ١
٢٨	زرقانی شیخ موطا	الحافظ امام العارفين محمد بن عبد الباقي بن یوسف بن اسمعيل الزرقانی الصری التوفی ٢٤٠ھ	"	٣	م مصر	ص ١
٢٩	سنن دارمی	الإمام الحافظ علي بن عبد الرحمن الزارقي التوفی ٢٥٠ھ	"	١	ق قی حریطو	ص ١
٣٠	تيسير الوصول الى جامع الاصول	للشيخ عبد الرحمن بن علي الشيرازي الدين الشيباني اليماني التوفی ٢٤٠ھ	"	"	م کلکتہ	ص ١
٣١	مشکوۃ المصابیح	للشيخ أبي الدين ابی عبد الله محمد بن عبد الله الطيب فرع من جملة اشراف ائمة من مضاف ٢٣٠ھ	"	"	م دہلی طبع اول	ص ١
٣٢	ترجمہ مشکوۃ المصابیح	للشيخ عبد الحق الفقيه الحنفی الدہلوی التوفی ٢٥٠ھ	ف	٣	م کلکتہ	ص ١
٣٣	نجوم الشکوۃ شیخ مشکوۃ المصابیح	للشيخ محمد صديق رح	ع	١	ق	ص ١

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	تعداد کتب	تعداد ارجاع	تعداد نسخ
۵۳	حاشیه شمایل ترمذی	الشیخ ابراهیم الباجوری القری رم	ع	۱	م مصر
۵۵	در الفتاوی فی شرح المسائل	الشیخ العالم المولوی علیم الدین القنوجی رم	"	"	قلمی مصنف
۵۶	بہجتہ المفانی شرح الشماکس	الشیخ الامام العلامة ابی الامداد ابی بکر الملقا ^۲ الماکلی رح	"	"	"
۵۷	بلوغ المرام من ادلة الاحکام	الشیخ شهاب الدین ابی الفضل احمد بن علی بن حجر الاسکفانی التوفی ۸۵۰ھ	"	"	ق ق
۵۸	سبل السلام شرح بلوغ المرام	السید العلامة ابی محمد محمد بن اسماعیل بن صلاح الاسیر التوفی ۸۶۰ھ	"	۱	م مصر
۵۹	منقذی الاخبار	سید شیخ الاسلام ابن تیمیہ رم	"	۱	ع مصر
۶۰	نیل الاوطار شرح منقذی الاخبار	لامام العلامة الشوکانی التوفی ۱۲۵۰ھ	"	۲	"
۶۱	تفخیر بحیر فی تحقیق احادیث الرازی الکبیر	لخافض ابن حجر رم	"	۱	م مصر
۶۲	ما ثبت بالسنة فی ایام السنہ	الشیخ عبد الحق الفقیہ الرازی المتوفی	"	"	م کلکتہ
۶۳	شرح برنج	لم اقص علی اسم مولانہ	"	"	قلمی الدخول
۶۴	الاشاعرة فی شرائط السامعة	السید محمد بن عبد الرسول البزنجی الشہرزی المذنب	"	"	ق ق
۶۵	در اللہ فی فضائل الحجة	لامام السیوطی رح	"	"	م مصر
۶۶	رفع الیدين فی الدعاء	"	"	"	ق ق
۶۷	شرح الصدہ ورجوال التوفی فی القصور	"	"	"	م مصر

١	نام كتاب	نام مصنف	نصف كتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوع	ملاحظات
٦٨	ابواب السعادة في باب الشهادة	للإمام السيوطي رح	ع	١	ق	
٦٩	جزء في العاليه	"	"	"	"	
٧٠	النشرة في احاديث الماء والراين وانخضه	"	"	"	"	
٧١	جزء في الصلوة وقت الضحى	"	"	"	"	
٧٢	الاسفار عن قلم الاطفاار	"	"	"	"	
٧٣	أنجز الدال على وجود الاقطاب الاوتاد والابدال	"	"	"	"	
٧٤	نشل الكنان في خشكان	"	"	"	"	
٧٥	الجهانك في اخبار الملائك	"	"	"	"	٧٥
٧٦	ازهار العروش في اخبار جهوش	"	"	"	"	
٧٧	ابقاء السلم لفضلاء اهل العلم	"	"	"	"	
٧٨	الدرر المنتشرة في الاواديش المنتشرة	"	"	"	"	
٧٩	اعراب القارى على اول باب البخارى	لنور الدين على بن سلطان محمد القارى المروى نزول مكة المشرفة للتوفى في اخذ وطلبه الجريد	"	"	"	
٨٠	فوائد القلاء على احاديث شرح العقائد	"	"	"	"	
٨١	جمع الاليعين في فضل القرآن السنين	"	"	"	"	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد جلد	تعداد صفحات	تصنيف
٨٢	الاخاويث القدسيه	نور الدين علي بن سلطان محمد القاري الهروي تبريزي كماله الشرفه المتوفى في حدود سنة الهجريه	ع	١	ق	
٨٣	تقيديات القاري على ثلاثيات البحاري	"	"	"	"	
٨٤	رساله في فتنل بعض الاشياء على بعض	"	"	"	"	
٨٥	المقدمه السالمة في خوف الهامة	"	"	"	"	
٨٦	الانبياء بان العصا من بين الانبياء	"	"	"	"	
٨٧	المشرب الوردى في مذهب الهدى	"	"	"	"	
٨٨	المعريف العدي في فتنل اولى القرني	"	"	"	"	
٨٩	معرفه النساك بفنائل السواك	"	"	"	"	
٩٠	رساله في المكشفات	"	"	"	"	
٩١	غاية البيان في استيلاء الملائكة من عثمان رضي الله تعالى عنه	"	"	"	"	
٩٢	اربعون حديثا في فضائل الحج والعمرة	"	"	"	"	
٩٣	اربعون حديثا	"	"	"	"	
٩٤	رساله في الاحاديث الموضوعه	"	"	"	"	ع
٩٥	الموضوع في الحديث الموضوع	"	"	"	م	

ب	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد جلد	نصف کتاب	ب
٩٦	مجموعه رسائل موضوعات	مجمع منعم الصفاني ٦	ع	١	قوله العزيم	
٩٧	نسخ الحديث ومنسوخه	لابن جوزي رحم	"	"	ق	
٩٨	التجريد الصحيح للاحادیث الجامع الصحيح	الشيخ العلامة حسين بن مبارك الزبيدي رحم	"	"	م مصر	ص
٩٩	قبول البشرى بآبائهم للسيدي	محمد بن ابراهيم بن الفضل بن الحسن بن الفضل اليعني المعروف بابن الوزير رم المتوفى سنة ٨٥٠	"	"	ق	
١٠٠	هادي المارول الى بلاد الافراح	شمس الدين محمد بن قيم الجوزية رحمه المتوفى سنة ٨٥٠	"	"	"	ص
١٠١	احكام الشافعي في مسائل الدين الزكائي في المسند والدار والدار	"	"	"	"	ص
١٠٢	تذكره في الموضوعات	المحدث طاهر الفتي المتوفى سنة ٩٨٦	"	"	"	ص
١٠٣	الفوائد المجموعه في الاحاديث الموضوعه	للقاضي محمد بن الشوكاني يعني المتوفى سنة ١٢٥٠	"	"	م دهن	ع
١٠٤	التونج فيما جاء في النظر والمسح	"	"	"	ق	
١٠٥	زهر الزهرين في حديث المعمرين	"	"	"	"	
١٠٦	اتحاف المهر في حديث الامم والاطمير	"	"	"	"	
١٠٧	البغية في مسائل الروية	"	"	"	"	
١٠٨	قطر الولي على حديث الولي	"	"	"	"	ع
١٠٩	الاجابات الوضعية في الكلام على حديث حب الدنيا اس كل خطيئة	"	"	"	"	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	تصنيف	تعداد جلد	تاريخ	ملاحظات
١١٠	الصارم المكي على غرابين السبكي	نفاذ محمد بن عبد الوادى ابنى حم فى الرد على ابي نقى الدين على بن عبد الملك فى السبكي المتوفى سنة ١٢٥٥	ع	١	ق	
١١١	دراية التراب الى حجة نية الشهاب	السيد محمد بن اسمعيل الامير حم المتوفى سنة ١٢٥٥	"	"	"	
١١٢	منسك الحج والعمرة	"	"	"	"	
١١٣	سيف الاتباس عن ثنائى الوصي العباس	"	"	"	"	
١١٤	استيفنا الاقوال فى تحريم الاسبال على الرجال	"	"	"	"	
١١٥	شرح الازاد المانور	"	"	"	"	
١١٦	رسالة فى حكم الماء والكلاء	"	"	"	"	
١١٧	جمع التشتيت فى شرح آيات التثبيت	"	"	"	"	لاحق
١١٨	توفيق المصطفى لاهل الاثر فيما لا يصل فى الاحياء بن النجف	السيد العلامة عبد الله بن محمد بن اسمعيل الامير	"	"	"	
١١٩	كتاب النزول	الشيخ الاسلام ابن تيمية حم المتوفى سنة ١٢٦٥	"	"	"	ع
١٢٠	شرح دعاء ذى النون	"	"	"	"	
١٢١	منسك الحج والعمرة	"	"	"	"	
١٢٢	رسالة فى بيان الامراض المعروفة بالنجس المنكر	"	"	"	"	
١٢٣	الكلام المجدى فى خروج المهدى	الشيخ جمال الدين محمد بن ابى بكر الاشقر البغدادى	"	"	"	

رقم	نام کتاب	نام مصنف	نسخ کتاب	نسخه و جلد	نسخه و جلد	نسخه و جلد
۱۲۴	حاشیه شنوانی علی مختصر ابن ابی حمزہ	شیخ محمد بن علی الشنوانی	ع	۱	م	م
۱۲۵	اشراق الابصار فی تخریج احادیث نور الانوار	بعض طلبہ العلم من اہل الهند	"	"	م	"
۱۲۶	مسکب الحج والعمرة	لقاضی القضاة عزین جماعتہ	"	"	ق	"
۱۲۷	مسکب اختصار شرح بلوغ المرام	للعبد الضعیف عفا عنہ اللہ	ف	۵ نسخہ	م	م
۱۲۸	الادراک فی تخریج احادیث رد الاثر	"	"	۱	"	م
۱۲۹	بلوغ السؤل من اہل فنیۃ الرسول علی علیہ السلام	"	"	"	"	"
۱۳۰	احراز المکنون من لفظ المعصوم الامامون	"	"	"	"	"
۱۳۱	ثمار التذکیر فی شرح آیات التثبیت	"	ن	"	م	م
۱۳۲	فضائل الناصب الغریب	"	"	"	"	"
۱۳۳	شرح آیات التثبیت	مخلص کتاب بحروف عفا اللہ عنہ	ع	"	ق	"
۱۳۴	بنیۃ القاری فی ترجمۃ ثلاثیات البخاری	لمحرر السطور ساجد اللہ تعالیٰ	ہ	"	م	"
۱۳۵	تمییز النبی فی ترجمۃ الاربعةین من احادیث النبی	"	"	"	"	"
۱۳۶	حج الکرامۃ فی آثار القیامۃ	"	ن	۴ نسخہ	م	م
۱۳۷	مشیر سائر الزمائم الی وضائیر السلام	"	ع	۴ نسخہ	م	م

رقم	نام کتاب	نام مصنف	نسخ کتاب	نسخ ارجاء	نسخ طبع	نسخ
۱۵۲	تبیخ الخبیث من الشیخ	للشیخ صاحب تیسیر الوصول	ع	ا	ق	ع
۱۵۳	رسالہ اولیات کتب حدیث	للشیخ محمد بن سعید بن سبل	"	"	"	"
۱۵۴	چمل حدیث در فضائل و احادیث	لبعض علماء المدینة المنورة	"	"	"	"
۱۵۵	مسلمات الاحادیث	للشرف محمد بن محمد بن حماد	"	"	"	"
۱۵۶	الکلام البین فی معجزات سید المرسلین	للمفتی عنایت احمد المرحوم	ه	"	م	ع
۱۵۷	تنویر العینین فی اثبات حق الیقین	للشیخ محمد بن اسماعیل الشیب الدہلوی رحمہ اللہ تعالیٰ	ع	"	"	"
۱۵۸	قصر الآمال بذكر اعمال السالكين	للشیخ الحاج رفیع الدین خان الراد آبادی رحمہ اللہ المتوفی سنة	ن	"	ق	ع
۱۵۹	صواعق الارواح	للشیخ عبدالرحمن بن عبدالسلام الصفوح ابن الشیخ زہران	ع	"	ق	ع
۱۶۰	مرآة الآخره منقب بدروسه	للشیخ عبدالرحمن الکجراتی الشطاری	"	"	"	ع
۱۶۱	عقد ایمان فی شعب الایمان	للسید مرقی الزبیدی المصری البکلاوی	"	"	"	"
۱۶۲	حیوة النفوس المطہنة فی منہی حدیث الحسن بن الحسن سید شباب اہل الجنۃ	للشیخ المفتی عبدالحق المزجاجی البینی	"	"	"	"
۱۶۳	تیکار النعم العظایا فی التبعثر الشکر علی البلاء	لم اقص علی اسم مولفہ	"	"	"	"
۱۶۴	الرباعیۃ العبر علی المصائب	"	"	"	"	"
۱۶۵	تقریر القلوب باحوال المغفرة لما تقدم وما ماخر من الذنوب	"	"	"	"	"

ردیف	نام کتاب	نام مصنف		نصف کتاب	تعداد جلد	نصف کتاب	تعداد جلد
		ادعیه					
۱۶۶	اذکار	للسودی رح قیل فی حقیق الدار و شهر الاذکار		ع	۱	م مصر	ع
۱۶۷	الحزب الاعظم	لعلی القاری		"	"	م مکنو	ع
۱۶۸	دلائل الخیرات	لابی عبد محمد بن سلیمان بن بکر بن خزیل السمرانی الشریف احمیدی المتوفی ۳۵۲		"	۲ نسخه	ق یک	ع
۱۶۹	الحسن بن کلام سید السالین صلی الله علیه و آله وسلم	للشیخ شمس الدین محمد بن محمد بن محمد بن خزیل الشافعی المتوفی ۳۵۲		"	"	ق یک	ع
۱۷۰	تحفة الذاکرین فی شرح عدة احصن احمین	للسوکانی رح		"	۱	قلمی بولوی	ع
۱۷۱	فرند سلاح المؤمن	لم اقص علی اسم مولفه		"	"	"	ع
۱۷۲	القول البدیع فی الصلوة علی الشفیع	للشیخ عبد الرحمن بن حافظ السخاوی		"	"	"	ع
۱۷۳	کتاب القوام علی الصلوات والعوائد	للشیخ شهاب الدین احمد بن عبد اللطیف الشرنبلالی رح		"	"	م مصر	ع

اصول حدیث

۱۷۴	خلاصه	للطیبی	ع	۲	ق	ص
۱۷۵	نجمه الفکر مع الشیخ المصنف	لحامد بن بکر	"	"	ق یک	ع
۱۷۶	معرفة علوم الحديث	لابن الکمال الشرنبلالی الشافعی المتوفی ۳۵۲	"	"	"	ع
۱۷۷	لبنة الغریب فی سنی ائمة و احمیب	للسید ابی الفیض محمد بن قتیبة البصری البزید الشافعی	"	"	"	"
۱۷۸	توضیح الاحکام شرح تنقیح الانظار	للسید محمد بن اسماعیل الامیر	"	"	"	ع

١	٢	٣	٤	٥	٦
١٤٩	اسبال المطر على قصب السكر	السيد محمد بن اسماعيل الامير	ع	١	ق
١٥٠	فوائد النظر على مصطلح اهل الاثر	"	"	"	ق
١٥١	شرائح النظر في علم الاثر	"	"	"	"
١٥٢	البايعات الحديث على معرفة علوم الحديث	علامه حافظ ابى الفدا اسماعيل بن عمر القرشي الدمشقي المتوفى سنة ١٢٣٥ هـ	"	"	ق
١٥٣	شرح مختصر سيد شريف جرجاني	لم اقف على اسم من الفقه	"	"	ق
١٥٤	اصول الحديث	للسيوطي رحمه الله تعالى	"	"	"
١٥٥	الفقيه النظم في اصول الحديث	"	"	"	"
١٥٦	من في علوم الحديث مختصر ج ١	السيد محمد بن ابراهيم الوزير المتوفى سنة ١٢٣٥ هـ	"	"	"
١٥٧	جواهر الاصول	لم اقف على اسم من الفقه	"	"	"
١٥٨	عجالة نافعة	للشيخ عبد العزيز بن ابى موسى	ق	"	م
١٥٩	منهج الوصول الى اصطلاح احوال الرسول	لكاتب المحرور غفلا عنه	"	"	م

اسماء الرجال

١٦٠	اسد الغابة في معرفة الصحابة	الشيخ عز الدين ابى الحسن على بن محمد بن عبد الكريم الجزري المعروف بابن الاثير	ع	٢	م
١٦١	اصابه في تمييز الصحابة	للعالم حافظ المتبحر ابن حجر	"	١	ق

رقم	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	نصف جلد	نصف طبع	نصف
١٩٢	تقریب التنايب	الحافظ المعتمد ابن حجر رحم	ع	ع	م دہلی	ص
١٩٣	الرياض المستطابہ فی اسماء العجاہ	الشیخ یحییٰ بن ابی بکر العامری البینی	=	=	ق	ل
١٩٤	خلاصہ فی اسماء الرجال	الحافظ ابن حجر بن عبد البر بن عبد العظیم بن عبد البر بن علی بن حسن الانصاری الساعی	=	=	=	ص
١٩٥	تدریب الراوی شرح تقریب التووی	الحافظ السید طبری	=	=	=	ع
١٩٦	اسماء رجال مشکوٰۃ الفناجیح	للخطیب	=	=	=	
١٩٧	مذکب مہات السہ لبحر السطور	الشیخ حسین بن حسن الانصاری الساعی	=	=	=	
١٩٨	اسماء الرجال علی حروف الجاء	للبحاری	=	=	=	
١٩٩	اسماء الرجال علی حروف الجاء	للنسائی	=	=	=	
٢٠٠	اسماء الزوات لعمیم البخاری	السید المرتضیٰ بن زاده الفضل فی ١٢٤٥ھ	=	=	م منصر	ع
٢٠١	مسئله الجمعہ ذکر شایخ السند	کتاب الحروف عفا الصدعہ	ق	م نسخہ	م بخوبال	
٢٠٢	الفرع النامی من الاصل السامی	لہ عفا الصدعہ	=	=	م کدکو	

طبقات

٢٠٣	القول الجلی فی ترجمۃ شیخ الاسلام بن تیمیہ رحم	الشیخ صفی الدین ابن عقی رحم	ع	ا	ق	ع
٢٠٤	انجز الطلیف فی ترجمۃ الضعیف	الشیخ ولی السید الحدیث الدہلوی	=	=	=	

رقم	نام کتاب	نام مصنف	نسخ کتاب	نسخه	تاریخ
٢٠٥	النفس البانی والروح الکریمانی فی ابارک الشفا فی الشوکات	الشیخ الفقی محمد بن سیدان بن شیخ بن عمر مقبول الازدلی	ع	١	ق
٢٠٦	فتح الرحمن فی مناقب سید محمد الرحمن بن سیدان	الشیخ العلامة سعید بن عبد الله بن سیدان	=	=	=
٢٠٧	ملخص طبقات ذہبی	لم اکت علی اسم مؤلفه	=	=	مؤلفه
٢٠٨	بستان الحشین	الشیخ عبد الغزیز الدہلوی	ن	=	م
٢٠٩	رسالة فی الطبقات	الشیخ الاسلام ابن تیمیة رحم	ع	=	ق

سیر

٢١٠	سرور المحزون فی ترجمہ نور العیون	الشیخ ولی اللہ الحدیث الدہلوی رحمۃ اللہ علیہ	ن	=	م
٢١١	حاشیہ قصیدہ حمزہ السامیة بالفقوحات الاحمدیة بالمنح المحمدیة	الشیخ سلیمان احملم	ع	=	م
٢١٢	مدارج النبوة	الشیخ عبد الحق الفقیہ الدہلوی رحمۃ اللہ علیہ	ن	٢	م
٢١٣	جذب القلوب الی دیار المحبوب	=	=	نسخہ	م
٢١٤	مختار التفتین للشیخ عبد الحق الفقیہ الدہلوی	للعبد الضعیف عفا اللہ عنہ	=	١	ق

فقه القرآن

٢١٥	السيف البقار علی من یؤی الکفار و یخذلهم من دون الله و رسولہ و مؤمنین انصار	السید العلامة عبد الله بن عبد الباقی بن عبد اللہ المتوفی بإبادة مرادہ ترجمہ لعلہ العبد فی جہاد الایمان	ع	=	=
-----	---	---	---	---	---

فقه احمدیہ

ردیف	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	نصف اول	نصف دوم
۲۱۶	در اثبات حقیقت شیخ در ربوبیه	الشوکانی و رساله	ع	۲	ق
۲۱۷	تحریر الکرامل	"	"	"	"
۲۱۸	کشف الاستار	"	"	"	"
۲۱۹	اشراق البصیرین	"	"	"	"
۲۲۰	رساله التفسیر	"	"	"	"
۲۲۱	در ربوبیه با ترجمه اردو	ابن الشوکانی والترجمه طبع السلطان غیاث	"	"	م
۲۲۲	الفتح الربانی فی فتاوی الشوکانی	لولو المنصف رحمه الله تعالی	"	"	ق شیخ ضابط
۲۲۳	کتاب الزواجر فیما جزی من غلاب القایر	الامام ابی اسحق یحیی بن احمد بن ابی البرکات	"	"	ق
۲۲۴	حجۃ الدالبالغۃ	للشیخ ولی الله الحدیث الدلوی	"	"	"
۲۲۵	طریقۃ محمدیه	لمحمد بن پیر علی المعروف بکلی المتوفی	"	"	ق الدرویش
۲۲۶	رسالۃ عشق المرد و النوان	للشیخ حیات السدی المدنی حم المتوفی	"	"	ق
۲۲۷	تحفة الامام فی العمل بحديث غیر الاسلام	له رحمه الله تعالی	"	"	"
۲۲۸	کتاب الیسیاء الشرعیۃ فی اصلاح الراعی والرعیۃ	للشیخ الاسلام ابن تیمیۃ رحم	"	"	ق محمد رشاد
۲۲۹	الکتاب المبین فی حقوق الخلق و الخلق	للسیاحی بن احمد بن الفنون البجری رحم	"	"	"

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	تعداد جلد	تعداد جلد	تعداد جلد
۲۳۰	فتح القوی شرح منظومه الهدی النبوی	المیة الامام حسن ابن علی بن ابراهیم المؤمنین النینی الفن فی ۲۶ المجلد	ع	انوار الجلال	قلمی مولوی خیر الدین محمد
۲۳۱	فتح القوی شرح منظومه الهدی النبوی	"	"	"	قلمی ملک کن
۲۳۲	سفر السعادة	للشیخ محمد بن یعقوب الفیروز آبادی صاحب التاج	ن	۱	قلمی المرحوم
۲۳۳	الغراط المستقیم عربی سفر السعادة	"	ع	"	ق
۲۳۴	ذخیرة الخیر فی مسائل عنہ قدس سرہ	للشیخ احمد بن علوی حسن جبل السیل	"	"	قلمی سرسلور
۲۳۵	اعلام المتقین عن العالمین	للخافظ محمد بن ابی بکر بن القیم الجوزی الحنبلی المتوفی ۷۴۸	"	۲	ق
۲۳۶	اغاثة اللهقان عن کمال الشیطان	"	"	۱	ص
۲۳۷	تذیب الایمان ترجمہ اردو اغاثة اللهقان	لبعض موال الهند	۵	"	م
۲۳۸	روضہ ندیہ شرح در ربیہ	للعبید الضعیف عفا الذنب	ع	"	"
۲۳۹	روضہ ندیہ شرح در ربیہ	"	"	"	"
۲۴۰	روضہ ندیہ شرح در ربیہ	"	"	"	"
۲۴۱	روضہ ندیہ شرح در ربیہ	"	"	"	"
۲۴۲	فتح المغیث ولفظ ابدی ترجمہ اردو در ربیہ	"	۵	"	"
۲۴۳	فتح المغیث ولفظ ابدی ترجمہ اردو در ربیہ	"	"	"	ق

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نشد کتاب	تقدیر جلد	کتابی مطبوع
۲۳۴	ہدایۃ السائل الی اولیۃ المسائل	للعلب الضعیف عقابۃ المد	ف	۳ نسخہ	م مطبوعہ پان فی نسخہ عمار
۲۳۵	رملۃ الصالح الی البیت العتیق	"	ع	۱	م مطبوعہ
عقائد					
۲۳۶	اللقۃ الکبر	للشیخ علی البردوی	"	"	م مطبوعہ عمار
۲۳۷	کتاب الفرقان	شیخ الاسلام تقی الدین احمد بن عبد الحکیم بن تیمیۃ ابن عبد اللہ النون بن شمس	"	"	ق عمار
۲۳۸	کتاب قضا الشرط المستقیم فی مخالفۃ الی محکم	"	"	"	ع ۱۵
۲۳۹	رسالۃ الاستواء	"	"	۳ نسخہ	ع ۱
۲۴۰	الحقیدۃ الواسطیۃ	"	"	۳ نسخہ	"
۲۴۱	القاعدۃ التدمریۃ	"	"	۱	"
۲۴۲	رسالۃ فی الرد علی مدعی الجبر علی لسان الشعرۃ	"	"	"	ع ۱
۲۴۳	قاعدۃ فی التوجید والافلاس	"	"	"	"
۲۴۴	رسالۃ امر بنی وقتنا وقد	"	"	"	"
۲۴۵	رسالۃ فی حقیقۃ الہام الالہی	"	"	"	"
۲۴۶	رسالۃ فی بیان سبب الوجود وحوادث الیوم النبیۃ	"	"	"	"

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد جلد	تقریباً مجموع	تقریباً
۲۷۱	رساله فی مشاجرات اہل مکہ	للشیخ محمد بن ناصر الحانزی رحم	ع	=	ق	
۲۷۲	فتح اللسان فی المحاکمۃ بین اہل نجد و بلخار	"	"	"	"	
۲۷۳	رسالہ فی الصفات	"	"	"	"	
۲۷۴	تجربۃ التوحید المفید	للایامام المقرئ رحم	"	"	"	
۲۷۵	القول الفصل بین الحق والباطل فی مسئلۃ الاستواء	للمولوی عبدالقادر الارکانی سلمۃ اللہ علیہ	ہ	"	م	
۲۷۶	بشارۃ اہل الایمان فی مسئلۃ الاستواء	"	"	"	"	
۲۷۷	تلمیذ الاعتقاد عن درن الاتحاد	للسیّد العلامة الحاج محمد بن اسمعیل الامیر رحم	ع	"	ق	
۲۷۸	کتاب العلو	للایامام الذہبی رحم	"	"	"	
۲۷۹	اموالہ النیین بانقصار ہم من المبتدیین	للمولوی اداو العلی سلمۃ اللہ علیہ	ہ	"	م	
۲۸۰	عقیدۃ	لابن قدامۃ المقدسی رحم	ع	"	ق	
۲۸۱	اجزاء الصفات علی ظاہرہا	للسیّد کانفی رحم	"	"	"	
۲۸۲	ارشاد النبی الی ذریعہ اہل البیت فی صحبۃ النبی	"	"	"	"	
۲۸۳	الدرر النفید فی رد الشک و اثبات التوحید	"	"	"	"	
۲۸۴	الغالبۃ القاضی فی اتفاق اہل الشریع علی اثبات الآخرہ	"	"	"	"	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نسخ کتاب	تعداد جلد	ملاحظات
٢٨٥	ارشاد الثقات على اتفاق الشرائع على التوحيد والمعاد والنبوات	لشوكاني رح	ع	١	ق
٢٨٦	الدر الوحيد في مسائل التوحيد	المحقق على اسم المؤلف وهو بالناحية كتاب في جلد	ت	"	ع
٢٨٧	الاتقاء والرجح في شرح الاتفاق والصحيح	لمحرر السطور عفا الله عنه	ع	١٠ نسخ	ب
٢٨٨	بجنية الرائد في شرح العقائد	"	ت	١	"
٢٨٩	قطب الثمر في بيان عقائد أهل الأثر	"	ع	"	"
٢٩٠	الاحواء على مسأله الاستواء	"	د	"	"

كلام

٢٩١	شرح العوارض في فم الروافض	علي القاري	ع	"	ق
٢٩٢	النقل السديد في خلفه الوعيد	"	ع	"	"
٢٩٣	ترجح السليبي على السليبي اليوناني	للسيد محمد بن إبراهيم الوزير	"	"	"
٢٩٤	البرهان القاطع في اثبات الصانع	"	"	"	"
٢٩٥	الحسام المشهور في الذب على الإمام المنصور	"	"	"	"
٢٩٦	اشرار الحق على الخلق	"	"	"	"
٢٩٧	الرواقع الباسم في الذب عن شهابي التكميم	"	"	"	"

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نوع کتاب	تعداد جلد	موضوع	ملاحظات
۲۹۰	تحفة الارباب فی الرد علی اهل الصلیب	مشیخ عبدالعزیز عبدالرحمن	ع	۱	مردم	صدر
۲۹۱	امداد الافاق بزعم اهل الشقاق بحجاب متب	السید المولوی امداد العالی طبعی کلکٹر مراد آباد	د	=	م	
۳۰۰	منظما ہر حق فی منع الملوک من اهل الکتاب	"	"	"	"	
۳۰۱	امداد الاعتساب علی المسلمین فی احکام طعام اهل الکتاب	"	"	"	"	
۳۰۲	حقیقة الاسلام فی رد التملیث	المشیخ محمد عبدالعزیز النندی	"	"	"	
۳۰۳	رد الشقاق فی جواز الاسترقاق	المولوی محمد علی تحصیل درگیزہ بیلائی ضلع مراد آباد	"	"	"	
۳۰۴	العلوم الحدیثہ والفقہ العرفی مقال اهل الاحاد	علامہ الشوکانی رحمہ	ع	"	ق	
۳۰۵	التشکیک علی التقلید	للامام الشوکانی رحمہ	ع	"	"	
۳۰۶	ازالۃ الخفا عن خلافۃ الخفا	المشیخ ابوالحسن محمد الدہلوی	ن	"	م	صدر
۳۰۷	رسالۃ فی بیان علم الشہین و علم المرتضیٰ رضی اللہ عنہم	المشیخ الاسلام بن تمیمہ رحمہ	ع	"	ق	
۳۰۸	ملل و نحل	الابی الفتح عبدالکریم الشہرستانی التوفیقی شہید	"	"	م	صدر
۳۰۹	ہدیہ سنت رد حقہ بدعت	لبعض موالی الهند	ن	"	"	
۳۱۰	کشف الالتباس عما یحسب من الخناس	للعلیہ الضعیف عثمان المدنی	د	"	"	صدر

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نوع کتاب	تعداد جلد	نوع خط	ملاحظات
٣١١	فتحة السبيل الى فهم الكلام والتاويل	لمحرر السطور عفا الله عنه	ن	١	م	
٣١٢	كتاب البزفة في سيرة الامامة على منتهى الزيدية وهو كتاب لم يسبق الى مشد	للامام عز الدين ابن الحسن ملك اليمن	=	=	ق	ص
٣١٣	رسالة امامت	للمولوي محمد اسمعيل الشهيد	ن	=	م	
٣١٤	تحفة المند	للشيخ عبد الله المسلم المجدي	ه	=	م دہلی	

فقه

٣١٥	فتاوى فارسي	للشيخ عبدالعزيز الدملوي مشتملة على مسائل مختلفة	ف	=	ق	
٣١٦	مائة مسائل	للشيخ ابراهيم الدملوي محمد بن المبراهيم التتويبا	=	=	م	
٣١٧	زواجر عن اقتراف الكبائر	للشيخ النقيشاني حيدر الكاظمي البستي المصنف في ١٠٤٣	ع	=	م	ع
٣١٨	ترغيب السالك الى حسن السالك	لجامع بحر انوار محمد مصطفى خان بهادر الدملوي رحمه الله تعالى	ن	=	م	ع
٣١٩	افادة الامامة في احكام اهل الزممة	للمختار محمد بن اسمعيل السمر صايب السلام	ع	=	ق	=
٣٢٠	ارشاد النقاد الى تيسير الاجتهاد		=	=	=	
٣٢١	رسالة صحيحة مملوءة بالمفرد من خلف المتفصل		=	=	=	
٣٢٢	اعلام الانباة بعد شرطية العلة اللازمة في الصلوة		=	=	=	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد جلد	نصف کتاب	نمبر
٣٢٢	حل النشأل علی رسالہ الزکوة للجلال ابن النکاح	للمفتی محمد بن ابراهيم بن محمد بن السلام	خ	١	ق	ع
٣٢٣	السائل الممسئ على انتم بلوى حکام الامه	"	"	"	"	"
٣٢٥	رساله فی دفع الصلوة	"	"	"	"	"
٣٢٦	رساله فی تاذیر القصاص عن محمد بن علی	"	"	"	"	"
٣٢٧	رساله فی الفیول	"	"	"	"	"
٣٢٨	رساله الاعتکاف مع رساله ذکر امد سر او جبر	لم اکت علی اسم مؤلفیها	"	"	"	"
٣٢٩	الاوقات علی سبب الاختلاف	للشیخ العالم المحدث محمد بن محمد بن السدی المدنی	"	"	"	"
٣٣٠	اليواقيت فی المواقیت	"	"	"	"	"
٣٣١	ارشاد السائل الی اوله السائل	للامام الشوکانی رحمه الله تعالی	"	"	"	"
٣٣٢	رفع الريب عن سئله النبی	"	"	٢ نسخه	"	"
٣٣٣	شرح الصندور فی تحریم رفع القبور	"	"	"	"	"
٣٣٤	الوشى المرقوم فی تحریم تخلیه الذی یطی الخال الموما	"	"	"	"	ع
٣٣٥	ادب الطلب فی منشی الارب	"	"	"	"	ع
٣٣٦	بغیة المستفی فی الرد علی من انکر الاجتهاد من اهل التقليد	"	"	"	"	"

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد جلد	تاریخ
۳۲۷	امنیۃ المتشوق الی حکم المنطق	الشوکانی محمد بن قاسم	ع	۱	ق
۳۲۸	فتح الخلاق فی جواب مسائل عبد الرزاق وفیه ابحاث متعددة	"	"	"	"
۳۲۹	نافذۃ الحق	الشیخ الامام بارون بن بہاء الدین المرجانی شہاب الدین البلقاری سلمہ تعالیٰ	"	"	ع
۳۳۰	رسالۃ فی الصفاۃ بالیہ الواحدة	الشیخ حسین بن محمد السبکی النعمانی حمید قاسم	"	"	"
۳۳۱	نبذۃ فی مسئلۃ السماع	الابراہیم بن جماعۃ الشافعی رحمہ اللہ تعالیٰ	"	"	"
۳۳۲	رسالۃ فی النسب	لمولانا رفیع الدین الدہلوی رحمہ	"	"	"
۳۳۳	رسالۃ فی الصفۃ الاول	علی القاری رحمہ	"	"	"
۳۳۴	صلوات السجوات فی صلوۃ الجنائز	"	"	"	"
۳۳۵	العتاف عن وضع الید فی الطواف	"	"	"	"
۳۳۶	الفضول المصحح فی حصول التتمہ	"	"	"	"
۳۳۷	ایضال الساکل الی ارسال مالک	"	"	"	"
۳۳۸	الاعتناء بمسئلۃ الغنا	"	"	"	"
۳۳۹	فتح الاسماع فی شرح السماع	"	"	"	"
۳۴۰	ترویج البیارة فی تفسیر الاشارة	"	"	"	"

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	تعداد جلد	تعداد جلد	نوع
٣٥١	تظهير الطوية تحسين النية	لعلى القارى رحم	ع	١	ق
٣٥٢	الاصطلاح فى الاصطلاح	"	"	"	"
٣٥٣	تحقيق الانتساب فى تدقيق الانساب	"	"	"	"
٣٥٤	التصريح فى شرح التشریح	"	"	"	"
٣٥٥	بلوغ المآرب فى فصول الشوارب	للسيوطى رحم	"	"	"
٣٥٦	الصواعق على الذوايق	"	"	"	"
٣٥٧	بيان قول النخبة اذا دخل مكة من الحج عن الغير	لعلى القارى رحم	"	"	"
٣٥٨	موضع الكبار والهدايات	لمرافقت على اسم مؤلفه	٥	"	م
٣٥٩	نيل الامانى بالكلح الثانى	الشيخ جمال الدين جان بهادر دارالاهرام ريس جوابال سلمه اعدى القائل	"	"	"
٣٦٠	عقد القرأئند فى بيان حرمه خروجه النساء	السيد فضل بن علوى بن محمد بن سهل مولى الدولة بالعلوى سيدى المحضر الكى القديرة بمكة الشرفة سلمه الدولة	ع	"	ق
٣٦١	القول المحكم فى زيارة قبر الحسين الكرم	المولوى الشيخ عبد الحى الكندى المنسوب الى عبد الجبار	٥	"	م
٣٦٢	القول المنصور فى زيارة سيد القبور	المولوى محمد شير السوسى سلمه البدر فى الرد على القول المحكم	"	"	"
٣٦٣	اتمام الحجة على من ادعى الزيادة كما يحج	"	"	"	"
٣٦٤	ايقاظ النائم	لصاحب الطريقة المحمدية	ع	"	ق

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نوع کتاب	تعداد جلد	تاریخ تصنیف	ملاحظات
٣٦٥	رسالة في الوصية والتلقين	لصاحب الطريقة المحمدية	ع	١	ق	
٣٦٦	غاية الشهور لمحمد بن أبي بكر	للمولوي محمد شاه سلمه الله تعالى	ف	=	م	مكتبة
٣٦٧	برهان المآخ في تحقيق امر الذبائح	للشيخ قمر الدين سلمه الله تعالى	ه	=	م	
٣٦٨	حالات الحرمين	للشيخ رفيع الدين خان مراد آبادي	ف	=	ق	عقار
٣٦٩	حقيقة الاسلام	للقاضي فناء الله بن أبي حمزة الله تعالى	ه	=	م	
٣٧٠	مال الابرار	"	"	=	"	م
٣٧١	رسالة في حكم الشطرنج	للشيخ الاسلام ابن تيمية رح	ع	=	ق	
٣٧٢	رسالة في حكم طام النساء	"	"	=	"	
٣٧٣	رسالة في بيان فائده على ترك الصلوة	"	"	=	"	
٣٧٤	رسالة تقرير البانان	للسيد حسن بن احمد الجلال رحه الله تعالى	"	=	"	
٣٧٥	وظائف القضاة وترجيح البينات	للسيد حسن بن الحسن البغدادي رحه الله تعالى	"	=	م	مكتبة
٣٧٦	الافصاف في بيان سبب الاختلاف	للشيخ ولي الله المحدث رحه الله تعالى	"	=	ق	
٣٧٧	الافكار المبتدئة للطريقة السوية في بيان حجاب النساء على مذهب الحنفية	لبعض المعاصرين من أهل الحجاز	"	=	"	
٣٧٨	لوامع الهداية الراعية عن طريق الفوائد	"	"	=	"	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نسخ کتاب	تعداد جلد	طبع یا مکتوب	ملاحظات
٣٨٩	السواعق المحرقات لمن كمل للنساء أخترت من مبرجات	الشيخ محمد بن أحمد بن عبد الله بن أبي البركات الباقعي الملكي الشافعي	ع	١	ق	
٣٩٠	رسالة في حرمة خروج النساء على ندرهن بحفنة	الشيخ جمال بن عبد الله الملكي	=	=	=	
٣٩١	رسالة في حكم خروج النساء	بعض علماء راجاز نقل فيه روايات عن كتب الذهاب الأربعة ولم أفت على اسم مؤلفه	=	=	=	
٣٩٢	حل المسئلة المشككة	للعلامة الشيخ عفا الله عنه	ف	=	م	
٣٩٣	قضاء الأرب من رسالة النسب	=	ع	=	=	

فرائض

٣٨٣	القاسوس الفاضل في علم الفرائض	الشيخ العلامة الممدني لدين الله محمد بن يحيى بن المريف	ع	١	ق	
٣٨٥	شرح القاسوس الفاضل	للعلامة أحمد بن محمد القاطن م	=	=	=	

اصول فقه

٣٨٦	حاشية على شرح الجلال المحلى على جمع الجوامع	للعلامة البنانى م	ع	١		٥٥٥
٣٨٦	ارشاد المستفيد الى رفع كلام ابن دقيق العيد في الاطلاق التقيد	للامام الشوكاني م	=	=	ق	
٣٨٨	القول المقبول في خبر الجمل من غير اصحاب الرسول	"	=	=	=	
٣٨٩	ارشاد النحول الى تحقيق الحق من علم الاصول	"	=	=	=	٥٥٥
٣٩٠	معتقد اصول في علم الاصول	للملايحية عبد القادر م	=	=	قلم مولوى زود الفقار	٥٥٥

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	تفصیل کتاب	تفصیل جلد	تفصیل نسخہ
۳۹۱	نور الانوار شرح منار	لما احمد حیدر	ع	ا	قلمی درجہ
۳۹۲	رسالہ	للمولوی محمد اسماعیل الشہید الدہلوی رحمہ اللہ	"	"	م
۳۹۳	جمع الجوامع	لشیخ الدین عبدالوہاب بن ابی اسحاق التتونی	"	"	قلمی درجہ
۳۹۴	شرح معجم الجوامع	لشیخ جلال الدین الحلبي	"	"	م مصر
۳۹۵	کتاب القواعد	لمحمد بن ہشیم الوزیر	"	"	ق
۳۹۶	حصول المامول من علم المامول	لکاتب المحروف عفا مدعنه	"	"	م نسخہ

فہرست

۳۹۷	سر اللیل فی القلب الابدال	لاحمد فارس المعروف بالشیخ ابق سلیمہ اللہ تعالیٰ	ع	م	م مصر
۳۹۸	القول المانوس فی صفات القاموس	للمولوی الفتی سعد اللہ اللہ تعالیٰ	"	ا	م رامپور
۳۹۹	نزهۃ الاحدق فی علم الاستقاق	للامام الشوکانی رحمہ	"	"	ق
۴۰۰	مصحح	للامام ابی الفکر اسماعیل بن حماد الجوهری رحمہ اللہ	"	م نسخہ	م مصر
۴۰۱	القاسوس المحيط والقابوس الوسیط الجامع لما ذہب من کلام العرب شاطیط	للامام محمد الدین محمد بن یعقوب الفیروز آبادی الشیرازی التتونی فی شوال ۱۲۸۵ھ	"	"	م کلکتہ
۴۰۲	صراح مع الغنیمہ	لأبی الفضل محمد بن خالد الخاطب بحال القرشي	ف	ا	م کلکتہ
۴۰۳	فتی الارب	لشیخ عبد الرحیم العصفی پوری رحمہ اللہ	"	م	م

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد جلد	تاریخ	نوع
٢٠٢	مجمع البحار	شیخ محمد طاهر النقی	ع	٢	مکتوب	ع
٢٠٥	ذرة العواص	لابی القاسم الحریری	د	١	م	ع
٢٠٦	رساله کوع و کرسنج	السید محمد تقی الزبیدی البیجرامی	=	=	ق	
٢٠٧	تاج العروس شیخ القاموس	=	=	١٠	م مصر	
٢٠٨	المصباح المیزانی فی تزیین الشیخ البکسیر	الشیخ الامام احمد بن محمد بن علی النبیوی جمع فیہ تزیین شرح الیومیر لانی لسان الزیادات من الفقه یروون فی	=	١	=	ع
٢٠٩	نقائس اللغات	الشیخ لادو الدین البیجرامی	ف	=	م مکتوب	ع
٢١٠	انفس النافس	لبعض علماء الهند من اهل الطلغ	=	=	=	ع
٢١١	غیاث اللغات	للعلوی غیاث الدین الزمانی رحمہ اللہ	=	=	=	ع
٢١٢	کتاب الوشیح الحاکم بن القاموس الصحی		ع	=	م مصر	
٢١٣	لغات القاطط علی تصحیح بعض استعمل العامة من الاعلاط	للعبید السعید غفارا المدینه	=	=	ق	
لغت طب						
٢١٤	بحر البحار	لمحمد بن یوسف الحسین الهمدانی	ع	١	ق	ع
احول لغت						
٢١٥	مزهري	للقاطط السیوطی	=	١	م مصر	ع

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نوع کتاب	تعداد جلد	تعداد نسخ	تاریخ
۳۱۶	البلغة الى اصول اللغة	کتاب المحروق عفا الله عنه	ع	۱	ق	
مستفید						
۳۱۷	میزان الصرف	ابو عبد الله بن عثمان حسب الفصح شرح الميزان ولع الدين بن عثمان تصنیف صاحب العلوم علی حسب الفهم	ن	۱	م	
۳۱۸	مستفید	للملاحمة ذبا الیدنی هم	"	"	"	
۳۱۹	صرف میر	السید الشریف علی بن محمد بحرانی المتوفی ۱۰۹۴	"	"	ق	
۳۲۰	زنجانی	للفاضل المحقق عز الملة والدين الزنجانی رحمه الله	ع	"	م	
۳۲۱	ابنية الافعال	لابن ماک الفوی هم	"	"	"	
۳۲۲	غاية البيان في علم اللسان	للشيخ عبد الرحيم الصفی پوری هم	ن	۲	تکثیر نسخ	فی غما
۳۲۳	مراغ الارواح	لاحمد بن علی بن مسعود هم	ع	۱	"	
۳۲۴	مختوب الصرف	للعالم العلامة امیر حمید البجرامی حنفی آزاد البجرامی هم	ن	"	تکثیر الدرهم	
۳۲۵	شافیه مع مقدمه رسم الخط	للشیخ جمال الدین ابی محمد عثمان بن عمر العرف بابن الساجب المالی المتوفی ۱۰۸۲	ع	"	م	علاء
۳۲۶	رضی شرح شافیه	للشمس الایته رضی الدین الماستر ابادی الشیخی التو فرغ من تالیفه فی ۱۰۸۲	"	"	"	هم
۳۲۷	فصول کبری	للمولوی اکبر علی الله آبادی هم	ن	"	"	هم
۳۲۸	مستفید الصرف	لنواب منعم خان راجا کبری قنوجی	"	"	تکثیر الدرهم	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	نصف اول	نصف دوم	نصف
۲۲۹	مناقب شیخ شافیه	لحم السطور عفا الله عنه	ن	۱	ق	ق
نحو						
۲۳۰	شرح مائتة مسائل في غير متعلقه علم نحو	المولانا عبد الرحمن الجاني دم صرح به صاحب الدر المنثور والعلامة	ع	نسخه	م	ع
۲۳۱	مفیدی	الشیخ الاصل ابی الحسن علی بن محمد بن ابراهیم الضریبی القندری دم	=	۱	=	=
۲۳۲	اجرومید مع الشرح	المحقق الامام العسکری الشیخ کافردی	=	=	م	ع
۲۳۳	برایة النحو	قال صاحب القراء والعلوم علی الشیخ محمد بن علی بن الیرین دی مولف میزان الصرف والعلامة	=	=	م	=
۲۳۴	کافیه	الشیخ ابن اجماع	=	نسخه	م	ع
۲۳۵	رضی شرح کافیه	الشیخ رضی الدین	=	۱	م	ع
۲۳۶	شریفیه شرح کافیه	الشیخ الشریف علی بن محمد اجماعی دم	ن	=	م	ع
۲۳۷	شرح جامی	المولانا عبد الرحمن ابن اجماعی التوفی ۸۹۲	ع	=	م	ع
۲۳۸	عین اللمدی شرح قطر الندی	المولوی عظیم الدین القسوی	=	=	ق	ع
۲۳۹	المسالك البهية في التواعد النحوية	الشیخ عبد الرحیم الصفی پوری	ن	نسخه	م	ع
۲۴۰	شرح قواعد الاعراب		ع	۱	م	ع
۲۴۱	شواهد الشذور		=	=	=	=

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	نصف اول	نصف ثانی	نصف ثالث
۴۴۷	شرح تفسیر اندک	نصیر الدین بن محمد	ع	ا	م	م
۴۴۸	شرح کافیه	لاصفندی رحم	=	=	=	=
۴۴۹	معنی الیبیب	جمال الدین عبدالعزیز بن یوسف بن رشام الغوی التوفی سلطه	=	=	م	م
۴۵۰	شرح معنی الیبیب	الشیخ الطیفة الملقب بفرز المعروف بالرسوق	=	۲	=	ع
۴۵۱	منتخب النجوم	السید حمید بن حمید بن قلام علی آرا والدی	ف	=	ق	م
۴۵۲	تقویم النجوم	لیقظ علما و المندرج	ع	=	=	م
۴۵۳	الضیة	لابن ناک النجومی	=	=	م	م
۴۵۴	کاشف الظلام	لمولوی سعید الدین الملقب بالمراد آبادی	=	=	=	=
۴۵۵	تهذیب النجوم	لبهار الدین البغائی	=	=	=	=
۴۵۶	المنجاة والعاذ فی شرح نظم القواعد	لصاحب سبل السلام رحم	=	=	ق	ق
۴۵۷	معجب فی نجوم العرب	للعبد الضعیف عفا الذنب عنه	=	=	=	=
۴۵۸	شرح التہذیب	"	ف	=	=	=
ادب						
۴۵۹	المنجاة والعاذ فی شرح التہذیب	للامام السیوطی رحم	ع	ا	=	=

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	تصنيف	تعداد جلد	قائمة	ملاحظات
٢٥٥	مقامات	للسيوطي رحم	ع	١	م مصر	
٢٥٦	خزانة الادب بها شمسائل ابن الفضل المحمدي	الشيخ تقي الدين ابى بكر على المعروف بابن حجة الحموي	"	٢	"	ع
٢٥٧	الموازنة بين ابى تمام والبحتري	الشيخ العلامة ابى القاسم حسن بن بشر بن ابى العباس	"	١	"	ع
٢٥٨	شرح قصيدة برده	الابراهيم الحليم الباجوري -	"	"	"	"
٢٥٩	نظم كليل دمنة	لبعض علماء بوهرة	"	"	ق	ع
٢٦٠	مقامات	الشيخ ابى محمد قاسم بن على المحمدي	"	"	م	ع
٢٦١	نفحة الريانة وشجرة طلائع الحانة	للإمام لطف الله الدمشقي رحم	"	"	ق	ع
٢٦٢	قلائد العتيان	للقبح بن خاقان	"	"	م مصر	ع
٢٦٣	ريانة الالباب وزهرة الحياة الدنيا	للعلامة شهاب الدين انصاري المصري رحم	"	"	"	ع
٢٦٤	الدواوين السبعة السبعة بسبب سياره	للسيد ام على آزاد البيلجاني حمدا لعل تعالى	"	"	ق	ع
٢٦٥	تسليمية الفوائد في قصائد آزاد	"	"	"	"	ع
٢٦٦	منظر البركات	"	"	"	"	ع
٢٦٧	مدحية الافراج	لشيخ احمد الشرواني	"	"	م	ع
٢٦٨	ديوان	لعبده الرحيم البرعي	"	"	م مصر	ع

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	تذکرہ	تقریباً	مصر
۴۶۹	انشار	الشیخ مرعی رحمہ ابن یوسف المقدسی الخلی	ع	۱	مصر
۴۷۰	تقریبات	السید شریف اجمبانی رح	=	=	=
۴۷۱	اطباق الذهب	عبد المؤمن المغربی الاصفہانی	=	=	=
۴۷۲	تجمع الامثال	الابی الفضل احمد بن محمد بن ابی الیاس النیسابوری	=	۲	=
۴۷۳	شرح قصیدہ فرزوق	لمولوی جمیل احمد سیدہ تعالیٰ	ف	۱	م
۴۷۴	دیوان حماسہ	الابی تمام حبیب بن ادوس الطائی التونی	ع	=	م کلکتہ
۴۷۵	شرح قصیدہ بردہ	للملحم جمال رح	=	=	م دہلی
۴۷۶	غراختصار الفیوض و غرائض الفاضل	الحمد بن ابی ایوب الانصاری الکلبی التونی	=	=	م مصر
۴۷۷	دیوان	لابن بانی	=	=	=
۴۷۸	تعلیم المتعلم فی طرق العلم	للایامم الزرنوجی	=	=	=
۴۷۹	دیوان	محسان بن ثابت التعلانی الشہور فی المدائن	=	=	=
۴۸۰	لوحۃ الشاک و وسعۃ الباک	للعلامة صلاح الدین الصفدی	=	=	=
۴۸۱	مراۃ الخزان فی تذکار ادباء الزمان	للعبد الضعیف عفا عنہ	=	=	ق

تمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تقدیر جلد	تقدیر طبع	قیمت
۴۸۲	امباحات فی علم البیان	للسید ابراہیم الوزیری رحم	ع	۱	ق	
۴۸۳	الروض الوسیع فی الدلیل المنج علی عدم اختصاص البلیغ	للایام الشوکانی رحم	=	=	=	

عروض و قافیہ

۴۸۴	رسالہ مقدمۃ العروض والقافیہ	للشیخ رفیع الدین الدہلوی رحم	ع	۱	ق	
-----	-----------------------------	------------------------------	---	---	---	--

منطق

۴۸۵	تہذیب شاہجہانی ماثیہ شرح تہذیب	للشیخ المولوی آغی خاں الکنوی ملکہ الملک	ع	۱	م	
۴۸۶	رسالہ اعتبارات ماہیت	للشیخ رفیع الدین الدہلوی رحم	=	=	ق	
۴۸۷	رسالہ مقدمۃ العلم والکتاب	"	=	=	=	
۴۸۸	تہذیب المنطق	للعلامۃ سی الدین الفتازانی رحم	=	=	م	
۴۸۹	مرقات	للمولوی فضل امام رحم	=	=	=	
۴۹۰	شمسیہ	لنجم الدین بن عمر بن علی القزونی المعروف بالکاتمی تلمیذ تفسیر النوی التوفی ۸۱۳ھ	=	=	م کلکتہ	۷۰

حکمت

۴۹۱	بایہ سعیدیہ فی حکمۃ الطبیعیہ	للمولوی فضل حق اغیہ آبادی رحم	ع	۲ نسخہ	مخمسہ کراچی	
-----	------------------------------	-------------------------------	---	--------	-------------	--

ہیئت

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد جلد	تاریخ تصنیف
۴۹۲	الهیة السنیة فی الہیة السنیة	للامام السیوطی رحم	ع	۱	ق
۴۹۳	جواب السائل عن تقدیر القمر منازل	للامام الشوکانی رحم	"	"	"

اخلاق

۴۹۴	الرسالة الولدیة	لحسبي الغزالی رحم	ع	"	"
۴۹۵	تبيين المیس	الشیخ الاسلام جمال الدین ابی الفیض عبد الرحمن بن علی بن محمد الجوزی الواعظ البغدادی	"	"	س
۴۹۶	بهارستان	للشیخ عبد الرحمن الباجمی رحم	ق	"	م
۴۹۷	گلستان	للشیخ سعدی بن عبد الله شیرازی الشیرازی	ق	۳ نسخہ	م
۴۹۸	بوستان	"	"	"	م
۴۹۹	گلستان	لحکیم قاضی	"	"	م
۵۰۰	معمولات مظاہر مع رسالہ محبوب العارفین	للشیخ المولوی نعیم الدین علی البہارنجی	"	"	م
۵۰۱	وصایای وزیر	لنواب محمد وزیر خان بہادر رئیس قوٹا	"	"	م

قصص و سلوک

۵۰۲	النسبة المترتبة من العزقة والمحب	للسی القاری رحم	ع	"	ق
۵۰۳	تبيين القدر من تقرب الامرا	"	"	"	"

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد جلد	تاریخ طبوع	ملاحظات
٥٠٣	الوقوف بالتمیق علی موضع الصدیق	لعلي القاری رحم	ع	١	ق	
٥٠٥	المرآة الخلی فی معرفة الولی	لشیخ علی التتبی رحم	ن	=	م	
٥٠٦	تاج العروس فی تزیین النفوس	لشیخ تاج الدین بن عطاء الاسکندر المهری	ع	=	م مصر	
٥٠٦	کیمیای سعادت	لمحمد بن محمد بن محمد بن احمد الغزالی الملقب بمجة الاسلام المتوفی سنة	ف	=	م	١٠٠
٥٠٨	احیاء علوم الدین		ع	١	م	١٠٠
٥٠٩	اقول بحیث فی سواد السبیل مع الترجمة السادة بشارة العلیل	المترجم لشیخ ولی اسد المحدث الدہلوی رحم والترجمة للدهلوی خرم علی رحم	من ترجمه ع	٢	م	
٥١٠	اصراط المستقیم	لمولانا محمد اسماعیل الشیخ محمد اسد تعالی	ن	=	=	ع
٥١١	حالات ومقامات مرزا مظہر علیہ الرحمہ بترجمة مرزا صاحب رحم	لشیخ عبد الغنی الدہلوی المجدی فی تزیین الهدی النورة علی صاحبها الصلوة والسلام علیہ وعلیٰ	=	=	=	ع
٥١٢	شرح و مایای شیخ عبدالحق عجمی والی رحم	لشیخ خورشید اللہ آبادی والد زائر رحم	=	=	ق	ع
٥١٣	مرج البحرين	لشیخ عبدالحق الدہلوی رحم	ن	=	م	
٥١٣	مجمع البحرين		=	=	ق	ع
٥١٥	مکتوبات	لشیخ احمد السهروردی المجدی رحمۃ اللہ علیہ	=	=	=	ع
		مواعظ				
٥١٦	مجموعة الخطب	لشیخ الامام باد الملوی رحم	ع	١	م مصر	ع

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نسخ کتاب	نسخ جلد	نسخ طبع
٥١٤	کتاب العزلة فی آخر الزمان	للسید ابراهیم الودیرم	ع	ا	ق
٥١٥	مجالس الابرار	لم اقصت علی اسم مؤلفه	"	"	قوالی و موعود
٥١٦	المنتخب من سجاد و منتخب	للمسجد بن احمد عبدالباری الابدالی البغدادی	"	"	ق

علم الآخرة

٥٢٠	تذکرۃ المعاد	للقاضی شاد السدیرانی قریح	ف	ا	م
٥٢١	تذکرۃ الموتی و القیور	"	"	ا	"
٥٢٢	نفحة الارواح	للمناظر ابن القیم رحم	ع	ا	ق

رد و تعلید

٥٢٣	در اثبات الیسیب فی الاسود احسنه بالحیث	للشیخ محمد معین معاصر الشیخ ولی الله الحدیث الدہلوی رحم	"	٢	نسخه
٥٢٤	عقد الحمید فی بیان الاجتهاد و التقیید	للشیخ ولی الله الحدیث الدہلوی رحم	"	ا	ق
٥٢٥	المنج السدید فی رد و تعلید	للعالم الشیخ عبدالغنی العلوی الشافعی آبادی تلمیذ صاحب تقویۃ الایمان و هو کتاب تلخیص نافع جدا اختصر فی کراہیہ انکار و تقویۃ الایمان	ف	"	"
٥٢٦	ایضاظہم اولى الابصار	للشیخ المعتمد بن صالح الفلالی استاد الشیخ محمد عابد السندی الدنئی رحم	ع	"	"
٥٢٧	القول النقیذ فی درر التعلید	للسوکانی رحم	"	"	"
٥٢٨	منظومہ فی اتباع السنۃ و ترک التعلید	للشیخ محمد بن سعید صفر المدنی رحم	"	"	"

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	تصانيف	تعداد	کتابخانه
۵۲۹	حدیث الاذکیاء الملقب بشهاب ثاقب	السید العلامة الحق محمد بن علی القنوجی	ع	۱	ق
۵۳۰	الجمعة فی الاسوة المحسنة بالنسبة	کاتب المحروف عنا الله عنه	=	۱۰ نسخه	م
ادبیات رسی					
۵۳۱	خریدت الامثال	للسید حسین شاه الخلفی تحقیق	ن	۱	م کتبی
۵۳۲	مثنوی در حسن فرخ سیر	السید العلامة عبد الحلیل البجری المتوفی ۳۵۰	=	۴	ق
۵۳۳	معطلات الشعر المثنوی بجملة ما بها رجم	من مؤلفات و ارسنة	=	۴	م کتبی
۵۳۴	دیوان	لمرزا مظفر جان جاب	=	=	=
۵۳۵	دیوان	لشیرالدین بن محمد الشیرازی المتوفی ۹۲۰	=	۴	=
۵۳۶	خزائن خاوند	للسید غلام علی آزاد البلخی امی رح	=	=	م
۵۳۷	دیوان	=	=	۴	ق
۵۳۸	سرو آزاد	=	=	۲	=
۵۳۹	ید بیضا	=	=	۱	=
۵۴۰	دیوان	لمرزا اسد الله خان غازی الکبراد شمی الدیوبی	ن	=	م
۵۴۱	کلیات نثر	=	=	۴	=

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نست کتاب	نقد و جلد	نسخ یا طبع	قیمت
۵۴۲	مشنوی غنیمت	الحمد اکرم الشفا بی رحم	ن	۱	م	مدر
۵۴۳	انشا احسن	للوالد المرحوم	=	=	ق	=
۵۴۴	تراذی نعم	لنواب کلینان رئیس راسو سلاسله	=	۲ نسخه	م	
۵۴۵	شکو و خسری	=	=	=	=	
۵۴۶	مجموعه قصاید مدحیه	تجمع من شعراء الهند	=	۱	=	
۵۴۷	دیوان	نشا پور الطیرانی المتوفی سنه	=	۱	ق	مدر
۵۴۸	آتش کدو آذر	للحاج لطف علی المتوفی فی اوامر سنه	=	=	م	مدر
۵۴۹	دیوان شعر ناتمام غیر مرتب	للسید محمد حسن بن علی القنوی البخاری	=	=	ق	=
۵۵۰	شعری انجمن	لکتاب الحروف عفا الله عنه	=	۳ نسخه	م بمحو بال	
۵۵۱	جواهر الحروف	لنیکیند بهار	=	۱	م کهنه	مدر
۵۵۲	دیوان شیرین	للمیرزا علی المکرّم نواب شاه جهان سلیم والمیرزا رستم بمحو بال و امرا قباله	=	=	=	مدر

تاریخ

۵۵۳	انسان العین فی مشایخ الحرمین	لشیخ ولی الله الحداد الدهلوی	ع	۱	ق	
۵۵۴	نسب نامه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم	بعضه	ن	۶	۶	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد جلد	طی ایام	نصف
۵۵۵	اخبار الاخبار	لشیخ عبدالحق الدهلوی رحم	ف	۱	ق	ن
۵۵۶	تاریخ انجمن فی احوال انفس نفیس	لشیخ جنین بن محمد بن الحسن البکری رحم	ع	۲ جلد	م	مصر
۵۵۷	ماثر الکرام فی تاریخ بگرام	لمولانا السید غلام علی آزاد البگرامی رحم	ف	۱	ق	ن
۵۵۸	سجده المرجان فی آثار ہندوستان	=	=	=	=	ص
۵۵۹	حسن المحاضر فی احوال ضر و القابو	للایام السیوطی رحم	ع	=	م	مصر
۵۶۰	تاریخ انجمن	=	=	=	م	مکتبہ
۵۶۱	تاریخ	لشیخ زین الدین عمر بن خلف بن محمد ابی القوارس ابن الوردی الشافعی رحم	=	۲ جلد	م	مصر
۵۶۲	ابن اخیلس فی تاریخ القدس و اخیلس	لقاضی القضاة ابی یزید القاضی محمد بن الدین ابی	=	۱	=	ص
۵۶۳	مہر نیمروز	لنواب نجم الدولہ و میر ملک نواب اسد اللہ غالب الدهلوی رحم	ف	=	م	ن
۵۶۴	برائع الزهور فی وقائع الدهور	لحمید بن ایاس المصری الشافعی رحم وللسیوطی الیقیناً	ع	=	م	مصر
۵۶۵	نسیم الصبا منتخب فی الطبیب	لبعض المورخین	=	=	=	=
۵۶۶	برکات الانس فی تاریخ القدس	للمولوی ابی البرکات رحم	ف	=	م	مکتبہ
۵۶۷	امیر نامہ	لنواب امیر علی خان بہادر وزیر السلطان یعنی واجد علی شاد اودہ معزول	ف	=	م	=
۵۶۸	اعلام الانام مقتضی بیت اللہ احرام تاریخ مکہ معظمہ	ع	=	=	م	مکتبہ

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد اجزاء	نصف کتاب
۵۴۰	جامع التوابع	للقاضي فقيه محمد	ن	۱	م کهنه
۵۴۱	فتح الطيب عن غرض الاندلس الرشيد	الشيخ الامام ابى العباس احمد بن محمد المشرقي الاندلسي المتوفى سنة ۳۱۰	ع	۲	م مصر
۵۴۲	شفا المنة الاثر في اعيان القرن الحادي عشر		=	=	=
۵۴۳	الدرة الكملة في فتح مكة المشرفة		=	۱	=
۵۴۴	تاج الاقبال في تاريخ مجو بال	للميرسة العظيمة نوابه شاه جهان بيگم صاحب واله محويال دام اقبالها	فارسي و اردو	۲ نسخه	م کهنه
۵۴۵	اتحاف الاكابر في اسناد الدفاتر	لشوكاني رح	ع	۱	ق
۵۴۶	لقطة الجلال في مناقس اليعرفه في حياة الانسا	لکاتب الحروف عفا الله عنه	=	۲	م کهنه
۵۴۷	اتحاف النبلاء للفقهاء باخبار ما اثر الفقهاء والعالمين	"	ن	۲ نسخه	م
۵۴۸	مختصر نفع العود في ايام الشرف محمود	"	ع	۱	ق
۵۴۹	رياض الحجة في تراجم اهل السنة	"	=	۱	=
۵۵۰	غنية الاكابر في مناقب الامام علي المذنب والادب	"	=	۲ نسخه	م کهنه

متفرقات

۵۵۱	مجموعه لمخص تفهيمات	لشيخ ولي الدين الدلوي رح	"	۱	ق
۵۵۲	المستطرف في كل فن مستظرف	لشيخ شهاب الدين احمد الاشبي رح	"	۱	م مصر

نمبر	تأليف كتاب	تأليف مصنف	تأليف كتاب	تأليف جلد	تأليف كتاب
٥٨٣	قديمي رسم	لنواب كلب علي خان رئيس اسرار الدولة	ف	١	م
٥٨٤	بدائع الفوائد	للحافظ ابن القيم	ع	٦	ق
٥٨٥	شواهد النبوة	للمولوي جامي	ف	٦	م
٥٨٦	رياض	للسيد آزاد البهاوي	ف	٦	ق
٥٨٧	سلوان البطاع في عدوان الاتباع	لابن ظفر المكي النحوي المتوفى ٥٩١	ع	٦	م
٥٨٨	اتمام الدرایة لقراء النفاية	للامام السيوطي	ع	٦	م
٥٨٩	كشاف اصطلاحات الفنون	للسيد محمد بن علي التهانوي و زاد في الفقه المولود محمد و جليل الدين العيني سنة ٥٨٥	ع	٦	م
٥٩٠	قانون شريعة محمدی	لمولوي محمد فاخر حسين السهواني	ف	١	م
٥٩١	فهرست كتب کالج ولیم فورٹ	للسيد ظهور علي	ع	٦	م
٥٩٢	رياض	للسيد حسن بن علي القنوجي البخاري حرره سنة ١٢٠٠	ع	٦	ق
٥٩٣	الكتب المقدسة اعني كتب الجديد والقديم وهي التوراة والتواتر والانجيل	ترجم في مدينة بيرد عن يد علي الجمعية الاسمي كانيه	ع	٦	م
٥٩٤	سمن راي رياض يحتوي على اطراف شريعة ومعارف لطيفة	لكاتب الحروف عن الله عنه	ف	٢	ق
٥٩٥	السياح الكرم في بيان انشاء العلوم والقانون	ع	ع	١	م
٥٩٦	الوشى الرقم في بيان احوال العلوم والنشور منها والنظم	ع	ع	٦	م

[illegible]

بنا المدي من الكتب المتقدمة واما الكتب التي احدثت عن مشايخ اعلام النسخة الاجازة والصلوات ورواياتها بالصنفين و
تسلسلت بعلام الدين فاذا ذكرنا في هذه الزيارات على ترتيب حروف المعجم ليستفيع بذلك من ام الاقتراح بها لاسيا الذين اخذوا
عن بعضنا من هذه المتنفقات سواء كان من كتب ائمة الحديث او من كتب غيرهم من سائر الطوائف الاسلامية رحمهم الله تعالى
في جميع فنون العلم ورواها بن

حرف الهمزة		١٩	الارشاد والعنشي	واما بالثانية اخلفا للكلاعي	
١	الابانة للشيخ ابي جعفر النعماني	٢٠	الارشاد للقاسم بن محمد	٣٩	الاكمل لعبد بن مسلم التمامي
٢	الاقتان للسيوطي	٢١	الارشاد للسيد علي بن الحسين الشامي	٤٠	الاكمل لاسماء الرجال لابن مكيولا
٣	الاشارة لامام شريف الدين	٢٢	الارشاد للمعري	٤١	الفقيه لابن سفيان
٤	الاحكام لامام الهادي يحيى بن الحسين	٢٣	الاخبار لامام احمد بن يحيى	٤٢	الفقيه لابن مالك
٥	الاحياء للغزالي	٢٤	الازهار في مناقب الائمة الاطهار	٤٣	الفقيه العراقي في الحديث وشهره
٦	الاقتيادات لامام المنصور بالله	٢٥	الاساس للزمخشري	٤٤	الامام لابن دقيق العيد
٧	عبد الله بن حمزة	٢٦	الارباب للقاسم بن محمد	٤٥	الامام الى معرفة اصل الرواية وتقليد
٨	آداب الجوش	٢٧	الاسماء والصفات للبهيقي	٤٦	الاسماع للقاضي عياض
٩	الادب المفرد للبخاري	٢٨	اشباب النزول للواحد	٤٧	الامالي لامام احمد بن حنبل
١٠	الاذكار للنووي	٢٩	الاشارة لمخلطائي	٤٨	الامالي لامام المؤيد بالله
١١	الاذكار لاحمد بن عريف	٣٠	اصول الاحكام	٤٩	الامالي للرشيد بالله بن الحسين بن
١٢	الاربعون التساوية لابن جماعة	٣١	الاطراف للمزي	٥٠	الامام للشري
١٣	الاربعون العشارية للزين العراقي	٣٢	الاعتبار للمجزي	٥١	الامالي السمان
١٤	الاربعون في اساطير المعروف	٣٣	الاعتصام للقاسم لامام	٥٢	الامام الكروي
١٥	الحافظ المذري	٣٤	اعلام الرضا للشريف علي بن ناصر	٥٣	الامام لابن دقيق العيد
١٦	الاربعون للنووي	٣٥	الافادة للمؤيد بالله الزهراوي	٥٤	الانتماء لسيدي بن حمزة
١٧	الاربعون المسماة بسلسلة الابرار	٣٦	الافادة في تاريخ الائمة السادة	٥٥	الانتماء في الآيات العترة في الاجتهاد
١٨	الاربعون لامام القاسم بن محمد	٣٧	لامام ابي طالب	٥٦	لامام محمدي احمد بن يحيى
١٩	الارشاد لامام احمد بن محمد بن يحيى	٣٨	الاقتراب لابن دقيق العيد	٥٧	انوار التنزيل للبهيقي
٢٠	الارشاد لامام احمد بن محمد بن يحيى	٣٩	الاكتفا في مناقب رسول الله صلى الله عليه وسلم	٥٨	انوار اليقين لامام احمد بن بدر الدين

٥٦	الانوار للإمام المهدى	حرف التاء المثناة من فوق		٢٢	تفسير النعمان الرازى
٥٧	الانوار للإمام محمد بن إبراهيم الوزير	١	البيان في آداب حملة القرآن	٢٣	تفسير ابن عطية
٥٨	الايجاز للشيخ لطف الله الغياث		لتنو	٢٤	تفسير ابن حيان
	حرف الباء الموحدة	٢	التجريد للتوابع باله	٢٥	تفسير الجليلين
١	البحر الزخار للإمام مهدي محمد بن يحيى	٣	التحرير لابن طالع	٢٦	تفسير احكام السبي بالهذيب
٢	البحر لابن حيان	٤	التحرير لابن الهمام	٢٧	تفسير الامام عبد الله بن حمزة
٣	براية الهداية للقرالى	٥	التدريب لسراج الدين البلقيني	٢٨	التقرير للاسياسيين بن محمد
٤	البدیع لابن الساعاني	٦	التذكرة في الحديث القرطبي	٢٩	التفصيل في تفسير الاشكال للفساني
٥	بدیع لابن حجر وشراحه	٧	التذكرة للنفسيه حسن الغوى	٣٠	التكامل لابن جالس
٦	البدع النير لابن الملقن	٨	الترفيع والترتيب للندري	٣١	التلخيص لابن حجر
٧	بدع المرام للقرنى	٩	التسهيل لابن ماك	٣٢	تلخيص الفتح لجلال الدين القزويني
٨	البروة للتوميري	١٠	التفسير للقطبي	٣٣	التلويح للسعد التفتازاني
٩	البساتين للسيد صارم الدين ابراهيم	١١	التفسير للبعوي	٣٤	التنبية للشيرازي
	بن محمد الوزير	١٢	التفسير للواحدى البيضا والوسطى	٣٥	التفجيع للقراني
١٠	البيان لمحمد بن احمد بن مظفر		والوجيز	٣٦	التفح لابن الوزير
١١	بشرى اللبيب بذكر اصحاب لابن	١٣	التفسير للاخشي	٣٧	التفجيع والتوضيح لصد الشريعة
	سيد الناس	١٤	التفسير لابن النخير	٣٨	التهدية في السير لعليل بن هشام
١٢	البعث والنشور للبيهقي	١٥	تفسير النقاش	٣٩	تهذيب احكام
١٣	بنية الظلمان من فوائد ابن حيان	١٦	تفسير عين المعاني	٤٠	تهذيب السعد
١٤	بلوغ المرام للحافظ ابن حجر	١٧	تفسير السجستاني للسي بنزعة القلاوب	٤١	تهذيب الكمال للقرنى
١٥	البلغة للتوابع باله الماروني	١٨	تفسير الجواد	٤٢	تيسير الرسول للديبع
١٦	المنهج لابن الوردى	١٩	تفسير لعباد الصغرى لتونى	٤٣	تيسير المطالب للإمام ابى طالب
١٧	بهجة المحافل للهاشمى	٢٠	تفسير الواحدى المسمى بسباب النزول		حرف التاء المثناة
١٨	البيان لابن معرف رح	٢١	تفسير السبيل المسمى بالتعريف والاعلام	١	النبات الى كافة البنين والبنات للإمام
١٩	البيان في التفسير للقراني		بما هم في القرآن من السماء والاعلام		المفردات لعبد الله بن حسن

٢	الشتون المشلة للراض	٤	الحقيقة الميسرة الاكبر	٣٠	الدرر في الفرائض للامير علي بن الحسين
٣	الثمار للفتية يوسف	٨	الحكم لابن عطاء الله	٣١	دلائل النبوة للبيهقي
	حرف الحميم	٩	الحكمة لابن نعيم	٣٢	الديباج الصغير للرداوي
١	ابحار الكافي لابن عبد الله محمد	١٠	حواشي السعد التفتازاني على الكافي	٣٣	ديوان الادب للفارابي
	بن علي العلوي		والتحقيق وغيره		حرف الذال المعجمة
٢	جامع الاصول لابن الاثير	١١	حواشي الشريف علي الكاشاني	٣٤	ذخائر العقبى في فضائل ذوي القربى
٣	الجامع الكبير والصغير للسيوطي		والمطول وغيره		للطبري
٤	جزء الاضراسي	١٢	حواشي عصام علي اجمامي وغيره	٣٥	ذخيرة الايمان في ترتيب مال السالك
٥	جزء ابن ماسي	١٣	حواشي المقتلي علي الكاشاني	٣٦	للشيخ محي الدين بن الوليد
٦	جزء ابني الجهم		والمختصر	٣٧	الذرية العظيمة للرداوي
٧	جزء الحسن بن عرف	١٤	حواشي السيد محمد بن اسماعيل الامير	٣٨	الذكر للمحدث بن منصور الرازي
٨	الجرومية لابن جرير في النحو	١٥	حواشي الجلال علي الكاشاني		حرف الراء المعجمة
٩	جلاء البصائر للحاكم النجاشي	١٦	حاشية الشيخ لطف الله بن محمد الفياض	١	الرساله للامام زيد بن علي
١٠	جمع الجوامع للسبكي		على شرح التلخيص الصغير	٢	الرساله للتشيري
١١	جمع الفتاوى للجامي	١٧	حاشية السيد علي الكاشاني	٣	الروض الاغن للسميني
١٢	الجمع بين الصحيحين للحميدي	١٨	حاشية سيلان علي الفايه	٤	الروضة للنووي
١٣	اجمل للزجاج		حرف الحاء المعجمة	٥	رياض الصالحين للماهري
١٤	الاجرة للراض	١	الخلاصة للراض	٦	الرياض للمحدثي
	حرف الحاء المعجمة	٢	الخلاصة للعلوي بن الحسين النجاشي		حرف الزاي المعجمة
١	حاوي الارواح لابن القيم		عشرون جزء	١	زوائد الابانة
٢	احاديث في الفتاوى للسيوطي		حرف الدال المعجمة	٢	الزيادات على نهج المؤيد بالله
٣	احاديث للتقويوني	١	ذايع الايام للامام المهدي	٣	زيادات المسند للامام عبد الله بن احمد
٤	احاديث للتقويوني	٢	درر الفتاوى للمهدي ايضا		بن خنبل
٥	حزب البحر للشيخ ابني الحسن الشاذلي	٣	درر الاحاديث النبوية بالاسانيد		حرف السين المعجمة
٦	الحجة على تارك اعجاز المعقدي		الحجوة	١	الشرح الوافي في حصر سال النماذج

١٣	شرح معاني الآثار لفظا و معنى	٢٤	شرح الكفايل
١٣	شرح البخاري السنن لفتح الباري	٢٨	شرح الكفايل لابن لقمان
١٥	شرح النجاة لابن حجر	٢٩	شرح الغاية للعدين بن الامام
١٦	شرح الجمل لابن بشار	٣٠	شرح النجوى على مقدمة البحر
١٦	شرح المقدمة لرحمى القوي	٣١	شرح السهول للامام عز الدين
١٨	شرح الحواشي للقوي	٣٢	شرح التفسير للفقهاء حسن النجوى
١٩	شرح الهداية بحسام الدين حسين بن علي	٣٣	شرح الهداية للسيد ابراهيم بن محمد الكوفي
٢٠	السنن في الحنفى الشافى	٣٤	شرح الخصال في الفرائض
٢٠	شرح الهداية للسروجي	٣٥	شرح الايام والشرقي
٢١	شرح الكنز للكراماني	٣٦	شرح الغايات للامام الهادي
٢٢	شرح التمهيد للتوحيد بالهد	٣٧	شرح الزيارات للدوارى
٢٣	شرح التمهيد لابن طالب	٣٨	شرح الايمان للبيهقي
٢٤	شرح الاحكام للسيد ابي العباس	٣٩	الشفاعة للقاضي غياض
٢٥	شرح القاضي زيد بن محمد الكلاوى	٤٠	الشفاعة لاجير حسن
٢٦	شرح الايام لابن مفتاح	٤١	شفاعة الصادق للسيد محمد بن ابراهيم
٢٧	شرح الفتح ليعلى بن حميد	٤٢	الحجوى
٢٨	شرح الآثار لابن بهران	٤٣	الشمائل للترندى
٢٩	شرح البحر للامام عز الدين بن الحسن	٤٤	شمس الشريعة لسلیمان بن ناصر
٣٠	شرح النجوى على الايام	٤٥	الشمس ليعلى بن محمد
٣١	شرح الابانة للهمسى	٤٦	الشمس للفقهاء
٣٢	شرح النكت للقاضي جعفر بن احمد	٤٧	حرف الصفاء والمهمل
٣٣	بن عبد السلام	٤٨	صالح الجوهري
٣٤	شرح ابى مضر	٤٩	صحيح البخارى
٣٥	شرح الاساس للامام قاسم	٥٠	صحيح مسلم
٣٥	شرح الاساس للشرقي	٥١	صحيح ابن حبان
١٣	لللام محمد بن المطهر	١	الشافى لابن الحجاب
١٣	سفر السعادة لمحمد بن صالح القاسم	٢	شافى لابي القاسم الشافى
١٥	السفينة لعماد الدين	٣	الشافى للامام منصور بن عيسى بن جرة
١٦	سلطان الدين محمد بن همام المصري	٤	الشدور لابن هشام
١٦	سنن ابى داود	٥	شرح المقامد للفقهاء
١٦	سنن الشافى	٦	شرح المواقف للجرجاني
١٦	سنن ابن ماجه	٧	شرح المجازة للبرهان
١٦	سنن الدارقطني	٨	شرح الرسائل للشيخ النكاشاني
١٦	سنن البيهقي	٩	شرح بهرام التلمذ على تفسر خليل
١٦	سياسة الميراثين للتوحيد بالهد	١٠	شرح البردة لابن مزروق
١٦	السيرة لابن اسحق	١١	شرح المفصل لابن حبيب
١٦	سيرة ابن سيد الناس	١٢	شرح التلخيص للشيخ الطول لفتح السعد
١٦	حرف الشافى		

٥٣ شمس الاخبار لابي ابن حميد
٥٤ شرح الشافى للسيد ابراهيم بن محمد

٥	الصفي الشافعي يحيى بن حسن	١٠	عيون المسائل للحاكم الشافعي	حرف القاف
٦	صفوة الاختيار للنصوري بأسد		حرف الثين المعجمة	١ قاموس المفردات بأبجدى
	حرف الضاد المعجمة	١	الغياث للامام المهدي	٢
١	نور النهار للجلال	٣	الغياث له التتبع	٣
٢	التنوير للامام السخاوي	٣	الغياث للحميد بن القاسم	٤
	ضياء ذوي الابصار للشرقي	٤	الغياث لكشف الغطاء للمحمدين	٥
	حرف الطاء المهملة		يحيى حشش	٦
١	طبقات السبكي		حرف الفاء	٧
٢	الطراز المذهب في اشياء الذهب	١	الغياث لمحيي حميد	٨
	للقاضي ابراهيم بن يحيى السخاوي	٢	الغياث في اصول الدين للرصاص	٩
٣	لمهارة القلوب واخترع علماء القلوب		حسن بن محمد	١٠
	للديري	٣	الغياث للبستي	١١
٤	الطوالع للبصيناوي	٤	الغياث لزياد خشمي	١٢
	حرف الخاء المعجمة	٥	الغياث لالامام النصوري بأسد	١٣
	حرف العين المهملة	٦	الغياث لالامام المهدي	١٤
١	عدة احصن المحصين للجزري	٧	الغياث لالامام عز الدين بن الحسن	١٥
٢	عقود البيان في النسخ والمنسوخ	٨	فتح الغفار لمحيي حميد	١٦
	من القرآن لالامام محمد بن مطهر	٩	فتح القدير لابن العام	١٧
٣	العالم الشايع للتقليد	١٠	الفتوحات الكافية للشيخ محمد بن الحسين	١٨
٤	العهد لعبد الغني المقدسي	١١	الفتح بعد الشدة لابن ابي الدنيا	١٩
٥	العهد لالامام يحيى بن حمزة	١٢	فقه اللثة للشعالبي	٢٠
٦	عمل اليوم والليلة لابن السني	١٣	الفصول لابن الوزير	٢١
٧	عوارف المعارف للشهرزوري	١٤	فلك القاموس للسيد عبدالقادر	٢٢
٨	العواصم لابن الوزير	١٥	بن احمد	٢٣
٩	عوارف الابن الفتح سليم الرازي			

١٦	الحسن القاسم	١٦	الزهر السيوطي	٢١	المطل السعد
١٧	الكواكب لمحيي بن احمد بن مظفر	١٧	الساعة لابن البمام	٢٢	المعالم البغوي
١٨	حرف اللام	١٨	مستدرك للحاكم	٢٣	مخاني الآمان للشطراوي
١٩	لامية الافعال لابن مالك	١٩	المستغنى في احاديث المصطفى	٢٤	المعجم الكبير لطبراني
٢٠	لسان المتكلمين لابن فورك	٢٠	المستغنى في الامثال للرحمشرى	٢٥	المعجم الاوسط
٢١	لسان الميزان لابن حجر	٢١	المسلسل بالاولية	٢٦	المعجم الصغير
٢٢	اللع للاسير علي بن الحسين	٢٢	المسلسل بالفتقاد	٢٧	المعجم النجدي
٢٣	اللع لابن اسحق الشيرازي	٢٣	المسلسل بيويم العيد	٢٨	المعيار للامام المهدي
٢٤	حرف الميم	٢٤	المسلسل بالمصاحفة	٢٩	المغني لابن هشام
٢٥	جميع الامام زيد بن علي السجدي	٢٥	المسلسل بالجمجمة	٣٠	المقامات للحريري
٢٦	جميع الامام زيد بن علي السجدي	٢٦	مسند الامام الشافعي	٣١	المقامات للسعد
٢٧	مجمع علي خليل	٢٧	مسند الامام احمد بن حنبل	٣٢	المفاتيح لابن قدامة الحنبلي
٢٨	مجمع الجرحين لابن الساماني	٢٨	مسند الدارمي	٣٣	المقصود الحسن لابن جابر
٢٩	محاسن الاثر	٢٩	مسند ابني داود الطيالسي	٣٤	مكارم الاخلاق للطبراني
٣٠	محدث النافيل من اثار ابي عبد الله	٣٠	مسند عبد بن حميد	٣٥	ملحة الاعراب للحريري
٣١	للراهر خزي	٣١	مسند الزوار	٣٦	النار للقبلي
٣٢	الحجرات لعبد بن تيمية	٣٢	مسند ابني حنبل	٣٧	المنال الشيخ لطف الدين محمدي
٣٣	الحجرات للفتوي	٣٣	مسند الامام ابني حنيفة	٣٨	المنحة للسيد محمد بن اسمعيل الاسير
٣٤	مختصر ابن ابي عمير في الاصول	٣٤	مسند الشهاب القضاعي	٣٩	المنتخب للفتوي لعبد بن تيمية
٣٥	مختصر خليل	٣٥	مسند الفردوس للعلوي	٤٠	المنهاج للبيضاوي
٣٦	مختصر ابن عرفة القفوي	٣٦	مشارك الاولاد للصغاني	٤١	المنهاج للحلي
٣٧	مختصر القدوري	٣٧	الشكوة للبربري	٤٢	المنهاج للقرشي
٣٨	المدخل لابن الحاج	٣٨	مشيخة الفخر لابن البخاري	٤٣	المنهاج لابن تيمية
٣٩	مدونة لابن سحون	٣٩	المصالح البغوي	٤٤	المنهاج للنووي
٤٠	مراسيل ابني داود	٤٠	الفصل للرحمشرى	٤٥	المواقف للعصدي

٦٦	مولفات القيسية للمنايا	الرازى	١٠٣	مولفات احمد بن ابى بكر الرزوى
٦٥	مولفات الخفاف ليعلى الغنى الرازى	٨٧	١٠٢	مولفات عبد الله الرازى
٦٨	الموطا لمام مالك	الرازى	١٠٥	مولفات السيوطى
٦٩	مولفات السعدى الشافعى	٨٥	١٠٦	مولفات السخاوى
٥٠	مولفات صدر الشريعة عينيها	ابن احمد الاجمى	١٠٤	مولفات ابن حجر العسقلانى
٥١	بن مسعود بن تاج الشريعة البخارى	٨٦	١٠٨	مولفات الديلمى
٥٢	مولفات الحسن بن منصور الشافعى	٨٤	١٠٩	مولفات العراقي
٥٣	المعروف بقاضى قاض	٨٨	١١١	مولفات زكريا الانصارى
٥٤	مولفات عبد الله بن احمد الشافعى	محمد الغزالى	١١٢	مولفات الجلال الحلى
٥٥	مولفات ابى القاسم محمد بن احمد الفياض	٨٩	١١٣	مولفات المرمى
٥٦	المكى الحنفى	٩٠	١١٢	مولفات شيخ الاسلام احمد بن حنبل
٥٧	مولفات محمد بن يوسف القونوى	٩١	١١٣	الحرانى
٥٨	الرومى	٩٢	١١٥	مولفات الحافظ ابن القيم الجوزى
٥٩	مولفات على بن محمد البردوى	٩٣	١١٦	مولفات الشيخ ابراهيم بن حسن الكردى
٥٠	مولفات الكمل الدين محمد بن محمود	٩٤	١١٧	الكلبرى
٥١	الرومى الحنفى	٩٥	١١٨	مولفات الامام يحيى بن حمزة
٥٢	مولفات محمد بن محمد المازنى	٩٦	١١٩	مولفات الامام الهذلى احمد بن يحيى
٥٣	مولفات الشافعى	٩٧	١٢٠	بن الرضى
٥٤	مولفات جلال الدين محمد بن محمد	٩٨	١٢١	مولفات السيد محمد بن راسم الورزى
٥٥	الرومى	٩٩	١٢٢	مولفات الامام عز الدين بن الحسن
٥٦	مولفات عبد الرحمن بن احمد الجمى	١٠٠	١٢٣	مولفات الامام شمس الدين
٥٧	مولفات عصام الدين ابراهيم بن محمد	١٠١	١٢٤	مولفات الامام الفاضل بن محمد
٥٨	عزب شاو الاسفرائينى	١٠٢	١٢٥	مولفات الامام السوكل على الدين
٥٩	مولفات محمد بن محمد بن محمد	١٠٣	١٢٦	بن القاسم

١٢٣	مولفات الحسين بن القاسم	٥	نظام الفداء لقاضي القضاة	٤	الوسيط لنفسه الواحدى
١٢٤	مولفات الحسن بن الجلال	٦	نظام الغريب للريعي	٥	الوسيط للغزالي
١٢٥	مولفات السيد باشم بن يحيى	٧	النكت للقاضي جعفر بن حمد بن	٦	الوسيط في الفرائض للصغيرى
١٢٦	مولفات صلاح بن مهدى القتبلى		عبد السلام		حرف الهاء
١٢٧	مولفات السيد محمد بن اسمعيل الامير	٨	شرح البيان المنسوب الى علي بن ابي طالب	١	الهداية للبرهان المرغفاني
١٢٨	مولفات السيد زيد بن محمد بن الحسن	٩	شرح الرشاد للسيد علي الشامي	٢	هداية الافكار للسيد بلال بن محمد الوزير
	حرف النون	١٠	لوازم الاصول للحكيم الترمذى	٣	الهداية شرح الهياك للحسين بن القاسم
١	ناسخ القرآن ومنهجه لمبة الدين	١١	نور السراج للسيد الهادي بن احمد الجليلي	٤	الهدى النبوي لابن القيم
	سلامة القدسي		حرف الواو		حرف الباء
٢	المناسخ والمنسوخ لابن الجوزي	١	الوايل المغزى للرحي حميد	١	اليات قرآنية للسيد يحيى بن الحسين
٣	المنجى للحافظ ابن حجر	٢	الوافي في الفرائض للحسن بن الباقا	٢	اليات المعظم للامام المنصور
٤	المنزه لمحيى بن حميد	٣	الوافي لعلي بن بلال	٣	الفيقن لابن ابي الدنيا

خاتمة الكتاب تاديبه كرمه وفتحه

الحمد لله رب العالمين قد بلغت سن الاربعين وطلعت في سياق الخمسين من عمرى في سنة اثنين وتسعين
والميتين والف البحرية على صاحبها الصلوة والتحية ولما احدث على افضاله وصلاحه على سيدنا محمد وجميع
ومن على منواله فانه اخرج القليل في الضعفاء والخطيب من حديث انس رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى
اذا بلغ العبد اربعين سنة اتمه الله من البلائى الثلاث الجنون والجنون والبرص واذا بلغ خمسين خفف الله عنه
الحساب فاذا بلغ ستين سنة رزقه الله الانابة اليه بما يحب فاذا بلغ سبعين سنة احببه الله اليه فاذا بلغ ثمانين سنة
اخذت الله حسنة ومجاسية فاذا بلغ تسعين سنة غفر الله له ما تقدمه من ذنبه وما تأخره وما داه من البلاء
هذا السير الذي ارضه واخرج الطبراني في الكبير عن عبد الله بن ابى بكر الصديق رضى الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا بلغ العبد خمسين سنة صرف عنه ثلاثة انواع من البلاء الجنون والجنون والبرص فاذا بلغ ستين سنة
رزقه الله الانابة فاذا بلغ سبعين سنة مجت سبابة وكنت حسنة فاذا بلغ ثمانين سنة غفر الله له ما تقدمه من
ذنبه وما تأخره وكان اسير الله في ارضه ويشفع الامل بيمينه انتهى قلت كذا سقط عن الراوى او عن المتقول منه من بلغ
سن الثمانين واخرج ابو نعيم من حديث علي عليه السلام مروى عن ان العبد يحب ما لا يحب سبعين يستحي من ابتداء الثمانين

انظر الى اكرم آله ولطفه العبد يذنب وهو منه يستحي واخرج ابن عساكر في
 ابن عمر رضي الله عنهما مرفوعا ان المدح يجب انبا الثمانين واخرج ابو داود من حديث ابن عمر رضي الله عنهما قال قال صلعم
 ما من علم يشبه شئ في الاسلام الا كتب الله له بها حسنة وحيت بها خطيئة انتهى رباني وبن العظم مني واشتغل
 الراس شيئا ولم اكن به عاكف رب شقيقا واخرج احمد بن حنبل والترمذي عنه صلعم من حديث عبد الله بن بسر رضي الله
 قال قال رسول الله صلعم خير الناس من طال عمره وحسن علمه انتهى وقد ذكرنا في كتابنا المسمى بالحكمة نقلنا عن طبقات
 الشافعية السبكي ان اباسم قال سمعت ابن الصلاح قال سمعت مشايخنا يقولون دليل طول عمر الرجل اشتغاله
 بما حو به الرسول صلى الله عليه وآله وسلم ويصدق التجربة فان اهل الحديث اذا اتبعوا اعمارهم تجد بان في غاية الطول
 انتهى وذكر صلعم الشريعة في تعديل العلوم ان مشايخ الحديث مشهورون بطول الاعمار انتهى اللهم اطل عمري واطل
 وارزقني الاشتغال بسنة نبيك صلعم والتبش عن كل ماعداه هذا وقد امر الله تعالى وتبارك بالتي هي خيرة حيث قال
 لا أشرف خلق الله على الله عليه وسلم واما بنه ربك في حديثه وحدثه الله تعالى عليه فقال الصريح لك بيتا فافهم
 ووجد لك ضالا فخذني ووجد لك عائلا فاعطني ومثله صلعم امر به في حديثه بنعمه عليه فقال اناس
 ولد آدم ولا فخر وانا اول من تشق عنه الارض وانا اول يشانف واول مشفق وفي خطابه صلعم لا انسا كنتم ضلالا
 خدمكم السبي الحديث وكان من اوعية صلعم الحمد الذي انجز وعده ونصر عبده واعز جنده الحديث وفي الآخرة
 النبوة كن خير طيب من تجزيه صلعم بنعمه والتحديث بعم الله سنة رسل الله صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين قال سليمان
 يا ايها الناس علمنا منطق الطير واوتينا من كل شئ ان هذا هو الفضل المبين وقال داود وسليمان الحمد لله الذي
 فضلنا على كثير من عباد المؤمنين وهذا عندنا ما هما الله سبحانه علفا فلا ذاك وقال يوسف الصديق عليه السلام
 رب قد انتقم من الميثاق وعلمتني من تاويل الاحاديث الآية وانا العبد المسمى بالعبد في قدرا ما الله
 شطر من الملك وعلمة فقه الافاويث وتفسير الكتاب العزيز وهو يقول رب اوزعني ان اشكر نعمتك التي
 انعمت علي وعلى والدي وان اعمل صالحا ترضاه وادخلني برحمتك في عبادك الصالحين
 وقال ابو يعقوب عليه السلام الم اقل لكوا في اعلم من الله ما لا تعلمون والآيات في هذا واسعه جدا
 وفي كلام الصحابة والتابعين والسلف الصالحين من ذلك ما لا يحصى ولا يستقصى وقين كانت نعم الله سبحانه وتعالى
 على عبده والفقير اليه الغني عاصوا وصدوقي بن حسن بن علي الحسيني القنوجي عفا الله عنه باجناه واستعمل فيا محبة
 رضاءه لا تدخل تحت حصص ولا احصاء ولا يحوم حولها الا استقراء والاستقصاء اراد ان يحدث بنعم الله ما لا تحصى
 بها شكر له سبحانه عليها والله تعالى يقول واشكروا لي ولا تكفرون بل جعل انما نعمته الله على عبده في ملبسه
 اكله ومشربه محبوبا له تعالى كما في حديث علي بن زيد بن جدعان ان المدح يجب ان يرى اثر نعمته على عبده

في ما كره وشرب واخرج عن عمرو بن شعيب بن ابي عن جده مرفوعا ان السكيب ان يرى اثر نعمة على عبده
 واخرج ابن حجر عسري في المايعين الى هيرة مرفوعا ان السكيب ان يرى اثر نعمة على عبده ويكره البوس
 والتبايس بالحديث فانظار النعمة بالفعل محبوب لله تعالى لانه نوع من شكره وقال تعالى والذين يجعلون
 يا حيون الناس بالجمل ويكفون بما آتاهم الله من فضله الآية وكتم الفضل عام شمل الفعل والقول
 فمن اول نعم الله ما اوردته بطلا ويا نفعاً نعمة الابد والولادة بين ابوين مؤمنين والتمس القرابة لسيد الاولين
 والاخرين ونبي التقلين صلى الله عليه وسلم والبقا على الفطرة التي فطر الله الناس عليها وهي الاسلام والتوحيد ثم
 حبس الي طلب العلم عن ساق البجدة فكان احب شئ الي والذ شئ الذي حتى لا ارى نعمة الا اغدبه عن المشايخ وقصر
 النعمة فيه وانقطاع اللذة عما دونه من اللبس والماكل وما فيه وكنت مقلداً من الكتب فاكتب ما قرءه بخطي وحدي
 ثم سخر الله تعالى مشايخ العلم وهم ائمة عصرهم كما تقدم في هذا الكتاب بحمهم الله تعالى وجزاهم خيراً واشهد اعلينا كثيراً
 ثم من الله تعالى علينا بالكتب الكثيرة التفسيرية والحديثية والتدريس في هذه الفنون المطهرة برهنت من الدهر لاعيان
 من طليعة ذاك الزمان استغفوا بما علمناهم وخرج منهم علماء نفعوا الناس بالتدريس فيما درسا هم فكان فضلاً من الله
 الازديع في ارض خصيبة لتو في غرباً وتنفع اهلها ولم يكن كالازديع في الارض السبخة لا تبنت كلاً ولا تحفظ ما وشم
 ان الله تعالى وله الحمد حبس الي علم الحديث الشريف وقرن الاثر الاطيف فطرة من الله والافان دياراً وهي ملكة البند
 وما والاها لا يرفع اهلها لعلم الحديث رسائل يرون الاشتغال به باساً وكان اساتذتنا رحمهم الله تعالى لا يذكرون
 هذا العلم ولا يقرأونه ولا يحثون عليه ولا يجذبون اليه ولا يعرفون كتبه ولا يعلمون اهلها ولا يعلمون بغيره من الامام
 الهام الى حليفة الكوفي رضي الله عنه والقيل منهم يقرأون المشكوة لا غير وهذا على طريق البركة لا العمل به والعلم وعندهم
 لهذا الشأن وهو علم الحديث الرفيع المكان العزيز السلطان لم يكن عندي من كتبه وصحفة شئ فساق الله تعالى الي
 الكتب المتقدم ذكرها في الفهرس من تأليف الائمة الاعلام والفحول الكرام ما سمعت وعرفت وهي عزيزة الوجود في
 هذه الازمان عظيمة الشأن عند اهل العرفان لا يكاد يوجد بها عند احد في بلاد الهندستان فلهذا الحمد لله الله فانتفعت
 بها كثيراً ونقلت منها بخطي يسيراً واشترت منها في اماكن البركة ملكة المكرمة وبديته النورة واليمين لليعون وابي عرش
 والمراوغة والحديدة الى غير ذلك وطال الخوض في نيك الصحف والعمل بمقتضاها وتصحيح العقائد والمذاهب على نحوها
 وفي امور الاتسع ابا بطون الاوراق ثم اتفق التاليف في تلك العلوم المطهرة وحصل التوفيق لانشاعها في الآفاق
 وما زال الحمد لله لواء السنة منشوراً وعلم الحديث في هذه الاقطار والديار مذكوراً مشهوراً ورسخاً في الامهات المست
 كلها ونجحت القراءة علينا وتنافس الناس في كتب الحديث ونشرها ونسخها وهي الى الآن في زيادة وللاذين
 استنوا بحسن وزياوه وارجوا في داخل في حديث من سن سنة حسنة كان له اجراً واجراً من عمل به اس غير نقص

من اجور ثم شئى وحديث لان يهتدى الدرر جلا على يد كثر ما طلعت عليه الشمس وحديث من دعا الى هدى فاتبع عليه كان له اجر من عجل به الحديث وحديث نفس الله سبحانه معنى مقالة فوعا يا وادوا كما اسمعها وحديث بلغوا نهي ولواية وحديث اتقوا النار ولو بشق تمرة الى غير ذلك ويزيد نعمته يجب التذيت بها فان الله تعالى استن بها على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ورفينا لك ذكرك وقال الخليل عليه السلام واجعل لى لسان صدق فى الآخرين وما ذكرت هنا فهو بعض ما نعم الله على شكر الله وطوبيت كثير من افضاله ويهيات ان تخطبها بعبارة او تحصرها اشارة وصدق الله تعالى عيش قال وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها وقال فى نوح عليه السلام انه كان عبدا شكورا

وقال داود عليه السلام اعلموا لداود شكره وفضلته على كل شئ

الحمد لكل الحمد للخلاق	رب العباد وقاسم الارزاق
واياك الحمد كلها من كلنا	سبح ايعم الحمد باستغراق
البستنى حلى الثناء تفضلا	ونشرها فضلا على الافاق
حتى انتى بالثناء رفاع من	ادري ولا ادري بلا استحقاق
ودعو لنا فاجب عاهم واجهر	خيرا ولا حظ صحبتي ورفاقى
وانا الله بالبست نفسى حلة	منسوجة بقبايح الاخلاق
فسترها فضلا واظهرت الدنيا	البستنى فذاك الثناء البهاية
الهمتى كسب العلوم مضرا	لى كل شيخ عالم سباق
في كل فن قد اخذنا عنهم	في الليل احيانا في الاشراف
بن لوانفسهم وكتبهم لنا	فكافنا الكتب بخير فراق
فجزاهم الرحمن خير جزائه	اما الخيراتى فغير طاق
حتى اذا درك منهم بغيتى	درست اعياىنا من الحذاق
ما زلت اغد وهو بما علمتني	حتى سمو ورق اجل عراقة
ما صنوه الا امام فاضل	ظهرت فضائله على الارواق
حتى اذا شب الشيب بعاضى	ومضى الشباب وكان خيرواق
الهمتى نشر الحمد شىء مستال	فحتر حتى اشرقت افاقى
طلعت بها الشمس الحمد فانتعت	ظلموا ابتداع ما لها من راق
فقد الاله الى الحمد بيت جماعة	فاذوابه اذ وقفوا الوفاقى

تبتوا على قدم الهدى وجماعة
 ركة الاله مكانا منهم وما
 وصدت بالتفسير والقول في
 لقرا استفاد وامنه كل افادة
 فتح من الله الكريم ومنه
 لا مانع لطائفة ايضا ولا
 ارجو خذ اكله خفو الذي
 جعل الولاية والوزارة لذاتي
 واتى برزق واسع يروى على
 ارجو انجز من خالق السبع العله
 يوم يتسبب الطفل من احواله
 هذا كما امر الاله تحدث
 انفتحت عرس في رضاء بفضلها
 والان سنى اربعون وهذه
 صتعت فيها بالعلوم وبالذي
 واقول في هذا النظام مخاطبا
 يا ابن الضيا خالفك الضيا
 يا ابن الضيا ابن الزهادة والتقى
 يا ابن الضيا قوبل الرحيل ما ادى
 يا ابن الضيا ما اذ تقول لسائل
 يا ابن الضيا ما تحت يوم الحشر وال
 يا ابن الضيا قف ساكلا متضرعا
 يا ابن الضيا قل شارب عذرك ابقا
 فاجتنب يا انفس قد طولت ال
 اناني عد ضيف لا كبريو وضعفه

بسم الله الرحمن الرحيم
 يا ابن الضيا

قاصوا على سائر كحرب رفاق
 راصوا للارواح من اذهاق
 امرهم الاعيان للاخلاق
 ما لو كن من قبل في الاوراق
 مدداتي من قاسم الارذاق
 معطى لمنع الواحد الرزاق
 عم الوجوه بحجة الدفاق
 في العلم دني صادق الميثاق
 ما فيه حاجة ملبسي من اتي
 في يوم فقر الحاق والاملاق
 والناس سكرى لا بكاس دهاق
 بالفضل والانعام والاشفاق
 فضاء كالماضي يكون الباقي
 بلقها فضلا من الخلاق
 احواء من ولد من اوراق
 نفس التي هي انفس الاعلاق
 فعدت للدين من الشاق
 وهما صفات ابيك باستحقاق
 زاد الدراك بعد الانفاق
 في اللحد ان افاك بالمطراق
 ميزان عند تقاير الاوراق
 بالباب واطرقه مع الطراق
 نفس عساه ين بالاعتاق
 طريل ولا علاج والاقلاق
 لا يحمل الحزن في الاطباق

هذا هو الضيف للشيخ لانه
 وهو الذي عمر الانام بفضل
 والزاد كل الزاد في التوحيد
 وانا بحمد الله ربى مومن
 وبذل الجبرئيلي في حفرة
 هذا بفضل الله ربى وحده
 بل فضله بعد المات مضاعف
 سل سورة الانعام والاغرا
 وكذلك غافر والتي مر قبليها
 او ما علمت بانه سبحانه ال
 او ما علمت بان رحمته التي
 من مومن او كافر ومناق
 بل كل ما في الكون في فضله
 بل والجمادات التي في ارضه
 او ما ترى الديار وهو حجارة
 والفضل هذا كله من رحمة
 ولدي به مدخلنا من فضله
 وبانه يضم هذا في فرق
 وفيضها يوم الحساب على ال
 جاءت لما قلت النصوص صحيحة
 ثبتت عن المختار احمد بن في
 صلى عليه الله خير صلواته

وصف الكريم يا قبح الاخلاق
احسانه الاطواق في الاعتاق
ايمان بالاراق بظهور اراق
ما شبت ايمان بشوم نفاق
وبه ختام القول حال سياق
والفضل بعد الموت منه باق
انت النصوص به على الاطلاق
تقرضوها مسطورة لوفاء
بها صفات العفو للخلاص
موصوف بالافضال والاعتاق
عمت جميع الخلق في الافاق
او فاسق من اعظم للفاسق
حتى الغراب ودبة الاطواق
في فضل موجدها بالاستحقاق
هو للغواني زينة الاحداق
لا غير من بها الا له الباق
تسعون من تسع ليوم تلاقي
فيكون عشر الالف الاتفاق
خلافت مئة في يوم كشف الباق
من حافظ عن حافظ سباق
ظهر البراق وحيد امن اراق
والال اربا بالثقي الشباق

جميعا ۱۲ مسه
يذوق الذائقه
دنيا ان اسه
وعلمنا اني
كل شي حبه
وني غافريه
وسعت كل شي
وفي ايات وحده
علي نفسه الرحمن
قال اني كذب
كذ

اخرج البخاري في صحيحه في باب الرجاء الخوف من ابي هريرة رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله خلق الرمة ليوم خلقها ماية فاسك عنده تسعة وتسعين رحمة وارسل في خلقه كلهم رحمة واحدة ولو علم الكافر الذي عند الله من الرحمة لم يأس من الجنة ولو لم يعلم المؤمن كل الذي عند الله من العذاب

لم يأس من النار وأخرج البقي في شعب الأيمان عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم إن مديانة رحمة قسمها في دار الدنيا رحمة فمن شمه يعطى الرجل على ولده والطير على فراخه فإذا كان يوم القيامة صير مديانة رحمة فداها بها على الخلق وأخرج مسلم وابن ماجه عن أبي هريرة مرفوعا أن مديانة رحمة أنزل منها رحمة من الناس وأجج اليوم فيها يتعاطفون وبها يترحمون وبها يعطى الوحش على ولدها وأخراسه تسعة وتسعين رحمة يرحم بها عباده يوم القيامة أنتبه اللهم رحمني بتلك الرحمة الباقية الدائمة وارزقني قلبا عالما وعقلا متقبلا واذنا واعية واعف عني ذنوبي كلها وادخليني يوم الدين في جناتك العالية التي لا تسع فيها إلا نعمته

على دغم انف للوعيد بنيت لي وهل يقنط العبد السيئ وربه إذا خاف من وصف الشدة يدعقا أما وعد الغفوان من ليس مشركا وإن أوعد النيران فتعفى فلم ولو لا يكون القول بالعضد لبحا سنبجي من النيران لكر بفضل ومن يتاول ما يشاء فقل له	بتوحيد الله في الخل مسكنا كربو عظيم الصبح يغفر ما جانا أداة الجحيم وصفي الجحيم والغنا فادخل فيه كل من كان مينا يكن مخلصا للكرين أو حسنا وقد سبقت وصاف رحمة ربنا ونسكن في الجنات طيبة الجنا متى صرت بوابا عليها فرحنا
---	---

والحمد لله تعالى أولا وآخرا وظاهرا وباطنا

خاتمة لطبع من صحح دار الطباعة المولوية السيد والفقيه احمد النقوي البهوتي سلمه الله تعالى

محمد بن علي السند وصلوة وسلاما على اقوى سند وعلى آله الفاضلين باتباعه وجهه نجوم الهدى وسائر اتباعه
وبعد فلما كانت معرفة الاساتيد من الدين وعليه الاعتماد عند اولى التكميل واعتقت بالمحافظة عليها فحول العلماء
من المتقدمين والمتأخرين وقد كثر طلب الاعيان والاجازة والسند في فن التفسير والحديث والاوراد والاحزاب
وما يليها من السيد الامام اسد غابات النثار والنظام المستولى على قصبات السبق وغايات المرام في علوم الكتاب
والسنة والاحكام سيف الستة الملقب في حمايته بما يلاعب الاستة خاتمة النقاد حامل لواء الاسناد وبقية اهل العلم
والاجتهاد بلا خلاف من منصف عارف وكاعنا وكشاف اصناف الفرائد قطاف ازهار الفوائد قارس مد
الاصول قارس اقدان المنقول تميز البع من السنن نادرة الدهر وغرة جبهة الزمن لمحق الاخلاف بالاسلام
في تحقيق الحق وتحقيق بالا تبا على وجه الانصاف التوجه بهر النصار النصار الشريف الشريف الى الطبيب

صديق حسن بن الشريف السيد السند اولاد حسن بن السيد الامير اولاد علي خان بهادر انور جنگ
 المرحوم الخايط بنواب والاجاه امير الملك بهادر البخاري القنوجي الحسيني نسباً على السماك عالي السني نسباً
 الى الصواب يا ديا فنع الله تعالى به وعلو ماله السنة اجمعين ومتع لوجوده وجوده جميع المؤمنين المتبعين
 كتاباً مختصراً في ذك سماء سلسله العبيد في ذكر مشايخ السند تسهلاً للطلاب وتحصيلاً للطلاب
 ومنه فوائد لطيفة وقواعد شريفة وعوائد نفيسة وضوابط انسية لا بد لطلاب هذا العلم من معرفتها وانته في
 ايام قلائل من شهر جمادى الاخرى من شهر رسته اثنتين وتسعين وأتتين والفت من هجرة من كان يرى
 امامه واختلف صلى الله عليه وآله وسلم على الدوم على منواله على سبيل الارتجال اسعافاً للمرام زمرة من اعيان الرجال
 ووضع بلسان الفرس المتداول بين اهل الهند لتيسير المقاصد والمواقف ولينفع به كل قاص ودان من اهل
 المعارف فجا محمد الله تعالى سفره بديعاً يسفر عن وجه السند العالي صباحه وزبوراً مبيناً يضيئ نور السنن به صباه

سلاسل العبيد عند النقد	شمس تنير في بروج السعد
فالشمس عند نورها مثل السحابة	والروض من افواهها تستهدي
يعني بجاعن كاس من عذادة	كاس ثياب سندس للخذ
تروى فيحسب الفسيلو سحرًا	يفجع طيباً عن دياض ورد
الذي من عذاب فوات بضر	اتهي من الوصل عقيب جد
كانها حقا مرتضوعة	في كل ناد بدن كمنذ
كما سمعت كلماها صفا	وكم املت من عضون ملد
الفه الفاصل الوجيه من	له فضل يعز حصرة بالعد
حوى من الاسناد ما اقله	بحر يفيض جوهر بالمد
اذا سمعت سحرها في سحر	دايت شمسا في بروج السعد

ثم اصدر الامر بطبعه في المطبع المنسوب الى ملكته وهر بارته بلدا وعصرها ذات المعاني التي لا تحصر
 والكامر المحنى التي هي مظهر من ان تذكر درة تاج بامته الدولة والاقبال غرة جهته الاعيان والاقبال سحابة
 الجود والكرم تغيفة العطايا والنعيم حضرت لنواب شاهجهان بيگم منهما السكل فتمت وصرف عنها كل نعيم
 تحت ادارة الباجع لحاسن الشيم المعظم باذيان رحمة الرحمن المولوى محمد عبد الجيد خان البتمم
 لعب الضعيف الراحمي حمة رب العالمين سيدو والفقار احمد النقوى البصير بالى كنطير
 الثاني من الشيخ العالم الامجد دوى الكمالات التي لا تحصر ولا تدرى المولوى محمد عبد الصمد الفتا وري سلمه الله

وزير الشيخ البرقي عن الشين والرين التحلي بكل حسنة وزير النش احمد حسين الفضي قرى سلمه القوس
في سنة ثلث وتسعين وأربعين والفق الجعري على صاحبها العلو والتحية في بلدة بجو بال الحمية محط عال
السنه السنية ومقام رجال العلوم الدينية حفظها الله وساكينها ونازليها عن جميع المكاره والبلية وحسن نعم
طبعه صدر مكتوب كريم ومهرق شريف من تلقا ذى الفضل الممتد والاديب السليح المحي القاضى طلال الفشا
سلمه الله تعالى النبي عن بعض فضائل جناب الولف وامم حمده فمن ثبته في هذا الموضع وهو هذا

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كنفية منا احدى الاعاجيب	تذكر العهد في خير الاما ليل
الى الخليل الجليل البرسيدنا	صد يقنا الحسن الشا الى الطيب
تولد له من اواف كوكبا	اذا يدى قلت يا شمس الضحى
وكلمار اتي سفر يحي حكما	من عنده قلت يا نفس بطيبي

سلام تحملي نغمة الشذية الاحاديث القدسية والكلمات الانسية والنهل الروى واذا كاز النوى ومصباح الظلام
وسك انخام ولا الى الدرر واعمال الفكر وكتاب الادب والظن المذهب ورياض الارياض والارواء ورواة
المحمان وموارد الظمان والمنتج المبين والسرط السمين ورياض البجته ومصباح الهنسة وغبية الابرار ومعاني الانوار
والكوثر الجارى والكواكب الدرارى ونوادر الاصول وغوامض المقول وفردوس الدلى ومسند الدارمى وبلى
الاوطار وشارق الانوار ودرر السحابه والرياض السطابة وشعب الايمان ونظم الدرر والمزجان واشعة اللغات
والمصانج والشكوة والدررة الفاخرة والبدور السافرة ونشر العبير والسراج النيرة عبارات الشفا ومناهل الصفا
وسير المعين ولبتان المحدثين واتحات الهندية وتاريخ المخلتار

سلام كلاء الاله المجيد	سلام كاخاير النبي محمد
سلام كاضاى المضروقة	فيهدي انا ما بعد ان كان فيته
سلام كالفاظ المحدث كلما	يقنعن اسنادا كسمط منضد
ويروي احاديث النبي صحيحه	بلا وصم قد ليس وتبدل معتد
سلام كتصنيفات صد يقنا الحسن	فلما لا بصار الكلى ام كا ثمدا

معصوبا بالغرام المجيد والشوق الاكيد على السيد احمد العالي المتعالى الفاضل الفاضل العلامة الرشيد
العلامة الشافعية المعيد الروا الى روض العلوم بعد قبوله والمحسوب الى كل من يؤمن بامه ورسوله
نفاذ الانوار وسلاية الاخيار الجامع بين العلم والعمل والمضروب اليه على الكبار والابل بالبحر القلايس

والمتنازلين القوم بين الناس الحاوي على عجائب العلوم وغرائبها والقبول القول في شارق الارض ومغاربها
 العزيز الوجود في آخر الزمان الكاشف عن قناع مخدرات القرآن باحسن البيان والطف الشأن المتقرب
 السنن وقبساتها والشرح تفاصيل الشرائع وسقطاتهما الذي اطلع الله الفضل على سما وبلاغته واجز الفصاحة
 عن ادراك شأ وبراعته كيف لا وهو قيم هذه الدورة وحكيمها وقائد هذه الطبقة وزعيمها علمه لا يعد وقضاه لا يحصى
 قلعه اجدي من تقاريق العصا استعمل العقل والنظر صائبين واتخذ الكتاب والسنة صاحبين اذ انطق في البديع
 والدلائل فهو ابو عذرة وتجاوز لو تكلم في العقائد والاحكام فهو حاكي عقيدتها اذ ابن مدارك القوم حكيم في ادلتهم وسباهم
 وان افصح عن مذاهب الناس فرق بين خطائهم وصوابهم ان شرع في شرح معاني القرآن قبض على طواسيرها
 وان امل في تبيان الاحاديث اخذ بمخافيرها اذ التوجه تلقا السنن فهو محيي ميتتها ولو تقدم في تحقيق الاختلافات
 فهو ابن تيمية اذ اشيع في كشف حقائق الشرع نطق بجوامع الكلم وفصل الخطاب ولو سئل عن اختتام المناقشات
 فعنده علم الكتاب ان بحث عن اصوله فوفا بعض سننم تحقيقاتها وان جال في الفروع فهو جامع اشياءها اذ
 شريف اللسان فهو ابن الجوزي في زماننا وان قام في مقام التحقيق فهو ابن القيم في اواننا اذ افسر فوائده جريرة
 وان حدث فهو ابن كثير والبيهقي كشف في تاييد المللة البقية عن قناع كل سر كتم وتسل على الامة المرحومة
 العمل بحديث نبينا المعصوم شمس نيران الهدى بعد ما انطس واجبي موات العلم غث ما اندرس جدد قوانين
 التدوين الحديث وشيئين طيب الكلام القول الخبيث كلامه دوز وبياينه مسمر قدس منه مكر ما ومغلا وفسر القرآن مثابها
 وحكما لم كذا انار حسنة على الكف القبول مرفوعة في ابجود جهنم جزلة وقد وروضه حقه الله تعالى بين يدي
 الساعة تجدي الملة المحمدي واللبه بعون لطفه خلع الاجتهاد والمجددية وتهاوخي في الدين وصاحب العلم اليقيني الذي
 لم يله الكثرة والتفاخر فواب والاباء المليك سيد محمد صديق حسن خان بجهاور
 لازالت همته العليا مصروفة بنشر العلوم في البلاد وموقوفة على منج النجوة والاصابة والسداد وادام الله
 بركاته واعلى في زمره العلماء الربانيين درجاته واتبع دوحات فضله الى ابد الآباء وجعل صدقه السنينة منتجع
 اهل الفضل من كل حاضر وباد وسهل له الى خيرة القديس بن العلوم الحققة طريقا وبعثه مع الذين انعم الله
 عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا يا رب
 لا تسليني حبه ابداء ويرحم الله عبدا اقال امينا وكعب قيا من ايد الله تعالى بالنعيم الراض والعلم
 الشايع والنجى المثل والوجود المومل والطبع الثاقب والذهن الصائب والقرينة اللوذية والفكرة البليغة
 اني اهدي اليك عدة اشعار انشدتها في هذه الايام وهي تتلوه على فنون الشوق والغرام محتوية على وصف
 اهل الحديث الكلام على زعم انت اهل الابتداء وجمعة خاطر الفرقة الناجية من اهل الاتباع وكنت انت لبيت

صدیق حسن جان که طواف حرم او
 نازم بجا نماند که ایان جنابش
 خواهد که جوی در دل ایشان نگذارد
 از بسکه فراوان ز عطایش توان گشت
 پذیرفته دل زار هواداری اندک
 را مستگار عدلش بنوازش نه پسند
 آن رام بود و هر بزنجیر بلاش
 تا لشکر دینارش اسلام و فیت
 بالفرمن اگر یاد کنم جز به جنابش
 فرزندان کان سخن آمد بدل آرد
 در نزد پیش آهونگر فتند که در شمع
 اقبال سکندر ز عسلم را قلی کرد
 آراسته خدی ز مشایخ که پیشش
 این پیکر نادر شرف کعبه و کلمات
 یارب تواند بر مهابت رسیدن
 پیدا ابدادش ز ورق صورت مستی
 آن ریختن حرف ز کفکاف و ز پاش
 ای شوکت شان تو بود و نعمه کاوش
 فیصل نبود قول ز بام تو و گردون
 احسان تو بار است گران سنگ و فلک
 مداح تو هستم نگویم مع هر سیر
 اسی آنکه تو مانی و تو باشی و تو پاشی

نگذاشت که از فرق شناسند قدم را
 نشنیده و گریز فرمید لا و نعم را
 که اهل دل احسان نپذیرند الم را
 گرد و بدوم جاوه و همیشه خشم را
 بر تافته جان نیز پرستاری کنم را
 این مایه نبی که بزیر آمده بهم را
 گم کرده توان یافت سیرشته نعم را
 آن کاوه که باشد که و به جلوه علم را
 هرگز نبود ترجمه سوگند قسم را
 نور نظر کان و جگر گوشه ایم را
 عاصیت که برگرفت غزالان حرم را
 نازم بکتایش که عسلم کرد قلم را
 شایسته بیانه نگهبان دارم را
 هر چند که در دیر گزارند صم را
 هر چند که ماسحر نمودیم رستم را
 و تنیست بر روشنگری آینه نم را
 از رشک فرو ریخت دم تیغ و دود را
 ای شان و شکوه تو بود و زمزمه جم را
 ماناکه و خنمند و نخواهند حکم را
 از پشت ضعیفان که برو ملت خم را
 تاج افادت کنند معنی نوم را
 تا علم بود مایه تحریرت سلم را

تاریخ نو شمیم بی سلسله تو
 زین سلسله شانی بزار باب کرم را
 ۱۲۹۲ هجری

و نه آماج نان بعام طبع نه الکتاب الفی الفضل المتمدن الغشی احمد علی الجویانی التخلیص ما جملہ الاموال الحد

باشد که بود بنام ایزد
بر خبان بنی درود خواند
هم بهر شیوخ دین مقاب
کردند بسلام دین ساع
بگرفت یکی سندر دیگر
صدیق حسن بجای ایشان
چون خامه رسد قدم بیا رو
دائیم کی ملک بباطن
هم حفظ انگار بپاش
هتجا جهان چنانکه شاید
پایست بجای در مکارم
آن جامع حظ دین و دنیا
آن یوست مصر فاطمیه
یک نامه نوشت دوزک فرمود
احمد که بد هر چه دارد
در دشت او سخن سراید
شد حکم باو که سال بنویس
بیچاره غمناک چه گوید

آغاز سخن کند چو ذاکر
هم بجه بر وان آل طاهر
هم بجه دعای حق تا تر
بودند بیکدگر مضطرب
بهنسا و برای ماز غار
و ابله درین زمان آخر
در طی طریق این مشاعر
بینیم کی بشد بطاهر
هم کوکب بخت اوست ناصر
رفتار فلک بحسب خاطر
جائست رفیع در رفاه
آن زمینت سند و منابر
آن نسل شریف و بطن طاهر
اسناد مشایخ اکابر
از طبع محبت و ذمین حاضر
جله کرد در وجوه
بر طرز لطیف خوب نادر
هر چند بود بکار حاضر

بنوشت مکرز روی الهام
اسناد مشایخ اکابر

صحت نامه چهل حدیث فضائل حج و عمره

صحنه	سطر	خطا	صواب	صحنه	سطر	خطا	صواب
۳	۱۶	عن	دعن	۴	۱۸	عن	دعن
۵	۲۰	الاشم	اشم	۵	۱۲	للظلم	للظلم
۷	۲۰	او استرقاد	او استرقاد	۷	۱۸	واد	واد
۹	۶	عن	دعن	۹	۱۹	عن یحیی	عن یحیی
۱۱	۱۱	لیبثه	لیبثه	۱۱	۲۰	عن	دعن
۱۳	۱۳	واغزار	واغزار	۱۳	۲۵	الراء	الراء

صحت نامه سلسله العجب

صحنه	سطر	خطا	صواب	صحنه	سطر	خطا	صواب
۷	۲۴	موطا	موطا	۷	۲۴	یامعاذ	یامعاذ
۱۲	۲۲	اخبرنا مؤلفه	اخبرنا مؤلفه	۱۲	۱۶	الایودنی	الایودنی
۱۵	۸	البحرزی	البحرزی	۱۵	۲۲	وقال محمد	وقال محمد
۲۰	۱۵	الثعلبی	الثعلبی	۲۰	۲۳	وقال لی شیخنا القفیر	وقال لی شیخنا القفیر
۲۱	۲۱	فارویه	فارویه	۲۱	۲۳	یقول الفقیر احتقر	یقول الفقیر احتقر
۲۴	۱۰	الازوی	الازوی	۲۴	۲۳	المفقیر الی رحمة	المفقیر الی رحمة
۷	۷	مکتبته	مکتبته	۷	۲۳	رب البارک	رب البارک
۱۱	۱۱	العاقلی وقال	العاقلی وقال	۱۱	۲۳	محمد بن ناصر المذکور	محمد بن ناصر المذکور
۱۳	۱۳	القاری	القاری	۱۳	۲۳	وانما احبک نقل	وانما احبک نقل
۱۴	۱۴	الدشمی	الدشمی	۱۴	۲۳	یقول کاتب الحرم	یقول کاتب الحرم
۱۶	۱۶	المکنی بدون	المکنی بدون	۱۶	۲۳	وقال لی شیخنا القفیر	وقال لی شیخنا القفیر
۱۹	۱۹	محمد الکی	محمد الکی	۱۹	۲۳	حسین بن محمد	حسین بن محمد

صواب	خطا	صفحہ	طر	صواب	خطا	صفحہ	طر
اسلامیہ	اسلامیہ	۶۱	۱۱	فی دبر کل	فی کل	۲۵	۲۵
و تباریخ شانزہم	و شانزہم	۶۳	۷	علی الاہوری	الاجوری	۱۱	۲۵
ازان				الحبشی	الحبشی	۲۱	۷
ووردست	ووردست	۶۵	۲۳	الحبشی	الحبشی	۲۲	۷
الجامع فی بین	الجامع فی بین	۶۸	۵	البوہریۃ	عبدالمدین اف	۷	۲۹
لشخ	لشخ	۷	۹	ابا العباس	ابو العباس	۳	۳۱
۷	السید الشریف	۶۹	۱۵	اجمعین حتی توفی صلعم	اجمعین ثم صحبت	۱۳	۷
المقدمۃ	المقدمۃ	۷۳	۵	ثم صحبت			
مختصر مسودۃ	مختصر سید	۸۰	۶	المدينة	المدينة	۱۲	۳۲
النوادی	النووی	۸۱	۵	النبیل	النبیل	۲	۳۳
عہ	عہ	۸۳	۹	خو است	خو است	۱۵	۳۸
۲۳۳	۲۲۳	۸۴	۵	اجز تسم	اجز تسم	۲	۳۹
لشوکانی	لشوکانی	۸۷	۱۲	رد	رد	۶	۴۱
الی اتفاق	علی اتفاق	۸۸	۲	در حط	در حط	۹	۴۲
۳۰۶	۲۰۶	۸۹	۱۱	الروایۃ	لروایۃ	۲۵	۵۲
لتحسین	فی التحسین	۹۲	۱۵	الذی	ہو الذی	۴	۵۳
م مصر		۹۵	۱۱	ذا فھو	ذا فھو	۱۶	۵۴
م		۹۸	۱۰	موطارا	موطا	۶	۵۷
ا		۱۰۰	۶	و کتب آنها	ر کتب انها	۵	۵۸
و دعتہ	و دعتہ	۱۰۲	۱۳	حدیث	حدیث	۶	۷
۲		۱۰۵	۷	جستہ	حبتہ	۱۷	۷
المجدوی	المجدوی	۷	۹	در لقیۃ	بقیۃ	۷	۵۹
م	ا	۱۰۸	۱۵	حسینی	حسنی	۲۳	۶۰

صفحة	سطر	خطا	صواب	صفحة	سطر	خطا	صواب
١٠٩	١٥		للفاكي الحنفي المكي	١٢٥	٨	والاعراف	والاعراف
١١٠	=		من سطر	=	١٤	من تسع	مع تسع
١١٢	٨	٢٠٣	٢٠٣	١٢٤	٣	مائة	مائة
١١٤	١٨	يعلى	علي	١٢٤	٢١	شهر	اشهر
١١٨	١٥	الفاضل	الفاضل	١٢٩	٩	حاكي	حلال
=	٢٣	النجاري	النجاري	=	٢٠	خطيرة	خطيرة
=	٢٣	ابناء	ابناء	١٣٠	٣	فاحيت	فاحيت
١٢١	٢	ابناء	ابناء	=	١١	داوية	داوية
=	٣	يشيب	يشيب	=	١٢	للسوا	للسوا
=	٣	من	من	١٢٢	١	للعام طبع	للعام تاليف
=	٢٣	فالتحدث	فالتحدث				